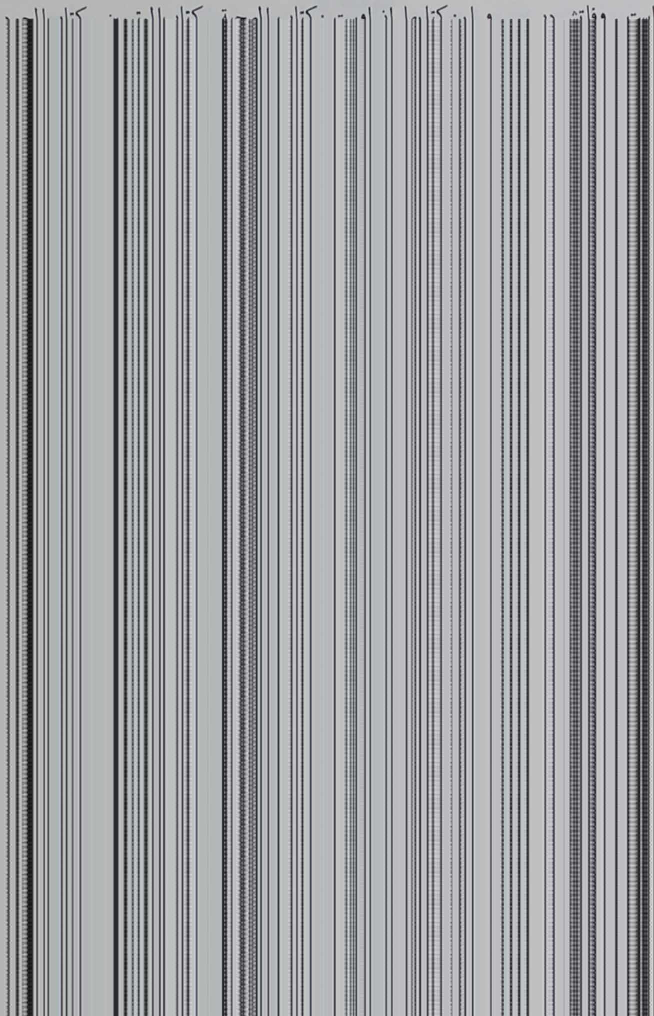
برجلانی

نامش محمدبن حسین، مکنی بابوجعفر. کتابهائی درزهد و پرهیزکاری تالیف کرده



Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
32		22	
360		3	
626			
528			
136			
146			
292			

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
32		22	
360		3	
626			
528			
136			
146			
1292			
[illegible]			

تعداد دوهزار نسخه ازاین کتاب درسال۱۳۴۶ خورشیدی درچاپخانه بانك بازرگانی ایران
بپایان رسید

بنام خدای مهربان

باآنکه بیش‌ازسه سال ازچاپ اول‌این‌کتاب نگذشته ، باز بجهاتی‌که در زیر اشاره میشود ، ما خود را مکلف بتجدید چاپ و تجدید نظر در مندرجات آن مشاهده مینمائیم .

۱ـ حسن استقبال بی‌اندازه‌که از ناحیه فضلا ودانشمندان طبقات مختلف علمی‌نسبت باین اثر ابراز شده . وهمین توجه مشوق ومحرك ما در این‌کار ، بـرای تحسین و تکمیل این‌اثر گردید .

۲ـ آگاهی از یك نسخه قدیمی‌این‌کتاب در خانقاه سعیدیه راجستان هند که دارای اضافاتی برنسخه‌های مورد نظرما بوده ، و ما از نقطه نظرهدف وآرزوئیکه در جمع‌آوری منتسبات باین‌ندیم را داریم درمقام بدست‌آوردن‌آن نسخه واستفاده ازآن برآمدیم .

۳ـ مشاهـدهٔ پارهٔ از هفوات و افتادگی‌هائی‌که در قسمت تألیفات مـؤلفان مشهود گردید، ما را وادار بتصحیح واصلاح عمل خود نموده زیرا اتقان‌کار و خوب درآوردن ، از وظائف اولیه صاحب همان‌کار است .

۴ـ بررسی‌انتقاداتی‌که ازاین‌اثرشده زیرا انتقاد صحیح‌جلابخش‌حقیقت، وناصحیح‌آن باز موجب جلوهٔ مورد بحث است .

۵ـ ترس‌وبیم ازپیش‌آمدهای زمانه‌که ناگهان مارا برباید و ازانجام این‌وظیفه‌ای‌که اختصاص بخودم دارد ، باز دارد .

این موجبات ما را براین واداشت‌که هرچه زودتردست بکار شویم تا بعالم علم وادب بدهکار نمانیم .

نسخه خطی‌هندی‌تأخیر یأس‌آوری داشت ولی خوشبختانه موقعی‌رسیدکه میتوانیم‌بشرح زیر ممیزات‌آنرا با اضافاتی‌که درآن مشهود گردیده است عرضه داریم .

ممیزات نسخه هند

این‌نسخه یك‌کتاب‌کامل ازالفهرست نبوده، بلکه جزوهٔ نسبتاً کوچکی‌است‌که متن‌آن

در هشتاد وشش صفحه بقطع ۱۴ × ۱۹ است که ما آنرا شماره گذاری نموده‌ایم. شش‌ورق در اول ، و دو ورق درآخر بآن الحاق شده و خط‌آن نسخ خوانا وریزاست که تصور میرود از خطوط قرن یازده یا دوازده باشد مطالب دنبال‌هم وبسیارفشرده بهم نوشته شده و هرصفحه دارای سی‌ویك سطراست .

آغاز آن ازوسط ترجمهٔ جحظه درفن‌سوم ازمقاله سوم است[1] که ازبالای صفحه‌پس‌از بسمله ازاین‌شعر شروع میشود :

اذا ماظمئت الی ریقه   جعلت المدامة منها بدیلا

پایان‌آن پس از فلوطرخس دیگر در مقاله‌هفتم[2] چنین‌است .

تم‌الجزء الثانی من‌کتاب الفهرست بعون‌الله ولطفه وتیلوه
انشاءالله تعالی الجزء الثالث اخبار یحیی النحوی وکتبه
حسن‌بن‌عبدالله‌سبط یحیی‌الجوهری والحمدلله رب‌العالمین

و گمان میرودکه شخص فوق نویسندهٔ این جزوه بوده ولی‌تاریخی ندارد .

محتویات شش‌ورق الحاقی در اول این‌جزوه چنین است .

ورق اول - بانگلیسی

EXPOSURES 51

ورق دوم - بانگلیسی

MICROFILMED BY NATIONAL ARCHIVES OF INDIA NEW DELHI 1966

ورق سوم - بانگلیسی

«IBN-E-NADEEM» BY ABU ABDULLAH BASRIEH
FINd SPOT : KHANGAHE-SAIDIYAH

ورق چهارم   بخط نسخ

فوزالعلوم معروف بفهرست ابن‌ندیم
۲۱

ورق پنجم   بخط نسخ

ابوعبدالله البصری المتوفی ۳۶۹   ابن‌المعلم ۳۱۳
جلد ثانی ۵جزء (وبزبان اردو دارد)

۱- ر. ك. ص ۲۴۰ همین‌کتاب.   ۲- ر. ك. ص ۴۶۳ همین‌کتاب.

ورق ششم بخط نسخ

فهرست اخبارالحکماء واسماء تصانیفهم‌وهو محمدبن اسحاق (پاك شده) یعقوب‌الوراق دو ورق‌آخر چیز قابل تذکر ندارد .

در نتیجه بررسی مختصری‌که بعمل‌آمد معلوم شد ـ اولا ـ میان صفحات نوزده وبیست (برحسب شماره گزاری‌که خودمان نمودیم) افتادگیهائی‌داردکه صفحات ومیزان آن معلوم نیست ، زیرا از اواخر مقاله چهارم است تا اواسط فن اول از مقاله پنجم ـ باین‌ترتیب‌که صفحه ۱۹ بجمله :ـ ویسلك فی‌شعره.... در شرح حال خلیع رقی ختم میشود ،[۱] و صفحه ۲۰ بجمله:ـ علی‌ابن الروندی .... شروع شده و دنباله‌اش اسامی تألیفات صاحب ترجمه ـ ایست‌که هویتش معلوم نیست .

ثانیاً ـ اختلافات‌کوچکی از حیث‌کلمه یا جمله ـ با سایر نسخه‌های خطی و چاپی دیده شدکه چون مهم بنظر نرسید از اشاره بآن خودداری نمودیم .

این‌بود خلاصهٔ از‌ممیزات‌نسخهٔ خطی‌هندکه ما ترجمه اضافات‌آنراکه ازصفحه۲۰ تا اواسط صفحه۲۲ وشرح‌حال ـ الواسطی[۲] ـ دیدیم مستقلا بنظرخوانندگان محترم میرسانیم.

انتقادات

در اوائل انتشارچاپ اول انتقاداتی از طرف دونفر از فضلا رسیدکه متأسفانه آن انتقادات با نام نویسندگانش مفقود و موجب نهایت درجه تأثر و تأسف ماگردید ـ فقط آنچه از مضامین‌آن در خاطر مانده یکی مربوط به لهما وبسرا بودکه لهما گـوشت و بسرانان بوده وا بن‌ندیم اشتباهاً لهما را نان وبسرا راگوشت دانسته (رجـوع شود بـه صفحه ۲۴۰) ویکی‌هم گویا مربوط بمانی وکیش او بودکه علی‌رغم کوششی‌که دریافتن آن نمودیم نتیجه بدست نیامد ، و جزپوزش وسیلهٔ دیگری برای معذرتخواهـی از نقادان بـا فضل ندارم .

انتقاداتی‌که بعد رسید بشرح زیراست .

فاضل‌محترم‌آقا سید موسی زنجانی از قم انتقاداتی باین خلاصه نوشته بودند:

۱ـ در مقدمه ترجمه فهرست ابن‌ندیم تاریخ ولادت ابن‌ندیم را بنقل ازکتاب هدیة‌ـ الاحباب تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی‌درسال ۲۹۷ هجری ذکر شده ومطابـق آنچه درآن ترجمه نوشته شده وبنده‌هم قبلا تتبع کرده‌ام و قبل از مرحوم محدث قمی این تاریخ

۱ـ ر.ك. ۲۸۴ این‌کتاب و ص ۲۴۲ چاپ مصر ۲ـ ر. ك ۳۲۰ این‌کتاب .

در کلام احدی دیده نشده و اطلاعات تراجمی آن مرحوم بسیار محدود و اگر فرضاً در کتابیکه در دسترس نیست تاریخ مزبور را پیداکرده بود علی القاعده مأخذ آنرا نشان میداد. مرحوم قمی در ترجمه ابن‌ندیم عین عبارات مقدمهٔ راکه یکی از فضلا مصر برای چاپ الفهرست درمصر نوشته شده وارد نموده بدون اینکه کوچکترین تغییری در عبارات آن داده باشد. فقط مقداری از اواسط مقدمه را اسقاط کرده است – در آن مقدمه تاریخ ولادت را بطور تحقیق بیان نکرده ، فقط از بعض کلمات ابن‌ندیم بطورتقریب مطلبی نوشته ، از جمله ابن‌ندیم دربارهٔ مرزبانی نقل کرده – وذکر – ابن‌ندیم – فی‌ترجمة – المرزبانی آن مولده کان فی جمادی الاخرة ۲۹۷ الخ و مرحوم قمی خیال کرده است که مرجع ضمیر – مولده – ابن‌ندیم میباشد و آن را سال وماه تاریخ ابن‌ندیم پنداشته است .

۲– ابن‌ندیم دربارهٔ ابوطالب انباری (صفحهٔ ۳۶۶) نوشته که از فرقه بابوشیه بوده از این فرقه در هیچیك ازکتب ملل و نحل اسمی‌برده نشده ، و در ترجمه‌هم باین معنا توجه داده شده که ممکن است بابوشیه محرف – بوباشیه – باشد چون در ترجمه انباری کلمهٔ بوباش آمده ؛ ولی ظاهراً کلمه بابوشیه محرف ناووسیه است زیرا شیخ طوسی درکتاب فهرست در بسیاری از موارد ازفهرست ابن‌ندیم استفاده کرده و در مواردی بدون ذکر اسم عین عبارت ابن ندیم را درکتاب خود ایرادکرده ، ازجمله در ترجمهٔ شخص مزبور همان عبارت ابن ندیم را ذکرکرده فقط در مورد بابوشیه – ناووسیه ذکرکرده است .

۳– بابیه حشویه (ص۳۳۵) ظاهراً نابته حشویه است چنانکه ز محشری در اساس – البلاغه نوشته: وهذا قول‌النابتة والنوابت هم‌الحشویه .

۴– در صفحه ۴۱۳ بن‌جریح آمده وصحیح آن بن‌جریج با جیم اول و آخر است .

۵– درصفحه ۳۵۰ – ابوطاهرحسن‌بن ابوسعید جنانی آمده وصحیح آن جنابی با باء بعد از الف است .

فاضل دانشمندآقای جلال‌الدین همائی استاد دانشکده ادبیات راجع بدهویه وششویه وپاره‌ای از اغلاط متن عربی چاپ مصر شرحی مرقوم داشته‌اندکه عیناً نقل میشود .

بسمه تعالی شأنه

... آقای تجدد[1]

امرفرموده بودید نظر خود را در باره جملهٔ :– کیف تصنع بدهویه وششویه –کتاب الفهرست ابن‌الندیم صفحه ۳۳۸ طبع مصر سنه ۱۳۴۸ ﻫ بنویسم بنظر حقیر در کلمه ششویه تحریف شده و صحیح آن – بیستویه – است مرکب از : – بیست × ویه – یعنی بیست – یك یا – یك بیستم و از این جهت است که آنرا به – نصف عشر – ترجمه و تبدیل کرده بودند .

۱– کلمات تفخیی نامه ایشانرا حذف نمودیم.

اما دهویه صحیح است، آن نیز مرکب است از : ده × ویه ــ بمعنی ده یك ــ یا یکدهم، که تفسیر وتبدیل بعشر شده بود .

ضمناً عرض کنم که در همین سطر جمله بعد ــ فکیف تصنع بوید ــ احتمال میرود ــ وند ــ صحیح باشد ، مرادف اند ــ که بهمین مناسبت به ــ "نیف ــ نیف ــ عربی تفسیر شده است .

برای مزید فائدت پاره‌ای اغلاط دیگر نسخه راکه این‌حقیر بنظرخود تصحیح کرده‌ام باطلاع حضرتعالی میرسانم و منظور همان طبع مصراست که در فوق اشاره شد .

صفحه ــ سطر

۳۱ ۸ السیاق ظاهراً غلط وصحیح آن البستاق است[1] یعنی اوستا

۴۲ ۱۹ (... بن‌سعید) بجای نقطه‌ها بنظرحقیر ظاهراً ابوسعید عثمان‌بن سعید باشد همان کسیکه مابین قراء به ــ ورش ــ ملقب است[2] .

۴۵ ۱۹ عبدالله‌بن عباس‌بن ابی‌ربیعه ــ کلمه عباس تصحیف وصحیح آن عیاش‌است[3].

۵۳ ۴ جعفرالرحی ــ لعل‌الصواب (البرجلی) کما یاتی فی ص ۵۸.

۱۶۹ ۷ عیسی‌بن معقل‌بن ادریس‌العجل ــ اقول والمشهور عیسی‌بن ادریس‌بن معقل کما ذکره ابن‌خلکان فی‌ترجمة ابی‌دلف‌العجلی ــ وایضاالصواب ــ العجلی ــ لاالعجل[4] .

۱۹۶ ۱۸ و اسمه ... دیمرت ــ وعندی‌آن الصواب ــ واسمه قاسم‌بن‌محمد ــ ودیمرت. کمامرفی ص ۱۲۸ من الکتاب و ایضا کماذکره‌السمعانی ذیل نسبة‌الدیمرتی وکذلك فی‌معجم‌الادباء و طبقات‌النحاة ــ وغیرذلك من‌الماخذ .

۱۹۷ ۸ ویکنی‌اباالحسین ــ اقول والصواب اباالحسن، و اما ابوالحسین احمدبن یحیی‌بن ابی‌البغل فهواخوه کمایظهرمن‌الکامل لابن‌الاثیرفی حوادث ۲۹۹[5] .

۲۶۲ ۸ واسمه عبیدالله‌بن‌محمد ــ اقول والصواب ــ عبدالله‌بن محمد وتری ترجمة فی تاریخ بغداد للخطیب‌البغدادی ــ وتذکرة‌الحفاظ للذهبی .

۳۶۵ ۸ و اهل مجلتهم ــ لعل‌الصواب ــ واهل نحلتهم[6]

۲۶۷ ۵ بابك‌الحرمی، والصحیح ــ بابك‌الخرمی[7].

۲۶۷ ۷ من‌ناحیة‌الکرخ ــ الصواب ــ الکرج ــ یعنی ــ کرج ابی‌دلف‌المشهور[8]

۱ــ معرب اوستا ــ الوستاق است. ۲ــ ر.ك. ص۴۸ این کتاب

۳ــ ر.ك. ص۵۳ این کتاب ۴ــ ر.ك. ص۱۹۱

۵ــ ر.ك. ص۲۲۶ این کتاب که مراد همان احمدبوده نه‌محمد

۶ــ ر.ك ص۳۴۹. ۷ــ ر.ك ص۳۵۲ این کتاب ۸ــ ر.ك ص۳۵۲ این کتاب

صفحه ـ سطر

صفحه	سطر	
۲۶۷	۱۵	من‌قبل‌حموید ـ اقول والصحیح ـ احموله ـ یعنی‌احموله‌البر وجردی و زید ابی‌دلف .
۲۷۷	۶	و ذکرحیدر ـ لعل‌الصواب وذکرجنید ـ علی‌ماذکره فی ص ۲۷۵ .
۳۳۵	۹	من طین‌الشقیق ـ والظاهرالشفتق ـ معرب شفته[1] .
۳۷۷	۵	کتاب‌الزبرج‌ـ لعل‌الصواب‌ـ بزیدج‌ـ معرب ویژیدك ـ او فژیدك ـ بمعنی‌ـ گزیده وبر گزیده .
۴۷۹	۱۳-۱۴	الحرمیه ـ الصحیح ـ الخرمیه ـ یعنی‌خرم دینی وخرم دینان[2] .

۴۶٫۳٫۹ **جلال‌الدین همائی**



در قسمت دهویه و ششویه بدون آنکه بخواهم وارد بحث در بارهٔ وَیْه بفتح واو . و سکون یا ـ ویه بکسریاء وسکون هاء شویم درتأیید نظریه خودکه در صفحه ۴۴۲ این‌کتاب آمده، میگوئیم‌که اساس سخن‌درباره موضوعات دفتری ودیوان محاسباتی چهارده قرن‌پیش است‌که عرب برای نگاهداری درآمدهای دولت جدیدالتأسیس خود از ایران اقتباس نمود درآن‌زمان اسلام‌که تازه‌بجلوه‌گری‌درآمده‌بود ظاهراً سه‌نوع‌درآمد داشته، زکوة ـ خمس ـ ومالیات ارضی، زکوه مآخذ مختلف برپایه حد نصاب داشت. ولی دو نوع‌دیگرپایه ومآخذ ثابتی داشتند. عربها این دو مآخذ را بمصطلحات حسابداری قدیم ایران بدهویه و ششویه تعبیرنمودند ـ زیرا خمس‌شرعی‌پایه شش‌را درعمل داشت وشاید‌بهمین‌ملاحظه صالح‌که خواست آنرا بعربی درآورد دهویه‌را عشر، وششویه را نصف عشرکه همان خمس‌بود درآورد .

آقای دکترسیدجعفرسجادی معلم دانشکده ادبیات درمجله دانشکده شماره سوم سال سیزدهم ـ فروردین ۴۵ ـ در صفحات ۱۵۶-۱۶۱ ـ ضمن ترجمه فهرست محتویات مقالات دهگانه ابن‌ندیم ازترجمه این‌کتاب ستایش واززحمت‌دراین‌راه قدردانی‌نموده سپس انتقاداتی بشرح زیر کرده‌اند :

الف ـ در متن عربی‌این‌کتاب از لحاظ بکاربردن لغات و اصطلاحات نامأنوس و هم‌ازجهت استعمال اصطلاحات تاریخی وملل و ادیان ، برای دانشجویان و مبتدیان علوم تاریخی و اجتماعی چندان قابل استفاده ومفید نمیباشد !!

ب ـ مترجم دربرخی از موارد ناچار شده‌اند لغات را بحال خود بگذارند یا لغات

۱ـ ر.ك. ص ۴۳۹ این‌کتاب. ۲ـ ر.ك. ص۶۱۰ این‌کتاب.

نامأنوسی استعمال کنند ، چنانکه در ص۳۸ گوید: خداوند تبارك و تعالی نفرات (توراة) را برپنج پنجم برموسی نازل فرمود وهریك منقسم بدو سفر و هرسفر منقسم بچند فرسه !!

ج- مقدمهٔ کتاب از استعمال الفاظ غیرادبی وروزنامه‌ای خالی نیست .

د- مهمترین کاریکه درترجمه این کتاب میبایست انجام میشد ضبط درست اصطلاحات علمی ومذهبی ، اعلام اشخاص ، اسامی کتب ، القاب ، اسامی فرقه‌ها ، و پیدا کردن ریشه واساس تاریخی آنهاست که کمتر بدان توجه شده است ، وحتی در سرفصلها این معنا رعایت نشده و بطور قطع تلفظ اسامی مانند عاصم‌بن‌بهدله - بن‌شنبوذ - ابوثروان - ابومسحل اعرابی - مؤرج مسدوسی کار مشکلی است ! وبسیاری از موارد رعایت نکات دستوری نشده است .

ه . درشمردن کتب اشخاص اولا بترتیب منظمی فهرست نشده است و بطور درهم و غیرمعقول !! تنظیم شده است وثانیاً میبایست معلوم میشدکه این کتابها اکنون موجود است یا نه - بجاب رسیده است یا نه - و نام صحیح ودرست آنهارا میبایستی ذکر میکردند .

و - فهرست اعلام ولغات ، و اصطلاحات علمی را درهم نوشته‌اند و اینکار بطور قطع خلاف اصول است ، مثلاکلمه طوبیقا وقاطاقوریاس در ضمن اعلام خاص ویا نام کتاب کاریست مسلم نابجا ! !

این است خلاصه‌ای ازانتقادات فاضلانه ایشان‌که چون میدانیم این مجلهٔ وزین زیر نظراستاد دانشمند آقای دکترصفا رئیس دانشکده ادبیات اداره میشود . بجواب هریك مبادرت وقضاوت را بخوانندگان محترم واگذار مینمائیم .

اولا- عقیده ایشان‌که متن عربی الفهرست از لحاظ بکار بردن لغات و اصطلاحات نامأنوس الخ.... عقیده‌ایست‌که ظاهراً اختصاص بشخص‌خودشان‌داشته وتاکنون دیده وشنیده نشده است‌که‌کسی این‌عقیده را داشته باشد وآیا بهتر نبودکه ایشان در صورتیکه متن عربی را خوانده باشند - نمونه‌ای ازآن لغات واصطلاحات را نشان میدادندکه برای دانشجویان و مبتدیان، درس با ارزشی‌باشد ؟

ثانیاً اینکه نوشته‌اند لغات نامأنوس استعمال شده وبمندرجات ص ۳۸ اشاره‌کرده‌اند ما متن عربی را دراینجا میآوریم، تا معلوم شودکه استعمال پاره‌ای از کلمات مانند فراسه (نه فرسه) برای چه بوده .

الکلام علی‌التوراة التی فی‌یدالیهود - سئلت رجلامن افاضلهم عن‌ذالك

فقال انزل‌الله جل‌اسمه علی موسی‌التوراة وهی **خمسة اخماس** وینقسم

کل خمس الی‌سفرین وینقسم السفر الی عدة **فراسات** ومعناها **السوره**

و تنقسم‌کل فراسة الی عدة بسوقات و معناهاالایات (ص ۳۸ الفهرست چاپ مصر

ترجمه کامل این متن بدون هیچ‌گونه دخل وتصرفی در صفحهٔ ۳۸ ترجمه آمده و مؤلف کلمه فراسه وابسوقرا برای بیان مصطلحات مذهبی یهود باذکرمعانی‌آنهاآورده واین‌دوکلمه هم عربی یا فارسی نیست تاموردی برای مأنوس بودن یا نبودن داشته باشد . وای‌کاش‌خود ایشان این‌متن عربی را بدون ذکر فراسه یا ابسوق ترجمه میکردند تاقدرت و تسلط ادبی ایشان برخوانندگان‌گرامی‌آشکار میگردید .

ثالثاً ـ تذکر باستعمال الفاظ غیر ادبی وروزنامه در مقدمه کتاب بدون ذکر موارد یا مورد از جنبه انتقاد پسندیده نیست زیرا نه ما میتوانیم غلط واشتباه خود را تصحیح و اصلاح نمائیم نه سایرین میتوانند از فیض دانش ایشان بهره‌مندگردند .

رابعاً ـ ما نتوانستیم منظور ایشان را از این انتقاد بدست آوریم . مراد از ضبط درست اصطلاحات علمی و مذهبی ـ یا ـ اعلام اشخاص ـ چیست ؟ آن اصطلاحات علمی و مذهبی . وآن اعلام اشخاص چگونه بوده که ما در ضبطآن از جنبه ترجمه قصور ورزیده‌ایم . وهمچنین درباره ضبط اسامی کتب ، و القاب ـ آیا جز ذکرآنچه راکه مؤلف آورده و نقل کرده کار دیگری امکان داشت ؟ و میتوانستیم آنها را بصورت دیگری درآوریم :

راجع بفرقها تاآنجائیکه برای ما امکان داشت از تحقیقات و کنجکاویها خودداری نکرده‌ایم و اگر بصفحه ـ ط ـ مقدمه و ـ تحقیقاتی که بجائی نرسید نظری انداخته بودند متوجه میشدندکه ما بوظیفه خود عمل‌کرده‌ایم .

اما رفع اشکال از تلفظ اسامی، مانند عاصم‌بن بهدلی‌وغیره ... نه تنها برای ما بلکه برای هیچکس متصور نبوده فقط این اعتراض بمؤلف وارد است‌که چرا این قبیل اعلام ـ مشکل‌التلفظ ـ را مورد بحث قرارداده‌اند !!

خامساً تنظیم فهرست اسامی کتابهائیکه ضمن شرح حال مؤلفانش‌آمده گذشته ازاینکه کار بیهوده وبیجائی بود ، موجب اشکالاتی هنگام مقابله در تصحیح کتاب میگردید و این کار **درهم وغیرمعقول** را خود مؤلف مرتکب شده است اما معلوم داشتن‌اینکه: آن‌کتابها اکنون موجود است یا نه ؟ بچاپ رسیده‌است یانه ؟ ونام صحیح آنها چه بوده؟ چون بنظرما کاری‌است مستقل و ارتباطی‌بترجمه ندارد امید است خود منقد محترم این‌کار را ـ بخصوص برای بدست‌آوردن نام صحیح آنها ـ البته غیرازگفته مؤلف ـ در عهدگرفته وچنین خدمت بزرگی را انجام دهند .

سادساً ـ طوبیقا ـ قاطیغوریاس، مانند انالوطیقا وغیره نام‌کتابهای ارسطور درمنطق بوده (ص۴۵۳)که ذکرآنها ضمن اسامی‌کتب ـ برخلاف نظریه ایشان ، مسلماً کار بجائی بوده است .

درقسمت اغلاط اعراب‌پاره‌ای ازاشعارعربی ما نیزحق‌را بحانب‌ایشان‌داده وخوشوقتیم که خودشان پی‌بعلت‌آن برده ، وما را معذور دانسته‌اند.

البته جای تردید نیست‌که سخن سنجی وورود بمیدان سخن شناسی کار سهل‌وآسانی نبوده ، وخرمنی است‌که‌کوبیدن‌آن احتیاج بورزیدگی زیادی دارد .

درخاتمه خوشوقتیم ازاینکه توانستیم فهرست‌کاملی ازاسامی‌کتابهائی‌که دراین‌ترجمه چه در متن و چه در حاشیه آمده و بالغ بر ۷۵۳۰ کتاب است برفهرستهای این چاپ علاوه نمائیم .

از مراقبت بیشتری‌که ازکارکنان چاپخانه بانك بازرگانی بویژه‌آقای امیرجلالی و آقای مقربان در تحسین‌این چاپ مشهودگردید سپاسگزاری مینمایم .

الحمدلله ولله‌الحمد

تهران تیرماه ۳۴۶ ـ م. رضا تجدد

ترجمهٔ

اضافات نسخهٔ خانقاه

سعیدیه در راجستان هند

ازصفحه ۲۰ ـ تا صفحه ۲۲

... علی‌ابن‌الروندی ـ کتاب‌نقض‌الزمرد علی‌الروندی فی‌ذلك . کتاب نقض کتاب عبادبن سلما فی‌العکس . (کذا) کتاب نقض‌کتاب التاج علی‌الروندی .کتاب نقض‌کتاب الدامع علی‌الروندی .کتاب نقض‌البرهان[1].

بردعی

ابوالحسن احمدبن عمربن‌عبدالرحمن بردعی، ونژادش ازبردعه آذربایجان است و از بزرگان معتزله بغداد بشمار میرفت .

شطوی

ابوالحسن احمدبن علی‌شطوی ، ازبزرگان معتزله ، ومرد بخیل وبا غیرتی بود در سال هفتاد ونه[2] بحال خفه‌گی از دنیا رفت . وپسر ودخترش ویرا خفه‌کردند برای اینکه دختر از او خواسته بودکه ویرا بعقد مردیکه طرف علاقه‌اش بود درآورد اونپذیرفته‌وبیشتر ویرا درتنگنا وفشار میگذاشت ، دختر بابرادرش سازش نموده وهمینکه خرماچین بدرخانه‌شان‌آمد ، او را خفه نمود. خانه شطوی درباب‌التاب ـ درکرخ بود .

حارث وراّق

بلخی درکتاب المحاسن ویرا ابوالقاسم حارث‌بن علی از مردم خراسان خوانده و گویدکه مرد با اخلاق و متدین وپرهیزکار وپاکدامن بود ، و از روساء اهل‌نظر بشمار

۱ـ صاحب ترجمه معلوم نیست چه‌کسی بوده   ۲ـ بدون ذکرسال.

میرفت وکسی همانند او دیده نشد . تألیفاتش محکم و کتابهایش بسیارخوب ، و نقائض بر تألیفات ابن‌راوندی داشت .

اودر دورهٔ ابوعلی‌جبائی‌زندگانی‌میکرد، وبا ابوعلی مناظراتی داشت ودربازار اهواز باهم ملاقات وبرخورد داشته‌اند .

و بازگوید : اوکتاب فروشی داشت ودرقصروضاح برای مردم صحافی میکرد و این کتابهاازاوست : کتاب‌المخلوق .کتاب‌الاسماء والاحکام ـکتاب‌الامامه .کتاب نقض‌الدامع . کتاب نقض‌الزمرد .کتاب نقض نعت‌الحکمه ـ کتاب نقض‌التاج. کتاب متشابه‌القران .کتاب حدوث‌العالم والادلة علیها .

ابوالقاسم

عبدالله‌بن احمدبن محمود بلخی، معروف بکعبی از رؤساء متکلمان زمان خود بود، و در نزد یکی‌از سرکردگان نصربن احمد معروف باحمدبن سهل‌کتابت مینمود ، وهموبود که نصربن احمد را خلع نموده و نیشابور را مقر خود قرارداد . احمدکه پیروزی یافت ، بلخی‌هم میان‌کسانی‌بودکه‌بازداشت‌گردید. این‌خبرکه بعلی‌بن‌عیسی و زیررسید امرکرد‌که ویرا بنزدش روانه دارند، واین واقعه در وزارت حامدبن عباس بود . بلخی‌همینکه بمجلس ابواحمد یحیی‌بن‌علی، که محل‌اجتماع متکلمان بود، درآمد همه متکلمانی‌کـه‌آنجا بودند مقدمش‌راگرامی‌داشته وبالادست خودنشاندند، وهمه نسبت بوی حالت اطاعت وفرمانبرداری داشتند. دراین‌میانه یکنفریهودی نیزدرآن مجلس‌حضوربهمرسانیده وبرخی‌ازحاضران‌مجلس موضوع فسخ شریعت را بمیان‌آورده ودراین‌باره مباحثاتی‌داشتند وسخن‌بجائی رسیدکه همه باابوالقاسم‌حکمیت‌دادند. وچون‌نوبت سخن بایهودی‌بود ابوالقاسم‌بوی‌گفت سخن باشماست، یهودی‌گفت توچه‌دانی‌که این‌سخنان‌چیست. ابوالقاسم‌گفت صبرکن، آیا تو دربغداد ازاین مجلس‌مهمتر سراغداری . یهودی‌گفت نه. ابوالقاسم‌گفت‌آیاکسی ازمتکلمان را میشناسی‌که دراینجا حاضرنباشد یهودی جواب داد که ابوالقاسم پرسیدآیا دراین‌میانه‌کسی از متکلمان را دیده‌ای‌که درمقابل من ازجابرنخواسته باشد و مقدم مراگرامی نشمرده باشد . یهودی گفت نه .

ابـوالقاسم‌گفت پس تو خیال میکنی‌من با ندانستن چیزی این اندازه مورد احترام اینها هستم .

بلخی دراول‌شعبان سال‌سیصد ونه درگذشت و ایـن‌کتابها از اوست : کتاب‌المقالات ـکه برآن ـ عیون‌المسائل والجوابات‌ـ را اضافه نمـود ، کتاب الغور والنوادر . کتاب کیفیة‌الاستدلال بالشاهد علی‌الغائب .کتاب الجدل وآداب اهله و تصحیح علله ـکتاب‌السنة والجماعة. کتاب المجالس‌الکبیر. کتاب‌المجالس‌الصغیر. کتاب نقض‌کتاب خلیل علی‌برغوث.

کتاب الکتاب الثانی علی ابی علی فی الجنة. کتاب مسائل الخجندی فیما خالف فیه اباعلی. کتاب تأیید مقالة ابی الهذیل فی الحر[1]. کتاب المضاهات علی برغوث. کتاب التفسیر الکبیر للقران. کتاب فصول الخطاب فی الرد علی رجل تنبی بخراسان. کتاب النهایة فی الاصلح علی ابی علی و نقضه علیه الصمیری. کتاب الکلام فی الامه[2] علی بن قتیبة. کتاب النقض علی الرازی فی علم الالهی.

متکلمانیکه در دوره بلخی بودند

ابوبکر الجلنانی[3] و ابواسحاق الواهبی

صمیری

ابوعبدالله محمدبن عمر الصمیری، از مردم صمیره واز معتزلیان بصره بود و خودرا ازشاگردان ابوعلی جبائی میدانست وپس از ابوعلی بمقام ریاست رسید. زیرا سن اوهم درحدود سن وسال ابوعلی بود ودرسال سیصد وپانزده وفات یافت.

از ابوعلی نقل شده که میگفته است، شیخ ما ابوعبدالله.

وابوسعید سیرافی علم کلام را از او آموخته، و بر ابوبکر بن اخشید سمت استادی داشته، و این کتابها ازاوست: کتاب المسائل والجوابات له. کتاب نقض کتاب ابن الروندی فی الطبائع. کتاب نقض کتاب البلخی المعروف بکتاب النهایة فی الاصلاح علی ابی علی الجبائی

باهلی

ابوعمر محمدبن عمر بن سعید باهلی بصری از مردم باهله[4] ولادت وتربیتش در بصره بود وکلام را برمذهب بصریان بخوبی میدانست و از قاضیانی بودکه متکلمان در محضرش حاضرمیشدند وگویند ابوعلی نیز حضورش میرسانید واز خوش بیانی ورقت انگیزی بیانات وحکایاتش مردم ومتکلمان بگریه میافتادند. و این کتابها از اوست: کتاب اعجاز القران. کتاب الاصول فی التوحید. کتاب التوحید مفرد عن الاصول.

احمدبن یحیی المنجم[5]

ابوالحسن احمدبن یحیی بن علی بن یحیی بن ابومنصور منجم، در ادب بسیار خوب ودرکلام دانشمند و درکلام وسائرادبیات تألیفاتی دارد وما دراخبار ندماء شرح حال اورا

۱- درمتن بی نقطه ۲- احتمال دارد فی الامامه باشد. ۳- درمتن بهمینگونه است

۴- باهله ازقبیله معن در سحال جزیرة العرب کشتزارهائی داشتند بعد ببصره آمدند (اعلام المنجد) ۵- ر.ك. ص۲۳۸ ضمن ترجمه یحیی بن علی منجم وص۴۲۶ ضمن ترجمه طبری.

آورده‌ایم ازکتابهای او درکلام : کتاب اثبات نبوة محمد علیه‌السلام . کتاب‌التوحید والرد علی‌المشبهة .

بخط ابواحمد یحیی‌بن علی‌خوانده‌ام‌که ابوالقاسم بلخی میگفت، بزرگان معتزله‌که دارای تألیف وتصنیف بوده وبعدازواصل‌بن عطا شهرت پیداکردند: ابوالهذیل. نظام. معمربن عباد . هشام فوطی . ابن‌عمرو. بشربن‌معتمر . ثمامه . جاحظ . وپس‌از آنان : ــ بشربن خالد. علی‌اسواری . عیسی‌بن صبیح. جعفربن‌حرب. شحام، آدمی، ابوزفر، محمدبن سوید ابومجالد. ابوالطیب بلخی. محمدبن‌علی‌مکی. ابوالحسین خیاط . شطوی . محمدبن‌سعیدبن زنجیه نیشابور . محمدبن عبدالوهاب‌المنانی‌البلخی، الحرث‌الوراق و الصمیری بودند.

نام‌گروهی از متکلمان‌که معلوم نیست ازمعتزله‌اند یا ازمرجئه

حمیدبن‌سعیدبختیار متکلم، و این‌کتابها از اوست : کتاب خلق‌القران . کتاب‌الفصل فی‌الردعلی‌المشبهة . کتاب نفی‌التجسم‌عن‌الله . کتاب الرد علی‌یوشع‌بن‌بخت ، مطران فارس. کتاب‌الرد علی‌المجوس. کتاب الردعلی اهل‌القول‌بالاجرام وازلیتها. کتاب‌جواب اهل‌الفلك. کتاب اثبات‌التحریف فی‌الحدیث . کتاب اصناف‌العلوم. کتاب علی‌النصاری فی‌النعیم والاکل والشرب فی‌الاخرة و علی‌جمیع من‌قال بضدذلك . کتاب متکلمی‌اهل‌الاسلام. کتاب جواب الملحدالبصری‌الذی طعن علی‌اهل‌الملل و قصدالاسلام . کتاب فیما احدث بعض‌المسلمین من‌القرآت و وجوهها .

محمدبن عبدالکریم

ازکتابهای اوست : کتاب‌المخلوق علی‌برغوث . کتاب‌المعرفة .

ابوعفان الفارقی

واسمه عبدالرحمن‌بن مسلم. ازمتکلمان ، و این‌کتابها از اوست: ــ کتاب علی‌برغوث فی‌المساواة بینه وبین‌الملحدین . کتاب‌المسائل‌التی جرت بینه و بین‌الاسکافی فی‌مجلس‌ابن ابی‌داود . کتاب‌التولد علی‌الاسکافی .

الواسطی

از خوانندگان محترم تقاضا میشود برای
احاطه کامل بخصوصیات این ترجمه،
مقدمه را از نظر بگذرانند

بنام ایزد دانا و توانا

درود بر خوانندهٔ محترم ــ البته میدانید که دانشمندان وعلماء تاریخ برآنند که کتاب الفهرست ابن‌ندیم اثری جاویدان و چراغ هدایت ، و راهنمای علوم باستانی از بآثار وتألیفات واخلاق وعادات و مذاهب ملل و اقوام عالم بوده . وعمر این‌کتاب از عمر نوح بیشتر و دراین مدت ، چون چشمهٔ سلسبیل بهشت دانش و معرفت را آبیاری میکند.

این‌کتاب آئینهٔ قسمتی ازعلوم پیشینیان، وسیر تکامل بشراست‌که نهضتهای علمی ، و بالاخص نهضت علمی عالم اسلام تاقرن چهارم هجری در آن جلوه‌گر بوده ، واز آن زمان تاامروز وشاید قرنها بعد ــ کمترکتابی درتاریخ آداب ملل ونحل نوشته شده ، ومیشودکه از این‌کتاب چیزی اقتباس نکرده ویا نکنند .

درگذشته، هزاران سال پیش، علم درخشندگی وتابش برق آسای امروزرا نداشت . وهمچون چراغی بودکه برروزنهٔ حوادث وانقلابات گذاشته شود، دانشمندان نسبتاً انگشت شماربوده ، و کتاب بادست نوشته میشد ، و شماره و اندازهٔ محدودی داشت ، وای چه بسا علومیکه برای‌تهاجم وزورآزمائی قدرت طلبان درسینه صاحبانش ، درجنگها وکشتارها در خاك نهان‌گردید، وای چه بسا کتابهاکه بتاراج رفته ، وباشعلهٔ آتش را فروزانتر نمود . شرق میسوخت ، وشهردانش وحکمت غرب‌نیز دستخوش هرج ومرج وحوادث‌سهمگین شده، وچراغ علم درآنجا نیز رو بخاموشی گذاشته بود ، که درخشندگی ناگهانی آفتاب اسلام دوبارهٔ آنرا بتلألؤ در آورده ، و از تلألؤش نهضتی در اسلام هویدا شد، که نهضت علمی غرب از آن سرچشمه گرفت ، وکتاب ابن ندیم فهرستی ازآن نهضت علمی وادبی اسلام و

تراوشات آن بعالم غوب بوده که بدنیا نشان میدهد اسلام چگونه ازغرب چیزهائی گرفته وآنهارا بصورت بهتری درآورد .

ولی باز به ناموس طبیعی - انماالدنیا دول - سر نیزه بجای قلم بکار افتاد ، و فن آدمکشی ولشکرکشی ، علم وادب را تحت‌الشعاع‌خود درآورد ، گردباد حوادث‌سهمگین، وتاخت وتاز چنگیز و چنـگیز صفتان مقدمات انحـطاط را در تمام مراحل حیاتی شرقیان فراهم ساخت ، ازعلوم باستانی ایران‌که شاید چیزی بجا مانده بود ، و همچنین آثار عظیم اسلامی ازمیان رفته و یاخطر نابودی آنرا تهدید میکرد ، و بازکتابها یا گلخن حمامها راگرم‌کرده ویا درکنج کتابخانه ، درزیرگردوغبار پنهان‌ماند ، که مشتاقان علم ودانش - پژوهان ازآن‌خبری نداشته، وکمترکسی ازپایهٔ ترقیات قرون اولیهٔ اسلام باخبر بوده وجز کتابهای دینی و یا افسانه مانندی از هارون‌الرشید و برمکیان واشعار شعراء بزرگ عرب کتابهائی‌که پایهٔ نهضت علمی گذشته راکماً وکیفاً نشان دهد دردست مردم دیده نمیشد.شاید نام‌کتاب‌الفهرست در زبانها برده می‌شد‌ولی‌جز معدودی که نسخه های خطی ومحدودآنرا داشتندکسی از مندرجات آن‌آگاه نبود .

درقرن سیزدهم هجری ، ونوزدهم میلادی اول کسی‌که قدمردانگی علم‌کرده، و این شمعدان جواهر نشان را اززیرخاك وخاشاك در آورده ، وآنرا جلاداده ، ودرطاقنمای کاخ دانش‌گذاشت ، شادروان‌گوستاوفلوگل دانشمند اطریشی بود که در بحبوحهٔ انحطاط عـالم اسلامی نسخه های‌مختلفی ازاین‌کتاب‌جمع، وازروی تمام‌آنها - بشرحیکه در ممیزات چاپ فلوگل خواهدآمد - یك نسخهٔ جامعی‌باتعلیقات تهیه ودرلیپزیك چاپ، وبعالم‌ادب‌وفرهنگ دنیا عرضه داشت .

و با اینکه این کتاب اغلاط وپیچیدگی هائی دارد که خواننده را دروادی حیرت و گمراهی میاندازد ، ولی باید اعتراف‌کردکه : **الفضل للمتقدم .**

این دانشمند اطریشی که ، یکسرد بیگانه از حیث نژاد ، وزبان عرب بود، بانهایت صداقت وامانت وکنجکاوی ودقت، بوظیفه علمی ووجدانی خودعمل نموده ، وسالها عمرخود را صرف این‌کار بزرگ وباارزش‌کرد، ولی‌کسانی‌که بعدازاو قدم باین میدان‌گذاشتند ، و خودرا عرب، وازنژاد عرب میدانستند ، ودرتجدید چاپ این‌کتاب بهره‌کلانی داشته‌اند ، آنها سزاوار همه‌گونه سرزنش وملامتندکه نخواستند پیش از مبادرت بتجدیدچاپ، یکبار بمندرجات‌آن نظری‌اندازند، ولااقل پارهٔ ازاغلاط وهفوات آنرا تذکرداده ودانش پژوهان را ازاین سرگشتی خواندن‌کتاب الفهرست نجات دهند .

این ترجمه درابتداازروی نسخهٔ مصر که‌درسال۱۳۴۸هجری‌چاپ شده، شروع‌ودرهر صفحه‌مواجه‌بااغلاط‌وگسیختگی‌ونارسائیهائی دربیان‌مطالب گردیدیم که‌پس‌ازخاتمه‌ترجمهٔ آنرا

قابل انتشار نیافتم، وچون گفته میشدکه چاپ فلوگل ازهرجهت صحیحتر از چاپ مصراست درمقام تهیه آن برآمده ، وبااینکه نایاب بود وپس ازجستجوی فراوان ، موفق بیافتن آن درترکهٔ پروفسور رنه باسه گردیده، بوسیلهٔ کتابخانهٔ بریل - Brille . در لیدن - Leiden - هلند - ، آنرا بدست آورده واین پیش آمدرا بفال نیك گرفتم .

آن نسخهٔ رسید ، ومتأسفانه ارمغانی ببار نداشت . ودرحقیقت نسخهٔ اصلی چاپ‌مصر بااختلافی درشمارهٔ صفحات‌بوده. ولی‌علی‌رغم حالت یأسی‌که درمن ایجاد شد ، بازدست از طلب، وجستجو برنداشته ، وسودمندترین نتیجهٔ‌که بدست‌آوردم راهنمائی باارزش دانشمند محترم آقای مجتبی مینوئی بود ، که ازترکیه نوشتند : - درکتابخانهٔ آقای چستربیتی‌در ایرلند یك نسخه خـطی بسیار قدیمی ، در چهار مقاله ، و مقداری از مقالهٔ پنجم است که مقدار مزبور هم تاکنون بچاپ نرسیده ودر جائی دیده نشده ، ویك نسخهٔ خطی دیگربنام نسخهٔشهید علی‌پاشا درکتابخانه استانبول ،ازمقالهٔ پنجم تاآخرکتاب است‌که برای‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران عکسبرداری وارسال شده، و آقای پروفسور فوك آلمانی نیز مشغول چاپ نسخهٔ کاملی از الفهرست براساس آن دونسخهٔ خطی میباشند .

آقای پروفسور فوك نوشتندکه هنوزموفق بتجدیدچاپ الفهرست نشده وضمناًعکس‌آن مقدار اضافات نسخهٔ چستربیتی‌رابرای من فرستاده ، وتذکردادندکه‌آقای‌دکتربایارد دوج، رئیس سابق دانشگاه آمریکائی دربیروت مشغول ترجمه این‌کتاب بانگلیسی است .

ومشارالیه نیزپایهٔ ترجمهٔ خودرا برروی آن دونسخهٔ خطی اعلام داشت .

وبالاخره بامساعدت آقای پروفسور اربری استاد دانشگاه‌کامبریج، وهمراهی دکتر هایس مدیرکتابخانهٔ چستربیتی ، وکتابخانهٔ ملی ایرلند ، موفق بتحصیل یك میکروفیلم از نسخهٔ چستربیتی شدم که آنرا بکتابخانهٔ دانشگاه اهدا نموده ، و یك نسخهٔ عکس برداری شده ازآن ، همچنین یك نسخه عکس برداری شده ازنسخهٔ شهید علی پاشا را از کتابخانهٔ دانشگاه‌گرفته ، وباقلبی پرازامید مشغول بکار شدم .

ومن یطلب‌العلیاء لم یغلها‌المهر

درابتداءبه‌مقابلهٔ متن‌نسخه‌های خطی‌باچاپ فلوگل- وتعیین اغلاط - وگسیختگیهای آن پرداخته ویك نسخهٔ کامل از متن عربی بانهایت دقت و نشان دادن اغـلاط و اختلاف کلمات ولغزشهائی که درچاپی بوده، تهیه نمودم، که امیدوارم درآتیهٔ نزدیك موفق‌بانتشار آن بشوم[1] . سپس بتجدید نظر در ترجمه ، و تطبیق آن بامتنی‌که تهیه شده بود پرداخته و سعی نمودم‌که بانهایت صحت وامانت ترجمان گفته‌های ابن ندیم باشم .

۱- درسال ۱۳۴۶ متن عربی بوسیلهٔ شرکت خیاط دربیروت چاپ و انتشار یافته است.

غلطها ولغزشهای چاپ فلوگل

شهرت ودر عین حال کمیاب بودن این کتاب سبب بی‌خبری دانشمندان از اغلاط آن بوده وتنها چاپ مصر را که همگانی بود مشحون باغلاط میدانستند، وحال آنکه چاپ مصر همان چاپ فلوگل بود باضافه سه چهارغلط که چندان مهم وقابل تذکر نیست . ومادر نشان دادن اغلاط وهفوات این کتاب قناعت دراشاره به‌نسخه فلوگل نمودیم .

ما صحیحاً نمیدانیم که شادروان فلوگل چه نسخه های خطی این کتاب را در دست داشته است، درآن تاریخ دونسخهٔ خطی ازاین کتاب در کتابخانهٔ ملی‌پاریس بوده که بشماره‌های ۴۴۵۷ – و۴۴۵۸ درآن کتابخانهٔ ثبت شده، ویك نسخه هم متعلق بکتابخانه‌کوپرولو دراستانبول بوده – که بگفته آقای پروفسور دوج تمام اینها مغلوط وقابل استناد نیست ، و نسخهٔ شهید علی پاشارا - چنانکه در ممیزات این دو نسخه خواهیم گفت داشته است . ولی مسلماً نسخهٔ چستربیتی را نداشته ،، و اغلاط وافتادگیها و پیچیدگی عبارات که در چاپ فلوگل یامصر دیده میشود بعقیدهٔ ما بجهات زیر بوده است .

اول : – هفوات نویسندگان آن نسخه‌ها .

دوم : – بی‌نقطه بودن غالب کلمات که برای کسانی که درعربیت تبحر ندارند تولید اشتباه درقرائت مینماید .

سوم : – افقی خواندن جاهائی که درنسخه خطی عمودی نوشته شده‌است[1].

والبته چنانکه در بالا گفته شد ایـن اشتباهات از فلوگل نبوده و ازکسانـی بود که متصدی چاپ آن شده ویقیناً تبحر فلوگل را درعربیت نداشته‌اند ، وما برای اینکه آن اغلاط وهفوات و اختلافات واضافات نسخهٔ چاپی بانسخه خطی را نشان داده باشیم بترتیب زیر عمل نمودیم .

۱ – اضافات نسخهٔ خطی چستر بیتی وشهید علی پاشارا ، ازیك حرف، وکلمه تایك سطر وصفحه - میان دوهلال قراردادیم .

۲ – اضافات چاپ فلوگل را باخطی درزیر نشان دادیم .

۳ – اضافاتی‌راکه درتکملة الفهرست چاپ مصر درسال ۱۳۴۸ یافتیم در ذیل‌صفحات مربوطه آوردیم .

۴– اختلاف‌کلمات‌را بعلامت - ف- یا - جب - یا- ش- درزیرصفحه، نشان‌داده، ودرپاره جاها نیز معنی لغوی آن‌کلمه را از فرهنگهای عربی وفارسی استخراج نموده‌ایم .

۱- رجوع شود بصفحات ۲۳۴– ۳۴۵– ۵۰۸ – این کتاب .

شخصیت ابن ندیم

نام ابن ندیم ، وکنیه ، ونام پدرش همان است که درهمه جای این کتاب دیده میشود تنهادرکنیه‌اش اختلاف کوچکی است که برخی - ابوالفتح - دانسته‌اند. نژادش صحیحاً معلوم نیست، که آیا عرب خالص بوده ، ویا بمللی غیرازعرب پیوسته میشود، قدر مسلم اینست که از مردم بغداد بوده ، و برای منظور خود بخارج بغداد ، چون موصل و شهرهای دیگر مسافرتهائی داشته است .

اینکه گویند ابن‌ندیم ازعلمای‌علم‌نجوم وازمنجمان‌علوی‌مصری‌بوده ظاهراً پایه‌ندارد[1] زیرا ازکتابش‌چنین‌امری، حتی‌مسافرت بمصر، معلوم نمیشود، وممکن‌نیست کسی‌چون‌ابن‌ندیم در جرگهٔ منجمان خلیفه باشد ، و یا در علم نجوم تخصصی داشته باشد ، و از بیانات و کنجکاویهایش چنین معانی استفاده نگردد ، دربغداد بکار وراقی وکتابفروشی مشغول ، وباین صفت معروفیت داشته . منتهی یك کتابفروش ، یاوراق سادهٔ نبود که برای صحافی ، یانسخه نویسی تألیفات علماء نشسته‌باشد، بلکه هنرمند، ودرسنجش وارزیابی‌کتاب توانا ، ومؤلفی بوده‌که بشهادت‌کتاب‌الفهرست ، توانسته است بانهایت درایت و دقت آثار باستانی مللرا جمع‌آوری نماید. وجز آن نیز کتابی بنام - التشبیهات والاوصاف - تألیف‌کند. واین کار درآن دوره‌وزمان - که وسائل‌تحقیق ، وروابط بین‌المللی ، وبدست آوردن مبانی‌عادات واخلاق ومعلومات سایر ملل بی‌اندازه دشوار ، ومحدود بوده ، این بغدادی - که شاید جز عربی زبان دیگر نمیدانسته - کاری انجام داد که شایسته تکریم و احترام ، و اعجاب و تقدیر بوده ، وچراغی برافروخت‌که تادنیا دنیاست آن‌چراغ‌پرتو انداز زاویه های‌تاریکی است، که دانشمندان ، اشتیاق بکنجکاوی آنهارا دارند .

اگر ابن ندیم - درزمان خود تنها بوراق و کتابفروش معروف بود ، امروز مورخی شناخته می‌شودکه تحقیقات ، وگفته‌هایش مأخذ ومستند رجال علم وادب است .

ولی متأسفانه درکتابهای شرح احوال وآثار دانشمندان چیز قابل توجه واستفاده‌در بارهٔ زندگانی ، وسال تولد وسایرکارهایش بدست نمی‌آوریم و مورخان در این قسمت چشم پوشی کرده ، وشایدازروی تعمد نخواسته‌اند نام او را درصف علماء بزرگ‌قرارداده باشند. شاهد ومؤید گفتارما شرحی بقلم یکی ازاستادان دانشگاه‌مصر در مقدمه ایست‌که برای‌چاپ الفهرست درسال ۱۳۴۸ هجری نوشته ، وماشمهٔ از آنرا ذیلاً بنظر خوانندگان محترم میرسانیم . استاد مزبورکه نامش مجهول مانده‌گوید :

---

۱ - رجوع شود . کتاب ریحانة الادب چاپ تبریز ج ۶ص۱۸۴ .

تاریخ دادرس دادگستری نیست ، تاهرکسی را بتناسب کارش شهرت دهد و باندازهٔ شایستگی و استحقاقی که دارد مکافاتی بخشد . چه بسا اشخاصی راکه از تلفیق و بهمبافتن گفته‌های دیگران صفحاتی سیاه کرده‌اند ، با القاب بالا بلند یاد نموده ، و نام آنها را جاودان‌داشته ، وبرعکس کسانی‌راکه درحقیقت نابغهٔ زمان خود درعلم وعمل‌بوده‌اند، نادیده انگاشته و نمونهٔآن ، رفتاریست‌که نسبت بابن ندیم روا داشته است ، ابن خلکان‌نامی ازاو نبرده ، درحالیکه ازکسانی نام برده‌که درمقایسه با ابن ندیم ، پشیزی ارزش نداشتند ، و همچنین صاحب ـ وفات الوفیات دراستدراکاتیکه بر ـ وفیات الاعیات ـ نوشته ، نامی از ابن‌ندیم نبرده . وکسانی هم‌که نامی‌از او برده‌اند . باندازهٔ مجمل‌وناقص‌است ، که مقصود کسی را در شناختن ابن‌ندیم ایفانمینماید ، چنانکه یاقوت درکتاب معجم الادباء همینقدر گوید : ـ محمدبن اسحاق ندیم ، مکنی بابوالفرج ،کنیهٔ پدرش ابو یعقوب ، مصنف‌کتاب الفهرست‌است ،که بسیارخوب وبااحاطهٔ‌کامل ، آنراازکاردرآورده ، و میرساندکه اطلاعات کاملی در فنون علمی داشته ، و از وی نیز چنین کاری بعید نبود ، زیـرا کارش وراقی و وکتابفروشی بوده : و درمقدمه‌کتابش ،گفته است‌که آنرا در سال ۳۷۷ تألیف کرده ، و بجزاین فهرست ـ کتابی نیز بنام‌کتاب‌التشبیهات دارد . و از شیعیان معتزله بشمار میرود ، این است تمام آنچه که یاقوت نوشته ، و از این ترجمه ، و سرگذشت هیچ بدست نمیاید که تولد ابن‌ندیم درچه سال ، ودرکجابوده ، و چگونه زندگانی نموده و چه معلومـاتـی داشته ، و درچه زمان وفات یافته است . و همین قدر هم میدانیم کـه ابن نجار در کتاب ـذیل تاریخ‌بغداد ـ میگوید : ـ ابن‌ندیم‌کتاب‌الفهرست را درماه شعبان ۳۷۷ تألیف نموده و دربیستم شعبان۳۸۵ وفات یافته است[1] . الخ

مؤیداین گفتار نیزاین‌شرحیست که‌درحاشیهٔ‌صفحهٔ‌اول نسخهٔ‌خطی‌چستر بیتی‌مشاهده‌میشود: مؤلف‌این‌کتاب محمدبن‌ابویعقوب ، اسحاق‌بن‌محمدبن‌اسحاق‌وراق ، معروف‌بابن‌ندیم است .که ازابوسعیدسیرافی ، وابوالفرج اصفهانی ، وابوعبدالله مرزبان ، و دیگران روایت‌نموده ، وازخوداوکسی روایت نکرده ،و وفاتش‌درروزچهارشنبه بیستم شعبان سال‌سیصدوهشتاد ، دربغدادبوده ، واورابشیعیت متهم میداشتند ، وخدااوراعفونماید .

این‌نوشته تاریخی‌ندارد ولی‌چنانکه درممیزات نسخهٔ چستربیتی ، متن عربی آن را با سایرممیزات آن نسخهٔ ذکر کرده ایم ، ظاهراً از احمد پاشا مقریزی و بخط او است‌که مالک آن‌کتاب بوده ودرحدود سال ۸۲۴ هجری و قبل یابعدازآن نوشته است .

و درکتاب الوافی بالوفیات ، نیزوفات او را درسال سیصد و هشتاد ذکر کرده[2] ولی

۱ـ کتاب‌الوافی‌بالوفیات ج ۲ ـ ص ۱۹۷

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ اول‌مقدمهٔ چاپ مصردرسال ۱۳۴۸ هجری

درکتاب معجم المطبوعات العربیه والمعربه درصفحهٔ ۲۶۸ وفاتش را درسالهای بعداز سیصدونود آورده که بعقیدهٔ اینجانب ناشی از تاریخ وفات ابن جنی در ۳۹۲ است که در کتاب الفهرست آمده است.

مذهب ابن ندیم

شیعه بودن او مسلم است ، و از تظاهر باین معنا نیز امتناع ، و خودداری نداشته ، و در هرجاکه نام علی و اولادش بمیان آمده ، باجملات : ـ علیه السلام ـ و علیهم السلام ـ از آنها یاد نموده ، که این کار از مختصات شیعیان است ، شاهد این معنا نسخهٔ چستربیتی است که مسلماً از روی نسخهٔ اصلی استنساخ شده ، و در نسخهٔ چاپی هرجاکه دنبال نام ائمه ـ رضی الله عنه ـ یا عنهم ـ یا کرم الله وجهه ـ باشد ، کار نویسندگان سنی مذهب است که بعادت دیرینه خود چنین مینویسند .

و شاید همین اتصاف ـ یا بگفته مؤلفان سنی مذهب ـ اتهام ـ او بشیعه بودن ، سبب اغماض وچشم پوشی دربارهٔ اوشده باشد .

زمان تولد و وفات ابن ندیم

تاریخ تولد ابن ندیم کاملا معلوم نیست ، ازخود او چیزی نقل نشده ، وکسی هم بطور ثابت اشاره بآن نکرده فقط درکتاب هدیة الاحباب دارد تولدش درجمادی الاخر سال ۲۹۷ بوده ودرسال ۳۷۵ وفات یافته است که اگر وفاتش رادرسال ۳۸۰ بدانیم هنگام وفات ۸۳ سال داشته واگر وفاتش رادرسال ۳۸۵ بدانیم هنگام وفات ۸۸ سال داشته است . ولی مستند این گفته روشن و آشکار نیست[1]. تاریخ وفاتش که از ابن نجار نقل شده ، روزچهارشنبه بیستم شعبان ۳۸۵ هجری بوده ، ولی مقریزی ومؤلف کتاب الوافی بالوفیات آن را درروزچهارشنبه بیستم شعبان ۳۸۰ دانسته اند . وما این رابحقیقت نزدیکتر میدانیم . واحتمال دارد گفته ابن نجار نیز ۳۸۰ بوده ، و صفر ، که بعادت عربان تو خالی نوشته میشود ، پنج ـ خوانده شده باشد . واز اوضاع واحوال کتاب استنباط میشود که ابن ندیم خودرا دریک وضع و حالی مشاهده مینموده ـ خاصه اگر گفته هدیة الاحباب را درنظر گیریم ـ که درعرض داشتن نتیجه وثمر تحقیقات چندین ساله خودشتاب وعجله پیدا کرده ومؤید این معنا کیفیتی است که در این کتاب توجه خواننده را بخود جلب مینماید .

اول : ـ جاهائی را که مؤلف خالی گذاشته بود بهمان کیفیت درکتاب آمده که پارهٔ از آنها بآسانی ممکن بوده است تکمیل گردد .

دوم ـ تکرار مخل بحسن انسجام عباراتست که در پارهٔ از جاها مشهود بوده ، و از نویسندهٔ مانند ابن ندیم که باکتاب و مؤلفان بزرگ سروکار داشته بعید بنظر میاید ، مثلا درفصل مربوط بمذهب مانی ، درسه صفحه درحدود ـ ۴۱ ـ جا ـ قال مانی ـ و ـ قال ـ

---

۱ ـ ر . ک : کتاب هدیة الاحباب تألیف شیخ عباس قمی ـ ص ـ ۱۰۶ چاپ دوم .

تکرارشده و در ـ بودا ـ و نیز سایر تحقیقاتی که داشته همین تکرارمشهود ، و میتوان گفت که این کلمات درآغاز یاد داشتهائی بوده که بهمان پیکره بصورت کتاب درآمده است .

سوم : ـ درپایان مقالهٔ اول دارد :

هذاآخرما صنفناه من المقالة الاولی من کتاب الفهرست الی یوم
السبت مستهل شعبان سنة سبع و سبعین وثلمائه

و درپایان مقالهٔ دوم نیزدارد :

هذا آخرماصنفناه من مقالة النحویین واللغویین الی یوم
السبت مستهل شعبان سنة سبع و سبعین و ثلثمائه

که تمام شدن این دومقاله دریك روز ازماه و سال میرساند که این کتاب در دست عدهٔ نویسندگانی بوده که بکارتمام کردن وپاکنویسی این کتاب مشغول ، و شاید خوداین ندیم هم نظارت برآنها نداشته است . وبراساس این قرائن استحسانی ، ماوفات اورادر ۳۸۰ که مقریزی نوشته یعنی سه سال پس ازتألیف الفهرست صحیحتر میدانیم .

اما تردید برخی ازنویسندگان[1] در تاریخ تصنیف ، و وفات ابن ندیم بمناسبت ذکر وفات مرزبانی درسال ۳۷۸ ، [2] و وفات ابن جنی درسال ۲۹۲ ،و وفات ابن نباته ـ نصر بن نباته ـ بعداز سال ۴۰۰ قابل توجه و ترتیب اثر نیست ، زیرا ازنسخهٔ چستر بیتی معلوم شد که این قسمتها الحاقی بوده ، و ازتراوشات قلم ابن ندیم نیست[3] ، فلوگل نیز برای اشتباه دار ـ الروم ، بقسطنطنیه گمان کرده است که ابن ندیم درسال ۳۷۷ راهب نجرانی را درقسطنطنیه ملاقات ، و سرگذشت مسافرتش را بچین شنیده است [4] وازاین رو ، در بارهٔ زمان تألیف الفهرست ـ وتاریخ وفات ابن ندیم دچار تردید گردیده ، و درمقدمهٔ که برای چاپ نوشته ، این مطلب را تذکرداده است . و حال آنکه دارالروم همان محلهٔ نصرانیان بغداد بوده[5] و ابن ندیم درکلیسای آن محله بدیدارراهب نجرانی رفته است[6] .

سبك نگارش ابن ندیم

از مقدمهٔ کتاب الفهرست ، شیوه و سبك نگارش ابن‌ندیم نمایان ، و معلوم میدارد

۱ـ رجوع شود بمقدمه چاپ مصر ۱۳۴۸ ص ب .

۲ـ درنسخهٔ چستربیتی ـ ۳۸۴ـ است که درجای خود اشاره شد .

۳ـ رجوع شود بصفحات ـ ۱۴۶ـ۲۱۷ـ۲۸۲ ـ این کتاب .

۴ـ رجوع شود بمقدمهٔ چاپ فلوگل ص ۱۳ـ۱۴ درکتابخانهٔ دانشگاه وغیره .

۵ـ رجوع شود بصفحهٔ ۳۳۷ این کتاب . ۶ـ رجوع شود بصفحهٔ ۶۲۵ این کتاب .

تاچه پایه اقتصاد دربیان مطلب ، و استعمال کلمه داشته است . سبك نوشتن او ، همان سبك سخنگوئی و محاورهٔ معمولی است ، وجملهٔ معترضه ـ که گاهی بهدرازا کشیده وخالی ازتأثیر در سلاست و روانی عبارت نیست ، درنوشتجاتش زیاد دیده میشود ، و شاید درمختصر نویسی و رعایت اقتصاد درجملات تعمد داشته ، تا بتواند یك کتابخانه را دریك کتاب کوچکی جای دهدکه سهل‌التناول و قابل حمل ونقل ، ورفیق طریق باشد واین کاردرا هم با بهترین‌صورتی انجام داده است .

از شرحیکه درآخرمقاله چهارم‌آورده ، چنین فهمیده میشودکه‌کتاب خود را در دو جزو ـ یعنی دوجلد ـ ترتیب داده بود ، که جزو اول چهارمقاله ، و جزو دوم ، بقیه‌کتاب بوده است[1] .

تحقیقاتی که بجائی نرسید

هدف مادرترجمه ، سعی وکوشش درحل مشکلات ، وروشن‌داشتن مبهمات این‌کتاب بود ،که خوانندگان متن عربی را سرگشته و حیران میداشت ، و ما هم تا جائیکه امکان داشت ، دراین باره فروگذاری نکرده‌ایم ، ولی متأسفانه پارهٔ مشکلات‌که ذیلاً اشاره میشود بحال خود باقیمانده وکوشش وکنجکاوی ما برای حل آنها بجائی نرسید .

۱ ـ موضوع فرقه‌هائی‌که میان زمان عیسی علیه‌السلام ، و پیامبر ما محمد صلی‌الله ـ علیه وآله بوده و شماره ابن فرقه‌ها ـ باستثناء مارونیه‌که مکرراست ـ شصت فرقه بنامهای عجیب وغریبی ازکتاب قحطبی نقل شده ، و ما پس از جستجو در کتابهای مربوطه ، جز چند فرقه‌که شرح دادیم سوابق باقیمانده را بدست نیاوردیم ، ومراجعه بدانشمندان‌اروپائی بویژه‌آقای پروفسوربایارد دوج‌که مشغول‌ترجمهٔ این‌کتاب‌بانگلیسی هستند ، جزیأس‌نتیجهٔ نداشت و پروفسورمومی الیه دربیستم ، مارس ، ۱۹۶۱ ، چنین نوشتند :

« . . . اوقاتیکه دربیروت بودم ، روی مقالهٔ نهم‌کار کردم ، و نتوانستم سوابق بیش‌ازهشت ، تاده فرقه رابدست‌آورم‌بگمان من قسمتی از اینهااز نوع : گفته های گنوستیك Gnostic [2] است وفرقه مذهبی‌نبوده ، و اکنون‌هم ازمیان رفته است . تنها کاریکه میتوان‌کرد ، آنها را بهمانگونه که ابن ندیم ذکر کرده است ، بیاوریم . و

۱ـ وجوع‌کنید بصفحهٔ ۲۸۷ این کتاب

۲ـ Nostic ـ Nostik ـ طریقهٔ فیلسوقاته‌ایست که در اوائل قرن عیسویت بوده و میگفتند معرفت ، مایهٔ نجات است نه صرف ایمان ـ ونیزمعانی دیگری هم دارد .

(ر ك : Chamber Dictionary)

من از سراستفن رونسمن Sir Stephen Runciman - که درپرینستون کنفرانسی داشت ویگانه دانشمند بعلوم بیزانس است ، دراین باره تحقیقاتی نموده : واو گفت ، من کتاب یا فهرستی را سراغ ندارم که دراین زمینه مفید فائده برای شما باشد ، و اگر یافتن پارهٔ ازاین فرقه ها در فرهنگ عیسویان امکان پذیر باشد ، یافتن آنچه را که ابن ندیم نوشته محال وممتنع است . وخودم نیز دربارهٔ قحطبی ، درکاتالوك بروکلمن ، و کتابخانهٔ پرینستون چیزی نیافتم ، و مسلماً ابن ندیم درزمان خود چیزهائی میدانسته است که باگذشت زمان ، بردانشمندان ما پوشیده مانده است » .

پروفسوراربری هم نوشت که این تحقیقات بجائی نمیرسد ، وخود را برای این قبیل چیزها معطل نکنید ، ازاین جهة ازادامهٔ تحقیقات چشم پوشیدم .

۷- پارهٔ عناوین چون - ای وعملکما - و - خیفةالسماء - و - کشطیان[1] - و غیره را نیز نتوانستیم بدرستی پی ببریم واولی را غلطی درکتابت میدانیم ، وشاید ، انی وعلکما - باشد[2] . واحتمال میرود که اینها دراصل نامهای مخصوصی بوده ، و ابن ندیم از آنها تعبیر بمعنا کرده باشد . و امیدواریم درآتیه دانشمندان محقق بتوانند این مشکلات و مبهمات را برطرف سازند .

ممیزات نسخهٔ چستربیتی

این نسخه - تقریباً - بقطع ۱۶ × ۲۴ و در ۲۳۷ صفحه است که درصفحه گنجایش سی سطر دارد . خطش بسیاق خط مکی ومدنی[3] ، و پاره سطرهایش سیاه شده است ، وظاهراً در قرن پنجم - یا - ششم هجری نوشته شده ، وکتابخانهٔ ایرلند برآن سه ورق افزوده است :

ورق اول - دریکصفحه ، بزبان انگلیسی دارد :

کتابخانهٔ ملی ایرلند - ادارهٔ فرآوردهای عکاسی

وزیرآن خط مستطیلی است که بالا و پائین آن علامات - اینچ - و - سانتیمتر نوشته شده است .

۱- شاید مراد برهنه گان باشد (رك : اقرب الموارد)

۲- رجوع شود بصفحهٔ ۶۰۶ این کتاب .

۳- رجوع شود بصفحهٔ ۱۰ این کتاب

ورق دوم یکصفحه سیاهی است که میانش بخط سفید دارد M . P. 3315 ـ که ظاهراً شماره ثبت کتاب درآن کتابخانه است .

ورق سوم دریکصفحه بزبان انگلیسی دارد :

این نسخه خطی یا هرقسمتی ازآن نباید مورد استفاده قرارگیرد ، مگر باجازۀ کتابخانه ملی ایرلند[1] .

صفحۀ اول کتاب ، درقسمت بالا مربع مستطیلی داردکه میانآن با قلم درشت و خط نسخ خوبی نوشته : **کتاب الفهرست للندیم** و در زیرآن وقفنامۀ درشتی خط استکه پارۀ کلماتش سیاه شده ، وهمینقدردانسته میشودکه احمد پاشا جزار ـ که مقریزی مورخ است ـ آنرا بمسجدیکه در ـ عکا ـ ساخته ، اختصاص باهل علم داده ، و مهر بزرگ ومدوری بر روی آن خطها زده شده که درچهار سطرحکاکی و از پارۀ حروفش که خواناست معلوم میشود خط آن نستعلیق است . ودرفاصله دوخط اول وقفنامه یکجا دارد :

من کتب احمدبن علی بدمشق سنۀ ۸۲۵ ـ درکنارش دارد ـ من کتب الحقیرمحی الدین ـ یا محمدالقاضی ـ سنۀ ۸۱۵ ، واین تردید برای اینست که مانندامضاء درهم نوشته شده ، وبا دشواری وقرائن باید خوانده شود .

درحاشیه طرف راست ، یکجا درپنج سطر کوچك نوشته :

مؤلف هذاالکتاب محمدبن ابی یعقوب . اسحاق بن محمد بن اسحاق الوراق المعروف بالندیم. وروی عن ابی سعیدالسیرافی وابی الفرج الاصفهانی وابی عبدالله المرزبانی وآخرین ولم یروعنه احد. وتوفی یوم الاربعا لعشر بقین من شعبان سنۀ ثمانین وثلثمائة ببغدادوقداتهم بالتشیع عفی الله عنه .

ودرقسمت دیگراین حاشیه دارد ـ ابتعناه .... (بقیه سیاه شده) . احمد بن علی المقریزی سنۀ ۸۲۴ ـ ورقم چهاررا بهمین گونه ـ۴ـ که رسم الخط ایرانیانست نوشته ، و پیداست که این صفحه درزمان مقریزی افزوده شده است . پس ازاین صفحه متن کتاب چنین شروع میشود :

بسم الله الرحمن الرحیم ـ استعنت بالله الواحدالقهار ، وکناره راست وبسیاری ازکلمات دیگراین صفحه بکلی سیاه شده است . وبعقیدۀ ما دراینجا صفحه مخصوص باجزاء کتاب ـ بهمانگونه که تا اول مقالۀ پنجم است بوده وازمیان رفته است .

۱ـ باین جانب اجازه کتبی داده شد .

درحاشیه وزیرصفحات جمله‌های : الی‌هاهنا بخط المصنف و ـ بغیرخط المصنف ـ و ـ عورض‌مع‌الاصل‌المصنف رحمه‌الله . ـ المنقول‌من‌دستوره وبخطه . و ـ عورض . بسیار دیده میشود ، و پیش‌از هرمقاله ، صفحهٔ جداگانهٔ داردکه متضمن‌شماره ترتیبی‌بعنوان ـ الجزؤ ـ و محتویات مقاله و نمونهٔ ازخط مصنف بوده ، و درنسخه شهیدعلی پاشا هم این صفحه ، و همچنین‌کلمه ـ عورض ـ درپای پارهٔ ازصفحات دیده میشود .

این نسخه فقط در چهار مقالهٔ اول ، و مقداری از مقاله پنجم است ، که با سرلوحه ـ لم سمیت المعتزلة بهذاالاسم ـ شروع و در۲۶صفحه ، و بجملهٔ ـ هذاماحدثنی‌بهاابن‌الجنید، ختم میشود . واین‌قسمت تاکنون درهیچ جائی دیده نشده وبچاپ نرسیده است .

ازمقاله اول ، متأسفانه مقدار زیادی افتاده[1] واین افتادگی را آقای پروفسوراربری که فهرست‌کتابهای خطی‌کتابخانه چستربیتی را تنظیم و چاپ نموده ، وهمچنین مدیرهمان کتابخانه تأیید نمودند .

اغلاط این نسخه بسیارکم ، و مسلماً اگر بدست نمیآمد اغلاط فراوان نسخهٔ چاپی فلوگل ، قابل تصحیح و اصلاح نبود . وازاینکه محتویات‌آن‌صفحه جداگانه دراول مقالات تا مقالهٔ پنجم درچاپ فلوگل نیست معلوم میشودکه فلوگل‌این نسخه رانداشته است .

ممیزات نسخهٔ شهید علی پاشا

قطع صفحات این‌نسخه مانندنسخهٔ چستربیتی‌است ، وهردوصفحه‌کنارهم، بشکل‌بیاض عکسبرداری‌شده ودر۳۶۲ صفحه‌است . این‌نسخه نیزسه ورق اضافه داردکه بدینگونه‌است :

صفحه اول : دربالای‌صفحه طرف راست‌نوشته : فی‌الادبیات . و قدری بالاترو خارج ازردیف حرف ـش‌ـوکلمه‌ایست‌که خوانده نمیشود ، سپس دردوسطر کوتاه‌نوشته : ـ من‌الطف نعم‌الله علی‌عبده ولی‌الدین‌جارالله سنه ـ ۱۳۱۱ . ودرزیرآن دومهراست‌که چون یکی سیاه شده ، مهردیگرزده‌اند وخطش نستعلیق ، و همان مهر ولی‌الدین جارالله است ، پس از این باز درهمان ردیف بشکل مخروطی نوشته ـ ملکه العبدالفقیرالی عون الغفورالودود،مسعود۔ ابن‌ابراهیم‌بن‌امرالله بن‌عبدی بن‌طورمش ، غفرالله له و لاسلافه ورضی‌عنهم ، بالشراءالشرعی بمدینة قسطنطنیة المحروسه .

صفحه دوم : سفید بوده‌که‌آقای مجتبی مینوئی درآن نوشته‌است : ـ جلد دوم‌کتاب الفهرست ابن الندیم ، از قرن پنجم تا ششم هجری ـ ۱۹۰ ورق ، برای‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران عکس گرفته شد . اردیبهشت ماه ۱۳۳۵ .

۱ـ رجوع شود بصفحات ۲۵ـ۵۰ این‌کتاب .

صفحه سوم : باخط شکسته نستعلیق خوبی نوشته : ـ کتاب الفهرست اخبارالعلما ـ والمحدثین لمحمدبن اسحاق‌النديم . پس‌از این‌متن‌کتاب شروع میشود .

بالای صفحه با خط نسخ خوبی بسیار دارد ـ الواسطی ـ وهیچ اضافاتی هم ندارد ، ولی باخط و مرکب دیگر بالای الواسطی نوشته شده : ـ الفن الاول من المقالة الخامسة من‌الکتاب ـ و درزیر ـ الکتاب ـ دارد ـ فهرس ـ و دریك گوشه مهر گردیست‌که دارد : وقف هذاالکتاب ابوعبدالله ولی‌الدین‌جارالله بشرط انلایخرج من خزانة بناهابجامع سلطان محمدبقسطنطنیه‌سنة ... و رقم سال در مهرسیاه شده ، و در زیر این مهر رقم ـ ۱۹۳۴ ـ دیده میشودکه ظاهراً شمارهٔ ثبت‌کتابخانه است ، و درحاشیه نیزمهرادادی مستطیل درچهار خانه است‌که بحروف لاتین ـ ترکی‌دارد ـ سلیمانیه‌کتابخانه سی‌ـو‌ـ شهید علی پاشا ـ و ـ ۱۹۳۴ و درصفحه‌آخرنسخه ، این دومهرنیزدیده میشود .

خط این نسخه بهمان اسلوب وگردش قلم نسخه چستربیتی ، و قدری بهترو واضحتر است ، و در پارهٔ صفحات ، مطالب را عمودی ، وکنارهم نوشته‌که در چاپ فلوگل بصورت افقی خوانده شده ، و بقرائن زیر ، این نسخه ، دنباله نسخه چستربیتی ، ومتمم‌آن ، ودر یکوقت و زمان نوشته شده است .

۱ـ از مقالهٔ ششم تا دهم پیش از هرمقاله ، همان صفحه جداگانه را مبنی بر شمارهٔ جزء و محتویات مقاله ، ونمونه خط مصنف ـ چون نسخه چستربیتی ـ دارد .

۲ـ این نسخه بدون هیچ تشریفاتی ، مانند ـ المقالة الخامسه ، و محتویات مقاله ـ از الواسطی شروع شده ، و پیداست‌که دنبالهٔ مقاله پنجم است‌که در نسخهٔ چستربیتی ناتمام مانده ، وآن صفحهٔ جداگانه را بدینجهت نداردکه درنسخهٔ چستربیتی ، پیش‌از مقاله پنجم بوده است .

۳ـ بهمان اسلوب نسخهٔ چستربیتی ، درپائین پارهٔ ازصفحات دارد ، عورض ـ یعنی مقابله‌گردید . تنها نقص این‌نسخه ، نداشتن شرح دیصانیه ، وقسمت عمدهٔ مرقیونیه است‌که جای خالی‌آن درصفحه هویدا ، ومیرساندکه غفلتی‌از نویسنده بوده ، چنانچه درصفحهٔ بعد آخرین قسمت مرقیونیه را نوشته است .[1]

ممیزات چاپ فلوگل

این‌نسخه بقطع ۲۰×۲۸ ـ در ۳۶۲ صفحه است‌که هر صفحه گنجایش ۳۰ سطر دارد ، و۴۳ صفحه دراختلاف‌کلمات وجملات ، و یك جلد دیگر بهمان قطع در ۲۷۷ صفحه مشتمل بر تعلیقات و شرح حال پارهٔ اشخاص ، و نسخه بدلها ، بر متن‌کتاب اضافه شده‌که

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۶۰۲ این‌کتاب.

بسیار سودمند است . و چنانکه گفتیم ، آقای گوستاوفلوگل Gustaue Flugel مستشرق دانشمند اطریشی اول کسی است که دامان همت بکمرزده ، ودرمدت بیست وپنجسال با جمع آوری نسخه های متعدد ، عمرخود راصرف تصحیح وتهیه متن کامل ، وتعلیقات برآن نموده ، و متأسفانه پیش از آنکه شاهد مقصود رادرآغوش گیرد ، پس ازچاپ شش ورق ، درپنجم ژویه سال ۱۸۷۰ ، درآغوش خاك خوابید ، وپسرش دکترفلوگل ازآقایان دکترجوهانس رودیگر- Dr . J. Roedger ودکترمولر Dr. Muller خواست که نهال پدرش راآبیاری نموده و ثمربخش سازند ، اولی بکارچاپ وتصحیح متن ، و دومی بکارجمع آوری تعلیقات وسائر اضافات پرداخته ، ودرسال ۱۸۷۱ میلادی درلیپزیك ــ Leipzig آنرا چاپ ، و این اثر جاویدان را بفرهنگ دنیا عرضه داشتند[۱].

جای تردید نیست که اغلاط ، وپیچیدگی عبارات وبی سلیقه گیهائی درتنظیم وتصحیح متن دیده میشود ، چون گذاشتن کلمهٔ غلط درمتن ، وکلمه صحیح درنسخه بدل ، یا افقی خواندن جاهائیکه عمودی بوده و سائرهفوات دیگر ، از شخص فلوگل نبوده است ، زیرا او ، که قرآنی بآن خوبی چاپ کرده[۲] وکتابی درکشف الایات برای قرآن بنام ــ کتاب نجوم الفرقان فی اطراف القرآن ــ تألیف ودرسال ۱۸۴۲ درلیپزیك بچاپ رسانده بهتر از هرکس میدانست که درآیهٔ:ــ انظرو نانقتبس من نورکم ــ کلمه ــ والنار ــ نیست[۳].

و چنانکه گفتیم فلوگل نسخه های متعددی از این کتاب در دست داشته ، و مسلماً نسخهٔ شهید علی پاشا را نیزداشته ، ومقاله پنجم را از همین نسخه ــ از الواسطی ــ شروع کرده ، زیرا از مقاله ششم تا مقاله دهم ، محتویات آن صفحه جداگانه را در اول هرمقاله آورده ، و مواردیکه افقی خوانده شده است ، همانست که در نسخهٔ شهید علی پاشا عمودی نوشته شده ، و ازحیث متن کتاب میان چاپ فلوگل و نسخهٔ شهید علی پاشا اختلاف زیادی دیده نمیشود ، وگویا در نسخهٔ که او داشته ، نقص دیصانیه ومرقیونیه نبوده است .

ولی چنانکه گفته شد نسخهٔ چستر بیتی را نداشته ، زیرا تا مقالهٔ ششم اثری از آن صفحه جداگانه در چاپ دیده نمیشود ، واز حیث متن هم اختلاف زیادی با هم دارند ، که درترجمه تمام آن اختلافات نشان داده شده است . و ما ازاین فرصت استفاده نموده مختصر سرگذشت فلوگل را بنظرخوانندگان محترم میرسانیم .

۱ــ رجوع شود بمقدمهٔ تعلیقات بقلم دکتر رودیگر

۲ــ این قرآن درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی هست .

۳ــ ر ك: (مقدمهٔ کتاب المعجم المفهرس لالفاظ القرآن ــ تألیف محمد فواد . وکتاب المرشد الی آیات القرآن الکریم وکلماتهــ و).

شخصیت فلوگل

گوستاولبرخت فلوگل . مستشرق آلمانیست که در ۱۸ فوریهٔ ۱۸۰۲م – در بوتزن – Bautzen بدنیاآمده ، و تحصیلات مقدمـاتی رادر همان زادگاهش بپایان رسانیدوحکمت الهی و زبانشناسی را در لیپزیک تکمیل نموده و سپس توجهش را بزبانهای شرقی معطوف داشته و دروین ، و پاریس مطالعات زیادی در این زمینه بعمل آورد .

فلوگل درسال ۱۸۳۲ بسمت پروفسور در دانشکدهٔ فروستره شول ، سنت افرا – در مینسن Meissen تعیین گردید ولی در سال ۱۸۵۰. م بعلت ناسازگاری مزاج ازاین سمت استعفا داده ، و درسال ۱۸۵۱ بوین رفت ، و درکتابخانهٔ سلطنتی بکار تهیهٔ فهرست ازکتب خطی عربی ، ترکی و فارسی مشغول شده و در پنجم ژوئیهٔ ۱۸۷۰ در درسدن Dresden وفات یافت .

ازکارهای مهم فلوگل :

۱– چاپ کتاب حاجی‌خلیفه درهفت جلد باترجمهٔ لاتینی آن که درسال ۱۸۳۵-۱۸۵۸ درلندن ولیپزیك چاپ شد .

۲– چاپ قرآن درسال ۱۸۳۴ و بعد در۱۸۹۳ درلیپزیك .

۳– تنظیم کشف الایات قرآن که درسال ۱۸۴۲ – و بعد در سال ۱۸۹۸ در لیپزیك بچاپ رسید .

۴– مانی‌وتعلیمات او – درسال ۱۸۶۲ درلیپزیك چاپ شد .

۵– مدارس نحوی‌عرب « ۱۸۶۲ « « « «

۶– چاپ تاج التراجم – ابن‌قطلوبغا درسال ۱۸۶۲ درلیپزیك چاپ شد .

۷– تهیهٔ کتاب الفهرست ابن‌ندیم با تعلیقات که پس‌ازوفاتش درلیپزیك چاپ شد[1] .

ممیزات چاپ مصر

مبادرت مصریان بچاپ این کتاب ، برای کمیاب شدن چاپ فلوگل بوده که مصریان برای استفادهٔ مادی درسال ۱۳۴۸ هجری متن فلوگل‌را – بدون هیچ تجدید نظری ، در مطبعهٔ رحمانیه بچاپ رسانده ، وگویاآن جلد تعلیقات ، یا صفحات مربوط بنسخه بدلهارا نداشته ، یا نخواسته‌اندکه‌آنها را مورد توجه و نظرقراردهند ، – و چهارپنج غلط هم – که غلط مطبعه ایست – بر متن اضافه شده ، و مـا اساساً در ترجمهٔ خود اشاره بچاپ مصر را لازم ندیدیم .

۱– (رك : انسیکلوپیدیا بریتانیکا – ج ۹ – ص۴۲۱ چاپ ۱۹۵۹) .

امتیازی که این چاپ دارد ، اضافه نمودن پنج ورق، برآخر کتاب تحت عنوان تکملة الفهرست ـ است که مشتمل برشرح حال ناقصی از معتزلیان بوده ، و چنین نوشته است :

این تراجم احوال ، درچاپ فلوگل ازاول مقالهٔ پنجم ص ۱۷۲ ، و از چاپ ما صفحهٔ ۲۴۵ افتاده بود ، و برخی از مستشرقان آلمان پس از چاپ شدن این کتاب ، بآن توجه پیداکرده ، و در سال ۱۸۸۵ میلادی در مجله : Die Kund des Morgen landes آنرا انتشار داده ، و علامه احمد تیمورپاشا آنرا برنسخهٔ خود افزوده . وازراه تلطف ، بما اجازه نقل آنرا از نسخهٔ خود دادند ، وما آنرا بصورت ـ تکملة الفهرست ـ برچاپ خود اضافه نموده‌ایم .

این تراجم ، ازواصل بن عطا شروع ، و بشیطان‌الطاق ختم شده‌است.وما چون دراحوال پارهٔ از اشخاص نامبرده در این تکمله ـ که منصلش در نسخهٔ چستر بیتی است . اضافاتی دیدیم ، از نقطه نظرجمع داشتن هرچه راکه با بن‌ندیم نسبت داده شده‌است ، آن اضافات رادرجای خود ، زیرصفحه ، بعلامت ـ تك ـ آوردیم ، تامورد استفادهٔ خوانندگان محترم قرارگیرد .

چاپ دوم مصرامتیازی که دارد، بودن مندرجات تکملة الفهرست ، درآغازمقالهٔ پنجم است ، وجزاینهائی که ذکرشد ، چاپهای مصردیگرممیزات وارزشی ندارد .

این بود ممیزات ، نسخه هائی که اساس وپایهٔ کارترجمه قرار داشت ، و درمدت هفت سال‌ازروی‌صداقت وامانت ، وتدقیق وتحقیق ، با معاضدت‌وهمراهی‌همسرشایسته ودانش‌پژوهم مهین دخت جهانبیگلو این‌کار بسی دشواررا انجام داده‌که بپاس زحمات وکمکهای معنوی و ادبی مشار الیها این کتاب را بایشان اهدا مینمایم . و ازگرامی فرزندم هوشنگ‌تحدد قدردانی مینمایم‌که امورمکاتبه و تحقیقات را بزبان انگلیسی باکمال‌لیاقت انجام داد .

شك نیست‌که اگراین نسخه های خطی ، بویژه نسخهٔ چستر بیتی نبود ، ترجمهٔ این کتاب چنین صورت نسبتاً رضایت بخشی‌پیدانمیکرد . وبااینکه دراین راه ازصرف‌مساعی ، و دقت‌کامل درمفاد عبارات ، برای فهمیدن منظور مؤلف و سنجش کلمات ، و یافتن قراء و قصبات وشهرهای غیرمعروف دریغ نشده ، باز یقیناً اشتباهات ،و لغزشهائی دراین کتاب هست‌که اگرازنظرم مخفی مانده است . برنظردانشمندان خورده بین پوشیده نخواهدبود . ازاین‌رو ازخوانندگان محترم تقاضادارم بنام خدمت بفرهنگ، با مشاهدهٔ جزئی لغزشی ، غمض عین‌ننموده ، ومرآگاه دارند ، تاباصلاح‌آن ـ بشرط حیاة ـ مبادرت جویم زیرا :

يك سطر صحیح به زصد جزوه غلط

در اینجا برخود لازم و واجب میدانم که بفرمودهٔ ـ من لم یشکرالمخلوق لم یشکر- الخالق ، ازدو دانشمند بزرگوار : آقای دکترمحمد معین ، استاد دانشگاه تهران ورئیس

مؤسسه لغتنامه مرحوم دهخدا ، وآقای حاج شیخ محمدباقر آیت‌الله‌زاده مازندرانی ، یگانه علامهٔ علوم اسلامی صمیمانه تشکر نمایم‌که مرا وادار بترجمه این اثر جاویدان نموده ، واز ابکار افکار فاضلانه خود مرا مستفیض داشته‌اند .

و نیزاز استادان و دانشمندان ، مفصلةالاسامی سپاسگزارم‌که از راهنمائی، وکمکهای فاضلانهٔ خود ، در پیشرفت این‌کار دریغ نکردند .

آقای دکتر ذبیح‌الله صفا ـ رئیس دانشکده ادبیات تهران

» دکتر حسن مینوچهر ؛ استاد دانشکده ادبیات تهران

» پورداود ، استاد دانشکده ادبیات تهران

» دکتر شهیدی معاون مؤسسه لغتنامه مرحوم دهخدا

» دکتر عباس زریاب رئیس‌کتابخانهٔ مجلس سنا

» دکتر سیدجعفر شعار استاد دانشسرایعالی

» پروفسور اربری ، استاد دانشگاه‌کامبریج

Prof. Dr.A.J Arberry Pembruke. College. Cambridge.u.k.

و آقای پروفسور فوك‌آلمانی

Prof. Dr.J.w Fuck. Halle Saale

وآقای پروفسور بایارد دوج ، استاد دانشگاه پرینستون ـ نیوجرسی

Prof.Dr. Bayard dodge Princeton Unlvarsity New – Jersay

آقای دکتر ماتسوخ چکسلواکی

Dr. R. Macuch Freieuniversitat. west Berline

دکتر ار.جی. هایس ، مدیرکتابخانهٔ چستربیتی ، وکتابخانهٔ ملی ایرلند .

Dr. R.J. Hayes Director of Natioaal Library Irelanb

که درتاریخ ۳۰ - می - ۱۹۶۰ میلادی اجازه هر نوع استفاده و ترجمه از نسخهٔ چستربیتی را باینجانب دادند .

در خاتمه

از آقای حسام‌الدین بهبهانی‌که زحمت عکسبرداری مکرر از متن و حواشی نسخه چستربیتی را عهده‌دار بودند، واز آقای مهندس ایرج‌غفاری مدیرکل شهرداری‌که برایگان از خطوط باستانی این‌کتاب برای‌کلیشه ، عکسبرداری ماهرانه نموده‌اند ، صمیمانه سپاسگزاری مینمایم .

والحمدلله رب‌العالمین

بهمن‌ماه ۱۳۴۳ شمسی ـ مطابق با
رمضان ۱۳۸۴ قمری . تهران

سی‌وسه

علامات

ف ـ رمز چاپ فلوگل
جب ـ رمز نسخهٔ خطی چستربیتی
ش ـ رمز نسخه خطی شهید پاشا
تك ـ رمز تكلمة‌الفهرست چاپ مصر در سال ۱۳۴۸

نخستین جزء

از

کتاب الفهرست ابن ندیم[1]

در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف

بابو یعقوب ورّاق

---

(۱) هرچند در نسخهٔ خطی آقای چستربیتی «الجزء الاول» دیده نمیشود ولی بقرینهٔ بودن این اجزاء از شمارهٔ دو تا ده در صفحهٔ جداگانهٔ اول هرمقاله ، تصور میرودکه در اینجا نیز آن صفحه بوده و از میان رفته است چنانکه در چاپ فلوگل بسال ۱۸۷۱ میلادی در لیپزیک «الجزء الاول» در آغاز مقالهٔ اول آمده است و ما برعایت ترتیبی که در این نسخهٔ خطی دیده میشود « نخستین جزء » را در صفحهٔ جداگانه برآن افزودیم .

بسم الله الرحمن الرحیم

(از خداوند یگانه و قهار کمك و یاری را خواستارم)[1]

خداوند بر عمر آن آقای دانشمند بیفزاید ؛ مردم[2] تشنهٔ بدست آوردن نتایجند نه مقدمات ، و از رسیدن بآرزو و هدف خود شاد میشوند نه از تطویل واطناب درعبارات . از این‌رو ما در مقدمهٔ کتاب خود باین چندکلمه اکتفا نموده و همین را برای مقصودی‌که در تألیف این کتاب داریم‌کافی میدانیم، وبا طلب یاری از ذات‌باری و درخواست درود برانبیاء وبندگان با اخلاص در اطاعتش ،که میدانند روگردانی ازگناه و توانایی دربندگی تنها بوسیلهٔ خداوند متعال امکان‌پذیر بوده و هست ، چنین میگوییم :

این است فهرستی از تمام‌کتابهای امم از عرب وعجم[3]که دررشته‌های گوناگون علمی بزبان‌وخط عربی‌موجود بوده، با تاریخچه‌یی ازمصنفان وطبقات مؤلفان وسلسلهٔ خانوادگی وتاریخ تولد و دورهٔ زندگانی ووفات آنان وجاها وشهرهایی‌که درآن مقیم بوده ؛ وصفات نیکو و ارجمند ، یا زشت و ناپسندی‌که داشته‌اند ، از آغاز پیدایش هرعلم تا این زمان و عصر ماکه سال سیصدو هفتاد وهفت هجری است .

فهرست

مقالات دهگانه این‌کتاب

مقالهٔ اول

در سه فن

فن اول ــ در توصیف لغات امم ازعرب‌وعجم ، وچگونگی قلمهایشان وخطوطشان‌و شکل نوشتن آنها .

فن دوم ــ درنام‌کتابهای دینی‌که برمذهب مسلمانان‌ومذاهب‌دیگران نازل گردیده

---

۱) دراین‌کتاب‌آنچه میان دوهلال قراردارد اضافاتی است‌که درنسخه‌های خطی بوده و آنچه‌که خطی در زیر دارد اضافاتی است‌که درچاپ فلوکل است .

۲) جب پس از(النفوس) دارد (اطال‌الله بقاءالسیدالفاضل) که درترجمه انرابرالنفوس مقدم‌گذاشتیم

۳) مراد از عجم مردمان غیر از عرب است (فرهنگ نفیسی)

فن سوم ـ در ستایش قرآن که «لاٰیأتیهِ البٰاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیه ولاٰمِنْ خَلْفِه تَنْزیلٌ مِنْ حَکیمٍ حمید»[۱] و نام کتابهایی که در علوم قرآنی تألیف گردیده ، و تاریخچهٔ قراء و نام راویان و شواذی که در قرائت داشته‌اند .

مقالهٔ دوم

سه فن

در علماء نحو و لغت

فن اول ـ درپیدایش نحوو اخبارنحویان بصره و سایرفصحای اعراب و نام کتابهای آنان.
فن دوم ـ در اخبار نحویان و لغویان کوفه و نام کتابهای آنان .
فن سوم ـ دربارهٔ گروهی ازنحویان که هردوشیوه را بهم آمیختند ونام کتابهای آنان .

مقالهٔ سوم

سه فن

در اخبار و آداب و سیر و انساب

فن اول ـ در اخبار مستوفیان وراویان وکسانی که صاحب سیره‌یی خاص وتازه بودند ونام کتابهای آنان :
فن دوم ـ در اخبار پادشاهان ونویسندگان ومترسلان وکارکنان خراج وصاحبان دیوان[۲] و نام کتابهای آنان .
فن سوم ـ در اخبار ندیمان و جلیسان و (ادیبان) و صفاعنه[۳] وصفادمه[۴] وکسانی که مردم را بخنده درآورند و نام کتابهای آنان .

مقالهٔ چهارم

دو فن

در شعر و شاعران

فن اول ـ درطبقات شاعران دورهٔ جاهلیت و شاعران دورهٔ اسلامی که جاهلیت را دریافته بودند وکسانی که اشعارآنان را جمع‌آوری‌نمودند و نام راویان آنان .
فن دوم ـ در طبقات شاعران دورهٔ اسلامی و شاعرانی که بعد آمدند تا زمان ما .

---

(۱) سورهٔ فصلت آیهٔ ٤٢ (۲) دیوان ماخود از فارسی است (فرهنگ نفیسی)
(۳) رجل صفعان بالفتح مرد سیلی زننده ، صفعه صفعاً : سیلی زد او را یا نرم زد پس‌گردن اورا ، وقیل الصفع لغة مولدة (منتهی‌الارب) . دزی Dozy گوید : صفاعنه اشخاص مسخرهٔ بودندکه بمیل خود از مردم پس‌گردنی خورده و انعام میگرفتند . رجوع شود بهٔفرهنگ دزی ج۱ص۸۳۷ (٤) صفادمه درلغت‌دیده‌نشد.وظاهراً ازصفدبمعنی‌بستن‌یا بندباشد(فرهنگ‌نفیسی)

مقالهٔ پنجم

پنج فن

در کلام ومتکلمان

مقالهٔ ششم

هشت فن

درفقه وفقیهان ومحدثان

مقالهٔ هفتم

سه فن

درفلسفه وعلوم قدیم

(۱) «ف» : ابیحنیفةالنعمان ، (۲) شراة بمعنی خوارج است (اقربالموارد).
(٤) صاحبان تعالیم بکسانی اطلاق میشودکه مبتکروباصطلاح صاحب مکتب باشند .

ومنجمان وکسانی که آلات واسباب آنرا میساختند واصحاب حیل وحرکات[1]

فن سوم ـ درپیدایش طب واخباراطبا ازقدما و متأخران ونام کتابها وترجمه‌ها و تفسیرهایی که داشته‌اند.

مقالهٔ هشتم

سه فن

دراسمار وخرافات وعزائم وسحر وشعبده

فن اول ـ دراخبارداستان سرایان وخرافه‌گویان و نقاشان (صورتگران) و نام کتابهایی که درداستان‌سرایی وخرافات تألیف کرده‌اند.

فن دوم ـ دراخبارافسونگران وشعبده‌بازان و ساحران ونام کتابهای آنان.

فن سوم ـ درکتابهایی که درمعانی مختلف تألیف‌شده ومؤلفان آنهاشناخته نشده‌اند.

مقالهٔ نهم

دو فن

درمذاهب واعتقادات

فن اول ـ درچگونگی مذهب حرانیهٔ کلدانی که دراین عصرمعروف بصابئه میباشند و مذاهب ثنویه از مانیه و دیصانیه و حرمیه[2] و مرقیونیه ومزدکیه و غیره ونام کتابهای آنان.

فن‌دوم ـ درچگونگی پاره‌یی ازمذاهب‌غریب ونادرمانندمذهب‌اهل‌چین‌وهندوسایرملل.

مقالهٔ‌دهم

مشتمل براخبارکیمیاگران واهل صنعت[3] ازفیلسوفان قدیم وجدید.

---

(۱) علم حیل وحرکات عبارتست ازمعرفت اصولی‌که بدان براظهارامورغریب ازحرکات وآلات قادرباشند (نفائس‌الفنون ص ۲۰۹). (۲) ظاهراً خرمیه است.

(۳) اهل صنعت بکسانی اطلاق میشد که بکار کیمیاگری اشتغال میورزیدند (فرهنگ نفیسی درکیمیا).

بسم‌الله الرحمن الرحیم

(و هو حسبنا و علیه نتوکل و به نستعین)

فن اول از مقالهٔ اول

در چگونگی لغات عرب وعجم وتوصیف اقلام[1] وخطها وطرز نوشتن آنها.

سخن دربارهٔ قلم عربی

اختلاف است در اینکـه واضع خط عربی چه‌کسی بوده . هشام کلبی گوید : نخستین کسانی که آنرا وضع کردند گروهی ازعرب‌عاربه[2] بودند که برعدنان بن‌اد(ابن‌اددا بن‌ا بومعدبن عدنان بن‌اد،واو،ابویسع بن همیسع بن‌همیسع بن‌سلامان بن‌زلف بن‌حمل بن‌قیدار بن‌اسماعیل علیه‌السلام) درآمدند ، وبنوشته ابن کوفی نامشان : ابوجاد[3] ، هواز ، حطی ،کلمون ، صعفض، قریسات[4] بود. که‌آنان بهمین شکل واعراب نوشتن را براساس نام خود وضع‌نمودندوچون بعدها حروفی یافتند که جزء نامشان نبود مانند تاء ، خاء ، ذال ، ظاء ، شین و غین ، آن‌را روادف خواندند و بگفته هشام این اشخاص از پادشاهان مدین[5] بودند که در زمان شعیب علیه‌السلام‌دریوم‌الظلة[6] بهلاکت رسیدند و این‌مرثیه ازبان خواهر کلمون گفته شد:

---

(۱) قلم تغییراتی است‌که در یك خط داده شود (سبك شناسی ج ۱ ص ۹۵ حاشیهٔ۲). (۲) عرب‌عاربه بنی‌قحطانند که از حوزهٔ فرات بیمن رفتند و زبانشان آمیخته بزبان پیشینیان گردید، وبعد درگوشه‌وکنار جزیرةالعرب‌پراکنده شدندوکهلان وحمیر ازامهات‌آن‌قبیله‌میباشند (الوسیط‌ص‌٦).(۳) درباب‌ابجدهوز حکایاتی عجیب‌وغریب درمیان‌عرب‌شایع‌بوده است‌وآنان‌را یعنی ابجد و هوز وکلمن الخ را مردمی از ملوك می‌شمردند و اشعاری دربارهٔ آنان جعل‌کرده بودندکه حمزهٔ‌بن‌الحسن در «التنبیه» ذکرکرده وآنرا تخطئه‌نموده‌است(سبك‌شناسی‌ج‌۱ـص‌٧٦ حاشیهٔ۱). (٤) برای بدست‌آوردن ریشهٔ این‌کلمات رجوع‌شود به‌لغت‌نامه ذیل‌کلمهٔ‌ابجد(٥)مدین دربحرقلزم استونیز‌نام قبیله‌ایست (معجم‌البلدان). (٦) روز هلاکت ملوك مدین بزمان‌شعیب (لغت‌نامه ذیل‌کلمهٔ ظله) :

كَلَمون هَدَّ رُكنی هَلَكت وَسْطَ المحَلَّة [1]

سَيِّدُا لقَوْمُ اَتاه اَلحَتْفَ ثاو وَسْط ظله [1]

جَعَلَتْ نارا عَليهم دارَهم كالمُضْمَحلة [3]

و من بخط ابن ابوسعد بدین صورت و اعراب آنرا خوانده‌ام ؛ ابجاد ، هاوز ، حاطی ، كلمان ، صاع فض ، قرست ، و اینها را آخرین دسته دانند که برعدنان‌بن اد و همانندان او درآمده و همینکه صورت عربها را بخود گرفتند خط عربی را وضع کردند ، والله اعلم .

کعب ، که من ازگفتهٔ او بیزاری جویم[4] گوید : اول کسی که خط عربی و فارسی و سایر خطوط را وضع کرد آدم علیه‌السلام بود که سیصد سال قبل از مرگش آنرا درگل (نوشت) وبآتش پخت ووقتیکه زمین را طوفان زدآن خطوط سالم ماندو هر دسته وگروهی خط خود را یافتند و بهمان‌گونه نوشتند .

ابن‌عباس گوید : اول کسی که خط عربی را وضع کرد سه‌نفر از قبیله بولان[5] بودند که در انبار[6] سکونت داشتند . این سه‌نفر بگردهم درآمده حروف منقطع و متصل را وضع کردند ونامشان مرامر بن‌مره ، اسلم‌بن سدره و عامر بن جدره وبقولی مروه و جدله بود ؛ مرامر صورت وشکل ، اسلم فصل ووصل ، وعامر نقطه را وضع کرد .

از مردم حیره[7] پرسیدند عربی را از چه‌کسی آموختید ؟ گفتند : از مردم انبار ؛ و گویند : خداوند تبارك‌وتعالی اسماعیل‌را درسن‌وبیست‌وچهارسالگی‌بعربی واضح گویانمود.

محمدبن اسحاق[8] گوید : چیزی‌که بحقیقت نزدیك وقابل قبول است ومردمان‌موثقی نیزآن را تأیید کرده‌اند این است که زبان عربی بلغت حمیر ، طسم ، جدیس ، ارم وحویل[9] بودکه همان عرب عاربه باشند ، و اسماعیل پس از آنکه در حرم اقامت نمود و در آنجا پرورش یافت‌وبزرگ شد ، ازقبیلهٔ جرهم‌وخاندان معاویة‌بن مضاض‌جرهمی‌زنی گرفت ، واینان دائیان فرزندان اوشدند ، وازاین‌جهت‌زبان ایشان‌را آموخت ، وفرزندان اسماعیل پیوسته‌از کلمات عربی اشتقاقاتی درآورده وبرای هرچیز بتناسب پیدایش و ظهورآن ، نامی گذاشتند وآنرا بدان‌نام خواندند وهمینکه دایرهٔ این اشتقاقات توسعه یافت شعرخوب وفصیح‌درقبیلهٔ عدنان‌پیدا شدوبعد ازمعدبن‌عدنان شعر گفتن‌رونقی یافت‌وهرقبیله از قبایل‌عرب لغت‌مخصوص بخود داشت و مردم از آن قبیله میآموختند منتهی در اصل زبان عربی همه با هم شرکت

(۱) ای‌کلمون ! پایهٔ من ویران‌گردیدکه میان برزن هلاك شدی . (۲) سرور قوم را مرگ ربود و در میان ظله سر بخاك فرو برد . (۳) آتشی برآنان فرو ریخت‌که خانه‌هایشان نابودگردید (٤) « ف » ، و انا ابرء الی‌الله . «جب» ، و انا ابری من قوله . (٥) یکی از قبایل عرب است‌که در زمین بولان در راه حاجیان‌که ازبصره میرفتند سکونت داشتند و منسوب ببولان‌بن عمروبن غوث‌بن طی بودند (معجم‌البلدان) . (٦) انبار شهریست درکنار فرات، درده فرسنگی بغداد که‌درقدیم فارسیان‌آنرا فیروزشاپور میانامیدند(معجم‌البلدان) (۷)حیره شهری‌بود درسه میلی‌کوفه درجایی‌که بآن نجف‌گویند (معجم‌البلدان) (۸) (محمدبن اسحاق دراینجا وهرجای دیگر این‌کتاب خود مؤلف الفهرست است . (۹) در جدول « العرب البائده والعاربه» که درالوسیط آمده حویل‌دیده نمیشود محتمل است خولان یا جدیله باشد . (رجوع شود بهالوسیط ص ۸)

داشتند ، وعرب پس ازبعثت پیغمبر صلی‌الله علیه‌وسلم برای‌رعایت قرآن ، از افزودن لغات خودداری‌نمود : ودرتأیید این‌مطلب‌روایتی ازمکحول است‌که از رجال‌خودنقل‌کرده گوید: اول‌کسی‌که خط عربی را درآورد نفیس ، نضر ، تیما و دومه فرزندان اسماعیل بودندکه بتفصیل آنرا وضع نمودند، و قادور نبت[1] بن‌همیسع‌بن قادورآنرا انتشار داد ، وباز گوید: چندتن از مردم انبارکه از قبیلهٔ ایاد[2] قدیم بودند حروف الف ، ب ، ت ، ث ، را وضع کردند وعرب ازآنان آموخت .

درکتاب‌مکه تألیف عمربن‌شبّه‌بخط‌خود اوخواندم ،گروهی ازعلمای مضربمن گفتند: کسی‌که این خط عربی جزم[3] را نوشت مردی ازبنی‌مخلدبن نضربن‌کنانه بود و عرب از او پیروی نمود ، و دیگری‌گفته است ،کسی‌که نوشتن را برای قریش مکه‌آورد ابوقیس‌بن مناف‌بن زهره و بقولی حرب‌بن امیه بود ، و برخی نیز گفته‌اند : هنگامیکه قریش‌کعبه را خراب‌کرد[4] در رکنی ازرکنهای آن سنگی‌یافتندکه برآن نوشته بود: در آغاز سه‌هزارمین سال ، سلف‌بن عبقر بخدای خود درود میفرستد .

در خزانهٔ مأمون نوشته‌یی بخط عبدالمطلب‌بن هاشم بر پوست ادم[5] بودکه درآن‌چنین ذکر شده : « طلب عبدالمطلب‌بن هاشم از مردم مکه ازفلان پسرفلان حمیری از مردم وزل صنعا[6] هزار درهم نقره بوزن حدیده[7] استکه هر زمان از وی خواست باوکارسازی نماید وخداوند وفرشتگانش براین امرگواه باشند» . و این‌خط شباهت بسیاری بخطزنان داشت.

ویکی‌از نویسندگان عرب اسیدبن ابوعیص‌بود زیرا درمسجد سور[8] کنار قبرمریین[9] که دراثر سیل‌زدگی شکافی درآن پیداشده بود، سنگی بدست‌آمدکه برآن نوشته شده بود: «من اسیدبن ابوعیص هستم خداوند بنی‌عبد مناف را بیامرزد» .

چرا عرب را باین نام خواندند

ابن ابوسعد نوشته است‌گویند : ابراهیم علیه‌السلام نگاهش بفرزندان اسماعیل‌ودائیان جرهمی آنان‌که افتاد پرسید اینان چه‌کسانی هستند ؟ اسماعیل در جواب‌گفت : فرزندان

---

(۱) «ف» : بنت همیسع . (۲) ایاد قبیله‌ئی ازعرب‌است‌که به‌بنی‌سعدازسلالهٔ اسماعیل انتساب دارد (اعلام‌المنجد) . (۳) بعد از معاشرت اعراب با مردم حیره وبنای‌کوفه در جنب حیره خطی‌که‌آنهم تقلیدی از خط نبطی‌بود شایع شدکه آنرا حیری یا جزم می‌خواندند (سبک‌شناسی ج ۱ ص ۹۵) وگویند خط‌کوفی است (سبک‌شناسی ج۱ص ۹۲) . (۴) چون‌کعبه در شرف خرابی بود قریش تصمیم بساختن آن‌گرفت وآنرا ساخت دراین زمان پیغمبرسی‌وسه‌سال داشت (الطبقات‌الکبری) (۵) ادم بفتح‌اول و دوم بمعنی‌چرم‌وادم بمعنی‌آهوان سفید هم آمده است (لغت‌نامهٔ دهخدا) . (۶) وزل درفرهنگها دیده نشدو در لغت‌نامهٔ دهخدا و قاموس‌الاعلام ترکی «ازال» نام نخست صنعا ذکرشده است . (۷) حدیده افزاریست برای زرکشان‌که بارسیم وزر را بآن‌کشند (فرهنگ نفیسی) . (۸) «سور» یا سورا قصبه‌ایست درعراق نزدیك دجله‌که مرکز سریانیان بوده وحالا خرابست (قاموس‌الاعلام ترکی) . (۹) قبر مریین‌ظاهراًگورستان مردمانی بوده‌که بقریهٔ (مریه) واقع در میان واسط و بصره انتساب داشته‌اند ــ (رجوع شود به معجم‌البلدان)

من و دائیان آنان از جرهم. ابراهیم بهمان زبان سریانی قدیم که سخن میگفت به‌اسماعیل گفت : اعرب‌له ، یعنی آنان را با هم بیامیز ، والله اعلم .

سخن دربارهٔ خط حمیری

شخص موثقی میگفت از مشایخ مردم یمن شنیده است که حمیر بخط مسند[1] و برخلاف شکل الف ، ب ، ت مینوشت؛ و من هم درخزانهٔ مأمون جزوه‌یی دیدم که برآن نوشته شده بود: ترجمه‌ایی که امیرالمؤمنین عبدالله مأمون اکرمه الله امر بنسخه برداری از آنها کرده است، ودر میان آنها خطی ازحمیر بودکه من نمونهٔ آنرا مطابق آنچه درآن نسخه بود در اینجا میآورم :

نمونهٔ خط حمیری

(۲)

محمدبن اسحاق گوید: نخستین خط عربی خطمکی است، پس از آن خط مدنی، وبعدبصری و سپس کوفی. اما مکی ومدنی درالفهایش تمایل کمی بطرف راست وبالای انگشتان، ودرشکل آن کمی خوابیدگی هویداست و این است نمونهٔ آن.

(۳)

(۱) مسند نام یکی از خطهای عرب و منسوب بمردم یمن بوده و مردم یمن آن خط را از ایرانیان گرفته‌اند. رجوع شود به‌سبک‌شناسی ج۱-ص۹۳ (۲) مختصر تفاوتی با «ف» دارد

(۳) مؤلف برای نشان دادن نمونهٔ کامل خط مکی و مدنی پس‌از جملهٔ «و هذا مثاله» این بسمله را آورده است که درآخر سطر صفحه نسخهٔ چستر بیتی قرارگرفته ولی فلوگل ←

خطوطی که مصاحف را بآن مینوشتند :

مکی ، مدینی ، الثئم ، مدور ، کوفی ، بصری ، مشق ، تجاوید ، سلواطی ، مصنوع ، حائل ، راصف ، اصفهانی . سجلی ، فیراموز[1] که ایرانیان آنرا استخراج نموده و بدان خوانند ، وحدب قریباً که دونوع است : ناصری و مدور .

محمدبن اسحاق گوید : اول کسی که در صدراسلام قرآن نوشت‌ودرخوبی خط‌شهرت داشت خالدبن ابوهیاج بود و من قرآنی را بخط او دیده‌ام . و سعد او را نـزد ولیدبن عبدالملك آورد ، و بنوشتن مصاحف و شعر و اخبارگماشت[2] و اوکسی است‌که در سمت‌قبله مسجد پیغمبر صلعم سورهٔ «والشمس وضحیها» را تاآخر قرآن بطلا بنوشت؛ وگویند عمربن عبدالعزیز از او خواست‌که قرآنی بهمانگونه برایش بنویسد ، او هم نوشت وهنرنمائیهایی درآن بکار برد . عمرآن‌راکه دید بسیار پسندید ولی چون دست مزد آن را زیاد یافت باو مسترد داشت .

—→

بتصور اینکه این بسمله سرلوحه برای « خطوطالمصاحف» است آنرا با همان حروف سربی‌که متن‌کتاب را چـاپ کرده ، آورده . و بجای « هذا مثاله » چند نقطه‌گذاشته است ، و در چاپ مصر سال ۱۳۴۸ این بسمله با خط نستعلیق بالای « خطوط المصاحف » قـرار داده شده است .

استاد مجتبی مینوی اول‌کسی است‌که پس از ملاحظهٔ نسخهٔ خطی چستر پیتی و توجه بطرز نوشتن‌آن بسمله و مطابقتش باگفتهٔ ابن‌ندیم باین اشتباه پی‌برده و نظرخود را درمقالهٔ مفصلی‌که اختصاص‌بکتاب (A surway on the Persian art) تألیف مستر پوپ Pope داده بودبزبان انگلیسی انتشار داده وآن نمونه را همچنانکه درنسخهٔ خطی چستر‌پیتی میباشد درمعرض افکار عمومی‌گذاشت (رجوع شود بصفحهٔ ۱۷۱۰ ج ۱ همان‌کتاب) .

دوشیزه نابیا ابوت نامـی پس از ملاحظهٔ آن مقالـه بشدت از آن انتقاد نمـود و آقای پروفسور اربری Professor Arberry ــ استاد دانشگاه‌کامبریج شرحی مبنی بررد دوشیزهٔ مؤمی الیها در مجلهٔ (Islamic Research association Méscellany) انتشار دادکه ما خلاصه آنرا بنظر خوانندگان محترم میرسانیم .

دوشیزه نابیا ابوت در ملاحظاتی‌که در باره مقالـه آقای م مینوی در جلد هشتم از (Ars Islamic) انتشار داده تردید کرده است‌که آن نمونه با خط بقیهٔ کتاب تفاوتی داشته باشد و با لحن زننده و خشونت‌آمیزی اطلاعات آقای مینوی را درعربی ناقص دانسته است وحال‌آنکه درواقع ونفس‌الامر مشارالیه عالم بسیار ماهری در زبان عربی است وحقیقت این است‌که عبارت «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» را که ابن‌ندیم برای نشان‌دادن نمونهٔ خط مکی و مدنی بکار برده ، فلوگل بدفهمیده وآنرا بصورت عنوان فصل بعد چاپ‌کرده است ومن این فرصت را مغتنم میشمارم و از عمل آقای مینوی‌که چنین اکتشاف مهمی را نموده‌اند دفـاع مینمایم و تردیدی نیست‌که میان‌آن دوکتابت اختلاف بارزی موجود است» (رجوع شود به ج ۱ ــ ص ۲۴ از مجله Research association Mescellany Islamic)

(۱) فیراموز یا پیراموز بمعنی سهل وآسان (رجوع شود بفرهنگ فارسی آقای دکتر معین ، والمعجم‌فی معایبر اشعار العجم آقای مـدرس ص ۴۸۶) . (۲) « ف » : نصبه لکتب « جب » : خصه بکتب .

و مالك‌بن دینار بردهٔ اسامة‌بن لوی‌بن غالب مکنی باابویحیی (و بقولی مالك‌بن دینار‌بن دادبهار‌بن دادبه) نیز از نویسندگان قرآن بودکه برای‌کار خود اجرت میگرفت و درسال صدوسی وفات یافت.

و از جمله نویسندگان قرآن : ـ

خشنام بصری و مهدی‌کوفی ، در زمان خلافت رشید بودند .که تاکنون همانندی نداشته‌اند ، والفهای خشنام بدرازای یك ذراع بودکه بیك قلم‌کشیده میشد .

و دیگری ابوحدی نویسندهٔ قرآنهای نازك دردوران معتصم است‌که از بزرگان‌کوفه بوده و درکارخود مهارت داشت ؛ و بعد از اینان از مردم‌کوفه ، ابن ام شیبان ، مسحور، ابو خمیره[1] ، ابن‌حمیره ، و ابوالفرجی است‌که در زمان ما حیات دارد .

اما ورافاتی‌که قرآن را بخط محقق و مشق وامثال آن مینوشتند عبارتند از : ابن‌ـ ابوحسان ، ابن حضرمی ، ابن زید ، فیریابی ، ابن ابو فاطمه ، ابن مجالد ، شراسیو مصری[2] ، ابن‌سیر ، ابن‌حسن ملیح ، حسن بن تعالی ، ابن حدیده ، ابوعقیل ، ابومحمد اصفهانی ، ابوبکر احمدبن نصروپسرش ابوالحسین‌که من این دونفر را دیده‌ام .

رونوشت نسخه‌یی‌که بخط ابوالعباس ابن ثوابه است

دردوران بنی‌امیه اول‌کسی‌که‌کتابت نمود قطبه است. وی اقلام چهارگانه را درآورد که یکی از دیگری استخراج شده است ، وقطبه در عربی یگانه نویسندهٔ روی زمین بشمار میرفت . پس از وی ضحاك‌بن عجلان‌کاتب است‌که در اوایل خلافت بنی‌عباس بود و بر قطبه فزونی داشت وکسی بپای او نمیرسید. پس ازضحاك، اسحاق بن حمادکاتب است‌که در زمان خلافت منصور و مهدی بود و برضحاك نیز برتری یافت . و اسحاق بن حماد شاگردانی مانند یوسف‌کاتب ملقب به « لقوة‌الشاعر » داشت و برتر از هرنویسنده‌ای‌بود، وازآن جمله ابراهیم بن مجشر[3] است‌که بریوسف برتری یافت . یکی هم شقیر خادم است‌که زر خرید (بن قیوما) آموزگار قاسم‌بن منصور بود و یکی نیز ثناء کاتبه‌کنیز بن قیوما[4] میباشد، واز آن‌جمله : عبدالجبار رومی ، شعرانی ، ابرش، سلیم خادم‌که از منشیان و خادمان جعفر بن یحیی بود، عمروبن مسعده ، احمدبن ابوخالد ، احمدکلبی کاتب مأمون ، عبدالله‌بن شداد ، عثمان‌بن زیادالعابد[5] ، محمدبن عبدالله ملقب به مدنی ، و ابوالفضل صالح بن عبدالملك تمیمی خراسانی میباشند، واین اشخاص خطوط اصلی وموزون‌را چنان مینوشتند‌که هیچکس آن توانائی را نداشت .

---

(۱) «ف» . (ابوحیره) . (۲) «ف» : (شراشیر) . (۳) « ف » : (المحسن) .
(٤) « ف » : (فیوما) . (٥) «ف» . (العابل) .

نام قلمهای[1] موزون وچگونگی نوشتن باهریك ازآنها که هرکسی آن توانایی را ندارد

یکی ازآن قلمها قلم‌جلیل است که پدرتمام اقلام نامیده میشود[2]، وهرکس توانایی نوشتن آن را ندارد مگرآنکه بادشواری وزحمت بسیارآن راآموخته باشد . یوسف لقوه دراین باره گوید : قلم جلیل نهاد نویسنده رامیکوبد. بااین قلم ازطرف خلفا برطومارهای کامل بپادشاهان روی زمین نامه مینوشتند. ازاین دوقلم استخراج گردیده‌است: قلم سجلات و قلم دیباج. ازقلم سجلات‌اوسط دوقلم استخراج شده : قلم سمیع وقلم اشریه . قلم دیباج در نوشتن طومارها بکارمیرود وازآن قلم طومارکبیر استخراج شده وطومارها راباآن نویسند و مخرجش همان دیباج‌است. وازاین قلم، قلم خرفاج وقلم ثلثین صغیرثقیل استخراج شده‌است که باآن ازطرف خلفا، بعمال وامرای اطراف نویسند، وازآن سه‌قلم‌استخراج شده : قلم زنبورمستخرج ازثلثین‌که در دادخواهی بکار رود وازآن چیزی استخراج نشده‌است، وقلم مفتح‌که ازآن قلم‌حرم[3] استخراج گردیده ودر دادخواهی ازپادشاهان باآن‌قلم مینویسند و مستخرج‌ازثقیل است،وقلم مؤامرات‌که مستخرج‌ازثلثین‌است ودردادخواهی میان ملوك بکار میرود. وازاین دوقلم چهارقلم استخراج شده‌است‌که عبارتنداز: قلم حرم، قلم مؤامرات،قلم عهود مستخرج ازحرم، که دردوثلث طومـاربکارمیرود وازآن چیزی استخراج نشده. وقلم امثال‌النصف، کهازاین قلم نیزدوقلم استخراج شده‌است: خفیف ومفتح. دیگرقلم قصص‌است‌که مستخرج ازحرم وقلم مؤامرات‌است‌که دردادخواهی بکارمیرودوازآن چیزی استخراج نشده است دیگرقلم اجوبه مستخرج ازحرم وقلم مؤامرات‌است‌که درنوشتن اثلاث بکارمیرود واز آن چیزی استخراج نشده‌است .

اینها دوازده قلمی است‌که دوازده قلم دیگرازآنها استخراج گردیده است‌که ازآن جمله قلم خرفـاج ثقیل است‌که خفیفی از طومارکبیر و مستخرج از آن است و در نوشتن طومارها بکار میرود و ازآن قلم خرفاج خفیف استخراج شده اشت ؛ و از آن جمـله قلم سمیعی است که شبیه قلم سجلات و مستخرج از سجلات اوسط است و در نوشتن طومـارها وغیره بکار میرود؛ وازآن جمله قلمی است‌که بآن قلم اشریه گویند ومستخرج ازقلم سجلات اوسط بوده و در نوشتن رقم آزادی بندگان و خریداری زمین و خـانه وغیره بکار میرود وازآن‌جمله قلم‌مفتح مستخرج ازقلم‌ثقیل‌النصف ممسك‌است‌که درنوشتن دادخواهی بکارمیرود ومخرجش نیزهمان است، وازآن سه‌قلم استخراج شده‌است . قلمی‌که بآن مدورکبیر گویند

(۱) مرحوم استاد بهاردرسبك‌شناسی ج۱ص۹۵ درحاشیهٔ۲چنین نوشته‌اند،اینکه‌ما«قلم» نام میبریم ازاین روی‌است‌که «خط» مراد حروفی‌است‌که درشکل خودازدیگراشکال مستقل‌باشد مثل‌خط‌لاتن‌وخط‌عربی‌وخط سنسکریت، ولی‌قلم‌مرادتغییراتی‌است‌که‌دریك خط‌داده‌شود.(۲)«ف». و(هولاءالاقلام).«جب»: (وهوابوالاقلام.) (۳) ظاهراً الجزم‌است (سبك‌شناسی‌ج۱ص۹۵).

وازخفیف النصف ثقیل استخراج شده ونویسندگان امروزبآن ریاسی گویند ودرنصفت بکارمیرود، وازآن قلمی استخراج شده است که بآن قلم مدورصغیر گویند و آن قلم جامعی است که دفاتر وحدیث واشعاررا باآن نویسند. وازآن جمله قلمی است که بآن خفیف ثلث کبیر گویند ودرنوشتن نصفت بکار میرود و مخرج آن خفیف النصف ثقیل است ؛ و ازآن قلمی که مسمی بخط رقاع است استخراج شده ، ومخرجش از خفیف ثلث کبیر است ودرنوشتن توقیعات ومانندآن بکار میرود ؛ وازآن جمله قلمی است که بآن مفتح نصف گویند و مخرج آن نصف ثقیل است ، و دیگرقلم نرجس است که درنوشتن اثلاث بکار میرود ومخرج آن خفیف النصف است .

این است بیست وچهارقلمی که مخرج تمام آنها ازچهارقلم بنامهای : قلم جلیل وقلم طومارکبیر وقلم نصف ثقیل و قلم ثلث کبیر ثقیل است ومخرج این چهار قلم نیزازقلم جلیل میباشد که پدراقلام نام دارد .

نوشته‌کسان دیگرغیرازابن‌ثوابه

تاآغاز دولت عباسی مردم بهمان شیوهٔ خط قدیم که ذکر کردیم مینوشتند ، وهمینکه خاندان هاشمی ظاهرگردید نوشتن قرآن بآن خطوط اختصاص یافت ؛ خطی پیدا شدکه بآن خط عراقی میگفتندوهمان خط محقق بودکه‌بآن وراقی نیز گفته میشد؛ واین‌خط مرتبا روبازدیاد و زیبایی گذاشت تاکار بمأمون رسید و اصحاب و نویسندگان او بەنیکو ساختن خط خود پرداختند و مردم برسراین‌کار بـاهم تفاخر داشتند ، تاآنکه مردی بنـام احول محرر پیداشدکه‌ازپرورش‌یافتگان‌برمکیان بودوبمعانی خط واشکال آن‌دانش بسزایی‌داشت.او قواعد و قوانین خط را روشن کرد و آن را درجه بندی نمود . ونویسندهٔ نامه‌هایی بودکه ازطرف سلطان برای ملوک اطراف در طومـارها فرستاده میشد وبـاآینکه مردی‌کم فهم و جرکین بود دست ودل بازی داشت وهمه چیز در نزد او بی‌ارزش بود . وی در درجه بندی خطوط ، قلمهای سنگین را در مرتبهٔ اول قرار داد ، ازآن جمله قلم طوماربودکه برسایر قلمها برتری داشت و دریك طومار تمام [۱] باسعف [۲] نوشته میشد وگاهی هم باقلم مینوشتند ؛ ونامه‌های ملوك بآن خط فرستاده میشد . وازآن اقلام :ـ قلم ثلثین، قلم سجلات،قلم عهود، قلم مؤامرات، قلم امانات، قلم دیباج، قلم مدبج [۳]،قلم مرصع وقلم تشاجی [۴] است .

درزمانیکه ذوالریاستین فضل‌بن‌سهل رویکارآمد قلمی رااختراع کردکه بهتراز‌سایر اقلام بود و بەریاسی معروف شد و متفرعاتی پیدا نمودکه ازآن جمله : قلم ریـاسی‌کبیر ، قلم نصف ریاسی، قلم ثلث، قلم صغیرنصف، خفیف ثلث، قلم محقق، قلم منشور، قلم وشی، قلم رقاع، قلم مکاتبات، قلم غبارالحلیه، قلم نرجس وقلم‌بیاض، بود .

---

(۱)«ف» : (فی‌طومارشآم)«جب» ؛ (فی‌طومارتام) (۲)سعف بمعنی شاخهٔ‌خشك‌خرماست (اقرب‌الموارد) (۳) «ف» : قلم(المدمج) «جب» : (قلم‌المدبح) (٤) «ف» : (قلم‌النساخ) . «جب» : (قلم‌التشاجی) .

(واسحاق کتابی بنام ـ کتاب القلم ـ دارد که من آنرا بخط خود او دیده‌ام)

اخبار بربری محرر وفرزندان او

دراینجا مقتضی‌دانستیم ازبربری ذکری‌بمیان‌آوریم، واواسحاق بن‌ابراهیم‌بن عبدالله ابن صباح بن‌بشر بن سویدبن اسود تمیمی وسپس سعدی است. ابراهیم،احول بود، واسحاق آموزگاری‌مقتدروفرزندانش راداشت ومکنی‌باابوالحسین بود؛رسالهٔ درخط وکتابت داردکه آنرا تحفةالوامق نامیده ودر زمان اوکسی خوش خطتر و داناترازوی باسلوب کتابت دیده نشده است. برادرش ابوالحسن نیز مانند او بود وروبهٔ اورا پیروی میکرد. فرزند او ابوالقاسم اسماعیل‌بن‌ابراهیم، وفرزند ابوالقاسم، ابومحمد قاسم‌بن‌اسماعیل بن‌اسحاق‌است و نیز ابوالعباس عبدالله بن ابواسحاق از فرزندان اوست. و این گروه بی‌نهایت خوش خط و عارف بکتابت بودند. قبل‌ازاسحاق مردی معروف به‌ابن‌معدان‌بودکه اسحاق‌ازوی‌آموخت؛ وازغلامان ابن‌معدان، ابواسحاق ابراهیم‌نمس است. وازجمله نویسندگان :ـ بنوحجه‌النعجه وابن منیر، وزنفلطی، ورواپدی میباشند.

محمد بن اسحاق گوید؛ از وزرا و نویسندگان [۱] که بامداد [۲] مینوشتند ابو احمد عباس بن حسن، ابوالحسن علی بن عیسی وابوعلی محمد بن‌علی بن مقله است. تولد ابن‌ـ مقله بعد ازعصر روز پنجشنبه نه روز بآخر شوال سال دویست وهفتاد و دو بود، ودر روز یکشنبه دهم شوال سال سیصد و بیست و هشت وفات یافت. ازکسانی‌که بامرکب [۳] نوشتند برادرابن مقله، ابوعبدالله حسن‌بن‌علی است که‌فجرروزچهارشنبه سلخ ماه رمضان‌سال‌دویست‌و هفتاد وهشت بدنیاآمد و درماه ربیع‌الاخر سال سیصد وسی وهشت وفات یافت، و نظیر این دونفر درگذشته تازمان ماديده نشده‌است، وهردوبه‌پیکرهٔ خط پدرشان مینوشتند. نام‌مقله‌علی ابن حسن‌بن عبدالله، ومقله‌لقب اوبود. گروهی ازخانواده وفرزندانشان‌درزمان‌حیات‌این‌دو تن وبعدازآن، بنویسندگی مشغول بودند ولی بپایهٔ این دونفر نرسیدند بلکه‌گاهی [۴] بعضی ازآنان حرفی دربی حرفی ویاکلمه‌یی بدانگونه مینوشتند اما مرتبهٔ‌کمال مخصوص‌ابوعلی و ابوعبدالله بود. از فرزندان این دوتن‌که نویسنده بودند ابومحمد عبدالله، ابوالحسن بن ابوعلی، و ابواحمد سلیمان بن ابوالحسن وابوالحسین‌بن‌ابوعلی است، ومن قرآنی بخط جدشان مقله دیده‌ام.

نام مشاهیر تذهیب‌کنندگان قرآن

يقطيني، ابراهیم صغیر، ابو موسی بن عمار، ابن سقطی، محمد و فرزندش،

---

(۱) «ف»:(الوزراءالكتاب) «جب»: (الوزراءوالكتاب). (۲) مداد نوعی‌ازمرکب است‌که خوش‌نویسان پیشین باآن مینوشتند (فهرست‌کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق بقلم‌آقای دانش پژوه). (۳) درمتن (حبر)است وحبر نوع دیگری‌ازمرکب‌است که‌درساختن،اندک فرقی‌بامداد دارد. برای‌آگاهی بیشتررجوع‌شودبه‌صبح‌الاعشی۲ص۶ـ۴۴ (۴)«ف»:(یبذر).«جب»:یندر.

ابوعبدالله خزیمی وفرزندانش که درزمان ماميباشند .

نام مشاهیر جلدکنندگان قرآن

ابن ابوحریش که صحاف خزانة الحکمة[۱] مأمون بود ، شفة المقراض عجیفی ، ابوعیسی بن شیران ، دمیانهٔ اعسر ، ابن حجام ، ابراهیم و فرزندش محمد ، و حسین بن صفار .

سخن دربرتری قلم

عتابی گوید : اقلام ستوران ذکاوتند ، ابن ابو دؤاد گوید : قلم سفیرعقل ورسول آن وزبان گویا ، وبهترین ترجمان اوست . طریح بن اسماعیل ثقفی گوید: عقل بزرگان زیرزبان قلمشان است . ارسطاطالیس گوید : قلم علت فاعله ومداد علت هیولانیه ، وخط علت صوریه و بلاغت علت متمه است . عتابی گوید : بگریهٔ اقلام کتابها خندانند . کندی گوید : القلم دروزن با « نفاع » [۲] یکی است ، زیرا ف (۸۰) ن (۵۰) الف (۱) ع (۷۰) جمع آن دویست و یك . همچنین الف (۱) ل (۳۰) ق (۱۰۰) ل (۳۰) م (۴۰) جمع آن دویست ویك است .

عبدالحمید گوید : قلم درختی است که میوهٔ آن الفاظ ، وفکردریایی است که مروارید آن حکمت است وعقول تشنگان ازآن سیراب گردد .

سخن دربرتری خط وستایش گفتارعربی

سهل بن هارون رئیس بیت الحکمه که معروف بهابن راهبون کاتب است گوید : عدد حروف عربی بیست و هشت و بشماره عدد منازل قمر است و هرکلمه باحروف زایدی که بآن میپیوندد بیش از هفت حرف نیست و مطابق باعدد نجوم هفتگانه است ، و حروف زاید دوازده حرف مطابق بابروج دوازده گانه است ، و نیز گوید : حروفی کـه بالام تعریف ادغام میگردد چهارده حرف و بشماره خانههای قمر است که در زیرزمین مستترند و چهارده حرف ظاهری است که ادغام نمیشود و بشماره بقیهٔ خانههـای آشکار قمر است .

برای اعراب هم سه حرکت وضع شده است : پیش، زیر وزبر، بدین جهت که طبیعت راسه حرکت است : حرکتی از وسط مانند حرکت آتش ، حرکتی بسوی وسط مـانند حرکت زمین ، حرکتی بروسط مـانند حرکت فلك ؛ و این اتفـاقی است ظریف و تأویلی است طریف . کندی گوید : هیچ کتابتی را سراغ ندارم کـه مـانندکتابت عربی حروف آن درخور تحلیل و تدقیق باشد چنانکه تندنویسی که درآن امکان پذیر است در سایر نوشتنها امکان پذیر نیست . افـلاطون گوید : خط عقـال [۳] عقـل است . اقلیدس گویـد : خط

---

(۱) خزانة الحکمه یا بیت الحکمه کتابخانهٔ مشهور بغداد است که درزمان هارون الرشید ایجادشده ودردورهٔ مأمون توسعه یافت، ومرکزتجمع دانشمندان بودهاست. (رجوع شود به تاریخ علوم عقلی ج۱ ص۴۸) (۲) سودمند (فرهنگ نفیسی) (۳) عقال بندیاست که زانوی شتران ابا آن می بندند (المنجد)

هندسه‌ایست روحانی اگرچه به‌آلت جسمانی ظاهرشده است. ابو دلف گوید : خط، بوستان دانش است . نظام‌گوید : خط امر روحی است اگرچه در حواس بدنی ظاهر است .

سخن در زشتی خط

گویند : بدی خط یکی از دو آفت است وگفته‌اند بدی خط آفت ادب بوده ، و باز گفته‌اند : بدی خط نشانه خشك سالی ادب است .

سخن در برتری‌کتاب

به سقراط گفتند در ادامهٔ نظر بکتاب آیا بیمی بربدیدگان خود نداری ؟ جواب داد : اگر بصیرت سالم باشد اهمیتی به بیماری بصر نمیدهم ، مهنودگوید : اگرکتاب رشتهٔ تجربه‌های گذشتگان‌را بهم پیوسته‌نمیداشت، رشته‌های متأخرین‌بسبب‌فراموشی ازهم‌گسیخته میشد . بزرگمهر گوید :کتاب صدف حکمت است‌که از جواهر طبیعت باز میگردد . دیگری گوید : این علمها تك تك میروند باکتاب آنها را بنظم درآورید، واین ابیات فراری هستند باکتاب آنها را مهار کنید .کلثوم‌بن عمرو عتابی گوید :

لَنٰا نُدَماءُ مٰا یُمَلُّ[۱] حَـدیثُهم | اَمینُونَ مَأمُونُون غَیْباً وَ مَشْهَدا (۲)
یُفیدُوننا مِنْ عِلْمِهم عِلْمَ مٰامَضی | وَرَأیاً وَ تَأدیباً وَ اَمْراً مُسَدَّدا (۳)
بِلاعِلَّة نَخشٰی وَ لاخُوفَ رِیبة | وَلانَتَّقی مِنْهُم بِناناً وَلایَدا (۴)
فَاِنْ قُلْتُ هُمْ اَحیا لَسْتُ بِکاذِب | وَاِنْ قُلْتُ هُم مَوتیٰ فَلَستُ مُفَنِّدا (۵)

نطاحه‌که نامش احمدبن اسماعیل وکنیه‌اش ابوعلی است و پس از این ذکری از او خواهیم‌کرد درصفت‌کتاب گوید:کتاب مسامری است که‌هنگام مشغول‌بودنت بکار، باتوسخنی نگوید و وقتیکه در شادی وخوشی‌هستی، تورا بخود نخواندوبرای دیدارخود، ازتوتقاضای آرایش ندارد . کتاب همنشینی است که سخنی مبالغه آمیز نگوید و دوستی است که تو را فریب ندهد، ورفیقی است‌که تو را بستوه نیاورد، و ناصحی است‌که از تو برای خود فزونی نخواهد[۶] .

سری بن احمدکندی این اشعار راکه خود سروده برای من خواند وگفت آن را بر جزوهٔ نوشتم و جلد سیاهی برآن نهاده و بدوستی هدیه نمودم .

---

(۱) «ف» : مانمل . (۲) ما ندیمانی داریم‌که سخنانشان ملالت‌آور نیست و در نهان و آشکار امین و مامون باشند . (۳) و از دانش خود علم‌گذشته و تدبیر وادب واستواری را بما افاده بخشند . (٤) بیخود بیمناك هستیم و جای ترس از تهمتی نبوده نه از دست و نه از انگشتان آن پرهیزی نداریم . (۵) اگرگویم زنده‌اند دروغ نگفته‌ام واگرگویم‌که مرده‌اند یاوه سرائی نکرده‌ام . (٦) ف (لایستزلك) جب (لایستزیدك) .

وَ أَدْهَمَ يُسْفِرُ عَنْ ضِدِّهِ ... كَمَا سَفَرَ اللَّيْلُ إِذْ وَدَّعَا ۱
بَعَثْتُ إِلَيْكَ بِهِ أَخْرَسًا ... يُنَاجِي العُيُونَ بِمَا اسْتُودِعَا ۲
صَمُوتٌ إِذَا زُرَّ جِلْبَابُهُ ... لَبِيبٌ فَإِنْ حَلَّهُ أَمْتَعَا ۳
تُخَبِّرُ أَنْوَارُهُ جَامِعٌ ۴ ... يَرُوحُ وَ يَغْدُو لَهَا مَجْمَعًا ۵
تُلَاقِي النُّفُوسُ سُرُورًا بِهِ ... وَ تُلْقِي الهُمُومُ بِهِ مَصْرَعًا ۶
فَلَا تَعْدِلَنْ بِهِ نُزْهَةً ... فَقَدْ حُزْتُمَا تَبْتَغِي أَجْمَعًا ۷

ابو بکر زهیری[8] این اشعار راکه ابن‌طبا درباره دفاتر سروده است برای من خواند :

لله اخوانٌ افادوا مفخراً ... فبوصلهم و وفائهم اتكثّر ۹
هم ناطقون بغير السنةٍ ترى ... هم فاحصون عن السرائر تضمر ۱۰
ان ابغ من عربٍ ومن عجمٍ معاً ... علماً مضى فيه الدفاتر تخبر ۱۱
حتى كأني شاهدٌ لزمانها ... ولقد مضت من دون ذلك اعصر ۱۲
خطباء، ان ابغ الخطابة يرتقوا ... كفى و كفى ۱۳ للدفاتر منبر ۱۴
كم قد بلوت به الرجال و انما ... عقل الفتى بكتاب علمٍ يسبر ۱۵

(۱) سیاهی که پرده‌از‌ضدخود بردارد همچنانکه شب‌هنگام‌رفتنش پرده از روز برفکند.
(۲) بـا آن برای توگنگ زبانی فرستادم‌کـه هرچـه در دل دارد با دیده با تو در میان‌گذارد .
(۳) بخاموشی‌گراید اگر بند جامه را بسته باشد و اگر بازکند دانشمندیست‌که تو را بهره‌مند سازد .
(٤) ف (تخبر انواعه جامعاً) .
(٥) انوار آن خبر از جایگاهی میدهدکه مردم دسته دسته بآن رفت وآمد دارند .
(٦) دیدارش نفوس را شادمانی بخشد و غم واندوه را قتلگاهی باشد .
(۷) هیچ نزهتگاهی با آن برابری نتواند وهرچه راکه‌آرزومند باشی بتوارزانی دارد.
(۸) ف (ابوبکر زهری) .
(۹) خدا یاور برادرانی است‌کـه ما را مفتخـر داشتند و ما بوصل و وفای ، آنان چیزها بدست آورده‌ایم .
(۱۰) سخن پردازند بی‌آنکه زبانشان دیده شود و جستجو‌کننده چیزهائی هستندکه در سینه‌ها نهفته باشد .
(۱۱) اگر جویای علمی از عرب و عجم باشم دفاتر است‌که مرا از آن آگاه سازند .
(۱۲) بدان‌سان‌که من‌همان زمان را می‌بینم وحال‌آنکه قرنها ازآن زمان‌گذشته باشد.
(۱۳) ف (کفی‌کفی) (۱٤) خطبائی باشندکه من اگرسخن سرائی بخواهم بردستانم بالا روند و دستانم برای دفاتر همچو منبری باشد .
(۱۵) چه بسا مردمانی راکه باآن آزمایش نمودم و خردمندی هرجوانی بکتاب علمی سنجیده‌گردد .

كَمْ قَدْهَزَمْتُ به جَليساً مُبرماً لاَيَسْتَطيعُ لَهُ الهَزيمَةَ عَسْكرٌ[1]

محمد[2] گويد : در «كتاب‌الاوصاف والتشبيهات» خود اين معنى را با چيزهائى‌كه در رديف آن بود در مقالهٔ «الكتابة و ادواتها» شرح داده‌ام .

سخن درباره قلم سريانى

تيادورس در تفسيرى‌كه از سفر اول تورات‌كرده است‌گويد : خداوند تبارك و تعالى بزبان نبطى[3]كه فصيحترين زبان سريانى است[4] با آدم سخن‌گفت ؛ و مردم بابل نيز بهمان زبان سخن ميگفتند ؛ و هنگاميكه خداوند زبانها را بهـم در آميخت و مردم بهرگوشه و كنارى پراكنده شدند، زبان اهل‌بابل بحال خود باقى مـاند . ولى آن زبان نبطى‌كـه روستايان با آن سخن‌گويند سريانى شكسته‌ايست‌كه استقامت لفظ ندارد .

ديگرى غيراز تيادورس‌گويد : زبانى‌كه دركتابت و خواندن متداول بود همان زبان فصيح نبطى‌بود و بعد علماء ، زبان مـردم سوريا و حران[5] و همچنين خط سريانى و سايـر خطوط را از آن استخراج‌كرده و مصطلح خود قراردادند . ديگرى‌گويد : در يكـى از انجيلها يا در يكى از سايركتابهـاى نصارى چنين آمده است‌كه فـرشته‌اى بنام سيمورس نوشتن سريانى را بهمين‌گونه‌كه نزد نصرانيان متداول است به آدم آموخت .

مردم سوريا داراى سه نوع خطند : مفتوح ، كه بآن اسطرنجالا گـويند و از ساير خطوط بهتر و نيكوتر است وآنرا خطالثقيل نيز خوانند و شباهت بخطوط مصاحف دارد ، و تحرير المحقق[6] كه آنرا اسكولينا و شكل مدور نيز خوانند، و بقلم وراقان شبيه‌است . و سرطاكه با آن نامه‌نگارى كنند و نظير آن در عربى قلم رقاع است . اين است نمـونه خط سريانى . . . .[7]

---

(۱) و اى بسا همنشين ستيزه‌كنندهٔ راكه با آن از ميدان برون انداختم و حال آنكه لشكرى نميتوانست او را فراردهد. (۲) محمد در اينجا همان محمدبن اسحاق‌النديم‌است‌كه مؤلف‌كتاب‌الاوصاف‌والتشبيهات نيزميباشد. (۳) نبط‌بمعنى‌چشمه‌آب ونيز گروهى‌ازايرانيانند كـه در بطائح ، وزمينهاى عـراق ساكن بودند وچون آب فـراوانى داشتند آنانرا نبطى خواندند (اقرب الموارد). (٤) «ف» : و هوافصح من‌اللسان السريانى «جب» : وهوافصح‌اللسان‌السريانى . (٥) حران از شهرهاى قديم بين‌النهرين است‌كه امروز ازآن جزدهكده‌يى چيزى نمانده است و اين شهرمركز صابئيان بود (قاموس‌الاعلام‌تركى). (٦) «ف» المخفف. (۷) درحاشيه «جب» اين عبارت ديده ميشود : «اخللناكما وجدنا فى‌الدستور وكذاك‌فى‌جميع‌الكتاب» وجاى نمونهٔ خط‌سريانى سفيد است ودر بسيارى ازجاهاى اين‌كتاب ذكرمطلب يا نام شخص يا نام‌كتاب سفيدگذاشته شده ، و پيداست‌كه مؤلف هنگـام تأليف ، آن مطلب يا نام را حاضرنداشته وجاى‌آنرا خالى‌گذاشته است وبعد ناسخان نيزاين موضوع را رعايت نموده‌اند .

سخن دربارهٔ قلم فارسی

گویند اول کسی که بفارسی سخن گفت کیومرث[1] بود که فارسیان او را گلشاه[2] خوانند و معنی آن پادشاه گل است، واودر نزد آنان ابوالبشر باشد، و بقولی اول کسی که بفارسی نوشت بیوراسپ پسر وندا سب معروف بضحاك صاحب اژدهاك است[3] و گویند فریدون بن- اثفیان[4] وقتیکه زمین را میان فرزندان خود سلم و طوج و ایـرج تقسیم نمود بهریك ثلث قسمت آباد را بخشوده و این را در نامهٔ نوشته و بآنان داد. اماد مؤبد بمن گفت: آن نبشته در نزد پادشاه چین است که در روزگار یزدگرد با گنجینه‌های ایران نزد او فرستاده شد والله اعلم.

گویند: اول کسی که خط بنوشت جمشید پسر اونجهان[5] بود و دراسان[6] کـه یکی از کرانه‌های ششتر است اقامت داشت. بعقیدهٔ ایرانیان هنگامیکه او زمین رامتصرف شد، و جن وانس باو سر فرود آوردند، و ابلیس فرمانبردارش گردید، بوی امر کرد آنچه دراندیشه

(۱) کیومرث بفتح اول وثانی ومیم مفتوح نخستین کسی را گویند که درعالم پادشاهی کرد ومعنی ترکی آن «زندهٔ گویا» است چه کیو بمعنی گویا ومرث بمعنی زنده آمده است (برهان‌قاطع) استاد دکترمعین درحاشیهٔ «برهان» ذیل کیومرث ونیز ذیل کیو گوید: صحیح نیست. (۲) گلشاه بکسراول بروزن دلخواه کیومرث را خوانند؛ ووجه تسمیه‌اش اینست که چون درزمان او غیراز خاك چیزی نبود که متصرف شود او را بدین نام خواندند. (برهان‌قاطع) استاد دکترمعین در حاشیهٔ زیرشماره (۸) گوید: گل بفتح اول (= گر بمعنی کوه + شاه، جزءاول دراوستا GAIRI بمعنی کوه است؛ کیومرث راگرشاه نامیده‌اند، حمزهٔ اصفهانی این کلمه را «ملك الطین» ترجمه کرده و تصور نموده که گر مبدل گل بکسر اولست و این اشتباه است چه طبق سنت زرتشتیان کیومرث در کوه میزیسته بدین مناسبت اورا گرشاه گفتند. (۳) صاحب برهان قاطع اژدهاك باکاف را یکی از معانی «اژدها» و «ضحاك‌ماران» دانسته. واستاددکترمعین درحاشیه برهان‌در لغت «اژدها» زیرشمارهٔ (۳) گوید: ازیدهاك مخفف ضحاك است. (٤) اثفیان نام پدرفریدون پادشاه پیشدادی‌است. مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص(ص۲٦) آرد: افریدون‌بن اثفیان. اندر شاهنامه ابتین گوید پدر افریدون‌را؛ وبدیگر نسختها اثفال، ونسب ذکرشده: فریدون‌بن اثفال‌بن همایون‌بن جمشیدالملك انتهی(لغت‌نامه) درجای دیگرزیر نام «ابتین» درلغت‌نامه‌آمده: ابتین نام پدرفریدون مصحف اتبین و بکسرباء هم ضبط کرده‌اند. وزیرلغت اتبین نوشته است: نام پدرفریدون؛ چند شعر از فردوسی شاهد آورده است رجوع شود به لغت‌نامه ذیل‌لغات مذکور. (۵) «جم» دراوستا Yima و«شید» Xshata بمعنی درخشان وروشن، جمعاً یعنی‌جم‌درخشان، درگاتها وسراسراوستا پسرویونگهان است، دراوستا ویونگهونت، و درپهلوی ویونگهان‌آمده که معرب‌آن ویونجهان‌میباشد درروایات داستانی ایران«جم» یکی‌ازبزرگترین پادشاهان‌سلسلهٔ پیشدادی است، و در ادبیات فارسی «جام جهان‌نما» بدو منسوب است‌که جام جم نیز گویند. رجوع شود به برهان قاطع ص۵۸۷ حاشیه شماره(۵) بقلم استاد دکترمعین ویادداشتهای گاتها تألیف استاد پورداود ص٤۲۵ (٦) «اسان» درلغت‌نامه بنقل‌از ابن ندیم، طسوجی‌ازطساسیج تستر ذکر شده است، درسایر کتب جغرافیائی قدیم بنام اسان درخوزستان برنمیخوریم فقط‌نام «اسك» دیده‌میشود که شهری درحوالی ششتربوده وظاهراً درنسخهٔ اصلی الفهرست بطرزنگارش عربی (اساك) بوده، ودرنسخه برداریهائی که شده به«اسان تصحیف» گردیده است. رجوع شود به‌کتاب «جغرافیای تاریخی از سرزمینهای خلافت شرقی» تألیف لیسترنج ترجمهٔ محمودعرفان ص ۲٦۳ وکتاب «صورةالارض» تألیف ابن‌حوقل چاپ‌دوم ج۲ص۲۵۱، و«معجم‌البلدان» ج۱-ص ۵۷ ولغتنامه دهخدا ستون‌اول از صفحه ۲٦٦۸ زیـر کلمهٔ (اشك).

و دل دارد بصورت آشکار وعیان در آورد، واهم نوشتن را بوی آموخت . بخط ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری درکتاب الوزراء . تألیف خود اوخواندم که : در زمان پادشاهی گشتاسب پسر لهراسب نامه‌نگاری بسیارکم بود، و مردم بربسط کلام و بیان معانی بالفاظ فصیح توانائی نداشته‌اند، واین گفته‌ها ازجمشید[1] است که درخاطره‌ها مانده وتدوین گردیده.

از جمشید پسر اونجهان با در باذانی[2] : — من بتو امرمیکنم که هفت اقلیم را اداره کنی ، بآنجا رهسپار شو و سیاست تو همان باشدکه بتو امرکردم . و از آن جمله است : از فریدون پسر کاوائفیان[3] پسر فریدون پسر اثفیان به . . . . من دیگستان[4] تابان دماوند را بتو بخشودم ، آنرا بپذیر ، و برای خود تختی از سیم وزراندوده بساز . و نیز از آن جمله است: ازکیکاوس پسر کیقباد برستم : من تو را از قید بردگی آزاد ساختم وسجستان[5] را بملکیت تو دادم. بردگی را برای هیچکس مخواه ، و سجستان را بملکیت خود درآور بهمانگونه‌که بتو امرکردم .

هنگامیکه بستاسب[6] بپادشاهی‌رسید نوشتن توسعه یافت، و زرتشت پسراسپیتمان[7] آئین‌گذار مجوس ظاهرشد، وکتاب شگفت‌انگیز خود راکه بهمه زبانها بود نشان داد، ومردمی

---

(۱) «جب» بعداز جملهٔ «من‌کلام جم‌الشید» دارد : من جم‌الشیدبن اونجهان .

(۲) ظاهراً یکی‌از بزرگان دوران جمشید است. درلغت‌نامهٔ دهخدا «اذربادانی» مصحف اتروپاتکان یا آذربایجان دانسته شده و پس از نقل‌گفتهٔ ابن‌الندیم در همان صفحه زیر شماره (۲) چنین آمده است : بدیهی است‌که از عصرآتروپاتکان تا عصرجمشید پادشاه داستانی فاصله بسیار است‌ومراد ابن‌الندیم معلوم نیست . انتهی، ونیز درلغت‌نامه «اتروپاتن» نام قدیم‌واصلی آذربایجان دانسته شده ، ولی در دائرةالمعارف اسلامی چنین‌آمده : درقدیم این‌منطقه قسمت بزرگی از ایالت پهناور «ماد» را در زمان شاهنشاهی هخامنشیان تشکیل میداد وفقط دردورهٔ جانشینان اسکندر پایهٔ آن بـالاگرفته و در صف ایالات بتمام معنی خودمختار و مستقل بنام (اتروپاتن **atropatene** قرارگرفت، این‌نام‌از«اتروپات» **atropate** آمده‌است،که نام‌یکی از فرمانفرمایان ایران بود که بخدمت اسکندرکبیردرآمد وهنگام تقسیم متصرفات اسکندراین قسمت از شمال غربی ماد راکه بطورکلی «مادکوچك» گفته میشدبخود اختصاص داد . (دائرة‌المعارف اسلامی ج۱ ، ص ۱۳٦) صاحب قاموس‌الاعلام ترکی‌زیرلغت«اتروپات» و «اتروپاتنه» همین مطلب را یاد نموده ، و چنین افزوده است‌که پایتخت آن تبریز را «غراقه» میگفتند .

(۳) «جب» : من افریدن‌بن‌ترکاوائفیان و(ف) من افریدون‌بن‌کاوائفیان. (٤) «ف» : انی قد حبوتك‌ببرمعه دباوند (جب) (انی‌قدحبوتك ببیرمعة دباوند) و یرمع بمعنی سنگ ریزهٔ سفیدو تابان است (المنجد ومنتهی‌الارب) . (٥) سجستان معرب «سگستان» همان سیستان‌یازابلستان است. (برهان قاطع). (٦) بستاسب معرب گشتاسب رجوع شود به برهان قاطع وحاشیهٔ ۱۱ص ۱۸۱۹. (۷) نام‌مؤسس آئین ایران‌باستان درفارسی بصورتهای زردشت ، زرتشت، زردهشت، زراتشت، زارتشت ، زره‌تشت، زاردهشت ، زاردشت ، زارتهشت، زارهوشت، زرادشت، زراهشت، زره‌دشت، زره‌هشت‌آمده. معمولتر ازهمه زردشت‌وزرتشت است این‌نام درگاتها (Zarathusbtra) یاد شده درجزو دوم (اشترا) بمعنی شتراختلافی نیست ولی دروجه اشتقاق جزء اول‌سخن‌بسیار رفته بـاحتمال قوی بمعنی زرد است . وجمعاً بمعنی‌دارنده شترزرد ؛ ونام خانوادگی اوسپتیمه **Spitama** است‌که درپهلوی‌سپتیمان یا سپنیتمان شده، درزادگاه او اختلاف است برخی اورا

بقیه درصفحه بعد

کـه خـود را بآموختن خط و نوشتن حاضر کرده و مهارت پیدا کرده بودند بسیار شدند

عبدالله‌بن مقفع گوید : زبانهای فارسی عبارت از: پهلوی ، دری ، فارسی، خوزی وسریانی است . پهلوی منسوب است به پهله که نام پنج شهر است : اصفهان ، ری ، همدان ، ماه‌ـ نهاوند[1] وآذربایجان . و اما دری زبان شهر نشینان بود ، و درباریان با آن سخن میگفتند و منسوب بدربار پادشاهی است و از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق ، زبان مـردم بلخ در آن بیشتراست. اما فارسی، زبان موبدان و علما و امثال آنان بود، و مـردم‌فارس با آن سخن میگفتند . و خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی بـا اطرافیان خـود سخن میگفتند ، و سریانی زبان همگانی ، و نوشتن هم نوعی از زبان سریانی فارسی بود .

ابن مقفع گـوید : ایرانیان را هفت نوع خط است کـه یکی از آنها بنوشتن دین اختصاص‌داشت‌وبآن‌دین دفیریه[2]میگویندواوستارا[3] باآن نویسند این است‌نمونهٔ آن. . . . . .

خط دیگری نیز دارند که بآن « ویش دبیریه » میگویند و سیصد و شصت وپنج حرف دارد و با آن فراست (آثار قیافه) و زجر (تفأل و مانندآن) و شرشر آب و طنین گـوش و اشارات چشم و چشمك زدن و ایماء واشاره و امثال آنرا مینویسند . این خط بدست‌کسی نیفتاده است که ما بدانیم[4] و از فرزندان ایرانی امروزه نیز کسی نیست که با آن بنویسد . در این‌باره از اماد موبد[5] پرسیدم درجواب گفت: آری این خط بمنزلهٔ معمابوده، چنانکه در خط عربی هم معماهائی است[6] .

---

(۱) ماه‌نهاوند یعنی ولایت یااستان نهـاوند، وکلمهٔ ماه در اینجا باقی مانده (ماد) یا (مای) قدیم است (سبکشناسی ج ۱ـ ص ۲٦) (۲) دین دفیریه یا دین دپیری در اصل «دین دپیوریه» است یعنی خط دینی ؛ وکلمهٔ «دین» بیاء مجهول بهمان معنی «دین» تازی است که بیاء معروف و ازلغت ارامی‌بعربی رسیده است. وشاید اصل این‌دولغت یکی‌باشد وایرانیان‌ازسامیان یا بـالعکس سامیان از ایرانیان‌گرفته باشند ؛ امـا کلمهٔ دوم «دپی‌وریه» ، مـرکب است از «دپی» بمعنی خط و «ور» از ادات فاعلی و «یه» که همان یاء مصدری فارسی است که با هاء ساکن همراه بوده است و معنی آن خط نویسی دینی است (سبك‌شناسی ، ج ۱ـص۸۱ حاشیه ۲) . (۲) درمتن عربی الوستاق است ، واوستاکتاب مذهبی زرتشتیان وشامل پنج بخش‌است: یسنا ، یشتها ، و یسپرد ، و ندیداد و خرده اوستا ، (رجوع شود به مزدیسناتألیف استاد دکتر معین‌ص۱۲٦). (۳) برای‌دانستن طرزخط دین‌دبیره رجوع کنید بکتاب «یشتها» تألیف‌استاد پورداود (ج۱ـص الف تا ـج). (٤) «ف» ولم یقع‌لاحد قلمها . «جب» ؛ ولم‌یقع‌لاحدنعلمها . (۵) شرح‌حال امادمؤبد بدست نیامد . «ف» یوستی درکتاب «نامهای ایرانی» ص۱٤ همینقدر گوید که موبدطرف اعتماد ابوالفرج در الفهرست بود . در اوستا «اماتا» بمعنی‌کارآمده و در فارسی‌نو«آماده». (٦) دزی‌Dozy درفرهنگ عربی بفرانسه زیر کلمه ترجمه «یکی ازمعانی آنرا ENGIME = معما دانسته وبرای شاهد این مثال را آورده است ؛ «وکان صالح‌الفکرة فی‌حل‌التراجم» .

بقیه از صفحه قبل

ازآذربایجان وبرخی ازری وغالباً ازشمال‌شرقی ایران دانند، دربارهٔ زمان اونیزسخنهای‌بسیار گفته‌شده. سنت زردتشتیان زمان اورا درحدود۶۰۰ ق م تعیین‌میکنند وگروه دیگرزمان اورا درهزاره دوم پیش ازمیلاد قرار داده‌اند . پدرزرتشت پورشب و مادر او دغدو نام داشت واو معاصر کی‌گشتاسب بود و گشتاسب دین اورا پذیرفت (برهان قاطع ج۲ـص۱۰۱۱-۱۰۱۲) .

ایرانیان خط دیگری نیز دارند که بآن کشتج گویند[1] و بیست و چهار حرف دارد و با آن عهود و موریه[2] و اقطاعات را نویسند و نقش انگشتر و نگارهای جامه و فرش و سکه درهم[3] فارسیان با این خط است و این است نمونهٔ آن :

(۴)

و نیز خطی دیگر دارند بنام نیم کشتج[5] در بیست و هشت حرف که طب وفلسفه را با آن مینویسند ، بدینگونه :

(۶)

و خطی دیگر بنام شاه دبیره دارند که پادشاهان ـ نه سایر مردم ـ در میان خود با آن مکاتبه نمایند و آموختن آن برمردم ممنوع است ، زیرا جز شاه کسان دیگر نبایستی

---

(۱) «ف» کستج و کشتج ظاهراً معرب «گشتك» است که امروزه بآن گشتك یا گشته گویند یعنی تغییر یافته (سبکشناسی ج ۱ ـ ص ۷۷ حاشیهٔ ۲) . (۲) «ف» : «المورنه» دارد و برای مورنه یا موریه معنی مناسبی بدست نیامد استاد دکتر محمد صادق کیا در مجلهٔ ایران کوده شماره ۵ گوید : موریه باید با مؤامرات که درجای دیگر الفهرست ذکر شده یکی باشد . خوارزمی در مفاتیح العلوم (ص۳۸) مؤامرات را چنین معنی کرده است ، «المؤامره عمل تجمع فیه الاوامر الخارجه فی مدهٔ ایام الطمع و توقع السلطان فی آخره باجازة ذلك . و قد تعمل المؤامرة فی کل دیوان تجمع جمیع مایحتاج الیه من استثمار و استدعاء توقیع ـ انتهی) و الطمع محرکة رزق الجند . اطماع او اطماعهم اوقات قبض ارزاقهم» . (۳) «ف» : سکهٔ دنانیرهم. (٤) «ف» نقش زیرخط را اضافه دارد : (٥) «ف» (نیم کستج). (٦) «ف» نقش زیر خط را اضافه دارد :

بر اسرار شاهان آگاه شوند، و ما این خط را بدست نیاورده‌ایم. اما طرز نگارش نامه بهمانگونه است که سخن گویند و حروف آن نقطه ندارد و پاره از حروف را بزبان سریانی قدیم که زبان بابلیان است نوشته و آنرا بفارسی میخوانند، و عدد آن سی‌وسه حرف است و بآن «نامه دبیریه» و «هام دبیریه»[1] گویند، و این خط ویژه تمام طبقات مملکت است جز پادشاهان؛ و این است نمونهٔ آن:

(۲)

وخطی دیگر دارند که آنرا «راز سهریه» مینامند، و پادشاهان اسرارخودرا برای اشخاص سایرملل با آن مینویسند؛ وشمارهٔ حروف وصداهای آن‌چهل حرف است که‌هرحرف وصدایی صورت معروفی دارد واز زبان نبطی چیزی در آن نیست. این‌است نمونهٔ آن.....

خط دیگری نیز بنام «راس سهریه»[3] دارند و فلسفه و منطق را با آن مینویسند. حروف آن بیست و چهار، و دارای نقطه است، و ما آنرا بدست نیاوردیم.

هجائی نیز دارندکه بآن‌زوارش[4] گویند، وآنراجداگانه یا پیوسته مینویسند، ودر حدود هزارکلمه است و برای جداکردن متشابهات از یکدیگر بکار میرود؛ مثلاکسی‌که بخواهدگوشت بنویسدکه در عربی «لحم» است (بسرا) مینویسد وگوشت میخواند، این است نمونهٔ آن: ، و اگرخواست نان بنویسدکه در عربی «خبز» است

(۱) ظاهراً «هماك دبیریه» بمعنی‌خط همگانی‌است (سبك شناسی ج ۱ ص ۷۷ حاشیه۳).
(۲) (ف)این نقش‌زیر رااضافه دارد.

(۳) کلمهٔ «سهریه» در «راز سهریه» و همچنین در «راس سهریه» را نتوانستیم صحیحاً بدست آوریم که چیست؛ و ممکن است که چیزدیگری بوده وتحریف شده است: (٤) زوارشن همان هزوارش است. استاد پور داود در مقدمه برهان قاطع صفحهٔ (۱۲) گوید، هزوارش در سراسر نوشته‌های پهلوی چه درسنگنبشتها و چه در گزارش پهلوی اوستا (= زند) و درنامه‌های پیش از اسلام و پس از اسلام (باستثنای آثار تورفان مانوی)، هزارهـا کلمهٔ سامی از لهجهٔ آرامی بکاررفته است. باین‌گونه‌کلمات که فقط درکتاب میآمده وبزبان رانده نمیشد «هزوارش» نام داده‌اند. بعبارت دیگر هزوارش، ایدئوگرام. Jdèogramme یا علامت و نشانه‌ای بوده بهیئت یك کلمهٔ آرامی‌که بجای آن‌درخواندن. یك‌کلمهٔ ایرانی مینشاندند. وخودکلمهٔ هزوارش (= زوارش) از مصدر (اوزوارتن (Uzvartan) بمعنی بیان‌کردن، تفسیرنمودن، شرح دادن است، و بهمین معنی درنامه‌های پهلوی‌چون‌دینکرد، بندهش، ونامکیهای منوچهر،وچیتکیهای زادسپرم، وشکندکمانیك،ویچارآمده‌ودرنوشته‌های‌تورفان«ایزوارتن» Ezvartan بکاررفته‌است. بنابراین اسم مصدر اوزاوارش «هزوارش» درپهلوی بمعنی شرح و تفسیر وتوضیح وبیان است.

«لهما» مینویسد و نان میخوانند بدینگونه : [illegible] ، وبهمین منوال هرچه راکه می‌خواهند مینویسند وچیزهائیکه احتیاج به گردانیدن آن نیست آن‌را بهمان لفظ خود آورند .

سخن دربارهٔ قلم عبری

در پارهٔ ازکتابهای قدیمی خواندم ؛ اول کسی‌که به عبری نوشت عابرین شالخ[1] بود که آنرا برای قوم خود وضع‌کرد ، و همه بدان روش نوشتند . تیادورس گـوید . عبری مشتق از سریانی است، واین لقب رازمانی بآن دادندکه ابراهیم هنگام فرار ازنمرودبن‌کوش‌بن‌کنعان[2] بقصد رفتن بشام از فرات عبورکرد . اما درباره نوشتن ، میان یهـود و نصاری[3] اختلافی نیست در اینکه خط عبری در دولوحی از سنگ بودکـه خداوند آن را بوی[4] داد، و هنگامیکه ازجبل[5] پایین‌آمد، و میان قوم خود رفت ، دیدآنان بتی را پرستش کنند، واواز تندخوئی‌که داشت برآنان خشمگین‌گردیده و آن دولـوح را برزمین زد و بشکاند ؛ وگویند بعد پشیمان گـردید ، خداوند بوی امرکردکه آن لوح را بر دولوح دیگر نویسد تا از آن دولوح نوشتن خط اولیه را بیاموزند . یکی از فضلای یهود میگفت که : آن خط عبری غیرازاین بوده و در آن تغییرات و تصحیفاتی شده است . برخی از علمای یهودگویندکه یوسف علیه‌السلام زمانیکه وزیر عزیز مصر بودکارهـای مملکتی را بحساب و علامات جمع و ضبط میکرد ؛ و این است صورتی از حروف عبری :

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف

ص ق ر ش ت

---

(۱) عابرین شالخ بن ارفخشدبن سام بن نوح علیه‌السلام (منتهی‌الارب). (۲) نمرودپادشاه کلدانی پسر لوش‌بن‌حام(اعلام‌المنجد). (۳)متأسفانه‌در نسخهٔ خطی چستربیتی ازکلمه«والنصاری» تا«اخذالقرآن»که برابرص۱۴ سطر۲۲ تاص۲۹ سطر۱۳ نسخهٔ چاپی فلوگل= (سطرپنجم از ص۲۲ تا سطر۲۱ ازص۴۳ چاپ مصر در سال ۱۳۴۸) است افتاده، و وجود این نقص را مدیر کتابخانهٔ مومی‌الیه‌نیز تأییدکرد، از اینرو،اساس ترجمه‌را دراین قسمت متن فلوگل‌قراردادیم. (٤) درمتن‌کتاب «دفع‌ذلك‌الیه» است ومرجع ضمیرمسلماً ابراهیم نباید باشد زیرا موضوع‌جبل که مرادکوه سیناست و«لوح» و «شعب» و «پرستش بت»که مربوط بقصیهٔ سامری است ارتباطی باابراهیم نداشته ومربوط بموسی‌است بنابراین مرجع ضمیر(الیه) را باید موسی دانست‌گوآنکه نام موسی دراین‌قسمت دیده‌نمیشود . (۵) جبل : کوهی‌است‌درجنوب صحرای سینا که معروف بطورسینا یا جبل سیناست (معجم‌البلدان) .

سخن دربارهٔ قلم رومیان

در بعضی از تاریخهای قدیم خواندم‌که یونانیان[1] در زمان قدیم نوشتن را نمیدانستند تا آنکه دو تن از اهل مصر یکی بنام «قیمس»، و دیگری بنام «اغنور» برآنان واردشدند، و با خود شانزده حرف داشتند و یونانیان با همان حروف نوشتن را آغازکردند ، سپس یکی از آن دو تن چهار حرف دیگر استنباط کرد ، و مردم با آن نوشتند ، بعدها نیز شخص دیگری بنام «سمویندس» چهار حرف دیگر از خود در آورد که جمعاً بیست و چهار حرف گردید .

اسحاق راهب در تاریخی‌که نوشته است‌گوید : در همین ایام بود که سقراط ظاهر گردید، و از شخصی‌که دانا بزبان یونانی بوده و میگفت‌که درآن زبان بپایه اطومولوجیا[2] که نحو رومی است‌رسیده است پرسشی در این‌باره نمودم ، جواب دادکه : متعارف ومعمول رومیان در مدینةالسلام[3] سه‌خط است : خط اول را لیطون[4] گویند ، و نظیر آن درعربی خط وراقان است‌که باآن‌مصاحف را مینویسند، وآنان‌نیز با همین خط مصاحف خود را مینویسند ومعروف به‌یریا،[5]ی ملت روم یعنی «مقدس» میباشد و این است نمونهٔ آن . . . .

و خطی دارندکه‌بآن «افوسیفیادون»[6] گویند و در خطوط عربی نظیر خط ثلث‌آمیخته به‌المحقق والمسهل[7] بوده ، و این است نمونهٔ آن . . . .

خطی هم بنام سوریطون[8] دارند که خط تندنویسان . و نظیر خط ترسل دیوانی و حروف آن بهم فشرده است ، و این است نمونهٔ آن . . . .

خطی هم بنام ساميا[9] دارند که ما نظیرآنرا نداریم و یك حرف از آن شامل معانی بسیار و جامع چندین‌کلمه است ، و جالینوس در فینکس[10] کتابهای خود آنرا ذکر کرده و معنی‌کلمه فینکس ثبت‌کتب است . جالینوس گوید: دریك مجلس همگانی در تشریح سخن‌رانی نمودم، پس از چند روزیکی از دوستانم بمن گفت : فلان‌شخص هرچه را درآن‌مجلس گفته بودی حفظ‌کرده و میگوید : تو چنین و چنان گفته‌ای ، وکلمات مرا عیناً بمن برگردانید . از او پرسیدم چگونه آنرا بدست آورده‌ای گفت من بنویسندهٔ ماهری درساميا برخوردم که اودر نوشتن گفتار تو برتو سبقت میجست . این‌خط را پادشاهان ونویسندگان بزرگ میاموزند، و از لحاظ جلالتی که دارد دیگرانرا از آموختن آن باز میدارند .

---

(۱) از دورهٔ اسکندر مقدونی (آخرقرن چهارپیش از مسیح) تا قرن ششم بعدازمسیح یونان‌را «کرگو-رومن» greco_romaine مینامیدند (لاروس‌بزرگ ذیل grece) .

(۲) Etymoloqie علم‌مبادی واشتقاق‌کلمات . (۳) منصور خلیفه عباسی در سال ۱٤٥هجری در همین محلی‌که امروز ببغداد معروف است وپیش ازاوهم بهمین نام خوانده میشده طرح شهر نوی افکند وآنرا مدینةالسلام خواند (مجلةالدرسات الادبیه سال دوم شمارهٔ ٤ـص ٤١٧) .

(٤) Liton یعنی سهل وآسان . (٥) Yeria این نام را در یونان قدیم بزنانی میدادند که‌کار کشیشها را میکردند و شاید باین جهت است‌که بآن نام قدسیت داده‌اند . (٦) افوسفیادون Voustrophidon مرکب ازسه‌کلمه است: Vous ، Strophi و don وشبیه بخطسیرگاو درمزرعه از راست بچپ است . (۷) نامهای نوعی از خطوط عربی است‌که درصفحهٔ ۱۳ همین‌کتاب‌بآن اشاره شده‌است. (۸) Souridon. (۹) Samia منسوب بجزیرهٔ Samos است. (۱۱) Pinex پنیاکس بزبان یونانی بمعنی فهرست است .

در سال چهل وهشت[1] مردی‌که مدعی طبابت بود از بعلبك[2] بنزد مـا آمده و عقیده داشت‌که خط سامیارا میداند ؛ ما او را آزمودیم وگفته‌اش را صحیح یافتیم . اگر ده‌کلمه میگفتیم اوگوش فرا میداد و سپس مینوشت . از او خواستم نـوشتهٔ خود را بخواند او عین الفاظ ما را خواند . جعفربن مکتفی گوید : رومیان بدین سبب از چپ براست نویسند‌که عقیده دارند‌کسی‌که‌می نشیند. درهرحال باید روبطرف مشرق‌داشته‌باشد چه‌اگر رو‌بمشرق نشست شمال درطرف چپ اوقرارمیگیرد، و اینطورکه باشد چپ‌براست میدهد، پس نویسنده نیز باید از شمال آغاز نموده بجنوب رود . و باز گوید : رومیان درخط، رسوم و قوانینی دارند، ازآن‌جمله‌حروفی پیاپی‌هم در بیست‌وچهار حرف دارند‌که عبارتست از . غما[3] دلطا[4] قبا[5] سیغما[6] طاو[7] وخی[8] . و حروفی نیز دارند بنام حروف صدا دار و آنها: الفا[9] وابی.[10] ایطا.[11] یوطا[12] هو.[13] واوکوچك[14] . واو بزرگ[15] که‌آنرا اوطومیقا[16] نیز گـویند ، و حروف مؤنث چهار[17] حرف است: الفا، و واوکوچك، و واو بزرگ،وحروف مذکر: ایی، ایطا، یوطا و هواست[18] واعراب برحروف یونان داخل نمیگردد مگربرهفت حرف صدادار که بآن‌لجین‌و بلجین گویند[19] وزبان یونانی از شش حرف عربی حاء ، ذال ، ضاد ، عین، هاء و لام الف بی‌نیاز است[20] .

خط لنکبرده[21] و لساکسه[22]

اینان از ملل میان روم‌و فرنگ[23] باشند‌که فرمانروای اندلس[24] بآنان نزدیك‌است. حروف‌کتابت ایشان بیست و دو حـرف میباشد و خط آنان را افیسطلیق مینامند و از چپ

(۱) ظاهراً : مراد سال۳٤۸ است. (۲) بعلبك شهریست دارای آثارباستانی‌که در ۸۰ کیلومتری شمال‌شام واقع ومرکب ازدوکلمه است بعل=بت، وبك نام‌کسی‌که‌آن‌را ساخته است. رومیان ویونانیان‌آنرا (هیلیوپولیس) یعنی «شهر آفتاب» مینامند (رجوع شود بقاموس‌الاعلام ترکی وسایرکتب جغرافیایی). (۳) gh = Gamma. (٤) D = Delta. (٥) K = Kappa. (٦) S = Sigma. (۷) T = Tau. (۸) Kh = Khi. (۹) A = Alpha (۱۰) E = Epsilonn (۱۱) ê = ita (۱۲) i = iota (۱۳) u = upsilonn (۱٤) o = omicronn (۱٥) W_ô = oméga (۱٦) مراد ازاین‌کلمه همان واوکوچك و واو بزرگ است‌که از حیث تلفظ بهـم‌آمیخته است (۱۷) درمتن (اربعه) نوشته و ظاهـراً اشتباه است زیرا مؤلف سه‌حرف را بیشتر نیاورده ، و حرف مذکررا چهارحرف نوشته است‌که جمعاً هفت حرف صدادارمیشود (۱۸) آقای جورجس گروپتیس Georges Gropétis رئیس‌کلیسیای ارتودکس یونان درتهران‌که اطلاعات با ارزشی در این قسمت بما داده است اظهار داشت تا آنجاکـه میدانم در حروف یونانی مذکر و مؤنث نیست . (۱۹) لجین وبلجین (حرف اول‌کلمه دوم معلوم نیست ب و یا ت باشد) بگفتهٔ شخص نامبرده بالا همان Syllabe (هجا) است‌که سیاق عبارت هم مؤید آنست ، درجلد دوم فلوگل‌که مربوط بشرح‌کلمات ونسخه بدلهای الفهرست است درصفحه ۱۰ لحن و ملحین (باز بدون نقطهٔ حرف اول‌کلمه دوم) آورده است‌که بی‌تناسب باکلمه هجاء نیست . (۲۰) «ف» یکـی از شش حرف عربی‌را «دال» ضبط‌کرده درصورتیکه در یونانی دال بمعنی دلتا وجود دارد ولی «ذال» ندارد ازاینرو ما بجای دال ، ذال نـوشتیم. (۲۱) لنکبرده یا انکبرده همان لـومباردی ـ Lombardie است‌که درقسمت شمال ایتالیا واقع ومرکز فعلی‌آن میلان Millan است . رجوع شود به ترجمه مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۱۲۷ حاشیهٔ ١٤) .

بقیه درصفحه بعد

براست نوشته میشود و سبب آنرا غیراز سببی که رومیان عقیده دارند میدانند . آنان گویند، برای این است که از حرکت قلب کمك گرفته شود نه علیه قلب ونوشتن از طرف راست از کبد وعلیه قلب باشد و این است نمونه آن . . . . . .

خط چین

نوشتن خط چینی مانند نقاشی است و نویسندهٔ آن هرقدرکه حاذق و ماهر باشد در نوشتن بدشواری میافتد ، گویند : هیچ تندنویسی نمیتواند در یك روز بیش از دو یا سه‌ورق نویسد ، و باین خط‌کتب دینی وعلمی خود را بربادزنها مینویسند و من چند نفراز چینیان را دیدم‌که بیشترشان از ثنویه[۱] و سمنیه[۲] بودندکه ما بعداً تاریخچه آنان را ذکر خواهیم کرد . چینیان خطی دارندکه آنرا «مجموع» مینامند بدین‌گونه‌که هرکلمه سه حرفی یا بیشتر صورت واحدی دارد، وهرکلام طولانی را شکلی از حرف است‌که دلالت بر معانی بسیاری میکند، چنانکه اگرخواستند چیزی‌بنویسندکه‌گنجایش آن صد صفحه باشد بآن‌خط آنرا دریك صفحه مینویسند ، محمدبن زکریاء رازی‌گوید : مردی از اهل چین نزد من آمد ، و یك سال نزد ما مقیم بود . در ظرف پنج ماه سخن گفتن و نوشتن عربی را چنان آموخت‌که فصیح و حاذق و تندنویس گردید ، زمانیکه خواست بشهر خود برگردد یك‌ماه قبل ازحرکت بمن‌گفت : چون‌قصد رفتن دارم خواهشمندم‌کتابهای جالینوس راکه شانزده جلد است برای من بخوانید تا آنرا بنویسیم . بوی‌گفتم وقت تنگ است و این مدت‌که میخواهی اینجا باشی‌کفایت برای نوشتن مقدارکمی از آنرا هم نکند،آن جوان‌گفت: خواهش من این است‌که شما خود را در این مدتی‌که اینجا خواهم بودبمن و اگذارید ، و تا آنجاکه میتوانید برای من املاءکنیدکه من درنوشتن برشما سبقت خواهم جست . من از چند نفر شاگردان خود خواستم‌که در این‌کار با ما همراهی‌کنند ، و ما با سرعتی‌که ممکن‌بود براو میخواندیم، واو درنوشتن برما سبقت میجست و ما باور نداشتیم تا وقت‌مقابله رسید، و او نوشتهٔ خودرامقابله‌کرد. چگونگی این امرراکه از وی پرسیدم‌گفت :ما خطی داریم بنام «مجموع» وهمین‌است‌که‌ملاحظه میکنید، اگربخواهیم مطالب بسیاری‌را درمدت کوتاهی بنویسیم با این‌خط مینویسیم، و بعد اگر خواستیم، آنرا بخط متعارف و مفصل برمیگردانیم ؛ و بعقیدهٔ او یك شخص با ذکاوتی‌که در فراگرفتن والقاء سرعت خاطر داشته باشد ممکن نیست کمتراز بیست سال آنرا بیاموزد .

---

(۱) ثنویه‌دوگانه پرستی، واعتقادبازلی‌بودن نوروظلمت است (ملل ونحل‌شهرستانی‌ج۲ ص ۷۲).(۲)رجوع شود بصفحات ۶۱۶ـ ۵۹۹ همین‌کتاب.

بقیه از صفحه قبل

(۲۲) لاساکسة . La sax که تازیان بآن شنطونیه‌گویند در شمال فرانسه است (ترجمه مقدمهٔ ابن‌خلدون‌ص ۱۴۷) . (۲۳) افرنك= فرنك، معرب Frank ، لاتینی Fancus ؛ قوم ژرمنی‌که در قدیم درجوار رود رن ، Rhin سکونت داشتند (حاشیه برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین ص۱۴۷. (۲۴) نام اسپانیا و پرتقال است‌که عربها در مدت حکمداری خود بآن داده‌اند (قاموس‌الاعلام ترکی) ذیل‌کلمهٔ (اندلس) .

چینیان مدادی[1] دارند که از چیزهایی شبیه روغن چینی میسازند ، و من مقداری از آنرا دیدم که مانند لوحی بود و نقش‌صورت پادشاه راداشت؛ و یك تکه از آن برای مدت زیادی که دائماً بنویسند کفایت میکرد ؛ و این است نمونهٔ خط آنان :

سخن دربارهٔ قلم منانی[2]

خط منانی از فارسی و سوریانی[3] استخراج شده و مخترع آن مانی است چنانکه مذهب اوهم ترکیبی از مجوسیت و نصرانیت است . حروف این خط بیش از حروف عربی است . وبا آن اناجیل وکتابهای مذهبی خود را مینویسند؛ و مردم ماوراءالنهر[4] وسمرقند[5] نیز کتابهای دینی خود را با آن نوشته وآنرا خط دینی نامند . ومرقیونیه[6] خطی دارند که بخودشان اختصاص دارد و شخص موثقی که آن را دیده است بمن گفت : این خط شبیه بخط منانی ولی غیر از آن است وحروف منانی بدینگونه است :

(۱) مداد نوعی ازمرکب است که خوشنویسان با آن‌مینویسند رجوع شود به‌صبح‌الاعشی ج ۲ ص۶ و ٤٦٤، و فهرست کتابخانه دانشکدهٔ حقوق نگارش آقای دانش‌پژوه ج ۳- ص۱۵.
(۲) منانی‌نامی است که تازیان بآثارمانی داده‌اند . (۳) سوریانی یاسریانی منسوب بسورستان (عراق و بلاد شام) ؛ نام قومی سامی نژاد است که با قوم ارامی خویشاوند بودند (برهان قاطع حاشیهٔ ص ۱۱۳۵) . (٤) ماوراءالنهر بماوراء رود جیحون درخراسان‌گویند و آن قسمتی است که درشرق رودبوده وبلاد هیاطله نام داشته ودراسلام ماوراءالنهر نامیده شد(معجم‌البلدان) (۵) سمرقند از شهرهای مشهور خاورمیانه در قسمت سغد ماوراء النهر است و اکنون درتصرف روسهاست (قاموس الاعلام ترکی) (٦) مرقیونیه پیروان مرقیونند که قبل از دیصانیه بودند (ملل ونحل شهرستانی ج۲ ص ۹۱) و رجوع شودبمرقونیان‌ص۶۰۳ دراین‌کتاب .

صورتی نیز دارند که اختلافی در حروف آن است و چنین نویسند[۱] :

صاد . جیم . حا . کاف

قاف

سخن در بارهٔ قلم صغد[۲]

شخص موثقی گفت : بشهر صغد رفتم که در ناحیهٔ ماوراءالنهر و موسوم بصغد ایران بالا بود، و پایتخت ترکها شهر بزرگی است بنام قرنکث[۳] ومردمش ثنویه و نصاری هستند و بزبان خود ثنویه را اهارکف مینامند ، و این است نمونهٔ خط آنان :

سخن در بارهٔ سند[۴]

مردم آنجا زبانهای مختلف،ومذاهب‌مختلف،وخطوط گوناگونی دارند: یکی‌ازکسانی

(۱) «ف» حروف صاد جیم الی آخر راکه برسم‌الخط عربی معمول نوشته شده جزء نمونه قلمداد کرده است درحالیکه ظاهراً چنین نبوده و مؤلف‌قصد نشاندادن حروف منانی ومعادل‌آن را بحروف عربی داشته است . (۲) صغد یا سغد بضم اول سرزمینی است درآسیای مرکزی‌در پارسی باستان Suguda یا Sugda دراوستای متأخر Sughdha (کشور سغدیان)آمده . سغدیان قومی از نژاد ایرانی تابع دولت پارس هخامنشی بودند و سرزمین‌آنان از جیحون (آمودریا) تا سیحون (سیر دریا) امتداد داشته است . (مقدمه برهان قاطع تصحیح آقای دکتر معین ج ۱ ص۱۷). (۳) قرنگث در فرهنگها دیده نشد ظاهراً مصحف (کبوکت) است‌که جیهانی در کتاب خود بآن اشاره‌کرده است (معجم‌البلدان ج۵ ص ۳۱۲). (۴) سند در شمال غربی هندوستان و درکنار رودخانه‌یی بهمین نام است و اکنون جزء پاکستان میباشد (برهان قاطع تصحیح دکتر معین ج ۲ ص۱۱۷۲ حاشیهٔ ۹ وقاموس الاعلام ترکی).

که در شهرهای آنان رفت‌وآمد کرده بود بمن گفت : این مردم را تقریباً دویست گونه خط است، وچیزی که درآنجا دیدم بتی از روی[1] بود که در دارالحکومه قرار داشت و میگفتند صورت «بد»[2] است وآن شخصی بود که بر کرسی نشسته و یکدست خود را برعدد سی گره زده داشت[3] و برآن کرسی خطی دیده میشد که نمونهٔ آن اینست :

شخص نامبرده میگفت : آنان بیشتر با نه حرف مینویسند ، بدینگونه :

که ابتدای آن ا ، ب ، ج ، د ، ه ، و ، ز ، ح و ط است ؛ بطاء که رسیدند بحرف اول برمیگردند و زیرآن یك نقطه میگذارند بدینگونه :

که میشود : ی، ك، ل، م، ن، س، ع، ف، ص . که ده بده افزایش مییابد ، و بصاد که رسیدند بدینگونه مینویسند و زیر هرحرف دونقطه میگذارند .

که میشود . ق، ر، ش، ت، ث، خ، ذ، ظ و بظاء که رسیدند حرف اول اصل راکه آ است اینطور (آ .) سه نقطه زیرآن میگذارندوبدین ترتیب تمام حروف‌معجم را آورده و هرچه خواهند مینویسند .

(۱) درمتن (صنما صفرا) آمده وصفر بمعنی روی ، برنج وطلاست و مرادگوینده ظاهراً بتی از طلا بوده است. (۲) بد درکتب اسلامی بمعنی بودا مؤسس آئین بودایی هند، وبمعنی بت و بمعنی بتخانه آمده است (برهان قاطع ج ۱ ص ۲٤۲ حاشیهٔ ۲) . (۳) عقدالانامل حسابی است که درقدیم معمول بود و پایهٔ آن بربند انگشت و خود انگشتان دست قرار دارد وآن را قواعد مخصوص است مثلا قاعدهٔ عشرات آنست که برای عدد ده سرناخن سبابه دست راست را بربند انگشت ابهام میگذارند ، چنانکه یك حلقه‌گرد بنظر میآید ؛ و برای عدد بیست دست راست را بر بند انگشت ابهام میگذارند ، و برای عدد سی ابهام را راست نگه میدارند و سه‌بند انگشت سبابه را برطرف آن قرار دهند . برای بدست آوردن سایرقواعد این حساب رجوع شود به مجمع‌البحرین و مجلهٔ ماهانهٔ فرهنگ جهان شمارهٔ اول سال اول ص ۲۱ و شمارهٔ ٥ ص ۱۸۳ بقلم آقای تقی مدرسی چهاردهی .

سخن دربارهٔ خط سودان[1]

سودانیان مانند نوبه[2] بجه[3] زغاوه[4] مراوه[5] استان[6] و بربر[7] و سائر زنجیان ، جز «سند» برای ارتباطی که با هند دارند بزبان هندی مینویسند وخط وکتابی از آنان بدست نیامده . جاحظ درکتاب البیان خود چنین آورده است، کەزنجیان دارای خطابت و بلاغت درمذهب ولغت خود هستند، وکسی که آن را دیده و مشاهده کرده بودبمن گفت، وقتیکه کار برآنان دشوار و دچار سختی شوند،خطیب آنان برزمینی که برآمدگی داشته باشد مینشیند و سر را بزیر میاندازد، وخشم آلود بطور خفی سخن میگوید، حاضران آنرا میفهمند ، و نیز گفت : در خطابهٔ او مردم بوظیفهٔ خودمتوجه میشوند و بهمانگونه عمل میکنند ، والله اعلم.

یکی از جهانگردان بمن گفت که مردمان «بجه» خط وکتابی دارند ولی ما آنرا بدست نیاوردیم، و دیگری که مانند او جهانگرد بود اظهار میداشت که مردمان «نوبه» امور دینی خود را بخط سریانی و رومی و قبطی مینویسند .

اما مردمان حبشه[8] خطی دارند که حروف آن بهم متصل و مانند حروف حمیر است که از چپ براست میرود ، و هراسم را با سەنقطه از هم جدا میسازند ، وآن نقطەها را بشکل مثلث میان دواسم میگذارند ، این است نمونهٔ آن حروف و نوشتن آن که در کتابخانهٔ مأمون بوده و غیر از خطشان است :

[illegible]

[illegible]

[illegible]

---

(۱) سودان قطعهٔ بزرگی از افریقا و مرکب از مملکت پهناوریست که سیاه‌پوستان در آنجا سکونت دارندومنقسم بسودان شرقی ، سودان وسطی وسودان غربی است . (قاموس‌الاعلام ترکی ذیل‌سودان) . (۲) نوبه مملکت پهناوری است که در جنوب مصرو در دو طرف درهٔ نیل واقع است و درجنوب آن مروه و سایرممالك سودان قراردارد (قاموس‌الاعلام ترکی). (۳) بجه یا بجا ، میان صعید مصروحبشه ورود نیل و بحراحمر است و قبایل زیادی درآن سکونت دارند (قاموس‌الاعلام ترکی ذیل‌بجه) . (٤) زغاوه را مورخان عرب از ممالك سودان

بقیه درصفحهٔ بعد

حرف ثوت یکی؛ وحرف ر ، و ز ، یکی؛ و حرف حوخ یکی ؛ وحرف عوغ یکی؛ وحرف ط وظ یکیست .

سخن دربارهٔ ترگان و همجنسان ایشان

اما ترک[۱] ، و بلغر[۲]، و بلغار[۳]، و برغز[۴]، و خزر[۵]، و آلان[۶]، و اجناسی که دارای چشمانی ریز وپوستی‌بسیار سفیدند خطی مخصوص ندارند جزقوم بلغر و تبت[۷] که بخطچینی ومانی مینویسند؛ وخط خزر عبری است ؛ واز ترکان چیزی که بدست‌آمده این حکایت است که ابوالحسن محمدبن حسن بن اشناس‌آنرا برای من نقل‌کرد وگفت : حمود حرارترك

(۱) ترك‌ازملل مشهورآسیا ودرشماراقوام تورانی ونژادمغول است(قاموس‌الاعلام ترکی).

(۲) بلغر ــ باین نام چیزی بدست‌نیامد وشاید مراد مردم صربستان باشدکه‌پایتختشان بلغراد، ونژادشان از مردم‌کوهستان‌کارپات بوده و با بلغارها امتزاج داشتند (قاموس الاعلام ترکی ومعجم‌البلدان ذیل‌کلمهٔ صربستان و بلغراد) .

(۳) بلغار از ملل معروف بالکان واز نژاد تاتارندکه بمرور زمان خوی اسلاوگرفتند واصلا از درهٔ ولگا وکوهستان اورال میباشند ومرکزآن شهریست در کوههای اورال بنام بلغار (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(٤) برغز بگفتهٔ مسعودی قومی بودند در شمال دریای سیاه ؛ و یاقوت حموی پس از نقل‌گفتهٔ مسعودی بودن‌آنها را از بلغاریان غلط دانسته است (قاموس الاعلام ترکی) .

(۵) خزریکی از اقوام ترك است . این قوم درشمال غربی دریای خزر یعنی دردوطرف رود ولگا ودر مرزآسیا واروپا سکونت داشتند (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(٦) آلان قومی هستندکه درعصراول میلادی از آسیای وسطی‌آمده ودر جنوب شرقی روسیه سکونت‌کردند ویکدسته از آنان بقفقاز درآمدند (قاموس اعلام ترکی) .

(۷) تبت مملکت پهناوریست‌که درآسیای وسطی وهمسایهٔ چین است . مردم‌آن ازمنول وچهرهٔ تاتارها را دارند (قاموس‌الاعلام ترکی) .

بقیه از صفحهٔ قبل

غزلی میدانند ، ولی ابومنصور درکتاب خودآنرا ازطرف مشرق همجوار نوبه دانسته است و از اینرو باید جزء سودان شرقی باشد (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(۵) مراوه یا مروه **Meroë** در طرف جنوب نوبه قراردارد (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(٦) استان درفرهنگها وکتب جغرافی دیده نشد ، درسودان قطعه‌ایست بنام (اوشانتی **Ochonte**) که درآفریقای غربی واقع ، و در شمال‌آن سودان است (قاموس‌الاعلام ترکی‌ذیل اشانتی ، ولاروس بزرگ) .

(۷) بربر نام قبایل بسیاری درکوهستان مغرب است‌که اول‌آن برقه تاآخر مغرب و بحرمحیط (معجم‌البلدان) .

(۸) حبشه‌یکی از ممالك‌آفریقای شمالی است‌که درجنوب غربی‌دریای احمر قراردارد (معجم‌البلدان) .

مکلی ازمردم توزینه[1] وازکسانی بودکه درپیری ازشهر خود خارج‌شده وآبله گرفته بود، او برای‌من نقل کردکه پادشاه بزرگ ترکان وقتی بخواهد بیکی از شاهان کوچك نامه‌بنویسد وزیرخود را احضار وبوی امرمیکندکه تیری را از میان بشکافد ، وبرآن نقشهائی ترسیم نمایدکه دانشمندان ترك برآن آگاهی‌دارند، این‌نقشها برمعانی مقصوده پادشاه دلالت داشته ومرسل الیه نیز آنرا میفهمد . وبعقیدهٔ او آن نقشهای‌کوچك حکایت ازمعانی بسیاری‌کندو این‌کاررا وقتی کنندکه‌قصدمسالمت وترك مخاصمت داشته باشند و دروقت جنگ نیز آنرا بکار میبرند ، وآن تیرها را برای همیشه نگاهداری نموده و بمفادآن وفادار هستند والله اعلم .

روسیه

کسی که بگفتارش اعتماددارم بمن گفت : یکی از ملوك‌کوهستان قبق[2] مرا برسالت نزد پادشاه روس فرستاد ، و بعقیدهٔ او روسها خطی دارندکه برروی تخته چوب‌کنده‌کاری میکنند وقطعه چوب سپیدی بمن نشان دادکه برآن نقشهائی ترسیم شده بود و من ندانستم که آنها کلماتست یا حروف مفرده ، و این است نمونهٔ آن :

فرنگ[3]

این قوم خطی دارند شبیه خط رومیان ولی سرراست‌تر و بهتر از آنست ، چه بسا آنرا بر شمشیر فرنگیان مشاهده‌کرده‌ایم، وقتی ملکهٔ فرنگ بـه مکتفی[4] نامه‌یی بـر حریر سفید نوشته ، و بوسیلهٔ یکـی از خادمان‌که از طرف مغرب[5] بشهر او رفته بود برای او

---

(۱) توزینه در فرهنگها بدست نیامد ظاهراً تورتونه است‌که یکی از شهرهـای ایالت الکساندریاست‌که در شمال ایتالیا واقع است (قاموس‌الاعلام ترکی ذیل تورتونه) وممکن است توزین باشدکه دهستانی در حلب است (معجم‌البلدان) .

(۲) قبق‌نامی است‌که جغرافی‌دانان عرب بسلسله‌کوههای قفقاز داده‌اند (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(۳) در متن فرنجه است وفرنجه یا افرنج Francs قبیله ژرمن است‌که درقرن پنجم میلادی در فـرانسه متوطن‌گردید و در شرق بطور اجمال بملل اروپـایی اطلاق میشود (اعلام المنجد) .

(٤) المکتفی‌بامرالله‌هفدهمین‌خلیفهٔ‌عباسی‌است ووفاتش‌در۲۹۵ بود.(قاموس‌الاعلام‌ترکی).

(٥) درنظرجغرافی‌دانان غرب (مغرب) باستثناء مصر شامل تمام سواحل شمال آفریقا (طرابلس غرب، تونس، الجزایر وحتی اندلس) است (قاموس‌الاعلام ترکی) .

فرستاد ، و دوستی او را خواستار شده و تقاضای ازدواج با او را نموده بود نام‌آن خادم علبا و از خادمان ابن‌اغلب[1] بود .

ارمن و غیر ارمن

ارامنه بسبب نزدیکی وهمسایگی‌که با شهرهای روم و عرب داشتند بیشتر برومی و عربی مینویسند وانجیل‌آنان بخط رومی است ، وخودشان خطی دارندکه شبیه بخط رومی است و اما پادشاهان مقیم‌کوهستان قبق و پایین‌آن‌که لکز[2] ، شروان[3] وزرزق[4] باشندخطی ندارند وبمناسبت همسایگی‌که باهم دارند زبانشان مشترك بوده وهر گروهی لغت مخصوصی داشته ودر عبارت باهم اختلاف‌دارند؛ وما تاریخچهٔ‌آنانرا درجای خود ذکرخواهیم‌کرد .

سخن درکیفیت تراشیدن قلم

در تراشیدن سرقلم ملل عالم یکسان نیستند ، عبریان سرقلم را خیلی‌کج میتراشند، وتراش‌سریانی انحرافی بطرف چپ دارد و چه بساکجی‌آن بطرف راست است ، وگاهی‌قلم را بپشت برگردانند وگاهی نی را از میان بریده وآن‌را تراشیده و با آن مینویسند وآن را صلبا نامند، و تراش رومیان انحراف بسیاری بطرف راست دارد ؛ و فارسیان سرقلم را ریش ریش سازند باین ترتیب‌که نویسنده یا برروی زمین و یا با دنـدان آن را ریشه‌دار میکند تا خطش بهتر گردد ، وگاهی هم با نی نتراشیده مینویسند و آنرا خامه[5] مینامند ، و با آن‌همراه دیباب[6] راکه ازکتب دینی وسیاق وغیره است مینویسند ، چینیان بامو مینویسند وآنرا مانند نقاشان برسر لوله‌ای قراردهند؛ و عرب با هرگونه قلم و تراشی مینویسندو معمولاکجی‌آن بطرف راست است و منشیان قلم را بدون انحراف قد میزنند .

---

(۱) ابن اغلب ـ یا ـ بنواغلب دولتی است‌که درتونس‌والجزایر تشکیل‌گردیده وتابع دولت بنی‌عباس بوده مؤسس این دولت ابراهیم‌بن اغلب‌است‌که درسال ۱۸۴ هجری قمری‌از طرف هارون‌الرشید فرمانفرمای‌آن نواحی‌گردید (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(۲) لکز شهرکوچکی است در پشت دربند، و بنام بانی‌آنست ؛ ولکز ؛ خزر ، صلقب وینجر پسران یافث‌بن نوح هستندکه باندیارآمده هریك جایی‌را آبادکردند (معجم‌البلدان‌و قاموس‌الاعلام ترکی) .

(۳) شروان از شهرهای قفقاز است‌که در ساحل غربی دریای خزر قرار دارد و مرکز آن نحاض است (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(٤) زرزق درفرهنگها دیده نشد، محتمل است زرنوج(زرتوق) باشدکه جای‌مشهوریست در ترکستان وبالای خجند، یا زوزاق باشدکه درمیان‌کوههای ارمنستان واخلاط وآذربایجان بوده ومردمش ارمنی هستند (قاموس‌الاعلام ترکی ومعجم‌البلدان) .

(٥) خامه بروزن نامه قلم راگویندکه بدان چیزی مینویسند (برهان قاطع) .

(٦) همراه دیباب ظاهراً مصحف همار دفتره (=دبیره) است منتهی‌کتب دینی را با آن مینویسند، ویا آنکه نام‌کتاب دینی است ، محل تأمل است واحتمال داردکه «هماه» «دیباب» دوکتاب باشد یکی باموردینی ویکی نیزبسیاق وغیره اختصاص داشته است .

سخن دربارهٔ انواع ورق

گویند آدم اول کسی بود که بر گل نوشت، وپس از چندی سایرملل نوشتن را برروی مس وسنگ آغاز کردند تا برای همیشه پایدار بماند . و این امر در زمان قبل از طوفان بود، وچه‌بسا هنگام‌حاجت برروی تخته وبرگ درخت نیز مینوشتند ، ونیز روی توز[۱] که کمانها را بآن میپوشانند مینوشتند تا همیشه پایدار بماند و ما شرح آن را درمقالهٔ فلاسفه آورده‌ایم ؛ وبعد که دباغی پوست معمول گردید مردم برروی آن نوشتند ؛ و مصریان برکاغذ مصری که از نی بردی[۲] بعمل میآمد نوشتند وگویند اول کسی که آن را بعمل آورد یوسف نبی علیه‌السلام بود . رومیان برحریر سپید ورق[۳] ؛ و طومارمصری وفلجان که‌پوست گورخر است مینویسند . فارسیان برپوست گاومیش وگاو، وگوسفند . و عرب براستخوان کتف شتر ، و لخاف که سنگ پهن سپیدی است ، و شاخهٔ درخت خرما که برگهای آنرا کنده باشند مینوسند ؛ و چینیان برکاغذ مصری که ازگیاه خشك بمقدار فراوان بعمل میآوردند، وهندیان برمس و حریر سپید مینوشتند .

اما کاغذ خراسانی ، ازکتان بدست میآید ، و گویند این کار در زمان بنی‌امیه و بقولی در زمان بنی عباس رواج یافت ، و برخی آنرا قدیم و برخی آنرا جدید دانسته‌اند و نیز گویند : کارگران چینی آنرا در خراسان همانند کاغذ چینی میساختند ، و انواع آن طلحی ، نوحی ، فرعونی ، جعفری و طاهری است . در بغداد مردم سالها بر نوعی کاغذ مینوشتند که ممکن بود آن را پاك کرده و دوباره برآن نوشت ، زیرا در واقعهٔ محمدبن زبیده[۴] نوشته‌های دیوانهای دولتی که برپوست بود بتاراج وبغما رفت، وکتابها نیز برپوست نوشته میشد وچون پوست را با آهك دباغی میکردند خشکی زیادی‌پیدا میکرد، وبعد دباغی کوفی معمول شد که پوست با خرما دباغی میشد و نرم میماند .

پایان

فن اول ـ از مقالهٔ اول در اخبار علماء

والحمدلله وحده

(۱) توز ، پوست درخت خدنگ است و آن پوستی است که کمانها و سپرها را بدان میپوشانند (برهان قاطع مصحح آقای دکترمعین ص ۵۳۳ حاشیهٔ ۸) .

(۲) بردی بافتح نباتی است که درآب روید ودرمصر ازآن کاغذ سازند (منتهی‌الارب).

(۳) رق پوست نازکی است که برآن مینویسند (المنجد) .

(۴) اشاره بجنگ امین ومأمون پسران هارون‌الرشید وغارت بغداد درسال ۱۹۶ هجری ومحمدبن زبیده نام امین است (معجم‌البلدان وناموس‌الاعلام ترکی) .

فن دوم از مقالهٔ اول

کتاب الفهرست

در نام کتابهای دینی که بمذهب مسلمانان و مذاهب صاحبان آنها نازل گردیده است

محمدبن اسحاق گوید: کتابی از نسخه‌های قدیمی و گویا ازکتابخانهٔ مأمون بودبدست آوردیم که مؤلفش نام وشمارهٔ صحف ، وکتابهای آسمانی ، و مبلغان آنها راکه بیشترمورد تصدیق و گروش مردمان جاهل و اوباش میباشند درآن ذکر نموده بود و من قسمتهائی از این کتاب رادر مواردی که لازم بنقل دانستم با همان الفاظی که نویسنده بکار برده است در اینجا نقل میکنم :

احمدبن عبدالله بن سلام بردهٔ امیرالمؤمنین هارون ـ گویا رشید باشد ـ گوید : این کتاب ترجمه‌ایست ازکتاب‌الحنفـاء صابئیان ابراهیمیه‌کـه مؤمنان به ابراهیم علیه‌السلام بوده و صحفی راکه خداوند براو نازل‌کرده بود با خود میداشتند و چون‌کتاب مفصلی بود من باندازهٔ لزوم و برای روشن داشتن علل وموجبات تفرقه و اختلافاتشان آنـرا مختصر نموده ودلائلی نیز ازقرآن وآثار پیغمبر (ص) واصحابش وسایر مسلمانانی‌که از اهل‌کتاب بودند مانند عبدالله‌بن سلام ، یامین‌بن یامین . و هب‌بن منبه ، کعب‌الاخبار ، ابن تیهان ، و بحیر راهب برآن افزودم .

احمدبن سلام‌گوید : صدر آن‌کتاب مشتمل برصحف ، توراة ، انجیل وکتب انبیاء وتلامذه بودکه من از زبانهای عبری ، یونانی و صابئه که لغات آن کتابها بود ـ حرف بحرف بعربی ترجمه‌کردم و بزیباکردن و آراستن الفاظ‌آن نپرداختم ، برای آنکه مبادا سبب تحریف‌گردد ، و در ترجمه نه چیزی افزودم و نه چیزبراکم‌کردم مگر در مواردی که سیاق عبارت و درستی جمله‌بندی درعربی موجب تقدیم و یا تأخیرکلمه بود مثلا درترجمه «ات مایم تان»که ترجمهٔ‌آن بعربی «ماء‌هات» میباشد «ماء» را عقب و«هات» را جلوقرار دادم تا درستی ترجمه محفوظ بماند ، و این رویه را در تمام جاهایی‌که درستی الفاظ در ترجمه بعربی اقتضا مینمود رعایت‌کردم و خدا داندکه نه چیزی برآن افزودم ونه چیزی راکاستم مگر بکیفیتی‌که ذکر گردید .

در جای دیگر آن کتاب گوید : تمام انبیاء صد وبیست وچهار هزار نفرند وکسانی که بوحی شفاهی پیامبر بودند، سیصدوپانزده نفرند ، و تمام کتابهائی که از طرف خداوندنازل گردیده یکصدوچهار کتاب است که صد صحیفه از آنرا خداوند درفاصلهٔ میان آدم و موسی نازل فرمود . و اولین کتابی که خداوند نازل کرد صحف آدم علیه‌السلام است که بیست‌ویک صحیفه بود . کتاب دوم را خداوند برشیث علیه‌السلام نازل کرد که بیست و نه صحیفه بودکتاب سوم براخنوخ که ادریس علیه‌السلام است نازل گردید : و سی صحیفه بود . کتاب چهارم را خداوند برابراهیم نازل کرد که ده‌صحیفه بود. وکتاب پنجم برموسی نازل گردید و ده صحیفه بود که مجموع آنها پنج کتاب ویکصدصحیفه میشود . وپس‌ازآن صحف‌ده‌گانه، خداوند تورات را در ده لوح بر موسی علیه‌السلام نازل گردانید .

احمدبن عبدالله گوید : آن الواح رنگ سبز داشت و خطش سرخ فام مانند شعاع آفتاب بود ، و احمدبن اسحق گوید : این صفتها را یهود قبول ندارند . احمد گوید : موسی که از طور پائین آمد ، وپیروان خود راپرستندهٔ گوساله یافت، آن الواح را بر زمین زد و در هم شکاند ؛ و چون ، از این‌کار پشیمان شد ، از خداوند درخواست کرد که آنها را بوی برگرداند؛ خداوند باو وحی فرستاد که آنها را در دو لوح برمیگردانم ، و چنین کرد . یکی از آنها لوح میثاق و دیگری لوح شهادت بود . پس از اینها خداوند مزامیر راکه همان زبور است برداود نازل نمود ، و آن زبوری است که در دست یهود و نصاری بوده و یکصدوپنجاه زبور است .

سخن دربارهٔ توراتی که در دست یهود است و نام کتابها و اخبار علماء و مصنفان آنان

از یك دانشمند یهودی در این باره سؤالهایی نمودم و او چنین جواب داد :

خداوند تبارك و تعالی تورات را بر پنج قسمت برموسی نازل فرمود که‌هریك منقسم بدو سفر ، و هر سفر منقسم بچند فراسه ــ یعنی سوره ــ و هر فراسه منقسم بچند ابسوق ، یعنی آیه ، بود . و موسی کتابی نیزداشت که بآن مشنا میگفتند ، و یهود علم فقه و شرایع و احکام را ازآن استخراج میکنند، وآن کتابی ، بزرگ وبزبان‌کسدانی[1] و عبریست . وبعد ازتورات‌این کتابهاازانبیاست: کتاب‌یهوسع، کتاب‌سفطی، کتاب‌شموئل، کتاب‌سفراشعیا، کتاب سفرارمیا، کتاب سفرحزقیل، کتاب ملخی، که همان‌سفرداود واصحاب‌او بوده ومعروف‌بتفسیر

۱ــ کسدان ظاهراً بنطیان باشند (تاریخ علوم عقلی ص ۳۶۱) .

ملخی‌الملوك است ، کتاب‌الانبیاءکه دوازده‌سفر کوچك است . کتابهای دیگری هم دارندکه آنهارا بطارات نامند وازهشت کتاب‌انبیاء استخراج گردیده‌است.واز جملهٔ کتب ایشان: کتاب عزور[1] ، کتاب دانیال ، کتاب ایـوب ، کتاب سیر سیرین ، کتاب اخا ، کتاب روث ، کتاب قوهلت . کتاب زبور داود، کتاب امثال سلیمان، کتاب دیوان‌الایام است که درآن سیرهٔ ملوك و تاریخشان ذکرشده ، وکتاب حشوارش که آنرا مجله نامند .

و از دانشمندان یهودکه در زبان عبری توانا بوده و یهود معتقدندکه مانند او دیده نشده ، فیومی است که نامش سعید و بقولی سعدیاست که قریب‌العهد بما بوده و در زمان ما گروهی ویرا دیده‌اند ، و این کتابها از اوست : کتاب‌المبادی ، کتاب‌الشرایع ، کتاب تفسیر اشعیاء ، کتاب تفسیر التوراة ، تحت‌اللفظی بدون شرح . کتاب‌الامثال، در ده مقاله کتاب تفسیر احکام داود . کتاب تفسیر النکت که تفسیری از زبـور داود علیه‌السلام است ، کتاب تفسیرالسفر الثالث من‌النصف‌الاخر من‌التوراة ــ که مشروح است ، کتاب تفسیر کتاب ایوب . کتاب اقامة الصلوات والشرائع ــ کتاب‌العبور ــ که در تاریخ است .

سخن دربارهٔ انجیل نصاری
و نام‌کتابها وعلماء ومصنفان آنها

از یونس‌کشیش‌که از دانشمندان است پرسیدم چه کتابها از کتبی‌که مورد تفسیر و عمل قرار داده‌اید بزبان عربی ترجمه شده است ، جواب گفت : از جمله‌آن کتابها ، کتاب الصورة است‌که بدو قسمت تقسیم گردیده : صورة العتیقه و صورةالحدیثه[2] و بعقیده او عتیقه سند قدیمی برمذهب یهود ؛ و حدیثه بـرمذهب نصاری است ؛ و عتیقه استناد بچندین‌کتاب داردکه اول‌آن تورات است‌که پنج سفرمیباشد . کتاب محتوی ، که شامل چندین‌کتاب است کتاب یوسع‌بن نون ، کتاب الاسباط ، یاکتاب القضاة ، کتاب شماویل و قضیة داود ، کتاب اخبار بنی اسرائیل ، کتاب قضیة رعوث ، کتاب سلیمان بن داود فی الحکم ، کتاب قوهلت ، کتاب سیرسیرین ، کتاب حکمة هویسع‌بن سیری ، کتاب الانبیاءکه شامل چهارکتاب است : کتاب‌اشعیاءالنبی علیه‌السلام ، کتاب ارمیا النبی علیه‌السلام. کتاب‌الاثنی عشر نبیا علیهم‌السلام وکتاب حزقیل .

کتاب‌الصورة الحدیثه مشتمل براناجیل اربعه‌است ، کتاب انجیل متی ، کتاب انجیل مرقس، کتاب انجیل‌لوقا، کتاب انجیل یوحنا وکتاب الحواریین معروف بفراکسیس وکتاب بولس‌السلیح، در بیست‌وچهار رساله .

۱ــ عـزور ظاهراً عزیز است‌که در تورات و قرآن نامش برده شده است (رجوع شود به قاموس‌الاعلام ترکی و اعلام‌المنجد)

۲ــ مرادکتاب عهد قدیم وکتاب عهد جدید است .

گروهی از نصاری در فقه و احکام‌کتابهائی دارندکه از آن جمله‌کتاب سیهودس مغربی و مشرقی است که هریك از این دوکتاب شامل چندین‌کتاب در احکام است .

و از علمای آنان درشریعت و فتوی ابن بهریز است که نامش عبدیسوع بود ؛ وی‌در ابتداء مطران[۱] حران[۲] وبعد مطران موصل و حره[۳] گردید ؛ و چندین‌کتاب و رساله دارد که ازآن جمله :کتاب المرقس یعقوبی معروف بیادوی است؛ و این‌کتاب در جواب دو نامه‌ایست در ایمان‌که مرقس بابن بهریز نوشته و در آن وحدانیت اقنوم را که یعقوبیه و ملکیه بآن معتقدند باطل دانسته است . و حکمت ابن‌بهریز بحکمت اسلام نزدیك‌بود ، و بسیاری ازکتب منطق و فلسفه را ترجمه‌کرده است .

و ازآن جمله قیئون است‌که ترجمه‌های وی صحیحتر از ترجمهٔ دیگران و عبارات و الفاظش نیز بهتر از دیگران است .

تیادورس ، بوشع بخت . و حزقیل ، و طماثاوس ، و یوسع‌بن‌بد ، از مترجمان و مفسرانی هستندکه ما در مقالهٔ علوم قدیمه دربارهٔ آنان سخن خواهیم‌گفت .

از جملهٔ علمای نصاری تاومای رهاوی است‌که رساله‌یی بخواهرش نوشته و در آن جریاناتی که‌میان او و مخالفینش‌در اسکندریه رخ داده بودنگاشته است، و دیگرلالیامطران دمشق است وکتاب الدعاء از اوست ، و نیز ابو عزه اسقف حران است‌که‌کتابی در انتقاد ازنسطورس رئیس تألیف‌کرده ؛ وگروهی نیز بر رد او کتابهایی نوشته‌اند .

۱ـ بزرگ و مهتر ترسایان (منتهی‌الارب) .

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۸ حاشیهٔ ۱۰

۳ـ حره‌نام چندین محل است و در اینجا ظاهراً قسمت جنوبی دمشق و سوریه میباشد (اعلام‌المنجد) .

فن سوم
از مقاله اول - از کتاب الفهرست

در اخبار علما و نام کتابهای آنان

این فن مشتمل بر وصف کتابی است که لَایَأْتیه الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیهِ وَلَامِنْ خَلْفِه تَنْزِیلٌ مِنْ حَکیمٍ حَمیدٍ[1] و نام کتابهائی که در این باره تألیف شده و اخبار قراء سبعه و قاریان دیگر و تصنیفات آنان

محمدبن اسحاق گوید : ابوالحسن محمدبن یوسف ناقط حکایت میکرد که یحیی‌بن محمد ابوالقاسم بمن گفت سلیمان بن داود هاشمی از قول ابراهیم بن سعد از زهری و او از عبیدبن سلف نقل کرد، که زیدبن ثابت بمن گفت ، ابوبکر مرا احضار کرد، و هنگامیکه بروی درآمدم عمر بن خطاب را درآنجا دیدم. ابوبکر بمن گفت : عمر میگوید روز یمامه[2] کشتار سختی از قراء قرآن شده ، و اگر در جاهای دیگر اینگونه کشتارها اتفاق افتد ، بیم آن میرود که گروه بسیاری از قاریان قرآن نابود گردند . نظر ورای من براین است که قرآن را بصورت جمع آوری شده درآوریم . من بعمر گفتم چگونه کاری راکه رسول خدا نکرده است من انجام دهم . عمر گفت ، خدا میداند که اینکار بسیار خوب و شایسته است . و در اینباره پی‌درپی بمن مراجعه مینمود تا آنکه خداوند بمن یارائی اینکار را داد . و من نیزهمان را دیدم که عمر پیش‌بینی میکرد .

زیدبن ثابت گوید: ابوبکر بمن گفت تورا جوان خردمندی‌میشناسم که آلودگی بکارهای

۱ـ قرآن سورهٔ فصلت آیهٔ ۴۳ .

۲ـ یمامه جای بزرگیست دو جزیرة‌العرب که میان نجد و بحرین قرار دارد در آنجا مسیلمه‌کذاب خروج کرد و در جنگی که میان او و مسلمانان بسرکردگی خالدبن ولید اتفاق افتاد شکست خورده وکشته شد (قاموس الاعلام ترکی) .

زشت و ناپسند نداری، ونزد رسول خداکاتب وحی بودی، بیا و بجستجوی قرآن برخیز ، وآن‌را جمع آوری بنما . زید گوید ، بخدا سوگند ، که برداشتن کوهی از کوهها برمن سنگین‌تر ازکار جمع‌آوری قرآن نبود . من از روی تکه‌پاره‌ها ، و سنگهای سفید ، و ساقهٔ شاخه‌های درخت خرما ، و سینه‌های مردم آنرا جمع کردم . حتی سورهٔ توبه‌ایراکه نزد ابوخزیمه انصاری یافتم نزد هیچ‌کسی ندیده بودم : ـ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عنتم ـ تا آخر سوره[۱]. این قرآن تا زمانیکه ابوبکر حیات داشت نزد او بود، پس از وفاتش عمر آن‌را با خود داشت و پس از مرگ عمر نزد حفصه دخترعمر بود .

محمدبن اسحاق گوید : شخص موثقی روایت کرده است که حذیفةبن یمان از عراق برعثمان وارد گردید وبعثمان گفت: درباب این امت را قبل ازآنکه در قرآن همان‌اختلافی را پیدا نمایندکه یهود ونصاری درکتاب‌خود پیدا نمودند . عثمان برای حفصه پیغام فرستاد که قرآن را برای ما بفرست تا چند نسخه از آن برداریم وسپس آن را بتو بازگردانیم. حفصه‌آنرا برای عثمان‌فرستاد. و عثمان، بزیدبن ثابت ، وعبدالله‌بن زبیر ، و سعیدبن عاص، وعبدالرحمن‌بن حارث‌بن هشام دستورداد ازآن‌نسخه‌برداری کنند، وبقریشیان گفت اگرمیان شما و زیدبن ثابت اختلاف درچیزی از قرآن پدید آید آنرا بزبان قریش بنویسید زیرا قرآن بزبان قریش نازل گردیده ، وآنان نیز بهمین‌گونه رفتار نمودند ، و همینکه نسخه برداری پایان یافت‌عثمان آن قرآن‌را بحفصه برگردانید وازآن نسخه‌ها بهرطرف نسخه‌ئی فرستاده و امرکرد غیر ازآن هرچه باشد بسوزانند .

باب نزول قرآن درمکه و مدینه و ترتیب نزول آن

ابوالحسن محمدبن یوسف از قول ابوعبدالله‌محمدبن غالب برای من حکایت‌کرد : ـ در سال دویست‌و نوزده‌که عبدالله بن حجاج مدینی از مدینه‌آمد از قول بکربن عبدالوهاب مدینی از محمدبن عمر واقدی ، واو از معمربن راشد ، و او از زهری ، واو از محمدبن نعمان‌بن بشیرحکایت‌کرد : اول چیزیکه از قرآن بر پیغمبر صلعم نازل گردید ، اقرأ باسم ربك‌الذی خلق ـ تاعلم‌الانسان مالم یعلم ـ بود . پس از آن ـ ن والقلم ـ پس از آن ـ یا ایهاالمزمل است‌که‌آخرآن در راه مکه نازل گردید . پس ازآن ـ المدثر است .

و از مجاهد چنین روایت شده : ـ تبت یداابی‌لهب ـ پس ازآن ـ اذاالشمس کورت ـ پس‌ازآن ـ سبح اسم‌ربك الاعلی ـ پس ازآن ـ الم نشرح‌لك‌صدرك ـ پس‌ازآن ـ والفجر ـ پس‌ازآن ـ والضحی ـ پس ازآن ـ واللیل ـ پس ازآن ـ والعادیات ضبحا ـ پس ازآن ـ انا اعطناك‌الکوثر ـ پس ازآن ـ الهیکم‌التکاثر ـ پس ازآن ـ ارایت الذی ـ پس از آن ـ

۱ ـ آیه‌های ۱۲۹ـ۱۳۰ آخرسورهٔ توبه است (رجوع کنید بقرآن سوره توبه) .

قل یاایها‌الکافرون ـ پس از آن ـ الم‌ترکیف فعل‌ربك باصحاب‌الفیل ـ پس ازآن ـ قل‌هوالله احد ـ پس‌ازآن ـ قل اعوذ برب الفلق ـ پس از آن ـ قل اعوذ برب‌الناس ـ و بقولی این سوره مدنی است ـ پس از آن ـ والنجم ـ پس از آن ـ عبس و تولی ـ پس از آن ـ انا انزلناه ـ پس از آن ـ والشمس وضحیها ـ پس ازآن ـ والسماء ذات‌البروج ـ پس از آن ـ والتین‌والزیتون ـ پس از آن ـ لایلاف قریش ـ پس از آن ـ القارعة ـ پس از آن ـ ویل‌لکل همزة ـ پس ازآن ـ والمرسلات ـ پس ازآن ـ ق والقرآن ـ پس ازآن ـ لااقسم بهذا البلد ـ پس از آن ـ الرحمن ـ پس ازآن ـ قل اوحی ـ پس ازآن ـ یس ـ پس از آن ـ المص ـ پس از آن ـ تبارك الذی نزل الفرقان ـ پس از آن سوره الملایکه ـ پس ازآن ـ الحمدلله فاطر ـ [1] ـ پس از آن ـ سورهٔ مریم ـ پس ازآن ـ سورهٔ طه ـ پس ازآن ـ سورهٔ اذاوقعت‌الواقعة ـ پس ازآن ـ طسم‌الشعراء ـ پس از آن ـطس ـ پس‌ازآن‌ـ طسم دیگر ـ پس از آن سورهٔ بنی‌اسرائیل ـ پس از آن ـ سورهٔ هود ـ پس از آن سورهٔ یوسف ـ پس ازآن ـ سورهٔ یونس پس از آن ـ سورهٔ الحجر ـ پس از آن سورهٔ والصافات پس ازان سورهٔ لقمان ـ وآخراین سورهٔ مدنی است ـ پس ازآن ـ قد افلح المؤمنون ـ پس از آن ـ سبأ ـ پس ازآن ـ سورهٔ الانبیاء ـ پس ازآن ـ سورهٔ الزمر ـ پس از آن‌ـ سورهٔ‌حم‌المومن‌ـ پس ازآن‌ـ سورهٔ حم‌السجده[2] ـ پس ازآن‌ـ سورهٔ حم عسق ـ پس ازآن ـ حم‌الزخرف‌ـ پس ازآن‌ـ حم‌الدخان‌ـ پس ازآن‌ـ حم‌الشریعة ـ پس‌ازآن‌حم الاحقاف و دراین سوره چند آیه مدنی است ـ پس‌ازآن ـ والذاریات ـ پس ازآن ـ هل‌اتیك حدیث‌ـ الغاشیة ـ پس ازآن ـ سورهٔ الکهف ـ وآخرآن مدنی است ـ پس ازآن ـ انعام ـ و چند آیه ازآن مدنی است ـ پس ازآن ـ سورهٔ نحل ـکه آخرش مدنی ـ پس از آن ـ سورهٔ نوح‌ـ پس ازآن ـ سورهٔ ابراهیم‌ـ پس از آن ـ سورهٔ سجده ـ پس ازآن ـ سوره والطورـ پس ازآن ـ تبارك‌الذی بیده‌الملك ـ پس ازآن ـ الحاقه ـ پس از آن ـ سأل سائل ـ پس ازآن عم‌یتسائلون ـ پس از آن ـ والنازعات ـ پس از آن ـ اذا السماء انفطرت ـ پس‌از آن ـ اذا السماء انشقت‌ـ پس ازآن ـ روم ـ پس ازآن ـ عنکبوت ـ پس ازآن ـ ویل‌ـ للمطففین ـ وگویند مدنی است ـ پس ازآن ـ اقتربت الساعة وانشق‌القمر ـ پس از آن ـ والسماء والطارق .

وگوید[4] : ـ ثوری ازفراس و او از شعبی برای من حکایت‌کردکه سورهٔ نحل‌درمکه

۱ـ درقرآنهائیکه اخیراً چاپ شده سوره‌ملائکه‌نیست درقرآنهای چاپ قدیم وقرآنیکه فلوکل چاپ‌کرده ودرکتابخانه مجلس است سورهٔ ملائکه را همان‌سوره فاطرذکرکرده‌اند .

۲ـ همان سورهٔ فصلت است .　　۳ـ ظاهراً سورهٔ جاثیه است .

۴ـ ظاهراً گوینده مجاهد باشد .

نازل شده جز این آیات : ـ و اَنْ عاقَبتُم فَعاقِبوا بِمِثْلِ ما عوقِبتُم بِه [1] .

ابن جریج از قول عطاء خراسانی از ابن عباس نقل کرده است : هشتاد و پنج سوره در مکه ، و بیست و هشت سوره در مدینه ، نازل شده است . در مدینه ؛ بقره پس ازآن ـ انفال ـ پس‌ازآن ـ اعراف ـ پس‌ازآن ـ آل‌عمران ـ پس‌ازآن ـ ممتحنه ـ پس ازآن ـ نساء ـ پس‌ازآن ـ لم‌یکن‌الذین‌کفروا ـ پس‌ازآن ـ رعد ـ پس‌ازآن ـ هل‌اتی‌علی‌الانسان ـ پس ازآن ـ یا ایها‌النبی اذا طلقتم النساء ـ پس ازآن ـ لم‌یکن الذین‌کفروا ـ پس ازآن حشر ـ پس ازآن ـ اذا جاء نصرالله والفتح . پس از آن ـ نور ـ پس ازآن ـ منافقون ـ پس ازآن ـ مجادله ـ پس ازآن ـ حجرات ـ پس ازآن ـ یاایها النبی لم تحرم ـ پس از آن ـ جمعه ـ پس از آن ـ تغابن ـ پس ازآن ـ حواریین [2] ـ پس از آن فتح ـ پس از آن ـ مائده ـ پس ازآن ـ توبه است .

و گویند در مدینه ، معوذات [3] ، و پس از آن بقیه قرآن نازل گردیده است .

ترتیب قرآن در مصحف عبدالله‌بن مسعود

فضل‌بن شاذان گوید : ـ ترتیب سوره‌های قـرآن را در مصحف عبدالله بن مسعود بدینگونه یافتم :

بقره . نساء . آل عمران . المص . انعام . مائده . یونس . برائة . نحل . هود . یوسف . بنی‌اسرائیل . انبیـاء مؤمنون . شعراء . صافـات . احـزاب . قصص . نـور . انفال . مریم . عنکبوت. روم . یس . فرقان . حج . رعد . سبا . ملائکه . ابراهیم . ص. الذین‌کفروا. قمر. زمر . حوامیم . مسبحات [4]: حم مؤمن . حم‌زخرف . سجده . احقاف. جاثیه . دخان. انا فتحنا . حدید . سبّح . حشر . تنزیل . سجده [5] . ق. طلاق. حجرات. تبارک‌الذی بیده‌الملک . تغابن . منافقون . جمعه . حواریون . قل‌اوحی . انا ارسلنانوحاً مجادلـه . ممتحنه . یا ایها النبی لم‌تحرم . الرحمن . ذاریات . طور . اقتربت‌الساعة . الحاقه . اذاوقعت . ن والقلم . النازعات . سأل سائل . مدثر . مزمل . مطففین . عبس . هل‌اتی علی‌الانسان. القیامة. مرسلات . عم یتسائلون. اذاالشمس‌کورت. اذاالسماءانفطرت. هل‌اتیک حدیث‌الغاشیه . سبح اسم ربک الاعلی . واللیل اذا یغشی . فجر . بروج . انشقت .

۱ـ با ذکرکلمه (آیات) ظاهراً آیهٔ مذکوره وبقیه آیات تا آخر سوره است (رجـوع کنید . قرآن سوره نحل) . ۲ـ ظاهراً سوره (صف) است .

۳ـ معوذات سوره قل‌اعوذ برب‌الناس و قل اعوذ برب‌الفلق است .

۴ـ حوامیم ومسبحات نام سوره مستقل نیست .

۵ـ ظاهراً سوره (الم تنزیل‌الکتاب) است .

اقراء باسم ربك . لا اقسم بهذا البلد . والضحی . الم نشرح لك . والسماء والطارق . والعادیات . ارایت . قارعة . لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب . والشمس و ضحیها . والتین. ویل لکل همزة . فیل : لایلاف قریش. تکاثر . انا انزلنا . والعصر لقد خلقنا الانسان لخسر وانه فیه الی اخر الدهر الاالذین آمنوا و تواصوا بالتقوی و تواصوا بالصبر[۱] اذاجاء نصرالله . انا اعطیناك ، قل للذین کفرو لااعبد ماتعبدون[۲] . تبت یدا ابی لهب وقد[۳] تب ماغنی عنه ماله و ماکسب و امراته حمالةالحطب . الله الواحدالصمد[۴] .

و این میشود یکصد و ده سوره[۵] . و بروایتی سوره طور پیش از والذاریات نازل گردیده است .

ابوشاذان از قول ابن سیرین نقل کند که عبدالله بن مسعود معوذتان و فاتحة الکتاب را درقرآن خود نداشت . وفضل ازگفته اعمش روایت کند که عبدالله حم سق قرائت مینمود .

محمدبن اسحاق گوید : ـ چندین قرآن دیدم که نویسندگانش آن را قرآن ابن‌مسعود دانسته‌اند درحالیکه‌حتی دونسخه از آن باهم توافق نداشت . و غالب آنها در برگهائی بود که زیاد خط‌خوردگی داشت . و قرآنی نیزدیدم که درحدود دویست سال پیش نوشته شده بود و سورهٔ فاتحةالکتاب را داشت .

وفضل‌بن شاذان یکی از پیشوایان درقرآن وروایات است . وبهمین جهة ماگفته‌های او را بدون اینکه خود دیده باشیم نقل نمودیم .

ترتیب قرآن در مصحف

ابیّ بن کعب

فضل‌بن شاذان گوید : ـ یکی از اصحاب ما که مورد اعتماد است میگفت ، ترتیب سوره‌های قرآن‌را بقرائت ابی‌بن‌کعب دربصره در دهکدهٔ بنام قریةالانصار ، در دوفرسنگی بصره ، نزد محمدبن عبدالملك انصاری‌یافتم. و او قرآنی بما نشان داده وگفت این قرآن متعلق بپدر من بوده و ما از پدران خود آنرا روایت مینمائیم . من نظری درآن‌کردم و اوائل و اواخرسوره‌ها وعدد آیات آنرا درآوردم . اول‌آن ، فاتحة‌الکتاب . بقره . نساء

۱ـ درقرآنهای موجوده سوره والعصر بدینگونه نیست. (رجوع‌کنیدسوره ۱۰۷ .)
۲ـ چنین سوره درقرآن دیده نشد .
۳ـ سورهٔ تبت (وقد) ندارد (رجوع‌کنید قرآن سوره ۱۱۱) .
٤ـ چنین سوره درقرآن دیده نمیشود (رجوع‌کنید قرآن سوره اخلاص ۱۱۲).
٥ـ باستثنا حوامیم ومسبحات‌که سوره نمیباشد یکصدوشش سوره‌است

آل‌عمران . انعام. اعراف. مائده ـ و در داشتن یونس تردید دارم ؛ انفال . توبه . هود. مریم . شعراء . حج . یوسف .کهف . نحل . احزاب . بنی اسرائیل . زمر . حم‌تنزیل. طـه . انبیاء . نـور . مؤمنین . حـم‌المؤمن . رعد. طسم‌القصص . طس سلیمان . صافات . داود[1] . سورهٔ ص . یس . اصحاب‌الحجر . حمعسق . روم . زخرف . حم سجده . سوره ابراهیم . ملائکه . فتح . محمدصلعم . حدید . طهار[2] تبارك الفرقان . الم تنزیل. نوح . احقاف . ق . الـرحمن . واقعه . جن . نجم . الحاقة . حشر . ممتحنه . مـرسلات . عم‌یتسائلون . انسان[3] . لااقسم. کورت . النازعات. عبس . مطففین . اذالسماء انشقت . التین . اقراء باسم‌ربك . حجرات . منافقون . نبی علیه‌السلام[4] . فجر . ملك . و اللیل اذایغشی . اذا السماء انفطرت . والشمس وضحیها . السماء ذات‌البروج . طارق . سبح‌اسم ربك‌الاعلی . غاشیة . عبس[5] . وهی اهل‌الکتاب[6] . لم‌یکن اول ماکان[7] . صف . ضحی . الم نشرح‌لك . قارعة . تکاثر. خلع ـ سه‌آیه[8] . جید . شش‌آیه: ـ اللهم ایاك نعبد ـ و اخران ـ بالکفار ملحق[9]. لمز. اذازلزلت . عادیات. اصحاب‌الفیل. التین[10] .کوثر . قدر .کافرون. نصر . ابولهب . قریش . صمد . فلق . ناس .که جمع‌آن میشود، یکصدوشانزده سوره[11].

وبازگوید : تا اینجا بودآنچه از قرآن ابی‌بن‌کعب بدست‌آوردم . و تمامی آیه‌های قرآن ، بگفته ابی بن‌کعب ، ششهزار و دویست و ده آیـه است ، و بگفته عطاءبن یسار ، تمامی سوره‌های قرآن ، یکصدوچهارده سوره ، وآیات آن ، ششهزار ویکصدوهفتاد آیه .

۱ـ سورهٔ باین نام درقرآن دیده نمیشود .

۲ـ درقرآن باین نام سوره دیده نمیشود .

۳ـ ظاهراً سوره الدهر است (سوره ۷۶ درقرآن) .

۴ـ باین نام سورهٔ در قرآن دیده نمیشود .

۵ـ ظاهراً مکرر است .

۶ـ درقرآن چنین سورهٔ نیست .

۷ـ درقرآن چنین سوره نیست .

۸ـ درقرآن نیست ولی درقرآن چاپ سنگی‌حاج علی‌آقا بسال ۱۳۱۹ قمری درصفحه مخصوص شماره سوره‌ها وآیات وکلمات قرآن چنین‌آورده (بسم‌الله‌الرحمن الرحیم. اللهم انی استعینك و نستغفرك و نثنی علیك ولانکفرك ونخلع ونترك من‌یفجرك) .

۹ـ درقرآن مذکور درهمان صفحه این سوره را چنین‌آورده : (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. اللهم ایاك‌نعبد ولك نصلی ونسجدونستعین و نحفل و نرجوارحمتك ونخشی عذابك ان‌عذابك بالکفار ملحق) .

۱۰ـ ظاهراً مکرر است .

۱۱ـ مجموع این سوره‌ها ـ ؛ پس از وضع دوسورهٔ مکرر ، وبا احتساب سورهٔ یونس باز ۱۱۶ سوره نیست .

وکلمات آن ، هفتاد وهفت هزار و چهارصدوسی ونه کلمه ، وحروف آن ، سیصد و بیست وسه هزار و پانزده حرف است .

و بگفته عاصم جحدری ، سوره‌های قـرآن ، یکصد وسیزده سوره است ، و یحیی‌بن حارث ذماری تمامی آیات قرآنرا ششهزار و دویست و بیست و شش‌آیه ، و حـروفش را سیصدوبیست‌ویك هزار و پانصدو سی حرف دانسته است .

گردآورندگان قرآن در زمان پیغمبر صلعم

علی‌بن ابوطالب ، رضوان‌الله علیه . سعدبن عبیدبن نعمان‌بن عمروبن زید، ابودرداء عویمربن زید ، رضی‌الله عنه ، معاذبن جبل‌بن اوس ، رضی‌الله عنه . ابوزید ثابت بن‌زیدبن نعمان. ابی‌بن کعب‌بن قیس‌بن مالك‌بن امروالقیس. عبیدبن معاویةبن زیدبن ثابت‌بن‌ضحاك.

ترتیب سوره‌های قرآن در مصحف امیرالمؤمنین علی‌بن ابوطالب کرم‌الله وجهه

ابن منادی گوید : ـ حسن‌بن عباس برای من نقل‌کرد ، که وی از عبدالرحمن‌بن ابوحماد ، واو از حکم‌بن ظهیر سدوسی واو از عبد خیر از علی علیه‌السلام شنیده است‌که در وقت رحلت پیغمبر صلعم در مـردم حالت تشائم و بدبینی مشاهده مینماید ، از این جهة سوگند یاد میکند جامه ازتن برنگیرد مگر پس از جمع‌آوری قرآن ، وبهمین منظورسه‌روز در خانه نشست وبجمع‌آوری قرآن پرداخت . و او اول‌کسی است‌که از حافظه خود قرآن را جمع‌کرد . وآن قرآن در خاندان جعفر نگاهداری شد . و من نـزد ابویعلی حمزهٔ حسنی رحمه‌الله قرآنی بخط علی بن ابوطالب دیدم‌که چندورقی افتاده داشت . وآن قرآن در خاندان حسن بتوارث مانده بود . وترتیب سوره‌های‌آن چنین است ......

اخبار قراء سبعه و نام راویان قرائت آنان

ابوعمروبن علا . نامش زبان‌بن علاءبن عماربن عبدالله بن حسن‌بن حارث بن‌جلهم بن خزاعی‌بن مازن‌بن مالك‌بن عمرومازنی از اشخاص بنام درقرآن است . ویونس وسائر مشایخ بصره‌که در طبقه چهار از قراء میباشند از او آموخته‌اند .

نام راویان قرائت ابوعمرو

کتاب قرائة ابی عمرو. تصنیف احمدبن‌زید حلوانی ، کتاب قرائة ابی‌عمروبن‌العلاء. از ابوذهل ، بروایت عصمةبن ذهل از وی .کتاب قرائة ابی‌عمرو . بروایت یزیدی .

اخبار نافع بن عبدالرحمن بن ابونعیم مدنی

ویرا آبان ، و بقولی ابوالحسن ، نیز گفته‌اند . اصمعی گوید ، نافع بمن گفت که اصل او اصفهانی است .

نام راویان از نافع

عیسی‌بن میناقالون[1] . محمدبن اسحاق مسیبی . اصمعی . اسماعیل بن جعفربن ابوکثیرانصاری . یعقوب‌بن ابراهیم ....بن سعید زهدی[2] .

۱ـ قالون . ابوموسی عیسی‌بن لینابن و ردان بن عبدالله رزقی ، و بقولی حری . بردهٔ بنی‌زهره، ملقب بقالون. ازقاریان مدینه واز نحویان (کذا) بود . ویرا ربیب نافع دانندچون بستگی نزدیك باو داشت و بسیار خوب قرآن‌را قرائت میکرد، و بهمین‌جهة نافع اورا قالون نامید . وقالون بزبان رومی بمعنی (بسیارخوب) است . جزری گوید : در این باره از رومیان پرسشی نمودم که گفتند، آری همین‌طور است. منتهی بعادت خود قاف‌راکاف تلفظ‌میکردند. قالون گوید : هنگامیکه برای نافع قرآن میخواندم، وی انگشتان خود را برای من بعلامت (سی) گره‌زده ومیگفت : قالون. قالون. یعنی نیکو. نیکو ـ من‌گویم: ـ گره‌بر (سی) زدن خواباندن چهارانگشت بکف‌دست‌وبالا نگاهداشتن انگشت‌ابهام‌است. واین ازعادات رومیان‌هنگام ستایش میباشدکه‌انگشتان خود را بدینگونه گره زده، وبا انگشت ابهام‌بشخص موردستایش اشاره‌کنند. نافع بزبان رومی با او سخن میگفت زیـرا قالون نژاد روم را داشت ، و جد جد جدش از اسیران روم در دوران خلافت عمربن خطاب بودکه او را بمدینه نزد عمرآوردند ، وعمر او را بیکی از انصار فروخت . واز آن ببعد بردهٔ محمدبن محمد فیروز بود . ابومحمد بغدادی گوید : ـ قالون‌کر بود بطوریکه صدای بوق را نمیشنید ، ولی اگر قرآن برایش میخواندند صدای خواننده را میشنید . ابن ابوخاتم‌گوید : ـ قالون اشتباهات وغلط خواننده را ازحرکت لبانش درك میکرد . تولدش در سال بیست بود و پنجاه سال نزد نـافع قرآن خواند . وفاتش پیش از سال ۲۲۰ یا ۲۰۵ است . (ر. تعلیقات فلوکل ص ۱۸) .

۲ـ ورش ـ عثمان بن سعید ـ یـا ـ ابو عمرو قرشی است‌که بردهٔ آنان بود . وی از قبطیان مصر، وملقب بورش وسرآمد قاریان وپیشوای خوانندگان قرآن درحسن اداء و تجوید بود . در زمان خود ریاست قاریان مصر را داشت . ودر سال صدو ده درمصر بدنیاآمد . ونزد نافع رفت . وچندین مرتبه نزد او قرآن را تا بآخرمقابله‌کرد. نافع ویرا ورشان لقب‌داده بود زیرا با قدکوتاهی‌که داشت جامه‌های‌کوتاهی میپوشید. و پاهایش با اختلافی‌که در رنگ‌داشته عریان بنظر میآمد . و نیزگویند برای‌کم خوراکی وکمی‌گوشت بدنش باین نام نامیده شد . نافع همیشه ویرا بدینگونه میخواند : ـ ورشان بیاور . ورشان بخوان وکم‌کم این‌کلمه‌کوتاه شده و (ورش) گفته میشد . ورشان نیز نـام یکی از پرندگان معروف است . وگویند ، ورش چیزی است‌که از شیرساخته میشود ، و بقولی پنیر یا چیزی شبیه پنیر است و برای سفیدیکـه داشت‌آنرا باین لقب خوانده‌اند . و خودش این لقب را بیش از نامش دوست میداشت .

وفاتش درسال یکصدو نود وهفت بود و درآن تاریخ هشتاد وهفت سال داشت (ر. ك. تعلیقات فلوکل ص ۱۸ بنقل از طاش‌کبری‌زاده) .

اخبار ابن‌کثیر

نامش عبدالله بن سعید ، کنیه‌اش ابو سعید ، و بقولی ابوبکر . از قاریان طبقهٔ دوم مکه است .

وی بردهٔ عمروبن علقمه‌کنانی ، و بقولی دارانی بود . چون حجره عطاری داشت و حجازیان عطار را دارانی گویند . ولی صحیح ، داری لخمی است . زیرا با بنی‌دارم‌بن هانی‌بن لخم ، که تمیم داری از ایشان است مهربانی و تمایلی داشت . و بقولی وی از فرزندان ایرانیانی است که کسری برای راندن حبشیان از یمن باکشتیهای زیادی بیمن گسیل داشته بود . وفاتش در سال یکصد وبیست درمکه اتفاق افتاد و همانجا بخاك سپرده شد . و بمقام ریاست هم رسید .

نام راویان ابن‌کثیر

اسماعیل بن عبدالله‌بن قسطنطین ، برده میسره ، که او نیز برده عاص بن هشام بود .

اخبار عاصم‌بن بهدله

کنیه‌اش ابوبکرابن‌ابوالنجود . و بردهٔ بنی جذیمة‌بن مالك‌بن‌نصربن قعین ، که بعد از یحیی‌بن وثاب ، درطبقه سه‌کوفیان بشمار میرفت . وفاتش در سال یکصدو بیست وهشت بوده ، و نزد عبدالرحمن سلمی ، وزربن حبیش قرائت داشته است .

نام راویان از عاصم

ابوبکربن عیاش‌که نامش محمد و بقولی شعبة[1] بن سالم اسدی ، راوی عاصم است . و در نامش اختلاف زیاد است تا آنجاکه‌گویندکنیه و نامش یکی بوده و بهمان معروفیت پیداکرده است .

وی از بردگان واصل بن حیان احدب بود ، و درسال یکصدونود وسه‌درهمان ماهی

۱ــ شعبة‌بن عیاش بن سالم ، ابوبکرحناط اسدی نهشلی‌کوفی . پیشوائی عالم . و راوی عاصم ، درنامش اختلاف زیادی است که بسیزده نظریه میرسد . ولی از همه صحیحتر همان شعبة است ، احمد ، عبدالله ، عنتره ، سالم ، قاسم ، و محمد ، الخ نیزگفته‌اند .

وی در سال نودوسه بدنیاآمد . و برعاصم ، و عطاءبن سائب و اسلم منقری ، سه‌مرتبه قرآن را قرائت‌کرد . عمرزیاد پیدا نمود ولی هفت سال یا بیشتر پیش ازمرگش دیگرآموختن قرائت را رهاکرد . وی یکی از علماء با عمل و حجتی بود و خــودش میگفت :

من نیمی از اسلام هستم . در سال ۱۹۳ یا ۱۹۴ درگذشت (ر.ك.ج تعلیقات فلوكل ص ۱۸ــ نقل از طاش‌کبری‌زاده) .

که رشید وفات یافت ، او هم در کوفه از دنیا رفت . و حفص بن سلیمان[1] ابو عمرو بزاز راوی او بود ، وقرائتی راکه از عاصم آموخته بود، بروایت ابو عبدالرحمن سلمی، منتهی بعلی‌بن ابوطالب علیه‌السلام میشد .

حفص پیش از سال طاعون درگذشت . و طاعون در سال یکصد وسی بود .

اخبار عبدالله‌بن عامر یحصبی[2]

یکی از قراء سبعه ، وکنیه‌اش ابوعمران است . گویند ، وی قرآن را از عثمان بن عفان فراگرفت[3] و براو قرائت داشته واز طبقهٔ اول از تابعان[4] اهل دمشق بشمار میرفت . و در سال یکصد وهجده وفات یافت. وازگروهی از صحابه ، چون واثلة بن اسقع ، وفضالة بن عبید ، و معاویة بن ابوسفیان ، روایت‌کرده است .

نام راویان ابن‌عامر

یحیی‌بن حارث ذماری ، (ومکنی بابو عمار) منسوب بذمار است‌که یکی از نواحی یمن میباشد . و در سال یکصدو چهل‌وپنج وفات یافت .

۱ــ حفص بن سلیمان بن مغیره ، ابوعمرو بن ابو داود اسدی‌کوفی غاضری بزاز .کارش پارچه فروشی بود و او را حفیص میگفتند . قرائت را از روی مقابله و تلقین عاصم‌آموخت ، زیرا ربیب او، و پسرزنش بود .

ولادتش در سال نود است . چندی در بغداد بآموختن قرائت پرداخت . و بعد مجاور مکه شد ودرآنجا مقری قرآن بود .

یحیی‌بن معین‌گوید : ــ صحیح‌ترین روایات قرائت‌عاصم ، روایت حفص است . و او از هرکسی داناتر بقرائت عاصم بوده وبرشعبه برتری داشت . تاریخ صحیح وفاتش سال یکصد و هشتاد است . ولی سالهای میان هشتاد و نود را نیزگفته‌اند (ر.ک.ج تعلیقات فلوکل ص ۱۹ــ بنقل از طاش‌کبری‌زاده).

۲ــ عبدالله بن عـامربن یزیدبن عمران یحصبی ، بضم صاد یاکسر آن ، منسوب است بیحصب بن دهمان بن عامر بن یعرب بن قحطان بن عـابر ،که هود علیه‌السلام است . و بقولی یحصب بن مالك بن اصبح‌بن ابرهة بن صباح است . یحصب را باکسره وضمه خوانده‌اند ، واگر کسره را ثابت‌تر بدانیم ، هنگام نسبت دادن ، فتحه برآن جائز بوده . و از این‌رو حرکات سه‌گانه دریحصب جائز باشد . درکنیه‌اش اختلاف زیادی بوده ومشهور همان ابوعمران است. درقرائت‌پیشوای‌مردم‌شام ، و ریاست آموختن‌قرائت قران‌بااوبود خوداوقرائت رادر مقابله، از ابودرداء و مغیره‌بن ابوشهاب مصاحب عثمان‌بن عفان‌آموخته‌بود . گویندباعثمان‌نیز قرآن را مقابله‌کرده است. وشکی نیست‌که وی از صحابه ، چون واثلة بن اسقع ، ومعاویة بن ابوسفیان، و نعمان بن بشیر ، و فضالة بن عبید ، قرآن را شنیده داشت . و در سال یکصد و هجده در شام وفات یافت (تعلیقات‌فلوکل ص۱۹) .

۳ــ قسمت افتادگی نسخه (جب) تـا اینجاست (ر. ك. ص ۲۵ همین‌کتاب و از اینجا ببعد اساس ترجمه برمتن نسخه (جب) است .

۴ــ تابعان بآن‌کسانی‌گویندکه یکی از اصحاب پیغمبر را دیده باشد (منتهی‌الارب) .

اسماعیل بن عبدالله بن ابو مهاجر ، و عبدالرحمن بن عامر ، برادر ابن عامر ، و سعیدبن عبدالعزیز ، و هشام الغار[1] . وثوربن یزید . وگروهی مانند ایوب بن تمیم ، و سویدبن عبدالعزیز ، وصدقة بن یحیی ، و محمدبن سعیدبن سابور ، و عمربن عبدالواحد ، و غزال بن خالد ، و یحیی بن حمزه ، و دیگران ، از یحیی بن حارث روایت کرده‌اند .

اخبار حمزه بن حبیب زیات[2]

یکی از قراء سبعة

و گفته‌اند : فرزند عماره بود ، و ابو عماره کنیه داشت . و بردهٔ خاندان عکرمةبن ربعی تیمی بود . ازکوفه بحلوان[3] روغن میبرد ، و از آنجا پنیر و نارگیل بکوفه میآورد

۱ــ هشام‌بن عماربن میسرةبن ابوالولید سلمی یا ظفری دمشقی . پیشوای مردم دمشق. خطیب ، محدث ، مقری قرآن ، ومفتی آنان بود .
ولادتش در سال یکصدونپنجاه و سه است . قرائت قرآن را از روی مقابله‌کـردن ، از گروه زیادی آموخت ، مردی فصیح ، علامه ، و با اطلاع بروایات بود . قرائت را از ایوب‌بن تمیم تمیمی فراگرفت ،که او از یحیی‌بن حارث زهادی ، از ابن عامرآموخته بود .
پس از وفات ایوب ، دو نفر در امر قرائت پیشوا شدند . هشام و ابن ذکوان ، هشام در صحت نقل ، وفصاحت ، وعلم ، و روایت ، و فهم ، و درایت ، شهرتی بسزا داشت و باآنکه سالخوردگی پیداکرد ، خردمند ودارای رای صائبی بود . و مردم برای فراگرفتن قرائت و حدیث، باو روی میآوردند. وفاتش در سال ۲۴۴ــ یا ــ ۲۴۵ است. (تعلیقات فلوکل ص۱۹).
۲ــ حمزةبن حبیب‌بن عمارةبن اسماعیل ، از هد قاریان ، و پیشوای دانشمندان،مکنی باابوعمارهٔ‌کوفی تیمی ، و بردهٔ آنان بود . او را از تیمیان خالص نیزگفته‌اند . وی یکی‌از قراء سبعه ، وتولدش در سال هشتاد است . صحابه را درك‌کرده ، و احتمال میرودکه بعضی از آنها را دیده باشد . قرائت‌را از روی مقابله قرآن، از اعمش، و جعفرالصادق ، و ابواسحاق ـ بن ابولیلی آموخت . و ابراهیم‌بن ادهم ، و سفیان ثوری ، وشریك‌بن عبدالله ، قرائت را از وی روایت‌کرده‌اند . پس از عاصم ، و اعمش ، او پیشوای مردم درقرائت قرآن‌گردید . و در نزد همه‌مردم ، پیشوا، وحجت ، وموثق ، و ثابت قدم ، وراضی برضای خدا و قائم بقرآن، وبصیر درفرائض بود ، عربیت را خوب میدانست . و حدیث را از برداشت . عابد ، و زاهد، وخاشعی بودکه‌نظیراو دیده نشد.ازعراق روغن‌بحلوان‌میبرد. و از حلوان پنیرونارگیل بکوفه میآورد . سفیان ثوری‌گویـد حمزه مافوق همهٔ مردم درقرآن وعمل بواجبات بود . افراط در مد و همزه را نهی میکرد، و بکسیکه در این‌باره افراط داشت میگفت ؛ این‌کار را نباید بکنی ، مگرندانی‌که بالای سفیدی برص بوده ، و بالای موی مجعد ،کوتاه‌کردن‌آن ، وبالای قرائت ، بی‌قرائتی است . وفـات حمزه را باختلاف در سال ۱۵۸ ــ ۱۵۶ ــ ۱۵٤ گفته‌اند . (تعلیقات فلوکل ص ۲۰) .
۳ــ حلوان یکی از شهرهای عراق و نزدیك‌کوهستان است (ر. ك. معجم‌البلدان) .

و درطبقه چهار ازکوفیان و ازعلماء فقه بشمار میرفت . وفاتش درسال یکصدو پنجاه وشش، در دوران خلافت ابو جعفر بود . ازکتابهای اوست : ـ کتاب قرائة حمزة . کتاب الفرائض .

نام راویان از حمزه

خالدبن یزید. عایدبن ابوعاید .کسائی . حسن بن عطیه . عبدالله بن موسی العبسی

اخبارکسائی نحوی[1]

علی‌بن حمزةبن عبدالله بن بهمن‌بن فیروز ، از نژاد ایران ، و از قراء سبعه ، واز مردم کوفه بود . و درهمانجا پرورش یافته وهمیشه ازشهری بشهری‌میرفت ودر سال یکصد و هفتاد و نه در رنبویه[2] که از دهات ری میباشد درگذشت . قرائت وی در نزد عبدالرحمن بن ابو لیلی ، و حمزة بن حبیب بوده ، وهرجاکه در قرائت با حمزه مخالفت‌کرده باشد بر اساس قرائت ابو لیلی است ، زیرا ابو لیلی حروف را همچون علی علیه‌السلام قرائت میکرد .کسائی از قاریان مدینه‌السلام بود ، و در ابتداء قرائت حمزه را بمردم میآموخت و پس از مدتی برای خود قرائتی برگزید : و آن قرائت را در خلافت هارون بمردم آموخت . و ما بعد از این اخبار او را ذکرخواهیم‌کرد انشاءالله تعالی .

نام راویان‌کسائی

اسحاق بن ابراهیم مروزی ، ابو حارث لیث بن خالد ، ابو عمر[3] جعفر بن عمربن عبدالعزیز و هاشم بربری[4] .

۱ـکسائی ، علی‌بن حمزة بن عبدالله‌بن بهمن‌بن فیروز اسدی ، برده اسدیان ، از نژاد ایران ، ومردم سواد عراق است ، و پس از حمزة بن زیات ریاست قرائت قرآن را درکوفه داشت . چهار مرتبه قرآن را نزد حمزه قرائت‌کرد ، و حمزه باو اعتمادداشت، امام احمد حنبل ، و یحیی بن معین از او روایت‌کردند . امام حنبل میگفت من راستگوتر ازکسائی ندیده‌ام . شافعی گوید :کسیکه در نحو دانشمند باشد . جیره‌خوارکسائی بوده است ، وگروهی اورا از دهکده‌کسایا دانسته‌اندولی‌گفته اول‌صحیح‌تراست (ر. ك. تعلیقات فلوكل ص۲۰ـ۲۱) .

۲ـ رنبویه دهکده ایست از دهات ری (معجم‌البلدان) .

۳ـ ف (ابوعمرو) .

٤ـ ف (الیزیدی) .

کسانیکه قرائت را از او آموختندو درپاره‌ای از حروف بااومخالفت کرده‌اند: ابو عبید قاسم‌بن سلام . نصیربن یوسف، احمدبن جبیر[1] قاری شام ، ابو توبه میمون بن حفص ، علی‌بن مبارك لحیانی[2] ، هشام نحوی نابینا ، ابو ذهل احمدبن ابو ذهل و صالح‌بن عاصم ناقط . واین‌شخص برکسائی قرائت نداشته ولی از او آموخته بود ، یحیی بن آدم نیز روایاتی از قرائت کسائی داردکه چندان زیاد نیست .

نام کتابهائیکه علما درقرائت

کسائی تألیف کرده‌اند

کتاب ما خالف الکسائی فیه (حمزة) . تألیف ابوجعفر (محمد) بن مغیره . کتاب قرائة . از مغیرة‌بن شعیب تمیمی . کتاب قرائته . از ابومسلم عبدالرحمن‌بن واقد واقدی . کتاب حروف الکسائی از سورة بن مبارك[3] وکتاب معانی القرآن از اوست .

نام قاریانی که ازخود قرائتی

داشتندو نسب آنان

از مردمان مدینه

عبدالله بن عباس‌بن ابوربیعه مخزومی ،در طبقه اول ، از مردم مدینه وازتابعان است که از خود قرائت داشت .

ابوسعید ابان‌بن عثمان بن عفان ، در طبقه اول ، از تابعان، از خود قرائتی‌داشت .

مسلم‌بن حبیب (نهدی) ، از تابعان ازخود قرائتی داشت.

شیبة‌بن نضاح[4] بن سرجس بن یعقوب ، از مردم مدینه ودر طبقه دوم ، از خود قرائتی داشت ، و برده‌ام سلمه بود ، و از نضاح[5] جز فرزندش کسی را نمیشناسیم که از وی روایت کرده باشد ، و او نیز در زمان خود یگانه پیشوا در قرائت قرآن بوده ، و ازخود قرائتی داشته است .

ابو جعفر مدنی ، نامش یزید بن قعقاع ، برده عباس[6] بن ابوربیعهٔ عتاقه ، و از

۱ـ ف (حسن) . ۲ـ ف (العحمانی).
۳ـ ف (المبرد) . ٤ـ ف (نصاح) .
٥ـ ف (نصاح) . ٦ـ ف (عیاش) .

ابو هریره ، و ابن عمر ، و دیگران نیز روایت کرده ، و در خلافت هارون وفات یافت و از خود قرائتی داشت .

از مردمان مکه

ابن ابوعماره ، از خود قرائتی داشته ، و عمروبن علا ، ازوی روایت کرده است . ابن محیصن ، از خود قرائتی داشت . درباس ، از خود قرائتی داشت ، حمید بن قیس اعرج ، از خود قرائتی داشت .

از مردمان بصره

عبدالله بن ابو اسحاق حضرمی ، از خود قرائتی داشت . عاصم جحدری . از خود قرائتی داشت . عیسی‌بن عمر ثقفی . از خود قرائتی داشت . یعقوب حضرمی ، از خود قرائتی داشت . ابومنذر سلام ، از خود قرائتی داشت .

از مردمان کوفه

طلحة‌بن مصرف ایامی ، از همدان[۱] ، کنیه‌اش ابوعبدالله ، از مردم کوفه ؛ و همینکه دید مردم باو زیادگرویده‌اند ، نزد اعمش رفت ، و قرآن را براو قرائت کرد ، بدین‌جهة مردم از او روی گردانیده بطرف اعمش رفتند . طلحه درسال (یکصد و دوازده وفات یافت یحیی بن وثاب کوفی ، برده بنی‌کاهل از بنی اسد خزیمه ، و در سال) یکصد و سه وفات یافته و از خود قرائتی داشت . عیسی‌بن عمر همدانی ، نه عیسی نحوی ، از خود قرائتی داشت . اعمش، از خود قرائتی داشت ؛ و ما شرح حال این دو نفر را بعداً خواهیم‌آورد. ابن ابولیلی که ذکرش خواهد آمد ، از خود قرائتی داشت .

از مردمان شام

ابو برهسم[۲] نامش عمران[۳] بن عثمان زبیدی ، از خود قرائتی داشت .
یزید بربری[۴] ، از خود قرائتی داشت . خلف[۵] بن معدان ، از خود قرائتی داشت .

از مردمان یمن

محمدبن سمیفع ، نژادش یمنی بود ، ولی در اواخر عمر مقیم بصره گردید ، و از خود قرائتی داشت .

۱ــ ف (از اهل همدان) .
۲ــ ف (ابوالبرهشم) .
۳ــ ف (عنوان) .
۴ــ ف (البریدی) .
۵ــ ف (خالد) .

از مردمان بغداد

خلف‌بن هشام بن ثعلب بزاز ، از فم الصلح[1] ، که بمدینةالسلام آمده و خـود را از مردم آنجا بشمار آورد ، و از شریك ، و ابوعوانه ، و حمادبن یزید قرآن را شنیده ، و برسلیم ، مصاحب حمزه قرائت داشته ، و در چیزهائی با حمزه مخالفت کرده ، و در سال دویست و بیست نه ، وفات یافت . و ازکتابهای اوست : (کتاب‌القرائة) .

ابن مجاهد

آخرین کسی که در عصر خود رئیس قاریان

مدینةالسلام بود

نامش ابوبکر احمدبن موسی‌بن عباس‌بن مجاهد ، و بدون گفتگو ، یگانهٔ عصر خود بود، و با آنکه فضل و دانش و تدین و معرفت بقرائتها و علوم قرآنی داشت ، بسیار بـا ادب وخوش اخلاق و شوخ و خوش طبع ، و با هوش و سخاوت بود . در سال دویست‌وچهل پنج‌بدنیا آمد، ودر سال سیصدو بیست‌وچهار وفات یافت، و روز دوم‌وفاتش در زمین مجاور خانه‌اش در محله سوق العطش بخاك سپرده شد . این‌کتابها از اوست : کتاب القراآت‌ـ الکبیر.کتاب.القراآت‌الصغیر .کتاب‌الیاآت.کتاب‌الهاآت.کتاب قرائة ابی‌عمرو .کتاب قرائة ابن کثیر.کتاب‌قرائة عاصم. کتاب قرائة نافع. کتاب قرائة حمزة . کتاب قرائةالکسائی ، کتاب قرائة ابن عامر ،کتاب قرائة النبی صلعم .

ابن‌شنبوذ

نامش محمدبن احمدبن ایوب بن شنبوذ است . و از ابوبکر دوری میجست وبا او معاشرت[2] نداشت ، و مردی متدین و بی گزند و احمق بود . شیخ ابومحمدیوسف‌بن حسن سیرافی‌ایده‌الله بمن گفت: پدرم او راکثیراللحن وکم‌علم میدانست . وی راوی قرات زیادی بود ودرآن تألیفاتی داشت . و درسال سیصدو بیست وهشت در زندان دارالحکـومه وفات یافت، چون‌ابوعلی‌بن مقله وزیروقت اورا بتازیانه‌بسته، واو هم‌دعاکردکه خداوند دستهایش را قطع‌کند ، و از عجائب اتفاق دستهای ابوعلی را قطع‌کردند .

۱ــ فم‌الصلح رودخانه بزرگیست در بالای واسط وچندین دهکده درکنار آنست‌وخانهٔ حسن‌بن سهل وزیر مأمون درآنجا بود (معجم‌البلدان) .

۲ــ ف (ولایفسده)جب (ولایعشره) .

ذکر پاره چیزهائیکه ابن‌شنبوذ میخواند

اذانودی للصلوة من یوم الجمعه فامضوا الی ذکرالله[۱] . و میخواند : وکان امامهم ملك یاخذکل سفینة صالحة غصبا[۲]. (ومیخواند : کالصوف المنفوش[۳] . و میخواند : تبت یدا ابی لهب و قد تب ما اغنی[۴]). و میخواند : الیوم ننجیك ببدانك[۵] لتکون لمن خلفك آیة[۶]. ومیخواند : فلماخر تبینت الانس[۷] ان الجن لوکانوا یعلمون الغیب مالبثواحولافی العذاب الالیم[۸] . و میخواند : واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی والذکر والانثی[۹] . و میخواند : فقدکذب الکافرون فسوف یکون لزاما[۱۰] . و میخواند : الاتفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد عریض[۱۱] . و میخواند. ولیکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف ناهون عن المنکر ویستعینون علی ما اصابهم اولیئك هم المفلحون[۱۲] والله اخرجکم من بطون امهاتکم .

گویند او بتمام این قرائتها اعتراف کرد . و از او خواستند توبه کند ، و نوشتهٔ مبنی بر توبه بدین‌مضمون از اوگرفتند : محمدبن احمدبن ایوب گوید ، حروفی را مخالف باقرآن عثمان (بن‌عفان) که مجمع‌علیه اصحاب پیامبر است . قرائت مینمودم ، و بعد برمن آشکار شدکه خطا بوده ، و من از آن توبه میکنم و از آن دست برمیدارم ، و بخداوند جل اسمه از آن تبری میجویم ، زیرا قرآن عثمان برحق بوده ، و مخالفت با آن جائز نبوده و جز آن نباید خوانده شود ، و ازکتابهای اوست : کتاب ما خالف فیه ابن‌کثیر اباعمرو .

۱ـ اصل‌آیه : اذانودی‌للصلوة من یوم‌الجمعه فاسعواالی ذکرالله (سوره‌جمعه آیه۹) .

۲ـ اصل‌آیه : وکان امامهم ملك یاخذکل سفینة غصبا (سوره‌کهف آیه ۷۸) .

۳ـ اصل‌آیه : وتکون‌الجبال‌کالعهن المنفوش (سوره قارعه‌آیه ٤) .

٤ـ اصل‌آیه : تبت یدا ابی‌لهب و تب ماااغنی (سوره تبت‌آیه۲) .

۵ـ ف(ببدنك) .

٦ـ اصل‌آیه :ـ فالیوم ننجیك ببدنك لتکون لمن خلفك آیة (سوره یونس‌آیه ۹۲) .

۷ـ ف (الناس) .

۸ـ اصل‌آیه : فلماخر تبینت‌الجن ان لوکانوا یعلمون‌الغیب مالبثواحولا فی‌العذاب‌المهین (سوره سبا آیه ۱٤) .

۹ـ اصل آیه :ـ واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی و ما خلق الذکر والانثی (سوره واللیل آیه ٤) .

۱۰ـ اصل آیه : فقدکذبتم فسوف یکون لزاما (سوره فرقان‌آیه ۷۸) .

۱۱ـ اصل‌آیه : الاتفعلوه تکن فتنة فی‌الارض وفسادکبیر (سوره انفال‌آیه ۷۳) .

۱۲ـ اصل آیه :ـ ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولیئك هم‌المفلحون (سوره آل عمران آیه ۱۰۲) .

ابن کامل ابوبکر

یکی از مشاهیر درعلوم قرآن ، احمدبن کامل بن خلف شجره است . در سرمن رای[۱] بدنیا آمد . و دربسیاری ازعلوم صاحب‌نظر بود . وفاتش ... و ازکتابهای اوست : کتاب غریب‌القرآن . کتاب‌القرائات . کتاب التقریب فی‌کشف الغریب . کتاب موجز التاویل عن معجزالتنزیل . کتاب‌الوقوف . کتاب‌التاریخ . کتاب المختصر فی‌الفقه . کتاب الشروط‌الکبیر والصغیر .

ابوطاهر

نامش‌عبدالواحدبن‌عمر بن‌محمدبن‌ابوهاشم بزاز، وازمردم‌بغداد است. ونزدابوبکربن مجاهد : و ابـوالعباس احمدبن سهل اشنانی ، و ابو عثمان سعیدبن عبدالرحمن نابینای مقری قرائت داشته و درملازمت شخص اخیر بوده، در القاء و تعلیم قرائت مهارتی داشت، و نحو را بخوبی میدانست . و در روز پنجشنبه هشت‌روز بآخر شوال سال سیصدوچهل ونه وفات یافت . و این‌کتابهـا از اوست : کتاب شواذ السبعة . کتاب الیاات . کتاب الهاات . کتاب قرائةالاعمش . کتاب قرائة حمزة الکبیر . کتاب قرائة الکسائی الکبیر . کتاب‌الرسالة فی‌الجهر ببسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . کتاب الفصل بین ابی عمرو والکسائـی . کتاب الخلاف بین ابی عمرو والکسائـی . کتاب الانتصار لحمزة . کتاب قرائة حفص . ساخته خـوداو . کتاب الخلاف بین اصحاب عاصم و حفص‌بن سلیمان[۲] .

نقار[۳]

ابوعلی حسن بن داود ، معروف بنقار[۴] از قرشیان بنی‌امیه ، و از مردم‌کوفه است . قرائتش برابومحمد قاسم معروف بخیاط بود . و خیاط برشمونی[۵] قرائت داشته ، وشمونی[۶] براعشی ، و اعشی برابوبکر ، و ابوبکر برعاصم ، وعاصم بر ابوعبدالرحمن سلمی ،سلمی برعلی علیه‌السلام، وعلی علیه‌السلام برپیغمبر قرائت‌داشته است . نقار[۷] درکوفه وفات یافت. و این‌کتابها از اوست: کتاب قـرائة الاعشی . کتاب اللغة ومخارج الحروف واصول‌النحو.

۱ـ سرمن رای . یا . سامرا . یا سرمری . شهریست در ۱۰۷ کیلومتری شمال غـربی بغداد درطرف چپ ساحل دجله. و از بناهای خلیفه معتصم عباسی است (قاموس‌الاعلام‌ترکی) .
۲ـ ف (وحفص و سلیمان) .
۳ـ۴ـ ف (النقاد) .
۵ـ۶ـ ف (الشمولی) .
۷ـ ف (النقاد) .

ابن مقسم

ابوبکر محمد بن حسن‌بن مقسم‌بن یعقوب ، از قاریان مدینة السلام ، و قریب‌العهد بزمان ما ، و از علماء لغت و شعراست، سماعش بر ثعلب بوده (واز او روایت‌کرده است) وفاتش در سال سیصدوسی و دو[1] میباشد (ابوعمـرو مقری رحمةالله درکتاب طبقات القراء والمقرین آورده است‌که ، بنوشتهٔ برخی از مشایخ ما وفات ابوبکر بن مقسم درسال سیصدو پنجاه وپنج است)[2] . و این‌کتابها از اوست : کتاب فی‌النحو (بزرگ) .کتاب مقصور و ممدود. کتاب‌مذکر ومؤنث[3] .کتاب‌الوقف والابتداء . کتاب عددالتمام .کتاب المصاحف . کتاب اختیار نفسه . [4] کتاب السبعة بعللهـا الکبیر . کتاب السبعة الاوسط . کتاب الاوسط . دیگر . کتاب الاصغر ـ معروف بشفاء الصدور .کتاب انفراداتـه .کتاب مجالس ثعلب .

نقاش

ابوبکر محمدبن‌حسن انصاری ، از مردم موصل و متولد همانجا ، ویکی از قاریان مدینةالسلام است . و مردم از اطراف بسوی اوکوچ میکردندکه بروی قـرائت‌کنند . این کتابهـا از اوست : کتاب الاشارة فی‌غریب القرآن .کتاب الموضح فی‌القرآن و معانیه . (کتاب العقل).کتاب ضدالعقل.کتاب المناسك . کتاب اخبار القصاص .کتاب ذم‌الحسد . کتاب دلائل النبوة .کتاب‌الابواب فی‌القرآن. کتاب ارم ذات‌العماد .کتاب المعجم‌الاوسط. کتاب المعجم الاصغر . کتاب المعجـم الکبیر فـی اسماء القّراء و قرااتهم .کتاب الاشاره فی‌غریب القرائن[5] کتاب‌السبعة بعللها الکبیر .کتاب السبعة الاوسط .کتاب السبعة الاصغر[6]. کتاب التفسیر الکبیر . (درحدوددوهزاوروق) .

نقاش درسال سیصدو پنجاه ویك در بنداد وفات یافته ، و ابن مجاهد چند حدیثی از او شنیده داشته ، و این امر بسیار شگفت‌آور است .

۱ـ ف (سنة اثنین وستین وثلثمائة درسال سیصدوشصت و دو) .
۲ـ این قسمت در حاشیه (جب) و بخطی غیر از خط نویسندهٔ کتاب است .
۳ـ ف (کتاب المذکر و المؤنث) .
٤ـ ف (کتاب اختیار فقه) .
۵ـ ف (کتاب الاشاره فی‌غریب‌القرآن) واگرچنین باشد ظاهراً مکرر است .
٦ـ احتمال میرود این سه‌کتاب همان باشدکه فلوکل در ابن مقسم آورده .

کتابهائی که در تفسیر قرآن تألیف شده :

کتاب الباقرمحمدبن علی بن الحسین علیهم السلام . بروایت ابوالجارود زیادبن منذر رئیس جارودیهٔ زیدیه[1] که در جای خود تاریخچه او را ذکرخواهیم کرد.

کتاب ابن عباس . بروایت مجاهد . وحمیدبن قیس ازمجاهد . و ورقاء ازابونجیح از مجاهد ، و عیسی بن میمون از ابونجیح از مجاهد آنرا روایت کرده‌اند .

کتاب التفسیر. تألیف ابن‌ثعلب .کتاب التفسیر. تألیف ابو حمزه ثمالی ،که نامش ثابت‌بن سیار ، وکنیه‌اش دینار ابو صفیه ، از پیروان علی علیه‌السلام ، و از نجبا و موثق بود و با ابوجعفرمصاحبت داشت ،کتاب تفسیر محمدبن علی‌بن جنی . چند جزوی ازقرآن کتاب التفسیر .که بنوشته سکری از زید بن اسلم است .کتاب تفسیر مالك بن انس .کتاب تفسیر سدی‌که ذکرش خواهد آمد . کتاب تفسیر اسماعیل‌بن ابوزیاد .کتاب تفسیرداود بن ابوهند.کتاب تفسیرابوروق .کتاب تفسیر سید[2] بن‌داود .کتاب تفسیر سفیان[3] بن عینیه کتاب تفسیر نهشل ابن ضحاك بن مزاحم .کتاب تفسیر عکرمه ، از ابن عباس .کتاب تفسیر حسن بن ابوالحسن‌بصری .کتاب تفسیر ابوبکر اصم ، از متکلمان .کتاب تفسیرابوکریمه یحیی‌بن مهلب . کتاب (تفسیر) شیبان[4] بن عبدالرحمن نحوی .کتاب (تفسیر) سعیدبن بشیر،از قتاده . کتاب تفسیر محمد بن ثور ، از معمر ، از قتاده . کتاب تفسیر الکلبی، محمدبن سائب .کتاب تفسیر مقاتل‌بن سلیمان .کتاب تفسیر یعقوب دورقی .کتاب تفسیر حسن بن واقد وکتاب الناسخ والمنسوخ از اوست .کتاب تفسیر مقاتل بن حیان .

کتاب تفسیر سعیدبن جبیر .کتاب تفسیر وکیع بن جراح.کتاب تفسیر ابورجامحمد بن‌ـ سیف .کتاب تفسیریوسف قطان ـ کتاب تفسیر محمدبن ابوبکرمقدمی .کتاب‌تفسیرابوبکرـ بن‌ابوشیبه .کتاب تفسیر هشیم‌بن بشیر.کتاب‌تفسیر ابن ابونعیم فضل بن‌دکین.کتاب تفسیر ابوسعید اشج ، کتاب الای الذی نزل فی اقوام باعیانهم ، تألیف هشام‌کلبی . کتاب تفسیر ابوجعفر طبری .کتاب تفسیر ابن ابو داود سجستانی .کتاب تفسیر ابوبکر[5] بن ابوالثلج .کتاب ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی .کتاب ابوالقاسم بلخی .کتاب ابومسلم محمدبن بحر اصفهانی .کتاب ابوبکربن اخشیددر اختصارکتاب ابوجعفر طبری . کتاب المدخل الی تفسیرالقرآن.از ابن امام مصری .کتاب‌التفسیر . از ابوبکر اصم .

۱ـ جارودیه پیروان ابوجارود هستندکه عقیده‌داشت پیغمبر وصفا امامت علی‌را تصریح کرده نه اسما (ر. ك. ج۱ ص۲۵۵ ملل ونحل شهرستانی) .

۲ـ ف (رشید) .

۳ـ ف (سعید) .

۴ـ ف (سیار) .

۵ـ ف (بکربن ابی‌الثلج) .

کتابهائیکه در معانی

و مشکلات و مجاز قرآن تألیف شده : –

کتاب معانی القرآن، تألیف رؤاسی ،کتاب معانی القرآن ، تألیف یونس‌بن حبیب. بزرگ و کوچك .کتاب معانی‌القرآن ، تألیف کسائی .کتاب معانی القرآن ، تألیف اخفش سعیدبن مسعده .کتاب معانی القرآن ، تألیف قطرب نحوی .کتاب معانی القرآن ، تألیف فراء برای عمربن بکیر .کتاب معانی القرآن ، تألیف ابوعبیده .کتاب معانی القرآن ، تألیف ابوفید مؤرج سدوسی .کتاب معانی القرآن، تألیف ابومحمد یزیدی[1] .کتاب معانی‌القرآن، تألیف فضل[2] بن سلمه ـ کتاب ضیاء القلوب فی[3] معانی‌القرآن و غریبه و مشکله ، تألیف مفضل‌بن سلمه.کتاب معانی‌القرآن ، تألیف اخفش. نازکست .کتاب معانی‌القرآن. تألیف ابن‌کیسان . و معروف بالعسرات[4] .کتاب معانی القرآن ، تألیف ابن انباری . کتاب معانی القرآن ، تألیف زجاج .کتاب معانی القرآن : تألیف خلف نحوی .کتاب معانی‌القرآن ، تالیف ثعلب .کتاب معانی‌القرآن ، تألیف ابومعاذ فضل بن خالد[5] نحوی ، بزرگ است . کتاب معانی القرآن ، تألیف ابومنهال عیینة بن منهال ، برای اسحاق بن ابراهیم طاهری[6] .کتاب التوسط بین ثعلب والاخفش فی‌المعانی ، تألیف ابن درستویه . کتاب ریاضة الالسنة فی اعراب القرآن و معانیه ، تألیف ابوبکر بن اشته اصبهانی .کتاب ابی‌الحسن علی‌بن عیسی‌بن داود بن الجراح‌الوزیر ، فی‌معانی القرآن و تفسیره ومشکله ، که ابوبکربن مجاهد، و ابوالحسین[7] خزاز نحوی درتألیف این‌کتاب بوی‌کمك‌کرده‌اند . کتاب معانی القرآن ، تألیف مبرد .کتاب الرد علی من نفی المجاز من‌القرآن، تألیف حسن بن جعفر الرحی .کتاب جوابات القرآن ، تالیف ابن عبینه .

کتابهائیکه در غریب قرآن تألیف شده : –

کتاب غریب‌القرآن ، تألیف ابوعبیده .کتاب غریب القرآن ، تالیف مؤرج سدوسی کتاب غریب القرآن تألیف ابن قتیبة .کتاب غریب‌القرآن، تألیف ابوعبدالرحمن یزیدی.

۱ـ ف (السدوسی) .
۲ـ ف (للمفضل) .
۳ـ جب (من) .
٤ـ ف (بالعشرات) .
٥ـ ف (خلف) .
٦ـ ف این قسمت را بعد ازکتاب فضل‌بن خالد آورده است .
۷ـ ف(ابوالحسن) .

کتاب غریب‌القرآن ، تألیف محمدبن سلام جمحی . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف ابوجعفر بن رستم طبری . کتاب غریب القرآن، تالیف ابوعبید القاسم . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف محمدبن عزیز سجستانی . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف ابوالحسن عروضی . کتاب غریب‌ـ القرآن ، تألیف محمدبن دینار احول . کتاب غـریب القرآن ، تألیف ابوزیدبلخی ، کتاب اعراب ثلاثین‌سورة من‌القرآن، تألیف ابن خالویه . کتاب غریب‌المصاحف ، تألیف ابوبکر وراق .

کتابهائیکه در لغات قرآن

تـألیف شده :

کتاب لغات القرآن، از فراء . کتاب لغات القرآن، از ابوزید . کتاب لغات‌القرآن از اصمعی. کتاب لغات القرآن ، از هیثم‌بن عدی . کتاب لغات‌القرآن ، از محمدبن یحیی قطیعی . کتاب لغات‌القرآن ، از ابن‌درید ، ناتمام .

کتابهائیکه در قرائت قرآن

تـألیف شده :

کتاب القرا ات ، از خلف‌بن هشام بزاز . کتاب القرا ات ، از ابن سعدان . کتاب‌ـ القراات، از ابوعبید القاسم . کتاب القراات ، از ابوحاتم سجستانی . کتاب القرا ات ، از ثعلب . کتاب غرائب[1] القراات، از ثعلب . کتاب القراات ، از ابن قتیبه . کتاب القراات‌ـ الکبیر ، از ابن مجاهد . کتاب القرا ات الصغیر ، از ابن مجاهد ، کتاب القرا ات ، از هشام‌بن بشیر. کتاب القراات، از ابوالطیب‌بن اشناس . کتاب القراات، از علی‌بن عمر دار قطنی . کتاب القراات ، از یحیی‌بن آدم . کتاب القراات ، از واقدی . کتاب القرا ات ، از نصربن علی . کتاب‌القراات، از ابن‌کامل ، ناتمام . کتاب القراات ، از فضل‌بن شاذان. کتاب القراات، از ابوطاهر . کتاب القراات ، از هارون‌بن حاتم‌کوفی . کتاب القراات، از عباس‌بن فضل انصاری . کتاب الاحتجاج للقراء : از ابن درستویـه . کتاب القراات ، تألیف ابوعمرو عـلاء .

کتابهائیکه در نقطه وشکل[2]

قـرآن تالیف شده :

کتاب‌الخلیل ، فی النقط . کتاب محمـد بن عیسی ، فی النقط . کتاب الیزیـدی ،

۱ـ ف (غریب) .

۲ـ مراد از شکل : حرکات زیر وزبر وپیش است (ر.ک. اقرب‌الموارد) .

فی النقط . کتاب ابن الانباری ، فی النقطه والشکل . کتاب ابی حاتم السجستانی ، فی النقطه والشکل . کتاب (ابی حنیفة) الدینوری ، فی النقطه والشکل ، بجد اول ودارات[1] .

کتابهائیکه در لامهای قرآن

تألیف شده :

کتاب اللامات ، از داودبن ابوطیبه . کتاب اللامات ، از محمدبن سعید . کتاب اللامات از ابن انباری . کتاب اللامات ، تألیف اخفش سعید .

کتابهائیکه در وقف و ابتداء

در قرآن تألیف شده : ـ

کتاب الوقف والابتداء ، از حمزه . کتاب الوقف والابتداء ، از فراء . کتاب الوقف و الابتداء ، از خلف . کتاب الوقف والابتداء ، از ابن سعدان . کتاب الوقف والابتداء ، از ضرار بن صرد . کتاب الوقف والابتداء ، از ابوعمر دوری . کتاب الوقف والابتداء ، از هشام بن عبدالله . کتاب الوقف والابتداء ، از ابوعبدالرحمن یزیدی . کتاب الوقف والابتداء ، از ابن انباری . کتاب الوقف والابتداء ، از ابن کیسان . کتاب الوقف والابتداء ، ازجعدی. کتاب الوقف والابتداء ، از ابو ایوب سلیمان بن یحیی ضبی .

کتابهائیکه در اختلاف مصاحف

تألیف شده :

کتاب اختلاف مصاحف اهل المدینه ، و اهل الکوفة و اهل البصرة ، ازکسائی. کتاب اختلاف المصاحف ، ازخلف. کتاب اختلاف اهل الکوفة، والبصرة، والشام فی المصاحف، ازفراء . کتاب اختلاف المصاحف از (ابن) ابو داودسجستانی . کتاب المدائنی فی اختلاف المصاحف و جمع[2] القرآن . کتاب اختلاف مصاحف الشام والحجاز والعراق ، از ابن عامر یحصبی. کتاب ، فی اختلاف المصاحف . ازمحمدبن عبدالرحمن اصبهانی.

کتابهائیکه در وقف تمام

تألیف شده :

کتاب احمد بن عیسی اللولوی . کتاب الاخفش سعید ، کتاب نصر ، کتاب یعقوب ـ الحضرمی ، کتاب نافع بن عبدالرحمن . کتاب روح بن عبدالمؤمن .

۱ـ ف (بجد اول و دارات) رابعد ازکتاب سجستانی آورده است .
۲ـ ف (جمیع) .

کتابهای تألیف شده در مواردی از قرآن که الفاظ و معانیش یکی است

کتاب ابی‌العباس المبرد . کتاب ابی‌عمر الدوری .

کتابهائیکه در متشابهات قرآن تألیف شده :

کتاب محبوب[۱] بن‌الحسن . کتاب خلف‌بن هشام . کتاب القطیعی. کتاب نافع . کتاب حمزه . کتاب علی بن القاسم الرشیدی . کتاب جعفربن حرب المعتزلی . کتاب مقاتل‌بن‌ـ سلیمان . کتاب ابی علی‌الجبائی . کتاب ابی الهذیل‌العلاف .

کتابهائیکه در هجاء قرآن تألیف شده :

کتاب یحیی‌بن الحارث . کتاب ابن‌شبیب . کتاب احمدبن ابراهیم الوراق . (کتاب یعقوب بن ابی شیبه) .

کتابهائیکه در مقطوع و موصول قرآن تألیف شده :

کتاب الکسائی . (کتاب السری) . کتاب حمزة بن حبیب . کتاب عبدالله بن عامرـ الیحصبی .

کتابهائیکه در اجزاء قرآن تألیف شده :

کتاب ابی‌عمر الدوری. کتاب حمیدبن قیس‌الهلالی. کتاب اسباع القرآن، ازحمزه. کتاب الکسائی . کتاب سلیمان بن عیسی . کتاب اجزاء ثلاثین ، از ابوبکر بن عیاش[۲] .

کتابهائیکه در فضائل قرآن تألیف شده :

کتاب ابی‌عبیدالقاسم‌ابن سلام . کتاب محمدبن عثمان بن ابی شیبه . کتاب احمد بن‌ـ المعذل . کتاب هشام بن عمار ، کتاب ابی عمر[۳] الدوری . کتاب ابی شبیل . (کتاب خلف

۱ـ ف (محمود) .
۲ـ ف (عباس) .
۳ـ ف (ابی‌عبدالله) .

بن‌هشام البزاز) . کتاب ابی‌بن‌کعب الانصاری . کتاب الحداد . کتاب عمروبن هیثم‌الکوفی.
کتاب علی‌بن الحسن‌بن فضال ـ از شیعه . کتاب علی‌بن ابراهیم‌بن‌هاشم فی نوادرالقرآن .
از شیعه . کتاب ابی‌نصرالعباسی . ازشیعه.

کتابهائیکه در عدد آیات قرآن تألیف شده:

اهل مدینه

کتاب‌العدد المدینی[1] الاول ، از نافع . کتاب العددالثانی . از نافع . کتاب العدد ، از عیسی[2] کتاب ابن عیاش[3] فی العددالعدد المدینی الاول. کتاب اسماعیل بن ابی‌کثیر فی المدینی الاخیر . کتاب نافع فی عواشر القرآن .

اهل مکه

کتاب العدد ، از عطاء بن یسار . کتاب‌العدد ، از خزاعی. کتاب حروف القرآن ، از خلف بزاز .

اهل کوفه

کتاب العدد ، از حمزهٔ زیات . کتاب العدد ، از خلف . کتاب العدد ، از محمد بن عیسی . کتاب العدد ، ازکسائی .

اهل بصره

کتاب العدد ، از ابومعافا . کتاب العدد ، از عاصم جحدری . کتاب الحسن بن ابی الحسن فی‌العدد .

اهل شام

کتاب یحیی‌بن حارث الذماری . کتاب خالدبن معدان ، کتاب اختلاف العـدد ، از وکیع بمذهب اهل شام و دیگران .

کتابهائیکه در ناسخ و منسوخ قـرآن تألیف شده :

کتاب حجاج الاعور. کتاب عبدالرحمن‌بن زید . کتاب ابی‌اسحاق ابراهیم المؤدب .

۱ـ ف (المدنی) .
۲ـ ف (لعیسی) .
۳ـ ف(ابن‌عباس).

(کتابهای تألیف شده در هات قرآن)
(و برگشت آن)

(کتاب ابی عمر الدوری) .

کتابهای تألیف شده در نزول قرآن

کتاب الحسن بن ابی الحسن[1] . کتاب عکرمة از ابن عباس .

کتابهای تألیف شده در احکام قرآن

کتاب احکام القرآن ، تألیف اسماعیل بن اسحاق قاضی . کتاب احکام القـرآن علی مذهب مالك . کتاب احکام القرآن ، از احمد بن معذل . کتاب احکام القرآن ، از ابوبکر رازی ، بمذهب اهل عـراق . کتاب احکام القرآن ، از امـام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی . کتاب مجرد احکام القرآن ، از یحیی بن آدم . کتاب احکام القرآن ، از ابو ثور ابراهیم بن خالد . کتاب احکام القرآن ، از داود بن علی . کتاب الایضاح عن احکام القرآن مؤلفش مجهول . بـاید تحقیق شود .

کتابهای گوناگونی که دربارهٔ قرآن تألیف شده

کتاب احمد بن علی المهرجانی المقری فی جوابات القرآن . کتاب ترك المراء فی[2] القرآن . تألیف فریابی . کتاب المجاز ، تألیف ابـو عبیده[3] . کتاب نظم القرآن ، تألیف جاحظ . کتاب قطرب فیما سئل عنه الملحدون عن آی القرآن . کتاب المسایل فی القرآن ، تألیف جاحظ . کتاب المخلوق ، تألیف ابوعلی جبائی . کتاب الحروف ، تألیف عبدالرحمن بن ابو حماد کوفی . کتاب بشر بن معتمر فی متشابه القرآن . کتاب اعجاز القرآن فی نظمه و تألیفه ، تألیف محمد بن زید[4] واسطی معتزلی ، کتاب نظم القرآن ، تألیف ابن اخشید . کتاب خلق القرآن ، تألیف ابن راوندی . کتاب ابی زید البلخی فی ان سورة الحمد تنوب عن سائر القرآن . کتاب المسائل المنثورة فی القرآن ، تألیف ابوشقیر . کتاب الانوار ، تالیف ابومقسم . کتاب البیان عن بعض الشعر مع فصاحة القـرآن ، تألیف حسن بن جعفر بر جلی . کتاب

۱ـ ف (الحسین) .
۲ـ ف (عن) .
۳ـ ف (ابوعبید) .
٤ـ ف (یزید) .

الناسخ والمنسوخ ، تألیف جعد . کتاب احکام القرآن ، تألیف ابوبکر رازی . کتاب‌اللغات فی‌القرآن . تألیف‌گروهی ازعلماء . کتاب نظم‌القرآن ، تألیف ابوعلی حسن‌بن علی‌بن‌نصر . کتاب الامثال ، از ابن جنید .

م م م م

اینست‌آخرین قسمت مقاله اول ، ازکتاب الفهرست، که در روز شنبه اول شعبان‌سال سیصدوهفتاد وهفت پایان یافت، واز خداوند مسئلت داریم، که ما و تمام‌کسانی که این‌کتابرا برایشان تصنیف‌کرده‌ایم ، بتندرستی، و امن وکفایت نگاهداری نماید ، و بلطف خود این کار را بپایان رساند ، و ما را ملهم برضای خود سازد ، وبکرم وقدرت خود ما را بطاعتش توانا نماید . (وحسبنا الله و نعم‌الوکیل و صلی‌الله علی خیرته من خلقه محمد وآله)[1] .

نام‌گروهی از متاخران قاریان

ابن منادی

ابوالحسن احمد بن جعفربن محمد بن عبیدالله[2] بن ابو داود . از مـردم بغداد ، و در رصافه[3] اقامت داشت . وی القاب[4] کتابهای خود را با زبر و زیر تلفظ میکـرد ، و در تألیفاتش فصاحت مابی بخرج میداد ، ازاین رو ، مـردم صحبت ویرا خوش نداشتند[5]. وی قرا ات قرآن، وغیرازآن‌را خوب‌میدانست ، وبیش ازصدوبیست‌کتاب تألیف‌کرد. ولی‌دانش وی بعلوم قرآنی بیش از چیزهای دیگر بود . وفاتش در سال سیصدو سی‌و چهار ، و این کتابها از اوست : کتـاب اختلاف العدد . کتاب دعـاء انواع الاستعاذات من سائر الافات والعاهات .

نقاش (دیگر)

علی‌بن مره ،کنیه‌اش ابوالحسن ، از مردم بغداد ، و در چهار سوق‌الفرس[6] منزل داشت. وفاتش ... واین‌کتابها از اوست : کتاب الـکسائی . کتاب حمزه ــ کتاب‌القراات[7] الثمانیه ،که برقراات سبعه ، قرائت‌خلف‌بن هشام بزاز را افزوده است[8] .

۱ــ جب ، در حاشیه این صفحه این عبارت دارد (در دستور بهمین‌گونهٔ یافتیم) .

۲ــ ف (عبدالله) .

۳ــ رصافه نام یکی از محلات بغداد است وهمان (عسکرالمهدی) است‌که بعد برصافه نامیده شد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱۰۷ ــ و منتهی‌الارب) .

٤ــ ف (فی‌القراات) جب (فی‌القاب) .

٥ــ ف (خرجه‌الی‌الاشتغال) جب(خرجه الی‌الاستثقال) .

٦ــ ف (چهارسوق‌العطش) وچون درجائی دیده نشدکه ، چهار سوق‌الفرس نام یکی‌از محـلات بغداد باشد ، محتمل است (چهارسوق الفردوس) بوده ، ولی در نوشتن (فردوس) ب (فرس) تصحیف‌گردیده ، زیرا خلیفه معتضد عباسی‌قصری‌بنام (الفردوس) در همان منطقه‌سوق العطش داشته‌وممکن‌است چهارسوقی باین نام درآنجا بوده است (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱۲۲ و ۹۲٦) ولی درکتاب امام الصادق ج ۱ ص ۲۰۵ نام سوق‌العجم دیده میشود .

۷ــ ف (القراء) .

۸ــ ف (اضاف الیه روایة خلف بن هشام البزاز) و جب‌کلمهٔ روایة را ندارد .

بکار

بکاربن احمدبن بکار. کنیه‌اش ابوعیسی، از قاریان مدینة السلام[1] است. در(سال) سیصدوپنجاه و دو وفـات یافت. و این‌کتابها از اوست: کتاب قـرائة الکسائـی. کتاب قرائة حمزه.

ابن واثق

ابو محمد عبدالعزیز بن واثق. قـرائت حمزه را از ضبی فرا گرفت و منزلش در مدینهٔ ابو جعفر منصوربود[2]. این‌کتابهـا از اوست: کتاب قرائة حمـزه. کتاب السنن. کتاب التفسیر. رسالة الی ثعلب ای‌البلاغتین ابلغ.

ابوالفرج

مصاحب ابن‌شنبوذ.

۲،۱ ـ مدینة السلام ـ یـا ـ مدینه ابوجعفر منصور آن قسمت از بغداد است که خلیفهٔ عباسی ابوجعفر منصورمعروف بدوانقی درسال ۱۴۵هجری بناکرد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۴۳ و منتهی‌الارب).

(دومین جزء)

(از)

(کتاب الفهرست)

(در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابویعقوب)

(وراق)

(از روی دستور[1] وخط خود او)

(نقل گردید)

حکایة خط المصنف

عبده محمد بن اسحق

گراور بالانمونه ایست از خط نویسندهٔ نسخه چستر بیتی ، و تقلیدی که ازخط مصنف نموده است

(مشتمل برمقاله دوم)

---

۱ ـ دستور کلمه‌ایست فارسی که در اطراف ترکیب لفظی ومعنای‌آن مؤلفان را تحقیقات و تتبعات است که مشروحاً در تألیفات خود ذکر کرده‌اند . و در اینجا مراد از دستور ظاهراً کارنامه‌ایست که ابن ندیم برای تألیف کتاب خود داشته ، و یا دفترچه‌ایست که این کتاب از آن استخراج شده است . و با توجه بطرز استعمال این کلمه در فارسی قدیم و امروز که گاهی آنرا با الف وتاء (دستورات) وگاهی باهاء (دستورها) جمع بسته‌اند میتوان گفت بمعنی آئین وروش کار است (ر.ك. برهان قاطع ص ۸۲ ـ و مجلة الدراسات الادبیه نشریهٔ دانشگاه بیروت شماره ۳ـ ص ـ ۲۲۵ ـ ۲۲۶) .

بسم الله الرحمن الرحیم

(وهوثقتی و به‌استعین)

مقاله دوم ـ ازکتاب الفهرست

مشتمل

بر سه فن

در اخبار نحویان و لغویان و نام‌کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

فن اول

آغاز سخن درباره نحو و اخبار نحویان و لغویان بصره و فصحاء اعراب و نام‌کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

محمد ابن اسحاق گوید : بسیاری ازعلماء عقیده دارندکه نحو ازابو اسود دوئلی فراگرفته شده و ابواسود نیز از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه[1] آنرا فراگرفته است. و دیگران نصربن عاصم دوئلی و بقولی لیثی را پایه‌گذار نحو دانند.

بخط ابو عبدالله بن مقله خواندم ، که ثعلب گوید این لهیعه از ابو نضر نقل نمود ، که عبدالرحمن بن هرمز اول‌کسی است‌که پایه‌گذار عربیت بود زیرا ، بیش از هرکسی انساب قریش واخبارشانرا میدانست، وخوداو هم‌یکی‌ازقراء قرآن‌بشمارمیرفت. شیخ‌ابوسعید (سیرافی) رضی الله عنه نیز همین مطلب را برای من نقل کرد ، و بعلاوه گفت : نصر بن عاصم لیثی از قراء و فصحائی بودکه ابو عمرو بن علاء و سائر مردم از او آموختند.

---

۱ ـ ف (علیه‌السلام) .

ابو جعفر بن رستم طبری گوید : ــ نحو را از این جهت نحو خوانندکه هنگامیکه علی علیه‌السلام چیزی از اصول‌آن را باابوا سود دوئلی میآموخت ، او اجازه خواست‌که چیزی مانند آن بسازد . و از این جهة آنرا نحو نامیدند .

دربارهٔ سببی‌که ابواسود وادار باین‌کارشد اختلاف است ، ابوعبیده گوید : ابواسود نحو را ازعلی‌بن ابیطالب علیه‌السلام آموخته ولی‌آنچه راکه فراگرفته بود بکسی‌نیاموخت تاآنکه زیاد[۱] ویرا پیغام‌کردکه چیزی سازد تاراهنمای مردم بمعرفت‌کتاب الله باشد، وی نپذیرفت و از این‌کار خودداری نمود ، تا وقتی شنیدکه‌کسی قرآنرا چنین میخواند : ان الله بریئی من‌المشرکین ورسوله بکسر.ل.[۲] با خودگفت: گمان نداشتم‌کار مردم باینجا کشیده شود ؛ و بنزد زیادرفته وگفت : من حاضرم‌آنچه راکه خواسته تو باشد انجام‌دهم. یك نویسنده تیز هوشی‌لازم است تا بگفتهٔ من عمل نماید . برای وی نویسندهٔ از عبدالقیس آوردند ، او را پسند نکرد ، دیگری را آوردند ،که بقول ابوالعباس مبرد ، او نیز از عبدالقیس‌بود . ابواسود او راگفت : اگر دیدی دهانم را بر حرفی‌گشودم ، یك نقطه روی آن‌حرف بگذار. و اگردیدی دهانم را بستم ، یك نقطه‌کنارآن بگذار ، و اگرکسره دادم دو نقطه بگذار[۳] . و اینها را نقطه‌های ابواسود نامیدند .

ابو سعید رضی‌الله عنه‌گوید : یك سبب دیگر هم آن بود ،که سعد فارسی از مردم نوبندجان[۴] ازکنار ابواسود میگذشت ، واین شخص با خانواده خودبیصره آمده، وبرقدامة بن مظعون در آمده ، ومدعی بودکه بردست او اسلام آورده واز بردگانش میباشد، سعد که ازکنار ابواسودگذشت ، اسب خود را بیدك میکشید ، ابواسود بوی‌گفت : تو را چه شده ، چرا سوار نمیشوی، جواب داد : اسبم‌کج شده، و مرادش این بود ،که لنگ است. حاضران بخنده درآمدند ، ابواسودگفت اینان بردگانی باشندکه خواهان اسلام شده وبآن گرویدند ، ودر شمار برادران ما درآمده‌اند ، این ما هستیم‌که باید شیوهٔ سخن‌گفتن را بآنان بیاموزیم . و باب فاعل و مفعول به[۵] را وضع‌کرد .

۱ــ زیادبن‌ابیه است (ر . ك تعلیقات فلوکل‌ص۲۸) .

۲ــ اصل‌آیه (ورسوله) بضمه . ل. است (سورهٔ توبه‌آیهٔ ۳) .

۳ــ ف (و ان‌کسرت فاجعل النقطه من تحت‌الحرف) جب (فان‌کسرت فاجعل النقطه نقطتین) .

٤ــ ف (زندخان) و نوبندجان یکی از شهرهای فارس است‌که در خوبی و خوش آب‌و هوائی مشهور بوده ومتنبی شاعر در اشعاری آنرا ستوده است (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۵ــ ف (باب‌الفاعل والمفعول) .

یکی از دلائل دیگر که پایه‌گذار نحو ابواسود دوئلی است

محمدبن اسحاق گوید: در شهر حدیثه[1] شخصی بنام محمد حسین معروف بابن بعره بود که کتاب جمع آوری میکرد ، و خزانهٔ پر ازکتابهای عربی زیادی در نحو و لغت ، و آداب ، و کتابهای قدیمی داشت که من مانند آنرا نزدکسی ندیده بودم . من بارها نزد او رفته ، و با او همدم و مأنوس بودم ، و او نفرتی داشت ، ازاینکه چیزهای خودرا بکسی نشان‌دهد. وازبنی حمدان بیمناك وهراسان بود . کتابدانی نشان‌داد که وزن آن سیصد رطل[2] ومحتویات آن عبارت بود از: پوست گوره‌خر ، وصك، وکاغذهای مصری ، وچینی ، وتهامی ، و پوست شتر وکاغذهای خراسانی با حواشی و تعلیقات از (لغت) عرب ، وقصیده‌های یکدانه ومفردی از اشعارعرب ، وچیزهائی در نحو ، وحکایات، و اخبار ، و اسمار[3]، و انساب ، وسائر علوم عرب و غیر عرب ، و نام مردی از اهل‌کوفه را بردکه من فراموش کرده‌ام ، گفت : این شخص در جمع آوری ، و بدست آوردن نوشتجات قدیمی حرصی داشت، و همینکه اجلش سررسید ، برعایت دوستی‌که با من داشت، و نیکوئیهائی‌که من درباره اوکرده بودم ، وهم عقیده گی‌که در مذهب با هم داشتیم ، چه اونیز ازشیعیان‌بود، تمام اینها را بمن بخشیده است .

من‌تمام‌آنهارا دیده، وزیرو روکرده، وشگفت‌انگیزچیزهائی‌را درآنهامشاهده‌نمودم و باآنکه‌گذشت زمان‌کارخود راکرده وآنهارا پلاسیده، و پوسانده، وتحریفاتی‌درآنها ایجاد کرده‌بود. باز دریکایك‌آن‌جزوه‌ها، نوشته‌ها، ولوله‌کتاب‌ها امضاهائی‌ازعلمادیده میشدکه‌نام نویسندگان‌آنهارا تصریح، درزیرهرامضائی پنج شش‌نفرخط همدیگررا گواهی‌کرده بودند. ازجمله: قرآنی‌بخط خالدبن ابوهیاج، ازاصحاب علی علیه‌السلام[4] دیدم، که بعدها آن‌قرآن بابوعبدالله بن حانی رحمةالله رسید. و نامه‌هائی بخط امام حسن‌بامام حسین[5] علیهماالسلام و امانات و عهدنامه‌هائی بخط امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام ، وخط سائرکاتبان پیغمبر صلعم[6] درآن دیده ، ونوشتجاتی نیز درنحو ، ولغت ، از علماء مانند ابو عمروبن علاء ، واصمعی.

۱ـ حدیثه نام چندین شهر و قصبه است مانند حدیثة الموصل که شهرکوچکی است در جهة شرقی دجله نزدیك زآب بالا . وحدیثة الفرات در چند فرسخی انبار ، و حدیثه از قراء غوطه دمشق و در اینجا ظاهراً حدیثة الفراتست . (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۲ـ رطل معادل دوازده اوقیه ، و اوقیه چهل درم است (فرهنگ نفیسی) .

۳ـ ف (والاسماء) .

٤ـ ف (رضی‌الله عنه) .

٥ـ ف (بخطوط‌الامامین الحسن والحسین) جب (بخطوط الائمة من‌الحسن‌الی‌الحسین).

٦ـ جب (علیه‌السلام) .

و ابوعمرو شیبانی ، و ابن اعرابی وسیبویـه و فراء وکسائـی ، و نوشتجاتی از اصحاب حدیث، مانند سفیان بن عیینه ، و سفیان ثوری، و اوزاعی ، و دیگران درآنها دیده میشد و چیزی میان‌آنها دیده‌شدکه دلالت داشت‌براینکه نحو ازابو اسود است . وآن چهارورقی بودکه‌گویا ورقش چینی ، و برآن نوشته بود : در اینجاکـلامی است در فاعل و مفعول ، از ابواسود رحمه‌الله ودر زیراین خط . بخطی قدیم نوشته بود ، این است خط علان‌نحوی، و درزیرآن داشت ، این است خط نضربن شمیل .

پس از وفـات این شخص ، آن‌کتابدان و هرچـه در آن بود ، ناپدیدگردیده . و خبری از آن بدست نیامد . ومن با جستجوی فراوانی‌که ازآن نمودم ، جزهمان قرآن، نه‌چیزی از آن دیدم ، و نه چیزی ازآن شنیدم .

نام‌کسانیکه نحو را از ابو اسود دوئلی فراگرفتند

گروهی مانند : یحیی‌بن یعمر ، و عنبسة بن معدان ، کـه همان عنبسة الفیل است ، و میمون بن اقرن ، نحو را از ابو اسود فراگرفتند . برخی از علمـاءگویند : نصربن عاصم نیز از ابو اسود آموخته بود .

اما یحیی‌بن یعمر، وی‌از عدوان‌بن قیس‌بن غیلان‌بن مضر ، همپایه بنی لیث بن‌کنانه است ،که مردی امین و عالم بود ، از وی نقل حدیث‌کنند . وابن عباس، و ابن عمـر ، و دیگران را دیده داشت، وقتاده و غیره از او روایت‌کرده‌اند. اما عنبسة ، بن‌معدان فهری ، مردی از مردم میسان[۱] است،که ببصره‌آمده و درآنجا اقامت‌کرد، وبدین جهة ویرا ملقب بفیل‌داشتند، که پدرش‌هزینه فیل‌زیاد را عهده داربود، و باین نام خوانده میشد.

پس از عنبسة ، عبدالله بن اسحاق حضرمی ، بردهٔ حضرموت است‌کـه فرزدق او را باین شعر هجوکـرد :

فَلَوکَانَ عبدُالله مَولی هَجوتُـهُ   وَلٰکِنَّ عَبْدَالله مَولَـیْ المَوالیا[۲]

واز کسانی کـه‌در دوران خود سرآمـد اقران‌گردید ، عیسی بن عمـرثقفـی است ابوسعید رحمه الله برایم حکایت‌کرد: که مزاحم بن ابوسعد[۳] از قول ما زنی، و او از قول

۱ـ میسان شهریست میان واسط و بصره (قاموس الاعلام ترکی) .
۲ـ عبدالله اگر تنها بردهٔ بود، من هجوش میکردم ، ولی او بردهٔ بردگان میباشد .
۳ـ ف (ابوسعید) .

اصمعی ، از عیسی‌بن عمر نقل‌کردکه ، ما با حسن در راهی میرفتیم ، و عبدالله بن اسحاق همراه ما بود ، حسن گفت: این مردمانرا بسوی خود بکشیدکه طلعه[1] اند . ابو عبدالله بن اسحاق از بغل یادداشتهای خود را درآورده ، و آنرا نوشته وگفت : ای ابوسعید ، طلعه را ما از شما آموختیم ... وهمچنین ابوعمرو بن علاء[2] .

اخبار عیسی‌بن عمر ثقفی از طبقه ابوعمرو بن علاء

واو عیسی‌بن عمر ثقفی است نه عیسی‌بن عمرهمدانی‌که از مردم‌کوفه بود ، و از او قرائتهائی روایت شده است . این عیسی‌بن عمر ، از مردم بصره ، و از نحـویان برجستهٔ آنجا بشمار میرفت. و از عبدالله بن اسحاق و دیگران آمـوخته ، و خلیل‌بن احمد از او آموخته است .

عیسی از دو چشم نابینا ، و از قاریان بصره است‌که در سال یکصد وچهل و نه وفات یافت وکتاب الجامع ، وکتاب المکمل از اوست .

قاضی ابوسعید رحمه‌الله ، این شعرخلیل راکه درآن نام عیسی‌وآن دوکتابراآورده، برای ما خوانـد :

بَطَلَ اَلنَّحو جَمیعاً کُلُّهُ ... غَیرُما اَحْدَثَ عیسی‌بن عُمر[3]

ذاکَ اِکمالٌ وَ هٰذا جامِعٌ ... وَ هُما لِلنّاسِ شَمْسٌ وَ قَمَرٌ[4]

این دوکتاب اکنون نـایابست ، و در دست‌کسی نیست و ازکسی هم شنیده نشدکـه بگوید آنها را دیده است .

اما درباره ابو عمروبن علا ، ما در مقاله اول ، ضمن اخبار قاریان قرآن ، یـادی از اوکرده‌ایم .

۱ـ نفس طلعه ، بضمه و بعد فتحه ، آرزوهای هوس پرورانه (قرب‌الموارد) .

۲ـ ف ابوعمرو بن العلاء را متصل بجمله قبل آورده‌که بنظر خواننده مغلق میآید و جب پس از چند نقطه آنرا آورده برای‌آنکه برساند ابوعمروبن علا نیز ازکسانی است‌که در دوران خود سرآمد اقران بوده است .

۳ـ نحو سربسر باطل‌گردید . جزآنچه راکه عیسی‌بن عمر بوجود آورده .

٤ـ ان یکی (اکمال) و این نیز (جامع) است وهردو برای مردم مانند شمس وقمرند.

اخبار یونس بن حبیب

بخط ابوالحسن خزاز خوانده‌ام‌که نوشته است ، چنین پندارم ، ابو عبدالرحمن یونس‌بن حبیب برده بنی لیث‌بن بکربن عبد مناة بن‌کنانه است. ولی این را از روی تحقیق نمیدانم ، چون او همیشه با آنان زندگانی میکرد ، دیگر برده بودن ، یا نبودن او را بدست‌نیاورده‌ام، ابوسعید اورا مکنی‌باابومحمد، وبردهٔ ضبه‌گفته. وصاحب‌مفاخرالعجم، ویرا از نژاد ایران وازمردم جبل[1] دانسته و بآن مفاخرت ورزیده است . وی داناتر ازهرکس بچگونگی نحو بوده و از وی حکایت شده است که گفته بود : من از عبدالله بن ابو اسحاق حضرمی چیزی شنیده ندارم ، ولی از او پرسیدم آیا میداندکسی سویق را بجای صویق[2] گفته باشد جواب داد : این لغت عمروبن تمیم است .

یونس از اصحاب ابو عمرو بن علا بود ، و در بصره حلقه مجلس درسی داشت . دانشجویان و اهل ادب ، وفصحاء اعراب ، ووفود[3] بادیه نشینان ، بآنجا روی‌میآوردند. و بخط ابوعبدالله‌بن مقله خواندم‌که، ابوالعباس ثعلب، سن او را بیش از صدسال میدانست. وبرای سالخوردگی خانه نشین‌گردید . وبسال یکصدوهشتاد ازدنیا رفت . و بنوشته اسحاق بن ابراهیم موصلی ، یونس هشتاد وهشت سال زندگانی‌کرد ، نه زن داشت ، و نه‌جاریه ، و هیچ هدفی نداشت جز طلب علم ، وگفتگو با بزرگان ، و ازکتابهای اوست : کتاب معانی‌القرآن . کتاب اللغات . کتاب النوادرالکبیر . کتاب النوادرالصغیر . کتاب‌الامثال .

اخبار خلیل بن احمد

عبدالرحمن خلیل‌بن احمد، و ابن ابوخیثمه گوید ، احمد پدر خلیل اولین نفری است‌که دراسلام بنام احمد خوانده شد. نژادش از ازدفراهید[4] است و یونس‌میگفت:- فرهودی چون اردوسی. وی توانائی زیادی در استخراج مسائل ، و تصحیح قیاسات داشت و اول‌کسی است‌که عروض را درآورد ، و اشعار عرب را در پناه آن قرار داد . و از زاهدانی بودکه تنها با علم و دانش سروکار داشت (و از عاصم و غیره نیز روایاتی دارد)و اشعارکمی نیز گفته است .

۱- جبل نام شهرهائیست‌که در میان آذربایجان ، و عراق، وخوزستان ، و فارس ، و دیلم است (معجم‌البلدان) .

۲- سویق و صویق در معنا یکی ، و بمعنی قاوت است (منتهی‌الارب) .

۳- وفود جمع وافد وبمعنی فرستادگانست (اقرب‌الموارد) .

۴- فراهید تیره ایست از ازدکه نام پدرشان فرهود بوده و بآنها فراهیدگویند (منتهی‌الارب) .

خلیل درسال یکصد و هفتاد دربصره وفات یافت ، وهفتاد و چهار سال زندگانی کرد و از تصنیفات اوکتاب‌العین است .

بخط ابوالفتح نحوی ، رئیس بنی فرات ، که راستگو ، و موشکاف ، وکنجکاو بود ، خواندم که ابوبکر بن درید گوید: درسال(دویست) وچهل‌وهشت یکی‌از وراقان، کتاب‌العین را از خراسان ببصره‌آوردو در چهل و هشت جزء بود که بپنجاه دینار آنرا فروخت . ما شنیده بودیم که این کتاب در خراسان ، ودر خزینهٔ طاهریهٔ است ، تا آنکه وراق مومی‌الیه آنرا ببصره آورد .

گویند : خلیل این کتاب را تألیف کرد و بسفرحج رفت وآنرا در خراسان گذاشت . واز خزائن طاهریه بعراق آورده شد . این کتاب راکسی از خلیل روایت نکرده ، و در اخبار هم شنیده نشدکه مؤلفش اوست .

گفته‌اند لیث از فرزندان نصر بن سیار درمدت‌کوتاهی که با خلیل مصاحبت داشت ، خلیل این را برای او ترتیب داده ، و رویه‌کار را باوگفته ، وچون مرگ او را در ربود ، لیث‌آنرا باتمام رسانید، و حروف‌آن از حروف حلق و گلو آغاز میگردد که اولش : عین . حاء . هاء . غین . قاف . کاف . جیم . شین . صاد . ضاد سین . راء . طاء . دال . تاء . ذال . ثا . زاء . لام . نون . فا . میم . (باء) . الف یاء . واو . است .

حکایت دیگر دربارهٔ

کتاب‌العین

ابو محمدبن درستویه چنین آورده است‌که ، من‌کتاب‌العین را باین اسناد شنیده‌ام ابوالحسن علی‌بن مهدی‌کسروی ، میگفت محمدبن منصور معروف بمحدث برای من حکایت کردکه، لیث‌بن مظفربن نصربن سیارگفت : من نزد خلیل بن احمد (رضی‌الله عنه) میرفتم، روزی خلیل بمن‌گفت اگرکسی الف . با . تا . ثا . و امثال‌آنرا بترتیبی‌کـه من میدهم تألیف‌کند ، تمام‌کلام عرب را درآن‌گنجانده و پایهٔ میگرددکه هیچ چیزی از آن خارج نخواهد ماند ، من باوگفتم چگونه میتوان این‌کار را انجام داد .گفت‌آنرا بردو حرفی ، سه حرفی، چهار حرفی، و پنج حرفی : تألیف‌کند ، چون در لغت عرب از این بیشترکلمهٔ نیست . لیث میگفت ، من مرتب سؤالهائی مینمودم و او جوابهائی میدادکه من بدرستی پی بآن نمیبردم وبهمین منظور چند روزی بنزدش میرفتم ، تا آنکه بیمار شد و من هم بقصد حج بمکه رفته ونگرانی بسیاری داشتم‌که نبادا بمیرد ، و آنچه برای من شرح داده ازمیان

برود . از حج که برگشتم بدیدارش رفتم ، دیدم که او تمام حروف را بهمانگونه که درصدد کتاب است تألیف کرده ، وآنرا از حفظ برای من املا نمود ، و در جائی که تردید پیدا میکرد ، از من میخواست که تحقیقی درآن نموده ، در صورت صحت ، آنرا بنویسم . و بهمین گونه عمل کردیم ، تا تمام این کتاب از کار درآمد[1] .

علی بن مهدی گوید: من از محمدبن منصوریك نسخه از همان کتاب‌العین را گرفتم که محمدبن‌منصور از لیث‌بن مظفر نسخه‌برداری کرده بود ، ولیث از فقهاء وزهادی‌بود که مأمون کوششی داشت اورا بقضاوت تعیین کند واو نپذیرفت، وابوهندام کلابی از وی روایت کرده است .

محمدبن اسحاق گوید : نسخهٔ که دعلج داشت ، همان نسخهٔ ابن علا سجستانی بود . و ابن درستویه گوید : ابن علاء از آن اشخاصی بود که برای شنیدن این کتاب حاضر میشد .

گروهی از علماء اشتباهات و تصحیفاتی از خلیل درکتاب‌العین گرفته‌اند ، که او چیزهای مستعملی‌را مهمل، و چیزهای مهملی را مستعمل دانسته است . و از این گروهند: مفضل‌بن سلمه، و عبدالله‌بن محمد کرمانی ، وابوبکربن درید ، و جهضمی، و هناء دوسی[2]. وگروهی از علماء نیز به پشتیبانی از خلیل برخواسته ، و هردستهٔ دسته دیگر را تخطئه کرده‌اند، که ما آنرا در جای خود ، هنگام شرح احوال این اشخاص ، ذکر خواهیم‌کرد انشاءالله تعالی .

و نیزاین کتابها از خلیل است : کتاب‌النغم.کتاب‌العروض ،کتاب الشواهد .کتاب النقط والشکل .کتاب فائت‌العین .کتاب الایقاع .

نام مشاهیر فصحاء اعراب[3] که علماء

از آنان شنیده‌اند ، و شمهٔ از اخبار و انساب‌آنان

محمد[4] گوید: در اینجا مقتضی دانستیم ازآنان یادی نمائیم ولوآنکه زمان‌و مکان این اشخاص با هم تفاوت زیادی دارد . زیرا علما از آنان آموخته بودند ، و ما نام آنها را بدون رعایت ترتیب در اینجا ذکر مینمائیم .

افار بن لقیط

گویند: ــ اوبرتپهٔ بلندی ازسرگین جلوس‌میکرد ، و اصحابش گرداگرد اونشسته،و

۱ــ جب در پای صفحه دارد (با دستور منقول از مصنف رحمه‌الله مقابله‌گردید) .
۲ــ ف (السدوسی) .
۳ــ ف (فصحاء العرب) وجب (فصحاء الاعراب) وکلمه اعراب اختصاص ببادیه نشینان دارد ، و مفردان ؛ اعرابی است (المنجد) .
۴ــ ظاهراً همان ، محمدبن اسحاق ، مؤلف‌کتابست .

از وی میآموختند، روزی گفت : این بوی عفونت ازچیست ؟ برخی گفتند : شما برکالبدان نشسته‌اید .

ابوالبیداء ریاحی

شوهر مادر ابومالک، عمروبن‌کرکره ، و نامش اسعدبن عصمه ، از اعراب بادیه ومقیم بصره بود وبآموزگاری کودکان اشتغال‌داشت واجرتی دریافت‌میکرد. وتمام‌عمرش‌را در بصره گذرانده ، و مردم‌از او استفاده علمی داشتند. وی شاعرهم‌بود ، واز اشعار اوست:ــ

قَالَ فیها الْبلیغُ مٰا قَالَ ذُو ‌ ‌ العِیّ وَکُلٌ بوصفها منطیق[۱]

وَ کَذٰاکَ العَدُولَمْ یَعْدُ قَدَّ ‌ ‌ قَال جَمِیلا کَمٰا یَقولُ الصَدِیق[۲]

ابو مالك عمروبن کرکره

اعرابی

در بادیه آموزگاری و در شهر صحافی میکرد . بردهٔ بنی سعد و راویه[۳] ابـوالبیداء بود . ومادرش را ابوالبیدا ، بزنی داشت . گویند : ـ ابو مالك تمام لغت عرب را درحفظ داشته ، و پیروی از رویه بصریان مینمود . جاحظ گوید : ابـو مالك از خوبان بوده ، و میگفت اغنیاء و توانگران نزد خداوندگرامیتر ازفقراء و درویشانند ، و فرعون نزدخدا عزیزتر از موسی است. چیزهائی گرم و سوزنده راکه خوردنش غیرممکن بود میبلعید ، و آزاری نمیدید[۴] . و این‌کتابها از اوست ؟کتاب خلق‌الانسان .کتاب الخیل .

ابو عرار اعرابی

از بنی عجل ، و از فصحاست. گویند : ــ در بسیاری معرفت بعلم‌لغت، بپایه ابومالك میرسید . و طبع شعر داشت .

روزی جناد، و اسحاق بن جصاص نزد ابوعرار رفتند ، و جناد گفت ، چیزی گفته‌ام گوشدار (وجایزه آنرا بده) گفت بگو .

۱ــ دربارهٔ او بلیغ همان راگوید ،که مردمان ناتوان در سخن‌گفته و همه در ستایش او سخن سرا باشند .

۲ــ چنانکه دشمنان او، چشم‌پوشی نکرده ، و همان خوبیهائی را گویند که دوستانش گفته‌اند .

۳ــ راویه‌کسی راگویندکه حدیث یا شعر دیگریرا نقل‌کند (المنجد) .

۴ــ جب (ویلتقم الحار الممتنع ولایولمه) .

(جناد) گفت :

فَانْ کُنتَ لاتدرین ماالموت فانظری الی دیر هند کیف خطت مقابره [2]

اسحاق گفت :

تری عجباً مما قضی الله فیهم رهائن حتف او جبته مقادره [3]

ابو عرار گفت :

بیوت تری اثقالها [4] فوق اهلها و مجمع زور لایکلم زائره [5]

و ابو عرار تألیفاتی نداشت .

ابو زید کلابی

نامش یزیدبن عبدالله بن حر، اعرابی بدوی است، دعبل گوید: در ایام مهدی که مردم دچار قحطی شدند . او ببغداد آمده و در قطیعه[6] عباس بن محمد چهل سال اقامت نموده ، و همانجا درگذشت . و از شاعران بنی عامربن کلاب بشمار میرفت ، و این کتابها از اوست : کتاب النوادر . کتاب الفرق . کتاب الابل . کتاب خلق الانسان .

ابوسرار[7] غنوی

از فصحاست . ابوعبیده و کسانیکه بعد از او بودند ، از وی آموختهاند . وی با محمدبن حبیب بن ابوعثمان مازنی معاشرت داشت، چنانکه ابوعثمان گوید : من جوان بودم و نزد پدرم این آیه را میخواندم ، فتری الودق یخرج من خلاله [8] ، ابوسرار[9] که از فصحا بود گفت : یخرج من خلله . پدرم گفت : من خلله نیز قرائتی است . ابوسرار[10] گفت : مگر گفتهٔ این شاعر را نشنیدهٔ : ـ

۱ـ ف . (ان) .

۲ـ اگر نمیدانی که مرگ چه باشد ، بدیرهند نظرافکن که چگونه قبرهایش بخط در آورده شده است .

۳ـ تا شگفت انگیز قضاوت خداوندرا درباره آنها مشاهده کنی ،که همه گروگان مرگی باشندکه تقدیر برآنها روا داشته است .

۵ـ ف (اقفالها) .

۵ـ خانه‌هائی را میبینی که بارهایش برروی مردمش باشد وزیارتگاهی است که زائرانش سخنی نگویند .

۶ـ قطیعه ، (بنه) حشمدارانست (منتهی‌الارب) .

۷ـ ف (ابوسوار) .

۸ـ این آیه در دو سوره از قرآنست یکی در سوره نورآیه ۴۳ ـ ویکی درسورهٔ روم آیه ۴۷ .

۹ـ ف (ابوسوار) . ۱۰ـ ف (ابوسوار) .

ثَنینَ بِعُمرةَ فَخَرَجْنَ مِنْها [۱] خُروجَ الوَدْقِ مِن خَلَلِ السحابِ [۲]

ابو عثمان گوید : خلل و خلال یکی است ، و هردومصدرنـد .

ابو جاموس

ثور بن یزید ، اعرابی است که ببصره میآمد ، و برخانوادهٔ سلیمان بن علـی وارد میشد . ابن مقفع فصاحت را از او فرا گرفت . و مصنفاتی ندارد .

ابوشمخ[۳]

اعرابی بدوی ، مقیم حیره[۴] وکتاب الابل . از اوست ، و شیخ ابومحمد ابن ابوسعید آنرا بخط صعودا دیده است .

شبیل بن عزره[۵] ضبعی

از خطیبان و علماء خوارج بود ، و قصیدة الغریب از اوست . و در ابتداء امرهفتاد سال رافضی بود، وبعد بخـوارج پیوست، ومیگفت: در قیامت ، و در این دنیا ، از رافضیان بیزاری جویم، وفاتش در بصره است ، ودرآنجا باز ماندگانی دارد.

ابو عدنان

ابوعبدالرحمن (بن) عبدالاعلی (سلمی) . وبقولی ، وردبن حکیم . راویهٔ ابوالبیداء ریاحی ، و از بصریان ، و شاعر وعالم بلغت است . این‌کتابهـا از اوست :کتاب القوس . کتاب غریب الحدیث[۶] که در آن احادیث وارده ازپیغمبر را تفسیرکرده، و تفسیرهای علمـاء سلف درپیروی از اوست .

ابو ثوابه اسدی

اعرابی است . اموی از وی روایت‌کرده ، وگوید : براین ثوابه درآمدیم . بمـا

۱ـ ف (یشیر بغمزة یخرجن منها) .
۲ـ خرامان خرامان بعمره پرداختند و ازآن درآمدند مانند بـرون شدن باران از میان ابرها ،
۳ـ ف (ابوشمج).
٤ـ حیره شهریست نزدیك‌کوفه (منتهی‌الارب) .
٥ـ ف (عرعره) .
٦ـ ف (کتاب غریب ـ کتاب الحدیث) دارد . ولی ظاهراً یکی باشد .

گفت، چه چیز شما را باینجا آورده، مرا نه طعامی است مشنق[1] و نه حدیثی است مؤنق[2].

ابو خیّره

نامش نهشل‌بن زید، اعرابی بادیه نشین، و از بنی عدی بود که شهرنشین[3] گردید و این کتاب از اوست: کتاب الحسرات[4].

ابوشنبل[5] عقیلی

نامش خلیخ، از شاعران، و اعرابی فصیح است، که بررشید درآمده و بیرمکیان پیوست. و این کتابها از اوست: کتاب‌النوادر. من این کتاب‌را بخط قدیمی، و اصلاح ابو عمر زاهد دیده‌ام که درحدود سیصد ورق بود.

دهمج[6]

بن محرر نصری، بن قعین[7]، از بنی اسد خزیمه است. این کتاب از اوست: کتاب النوادر، و محمدبن حجاج‌بن‌نصیر[8] انباری آنرا روایت‌کرده است. من این کتاب را با اصلاحی بخط ابو عمرزاهد. دیدم که درحدود یکصدو پنجاه ورق بود.

ابو محلم شیبانی

نامش محمد بن سعد، و بقولی محمد بن هشام بن عوف سعدی، محمد و احمد نیز گفته‌اند. وی اعرابی و داناتر از هرکس بشعر و لغت بود، خودی میگرفت، و بگفتار و منطق خود بزرگوار منشی، وفصاحت مآبی میداد، بخط ابن سکیت خوانده، که نژاد ابومحلم فارسی است و در فارس بدنیا آمده، ولی به بنی سعد انتساب پیدا کرد. مبرد گوید: از ابومحلم شنیدم که پانزده هاون دارد، و بمن گفت: در بادیه که بودم هاون را ندیده بودم، همینکه آنرا دیدم، تکبیر گفتم[9] ابومحلم شاعر بود و میان او و احمد بن ابراهیم هجوهائی بشعر مبادله شده ولی اشعار او ارزش اشعار ابراهیم را نداشت. مؤرج گوید: ابو محلم در قوه حافظه برهمه برتری داشت، و از من

۱ـ مشنق دو معنا دارد، یکی دوست‌داشتن چیزی، ویکی هم، گوشت پاره پاره شد، و خمیری‌که با روغن زیتون مالیده شده باشد (منتهی‌الارب).

۲ـ مؤنق، خوش‌آیند. و پسندیده (فرهنگ نفیسی).

۳ـ ف (دخل‌الحرة) جب (دخل‌الحضرة).

٤ـ ف (کتاب‌الحشرات).

٥ـ ف (ابوشیل).

٦ـ ف (رهمج).

۷ـ ف (بن‌محررالبصری نصربن مضر).

۸ـ ف (نصر). ۹ـ و (استنکرت) جب (استکبرت).

جزوهٔ بعاریت گرفت ، و روز بعد بمن برگردانید. و در یك شب تمامی آنرا بخاطرسپرده بود ، درحالیکه آن جزوه پنجاه ورق داشت . ابومحلم میگفت : در سالی بدنیا آمدم که در همانسال منصور بحج رفت . وی در سال دویست و چهل و هشت وفات یافت ، و این کتابها از اوست . کتاب الانواء ، کتاب الخیل . کتاب خلق‌الانسان .

ابو مهدیه

اعرابی ، و مصاحب غریب بود ، بصریان از وی روایت کرده‌اند . وی در هر سال، مدت کمی گرفتار بیماری چشم میشد[۱] . و تصنیفی ندارد .

ابو مسحل اعرابی

کنیه‌اش ابومحمد ، نامش عبدالوهاب بن حریش ، بسمت نمایندگی ببغداد آمد وبر حسن بن سهل وارد شد . و در تصریف با اصمعی مناظراتی دارد . این‌کتابها از اوست : کتاب النوادر . کتاب الغریب (الوحشی)[۲] .

ابو سروان عکلی

از بنی عکل ، اعرابی فصیحی است که در بادیه آموزگار بود . و این را یعقوب‌بن سکیت (بخط خود) نوشته ، و این‌کتابها از اوست : کتاب خلق الفرس[۳] . کتاب معانی‌الشعر .

ابن[۴] ضمضم کلابی

ابوعثمان ، سعیدبن ضمضم، از بادیه برحسن‌بن سهل فرود آمد ، و درباره او اشعار بسیار خوبی دارد ، که ازآن جمله قصیده‌ایست که با آن قافیه[۵] کسی بروی سبقت نداشته . و اولش این است :

سقیاً لِحَیٍ باللّوی عَهْدُتهم　　　مُنذُ زمانٍ ثُمّ هذا عَهْدُهم[۶]

۱ــ ف (یهیج به‌المبرد) (یهیج بـه‌المره) و مره تبـاهی چشم از بی سرمـه‌گیست (فرهنگ نفیسی) .

۲ــ ف‌کلمهٔ (الوحشی)را بالای ابوثروان عکلی قرار داده‌است.

۳ــ ف (کتاب خلق‌الانسان) . ۴ــ ف (ابو) .

۵ــ ف (لم‌یسبق الی مافیها) جب (لم یسبق الی قافیتها) .

۶ــ سیراب و شاداب باشد خاندانی‌که دیر زمانی‌است‌آنهارا میشناسم واکنون‌هم دوران آنان رسیده است .

(و تصنیفاتی ندارد) .

بهدلی

نامش عمروبن عامر ،کنیه‌اش ابوخطاب . رجزخوانی فصیح و راویه است . اصمعی از او آموخته و او را حجت خود میداند ، و اشعارش را روایت کرد، از اشعاراوست :

أَهْدَی الَینا مَعْمَراً خَرُوفاً — کان زَمـاناً عِنْدَهُ مَکْتُوفاً [۱]

حَتّی اذا ماکان مُستَجِیفاً — أَهْدَی فاهْدَی قَصَباً مَلفوفاً [۲]

جهم‌بن خلف مازنی

روایه ایست عالم بغریب و شعر، هم زمان با خلف و اصمعی . و این سه‌نفر[۳] درغریب و شعر همپایه بودند . ویرا اشعاریست درباره حشرات ، و مرغان شکاری ، و چـون از خاندان ابو عمربن علا بود این مناذر در مدحش چنین گفته است :

سُمِیتُم آل العُلاء لانکُم — اَهل العُلاء و مَعْدِن العلم [۴]

وَ لقد بَنیٰ آل‌العُلاء لِمازن — بیتاً اَحلُوه مَعَ النَجمِ [۵]

و از روی نوشتجات علماء[۶]

ابو هیثم اعرابی . ابو مجیب ربعی ،کـه نامش مزید[۷] بن محبا بود . ابو جـراح عقیلی . ابو صاعدکـلابی . عدبس‌کنانی ، ابو زکربا احمر . ابو ادهم کلابی ، ابو صقر[۸] عدوی . غنیة ام الحمـارس (و بنوشته سکری) :ــ ابو قره‌کلابی . (بنوشته سکری) : ـ ابوحدرجان . ابوتمام حراد[۹] . حصین هجیمی[۱۰] . مکوره ابوعمرو ، نامش علاءبن بکر بن عبدرب بن مسحل‌بن محلق‌بن حشم‌بن شداد[۱۱] بن ربیعة بن عبدالله بن ابوبکر .

۱ـ معمر برای ما برهٔ فرستادکه مدتها آن را در بند داشت .

۲ـ همینکه نزدیك شدکـه مرداری شود آنرا بما هدیه‌کرد ولی چون نی بهم پیچیده شده بود .

۳ـ ف (وکانوابکتبهم یتقاربون) جب (وکانواثلاثتهم یتقاربون) .

٤ـ شما را خاندان علاء نامیدند برای آنکه شایسته بزرگواری وکان دانش هستید .

۵ـ خاندان علا برای مازن‌کاخی بناگذاشتند وآنرا میان ستارگان افراشتند .

٦ـ این جمله معطوف بهسرلوحه :ــ نام مشاهیر فصحاء اعراب ، است .

۷ـ ف (مرثد) . ۸ـ ف (ابوالصعق) .

۹ـ ف (الحرانی) . ۱۰ـ ف (الهجمی) .

۱۱ـ ف (سداد) .

بنوشته یعقوب: ابوقماقم فقعسی[۱] که کسائی[۲] از وی روایت کرده. ابو زیاد، که ویرا اعودبن براءکلابی، گویند. (صمونی کلابی). صقیل مکنی بابوکمیت عقیلی. ابو فقعس لزار. ابودقیش[۳] قنانی غنوی. ابو سقر[۴] کلابی. هداب هجیمی. غیثه[۵] ام هیثم، رداد کلابی. قریبهام بهلول (اسدیه) واینام بهلول کتابیدارد بنام کتاب النوادر والمصادر. بخط سکری[۶]. ابو دثار فقعینی[۷] که دارای جزوئیست ملحون[۸]. ابوکبس[۹] باهلی ابوصالح طائی. ابوکلس نمری. ابوسبح طائی، که در دوران معتز اورا آوردند تا از ویبیاموزند. ابوالیدکلابی. ابوعلی یمامی رهمی، که در دوران قاسم انباری بود، و از ابوعبید قاسم روایت کرده. (عرام) بن اصبغ سلمی. ابوحجار عبدالرحمن بن منصور کلابی.

و بنوشتهٔ ابن ابوسعد: هرمبن زیدکلبیی[۱۰]. ابو زید مازنی، که محمدبن حبیب از او روایت کرده. ابونعمان اعرابی، که محمدبن حبیب از او روایت کرده. ابومسلم غاضی[۱۱] که ابوعمرو شیبانی درنوا درخود از او روایت کردهاست. و از فصحاء اعراب: ابو مسهر اعرابی است، که ابو عطیه جروبن قطن نبتی[۱۲] از او روایت کرده، و بازاز فصحاء آنان: ابومصرحی[۱۳] است، که کتاب النوادر، از او بوده، و منآنرا بخط ابن ابوسعد دیدهام.

و از غیر این طبقهٔ: ابو دعامهٔ عبسی است، که علامه و راویه، و اصلا از بادیه بوده، و مدتها شهرنشین شده، و بیرمکیان بستگی داشت؛ و بخط یوسفی خواندم که نام او علیبن برید[۱۴]، باراء است وکتاب الشعر و الشعراء از اوست.

مؤرج سدوسی

مؤرج بن عمروسدوسی عجلی، کنیهاش ابوفید. و بخط عبدالله بن معتز، خواندم: که مؤرجبن عمرو نسابه، از فرزندان مؤرج، و نامش، مرثدبن حارثبن ثوربن حرملة

۱- (ابوالعماقرالقعینی). ۲- ف (الکنانی).
۳- ف (ابوالدقیس). ۴- (ابوالصقر).
۵- ف (غنیه). ۶- ف (دلامزالهول. رایت لهکتاب النوادر و المصادر بخط السکری).
۷- ف (الفقعسی).
۸- لحن، و ملحون خطاء در اعرابکلمات است (اقرب الموارد).
۹- (ابوالکلس). ۱۰- ف (هدم بن زیدالکلبی).
۱۱- ف (العاصی).
۱۲- ف (جردبن قطنالشکنی). ۱۳- ف (ابوالمضرحی).
۱۴- (علیبن مرثد).

بن علقمة بن عمروبن سدوس است . و فید ، زعفران ، بقولی بوی زعفرانست . وفـاد یفید فیداً در جائی گویند که کسی از دنیا رفته باشد ، ابو فید از اصحاب خلیل بود ، و در سال یکصد و نود و پنج . روز وفات ابو نواس ، درگذشت ، و این کتابها از اوست : کتاب‌الانواء . کتاب غریب القران. کتاب جماهیرالقبائل . کتاب المعانی .

لحیانی غلام کسائی

نامش علی‌بن مبارك . و بقولی ، بل خارم[1] ، کنیه‌اش ابوالحسن . علماء و فصحاء اعراب را دیده و ابوعبید قاسم بن سلام از او آموخته است . از کتابهای اوست : کتاب‌ـ النوادر .

اموی

نامش عبدالله بن سعید . وی خفتان اعـراب را پوشید[2] و علماء را دید ، و ببادیـه رفت ، و از فصحـاء اعراب آمـوخت . و این کتابهـا از اوست : کتاب النوادر . کتاب رحل‌البیت .

ابومنهال

عیینة بن منهال ، از راویان دانشمند است . و این کتابها از اوست : کتاب‌السراب کتاب الامثال السائره ، و درجای دیگر دیده‌ام الابیات‌السائره .

حرمازی

محمدبن داود ازابراهیم‌بن سعید نقل کرده که؛ نام حرمازی ابوعلی‌بن حسن‌بن علی است ، وی اعرابی بدوی ، و راویه بود که ببصره آمد . و رحل اقامت انداخت . ومنسوب بحرمازبن مالك‌بن عمروبن‌تمیم است وبقولی ، چون دربنی حرماز سکونت داشت‌بحرمازی نامیده شد ، و شاعروراویه بود . حرمازی‌گوید : ازیـك زن شهری پرسیدند ، سحرگاه را از چه میشناسی، گفت ، از سردی زیورهائی‌که بتن دارم . از یك زن دهقانی پرسیدند،

۱ـ ف (ابن‌حـازم) .

۲ـ ف (ولیس من الاعـراب) جب (ولبس قفطن الاعراب) و قفطن ـ خفتان ـ بمعنی جامه است (برهان قاطع) .

سحرگاه را بچه میشناسی ، گفت ، از بوی خوش گلهـای گلستان (و از یك زن گبر همین پرسش راکه نمودند ، جواب داد ، ستاره خرات مـرا بشادی درآورد[۱]) . و این کتاب از اوست : کتاب خلق‌الانسان .

ابو عمیثل اعرابی

نامش عبدالله بن خلید ، بردهٔ جعفر بن سلیمان است ـ وعمیثل از نامهای اسب بوده، وبکره اسبی گویندکه‌دم را بلند دارد ، وبا تبختر راه رود ـ وی در خراسان ادب‌آموزی فرزندان عبدالله‌بن طاهر را عهده داشت ، وگویند از مردم ری بود . وبا بزرگ منشی سخن‌میگفت، والفاظ را باملاء صحیح ادا مینمود. میگفت پدرم[۲] برده بنی‌هاشم، وجدم بنام سعد ، برده عباس‌بن عبدالمطلب بود : بطاهر بن حسین و فرزندش عبدالله خدماتی کرده است . روزی برعبدالله درآمد ، و دست او را بوسید عبدالله بشوخی گفت : سبلتهایت دستم را خراشانید . فوراً در جواب گفت ، خار خارپشت پنجهٔ شیر را نیازارد . عبدالله را این سخن شگفتی دست داده، و پاداش خوبی بوی عطاکرد ، روزی نزد عبدالله آمد وبارنیافت ، گفت :

سَاُترك هٰذَالباب ماٰدام اذْنُهُ   علٰی ما اریٰحَتّی یخفّ قلیلا[۳]

اذالَم‌اَجِدیوماًالیالاذن سُلّماً   وَجدتُ الیٰ تَرك اللقاسبیلا[۴]

این خبر که بگوش عبدالله رسید ، منکرآنشده و امر کرد در هرحالی‌که باشد اورا بار دهند .

ابوعمیثل درسال دویست و چهل وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب‌التشابه. کتاب الابیات السائرة ... کتاب معانی‌الشعر .

عبادبن کسیب

ازبنی عمروبن جندب از بنی‌عنبر ، وکنیه‌اش ابوخنساء ، راوی اشعار و عالم باخبار عرب است .

۱ـ جب (وقیل لعلجة : فقالت تطربنی الخرات) و علجة ، مونث علج ـ کبر و عجمی است‌که دین ندارد (منتهی‌الارب) و خرات یکی از دوستارهٔ زبرة الاسد است (لغتنامه‌دهخدا) خراة نام یکی از دو ستارهٔ است‌که هردو را خراتان‌گویند (اقرب‌الموارد) .

۲ـ ف (انی) جب (ابی) .

۳ـ من این در را ترك خواهم‌کرد مادامیکه باریافتن ! چنانکه بینم ، براین است ، تاکمی سبك شود .

٤ـ و اگرروزی‌راهی برای بدست‌آوردن اجازه نیافتم، ترك‌دیداررابهترازهمه‌چیزدانم.

فقعسی

نامش محمد بن عبدالملك اسدی ، راویهٔ بنی اسد ، و صاحب مآثر و اخبارشان‌بوده، و از شاعرانی است که‌دوران منصور وبعد ازاورا درك کرد . علماء مآثر بنی‌اسد را ازوی گرفتند ، و از قصیدهٔ که در مدح فضل‌بن ربیع سرود ، یك شعرش این است :

اَلناس مُخْتَلِفُون فی اَحْوالِهِم وَابْنُ‌الرَبیع‌عَلی‌طَریقٍ واحِد[1]

ابن ابی صبح

نامش عبدالله بن عمروبن ابوصبح مازنی ، اعرابی بدوی است که ببغداد آمد ، و در همانجا وفات یافت . شاعر فصیحی بود ، و علما از وی آموختند ، و با فقعسی اخباری شگفت‌آمیز دارد ، دعبل گوید : فقعسی بخانهٔ رفت که میهمانی داشتند ، ابن ابوصبح نیز بآنجا آمد ، و در داخل شدن بخانه میان این دونفر تزاحم وکشمکشی دست داده ، و ابن ابوصبح پیروز شده ، و پیش از محمد بداخل خانه راه یافته وگفت :

اَلا یالَیت اَنَّكِ اُم عمرو شَهِدتُ‌مُقاومی[2] کَیْ‌تعذرینی[3]

وَ دَفْعی مَنْکَبَ الاَسَدی عَنی علی عَجَل بناحیة زَبُونی[4]

بمَنْزلَة کَاَنَّ الاُسْدَ فیها رَمَتْنی بالحَواجب وَالعُیون[5]

وَکنت اذا سَمَعْت لحَق خصم مَنَعَت القَومَ اَن یَتقدّمُونی[6]

ربیعه بصری

بدوی است که شهرنشین شد. و شاعر وراویه بود . این کتابها از اوست : کتاب ماقیل فی‌الخیار[7] من‌الشعر والرجز .کتاب حنین‌الابل الی الاوطان .

۱- مردم درحالاتشان دگرگونیهائی دارند ، جز ابن ربیع که همیشه بریك حال است.
۲- ف (مقامنا) .
۳- ای ام عمروکاشکی می‌بودی‌و مقاومت‌کنندهٔ با من را میدیدی تا مرا معذور داری.
٤- که با شتاب شانه اسدی را بکنار زدم ، وبکوشه بیچاره‌گیش افکندم .
٥- بدانسان‌که دلیران‌آنجا با چشم و ابرو بمن اشاره میکردند .
٦- و اگر تو دنبال‌کردن‌دشمن را میدیدی، مردم را از سبقت‌جوئی برمن بازمیداشتی.
۷- ف (فی‌الحیاة) .

اخبار خلف‌الاحمر

خلف‌بن حیان ، کنیه‌اش ابومحرز ، بردهٔ ابوموسی اشعری ، و بقولی بردهٔ بنی‌امیه. نژادش را خراسانی ، و از اسیران قتیبة بن مسلم نیز گفته‌اند . در شناسائی یك بیت شعر ، از هرکس زیرك‌تر ، و با فراست‌تر بود . اشعاری از زبان شعرای عرب میساخت و بآنان نسبت میداد . بخط اسحاق بن ابراهیم خواندم که‌گوید : ازکیسان نحوی شنیدم که از خلف الاحمر سئوالی کرده و گفت ای ابومحرز[1] ، علقمة بن عبده جاهلی است ، یا از بنی‌ضبه . ، و ازکتابهای اوست : کتاب (حیاة) العرب و ماقیل فیها من‌الشعر .

محمدبن اسحاق گوید : از روایان و اعراب هنوز اشخاصی هستند که ما نامشان را در جای خود ضمن اخبار نحویان و لغویان کوفه ، ذکرخواهیم نمود .

اخبار یزیدیان از روی ترتیب

قاضی ابوسعید رحمه‌الله ، چیزی بخط ابوبکربن سراج نشانم دادکه درآن از قول ابوعبدالله محمدبن‌عباس یزیدی نوشته‌بود: ابومحمد یحیی‌بن‌مبارك عدوی ، معروف‌بیزیدی‌ـ که در اثرمصاحبت با یزیدبن منصور دائی مهدی ، بیزیدی معروف شده، و ابو عمروبن علا سبب پیوستگی او بیزیدگردیده ، و یزید او را بمصاحبت با مهدی‌گذاشته بود ـ پسرانی داشت بنام : محمدبن ابو محمد، که از همه بزرگتر[2] و جد ابوعبدالله بود ، و اشعارش از سائراین خانواده بیشتر است . و ابراهیم ، اسماعیل ، عبدالله ، یعقوب و اسحاق، که نامشان را بترتیب تقدمی‌که در سن داشتند ، ذکرنمودیم .

یعقوب و اسحق از زاهدان و عالمان بحدیث بودند . چهار برادر دیگر در عربیت‌و لغت ، مهارت و برجستگی داشتند . محمد و ابراهیم ندیم[3] مامون شدند ، و محمد برابراهیم تقدم داشته ، و با معتصم هنگام عزیمتش بمصر برای جنگ با مبیضه[4] همراه‌بود، و در همانجا وفات یافت . و سائر برادران همه در بغداد از دنیا رفته‌اند .

۱ـ ف (قال سمعت کیسان النحوی سأل خلف‌الاحمر فقال یا با محمد) جب (قال سمعت کیسان النحوی فقال یا با محرز) .

۲ـ ف (ازهمه مشهورتر) .

۳ـ ف (خادم) .

٤ـ مبیضه یا سپید جامگان نامی است‌که بگروهی از غلاة شیعه داده شده (ر.ك. تاریخ ایران تألیف دکتر صفا ٦٠-٦١ و ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۸۸ ـ ۲۸۹ تحت‌عنوان الغالیه) .

پسران محمد دوازده‌نفر بودند ، اولی احمد و پس از او عبدالله که بیشتر باوعبدوس میگفتند ، وباین لقب ملقب بود .و عباس‌بن محمد بن ابوعبدالله[۱] . این سه‌نفر وصایت پدر را داشتند ، و جعفر ، علی ، حسن ، فضل ، حسین‌که دوقلو بودند ، و سلیمان ، عبیدالله و یوسف .

دانشمندتر از همه برادران ، احمد، عباس ، وجعفر ، فضل ، سلیمان و عبیدالله بودند . احمد پیش از سال دویست و شصت ، درگذشت (و عباس بسال دویست و چهل ویك وفات یافت) . ومرگ عبدوس مدتی پیش از این دو نفر است . و او چنان شیفته بساز و آواز بودکه نواختن عود را آموخت ، و دوفرزند خود را نیز تعلیم داده و هردو نفرشان صدا وآواز خوبی داشتند. فضل[۲] در سال دویست و هفتاد وهشت ، و عبیدالله درسال هشتادو چهاروفات یافتند. وحسن‌درمصر از دنیا رفت، چون همراه ابوایوب پسرخواهر ابوالوزیر که ولایت مصر را داشت ، بمصر رفته و در همانجا درگذشت . وفات جعفر در سال دویست و سی و اندی دربصره، و وفات سلیمان درسال چهل و پنج است، و اینـانرا فرزندی نبود که راوی علمی باشد ، جز ابوعبدالله ، و دوفرزند احمدبن محمد ، بنام موسی‌بن احمد ، مکنی بابو عیسی و عیسی مکنی بابو موسی[۳]. واین دونفراز پدرشان[۴] ابراهیم‌بن ابومحمد آنچه را که از ابوزید واصمعی شنیده داشت روایت‌کرده‌اند .

ابومحمد این‌کتابها را تألیف‌کرد :کتاب النوادر ؛ بـرای جعفر بن یحیی ،کتاب المقصور والممدود .کتاب مختصر نحو ؛ برای بـرخی از فـرزندان مأمون .کتاب النقط والشکل[۵].

تألیفات ابراهیم‌بن ابومحمد یزیدی :کتاب ما اتفقت الفاظه و اختلفت معاینه ،کتاب المصادر فی‌القرآن . و در این‌کتاب بسورهٔ حدیدکه رسید وفات یافت .

تألیفات عبدالله‌بن ابومحمد ، مکنی بابو عبدالرحمن :کتاب غریب القرآن .کتاب اقامة اللسان علی‌المنطق .کتاب الوقف والابتداء .

تألیفات اسماعیل‌بن ابومحمد یزیدی :کتاب طبقات‌الشعراء .

۱ـ (محمدبن ابی‌محمد) .
۲ـ ف (وماتقبل) جب (وماتفضل) .
۳ـ ف (ویکنی بابی‌عیسی ... و یکنی بابی موسی) .
٤ـ ف (از عموی پدرشان) .
٥ـ ف (این‌کتاب را ضمن تألیفات ابراهیم آورده است) .

تألیفات ابو عبدالله محمدبن عباس بن ابـومحمد یزیدی : کتاب مختصر نحو . کتاب الخیل . کتاب مناقب بنی‌العباس . کتاب اخبار الیزید بیین .

ابوعبدالله یزیدی درسال سیصد وده وفات یافت ، و در اواخر عمر از او خواستندکه عهده‌دار تعلیم فرزندان مقتدر بالله شود ، او هم مدتی در ملازمتشان بود . شنیده‌ام درزمان بستگی او بدربار یکی از اصحابش ویرا ملاقات‌کرده ، واز او خواست‌که‌پارهٔ روایاتی‌که دارد برای او بخواند ، در جوابش گفته بود : موی سرم ریخته (و پیر شده‌ام) یعنی وقت این‌کار ندارم .

اخبار سیبویه از اصحاب خلیل

شیخ ما ابو سعید رحمه‌الله گوید : نام سیبویه ، عمروبن عثمان بن قنبر ، و بـردهٔ بنی حارث بن‌کعب بن عمر وبن علة[1] بن خالدبن مالك بن اددبود . کنیه‌اش ابو بشر ، و بقولی ابوالحسن است . درفارسی سیبویه یعنی ، بوی سیب . وی نحو را از استادش خلیل، و از عیسی‌بن عمر ، و از یـونس آموخته ، و لغت را از ابوخطاب‌اخفش بزرگ‌فراگرفت. وکتابی را تألیف‌کرد ،که نه‌پیش از وی‌کسی ماننداَنرا تألیف‌نموده، و نه بعد از اوکسی تألیف خواهدکرد .

بخط ابوالعباس ثعلب خواندم : برای ازکار درآوردن‌کتاب سیبویه چهل و دونفر ، که یکی از آنها سیبویه بود، بگردهم درآمدند . و اصول و مسائل آن نیز از خلیل بود . سیبویه سی‌و دوسال ازعمرش میگذشت که دردوران رشید بعراق آمد . و چهل واندی سال داشت‌که در فارس وفات یافت . غیر از ثعلب‌گوید : سیبویه بقصد دیدار یحیی‌بن خالد بعراق‌آمد. و یحیی‌نیزاو را باکسائی واخفش در یکجا جمع نموده ، وآن دو نفرباسیبویه مناظره نموده و در جوابهائی‌که وی بسؤالهای ایشان داد ، ویرا تخطئه[2] کرده ، و قضاوت درآن را بفصحاء اعراب‌که بدربارآمده بودند ،گذاشتند . وآنان ابوفقعس ، و ابودثار ، وابوجراح ، و ابوثروان، بودند وحق‌را بجانب‌کسائی دانستند. وکسائی با یحیی‌بن‌خالد، مذاکرهٔ نمود ، و یحیی ده هـزار درهم جایزه بسیبویه داده ،که او با دریافت آن پاداش ببصره رفته ، و ازآنجا رهسپار فارس گردیده ، و در سال دویست و هفتاد وهفت[3] درهمانجا

۱ـ ف (وعله) .

۲ـ ف (وخاطباه فی‌مسائل) ، جب(وخطآه فی‌مسائل).

۳ـ ف (یکصدو هفتاد وهفت) .

وفات یافت .

و بخط دیگری غیر از ثعلب است‌که : مبرد بکسیکه خواستار خواندن‌کتاب سیبویه بر او میشد ، میگفت ، (آیا) دریانوردی کردهٔ . و در این سخن نظرش تجلیل ازکتاب و مشکلات[1] آن بود .

مازنی گوید : شرمساری برای‌آنکسی میماندکه پس‌از سیبویه بخواهدکتاب بزرگی در نحو تألیف‌کند .

اخبار نضربن شمیل

نضربن شمیل بن خرشة بن یزیدبن‌کلثوم بن عنترةبن زهیربن (عمربن) جلهمة بن حجربن خزاعی‌بن مالک‌بن عمروبن‌تمیم . از مردم بصره بودکه درمروروذ [2] ، ازشهرهای مازن ، اقامت داشت. از خلیل وفصحاء اعراب‌آموخت . ودر سال دویست و سه ، یا چهار، وفات یافت . و این‌کتابها از اوست :کتاب الصفات ؛ و این‌کتابی است بزرگ مشتمل بر چندکتاب ؛ و ابوعبید قاسم‌بن سلام برای‌کتاب غریب‌المصنف ، خود از آن استفاده کـرده است. ومن‌دراینجا محتویات آنرا روی نوشتهٔ ابوالحسن‌بن‌کوفی نقل مینمایم، وبچیزهائی که خود دیده دارم تکیه نمیکنم ، ابن‌کوفی گوید :

جزء اول ، مشتمل است بر : خلق انسان، وجود، و سخاوت، و صفات زنان .

جزء دوم . مشتمل است بر. اخبیه[3] ، و خانه‌ها ، و صفت‌کوهها ، ودره‌ها ، وکالاها.

جزء سوم . مشتمل است بر : شتران . فقط .

جزء چهارم، مشتمل است بر :گوسفندان ، و پرندگان ، وآفتاب ، و ماه ، وشب، و روز ، و شیرهای آشامیدنی ، و سماروغ ، و چاهها ، و حوضها ، و ریسمانهای آبکشی،و دلوچاه ، وصفات شراب .

جزء پنجم ، مشتمل است بر :کشاورزی ، ومو ، وانگور، و نام بقولات ،ودرختان، و بادها ، و ابرها ، و بارانها ،وکتاب السلاح ، وکتاب خلق‌الفرس .

و این تصنیفات نیز از اوست که جـز کتاب‌الصفات نیست : کتاب الانواء . کتاب

۱ـ ف استعظاما) وجب(استصعابا).

۲ـ مروالروذ . یا مرورود از شهرهای‌خراسانست وتامرو شاهجان پنجروز فاصله دارد (قاموس الاعلام ترکی) .

۳ـ اخبیه جمع خباء ـ خرگاهی‌که از مو یا پشم سازند (فرهنگ نفیسی) .

المعانی. کتاب غریب الحدیث (کتاب المصافنه). کتاب المدخل الی کتاب العین کتاب المصادر. کتاب الجیم. کتاب الشمس والقمر.

اخبار اخفش مجاشعی

ابوالحسن سعید بن مسعده، بردهٔ بنی مجاشع بن دارم، از مشاهیر نحـویان بصره است. ازسیبویه آموخته، واز اصحاب اوبشمار میرفت ... اخفش از سیبویه سالخورده‌تر، و تمام‌آن علمائی را دیده است که سیبویه دیده بود.

اخفش را راهنمای کتاب سیبویه دانند، زیرا معلوم نیست کسی کتاب سیبویه را براو خوانده، ویـا سیبویه آنـرا برای کسی خوانده باشد؛ ولی همینکه وفات یافت، آن کتاب براخفش قرائت گردید. وخوانندگان آن: ابوعمروجرمی، وابوعثمان مازنی، ودیگران بودند. اخفش پس ازفراء، درسال دویست ویازده[1] درگذشت. بلخی درکتاب فضائل خراسان، نژاد ویرا ازخراسان دانسته، ووفاتش‌را بسال دویست وپانزده نوشته است، ونیزاخفش ازحمادبن زبرقان که از بصریان بود روایت میکرد. و این کتابها از اوست: کتاب الاوسط فی النحو. کتاب تفسیرمعانی القرآن. کتاب المقاییس فی النحو، کتاب الاشتقاق، کتاب الاربعة. کتاب العروض. کتاب المسائل الکبیر. کتاب المسائل الصغیر. کتاب القوافی، کتاب الملوك. کتاب معانی الشعر. کتاب وقف التمام. کتاب الاصوات. کتاب صفات الغنم و الوانها و عـلاجها و اسنانها.[2]

اخبارقطرب

ابوعلی محمدبن مستنیر، و بقولی احمد بن محمد، و حسن بن محمد هم گفته شده، و اولی صحیحتر از سائر اقوال است. وی از سیبویه، و گروهی از علماء بصره آموخته، وسخنانش مورد اعتماد بود.

قطرب نام حیوان کوچکی است که همیشه درحرکت بوده و ایست ندارد. گویند این لقب را سیبویه باوداد، زیرا سحرگاهان بسراغ او میرفت. روزی بـاوگفت: تو همان قطرب شب هستی. قطرب آموزگار فرزندان ابودلف قاسم‌بن عیسی بود، وپس ازوی حسن[3]

۱ـ ف (دویست وبیست‌ویك). ۲ـ ف (واسبابها).
۳ـ ف (الحسین).

پسرش همین‌کار را داشت . و بسال دویست و شش درگـذشت و این‌کتابهـا از اوست : کتاب معانی القرآن . کتاب القوافی . کتاب النوادر . کتاب الازمنه. کتاب‌الاصوات. کتاب المثلث . کتاب الصفات . کتاب العلل فی‌النحو . کتاب الاضداد . کتاب خلق‌الفرس ، کتاب خلق‌الانسان . کتاب غریب الحدیث[1] . کتاب الرد علی‌الملحدین فی متشابه‌القرآن . کتاب الهمز . کتاب فعل وافعل. کتاب اعراب‌القرآن .

اخبار ابو عبیده

شیخ ابوسعید رحمه‌الله گوید : ابو عبیده معمربن مثنای تیمی ، از تیم قریش[2] ، نه از تیم الرباب[3] ، بـردهٔ آنان ، و بقولی بردهٔ بنی عبدالله بن معمر تیمی بود . وگـوید : ابوبکربن مجاهد از قول کـدیمی و ابو عیناء حکایت‌کرد ، که مردی بابو عبیده گفت: ای ابو عبیده ، تو بهمه مردم بدگوئی کنی ، و در نسبشان طعنه‌ها میزنی ، تو را بخـدا بمن بگو ، پدرت چه‌کس ، وکجائی بود . جواب دادم : پدرم خود را از یهود با جـروان[4] میدانست . بخط ابوعبدالله‌بن مقله خواندم‌که ابوالعباس ثعلب گوید . ابوعبیده عقیدهٔ خوارج را داشت . و قرآن را از روی سنجیدن و نظر میخواند ، و غریب‌القرآن و مجازالقرآن نوشت ، و با همهٔ دانش و معرفتی‌که داشت ، اگر شعری میگفت از عهدهٔ اعرابش‌بدرستی برنمیآمد . در هنگام مرگش هیچ‌کسی برجنازهٔ او حاضر نشد ، زیرا مردمان شریف باو سلام نمیدادند[5] . و درکتاب المثالب بنزدیکان پیغمبر علیه‌السلام[6] طعنه‌ها زده است .

ابوالعباس‌گوید : ابوعبیده را عمر بصد سال رسید . و لثغهٔ[7] زیادی داشته ، و بعلوم ادوار جاهلیت و اسلام آگاه ، و منزلش دیوان عرب بود . درباره اصحابش ، چون‌اصمعی ، و ابوزید ، ودیگران ازهیچ‌چیز مضایقت نداشت . وبا این وصف در نسب و دین او تردید میرفت .

بخط علان‌شعوبی خواندم ،که بـابوعبیده لقب ، سخت [8] داده بودند ، و از مردم

۱ـ ف (غریب‌الاثار).

۲ـ تیم قریش مرکب است از : تیم‌بن مرة ، خویشاوندان ابـوبکر . و تیم بن فهر و تیم‌بن قیس‌بن ثعلبه (منتهی‌الارب) .

۳ـ تیم الرباب بکسر راء پنج قبیله عرب است که با هم یکی شدند : ضبه ، ثـور ، عکل ، و تیم ، وعدی (منتهی‌الارب) .

۴ـ با جروان : قریه است از دیار مصر (لغتنامه دهخدا) .

۵ـ ف (ولم‌یکن یسلم منه) جب (ولم یکن یسلم علیه) .

۶ـ ف (صلعم) .

۷ـ لثغه :گرفتگی در زبـان بنحویکـه راء را لام ، و یا غین و سین را تاءگفتن و یا حرفی بجای حرف دیگرآوردن و یاآنکه در زبان سنگینی داشته باشد ونتواند . حـروف را اداکند (فرهنگ‌نفیسی) .

۸ـ ف (یلقب بسحب) جب (یلقب بسخت) .

فارس ، و نژادش ایرانی بود .

وی درسال یکصدوچهارده بدنیا آمد، و در سال دویست وده- بقولی- یازده درگذشت.
ابوسعید وفاتش را در سال هشت دانسته ، و سال نه نیز گفته شده است . و این است کتابهای او : کتاب مجازالقرآن . کتاب غریب القرآن . کتاب معانی القرآن ، کتاب غریب الحدیث . کتاب الدیباج . (کتاب التاج) . کتاب الحیوان . (کتاب النقائض . کتاب ابنی وائل . کتاب الحدود) کتاب جفوة خالد . کتاب مسعود. کتاب البصره[1] . کتاب خبر الراویة . کتاب خراسان. کتاب معاراة[2] قیس والیمن . کتاب خبر عبدالقیس . کتاب خبر ابنی بغیض . کتاب خوارج البحرین والیمامه . کتاب الموالی. کتاب البله[3] . کتاب الضیفان . کتاب الطروقه . کتاب مرج راهط . کتاب المنافرات . کتاب القتال[4] کتاب خبر البراص[5] . کتاب الفرارین[6] . کتاب البازی . کتاب الحمام . کتاب الحیات . کتاب العقارب . کتاب النواکح[7] . کتاب النواشز. کتاب خصی الخیل کتاب الملاص . کتاب الاعتاز[8] . کتاب مناقب باهله . کتاب ایادی الازد. کتاب الخیل. کتاب الابل . کتاب الاسنان . کتاب المجام[9] . کتاب الزرع . کتاب الرحل. کتاب الدلو . کتاب البکره . کتاب السرج . کتاب اللجام . کتاب القوس . کتاب السیف . کتاب الشوارد . کتاب الاحلام . کتاب الزوائد . کتاب نامة[10] الرئیس . کتاب مقاتل الاشراف کتاب الشعر والشعراء . کتاب فعل و افعل . کتاب المصادر. کتاب المثالب . کتاب خلق الانسان کتاب الفرق. کتاب الخسف . کتاب مکة والحرم. کتاب الجمل وصفین. کتاب بیوتات العرب. کتاب اللغات . کتاب الغارات . کتاب المعاتبات . کتاب الملاویات . کتاب الاضداد . کتاب مآثر العرب . کتاب القبائلین . کتاب العققه . کتاب مآثر غطفان . کتاب الاوفیاء . کتاب اسماء الخیل . کتاب ادعیاالعرب . کتاب مقتل عثمان . کتاب قضاة البصرة . کتاب فتوح ارمینیه . کتاب فتوح الاهواز . کتاب لصوص العرب . کتاب اخبار الحجاج . کتاب قصة الکعبة . کتاب الخمس من قریش . کتاب فضائل الفرس. کتاب اعشار الجذر[11] . کتاب الحمالین والحمالات. کتاب مایلحن فیه العامة . کتاب سلم[12] بن قتیبه . کتاب روشنقباد[13] کتاب السواد و فتحه .

۱- ف (النصرة) . ۲- ف (مغاراة) . ۳- ف (کتاب العلة) .
۴- ف (القبائل) . ۵- ف (خبر التوام) .
۶- ف (القواریر) . ۷- ف (النوائح) .
۸- ف (اعتبار) . ۹- ف (المجان) .
۱۰- ف (قامة) . ۱۱- ف (الجزور).
۱۲- ف (مسلم) . ۱۳ - ف (روستقباد) .

کتاب مسعودبن عمروو مقتله . کتاب من شکر من العمال (وحمد) . کتاب غریب بطون العرب کتاب تسمیة من قتلت بنواسد . کتاب الجمع والتثنیه . کتاب الاوس و الخزرج . کتاب محمد و ابراهیم ابنی عبدالله بن حسن بن حسن[1] کتاب الایام (ومشتمل است بر ...) کتاب الامثال. کتاب الحرات . کتاب اعراب القرآن . (وبنوشته سکری) . کتاب ایام بنی یشکر و اخبارهم. کتاب ایام بنی مازن و اخبارهم .

و از اصحاب ابوعبیده

دماد ابوغسان است که نامش رفیع بن سلمة بن مسلم بن رفیع عبدی، وراوی ابوعبیده بود. وکتابهایش را صحافی میکرد . و انساب و اخبار و مأثر را از او فرا گرفت .

اخبار ابوزید

نامش سعیدبن اوس انصاری واز نژاد خالص . خزرج است . ابوالعباس مبرد گوید، ابوزید نحو را میدانست ولی نه باندازهٔ خلیل و سیبویه ، و یونس در لغت با ابو زیددریك پایه بودند[2] و درنحو بر ابوزید برتری داشت ، و ابوزید از اصمعی و ابوعبیده بنحوعالمتر بود و او راابوزید نحوی میگفتند .

ابوسعید گوید : در نحو ولغت از علماء بصره کسی را نمیشناسم کـه ازکوفیان علوم عربی را اخذکرده باشد جز ابوزیدکه از مفضل ضبی روایت کرد .

ابوزید در اول کتاب النوادر گوید : مفضل ضبی از ضمرهٔ نهشلی که جاهلی بود این شعررا برای من خواند :

بَکَرت تَلومُك بَعد وهْنٍ في النَدی   بَسْلٌ عَلیك مَلامَتی وَ عِتابی[3]

بخط اسحاق خواندم: کهابوزید بمن گفت، وقتیکه محمدالمهدی بخلافت رسید ، ببغداد آمدم. وبسیاری ازعلماء شهرستانها با معلومات گوناگونی باو روی آورده بودند، و من در میان آنها، کسی زیرکتر وبافراستتر از خلف بیت شعر، وعالمی بخشندهتر از یونس بعلم خود ندیدم . وفات ابوزید در سال دویست و پانزده بود . و این کتابهـا از اوست : کتاب مقتل عثمان . کتاب حیله و محاله . کتاب الهوش و النوش . کتاب مسائیه[4] . کتاب المعری[5]. کتاب

۱ـ ف (الحسین) .   ۲ـ ف (مرتاب ابی زید) جب (من باب ابوزید) .

۳ـ باکم گشتن بخششهایت بنکوهش توشتاب کرد ولی سرزنش وگله گذاریهای من تو را خوش آیند نیست .

٤ـ ف (مشابه) .   ٥ـ ف (لمعدی) .

الابل والشاة . کتاب الابیات . کتاب المطر . کتاب المیاه . کتاب القرائن . کتاب النبات والشجر . کتاب اللغات . کتاب قرائة ابی عمرو . کتاب النوادر . کتاب الجمع والتثینه . کتاب اللین[۱] . کتاب بیوتات العرب . کتاب تخفیف الهمز[۲] . کتاب الوحوش. کتاب الفرق. کتاب فعلت و افعلت . کتاب غریب الاسماء . کتاب الهمز . کتاب المصادر . کتاب الحلسه[۳] کتاب نابه و نبیه. کتاب نعت الغنم. کتاب نعت المشافهات. کتاب المنطق.

اخبار اصمعی

محمد گوید[۴] : ابو عبدالله بن مقله نوشته است که ابوالعباس ثعلب گوید : اصمعی ، عبدالملک بن قریب بن عبدالملک بن علی بن اصمع بن مظهر بن عمرو بن عبدالله باهلی است .

گویند، با بوعبیده گفتند اصمعی میگوید. زمانی پدرم براسب سوار بود و باسلم بن قتیبه اسبش را میرانده[۵] .... ابوعبیده گفت : سبحان الله ، شکر خدائیرا که از همه بزرگتراست، کسیکه بچیزی خودنمائی کند که دارای آن نیست، بآن ماند که بدروغ جامه مرا بتن کرده باشد؛ بخدا سوگند ، پدر اصمعی هیچگاه چارپائی نداشته ، وبرچیزی بار نبود مگر بهمان جامه‌های خود[۶] .

شیخ ماابوسعید از قول ابوالعباس مبرد گوید : اصمعی در شعرو معانی تواناتر ازهر کسی بود ، و ابوعبیده با همان توانائی ، براصمعی در علم نسب برتری داشت ، و درنحو اصمعی از او داناتر بود .

کنیهٔ اصمعی ، ابوسعید است. ونام قریب، عاصم ، ومکنی باابوبکر بود . ابـو عیناء گویـد : در سال دویست و سیزده ، هنگام وفـات اصمعی در بصره بودم ، و فضل بن ابو اسحاق بروی نماز گذارد ، و برادرزادهٔ او عبدالرحمن در تشییع جنازه میگفت : اناالله و انا الیه من الراجعین . بخودگفتم ، چه میشد اگر او بهمانگونه که خدا بوی آموخته است ، استرجاع مینمود . وفات اصمعی را درسال دویست‌وهفده نیز گفته‌اند ، و این کتابها از اوست :

کتاب خلق الانسان. کتاب الاجناس. کتاب الانواء. کتاب الهمز. کتاب المقصور والمدود. کتاب الفرق. کتاب الصفات. کتاب الاثواب . کتاب المیسر والقداح. کتاب خلق الفرس. کتاب الخیل.

۱ـ ف (اللبن) ۲ـ ف (تحقیق الهمز) . ۳ـ ف (الجلسه) .
۴ـ ظاهراً همان محمدبن‌اسحاق‌مؤلف است ۵ـ ف (یسابق) جب(یسایر) .
۶ـ ف (واللهما ملك ابوالاصمعی‌دابة الافی‌ثوبه) جب (والله ما ملك ابو الاصمعی قطدابة، ولاحمل‌الاعلی ثوبه) .

کتاب الابل. کتاب الشاة. کتاب الاخبیة والبیوت. کتاب الوحوش. کتاب فعل وافعل. کتاب الامثال. کتاب الاضداد. کتاب الالفاظ. کتاب السلاح. کتاب اللغات. کتاب میاه العرب. کتاب النوادر. کتاب اصول الکلام. کتاب القلب والابدال. کتاب جزیرة العرب. کتاب الدلو. کتاب الاشتقاق. کتاب الرحل. کتاب معانی الشعر. کتاب المصادر. کتاب الاراجیز. کتاب النخلة. کتاب النبات والشجر. کتاب الخراج. (کتاب مااختلف لفظه واتفق معناه). کتاب ما اتفق لفظه واختلف معناه. کتاب غریب الحدیث. درحدودسی[1] ورق، وآنرا بخط سکری دیدم. کتاب السرج واللجام والبری والعقال[2]. کتاب غریب الحدیث والکلام الوحشی. کتاب نوادر الاعراب. کتاب المذکر والمونث. کتاب الافات. کتاب النسب. کتاب الاصوات. کتاب اسماء الخمر. کتاب ماتکلم به العرب فکثر فی افواه الناس.

اصمعی یك قطعه بزرگی ازاشعار عرب را جمع آوری نموده که مورد پسند علما نیست، زیرا چیزهای غریبی ندارد، وروایات آن مختصر است.

اخبار برادر زاده اصمعی

بنوشته یزیدی

نامش عبدالرحمن، کنیه‌اش ابومحمد، و بقولی ابوالحسن. ازثقلاء بود[3]. ولی در روایتهائی که ازعموی خود، وسائر علماء کرده، مورد اعتماد است.

احمدبن حاتم - راوی اصمعی

کنیه‌اش ابونصر، وراوی ابوعبیده، وابوزید، ودیگران است. درسال دویست وسی ویك درگذشت، وعمرش هفتاد واندی سال بود، واین کتابها ازاوست: کتاب الابل. کتاب ابیات المعانی. کتاب الخیل. کتاب الزرع والنخل. کتاب الشجر والنبات. کتاب اللباء واللبن. کتاب اشتقاق الاسماء. . . کتاب الطیر. کتاب مایلحن فیه العامه. کتاب الجراد.

اخبار اثرم - مصاحب اصمعی وابوعبیده

ابوالحسن علی بن مغیرة اثرم، راوی گروهی ازعلماء وفصحاء اعراب است، وکتابهای ابوعبیده

۱ - ف (دویست) ۲ - ف (والشوی والنعال)
۳ - ثقلاء جمع ثقیل، کسی که صحبت ویراناخوش دارند (فرهنگ نفیسی)

و اصمعی را نیز روایت کرده ، و از این دو نفر جدائی نداشت . ثعلب گوید : نزد اثرم مصاحب اصمعی بودم ، و او شعر راعی را املا میکرد ، همینکه بآخر رسید کتابرا برزمین نهاد ، یعقوب‌بن سکیت که با ما بود گفت : باید چیزی از اشعار راعی از او بپرسم ، بوی گفتم : این‌کار را نکن ، شاید حاضر نباشد ، و میان این جمع سرشکسته شود . گفت من اینکار را میکنم ، و از جای برخواسته ، و پرسید شما در این شعر راعی چه میگوئید :

و اَفضْنَ بَعْدَ کظوِ مِهِنّ بِحِرَّةٍ مِنْ ذی اَلاَبارِقِ اذْرَعَینَ حَقیلاً [۱]

شیخ بتلجلج افتاد ، وتنحنحی‌کرد ، و جوابی نداد ، باز ازاو پرسید ، پس دراین شعر چه میگوئید ؟

کَدُخانِ مُرتَجلٍ [۲] بِاَ علاَتلْعَةٍ غَرْثانِ ضَرَّمَ عَرْفَجاً مبلُولاً [۳]

باز شیخرا همان حالت دستداده ، وکراهت وبدبینی درصورتش هویدا شده ، وگفت: گران باری‌که ازگردن خود یاری جوید . یعقوب گفت : اشتباه‌کردید ، از چانه خود ، است اثرم‌گفت : برای ریاست شتابزده میباشی ، و بدرون خانه‌اش رفت .

معنای این مثل

یعقوب گوید : هنگامیکه شتر در زیر بار گرانی ، بستوه درآید و درمانده شود ، گردن را بدرازا نگاه دارد ، و تکیه بچانه‌اش کند ، و در آن حالت آسایشی‌ندارد . این مثل را درباره‌کسی گویندکه‌درحال ناتوانی از ضعیف‌تر ازخود یاری جوید . این‌است معنای‌آن مثل .

اثرم در سال دویست وسی وفات یافت ، و این کتابها از اوست : کتاب‌النوادر. کتاب غریب‌الحدیث .

اخبار جرمی

بخط ابوالحسین[۴] خزاز خواندم ، ابوعمرصالح‌بن اسحق‌بجلی ، بردهٔ بجیله‌بن‌انمار بن ارش‌بن‌غوث، برادر ازدبن غوث است. وابوسعید گوید: بردهٔ جرم‌بن ربان‌بود. وجرم

۱- پراکنده شدند پس از آنی‌که درسنگلاخ ذی‌الابارق چیزی برای نشخوار نیافتند . زیرا چراگاهشان در زمینی سخت و پراز تیه بود .

۲- ف (مرتحل) و مرتجل ،گردآورندهٔ ملخ بسیار برای بریان‌کردن است (فرهنگ نفیسی) .

۳- چون دود مرتجل بر پشتهٔ خاک ،گرسنه ایست‌که درختان نمناك ریگزاری را میسوزاند .

٤- ف (ابوالحسن.)

یکی از قبیله‌های عرب دریمن است: نحو را ازاخفش و دیگران آموخت ، (وکتاب‌سیبویه را بر اخفش خوانده ، و یونس‌بن حبیب را ملاقات‌کرد ، ولی سیبویه را ندیده‌است)، لغت را از ابوزید واصمعی، وکسانیکه درآن طبقه بودند فراگرفت . ابوالعباس مبرد اورا بردهٔ بجیلة‌بن انمارمیدانست. وفات‌جرمی ... و این‌کتابها ازاوست: کتاب‌الفرح . کتاب‌الابنیه. کتاب‌العروض. کتاب مختصر نحو للمتعلمین . کتاب غریب سیبویه[۱] کتاب‌الابنیه والتصریف.

اخبار مازنی

نامش بکربن محمد ، و از بنی مازن‌بن شیبان‌بن ذهل‌بن ثعلبة‌بن عکامة بن صعب‌بن علی‌بن بکربن وائل است . پدرش محمدبن حبیب از نحویان و قاریان بوده ، و قصهٔ اورا با ابوسرار غنوی ذکرکردیم. واثق برای شعری‌که از جاریه شنید،داشت‌مازنی را ازبصره احضارکرد . و شعر این بود :

أظَلُومُ[۲] انَّ مُصَابَکُم رَجُلا أَهْدیَ السَّلامَ تَحِیَّةً ظُلْمُ[۳]

مازنی بسامراء آمد، و نزد واثق رفت وآن شعر را بهمانگونه اعراب نمودکه واثق نظر داشت ، وواثق پنجهزار درهم‌بوسیلهٔ احمدبن داود باو داده ، وببصره روانه‌اش‌کرد . وفات مازنی... و این‌کتابها از اوست: کتاب‌الالف واللام . کتاب التصریف .کتاب‌العروض کتاب‌الدیباج علی خلاف[۴] کتاب ابی عبیده ... کتاب القوافی .

اخبار توزی[۵]

شیخ ما ابوسعید رحمه‌الله گوید : نامش عبدالله‌بن محمدبن هارون است . وابن وداع بن فضل اسدی قریشی، بنقل از ابوسعید نویسد : او بردهٔ قریش بود و ابومحمدکنیه داشت. قرائتش بر اصمعی بوده ، و از ابوعبیده و دیگران روایت‌کرده وکتاب سیبویه را نزد ابو عمر جرمی خوانده است .

ابوعلی‌صفار، با اجازه در نقل، برای ما حکایت‌کردکه محمدبن یزید میگفت : نزد عمارة‌بن عقیل‌بن بلال‌بن حدید ، و ابومحمد توزی[۶] بودم ، و قصیدهٔ جریر را میخواندم که اولش این است :

طَرِبَ الحَمَامُ بذی‌الأراکِ فشاقَنی لا زلتَ فی فَنَنٍ وَ أیْكٍ ناضرٍ[۷]

۱ــ ف (کتاب تفسیر غریب سیبویه) .

۲ــ ف (اظلوم). ۳ــ ای ستمکار ، بدی‌کردن بکسیکه درود برتو فرستاده، ستمکاریست .

٤ــ ف (علی خلل) . ٥ــ٦ــ ف (التوری) .

۷ــ قمری بباغ بطرب درآمد و مرا به شور انداخت . آرزومندم‌که همیشه تو در میان شاخه‌های تروتازه سروباشی .

تا رسیدم باین شعر :

أَما النؤ اد فَلا یزال موُکَّلاً بهوی‌حَمامَةَ اَوْ بریّا العاقر[۱]

عماره روبتوزی[۲] کرده ، وگفت این رفیق شماچه میگوید ؟ جوابش داد ، این‌دو—حمامه وریا—زن هستند ، عماره تبسمی‌نموده‌وگفت: بخداسوگند، آنها دودرخت‌خرمابن[۳] است که در طرف راست و چپ خانهٔ من قرار دارد .

توزی[۴] بمن‌گفت : این را بنویس ، ولی من باحترام ابوعبیده از نوشتن خودداری داشتم. بازگفت بنویس، اگر خود ابوعبیده اینجا بود ، مصرع دوم این شعر را میگرفت. اینجا خانه این شخص‌میباشد . توزی[۵] از اصمعی آموخته بود . حتی او را باصمعی منسوب میداشتند . وفاتش ... و این‌کتابها از اوست :کتاب‌الامثال .کتاب الاضداد .کتاب الخیل و سبقها و اسنانها[۶] وشیاتها و غرتها و اضمارها و من نسب الی فرسه .کتاب فعلت وافعلت. کتاب‌النوادر .

اخبار زیادی

ابوسعید رحمه‌الله گوید: نامش ابو اسحاق ابراهیم‌بن سفیان‌بن سلیمان‌بن ابوبکر‌بن عبدالرحمن بن زیاد‌بن ابیه است ، بر اصمعی و علماء دیگر قرائت داشته ، وکتاب سیبویه را خواند ولی بآخر نرسانید . این‌کتابهـا از اوست :کتاب شرح (نکت)کتاب سیبویه . کتاب الامثال .کتاب‌النقط والشکل. کتاب (تنمیق) الاخبار .کتاب اسماء السحاب والریاح والامطار .

اخبار ریاشی

ابوالفضل عباس‌بن فرج، برده‌محمدبن سلیمان‌هاشمی . ورياش مردی از جذام است که‌پدرعباس[۷] برده اوبود ، و از این جهة این نسبت برای او پایدار ماند . لغت و شعر را میدانست . واز اصمعی بسیارروایت نموده ، و ازدیگران نیز روایتهائی دارد . وابوالفتح محمدبن جعفر گوید، ریاشی نیم اول کتاب سیبویه را برمازنی خوانده بود : ابوسعید از قول ابوبکربن دریدبرای ماحکایت‌کرد ،که دورواقان بصره مردی دیدم‌که‌کتاب منطق ابن سکیت را میخواند ، و برای‌کوفیان تقدمی قائل بود ،گفته‌های او را‌که برای ریاشی نقل‌کردم ،گفت ما لغت را ازشکارچیان سوسمارو موش‌خوران‌آموختیم ، و اینان‌لغت را از

۱ــ اما دل من درهوای حمامه وریای بی‌مانند پایدار بوده وهست ، ودر مجمع‌البلدان دارد (بهوی‌جمانه) ر.ك معجم‌البلدان زیرکلمه (عاقر).

۲ــ ف (الثوری) . ۳ــ ف (رملتان) جب (زملتان) و زمله خرمــابن است (منتهی‌الارب) و رمله تودهٔ از شن و یکی از معانی عاقر است (اقرب‌الموارد) .

۴ــ۵ ف (الثوری) . ۶ــ ف (وانسابها) . ۷ــ ف (الریاشی) .

مردم سواد گرفته‌اندکه‌خوراکشان کوامیخ[1] وشواریز[2] است . و درهمین زمینه‌سخنانی گفت. ابوسعید از روی گفتهٔ ابوبکر بن درید، وفات ریاشی را درسال دویست و پنجاه وهفت‌دانسته است. واین کتابها ازاوست : کتاب‌الخیل. کتاب‌الابل . کتاب‌مااختلفت‌اسماؤه من کلام‌العرب.

اخبار ابوحاتم سجستانی

بگفتهٔ ابوسعید، نامش سهل‌بن محمد ، و از ابوزید و ابوعبیده واصمعی بسیار روایت میکرد و بلغت وشعرعالم بوده و ابوالعباس مبرد گوید، از خود اوشنیدم که‌کتاب سیبویه را دومرتبه نزد اخفش خوانده است. وعروض را بخوبی میدانست ، و در لغت تألیفات زیادی داشته ، شاعر و صادق در روایت بود . وابوبکربن درید در لغت باو اعتماد مینمود . وبمن گفت که وفات او در پنجاه وپنج بود . و ابن کوفی نیز گوید : بخط ابوبکر خواندم ، که وفات ابوحاتم در سال دویست و پنجاه وپنج ، دربك، روز بارانی بود ، و سلیمان‌بن قاسم، برادر جعفربن قاسم ، براو نماز گذارد ، و درطرف راست[3] مصلی ، کنار میلهٔ راهنما دفن گردید.ابن‌درید گوید: وی‌درکتابها کنجکاوی ، وبادقت‌نظرمعماهای‌آنرا حل میکرد : واین کتابها از اوست : کتاب مایلحن فیه‌العامه . کتاب الطیر . کتاب المذکر والمؤنث.کتاب الشجر و النبات.کتاب‌المقصور والممدود (کتاب الفرق) ،کتاب القراات . کتاب المقاطع والمبادی . کتاب‌الفصاحة . کتاب الاضداد . کتاب القسی والنبال والسهام . کتاب السیوف و الرماح . (کتاب الدرع والجوشن) . کتاب الوحوش . کتاب الحشرات . کتاب الهجاء . کتاب الزرع.کتاب خلق‌الانسان. کتاب الادغام . کتاب اللبأواللبن والحلیب. کتاب‌الکرم. کتاب الشتاء والصیف. کتاب النحل‌والعسل. کتاب‌الابل . کتاب‌العشب والبقل . کتاب‌الاتباع. کتاب الخصب و القحط ، کتاب اختلاف‌المصاحف . کتاب التشوق[4] الی‌الاوطان . کتاب‌الحر والبرد و الشمس والقمر والليل و النهار . کتاب الفرق بین‌الادمیین و بین کل ذی‌روح .

اخبار مبرد

بخط ابوالحسین[5] خزاز خوانده‌ام ، مبرد ، نامش محمد بن یزید بن عبدالاکبر بن

۱ـ کوامیخ جمع کامخ . آبکامه فارسی‌است که ازآن نانخورشی سازند (منتهی‌الارب).
۲ـ شواریز جمع شیراز، نان خورشی است (فرهنگ نفیسی) .
۳ـ ف (عند) جب (یمنة) .
٤ـ ف (الشوق) .
٥ـ ف (ابوالحسن) .

حسان[1] بن سلیم بن سعید بن عبدالله بن زید بن مالک بن حرث بن عامر بن عبدالله بن بلال بن عوف بن اسلم بن ثمالة بن حجر بن کعب بن حرث بن کعب بن عبدالله بن مالک بن نصر بن ازد بود، که ازد بن غوث نامیده میشد.

شیخ ما ابوسعید رحمه‌الله گوید: پس از طبقه جرمی و مازنی، نحو با بوالعباس محمد بن یزید بن ازدی ثمالی خاتمه پیدا کرد. وی از ثماله است که قبیلهٔ ازازد میباشد. نحو را از جرمی و مازنی و دیگران آموخته، و برمازنی بیشتر تکیه داشت[2]. کتاب سیبویه را برجرمی شروع کرد و برمازنی بآخر رسانید.

حکیمی در کتاب حیلة الادباء، از قول ابوعبدالله محمد بن قاسم نوشته است، (پدر) مبرد از سورحیان[3] بصره و ازکسانی بود که کارش پاک[4] کردن زمین بود، وحیان سورحی خوانده میشد. او خودرا از مردم یمن میدانست، و بهمین جهت، مبرد دختر حفصی (مغنی) راکه از شرفاء یمن بود، بعقد خود درآورد. ابوسعید گوید: بگفتهٔ ابوبکر بن سراج، و ابوعلی صفار، مبرد در سال دویست و ده بدنیا آمده و درسال دویست وهشتاد و پنج، وفات یافت و در آن وقت هفتاد و نه سال داشته است. تولدش را درسال دویست وهفت نیز گفته‌اند، وصولی گوید: که از خـوداو چنین شنیده بودم، و قبرش در گورستان باب الکوفه است. و ازکتابهای اوست:

کتاب الکامل. کتاب الروضه. کتاب المقتضب. کتاب الاشتقاق. کتاب الانواء والازمنة. کتاب القوافی. کتاب الخط والهجاء. کتاب المدخل الی سیبویه. کتاب المقصور و الممدود. کتاب معانی القران ـ ومعروفست بکتاب التام. کتاب احتجاج القراأت[5] کتاب شرح شواهد سیبویه. کتاب ضرورة الشعر. کتاب ادب الجلیس. کتاب الحروف فی معانی القران الی طه. کتاب (معانی) صفات‌الله عزوجل. کتاب الممادح و المقابح. کتاب الریاض المؤنقه. کتاب اسماء الدواهی عند العرب. کتاب الجامع ـ ناتمام. کتاب التعازی. کتاب الوشی. کتاب فقر[6] کتاب سیبویه. کتاب فقر[7] کتاب الاوسط للاخفش. کتاب العروض. کتاب شرح کلام العرب و وتلخیص[8] الفاظها وتقریب معانیها. کتاب ما اتفقت الفاظه واختلفت معانیه فی القرآن. کتاب طبقات النحویین البصریین واخبارهم. کتاب الرسالة الکامله. کتاب الرد علی سیبویه. کتاب قواعد الشعر. کتاب اعراب القرآن. کتاب الحث علی الادب والصدق. کتاب قحطان وعدنان. کتاب

۱ـ ف (احسان). ۲ـ ف (و ... علی المازنی) جب (وعلی المازنی عول).
۳ـ سورحی در لغت بدست نیامد. گمان میرود از سرح و بمعنی چوپان وگله‌دار باشد.
٤ـ ف (یکسر الارضین) جب (یکسح) ودربصره دستجات زیادی از زنجبان بوده‌اندکه کارشان پاک کردن شوره‌زارهای زمین بوده تا بخاکی برسدکـه قابل کشت بـاشد (رك الحضارة الاسلامیه ص ۲۹۵). ۵ـ ف (القرائة). ۶ـ۷ ف (معنی).
۸ـ ف (وتخلیص).

الزيادة المنتزعة من سيبويه . كتاب المدخل في النحو . كتاب الناطق . كتاب الفاضل والمفضول كتاب العبارة عن اسماء الله تعالى . كتاب الحروف . كتاب التصريف .

وراقان مبرد

ابن زجاجی ، نامش اسماعیل بن احمد . وشاشی[1] نامش ابراهیم بن محمد .

ابوسعید رحمه‌الله گوید :

در همان دوران مبرد ، گروهی کتاب سیبویه را مورد نظر قرار داده‌اند ، که هیچکدامشان نباهت[2] او ، یعنی مبرد را نداشتند . مانند ، ابوذکوان ، قاسم بن اسماعیل ، مؤلف : کتاب معانی الشعراء ، که این درستویه آنرا روایت کرده . و در روزگار زنج[3] بسیراف رفته بود . ودر اخبار عرب علامهٔ بشمارمیرفت، وگروهی از علماء را دیده داشت. و مادر او را توزی بنکاح خود درآورده بود .

وهمچنین، عمیثل[4] بن ذکوان (مکنی بابوعلی) ، مقیم عسکر مکرم[5] مؤلف : کتاب جواب المسکت ، کتاب اقسام العربیه ؛ وکتاب الاضداد (توزی را ابوبکر محمدبن حسن بن مروان ، از ابوذکوان روایت کرده است) .

و مانند : ابویعلی بن ابوزرعه، از اصحاب مازنی . که مردی برجسته و عالم درنحو (ولغت) ، وثقتی در روایت بود، وکتاب الجامع فی النحو ، از اوست ، و باتمام نرسانید .

و از علماء بصریان: ابوجعفرمحمدبن رستم یزدیار[6] طبری، که در شمار طبقهٔ ابوعلی بن زرعه بود ، وکتاب غریب القرآن ، کتاب المقصور والممدود ، کتاب المذکر و المؤنث، کتاب صورالهمز ، کتاب التصریف ، کتاب النحو ، از اوست .

و: اشناندانی ، مکنی بابوعثمان . که ابوبکربن درید از او روایت کرده ، و او را دیده، ومؤلف : کتاب معانی الشعر ، کتاب الابیات (العربیه) است .

و : مبرمان ، محمدبن اسماعیل ، مکنی بابوبکر از مردم عسکر[7] که حکایتی در آموزش شرح سیبویه، باابوهاشم دارد، وما آنرا ذکر خواهیم کرد. ومؤلف این کتابها: بود:—

۱ـ ف (الساسی) . ۲ـ ف (لم یکن لهم کتب هته) جب (لم یکن لهم کتباهته) و و نباهت ، بمعنی زیرکی ، بیداری ، و فطانت است (منتهی‌الارب) .

۳ـ فتنه وآشوب زنج درسال ۲۵۵ هجری درخلافت مهتدی بالله عباسی آغاز گردید ، وپانزده سال دوام داشت (قاموس‌الاعلام ترکی) .

۴ـ ف(عبد) . ۵ـ عسکر مکرم قصبه‌ایست درخوزستان (قاموس‌الاعلام ترکی) .

۶ـ ف (یزدبان) . ۷ـ عسکر نام سامراء و چندجای دیگر است (فرهنگ نفیسی) .

کتاب العیون، کتاب النحو المجموع علی العلل، کتاب شرح کتاب سیبویه، ناتمام. کتاب المجاری ـ نازك ـ و کتاب صفة شکر المنعم.

اخبار زجاج

ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سری زجاج ، از قدیمیترین اصحاب مبرد در قرائت براوست .واگر کسی میخواست چیزی برمبرد قرائت کند ، اول خواستهٔ خود را بوی عرضه میداشت . بعدکار اوبالاگرفت ، و بمعتضد پیوست ، وآموزگار فرزند اوشد . و در اول با فرزندان عبیدالله بن سلیمان بود . سبب پیوستن او بمعتضد این شد ،که برخی از ندیمان معتضد ،کتاب جامع المنطق مجمره ندیم را نزد معتضد ستوده و توصیف نموده بود. ونام مجمره[1] محمد بن یحیی بن ابوعباد ، وکنیه اش ابوجعفر ، و نام ابو عباد جابر[2] بن یزید بن صباح عسکری بود ، وبرای ادب نیکوئی که داشت بندیمی معتضد در آمده و چون کتابش جدولهائی داشت، معتضد بقاسم بن عبیدالله امر کرد، کسی را بجوید تا آن جدولها را شرح نماید. قاسم ثعلب را خواست و این کار را بوی عرضه داشت، او از حساب این جدولها سردر نیاورده، وگفت من این را ندانم ، اگر شما کتاب العین را بخواهید حاضر است ، و روایتی هم ندارد. بمبرد نوشته شد. او درجوابشان اظهار داشت که این کتاب مفصل است واحتیاج بکار وزحمت فراوانی دارد ، ومن سالخورده و ناتوان گشته‌ام ، اگر آن را بمصاحب من ابراهیم بن سری واگذارید امید میرود که از عهده اش برآید . قاسم ازگفتگو با معتضد دربارهٔ زجاج تغافل ورزیده بود، تا آنکه معتضد بازفشار آورد، قاسم او را ازسخنان ثعلب و مبرد ، و اینکه احاله بزجاج نموده‌اند ، آگاه ساخت، (معتضد دستور داد آنرا بزجاج بگذارند) قاسم نیز همین کار راکرد، زجاج گفت بی آنکه آن نسخه را بگیرم ویا درآن جدولها نظری داشته باشم ، این کاررا انجام میدهم. قاسم باو امر کرد که یك نسخه دومی[3] ازآن تنظیم نماید، زجاج از ثعلب وسکری چندکتاب لغت بعاریت گرفت زیرا در علم لغت ضعیف بود ، وآن دومین نسخه را شرح کرد[4] وآنرا بخط ابوالحسن ترمذی صغیر نوشته، و جلدکرد ، و برای وزیر فرستاد، و او هم برای معتضد برده و مورد پسند او قرار گرفت ، و امر کرد (درحدود) سیصد دینار جایزه بوی دهند تا تمام آن را شرح نماید ، و نسخهٔ از این کار زجاج بدست کسی نرسید. وتنها در خزینه معتضد بود.

محمد بن اسحاق گوید: در دوره بدبختی وفلاکت آن فرمانروائی[5] شرح نامبرده بطور پاره پاره وازهمگسیخته پیدا شد، که ما آنرا برروی کاغذهای طلحی نازکی مشاهده کردیم.

۱ـ ف (محبره) . ۲ـ ف(محابر) . ۳ـ ف (بعمل البتانی) جب (بعمل الثنائی) .
۴ـ ف (فقسد البتانی) جب (ففسر الثنائی) . ۵ـ ف (بقیات السلطان) جب (نکبات السلطان)

گویند: زجاج بااین کار منزلتی بزرگ پیدا کرد، وبرای او جیرۀ در ندیمان، وجیرۀ در فقها ، و جیرۀ در علما ، مقرر گردید که (درحدود) سیصد دینار بود . زجـاج در روز جمعه یازده روز مانده بآخر جمادی‌الاخر سال سیصد و ده وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب مافسره من‌جامع‌النطق . کتاب معانی القرآن. کتاب الاشتقاق . کتاب‌القوافی. کتاب العروض. کتاب الفرق . کتاب خلق‌الانسان . کتاب خلق‌الفرس . کتاب مختصر نحو. کتاب‌فعلت وافعلت. کتاب ماینصرف ومالاینصرف . کتاب شرح ابیات سیبویه. کتاب النوادر.

اخبار ابن درید

ابوالحسین[1] دریدی که از غلامان و خاصان ابن درید بود(بمن) گفت: که‌خودابوبکر رحمه‌الله میگفت، در بصره ، کوچه صالح ، سال دویست و بیست و سه بدنیا آمده است. و او ابوبکر بـن محمدبن حسن بـن دریدبن عتاهیة بن حشم‌بن حسن بن حمامی‌ـ‌منسوب بدهکدۀ از نواحـی عمان بنام حمامـا ـ بن جروبن واسع بـن وهب بن سلمة‌بن جشم[2] بـن حاضر بن حشم‌بن ظالـم‌بن حاضر بن اسدبـن عدی‌بن عمروبن مـالك بن‌فهم بن غانم‌بن دوس‌بن عدنان‌بن عبدالله‌بن زهربن کعب‌بن‌حرث‌بن عبدالله بن مالك بن ازدبن غوث، است که دربصره‌بود، بعد بعمان‌رفته ودرآنجا اقامت‌نمود، بعد بجزیرۀ ابن‌عماره[3] رفت ومدتی‌درآنجا مانده . سپس بفارس رفته و آنجا اقامت‌کرد، و بعد ببغداد رفته ودر آنجا رحل اقامت انداخت. ولغت و اشعار عرب را میدانست . قرائتش بـر علماء بصره مانند : ابوحاتم ، و ریاشی، و توزی، و زیادی ، بوده و ازآنان‌آموخته ، و از عموی خودحسین[4] بن محمدکتاب مسالمات‌الاشراف را روایت‌کرده است ، و درسال سیصدو بیست‌ویك در بغداد وفات یافت ، ودر طرف شرق گورستان معروف بعباسیه پشت سوق‌السلاح[5] بخاك سپرده شد. واین‌کتابها از اوست : کتاب الجمهرة فی‌علم‌اللغة . این‌کتاب را نسخه‌ائی گوناگون ، با زیادت و نقصان فراوانی است . زیرا در فارس آنرا املاکرد و در بغداد آنـرا از حفظ املا نموده ، و برای همین اختلاف در املا ، زیادتی وکمی در آن پیدا شده است . وآنکه در فارس املاکرد، نشانۀ دارد که از آغازکتاب دانسته میشود[6] و نسخه تمام و درستی[9] است که مورد اتکاء همه بود . و آخرین نسخه کـه از تمام نسخها تصحیح گردیده ، نسخـه ابوالفتح عبدالله[8] بن احمد نحوی است . برای آنکه از چندین نسخه جمع‌آوری شده و

۱ـ ف (ابوالحسن) . ۲ـ ف (حشم) .

۳ـ جزیره ابن عماره همان جزیره ابن‌عمرو است‌که در شهرماردین در استان دیار بکر قرار دارد (قاموس الاعلام ترکی). ۴ـ ف (المحسن) . ۵ـ یکی ازجـاهای بغداد است (دلیل خارطه بغداد ص ۱۴۹) . ۶ـ ف (املاء بفارس علی غلامه تعلم من) جب (املاء بفارس غلامة یعلم من) . ۷ـ ف (والثانیه) جب (والتامه) .

۸ـ ف (عبیدالله) .

در محضرش قرائت گردیده است .

کتاب السرج واللجام . کتاب الاشتقاق . کتاب المقتبس . کتاب الوشاح . کتاب الخیل الکبیر . کتاب الخیل الصغیر . کتاب الانوار . کتاب المجتنی . کتاب المقتنی . کتاب الملاحـن . کتاب رواد[1] العرب . کتاب ماسئل عنه لفظا فاجاب حفظا ـ که علی بن اسماعیل بن حرب از وی جمع کرده است . کتاب اللغات . کتاب السلاح . کتاب غریب القرآن ـ ناتمام . کتاب فعلت وافعلت کتاب ادب الکاتب . که به پیکرهٔ کتاب ابو قتیبه بود و پاك نویس نشده و بدست مردم چیز ازآن نرسید . کتاب صفة السحاب والغیث .

ابوالحسین[2] دریدی بمن گفت : من حضور داشتم که ابوعلی بن مقله ، و ابن[3] حفص ، کتاب مفضل بن سلمه را که دررد خلیل تألیف کرده بود ، برابوبکر قرائت مینمودند ، و دراثنا قرائت آنها پاره‌جاها میگفت: ابوطالب راست گوید ، و پاره جاهامیگفت ، ابوطالب دروغ گوید. وبعد دیدم (ابن) حفص همان سخنان او را دریکصد ورق جمع آوری نموده وبکمك دیگران تفسیر کرده‌است.

اخبار ابن سراج

ابومحمد بن درستویه گوید : با ذکاوت وفطانتی که ابن سراج داشت ، از همهٔ غلامان مبرد جوانتر بود ، ومبرد با میل ورغبت او را بخود میخواند ، و از دیدنش شادمان میگردید و درخلوت وجلوت باوی بود و مؤانستی با او داشت ، وگوید : روزی هم ابن سراج را پس از مرگ مبرد دیدم که برای دیدار زجاج آمده بود ، ومردی چیزی از زجاج پرسید ، و او بابن سراج گفت : ای ابوبکر جواب این مرد را تو بده ، او هم جوابی بخطا داد . زجاج بطور سرزنش باو گفت : بخدا اگر در منزل من بودی تو را کتك میزدم ، ولی در این مجلس این کار شایسته نیست . ما همیشه تو را در ذکاوت وفطانت بابو[4]الحسن بن رجاء تشبیه[5] میکردیم ، و تو در يك چنین جوابی خطا میکنی ، ابن سراج گفت ، ای ابواسحاق، تو مرا زدی و تأدیب کردی ، من از همان وقتیکه این کتاب یعنی کتاب سیبویه را خواندم ، دیگران را بکناری گذاشته‌ام ، زیرا اشتغال بموسیقی و منطق مرا از آن باز داشت . ولی از همین حالا بهمان کار بـاز میگردم ، وبرگشت و آن مصنفاترا (تصنیف) نمود ، و پس از مرگ زجاج ریاست باو رسید و درسال ... درگذشت واین کتابها ازاوست : کتاب الاصول ـ الکبیر ـ کتاب جمل الاصول ـ کتاب الموجز ، کوچك است. کتاب الاشتقاق. کتاب شرح سیبویه. کتاب القرائات . کتاب الشعر والشعراء . کتاب الریاح والهواء والنار . کتاب الجمل .

۱ـ ف (رواة) . ۲ـ ف (ابوالحسن) . ۳ـ ف (ابو) .
۴ـ جب (ابن) . ۵ـ ف (نشهد بالذكاء والفطنة لابی الحسن بن رجا) جب .
(نشبهك بالذكا والفطنة بابی الحسن بن رجا)

کتاب المواصلات فی‌الاخبار و المذاکرات[1].

ابوالحسن علی‌بن عیسی رمانی گوید: در محضر ابن سراج بودم، و سخن از کتاب الاصول او بمیان آمد، یکی آنرا بر کتاب‌المقتضب ترجیح داد، ابوبکر گفت: چنین نیست و این شعر را خواند:

وَلٰکِن بَکَتْ قَبْلِی فَهَاجَ[2] لِی‌الْبُکا بُکَاهـا فَقُلْتُ الفَضْلُ لِلْمُتَقَـدِمِ[3]

ابوسعید سیرافی رحمه‌الله

شیخ ابومحمد[4] ایده‌الله گوید: (پدرم) ابوسعید حسن بن عبدالله‌بن مرزبان، ازمردم فارس و درسیراف[5] بدنیا آمد، وهمانجا شروع بتحصیل علم نموده و بیست سال نداشت‌که بعمان رفته، و در فقه بپایهٔ اجتهاد رسید. و باز بسیراف برگشته. و ازآنجا بعسکر رفت. و مدتی درآنجا اقامت نمود، و محمدبن عمر صیمری متکلم را ملاقات‌کرده، و او ویرا برتمام اصحابش مقدم میداشت و برتری میداد.

ابوسعید، فقیهی برمذهب علما عراق بود، و جانشین قاضی ابومحمد بن‌معروف‌ـ که در نحواستادش بود ـ در قضاوت طرف‌شرقی بغداد گردید، و بعد قضاوت هردو طرف، و بعد همان‌طرف‌شرقی راداشت... کرخی فقیه، ویراجلو میانداخت‌وبوهمه‌برتری میداد، ومجلسی برایش ترتیب داد که درآن فتوی‌دهد. ولادتش قبل از نود بود. وروز دوم ماه رجب‌سال سیصدوشصت وهشت ازدنیا رفت. و این‌کتابها از اوست: کتاب شرح (کتاب) سیبویه. کتاب الفات الـوصل والقطع. کتاب اخبار النحویین ـ (البصریین). کتاب الـوقف والابتداء. کتاب صنعةالشعر والبلاغه. کتاب‌شرح مقصوره ابن‌درید (کتاب‌الاقناع فی‌النحو ـ درحدود سیصد ورق).

اخبار ابن درستویه

ابومحمد عبدالله‌بن جعفربن محمدبن‌درستویه. با مبرد و ثعلب آمیزش داشت، و از آنها آموخت، وبا فضل ومتفنن‌دربسیاری ازعلوم بصریان گردیده وجانبداری آنها را بشدت مینمود. وبرمفضل بن‌مسلمه‌ردی نگاشت، وتاملاتی[6]در کتاب‌العین‌داشت. وفاتش‌در‌سال‌سیصدوسی‌و اندی بود و این کتابها ازاوست: کتاب المتمم. کتاب شرح‌الارشاد فی‌النحو. کتاب‌الهدایه.

۱ـ (مذکرات) ۲ـ ف (فهیج). ۳ـ ولی‌بیش‌ازمن بگریه درآمد و گریهٔ اومرا گریان‌ساخت‌وگفتم‌که‌برتری‌همیشه‌با پیشینیانست. ۴ـ ف (ابواحمد) ۵ـ سیراف شهر بزرگی درساحل‌دریای فارس است‌که درقدیم‌بارانداز کشتی‌های هند بود (معجم‌البلدان).
۶ـ ف (ونقش) جب (وتبصر).

شرح الجرمی. کتاب ادب الکتاب المتمم[1]. کتاب المذکر والمؤنث. کتاب المقصور والممدود. کتاب الهجاء. کتاب غریب الحدیث. کتاب معانی الشعر. کتاب الحی و المیت. کتاب التوسط بین الاخفش و ثعلب فی معانی القرآن و اختیار ابی محمد فی ذلك (کتاب تفسیر المفضلیات ـ ناتمام) کتاب تفسیر السبع ـ ناتمام. کتاب المعانی فی القران[2] ناتمام. کتاب تفسیر الشئی ـ ناتمام. کتاب اسرار النحو ـ ناتمام ـ کتاب شرح المقتضب ـ ناتمام. کتاب نقض کتاب الروندی علی النحویین. کتاب تزرج[3] العروضی. کتاب الازمنة ـ ناتمام. کتاب الرد علی ثعلب فی اختلاف النحویین. کتاب خبر قیس بن ساعده وتفسیره. کتاب شرح الکلام و بناء[4] ـ ناتمام. کتاب الرد علی ابن خالویه فی الکل والبعض. کتاب فی الاضداد. کتاب الرد علی بن[5] مقسم فی اختیاره. کتاب اخبار النحویین. کیاب الرد علی الفراء فی المعانی. کتاب جوامع العروض. کتاب الاحتجاج للقراء. کتاب تفسیر (قصیدة) شبل بن عزره[6] کتاب رسالته الی نجح[7] الطولونی فی تفضیل العربیه. کتاب الکلام علی ابن قتیبه فی تصحیف العلما. کتاب الرد علی ابی[8] زیدالبلخی فی النحو. کتاب الرد علی من قال بالزوائد و قال[9] یکون فی الکلام حرف زائد. کتاب النصرة لسیبویه[10] علی جماعة النحویین. واین کتاب مشتمل برچندین کتاب است وبپایان نرسانید. کتاب مناظرة سیبویه للمبرد. کتاب الرد علی من نقل کتاب العین. عن الخلیل.

ابوالحسن علی بن عیسی رمانی (رحمه‌الله)

ابوالحسن علی بن عیسی بن (عبدالله) (رمانی) نحـوی، نژادش از سر من رای، و ولادتش در سال دویست ونودوشش در بغداد است، و از فضلا، نحویان (بصره) و متکلمان بغدادی ومتفنن دربسیاری از علوم مانند، فقه، و قرآن، ونحو، وکلام بود وتصنیفات[11] وتألیفات بسیاری داشت. وبیشتر تصنیفاتش رادرحین املاء ازوی گرفته‌اند، ودراین هنگام که ما این کتاب را پاکنویس مینمائیم، درحال حیات است، و ما کتابهائیراکه در نحو، ولغت، و شعر، تصنیف کرده، در اینجا میاوریم، وآنچه درکلام، و فقه دارد بجای خود ذکـر خواهیم نمود.

کتاب شرح (کتاب) سیبویه. کتاب نکت سیبویه. کتاب المسائل المفـردات[12] من کتاب سیبویه. کتاب شرح المدخل للمبرد. کتاب شرح مختصر الجرمی. کتاب شرح المسائل للاخفش ـ بزرگ وکوچك ـ کتاب شرح الالف واللام للمازنی. کتاب شرح الموجز لابن ـ

۱ـ ف (کتاب ادب الکاتب). ۲ـ ف (فی القرات). ۳ـ ف (مدرج).
۴ـ ف (ونقاه). ۵ـ ف (ابی). ۶ـ ف (غروه).
۷ـ ف (نجیح). ۸ـ ف (ابن). ۹ـ ف (وان).
۱۰ـ ف (لسوید). ۱۱ـ ف (التصرف). ۱۲ـ ف (المفرده).

السراج . کتاب‌التصریف . کتاب الهجاء . کتاب‌الایجاز فی‌النحو . کتاب المبتداء فی‌النحو. کتاب‌الاشتقاق‌الصغیر . کتاب‌الاشتقاق‌الکبیر . کتاب‌الالفات فی‌القران . کتاب اعجاز القران. کتاب شرح کتاب‌الاصول . لابن‌السراج .

الفارسی ابوعلی (رحمه‌الله)

(حسن) بن‌احمدبن عبدالغفار نحوی . پیش‌از سیصدوهفتاد وفات یافته، وازکتابهای اوست : کتاب‌الحجة (للقراء السبعه ائمة‌الامصارالذین ذکرهم ابوبکر بن موسی‌بن العباس‌بن مجاهد رضی‌الله عنه) . کتاب‌التذکره . (کتاب الایضاح فی‌النحو) . کتاب ابیات‌الاعراب . کتاب شرح ابیات‌الایضاح . کتاب مختصر عوامل الاعراب . کتاب المسایل المصلحه ـ که‌در آن ردی برزجاج[1] بوده و معروف بالاغفال است . (وکتاب المسائل‌البغدادیـات . وکتاب مسائل الحلبیات . و مسائل الشیرازیات) نیز از اوست .

۱ـ ف (یرویها عن‌الزجاج) جب (تردفیها علی‌الرحاج) .

(بسم الله الرحمن الرحیم)

فن دوم_ از مقاله دوم

از کتاب الفهرست

در اخبار علما و مشتمل بر اخبار نحویان و لغویان کوفه

محمدبن اسحق گوید : اینکه بصریان را مقدم آوردیم برای این است که عربیت در ابتداء از ایشان گرفته شده و شهر بصره نیز قدیمی‌تر از کوفه است .

اخبار رواسی

بخط ابوالطیب اخی الشافعی خواندم : نام رواسی محمدبن ابو ساره ، وکنیه‌اش ابوجعفر بود،وچون سری‌بزرگ داشت رواسی‌نامیده شد، وبرای آنکه درنیل[1] اقامت‌داشت، نیلی خوانده میشد .

و او اولین نفر ازکوفیان است که در نحوکتابی تألیف‌کرد . ثعلب گوید : رؤاسی سمت‌استادی‌را برکسائی‌وفراء داشت. وفراء میگفت‌وقتیکه کسائی روانه بغدادشد.رؤاسی‌بمن

۱- نیل رود مصر ، ونام دهی‌درکوفه ، وشهری میان بغداد وواسط (فرهنگ‌نفیسی) .

گفت : کسائی رفت ، وحال آنکه تو بیشتر ترازوی توانگری داری[1] . من نیز ببغداد آمده و کسائیرا دیدم وچند مسئله ازمسائل رؤاسی را از وی پرسیدم ، و او جوابهائی خلاف آنچه میدانستم داد. من بگروهی از علماء کوفه که همراهم بودند چشمکی زدم، گفت: چرا بدت آمد مگر تو هم از کوفیان هستی . گفتم آری . گفت رؤاسی چنین وچنان گوید ، و صحیح نباشد ومن شنیده‌ام که عرب چنین‌وچنان گویند، تا رسیدبآن‌مسائلی که من‌میدانستم، و او را مجاب نمودم . رؤاسی مرد نیکوکاری بود و خود رؤاسی میگفت : خلیل کسی را نزد من‌فرستاد، وکتاب مرا خواست[2] من‌نیز آنرا برایش فرستادم ، و او آنراکه خواند ،کتاب خود را تألیف کرد . وباز گوید : درکتاب سیبویه ، قال‌الکوفی اشاره برؤاسی است . ابن درستویه گوید : ثعلب عقیده داشت رؤاسی اولین نفر از نحویان کوفه است که در نحو کتاب تألیف کرد . وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب‌الفیصل ـ که گروهی آنرا روایت کرده‌اند . کتاب‌التصغیر. کتاب معانی‌القرآن، که هنوز روایت میشود .کتاب الـوقف والابتداء الکبیر. کتاب الوقف والابتداء الصغیر .

اخبار معاذالهراء

بنوشتهٔ ابوالطیب اخی‌الشافعی، معاذالهراء (عموی رؤاسی) نامش ابومسلم‌معاذالهراء وکنیه‌اش راابوعلی نیز گفته‌اند ، وبردهٔ محمدبن‌کعب قرظی‌است، پدرش اورامکنی بابومسلم داشته‌بود. بعدفرزندی پیداکردواو راعلی‌نامیدوهمان‌راکنیه‌خودقرارداد،معاذباکمیت‌دوستی داشت‌واورا نصیحت میکرد که ازکارگذاری‌برای خالد قسری کناره گیرد، ومیگفت اوتعصب شدید علیه مضریان دارد، و لی کمیت نمیپذیرفت . و همینکه خالدویرا دستگیر ، و زندانی ساخت ، معاذ اندوهگین شده و گفت :

نَصَحْتُکَ والنَّصِیحَة ان تَعَدَّتْ هَوی المَنصوح عَزَّ لَهَاالقبولُ[3]

فَخالَفتَ الذی لَکَ فیه رُشدٌ فَنالَتَ دونَ ما اَمَلَتَ غُولُ[4]

وَعادَ خلافَ ما تَهْوَیٰ خلافا لهُ عَرض من اَلبَلْوَیٰ وَ طُولُ[5]

بکمیت که این گفته رسید ، باو نوشت :

۱ـ ف (وانت اسن‌منه) جب (وانت امرمنه) و امر بمعنی برکت یافته در مال و نسل است (فرهنگ نفیسی) .

۲ـ ف (یطلب‌کتابی) جب (بطلب کتابی) .

۳ـ تورا پندی دادم وپند ازآرزوهای شنونده‌که فزونترشد قبولیش براوگران‌آید .

٤ـ مخالفت با آنچه‌که‌صلاح دید خودت بودنمودی بی‌آنکه بدانی‌بمهلکه درافتاده‌ای.

٥ـ وبعکس آرزوهائیکه‌داشتی، واژگونیهائی‌برایت رویدادکه‌عرض‌وطول‌زیادی‌پیداکرد.

اَراكَ كمهدَی المٰاءَ لِلْبَحرِ حٰامِلاً — اِلی الرَّمْلِ منْ یبرینِ[۱] مُتَجرِ اَرْمَلاً[۲]

معاذالهراء تادوران برمکیان حیات داشت . و در روزگار یزیدبن عبدالملك بدنیا آمده ، و در همانسال بدبختی برمکیان ، سال یکصد و هشتاد وهفت ، درگذشت . و او را فرزندان و نوادگانی بودکه پیش از وی ودرحیات او وفات یافتند ، وکتابی از او بدست نیامده است .

اخبار کسائی

ابوالحسن علی بن حمزةبن عبدالله بن عثمان ، و بقولی بهمن بن فیروز ، کنیه‌اش‌را ابو عبدالله گفته‌اند و ازکوفیانی بودکه از رؤاسی ، وگروهی آموخت ، و ببغدادکه آمد ، رشید اورا نزد فرزندان خود مأمون وامین گذاشت. بخط ابوالطیب خواندم : رشید ازجای بلندی‌کسائی را نگاه میکرد واو رشیدرانمیدید .کسائی برای حاجتی از جای برخواست تاکفشهای‌خود را بپوشد ، امین ومأمون پیش دستی نموده وکفشهای او را مقابلش گذاردند کسائی سر و دست هردو را بوسیده و قسم دادکه دیگر چنین‌کاری نکنند . رشید بجایگاه خود برگشت، وبحاضران گفت، چه‌کسی گرامیترین خادمان‌را دارد، گفتند ، امیرالمؤمنین اعزه‌الله ، گفت نه، اوکسائی است‌که امین و مأمون‌ویرا خدمت‌کنند ، و قصه را بر ایشان نقل‌کرد .

زمانیکه بیماری‌کسائی در ری شدت یافت ، رشید بعیادتش میرفت ، روزی این شعر را از او شنید :

قدراً اَحلَّكَ ذَاالنَخیلِ وَ قَدْاَرَیٰ — وَ اَبیكَ مٰالَكَ ذُوالنَخیلِ مُقٰامُ[۳]

الّاكدارکم[۴] بذی نَفرالحمی — هَیْهٰـاتَ ذُوُ نَفَرٍ مِنَ المَزدارِ[۵]

رشیدکه بیرون‌آمد ، گفت بخدا سوگند ،کسائی درگذشت . پرسیدند چگونه یـا امیرالمؤمنین ، گفت خود او برای من حکایتی نقل‌کرده بودکه یك اعرابی بـروی فرود میآورد ، وقتی درمنزلش بیمار شد باین شعر تمثل جسته و در خانه‌اش وفات یافت، وگویند در همان روزکسائی از دنیا رفت. سبب نامیده شدن‌کسائی باین نام آن بودکه وی باکساء[۶] رودباری[۷] بمجلس معاذالهراء میآمد ، درحالیکه‌دیگران برتن پیرایه‌هائی داشتند .

۱ـ یبرین ، شنزار وسیعی است در شمال شرقی حجر یمامه (معجم‌البلدان) .

۲ـ تو را چنان‌کسی بینم‌که بدریا آب آورد و شن را بتجارت بیبرین برد .

۳ـ ای صاحب نخلستان قدز برتو فرود آمده وبپدرت سوگند دیگر نمی‌بینم تو را در آن نخلستان جایگاهی باشد . ۴ـ ف (بدارکم) .

۵ـ مگر مانند همان خانه‌هائی‌که پناهگـاه نفراتی بوده و هیهات‌که زیارت‌کنندگانی هـم ندارند . ۶ـکساءگلیم است (فرهنگ نفیسی) . ۷ـ ف (ورداء) جب (رودباری) و رودبار بلوکی است درکوهستان ری (فرهنگ نفیسی) .

کسائی در سال یکصدونود وهفت درری وفات یافت. و در یك روز با ابویوسف‌قاضی بخاك سپرده شدند و این کتابها از اوست: کتاب معانی‌القرآن. کتاب مختصر النحو. کتاب القراات. کتاب‌العدد، کتاب‌النوادرالکبیر. کتاب‌النوادر الاوسط. کتاب النوادرالاصغر کتاب مقطوع‌القرآن و موصوله. کتاب اختلاف‌العدد. کتاب‌الهجاء ... کتاب المصادر. کتاب اشعار المعایات و طرائقها. کتاب الهاات‌المکنی بها فی‌القرآن. کتاب الحروف.

نصیر[1] بن یوسف

مصاحب کسائی، و از نحویان و لنویان بود. از کتابهای اوست: کتاب‌الابل. کتاب خلق‌الانسان.

و از علماء کوفه

ابوالحسن‌احمر است[2] نه خلف. گویند ازکسائی‌هم گذشته[3] و برتری بر اوپیدا کرد. وی‌ازرؤاسی‌آموخته، وبرکسائی قرائت داشته و این کتابها از اوست. کتاب التصریف. کتاب یقین‌البلغاء. و ازعلما و راویان کوفه، خالدبن‌کلثوم‌کلبی است، که از راویان اشعار، و دانا با نساب و القاب و سرگذشتهای مردم بود. وبنوشتهٔ ابن‌کوفی: در اشعار وقبائل هنرمندی‌داشت، وکتاب‌الشعراء المذکورین. کتاب اشعار القبائل. ازاوست که مشتمل‌برچند **قبیله** است (ازآن جمله ...).

اخبار فرآء

ابوزکریاء یحیی‌بن زیاد فراء، بردهٔ بنی منقر، و درکوفه بدنیاآمده است. سامه نام‌فراء راعیسی، و یوسفی، یحیی بن زیادبن قرانحت (بن داوربن‌کرداد) نوشته‌اند.

ابوعبدالله بن مقله از قول ابوالعباس‌ثعلب‌نوشته است، سبب املاءکتاب فراء درمعانی آن بود، که‌عمربن‌بکیر، مصاحب فراء، بحسن‌بن‌سهل پیوست! و بفراء نوشت، امیرحسن‌بن سهل، بسا اوقات از من چیزهائی ازقرآن میپرسیدکه جوابی برای او حاضر ندارم. اگر صلاح بدانی، اصولی را ترتیب داده، یا آنرا بصورت کتاب درآور، تابآن مراجعاتی‌داشته باشم، وبهمان گونه رفتار کنم. فراء اصحابش‌را خواندکه بیایند تاکتابی درقرآن برایشان

۱ـ ف (نصر). ۲ـ ف (احمد) و بهمین جهة نوشته (نه خلف) یعنی خلف احمر نیست و ف (یخلف) دارد.

۳ـ ف (قبل وبعد الکسائی) جب (قبل و تعدالکسائی).

املا نماید ، و روزی برای این‌کار مقرر داشت . درآن روز که همه حاضر شدند و فـراء بمیانشان درآمد، به‌پیرمردی که درمسجد اذان میگفت ومردم راقرائت نمازمیآموخت گفت: فاتحةالکتاب را بخوان ، و او تفسیر نمود وبهمین‌گونه آن مرد تمامی قرآن را خواند. و او تفسیر کرد .[۱]

ابوالعباس گوید : پیش از فراءکسی چنین‌کاری را نکـرده ، وگمان نمیرود ،کسی بتواند چیزی برآن بیفزاید . و بازگوید : سبب املاء حدود نیزآن بود که گـروهی از اصحاب کسائی نزد او جمع شده ، و تقاضاکـردندکه مبانی نحورا برایشان املا نماید . و او باین‌کار شروع‌کرد ، در مجلس سوم . بهم‌گفتند اگرکار بدینگونه ادامه یابد ،کودکان نیز نحو را فراگیرند ، و راه چاره در این است که از حضور خودداری نمائیم ، وچنین کردند،فراء بخشم درآمد وگفت: ازمن خواستندکه برایشان جلسه داشته باشم ، وهمینکه نشستم درآمدن تأخیر روا داشتند ، بخـدا سوگند اگـر دو نفر حاضر شوند، من نحو را املاخواهم نمود، و شانزده سال نحو را املا داشت ، بی‌آنکه در دستش کتابی دیـده شود ، جزیك مرتبه ،که آنهم نسخه‌کتابی بودکه مراجعه بآن لازم آمده بود .

ابوالعباس گوید : فراء درمسجدی که‌کنارخانه‌اش بودمی‌نشست، ونزدیك باو واقدی جلساتی داشت . فـراء در تألیفات و تصنیفاتش فلسفه بافی میکـرد ، وگفتار فلاسفه را در الفاظ خود میگنجانید . و بیشتر اوقات در بغداد بود ، و پول اندوخته میکرد . سال‌کـه بآخر میرسید ، بکوفه‌میرفت وچهل روزدرآنجا میان خانواده‌اش میگذرانید، و اندوخته‌های خود را میانشان تقسیم و احسان مینمود. از اشعارش چیزی بدست‌نیامد جز این ابیات ،که ابوحنیفه دینوری از طوال روایت‌کرده است :

یٰا اَمیرا عَلیٰ جِریب مِنَ‌الْاَر ضِ لَـه تسْعَةٌ مِنَ‌الحُجّابِ[۲]

جٰالِسًا فِی‌الْخَرٰابِ یُحْجَبُ‌عَنْهُ مٰاسَمِعْنٰا بِحٰاجِبٍ فی خَرٰابِ[۳]

لَنْ ترٰ انی لَكَ‌الْعُیُونُ بِبٰابِ لَیْسَ مِثْلی یُطیقُ رَدَّالْحُجّٰابِ[۴]

فراء سال دویست وهفت، در راه مکه وفات‌یافت . و این‌کتابها ازاوست : کتاب‌معانی

۱ـ ف (فقال‌اقراء بفاتحه‌الکتاب نفسرها ثم‌نوفی‌الکتاب‌کله فقراء الرجل ویفسرالفراء) جب (اقرا بفاتحه‌الکتاب ففسرها ثم مرفی‌الکتاب‌کله یقراء الرجل و یفسرالفراء) .

۲ـ ای امیر بریك جریب زمین‌که نه نفر دربان برای خود گذاشتهٔ . ۳ـ در حالیکه در خرابه نشسته ویرا دربانی‌کنند . مـا نشنیده‌ایم خرابه دربانی داشته باشد . ٤ـ دیدکانی مرا برچنین دری نخواهد دید زیرا مثل من‌کسی‌نمیتواند حاجبان را رد نماید .

القرآن . که برای عمر بن بکیر تألیف کرد وچهار جزء است . کتاب البهی . برای عبدالله بن طاهر تألیف کرد . کتاب اللغات . کتاب المصادر فی القرآن . کتاب الجمع والتثنیة فی القرآن . کتاب الوقف والابتداء . کتاب الفاخر . کتاب القالکاتب[1] . کتاب النوادر ، که سلمه (و) ابن قادم آنرا روایت کرده‌اند . کتاب فعل‌وافعل . کتاب‌المقصور والممدود . کتاب المذکر والمؤنث .

نامهای حدود فراء

بترتیب نوشتهٔ سلمة بن عاصم

حد اعراب دراصول عربیت. حدنصب متولد ازفعل . حد معرفه ونکره . حدمررت[2] حد عدد. حد مذومنذ وهل[3] حد عماد. حدفعل‌واقع ، حد انّ واخوات‌آن . حدکی‌وکیلا. حدحتی . حد اغراء. حد دعاء . حد دونون شدیده و خفیفه . حد استفهام. حد جزاء . حد جواب . حدالذی ومن وما. حد رُبّ وکم . حد تبریه وتمنی[4] . حدنداء . حدندبه. حد ترخیم ، حدان مفتوحه . حداذ واذا و اذاً . حدمالم یسم‌فاعله . (حدلوترکت ورایك). حد حکایت. حدتصغیر . حدنسبة[5] حدهجاء . حد راجع‌الذکر . حدفعل رباعی . حدفعل ثلاثی. حدمعرب ازدوجا . حدادغام . حدهمز . حد ابنیه . جد جمع . حد مقصور و ممدود . حد مذکر ومؤنث ، حدفعل وافعل ، حد نهی . حد ابتداء وقطع . حد یجری ومالایجری[6] .

مشاهیر اصحاب فراء

ابن[7] قادم . ابوجعفر محمدبن قادم ، از اصحاب فراء ، و آموزگار معتز پیش از خلافتش بود، و همین‌که معتز بخلافت رسید، کسی‌را بدنبال وی فرستاد، و آن‌شخص بمنزل وی ، که سالخورده شده بود ، درآمده وگفت : از طرف امیرالمؤمنین آمده‌ام : ابن قادم پرسید مگر امیرالمؤمنین در بغداد نیست، ومرادش مستعین بود ، فرستاده خلیفه گفت : نه، معتز سرکارآمده است . وچون معتز برای تأدیبی‌که ابن قادم از اوکرده بود، در دل‌کینه نسبت بوی داشت، و ابن قادم نیز از انتقامجوئی او هراسان بود . بزنش‌گفت[8] خداحافظ ، و از خانه بدر شد و دیگر برنگشت .

واین واقعه درسال دویست وپنجاه‌ویك بود، این کتابهااز اوست: کتاب غریب‌الحدیث کتاب مختصر نحو . کتاب الکافی فی‌النحو .

۱ـ ف(الکتاب). ۲ـ ف (مرورب) . ۳ـ ف (ملازمه رجل) ۴ـ ف(التنویة والمثنی) . ۵ـ ف (التثنیه) . ۶ـ ف(یجزی ومالایجزی) . ۷ـ ف (ابو) . ۸ـ (فقال لعناله) جب (فقال لعیاله) .

سلمة بن عاصم

کنیه‌اش ابو محمد، ویکی از علماء کوفیان ، وراویه مورد اعتماد وعالم بنحو بود، و تمام کتابهای فراء را روایت کرده ، و از وی جدائی نداشت . وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب غریب الحدیث. کتاب الحلول فی النحو .

طوال

نامش ... وکنیه‌اش ابوعبدالله، وکتابی ازاو دیده نشده‌است، ابوالعباس ثعلب گوید: طوال (درآموزش) عربیت مهارت داشت. وسلمة مراقبت در ادا مطلب کتاب مینمود، وابن[1] قادم در تشخیص علل، خوش فکر بود .

اخبار ابو عمرو شیبانی

نام ابوعمرو ، اسحق بن مرار ـ بکسرمیم ـ شیبانی است که بردهٔ آنان بود ، و در منازل بنی‌شیبان کودکانشان را درس میداد . از این‌رو برای دوستی که با آنان داشت ، و بقولی برای همسایگی ، و تربیت فرزندانشان ویرا بشیبانیان منسوب داشتند . وی راویهٔ با اطلاع بلغت و شعر ، ومورد اعتماد در حدیث بود ، مسموعاتش زیاد، و دیوان اشعار قبائل تماماً از وی گرفته شده است .

فرزندان ونوادگانش ، کتابهای ویرا روایت کردند ، ویکی از فرزندانش عمرو بن ابوعمرو است که راوی اوبود واز وی‌آموخت، ودر لغت کتابهائی تصنیف کرد که ازآن‌جمله: کتاب الخیل ، کتاب اللغات . کتاب النوادر ، کتاب غریب الحدیث ، وکتاب غریب المصنف است .

گوید[2] احمدبن حنبل همیشه در مجلس ابو عمرو شیبانی حاضر میشد ، و در حدیث روایتهائی از وی دارد . قاضی ابوالحسن هاشمی گوید : علی بن حسین قرشی از حزنبل ، برای‌ما حکایت کرد که عمروبن ابوعمرو گفت‌پدرم اشعار بیش از هشتاد قبیله را جمع‌آوری نمود ، وشعر هر قبیله‌ای را که جمع کرده ودر دسترس مردم قرار میداد . یك قرآن مینوشت. و در مسجد کوفه میگذاشت ، وبیش ازهشتاد قرآن بخط خودنوشت. ابوعمروشیبانی صدوده سال عمر کرد ودر سال دویست وشش وفات یافت ، یعقوب‌بن سکیت گوید : ابوعمروشیبانی درسن صدوهجده سالگی درگذشت ، و تا هنگام مرگ با دست خود مینوشت . و چه بسا از من که جوان بودم و از وی میآموختم ، وکتابهایش را رونوشت میکردم ، کتابی بعاریت میگرفت .

ابن کامل گوید: ابوعمروسال‌دویست وسیزده درهمان روزی ازدنیا رفت که ابوعتاهیه، و ابراهیم موصلی وفات یافتند . و از کتابهای اوست : کتاب غریب الحدیث . که آنرا

۱ـ ف (ابو) . ۲ـ مرجع ضمیر معلوم نیست ، شاید خود مؤلف باشد .

عبدالله بن احمدبن حنبل، از پدرش احمد، از ابوعمرو، روایت کرده است. کتاب‌النوادر. معروف، بحروف الجیم. کتاب‌النخله[1]. کتاب النوادرالکبیر. بـه نسخه ـ (کتاب‌الابل). کتاب خلق‌الانسان. کتاب‌الحروف. کتاب شرح کتاب الفصیح.

اخبار مفضل ضبّی

ابوالعباس مفضل‌بن محمدبن یعلی‌بن عامربن سالم‌بن (ابو) رمال، از بنی ثعلبة‌بـن سیدبن ضبه، و بنوشته‌یوسفی، بن ابوضبه است، و ابن‌کوفی کنیهٔ ویرا عبدالرحمن نوشته، وگویند که اوبا ابراهیم‌بن عبدالله‌بن حسن خروج کرد، و منصور پس از پیروزی بر آنان، از گناهش چشم پوشید، وویرا بملازمت مهدی گماشت. و او منتخبات اشعار موسوم بمفضلیات را برای مهدی تألیف کرد که صدو بیست و هشت قصیده، و شاید بیشتر و یـا کمتر است و قصیده‌هایش را پس وپیش روایت کرده‌اند، ولی صحیح آن همانست که ابن اعرابـی از وی روایت کرده و ازشعر تابط شراً[2] شروع میشود:

یا عیدَ ما لَکَ مِنْ شَوْقٍ وَ اِبْراقِ وَمَرِّ طَیفٍ عَلَی الْاَهْوالِ طَرّاقِ[3]

وفات مفضل در سال ... و این کتابها از اوست: کتاب‌الاختیارات. که در بالا بآن اشاره شد. کتاب‌الامثال. کتاب العروض. کتاب معانی‌الشعر. کتاب‌الالفاظ.

اخبار ابن اعرابی

ابوعبدالله محمدبن‌زیاداعرابی. وبخط ابوعبدالله بن مقله خواندم که ابوالعباس ثعلب میگفت: مجاس ابن‌اعرابی را دیدم که درحدود صدنفر در انجا جمع شده و از وی پرسشها داشتندو براوقرائت‌میکردند، واوبی آنکه کتاب در دست داشته‌باشدجواب‌میداد. وبازمیگفت: و درحالیکه ملازمتش‌را داشتم هیچگاه کتابی دردست او ندیدم. و از هشتاد سال بیشتر عمر کردو در سرمن رای وفات یافت.

۱ـ ف (النحله).

۲ـ تابط شراً لقب ثابت بن جابر است که از دلاوران عرب و از قبیلهٔ مضربن نـزار بود (فرهنگ نفیسی).

۳ـ ای‌عید تورا شوروغوغائی نباشد، و خیال خواب آلودی هستی که براهوال میگذری.

ابوالعباس گوید[1] املاهائی‌که برای مردم نمود باندازهٔ بار چندین شتر بود و در علم شعر، کسی پرمایه‌تر از وی دیده نشد . باز ابوالعباس گوید : او همه را دیده داشت . و قرائتش برقاسم بن معن ، وسماعش از مفضل‌بن محمد بود ، وخود را ربیب مفضل میدانست زیرا مفضل مادرش را داشت . بخط ابن‌کوفی خواندم که ثعلب گوید : درسال دویست وپنج ازابن اعرابی شنیدم که میگفت ، در همان شبی که ابوحنیفه وفات یافت ، من بدنیاآمده‌ام . و وفات او درسال سی ویك بود و هشتاد یکسال وچهار ماه وسه روز زندگانی‌کرد .

وچون‌نامی‌ازقاسم بن معن دراینجا برده‌شد مقتضی‌میدانیم سخنی‌در بارهٔ او بگوئیم. برای‌آنکه ابوعبدالله بن‌اعرابی از وی‌آموخته بود.
قاسم‌فرزند معن‌بن عبدالرحمن‌عبدالله‌بن مسعود است، ومهدی اورا بقضاوت گمارد. وکیع گوید: قاسم بیش‌ازهر کس شیفتهٔ ادب‌بود وبسیارجوانمردی داشت . درحدیث با اهلش، و درفتوی با اهلش ، و در شعر با اهلش ، و در اخبار با اهلش ، و درکلام با اهلش ، و در نسب با اهلش ، مناظره میکرد. وهمیشه‌با ابوحنیفه‌مجالست‌مینمود. بوی‌گفتند : آیا رضایت‌داری[2] که در شمار غلامان ابوحنیفه درآئی ،گفت مردم با هیچ‌کس مجالستی بسودمندی مجالست با ابوحنیفه‌را نداشته‌اند .

ابن اعرابی در سال (دویست) و سی یك وفات یافت . و این‌کتابها از اوست : کتاب النوادر، و این‌کتابرا گروهی مانند : طوسی ، ثعلب ، و دیگران از وی روایت‌کرده‌اند . وگویند دوازده روایت وبقولی نه روایت دارد . کتاب الانواء . کتاب صفة النخل[3]. کتاب صفةالزرع. کتاب‌الخیل. کتاب‌مدح‌القبائل، کتاب معانی‌الشعر. تفسیرالامثال[4]. کتاب النبات. کتاب الالفاظ . کتاب نسب الخیل. کتاب نوادر الدبیریین [5]. کتاب نوادر بنی فقعس. کتاب الذباب‌که بخط سکری (آنرا دیده‌ام) . کتاب النبت و البقل .

ابن اعرابی از گروهی از فصحاء اعراب مانند صموتی ، و ابو مجیب[6] و ربعی نیز روایت‌کرده است .

ثابت بن ابو ثابت

ابومحمد ثابت‌بن ابوثابت، ونام ابوثابت سعید، و سکری نام ابوثابت را محمدنوشته

۱ـ ابوالعباس مطلق در اینجا ثعلب است .
۲ـ ف (اوصی) جب (اترضی) .
۳ـ ف (النحل) . ۴ـ ف (القبائل) .
۵ـ ف (الزبیریین) . ۶ـ ف (ابوالمجیب) .

و اواز لغویانی بودکه فصحاء اعراب را دیده ، و از آنان آموخته ، و از بزرگان کوفه بشمار میرفت، وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب خلق‌الانسان . کتاب‌الفرق. کتاب الزجر والدعا . کتاب خلق‌الفرس . کتاب الوحوش . کتاب مختصر العربیه .

ابن سعدان

ابوجعفر محمدبن سعدان نابینا . آموزگار همکانی، ویکی از قاریان قرآن‌بقرائت حمزه بود، سپس برای خود قرائتی اختیارکرده‌که اصل و فرع را از دست داد ، ولادتش در بغداد و پیرو مذهب‌کوفیان بود . و در روز عرفه سال دویست و سی ویك وفات یافت . ازکتابهای اوست : کتاب القرات[1] . کتاب مختصر النحو . و قطعهٔ درحدود، مانند: حدود فراء داردکه مردم بآن رغبتی ندارند .

هشام ضریر

هشام‌بن‌معاویه نابینا، مکنی بابوعبدالله ، ازاصحاب کسائی‌است و درحدود قطعهٔ دارد که مقداری از آنرا بخط ابوجعفر طبری، و دیگـران دیده‌ام ، و مورد پسند نیست . از کتابهای اوست : کتاب المختصر . کتاب القیاس .

خطابی

کنیه‌اش ابومحمد، نامش‌عبدالله‌بن‌حرب‌خطاب، ازنحویان کوفه، ومعروف بخطابیست. و این کتابها از اوست : کتاب النحو الکبیر . کتاب النحوالصغیر . کتاب المکهم[2] فی‌النحو . کتاب عمودالنحو وفصوله .

سرخسی

نامش عبدالعزیز بن محمد : کنیه‌اش ابوطالب . و بخط ابن‌کوفی خواندم‌که همسایهٔ هشام ضریر بود و در مسجد تـرجمانیه مجلس داشت . ازکتابهای اوست : کتاب فی‌النحو الکبیر ــ نایاب است .

ابن مردان‌کوفی

ابوموسی عیسی‌بن مردان . و بخط ابن‌کوفی خوانده‌ام ، که او از ابوطالب‌آموخته،

۱ــ ف (القرائه) . ۲ــ ف (المکتم) .

و از او روایت مینمود . ازکتابهای اوست : کتاب القیاس علی اصول النحو .

کرنبائی[1] انصاری

نامش هشام بن ابراهیم کرنبائی[2] و از کرنباست[3] . از اصمعی و سایر کوفیان آموخت وکنیه‌اش ابوعلی بود ، واین کتابها از اوست : کتاب الحشرات . کتاب الوحوش[4]. کتاب خلق الخیل. کتاب النبات . (و مفضل ازکرانبائی حکایت نموده است) .

اخبار ابن کناسه

ابومحمد عبدالله بن عیسی، متولد سال یکصد و بیست و سه، بخط ابن کوفی خواندم که او: ابویحیی محمدبن‌عبدالله بن عبدالاعلی اسدی است که ازکوفه ببغداد نقل‌مکان کرده و همانجا اقامت نموده ، واز بزرگان کوفیان آموخته ، و راویان شعراء و فصحابنی اسد را مانند: حری[5] و ابوموصول ، و ابن صدقه ، که همه از بنی اسد بودند ملاقات کرده ، و از اینان شعر کمیت راآموخته بود .

ابن کناسه پسرخواهر ابراهیم‌بن‌ادهم زاهدی وازشعراء بشمار میرفت. ودرکوفه روز سوم‌شوال‌سال دویست و هفتاد وفات یافت. این کتابها ازاوست: کتاب الانواء . کتاب معانی‌ـ الشعر . کتاب سرقات الکمیت من‌القران و غیره .

سعدان بن مبارك

ابو عثمان سعدان بن مبارك ، کـور و بردهٔ عانکـه کنیز مهدی ، و زن معلا بن ایوب بن ظریف بود . مبارك از اسیران طخارستان[6] و سعدان از علماکوفیان و راویـان آنان بشمار میرفت، و از ابوعبیده کـه از بصریان بودگاهی روایت کرده است وفاتش .... واین کتابها ازاوست : کتاب خلق الانسان. کتاب الوحوش. کتاب النقائص ـ بروایت از ابوعبیده‌کتاب الارضین والمیاه. و الجبال و البحار. از این کتاب مقداری بخط ابن کوفی دیده‌ام .

طوسی

ابوالحسن علی بن عبدالله بن سنان تیمی ، عـالم ، وراویهٔ قبائل ، و اشعار فحول شعراء بود .

۱ـ۲ـ ف (الکرمانی) . ۳ـ کرنبا ناحیه‌ایست در اهوازکه در آنجا میان خوارج و مردم بصره جنگی واقع شد (معجم‌البلدان) . ۴ـ ف (الوحش) .
۵ـ ف (جزی) . ۶ـ طخارستان ـ ولایتی است وسیع و بزرگ که شامل چندشهر میباشد (لغتنامه دهخدا).

و مشایخ کوفیان وبصریان‌را دیده داشت ، و بیشتربا ابن اعرابی مجالست منیمود. وفرزندی دارد بنام ...که راه پدرش را در دانش و محفوظات پیمود . طوسی با ابن سکیت دشمنی میورزید چون هردو از نصران خراسانی‌آموخته بودند و پس از وفات او ، برسر کتابهایش اختلاف پیداکردند . و طوسی تألیفاتی ندارد .

ابو عبید قاسم بن سلام

ابو عبیدقاسم‌بن سلام ، وبقولی ، ابن سلام‌بن‌مسکین بن‌زید. و(زید) حمالی میکرد ابوعبید سر وریش راحنا می‌بست وبسیار باوقار وهیبت بود، درابتداء ادب‌آموزی فرزندان هرثمه‌هارادااشت. سپس در دورۀثابت‌بن نصربن مالك قضاوت طرسوس[1] را پیداکرد وهمیشه با ثابت و فرزندان او بود . بعد بسوی عبدالله‌بن طاهر رفت . و بسیار فاضل ، و متدین، و با شرم و خوش رفتار بود . ازابن اعرابی ، و ابو زیادکلابی ، و اموی ، و ابوعمرو شیبانی وکسائی وفراء . و از بصریان، از اصمعی ، و ابوعبیده ، و ابوزید . روایت‌کرده، واگرکتابی تألیف میکرد، آنرا بعبدالله‌بن طاهر اهدا مینممو، و او هم مال فراوانی‌برایش میفرستاد .

درسال دویست وبیست وچهار، پس‌ازآنکه هرچه‌راکه‌میخواست تصنیف‌کرد، بقصد حج از بغداد بمکه رفت وهمانجا وفات یافت .

بخط ابن نحوی خواندم که نوشته است : علی ابن محمد بن صدقۀ کوفی ، از حمادبن اسحاق بن ابراهیم‌حکایت‌کرده است‌که ابوعبید بمن‌گفت : آیاکتاب غریب‌المصنف مرا بپدرت نشان‌داده‌ای ، گفتم ارى ، واو بمن‌گفت‌که درآن دویست حرف تصحیف گردیده است . ابوعبیدگفت ، دریك چنین‌کتابی دوست حرف تصحیف شده‌زیاد نیست . و این‌کتابها از ابوعبید است :کتاب غریب‌المصنف .کتاب غریب‌الحدیث .کتاب غـریب‌القران .کتاب معانی‌القران .کتاب الشعراء .کتاب المقصور والممدود .کتاب القراات .کتاب المذکر و المؤنث .کتاب الاموال .کتاب‌النسب .کتاب الاحداث.کتاب‌الامثال السائره .کتاب‌عددآی القرآن .کتاب ادب‌القاضی.کتاب الناسخ والمنسوخ .کتاب‌الایمان والنذور .کتاب‌الحیض. کتاب فضائل القرآن .کتاب الحجر والتفلیس .کتاب‌الطهاره . و در فقه نیزکتابی دارد .

واز جمله‌اصحاب ابوعبید، این اشخاص بودندکه از وی روایت‌کرده واز وی آموخته‌اند: علی‌بن عبدالعزیز ،که در سال دویست وهشتاد وهفت وفات یافت . ثابت‌بن عمروبن حبیب، بردۀ علی‌بن رابطه ،که تمام‌کتابهای او را روایت‌کرد . و مسعری[2] بنام علی بن محمد بن وهب[3] .که‌گوید: از ابوعبید شنیدم میگفت این‌کتاب را بیش از ده هزار دینار دوست‌دارم (وگوید سه مرتبه همین را از وی جویا شدم ، وگفت آری بیش از ده هـزار دینار دوست دارم) و مرادش‌کتاب غریب المصنف بودکه شمارۀ باب‌هایش چنانچه‌گـویند ــ هزار باب ،

۱ــ طـرسوس ــ شهریست بشام و اباد (لغتنامه دهخدا) .
۲ــ ف (المشعری) . ۳ــ ف (وصب) .

و شاهدهای شعریش ، هزار و دویست بیت است .

نصران استاد ابن سکیت

گویند یعقوب بن سکیت از او آموخت ، و او سمت استادی ویرا داشت. و نصران گفته است که شعر کمیت را برابو حفص عمرو بن بکیر قرائت کرده ، و ابن سکیت کتابهایش را در حفظ داشت، وطوسی آنهارا شنیده بود .

اخبار نزرح[1] عروضی

نزرح[2] برای آنکه محفوظاتی داشت وراویه بود، بسیاردروغ میگفت، وچه بسا که چیزی رااز کسی وبعد همان را از دیگری نقل میکرد. ویونس نحوی میگفت: اگر نزرح[3] راوی تر از هر کسی نباشد ، دروغگوتر از همه میباشد . نزرح از خاصان فضل بن یحیی بود . بخطا بوالطیب اخی الشافعی دراخبارعلماء کوفه خواندم که نزرح از کوفیان است. وازکتابهای اوست : کتاب العروض (بزرگ و کوچك) . کتاب بناء الکلام - آنرا برپوست نوشته دیدم. کتاب النقض علی الخلیل وتغلیطه فی کتاب العروض . کتاب معانی العروض علی حروف المعجم. کتاب الاوسط فی العروض . کتاب تفسیر الغریب .

اخبار سکیت و فرزندش یعقوب

بنوشته ابن کوفی

کسائی که در گذشت ، اصحاب فراء جمع شده و از وی خواستند که جلساتی برایشان داشته باشد ، و گفتند تو داناتر ازهمهٔ ما میباشی ، فراء نپذیرفت ، پس از التماس زیاد قبول کرده ، ولازم دانست بسلسلهٔ نسب هریك از آنها آگاه شود تا بفراخورحال هریك ترتیب نشستن اورا بدهد. ازسکیت که نسبش را پرسید ، جواب داد : خدایت تورا بنکوئی نگاهدارد، من خوزی ازدهات دورق[4] ازشهرستان اهوازهستم. فراء چهل روز درخانه نشست. و خودرا باصحابش نشان نداد . سبب راکه از وی پرسیدندگفت : سبحان‌الله من (ازدیدن) سکیت شرمنده میشوم، زیرا نسبش راکه پرسیدم او راستی را گفت. با اینکه خالی از زشتی نبود ، و خودش از علماء بود .

ابوالعباس ثعلب همیشه میگفت: یعقوب بن سکیت در انواع علوم دست داشت ، وپدرش ازنیکان ، وخوداو از اصحاب کسائی بود و نحو را بخوبی میدانست . و میگفت من در نحو

۱-۲- ف (برزح) . ۳- ف (برزخ) .
۴- دورق - قصبه‌ایست درخوزستان (قاموس‌الاعلام ترکی) .

داناتراز پدرم هستم و پدرم در شعر ولغت از من داناتر بود . یعقوب، کنیه‌اش ابویوسف، واز علماء بغداد است که ازکوفیان آموخته و ادب‌آموز فرزندان متوکل بود . وبا متوکل سرگذشتهائی دارد . و نحو کوفیان و علم قرآن و شعر را خوب میدانست و فصحاء اعراب را دیده واز آنان آموخته و هرچه راکه ازآنها شنیده داشت در کتابهای خود آورده و مردی پرده پوش و متدین بود، گویند تا سال دویست و چهل‌وشش که وفات یافت متوکل باو چیزهائی میرسانید .

یعقوب فرزندی بنام یوسف داشت که ندیم معتضد و از خاصان او گردید . و این کتابها را تألیف کرد : کتاب اصلاح المنطق . کتاب‌الامثال . کتاب القلب والابدال . کتاب الزبرج . کتاب‌البحث . کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکر والمؤنث . کتاب‌الاجناس- بزرگ است . کتاب الفرق . کتاب السرج و اللجام . کتاب فعل وافعل . کتاب الحشرات (کتاب الاصوات) . کتاب الاضداد . کتاب الشجر و النبات . کتاب الوحوش . کتاب الابل . کتاب النوادر . کتاب معانی‌الشعر الکبیر . کتاب معانی‌الشعر‌الصغیر . کتاب المثنی والمبنی والمکنی . کتاب سرقاةالشعر و مااتفقوافیه[1] کتاب الایام واللیالی . (کتاب ماجاء فی‌الشعر و ماحرف عن جهته) .

حزنبل

ابو عبدالله محمدبن عبدالله بن عاصم تمیمی ، راویهٔ باعلم بود وکتاب السرقات ابن سکیت را روایت کرده است .

اخبار ابو عصیده

احمدبن عبید(الله) بن‌ناصح، از علماء کوفیان و قاسم انباری از وی روایت کرده و هنگامیکه متوکل خواست برای فرزندانش منتصر و معتز ادب آموزی برگزیند ، کاتب‌خود ایتاخ را مأمور این‌کار نمود . او بدنبال طوال، و احمر ، و ابن قادم ، و احمدبن عبید، و چندنفر ازادباء فرستادکه نزداو حاضرشوند. احمدبن عبیدکه‌آمد درپائین مجلس‌نشست، کسی‌که درکنارش نشسته بود بوی‌گفت: بالاتر بروید . در جوابش گفت همین پائین مجلس خوبست . و همینکه همه حضور یافتند ،کاتب روبآنها‌کرد، وگفت ، اگر با هم مذاکراتی

۱- ف (علیه) .

بنمائید، تا مایهٔ دانش شمارا بدست‌آورده وبتوانیم آنراکه میخواهیم انتخاب‌کنیم. آنهاهم اینشعر ابن غلفا[۱] را مطرح مذاکره قرار دادند :

ذَرِینی اِنَّما خَطَئی وَ صَوبی عَلَیَّ وَ اِنَّما اَنْفَقْتُ مالُ[۲]

وگفتند[۳]ـ مال ـ بما[۴] مرفوع گردیده برای‌آنکه در جایـ الذی ـ است . وخاموش شدند. احمد ازپائین‌مجلس روبآنها کرده‌وگفت: این‌درباره اعراب‌کلمه بودکه‌گفتید، معنای آن‌چیست . همه دم فروبستند، از او پرسیدند : پس تو چه معنائی را در نظر داری . گفت: مرادگوینده این است‌که : چرا بمن سرزنش دهید، من مال خودم را از دست داده‌ام نه ناموس خود را ، و در بخشش مال نباید سرزنش شوم . پیشخدمتی از بالای مجلس آمد ، و دست او راگرفت ، و پا بیا تا بالای مجلس برده وگفت جای تو آنجا نبود. و اوگفت : خوشتر دارم از اینکه در جائی نشسته باشم و مرا بیالاتر برند ، تا در جائی نشینم و مرا پائین‌تر ازآنجا اندازند . و او با یکنفر دیگرکه ابن قادم بود برگزیده شدند ، و این کتابها از تألیفات ابوعصیده[۵] است. کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکر والمؤنث. کتاب الزیادات من معانی‌الشعر لیعقوب و اصلاحه . کتاب عیون‌الاخبار والاشعار .

اخبار مفضل‌بن سلمه

ابوغالب مفضل‌بن سلمةبن عاصم ، لغوی و از علمائی است‌که مذهب‌کوفیان را پیروی میکرد و خط خوبی داشت ، و جزو دستهٔ فتح بن خاقان بود . و ابن اعرابی و سائر علماء را دیده ، و از خلیل درکتاب‌العین انتقاد و تخطئه نموده و در این‌باره‌کتابی تألیف کرده است، وفات مفضل در... و این‌کتابها از اوست : کتاب البارع فی‌علم‌اللغة . که‌حروف همزه ، هاء، عین ، حاء ، غین، وخاءآن بیرون‌آمد . کتاب الفاخر . کتاب العودوالملاهی. کتاب جلاء الشبه . کتاب‌الطیف . کتاب ضیاءالقلوب فی‌معانی‌القرآن ـ بیش از بیست جزء. کتاب‌معانی‌القرآن‌مفرد[۶]. کتاب‌الاشتقاق. کتاب(البلاد)والزرع‌والنبات‌والنخل‌وانواع‌الشجر.

۱ـ ف (ابن‌علفا) .

۲ـ دست زمن‌بردارکه خطا وصواب من برعهده خودم بوده و مال خودم را بخشیده‌ام .

۳ـ ف (فقال) جب (فقالوا).

۴ـ ف (ارتفع‌مال فانما هذه‌کانت‌موضع الذی) جب (ارتفع مال بمااذکانت موضع‌الذی) .

۵ـ جب (ابوجعفر) که‌کنیه ابوعصیده است .

۶ـ ف (مفسر) .

کتاب الفاخر فیما یلحن فیه العامه[1] . کتاب خلق الانسان . کتاب القالکاتب[2] کتاب المقصور والممدود . کتاب المطیب . کتاب المدخل الی علم النحو . کتاب الانواء والبوارح . کتاب الخط و القلم . کتاب عمائر[3] القبائل ـ نازك . کتاب الرد علی الخلیل و اصلاح مافی کتاب العین من الغلط والمحال والتصحیف .

صعودا

از کوفیان است . نامش محمدبن هبیرهٔ اسدی ، کنیه‌اش ابوسعید ، یکی از علماء نحو ولغت بمذهب کوفیان ، وویژهٔ عبدالله بن معتز بود . از کتابهای اوست : کتاب مختصر مایستعمله الکاتب . وآن را بخط (ابن) حقانی و اصلاح ابن‌معتز دیده‌ام . رساله الی عبدالله بن المعتز فیما انکرته العرب ابی عبیدالقاسم بن سلام و وافقته فیه . رساله فی الخط ومایستعمل فی البری والقط .

اخبار ثعلب

بنوشته ابن کوفی

احمدبن یحیی بن زید بن سیار ابوالعباس ثعلب . ابو عبدالله بن مقله نوشته است : ابوالعباس احمد بن یحیی میگفت : من مأمون را وقتیکه از خراسان آمد دیده‌ام ، و آن درسال دویست‌وچهار بودکه او از باب الحدید بقصد رفتن بکاخ‌رصافه بیرون‌آمد و مردم تا مصلی بدو صف‌ایستاده بودند ، پدرم مرا در بغل داشت ، مأمون‌که گذشت مرا با دو دست بلندکرده وبمن گفت : این است مأمون و این سال چهار است . من آن‌را تاکنون بخاطر دارم ودرآنوقت چهارساله بودم . ابوالعباس گوید: در شانزده سالگی شروع بعربیت وشعر ولغت ونظردرآن نمودم، ودر عربیت حاذق گشتم وکتابهای فراء را (تماماً) بخاطر سپردم آنچنانکه حرفی ازآن برای من ندانسته نبود، و در این وقت بیست‌و پنجسال داشتم. (ومن بنحو بیش‌ازچیزهای دیگر اهتمام میورزیدم وهمینکه پایه آن را استوار نمودم بشعرو معانی وغریب پرداختم وقریب دهسال ملازمت ابوعبدالله ابن اعرابی را از دست‌ندادم) وباز گوید: روزی‌را بخاطر دارم‌که احمدبن سعید نزداو آمده بود، من، وگروهی مانند سدوسی[4] آنجا

۱ـ احتمال تکرار این‌کتاب در (ف) میرود .
۲ـ ف (مایحتاج الیه‌الکاتب) .
۳ـ ف (جماهیر) .
٤ـ ف (السکری) .

بودیم احمدبن سعید مدتی نشست ، و شعر شماخ بمیان آمد و در اطراف معانی آن مباحثه و سؤالاتی آغاز گردید و من بدون توقف جواب میدادم و ابن اعرابی گوش میکرد تا بیشتر آن اشعار مورد بحث قرار گرفت ، احمدبن سعید روبابن اعرابی نمود و اظهار شگفتی از من کرد .

ابوالعباس درسال دویست ونودویك وفات یافت، ودرکنار خانه‌اش نزدیك باب الشام[1] بخاك سپرده شد، این کتابها ازاوست: کتاب المصون فی النحو ـ وآنرا بصورت حدوددر آورد. کتاب اختلاف النحویین . کتاب معانی القرآن . کتاب الموفقی ـ مختصریست در نحو (کتاب ما یلحن فیه العامة) . کتاب القراات . کتاب معانی الشعر . کتاب التصغیر . کتاب ماینصرف و مالاینصرف . کتاب مایحوی و مالایحوی[2] . کتاب الشواذ . کتاب الامثال . کتاب الایمان والدواهی . کتاب الوقف والابتداء . کتاب استخراج الالفاظ من الاخبار . کتاب الهجاء . کتاب الاوسط ـ من آنرا دیده‌ام . کتاب غرائب القراات[3] ـ نازك ـ کتاب المسائل . کتاب حدالنحو . کتاب تفسیر ابنه الحسن[4] . کتاب الفصیح .

ابوالعباس در مجالس خود چیزهائی برای اصحابش املا نموده که مشتمل است بر: تکه‌هائی در نحو و لغت ، و اخبار ، و معانی قرآن ، و شعر ، و آنچه را که شنیده داشته و درآن سخن گفته بود ، و اینها را گروهی مانند : ابوبکربن انباری . وابوعبدالله یزیدی ، و ابوعمر زاهد ، و ابن درستویه ، و ابن مقسم ، از وی روایت کرده‌اند . و از اشعار فحول شعرا از جمله : اعشی ، و دو نابغه . و طفیل ، وطرماح ، و دیگـران قطعهٔ ساخته است .

و از اصحاب ثعلب :

ابومحمد عبدالله بن محمد شامی است ، که پیرو مذهب کـوفیان بود ، وکتاب مسائل مجموعه از اوست .

ابن‌حائك[5] نامش هارون ، از یهودیان حیره[6] و از غلامان ابوالعباس است ، که‌تقدمی نزداو پیداکرد، ونحو را بمذهب‌کوفیان میدانست، وبا مبرد مناظره‌ها داشت ، گویندروزی بامبرد مناظره مینمود ، مبرد باوگفت : من تورا فهمیده میدانم اینقدر مکابره نکن . این

۱ـ یکی از دروازه‌های بغداد است (رجوع کنید دلیل خارطة بغداد ص ۴۸) .

۲ـ ف (مایجزی ومالایجزی) .

۳ـ ف (غریب القرآن) . ۴ـ ف (ابنه الخسی) .

۵ـ ف (الحائل) . ۶ـ رجوع کنید بصفحه ۸ همین کتاب .

حائك[1] گفت : ای ابوالعباس ، خداوند تو را مؤید بدارد ، این نان و روزی مـا میباشد . ابوالعباس جوابش داد : اگر نان و روزی تو است پس مکابره بکن مکابره .... واین کتابها ازابن‌حائك است: کتاب العلل فی‌النحو (چیز کمی ازآن رادیده‌ام) . کتاب الغریب برای هاشمی[2] و در این‌باره اختلاف شده ، قولی است که هاشمی[3] (بنام ...) از ثعلب آنرا تألیف‌کرده ، و قولی است باینکه یکی از نزدیکان ثعلب ، که‌گویا احمدبن ابراهیم است . مؤلف‌آن بوده وبرای هاشمی[4] تألیف‌کرده است . (ولی صحیح این است که هاشمی مصاحب مبرد این‌کتاب را از مبرد تألیف‌کرده است) .

اخبار ابومحمد قاسم انباری

و پسرش ابوبکر

ابومحمد قاسم‌بن محمدبن بشار انباری، از مردم انبار[5] بود وسلمه و امثال اوراکه‌از اصحاب‌فراءبودند وهمچنین گروهی‌ازلغویان رادیده داشت، وخود اوازاخباریان[6] بشمارمیرفت و این کتابها از اوست: کتاب خلق‌الانسان. کتاب خلق‌الفرس . کتاب الامثال . کتاب‌المقصور والممدود . کتاب المذکر و المؤنث . کتاب غریب‌الحدیث .

وپسرش ابوبکر محمدبن قاسم. از پدرش و ابوجعفر احمدبن عبید آموخته ، ونحو را از ابوالعباس ثعلب فراگـرفته، و از پدرش فاضلتر ودانا‌تر، و در ذکـاوت‌و هوشمندی و خوبـی قریحه و سرعت حافظه بی‌مانند بـود . و با این وصف . پارسائـی و نیك منشی داشت. وازوی شهوترانی ولغزشی دیده نشد، و در بدیهه‌گوئی وسرعت‌جواب ضرب‌المثل‌همه بود . وبیشتر املاهائی‌که مینمود از روی دفتر و کتاب نبود . و هنگام وفاتش کـه در ماه ذیحجه سال سیصد و بیست وهشت بـود (خیلی) کمتـر از پنجاه داشت . و از تألیفات اوست : کتاب المشکل فـی معانی القرآن ــ ناتمام . کتاب الاضداد فـی‌النحو . کتاب‌ــ الزاهر. کتاب ادب‌الکاتب ــ ناتمام. کتاب‌الکافی فی‌النحو . کتاب المقصور والممدود .(کتاب المذکر والمؤنث) . کتاب‌الواضح فی‌النحو بزرگ . کتاب الموضح فی‌النحو‌ــ کتاب‌الالفات.

۱ـ ف (الحائل) . ۲ـ ف (الهشامی)

۳ـ ف (الهشامی) . ۴ـ ف (القه‌الهشامی) .

۵ـ رجوع شود بصفحهٔ ۸ همین‌کتاب . ۶ـ اخباری بکسی گویندکه عالم بتاریخچهٔ اسلام وجاهلیت باشد (ر.ك . تاریخ طبری ج ۱ ص ۳) .

نقض[1] مسائل ابن شنبوذ[2]. کتاب غریب‌الحدیث ـ ناتمام. کتاب الهجاء. کتاب اللامات. کتاب‌المفضلیات. کتاب ایضاح الوقف والابتداء. کتاب الهاات فی‌کتاب‌الله عزوجل. کتاب السبع‌الطوال ـ ساخته خود او. کتاب شعر الراعی ساخته خود او. کتاب الرد. علی من خالف مصحف‌عثمان.

ابوبکر چندین‌دیوان از اشعار فحول‌عرب. چون شعرزهیر، و نابغهٔ جعدی[3]، واعشی، و دیگران ترتیب داد. و در لغت، نحو، اخبار. سخن‌رانیهائی داشته وگروهی ازاهل علم، که من دیدم مانند ابوسعید دبیلی وغیره آنرا شنیده بودند.

ابو عمر زاهد

ابوعمرمحمدبن عبدالواحدبن ابوهاشم، مطرز[4]، معروف بزاهد، مصاحب‌ابوالعباس ثعلب بود و شنیدم گروهی از علماء حدیثهای او را سست می‌شمرند، و او را بیزید نسبت می‌دهند[5] زیرا بی‌نهایت ناصبی[6] بود ر تمایلی بمخالفت با علی علیه‌السلام داشت و درکوچهٔ ابوعنبر مقیم بود.

وفاتش درسال سیصدوچهل وهشت، در سن هشتاد و شش[7] سالگی بود. که خداوند او را به پاداش کردارش میرساند. ازکتابهای اوست: کتاب الیاقوت فی‌اللغة. این‌کتاب و کیفیت تصحیح آن سرگذشتی دارد: بخط ابوالفتح عبیدالله[8] بن احمد نحوی که مردی راستگو، کنجکاو، و دانه‌چین بود خواندم ـ که در روز پنجشنبه یك روز بآخر محرم سال سیصدو بیست‌شش ابوعمر محمدبن عبدالواحد، مصاحب ابوالعباس ثعلب، شروع باملاء این‌کتاب ـ کتاب الیاقوت ـ در مسجد مدینهٔ ابوجعفر[9] بطور ارتجال نمود، بدون آنکه‌کتابی یا دستوری در دست داشته باشد. و مجلس بمجلس این املاء را ادامه داد، تا کتاب بپایان رسید. و من مجلس بمجلس‌آنچه را املا میکرد نوشتم. سپس در نظر گرفت برآن چیزهائی بیفزاید، و در اوقات دیگر، باز ارتجالا چیزهائی برآن افـزود. و ابومحمد صفارکه از ملازمان خدمتش بود، تصدی این اضافات. و تکرارآن را بروی داشت. وآن اضافات را من از ابو محمدگرفتم. وسپس مردم در قرائتی‌که ابواسحاق طبری بروی نمود حضور بهمرسانیده و شنیدند. این قرائت فذلکه نامیده شد، پس ازآن

۱ـ ف (بعض). ۲ـ ف (ابن‌شموذ).
۳ـ ف (والنابغه والجعدی). ۴ـ مطرز ـ آنکه جامه باطراز و نگار میسازد (فرهنگ نفیسی). ۵ـ ف (وانتسبوا بهالی التزید) جب (وینسبونه الی‌الیزید).
۶ـ ناصبی‌کسیکه دشمن میدارد امیرالمومنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را (فرهنگ نفیسی). ۷ـ ف(هشتاد). ۸ـ ف (عبدالله). ۹ـ (رجوع کنید بصفحهٔ ۶۷ همین‌کتاب).

چیزهائی برآن افزود. و من تمام‌آن زیادتیها را در کتاب خود نوشتم وروز سه‌شنبه‌سه(شب) بآخر ذی‌القعده سال سیصدو بیست‌ونه بودکه من شروع بخواندن‌آن‌کتاب برخود او نمودم و در ماه ربیع‌الاخر سال سیصد و سی ویك ازآن فراغت یافتم، و هنگامیکه نسخه خود را میخواندم ، نسخه ابو اسحاق طبری ، و نسخه ابو محمد صفار ، و نسخه ابومحمد بن سعد قطربلی ، و نسخه ابومحمد حجاجی[1] را همراه داشتم . و در اثناء خواندن چیزهائی نیز برآن افزود . و از اول تا آخر کتاب با هم موافقت کردیم . بعد در اوقات دیگر ارتجالا چیزهائی برآن کتاب افزودو محمدوهب بآن زیادتیها اختصاص داشت برای‌آنکه درملازمت او بود و مردم را جمع کرده و وعده دادکه ابواسحاق (طبری) آنرا بروی عرضه خواهد داشت . و این آخرین عرضه‌ایست‌که پایهٔ‌کتاب برآن گذاشته میشود و دیگر اضافاتی برآن نخواهد شد . و این عرضه را محرانیه[2] نامیدند وروز سه‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاول (سال) سیصدو سی‌و یك مردم در منزل اوبا حضور منله[3] ابوعنبر جمع شدند و نسخهٔ من را برآنها املا نمود .

و ابوعمر محمدبن عبدالواحد گفت. این عرضهٔ‌که ابواسحاق طبری بتنهائی انجام‌داد آخرین عرضه‌ایست‌که من‌میشنوم، واگر کسی در این‌نسخه حرفی بیفزاید، ازگفته‌من‌نبوده وبرمن دروغ روا داشته ، و این نسخه‌که از گوشی بگوشی انتشار یابد[4] قرائتی است‌که ابواسحاق برمردم نموده و من حرف‌بحرف‌آنرا شنیده‌ام، ابوالفتح گوید ، این عرضه‌ایست که درروزسه‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاولی سیصدوسی‌ویك شروع شده‌بود. بقیه‌کتابهای‌ابوعمر این‌است : کتاب شرح‌کتاب‌الفصیح . کتاب فائت الفصیح . کتاب‌المرجان . کتاب (غریب‌ الحدیث) علی‌الکلمات . و این‌کتاب را برای حصری تألیف و باو نسبت داده و بنام‌کتاب حصری مشهور گردید . کتاب الموشح . کتاب الساعات . کتاب‌العشرات . کتاب الشوری . کتاب التنویع[5] . کتاب تفسیر اسماء الشعراء . کتاب القبائل . کتاب المکنون والمکتوم . کتاب‌التفاحه. کتاب فائت‌المستحسن. کتاب المداخل . کتاب‌حلی[6] المداخل. کتاب‌النوادر. کتاب فائت الجمهرة و الرد علی ابن درید (کتاب فائت‌العین ،کتاب ما انکرته[7] الاعراب

۱- ف (الحجازی) .

۱- ف (البحرانیه) .

۳- جب (سکة) . ٤- ف (من الساعة الی الساعه) جب (من‌الشاعة الی‌الشاعه) والشاعه اخبار منتشره راگویند (المنجد) .

۵- ف (السریع) .

٦- ف (حلی) . ۷- ف (انکره) .

علی ابی عبیده فیما رواه اوصنعه . و میگفت من شاعر هستم بـا آنکه جاهل بـود و از شعر اوست .

اذا ما الرافض الشامی تَمت مَعایبه تَختَم فی یَمینه [۱]

فَاَمّا انْ اَتاکَ لسمت وجـه فان الرفض باد فی جنبیه [۲]

و برای نادانی او همین شعر کافیست .

۱ــ اگر معایب رافضی تمام شد دست راستش را مهرکنند .

۲ــ و اگر از جلو بسوی تواید رافضی ازصورتش پیداست .

(بسم الله الرحمن الرحيم)

فن سوم

از مقالهٔ دوم ـ از کتاب الفهرست

در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

نام و اخبار

گروهی از علماء نحو و لغت که دو شیوه را با هم مخلوط کردند .

ابن قتیبه

ابومحمد عبدالله‌بن مسلم‌بن قتیبهٔ کوفی ، متولد همانجا ، که بمناسبت قاضی بودنش در دینور[1] ، دینوری نامیده شده و نسبت ببصریان غلوی داشت ، ولی دو شیوه را بهم آمیخت و درکتابهایش ازکوفیان نقل کرده ، ودرروایت صادق، وعالم بلغت ، و نحو ، وغریب‌قرآن، ومعانی قرآن، وفقه ، و شعر بود، و تألیفات و تصنیفات زیادی داردکه در محال‌جبل[2] بآن

۱ــ دینورنام شهری درنزدیکی کرمانشاه است که درقدیم آباد بوده واکنون ویرانست (فرهنگ نفیسی) . ۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۷٤ همین‌کتاب .

رغبتی دارند ، ولادتش در اول ماه رجب ، و وفاتش در سال دویست‌وهفتاد . و این کتابها ازاوست: کتاب معانی‌الشعر الکبیر. مشتمل بردوازده کتاب باین‌نام : کتاب الفرس. چهل‌وشش باب ــ کتاب الابل ــ شانزده باب . کتاب الحرب[1] ده‌باب. کتاب القدور[2] بیست‌باب . کتاب الدیار ــ ده‌باب . کتاب الریاح ــ سی‌ویك باب . کتاب السباع والوحوش ــ هفده باب. کتاب الهوام ــ بیست‌وچهارباب[3]. کتاب‌الایمان والدواهی ــ هفت باب . کتاب النساء والغزل[4] يك باب . کتاب الشیب والکبر[5] هشت باب . کتاب تصحیف العلماء ــ يك‌باب.

کتاب عیون‌الشعر ــ مشتمل برده کتاب باین‌نامها: کتاب المراتب . (کتاب المناقب. کتاب‌المعانی). کتاب القلائد . کتاب المحاسن. (کتاب المدائح) . کتاب المراکب . کتاب المشاهد . کتاب الشواهد . کتاب الجواهر .

کتاب عیون‌الاخبار ــ مشتمل بر ده کتاب : کتاب السلطان . کتاب الحرب . کتاب السؤدد . کتاب‌الطبائع . کتاب‌العلم . کتاب الزهد . کتاب‌الاخوان . کتاب الحوائج . کتاب الطعام . کتاب‌النساء .

کتاب التفقیه : از این‌کتاب سه جزء را دیدم کـه در حدود ششصد ورق بخط نازك[6] بود و تقریباً دوجزءکم داشت و از مردم‌جبل[7] که جویای‌آن شدم گفتند موجــود باشد و از کتاب[8] بندینجی بزرگتر وبهتر است .

وباز ازکتابهای اوست : کتاب الحکایة والمحکی . کتاب ادب‌الکاتب . کتاب الشعر والشعراء . کتاب‌الخیل . کتاب جامع‌النحو . کتاب مختلف‌الحدیث . کتاب اعراب القرآن. کتاب دیوان‌الکتاب . کتاب فرائدالدر . کتاب خلق‌الانسان. کتاب القراآت. کتاب‌المراتب. و المراقب‌من عیون‌الشعر. کتاب التسویة بین‌العرب والعجم . کتاب الانواء . کتاب‌المشکل. کتاب دلائل‌النبوة . کتاب اختلاف تاویل‌الحدیث . کتاب المعارف . کتاب جامع‌الفقه. کتاب اصلاح‌غلط ابی‌عبید فی‌غریب الحدیث . کتاب المسائل والجوابات. کتاب‌العلم، درحدودپنجاه ورق . کتاب‌المیسر والقداح. کتاب حکم‌الامثال . کتاب‌الاشربه . کتاب جامع‌النحو الصغیر . کتاب‌الردعلی‌المشبة. کتاب‌اداب‌العشرة . کتاب غریب‌الحدیث. (کەخوب ازعهده برآمده).

۱ــ ف (الجرب) . ۲ــ ف (العرور) . ۳ــ ف (چهارده).
٤ــ ف(والعزل) .
٥ــ ف (النسب واللبن)
٦ــ ف (بخط برك) جب (بخط نزك)که همان نازك فارسی و بمعانی باریك ، زیبا ، و ظریف است (فرهنگ نفیسی) . ۷ــ ف(من‌اهل‌الخط)جب(من‌اهل‌الجبل) ۸ــ ف (کتب).

ابوحنیفه دینوری

احمدبن داود ، از مردم دینور . از بصریان وکوفیان آموخته ، و از ابن سکیت و پدرش[1] بیشتر فراگرفته است . و در علوم زیادی مانند نحو ولغت ، و هندسه ، و حساب ، و علم هیئت[2] دست داشته، ودر روایت (وحکایت) مورد اعتماد و بصداقت معروف بود . از کتابهای اوست :کتاب النبات ــ که درتألیفش علما بوی برتری داده‌اند .کتاب الفصاحه . کتاب الانواء .کتاب‌القبلة والزوال. کتاب حساب‌الدور .کتاب الرد علی لغذة[3] الاصفهانی. کتاب البحث فی حساب الهند .کتاب البلدان ــ بزرگست .کتاب الجمع و التفریق . کتاب الاخبار الطوال .کتاب الوصایا . کتاب الجبر والمقابلة. کتاب نوادرالجبر. کتاب الشعر و الشعراء . کتاب مایلحن فیه‌العامه .

ابراهیم رازی

جز اینکه سکری ازوی نقل‌کرده چیز دیگر از وی ندانیم ، و این‌کتابها ازاوست: کتاب الانواء[4]که آنرا درحدود پنجاه ورق بخط سکری دیده‌ام .کتاب مجردالغة .

سکری

ابوسعید حسن‌بن حسین‌بن عبدالله‌بن عبدالرحمن‌بن علاء سکری : و این (نسب) را از روی خط ابوالحسن‌کوفی نوشته‌ام ، وی بلغت ، و انساب ، و روزگار عرب معرفت نیکوئی داشت . و خطش از حیث درستی پسندیده بود . وفاتش .... و ازکتابهای اوست : کتاب الوحوش ــ که بیهترین صورتی آنرا تألیف نمود .کتاب النبات . چیزکمی از این کتاب را بخط خود او دیده‌ام .

سکری اشعارگروهی از فحول شعرا ، و قطعهٔ از اشعار قبائل را جمع‌آوری‌کرده ، که مرکب‌ازشعرامرؤالقیس، و دونابغه، وقیس‌بن خطیم، وتیم‌بن ابوعقیل، واشعار دزدان[5]، واشعار : هذیل ، و هدبة‌بن خشرم ، واعشی ، ومزاحم عقیلی ، واخطل وزهیر ، و دیگران است . وشعر ابو نواس را نیز جمع‌کرده، و در معانی ، و غریب[6] سخنرانی‌هائی نموده‌که درحدود هزار ورق میباشد ، و من آنرا بخط حلوانی ، از نزدیکان ابوسعید ، دیده‌ام . کتاب الابیات‌السائرة ،کتاب المناهل والقری .که آنرا بخط خود او دیده‌ام .

۱ـ ف (السکیت وابنه) جب (ابن السکیت وابیه) .

۲ـ ف (وعلم‌الهند) . ۳ـ ف(رصد) .

٤ـ ف (الانوار) . ٥ـ متن عربی ، اشعار اللصوص است .

٦ـ ف (وغرضه) .

حامض

ابوموسی سلیمان‌بن محمدبن احمد حامض ، ازاصحاب ثعلب وخاصان اوست، و از بصریان نیز چیزهائی فراگرفته بود، و بحسن خط و شیوه نیکوئی در ضبط معروف،وکارش وراقی بود . این‌کتابها از اوست : کتاب خلق‌الانسان . کتاب النبات . کتاب الوحوش که آنرا بخط زکریا پسرخواهرش[1] دیده‌ام . کتاب مختصر نحو .

احول

ابو[2]العباس محمد بن حسن بن دینار احول . از عالمان لغت و شعر (و وراق حنین‌بن اسحاق در منقولاتش از علوم پیشینیان بود) و نسخه‌برداری میکرد . و این‌کتابها از اوست: کتاب الدواهی . کتاب السلاح . کتاب مااتفق لفظه و اختلف معناه . کتاب فعل و افعل . کتاب الاشباه. و اشعار ذوالرمه و سایر شعرا را جمع‌آوری‌کرده است .

ابن‌کوفی

ابوالحسن علی‌بن محمدبن زبیر اسدی‌کوفی . از عالمان صحیح‌الخط ، و راویه ، و جمع‌کننده‌کتاب بود ، صداقت در حکایت ، و دانه چینی و کنجکاوی داشت . وازکتابهای اوست : کتاب فی‌معانی‌الشعر و اختلاف‌العلما (فی‌ذلک) ــ که مقدارکمی ازآن را دیده‌ام . کتاب القلائد والفرائد فی‌اللغة و الشعر .

ابن سعدان

ابراهیم‌بن محمدبن سعدان‌بن مبارک : جمع‌کننده‌کتاب ، و صحیح‌الخط و صادق در روایت‌است. ازکتابهای اوست: کتاب الخیل، که‌بسیارخوبست. کتاب حروف‌القرآن. وپسرش محمدبن سعدان ، این‌کتابها رادارد، کتاب‌القرات ــ بزرگ ــ وکتاب المختصرفی‌النحو.

معبدی[3]

نامش‌احمدبن سلیمان، وکنیه‌اش ابوالحسین. ازعلی‌بن‌ثابت، وازابوعبید روایت‌کرده وخط پسندیده داشت، و یکی از علما و مشاهیر ثقات است .

۱ـ ف (ابن‌ابیه) جب (ابراخته) . ۲ـ جب (ابن) .
۳ـ ف (المعیدی) .

کرمانی

ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن محمدبن موسی کرمانی ، ورزیدهٔ در نحو ولغت ، وخط نیکوئی داشت ، که مردم بآن رغبتی داشتند و نقلش از روی صحت و درستی بود ، و وراقی میکرد ، این کتابها از اوست : کتاب مااغفله الخلیل فی کتاب العین و ذکرانه مهمل و هومستعمل ، و ما هومستعمل وقداهمل . کتاب الجامع فی النحو ـ کتاب النحو ـ ناتمام . کتاب الموجزفی النحو .

فزاری

ابو عبدالله محمدبن ابراهیم بن حبیب بن سلیمان بن سمرة بن جندب فزاری، ازعلماء خوش خط است .

ابوالقاسم

عبدالرحمن بن اسحاق زجاجی، از نحویان ، و ازکتاب‌های اوست : کتاب القوافی

ابن ودّاع

نامش عبدالله بن محمدبن وداع بن رماد[1] بن هانی ازدی ، مکنی بابو عبدالله . دانش وخطی صحیح وخوبی داشت که مردم رارغبتی بآن بود، ودرکارخود اجرت میگرفت .

نمری

ابو عبدالله ، ازکتابهـای اوست : کتاب اللمع فی الالـوان ، کتاب معانی الحماسه . کتاب الحلی .

ترمذی[2] بزرگ

نامش ....

۱ـ ف (الزیاد) . ۲ـ ف (الرمذی) و ترمذ نام دو محل است یکـی در شهرهای بنی‌اسد و یکی نیز از شهرهای بزرگ و مشهورکنار جیحون است (معجم‌البلدان) .

ترمذی[1] کوچك

نامش (محمد بن احمد) ....

احمد بن ابراهیم

از لغویان و استاد ابوالعباس ثعلب، مکنی بابوالحسن . خطش پسندیده بود وتصنیفی ندارد .

ابن فارس

وازکتابهای اوست : کتاب‌الحماسه ....

حلوانی

ابوسهل نامش احمدبن محمدبن عاصم حلوانی : وگویند از نزدیکان ابوسعید سکری بود ، و کتابهای او را روایت کرده ، و از او آموخته ، و خط بسیار بدی داشت ، ولی ازعلماء بشمارمیرفت، وکتاب‌المجانبن‌الادباء، از اوست :

ابو عبدالله خولانی

....

ابن مهرویه

این کتاب از اوست : کتاب الخیل السوابق .

منحلی

....

یشکری[2]

....

۱ـ ف (الرمذی) .
۲ـ ف (السکری) .

طلحی

....

ابن شاهین

ابوالعباس احمدبن سعیدبن شاهین ....

علی‌بن ربیعه بصری

از کتاب‌های اوست : کتاب ما قالته‌العرب وکثر فی‌افواه الناس .

ابن سیف

نامش احمدبن عبدالله[1] بن سیف سجستانی[2] مکنی بابوبکر ....

آمدی

ابو[3] الحسن نامش محمد بن عبدالله بـن صالح از بغداد (بمصر) رفت و ویـژهٔ ابن ابو حرابه[4] بود ، و خط صحیح و خوبی داشت ...

احمدبن سهل

کتاب اختیارالسیر ، از اوست .

حرمی[5]

ابوعبدالله احمدبن محمدبن اسحاق‌بن ابوحمیصه‌مکی ؛ معروف با بن ابو علاء یکی‌از علمائی است که برای نظمی که درکار داشت مردم‌باو رغبتی داشتند و از دانایان اخبار بود.

۱ـ ف (عبیدالله) .

۲ـ سجستان شهریست در مشرق و مغرب آن سیستان است (منتهی‌الارب) .

۳ـ ف (ابن) . ۴ـ ف (منقطعا حتمابه) جب (منقطعا الی ابن حرابه) .

۵ـ ف (الجزمی) .

ابو دماش

کتاب الحماسه ، از اوست .

اخبار ابن کیسان

ابوالحسن محمدبن احمدبن محمدبن کیسان ، وکیسان در لغت سعدیه[۱] بمعنی غدر است، کیسان نحوی مرد نادانی بود[۲] وابوالحسن مردفاضلی بود و هردوشیوه را بهم‌آمیخت و از هردو دسته آموخت . و این کتابها از اوست : کتاب غریب الحدیث ـ درحدود چهارصد ورق. کتاب البرهان . کتاب الحقائق. کتاب المختار، کتاب الوقف والابتداء ،کتاب المهذب. کتاب القرات. کتاب الهجاء . کتاب التصاریف . کتاب المقصور والممدود . کتاب الشاذانی فی‌النحو . کتاب المذکـر و المؤنث . کتاب مختصر النحـو . کتاب معانی‌القران (معروف بالعسرات. کتاب حد فاعل والمفعول به) کتاب المسائل علی‌مذهب النحویین مما اختلف فیه البصریون والکوفیون (کتاب الکافی فی‌النحو) .

(لغذه) اصفهانی

ابوعلی حسن‌بن عبدالله ، ولادتش در اصفهان بود . ببغدادآمد ، و از همان کسانـی آموخت که ابوحنفیه دینوری آموخته بود . این کتابها از اوست : کتاب الرد علی الشعراء ، کتاب النطق، کتاب علل النحو، کتاب المختصر فی النحو، کتاب الصفات، کتاب الهشاشه والبشاشة. کتاب التسمیة . کتاب شرح کتاب المعانی للباهلی . کتاب نقض علل النحو .

ابن خیاط

ابوبکر محمدبن احمدبن منصور خیاط، از مردم سمرقند[۳] ببغداد آمد و با ابراهیم‌بن سری ملاقات نموده و با او مناظراتی داشت . و ابن خیاط هردوشیوه را بهم میآمیخت واین کتابها ازاوست: کتاب النحوالکبیر . کتاب معانی القرآن ـ کتاب المقنع. کتاب الموجز.

نفطویه

ابو عبدالله ابراهیم بن محمدبن عرفة بن سلیمان بن مغیرة بن حبیب بن مهلب عتکی

۱ـ سعدیه نام چندین محل و جایگاه اعرابست (رجوع کنید به منتهی‌الارب) .
۲ـ ف (معقلا) جب (منفلا) . ۳ـ رجوع شود به صفحهٔ ۲۹ همین کتاب .

ازدی. از ثعلب ومبرد آموخته و از محمدبن جهم و عبیدالله[1] بن اسحاق بن سلام، واصحاب مدائنی شنیده داشت . مادرش[2] از فرزندان خالدبن عبدالله (مری) ، طحان محدث است . و ولادتش در سال دویست وچهل‌وچهار بود. اخلاقی پاکیز و محضری خوب داشت واونیز هر دو شیوه را بهم میآمیخت . و در مسجد انباریـان صبحها بمـذهب داود فقه را تـدریس می‌نمود (و در آن ریاست داشت) وفاتش در ششم مـاه صفر سال سیصد و بیست و سه است و روز دوم وفاتش درباب الکوفه بخاک سپرده شد، و ابن بوبهاری براونماز گذارد، و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ . کتاب الاقتصامات[3] کتاب غـریب القرآن . کتاب المقنع فی‌النحو . کتاب الاستیفاء فی‌الشروط[4] کتاب الامثال . کتاب الشهادات . کتاب القوافی والرد علی من‌زعم ان‌العرب تشتق‌الکلام بعضه من‌بعض. کتاب‌الرد علی‌من قال بخلق‌القرآن. کتاب الردعلی‌المفضل‌فی نقضه‌علی‌الخلیل. کتاب فی‌ان‌العرب تتکلم طبعاًلاتعلماً. کتاب الملح. کتاب المصادر .

جعد

ابوبکر محمدبن عثمان جعد ، با ابن‌کیسان مصاحبت داشت، و هر دو شیوه را بهم آمیخت و این‌کتابهـا از اوست : کتاب القراات . کتاب معانـی‌القرآن . کتاب المقصود و الممدود . کتاب المذکر والمؤنث . کتاب الهجاء . کتاب مختصر النحـو . کتاب العروض . کتاب خلق‌الانسان . کتاب الفرق کتاب‌الالفات .

خزاز

ابوالحسین[5] عبدالله بن محمدبن سفیان، درخانه ابوالحسن علی‌بن عیسی آموزگاربود وخطش خوب و از نحویانی است که دو شیوه را بهم‌آمیخت و کتاب المعانی فـی‌القرآن را برای‌علی‌بن عیسی تألیف‌کرد، وفاتش ... واین‌کتاب‌ها از اوست: کتاب المختصر فی‌علم‌العربیه ..کتاب معانی القـرآن . کتاب المقصور والممدود . کتاب المـذکر و المؤنث . کتاب الفسیح فـی‌علم‌اللغة و منظومها . کتاب اخبار اعیان الحکام ـ که برای ابوالحسین

۱ـ ف (عبدالله) .

۲ـ ف (وانه) جب (وامه) .

۳ـ ف (الاقتصارات) .

۴ـ ف (کتاب الاستثناء والشروط فی‌القرات) .

۵ـ ف (ابوالحسن) .

بن ابو عمرو[۱] تألیف کرد. کتاب السراری الذهبیات المسلیات[۲]. کتاب اعیاد النفوس فی (ذکر) العلم. کتاب رمضان و ماقیل فیه.

عمری

قاضی تکریت[۳] و این کتاب‌ها از اوست: کتاب تفسیر السبع الجاهلیات بغریبها. کتاب تفسیر مقصورة ابی‌بکر بن درید.

ابوهندام (عقیلی)

نامش کلاب بن حمزه، از مردم حران[۴] و در بادیه اقامت داشت، گویند آموزگار بود، و در دوران قاسم بن عبیدالله بشهر آمد و او را مدح کرد. وی عالم و شاعر بود و خط نیکوئی‌داشت وهردوشیوه را بهم‌آمیخت، و این کتاب‌ها از اوست: کتاب جامع‌النحو. کتاب الاراکة. کتاب مایلحن فیه‌العامة.

اشناندانی

در پیش گفتیم که کتاب معانی‌الشعر، از اوست:

ابن لره گرجی[۵]

از علماء جبل، ونامش بندار[۶] بن عبدالحمید، و لره لقبش بود، وکنیه‌اش ابوعمر است (ابن‌سکیت و دیگران را دیده) و دوشیوه را بهم‌آمیخت. ازکتاب‌های اوست: کتاب معانی‌الشعر[۷] کتاب شرح معانی‌الباهلی (الانصاری) کتاب جامع‌اللغه. کتاب الوحوش.

ابن شقیر

ابوبکر عبدالله‌بن محمدبن شقیر نحوی، و بگفتهٔ شیخ ابوسعید رحمه‌الله، اونیزهردو

۱- ف (ابوالحسن‌بن ابی‌عمر).
۲- ف (السرار فی‌الراسیات و المستکفات).
۳- تکریت شهریست‌میان موصل و بغدادکه درساحل غربی دجله قرار دارد (قاموس‌الاعلام ترکی).
۴- رجوع شود بصفحهٔ ۱۹همین‌کتاب. ۵- ف(ابن لزة‌الکرخی). ۶- ف (منداد).
۷- ف (الشعراء).

شیوه را بهم‌آمیخته داشت ، و این‌کتاب‌ها از اوست : کتاب مختصر نحو . کتاب مقصور و ممدود . کتاب المذکر و المؤنث .

مفجع

ابوعبدالله مفجع ، محمدبن عبدالله کاتب بصری . ثعلب را دیده و از او و دیگران آموخت ، واز شاعران شیعه بود. ویرا قصیده‌ایست بنام ـ اشباه ـ که درآن علی علیه‌السلام را مدح کرده است، ومیان او و ابوبکر بن درید هجوهائی مبادله گردید ، و از کتاب‌های اوست : کتاب الترجمان فی‌معانی‌الشعر . که مشتمل است بر کتاب حدالاعراب . کتاب حدالمدیح ، کتاب حدالنجدة[1] . کتاب الحلم والرای . کتاب الهجاء . کتاب المطایا[2] ، کتاب الشجر و النبات ، کتاب الاعراب[3] ، کتاب اللغز . و نیز این‌کتابها از اوست : کتاب‌المنقذ فی‌الایمان ، کتاب اشعار الحراب ـ ناتمام ، کتاب عرائس المجالس، کتاب غریب شعر زیدالخیل .

اخفش کوچك

ابوالحسن علی‌بن سلیمان اخفش نحوی . و او بسیار رنجش پیدا میکرد اگر در نحو پرسشی ازوی میشد، اخبار وسرگذشت عرب‌را درسینه داشت. و در سال سیصدوپانزده وفات‌یافت، واین‌کتاب‌ها از اوست : کتاب الانواء. کتاب‌التثنیة والجمع . کتاب الجراد .

هنائی

نامش علی‌بن حسن ، کنیه‌اش ابوالحسن ، از مردم مصر ، ازکوفیان آموخته بود و از بصریان نیز چیزهائی آموخته داشت و معروف بدوسی است ، (ودوس) یکی از قبائل عرب بشمار میرود . کتابهایش درمصر موجود بوده و مردم بآن رغبتی دارند . ازکتاب‌های اوست : کتاب مجردالغریب ـ که به پیکره (کتاب) العین وبترتیبی غیر ازآنست و در اولش گوید : این کتاب را درغریب کلام عرب ، و لغت آنها ، و بترتیب بیست‌وهشت حرف هجاء تألیف کرده‌ام و از (الف) و باء تاء ثاء آغاز میشود تا بآخرحروف هجاء ، ونیز ، کتاب المنضد فی‌اللغة وکتاب الفرید . از اوست .

۱ـ ف (البخل) . ۲ـ ف (المطانا) .
۳ـ ف (الاغراب) .

دومی

ازنحویان قریب‌العهد بما میباشد. نامش‌عمربن محمدبن جعفر[1] (زعفرانی ،وکنیه‌اش ابو احمد است) . این کتاب‌ها از اوست :کتاب القوافی .کتاب‌اللغات .

اخبارگروهی از علماء شهرها

که از روی تحقیق نسب[2] وسرگذشتشان بدست نیامد

ابن خالویه

ابوعبدالله حسین‌بن محمد[3]بن خالویه ، ازگروهی مانند ، ابوبکربن انباری ، وابو عمر زاهد آموخته، و بر ابوسعید سیرافی قرائت داشته و هـردو شیوه را بهم آمیخته است. و درسال سیصدوهفتاد در خدمت بنی‌حمدان درحلب وفات یافت . و این‌کتاب‌ها از اوست: کتاب الاشتقاق .کتاب‌الجمل‌فی‌النحو .کتاب اطرغش[4] لغة.کتاب القرات .کتاب‌المبتدا. کتاب اعراب‌ثلاثین سوره من‌القرآن .کتاب المقصور والممدود .کتاب المذکر والمؤنث. کتاب الالفات .کتاب لیس .

ابوتراب[5]

این شخص برخلیل استدراکهائی[6] درکتاب‌العین داردکه گروهی آنرا نقض‌کرده‌اند. این‌کتاب‌ها از اوست :کتاب‌الاعتقاب فی‌اللغة .کتاب الاستدراك علی‌الخلیل فـی‌المهمل و والمستعمل .

ابو الجود

قاسم‌بن محمدبن رمضان عجلانی ، از نحویان بصره و قریب‌العهد بما میباشد . و از کتاب‌های اوست :کتاب المختصر للمتعلمین .کتاب المقصور والممدود .کتاب المذکر و- المؤنث .کتاب الفرق .

۱- ف (عبدالله ابن‌جعفر) . ۲- ف (اسمائهم) جب (انسابهم) . ۳- ف (احمد) .
٤- ف (اطرغش) . ٥- ف (ابوتواب) .
٦- استدراك تدارك چیزی‌که از شخص فوت شده باشد (فرهنگ نفیسی) .

بن رمضان دیگر[1]

معروف بمحمدبن حسن بن رمضان . و این کتابها از اوست : کتاب اسماء الخمر و عصیرها . کتاب الدبرة .

کشی[2]

ازنواحی خراسان و صاحب تألیفات خوبی است، ولی‌معلوم نیست برچه‌کسی قرائت داشته وچه میدانسته است . و این کتابها از اوست : کتاب فعلت وافعلت علی حروف‌المعجم ـ کتابی است بزرگ و بینهایت خوب : کتاب التصاریف ـ این نیز کتاب بزرگیست .

مخنف

چیزی درباره اونمیدانم. و این کتابها از اوست : کتاب شرح‌النحو . کتاب‌التصریف.

مهلبی

ابوالعباس احمد بن محمد ، مقیم مصر . وکتاب شرح علل‌النحو. کتاب المختصر فی‌النحو از اوست. ودر مصر دونفر دیگر باین‌نام‌هستند که یکی معروف‌بابن ولاد، ودیگری معروف برحیانی است[3] .

ابومسهر

محمدبن احمدبن مروان‌بن سیره[4] نحوی ، و این کتابها از اوست : کتاب الجامع ـ فی‌النحو . کتاب‌المختصر . کتاب اخبار ابی‌عیینه محمدبن ابی‌عیینه (المهلبی) .

۱ـ ف (اخوبن رمضان) جب (آخر ، بن‌رمضان) وگمان رودکه این صحیحتر است ؛ زیرا دربالا ، بن‌رمضان راکه ابوالجود باشدآورده بود وکلمه‌آخررا برای فرق‌گذاشتن‌میان این دونفر ذکرکرده است .

۲ـ ف (المکسمی) جب (الکشی) وگمان رودکه این‌کلمه فارسی و بمعنی‌خوش‌وتندرست وصفت صاحب‌آن تألیفات باشد وباکاف فارسی هم‌آمده‌است (برهان قاطع) .

۳ـ ف (رحابی) .　　۴ـ ف (یسیره) .

قمی

اسمعیل بن محمد قمی . و از کتابهای اوست : کتاب الهمز . کتاب العلل .

ابوفهد

در دومین باری که کتاب سیبویه را برزجاج قرائت میکرد ، زجاج بوی گفت : ای ابو فهد حال تو در قرائت اول بهتر از حال قرائت دوم بود . این کتاب از اوست : کتاب الایضاح فی النحو .

ازدی

ابوالقاسم عبدالله بن محمد ازدی؛ ازمردم بصره، واین کتابها ازاوست : کتاب المنطق. کتاب الاختلاف .

هروی

از ایرانیان است . این کتابها از اوست : کتاب التصریف . کتاب الشرح .

مصیصی

جزاین چیزی ازوی ندانیم، این کتابها ازاوست : کتاب الشافی فی اللغة. کتاب الافصاح.

ابن وشاء

ابوالطیب محمدبن احمدبن اسحاق اعرابی و شاء . یکی از ادیبان با ظرافتی است که از نحویان و آموزگار مدارس همگانی بود ، وبیشتردر اخبار، وشعر، و مقطعات تألیف میکرد، واین کتابها از اوست : کتاب مختصرفی النحو. کتاب جامع النحو[1] . کتاب المقصور- والممدود . کتاب المذکروالمؤنث . کتاب الفرق . کتاب خلق الانسان . کتاب خلق الفرس . کتاب المثلث.

واما کتابهای ادبی و اخباری او . کتاب اخبارصاحب الزنج . کتاب الزاهر فی الالوان والزهر . کتاب الحنین الی الاوطان . کتاب حدودالطیف[2] الکبیر. کتاب الموشا . کتاب اخبار-

۱- ف (فی النحو) . ۲- ف (الطرف) .

المتطرفات. کتاب السلوان. کتاب المذهب. کتاب الموشح. کتاب سلسلة الذهب.

ابن مراغی

ابوالفتح محمدبن‌جعفر (بن‌محمد) همدانی مراغی[1]. آموزگار عزالدوله[2] ابومنصور، محفوظات زیادی داشت، ونحوی بلیغ و اخباری جوانمرد و آزادمنش بود. ازکتابهای اوست: کتاب البهجة ـ بپیکرهٔ کتاب الکامل. کتاب الاستدراک لما اغفله‌الخلیل.

مراغی

ابوبکر محمدبن علی، از مردم مراغه[3]، از مردمان با رشادتی است که مدتها در موصل اقامت داشت، و باابوالعباس دمخا[4] پیوست، واز علماء با دیانت بود وبرزجاج قرائت داشته است. ازکتابهای اوست: کتاب مختصر النحو. کتاب شرح شواهد سیبویه اوتفسیرها[5].

بکری

معروف باابوالفضل‌بن محمدبن ابوغسان بکری، این کتابها ازاوست: کتاب‌مختصر-فی‌النحو. کتاب‌الفرق.

عرام

ابوالفضل‌بن محمد، رقعه نویس بود[6] وپس ازآنکه وی را نحوی خواندند بکارندیمی پرداخت، ورساله‌هـای کوچکی[7] داردکه باشخاص نوشته و رنگ سخریه‌آمیز و بازی بآن داده است.

زجاج

آموزگار فـرزندان ناصرالدوله، نامش محمدبن لیث. ویرا در موصل دیدم، و کتابی از او سراغ ندارم.

۱ـ جب (الوادعی). ۲ـ ف (عن‌دولة). ۳ـ مراغه بفتح اول شهر مشهور وبسیار بزرگی است که از مشهورترین شهرهای آذربایجان است. (معجم‌البلدان). ۴ـ ف (ذکاء). ۵ـ ف (و تفسیرها). ۶ـ ف (رفیعا) جب (رقیعا). ۷ـ ف (ترسلات) جب (رسیلات).

عوامی

ابوبکر محمدبن ابراهیم نحوی قاضی. با من دوستی داشت و در سال ... وفات‌یافت و این‌کتاب از اوست: کتاب الاصلاح والافصاح فی‌النحو .

مردی‌که با‌بن‌عبدوس معروفست

نامش علی‌بن محمدبن عبدوس کوفی. وازنحویانست . ازکتابهای‌اوست: کتاب‌میزان‌الشعر بالعروض . کتاب البرهان فی‌علل‌النحو . کتاب معانی‌الشعر .

و فراوندی

نامش یونس‌بن احمد[1] بن ابراهیم و فراوندی ، نحوی . و این‌کتابهـا از اوست : کتاب‌الشافی فی‌علل‌النحو[2] . کتاب الوافی فی‌علم‌العروض .

دیمرتی

ابو محمد قاسم بن محمد ، از مردم اصفهان و دهکـدهٔ بنام دیمرت[3] است . و این کتابها از اوست: کتاب تقویم‌الالسنة . کتاب العارض فی‌الکامل . (کتاب تفسیرالحماسة) .

ابوالعباس

محمدبن خلف‌بن مرزبان . این‌کتابها از اوست : کتاب الحاوی فی علوم القرآن ــ بیست وهفت جزء . کتاب الحماسه . کتاب اخبار عبدالله‌بن جعفر بـن ابیطالب علیهم‌السلام.

ابوالحسن (بن‌وراق)

(نامش)محمدبن عبدالله[4] . ازکتابهـای اوست : کتاب علل‌النحو[5] . کتاب الهدایة‌ــ (وآن شرحی برمختصرالنحو تألیف ابوعمر جرمی‌نحوی‌است)[6] .

۱ـ ف (محمد) . ۲ـ ف (فی‌علم‌القرآن) .
۳ـ دیمرت در نواحی اصفهانست (معجم‌البلدان) .
٤ـ ف (الحسین) . ٥ـ ف (کتاب العلل) . ٦ـ ف (کتاب شرح‌الجرمی) .

ابو احمد بن حلاب

کتابی ندارد .

(ابن جنی) ابوالفتح

عثمان بن جنی(نحوی). ولادتش پیش ازسیصدوسی بوده، و شب جمعه در ماه صفر سال سیصد و نود ودو وفات یافت، از کتابهای اوست: کتاب القسر ـ که تفسیر شعرا بوالطیب متنبی است[1]. کتاب التعاقب فی العربیه . کتاب المعرب . کتاب التلقین . کتاب اللمع . کتاب الفصل بین ـ الکلام الخاص والعام . کتاب العروض و القوافی . کتاب جمل اصول التصریف . کتاب ـ الوقف والابتداء . کتاب الالفاظ من المهموز . کتاب المذکر و المؤنث . کتاب تفسیر مراثی الثلاثه والقصیدة الرائیة للشریف الرضی . کتاب معانی ابیات المتنبی . کتاب الفرق بین الکلام الخاص والعام[2] .

ابوعبدالله نمری

تصنیفی ندارد .

بردویه

تصنیفی ندارد .

کتابهای قدیم در اخبار نحویان

اخبار النحویین . تألیف نجیرمی. اخبار النحویین . تألیف ابوسعید سیرافی . اخبار النحویین . تألیف مرزبانی . المقتبس الکبیر . اخبار الحنویین . تألیف ابـوبکر محمد بن عبدالملك تاریخی .

(محمدبن اسحاق گوید) این است مقاله نحویان ولغویان که در روز شنبه اول شعبان سال سیصدوهفتاد وهفت پایان یافت. والحمدلله وصلی الله علی محمد وآله، و ازخداوند مسئلت مینمائیم که کسانی را که این کتاب برای آنها تألیف شده وهمچنین مارا بتندرستی وامن و کفایت

---

۱ ـ ف(کتاب الفسر لشرح دیوان ابی الطیب.)

۲ ـ جب درحاشیه دارد (ابن جنی این کتابهـا را دارد که مصنف ذکـر نکرده است : کتاب اللمع فـی النحو . کتـاب شرالصناعة . کتـاب الخصائص . کتـاب المنصف فی ـ التصریف . وآن شرح مختصر مازنی است . کتاب ما املت خاطری وسئلت عنها اباعلی . کتاب ـ الفائق شرح المذکر والمؤنث . کتاب التمام لاشعار الهذیل ـ و این چیزیست که سکری بآن توجه نداشته است) .

نگهداری‌نماید وبفضل خودآنرا انجام داده، وما را برضای خود ملهم وبکرم خودتوانا در طاعت سازد و حسبناالله و نعم‌الوکیل ، و صلی‌الله علی خیرته من خلقه ، محمد وآله) .

کتابهائیکه در حدیثهای غریب

تألیف شده

کتاب غریب‌الحدیث ــ از ابوعبیده . کتاب غریب‌الحدیث ــ از اصمعی . کتاب غریب الحدیث ــ از نضربن شمیل . کتاب غریب‌الحدیث ــ از قطرب . کتاب غریب الحدیث ــ از ابن اعرابی . کتاب غریب‌الحدیث ــ از ابن[1] عدنان . کتاب غریب‌الحدیث ــ از ابن قادم. کتاب غریب‌الحدیث ــ از ابوزید . کتاب غریب‌الحدیث ــ از مسلمه[2] کتاب غریب‌الحدیث ــ ازاثرم. کتاب غریب‌الحدیث‌ـ ازابوعبید ـ کتاب غریب‌الحدیث‌ـ از فستقه مصاحب کرابیسی[3] کتاب غریب‌الحدیث ــ از حامض . کتاب غریب‌الحدیث ــ از ابن قتیبه . کتاب اصلاح غلط ابی‌عبیدـ از ابن قتیبه. کتاب غریب‌الحدیث ــ از ابن‌انباری ـ کتاب غریب‌الحدیث ــ ازابن درید . کتاب غریب‌الحدیث ــ از ابوالحسین[4] قاضی‌بن ابوعمر . کتاب‌غریب‌الحدیث ــ از ابن حبیب . کتاب غریب‌الحدیث ــ از ابن کیسان . کتاب غـریب‌الحـدیث ــ از جعد . غریب‌الحـدیث از حضرمـی کـه آنـرا ابـو عمـر زاهـد تألیف کـرده است . کتاب غریب‌الحدیث ــ از ابن رستم حربی . کتاب غـریب‌الحدیث ــ از ابن درستویه (ناتمام) . کتاب غریب‌الحدیث ــ از احمد بن حسن کندی . کتاب غریب الحدیث ــ از سلمی . کتاب غریب‌القرآن از عبدالله‌بن سلام دینوری .

(محمدبن اسحاق گوید : کتاب سلمی را ، که همان حسین‌بن عیاش سلمی است ، ابو عمر هلال بن علاءبن هلال رمی باهلی روایت‌کرده ، و ابوالقاسم حسین‌بن عبدالله‌بن مناذر واسطی ، از هلال روایت‌کرده است) .

کتابهائیکه در نوادر تألیف شده

کتاب النوادر ــ از ابو عمرو علاء . کتاب‌النوادر ــ از ابوعمرو شیبانی . سه‌نسخه، بزرگ ، متوسط ، کوچک . کتاب نوادر ابی‌زید[5] کتاب نوادرالاصمعی. کتاب نوادرالکسائی سه‌نسخه . کتاب نوادر ابن الاعرابی[6] . که دوازده نفرآنرا روایت کرده‌اند . کتاب نوادر ــ الفراء یحیی‌بن‌زیاد. که سلمه، وابن قادم، وطوال‌آنرا روایت کرده‌اند. کتاب‌نوادراللحیانی

۱ـ ف (لابی) . ۲ـ ف (لسلمه) . ۳ـ ف (صاحب‌الکراسی) .
٤ـ ف (لابی‌الحسن) . ۵ـ ف (ابن‌درید) . ٦ـ ف (الاعراب) .

کتاب نوادر ابی‌مسحل. کتاب نوادر ابی محمدالیزیدی. کتاب نوادر (ابی) زیادالکلابی. کتاب‌نوادرابی‌شنبل[۱] عقیلی. کتاب نوادر دهمج البصری. کتاب نوادرالاموی. کتاب نوادر۔ الاثرم[۲]. کتاب نوادر الدبیریین[۳] ازابن اعرابی. کتاب نوادر بنی فقعس از ابن اعرابی کتاب نوادر ابن‌السکیت. کتاب نوادر ابن‌المضرجی[۴]. کتاب نوادر ابی‌الیقظان ــ که آنرا بخط ابن‌سعدان دیده‌ام. کتاب نوادرالنوزی ابی‌محمد[۵]. کتاب ابی‌اسحاق الزجاج‌فی‌النوادر.

کتابهائیکه در انواء تألیف شده

کتاب‌الانواء ـ از اصمعی. کتاب‌الانواء ـ از ابومحلم. کتاب‌الانواء ـ از قطرب. کتاب الانواء ـ از ابن اعرابی. کتاب‌الانواء کتاب‌از مبرد. کتاب‌الانواء ـ از ابن‌قتیبه. کتاب‌الانواء ازابوحنیفه دینوری. کتاب‌الانواء ـ از زجاج. کتاب الانواء ـ از ابن درید. کتاب‌الانواء از وهبی[۶]. کتاب‌الانواء ـ از مرثدی[۷]. کتاب‌الانواء ـ از وکیع. کتاب الانواء ـ ازابن عمار کتاب‌الانواء ـ از ابوغالب احمدبن سلیم رازی. کتاب‌الانواء ـ از محمدبن حبیب[۸].

۱ـ ف (ابی‌شبل). ۲ـ ف (الاندم). ۳ـف (الزیرین).
٤ـ ف (المصرحی). ٥ـ ف (نوادرالنورابن ابی‌محمد). ٦ـ ف (للدهنی).
۷ـ ف (للمزیدی). ۸ـ جب درحاشیه دارد (مقابله شدبا اصل تصنیف عیناً و تصحیح گردید، والحمدلله رب‌العالمین).

(سومین جزء)

از

(کتاب الفهرست)

(در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابو یعقوب)

(وراق)

(از روی دستور و خط خود او)

(نقل گردید)

حکایة خط المصنف
عبده محمّد بن اسحق

(مشتمل برمقالهٔ سوم)

گراور بالا نمونه‌ایست از خط نویسندهٔ
نسخه چستر بیتی ، و تقلیدی که ازخط
مصنف نموده است

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله سوم

از کتاب فهرست

در اخبار اخباریان[1] و نسابان[2] و صاحبان احداث[3] و آداب[4]

در سه فن

فن اول : در اخبار اخباریان، و نسابان ، و صاحبان سیر و احداث . ونام کتابهای آنان .

فن دوم : در اخبار نویسندگان، ومترسلان، وکارکنان خراج ، و نام کتابهای آنان.

فن سوم : در اخبار ادیبان ، و ندیمان ، و مغنیان . و صفادمه و صفاعنه[6] و نام کتابهای آنان .

فن اول

محمدبن اسحاق گوید : بخط ابوالحسن بن کوفی خواندم ، که اولین تألیف کننده

۱- رجوع شود بصفحهٔ ۱۲ همین کتاب .

۲- انساب جمع نسب بمعنی خویشان پدری و عالم بآنرا نسابه خوانند(اقرب الموارد) .

۳- احداث بمعنی چیزهای تازه (فرهنگ نفیسی) و باصطلاح امروز صاحب مکتب .

۴- ف (وآیات) .

۵- رجوع شود بصفحهٔ ٤ همین کتاب .

کتاب درمثالب[۱] زیادبن ابیه بود، چه او همینکه دید در نسبش طعن[۲] زنندآنرا تألیف کرد وبفرزندش، (داد) وگفت: این کتابرا پشتیبان‌خود برعربها قراردهیدتا دست از شمابردارند.

نام و اخبار کسانیکه در صدر اول اسلام

مآثر و انساب و اخبار از آنها

گرفته شد

دغفل

بنوشته ابن‌بربری[۳] ، ویرا حجر بن حـارث‌کنانی ، ولقبش را دغفل گویند ، و او را دغفل ذهلی نسابه، ودغفل‌بن حنظله سدوسی نیز گفته‌اند . پیغمبر صلعم[۴]را درك‌کرد ولی چیزی از اوشنیده‌نداشت، وبرمعاویه درآمد . وقدامةبن ضرار قریعی بنزدش آمده ، ودغفل نسب او را همی گفت تا رسید بپدر قدامه ، وگفت فرزندان ضرار دونفرند ، یکی از آنها عابد ، ودیگری شاعراست ، توکدامیك ازآنها هستی ، گفت من همان شاعر ابلهم ، وآنچه دربارهٔ نسب و سرگذشت من گفتی درست بود ، پس بمن بگوچه وقت خواهم مرد ، جواب داد ، این دیگر با من نیست . دغفل را خوارج بقتل رساندند و تصنیفاتی ندارد .

بکری

نسابه‌ایست نصرانی . و رؤبـة بن عجاج از وی روایت‌کـرده ،که میگفت : دانش . آفتی‌است‌که بینوائی و تنگدستی دارد .

لسان‌الحمره

نامش وقاء بن اشعر ،کنیه‌اش ابوکلاب ، و ازعلما نسب ، و بیش از هرکس گمراهی و تکبر داشت .

عبیدبن شریه جرهمی

در زمان معاویه بود ، وپیغمبر صلعم[۴] را درك‌کرده ، و از او چیزی شنیده نداشت ، وقتی برمعاویةبن ابوسفیان درآمد، معاویه از وی اخبار پیشینیان و پادشاهان عرب وعجم، و اسباب تبلبل[۵] زبانها. و پراکندگی‌مردم را بشهرها پرسید . و اورا از صنعا[۶] یمن‌احضار

۱ـ مثالب ـ عیبها ونقصها (منتهی‌الارب) . ۲ـ ف (ظفر) جب (طعن) .
۳ـ ف (یزیدی). ٤ـ۵ جب (علیه‌السلام).
٦ـ تبلبل . درآویختن زبانها و مختلف شدن آن (منتهی‌الارب) .
۷ـ صنعاء نام شهریست دریمن‌که درخوبی‌آب وهوا مانند دمشق است(فرهنگ‌نفیسی) .

کرده بود . او هم بتمام چیزهائی که معاویه خواسته بود جواب داد . معاویه امر کرد آنها را با انتساب آن بعبیدبن شریه بنویسند . عبیدبن شریه تا دوران عبدالملک بن مروان زنده بود . و این کتابها از اوست : کتاب الامثال . کتاب الملوك و اخبار الماضین .

نام کسانیکه از عبیدبن شریه روایت کرده اند

کیّس نمری ، و فرزندش زیدبن کیس[1] . لسین جرهمی . و عبدود جرهمی .

علاقة بن کرشم[2] کلابی

از بنی عامر بن کلاب . و در دوران یزیدبن معاویه حیات داشت ، وبسرگذشت عرب و گفتارشان آگاه وازکسانی بودکه مآثرعرب ازوی نقل[3] گردید (ویزید اورا درشب نشینهای خود در آورد) . و ازکتابهای اوست : کتاب الامثال ـ در حدود پنجاه ورق ، و من آنرا دیده ام .

صحار عبدی

از خوارج ، و نامش صحار بن عباس ، و یکی از دانایان نسب و خطیبان دوران معاویة بن ابوسفیان بود . و با دغفل سرگذشتهائی داشت . وی از طرفداران عثمان و از طائفه عبدالقیس بود و دوسه حدیث هم از پیغمبر صلعم روایت کرده ، وکتاب الامثال ازاوست.

شرقی بن قطامی

کنیه اش ابوالمثنای کلبی ، و نامش ولید بن حصین ، یکی از نسابان و روایان اخبار وانساب ودیوانهای عرب است . و یوسفی او را دروغگو نوشته و از اصمعی روایتی داردکه برخی از راویان باو گفته بودندکه از شرقی پرسیدم که عرب در نمازگذاری بر مردگان خود چه میخواندند ، جواب داد ، نمیدانم من باو گفتم این شعر را میخواندند :

مَاكُنْتَ وَكُوَاكاً وَلَا ابن آفك[4] رُوَيْدَكَ حَتَّىٰ يَبْعَثَ الخَلق بَاعِثُهُ[5]

چیزی نگذشت کـه (من) روز جمعه او را در مقصوره دیدم که در اینباره سخن‌سرائیهایی داشت . و شرقی در غریب نیز دارای قصیده‌ایست .

۱ـ ف این جمله را بعد از لسین جرهمی آورده .

۲ـ ف (کریم) . ۳ـ جب (احدث) ف (اخذ) .

٤ـ ف (اویل) . ٥ـ ترسو نبودی و فرزند دروغین نبودی پس صبر کن تا روز رستاخیز فرا رسد .

صالح حنفی و ابن کواء

نام صالح، عبدالله بن‌عمر بن یشکر است . وی نسب‌دان و عالم و از شیعیان و پیروان علی‌علیه‌السلام‌بود. و در نسب دانی ابن کوانیز گفته مسکین‌دارمی را(برای‌من) دلیل‌آوردند که گوید :

هَلُمَّ الیٰ بَنی الْکَواءِ تَقْضُوا　　　بِحُکْمِهُم بِاَنْسابِ الرِجالِ [۱]

صغدی

نامش صالح‌بن‌عمران ، وچون پدرش مدت زیادی درصغد[۲] اقامت‌داشت ، ویرا صغدی خواندند و باخبار پیغمبر صلعم[۳] معرفت داشت . و این‌کتاب از اوست :کتاب غزاة[۴] ذات‌ـ الاباطیل .

مجالد بن سعید

ابن‌عمیر ، از همدان ، مکنی‌بابو عمیر .که هیثم بن عدی از او روایات بسیاری‌دارد. وی راویهٔ اخبار بود و حدیث را نیزشنیده داشت، ومحدثان روایتهای او را سست دانند ، و در سال صدو چهل و چهار وفات یافت.

سعد قصیر

بردهٔ بنی‌امیه ، و از دانـایان انساب بود ، عتبی اخبار خاندان خـود ، و مناقب و اشعارشانرا از اوگرفته است .

عیسی‌بن دأب

ابوالبید[۵] عیسی‌بن یزید بن بکر بن‌دأب ، (از) کنانهٔ شداخ است . و بازماندگانی‌در بصره دارد . و یحیی‌بن یزید برادر اوست . وپدرشان نیز از دانایان اخبار و اشعار عرب و از شاعران بود ، ولی خاندان دأب بیشتر باخبار سروکار داشتند .

قرقبی

نامش زهیربن میمون همدانی، کنیه‌اش ابومحمد ، از نحویان و قاریان قرآن‌بود.از

۱ـ بیائید و نزد ابن‌کوا ، بروید تا دربارهٔ انساب مردم بگفته آنها قضاوت‌کنید .
۲ـ صغد از جاهای مهم وآباد ماوراءالنهر و مرکز آن سمرقند است (قاموس الاعلام ترکی) .　۳ـ جب (علیه‌السلام) .　۴ـ ف (عراة) .　۵ـ ن (ابوالولید).

وی پرسیدند نحو را چگونه بدست آوردی ، گفت : از اصحاب ابواسود فراگرفتم . زهیر بانساب و اخبار و سرگذشت مردم آگاه بود . و درسال صدوپنجاه و پنج وفات یافت .

اخبار عوانه

عوانة‌بن حکم‌بن عیاض‌بن وزر[1] بن عبدالحارث‌کلبی ، مکنی باابوالحسن ، از علماء کوفیان . و راویهٔ اخبار ، و عالم بشعر و نسب است . وی فصیح و نابینا بود . هشام‌کلبی در روایاتی‌که از وی نموده ، نقل‌کندکـه عوانه‌گفت: که عتبة‌بن نهاش عجلی بـرای ما سخن‌رانی مینمود ، وگفت چه چیزی از این‌گفتهٔ خداوند بهتر است‌که میفرماید :

لَیسَ حَیٌّ عَلَی اَلمَنُونِ بِباقٍ غَیرَ وجهِ اَلمُسبِحِ الخَلّاقِ[2]

من از جا برخواستم وگفتم ، خداوند چنین چیزی نفرموده و این را عدی بن زید گفته است . عتبه‌گفت بخدا سوگند[3] من‌گمان داشتم‌که ازکتاب خداست و از منبر پائین آمد. و زنی از خوارج را دستگیر کردند و بنزدش بردند . باوگفت ، ای دشمن خدا چرا برامیر مؤمنان خروج‌کردی مگر این فرمودهٔ خداوند عزوجل را نشنیده :

کُتِبَ القَتلُ و القِتالُ عَلَینا وَ عَلَی الغانِیاتِ جَرُّ الذُیُولِ[4]

آن زن جواب داد : ای دشمن خدا چیزیکه ما را وادار بخروج نمود همین نادانی شما بکتاب خدا ، و پایمال‌کردن حق خداست . عوانه در سال صدوچهل وهفت وفات یافت و این‌کتابها از اوست : کتاب التاریخ . کتاب سیرة معاویه و بنی‌امیه . وگـویند این‌کتاب تألیف منجاب‌بن حارث است ، ولی صحیح همان است‌که از عوانه بود .

بخط ابوعبدالله بن‌مقله خواندم‌که ، ابوالعباس ثعلب‌گوید : ولیدبن یزیدبن عبدالملك دیوان عرب و اشعار ، واخبار ، و انساب، ولغتشان‌را جمع‌کرده‌بود وآن دیوان را بحماد و جناد داد .

اخبار حماد

ابوالقاسم حمادبن سابوربن‌عبید ، و سابورمکنی باابولیلی ، و از اسیران دیلم[5] بود. ویرا فرزند عروة‌بن زیدالخیل (طائی) باسارت درآورد، و بدخترش لیلی‌بخشید .که‌پنجاه سال باو خدمت‌کرد و پس از وفات‌آن زن ، بدویست درهم فروخته شده ، و عامربن مطر

۱- (وزیر) . ۲- نیست جان‌دار درجهان باقی جزهمان امر بدکاری‌که پرستش‌کنیم.
۳- ف (قاتله‌الله).جب(الله). ٤- کشت وکشتاربرای مانوشته شده، وبرای‌گل پیکران کشیدن دامان .
۵- دیلم شهریست درگیلان (فرهنگ نفیسی) .

شیبانی ویرا خریده وآزاد نمود. نام ابولیلی را میسره هم گفته‌اند . حماد چه بسا میشد که چیزهائی‌را بغلط ادا میکرد (و راویه اخبارو اشعار و انساب) در دوران ولیدبن عبدالملك بود . و تاسال صدوپنجاه وشش زندگی‌کرد و در این سال وفات یافت . با مهدی مجالست میکرد و خود او گوید: برای ولیدکه اشعار خوبی میخواندم اواز من سفساف[۱] میخواست و از خواندن آن بوجد میآمد ، و من پی‌میبردم که‌کارها روبخرابی است . برای مهدی‌که آن‌گونه اشعار را میخواندم او از من شعر خوب و محکم میخواست ، و من میفهمیدم کـه اقبال درکارشان روی آورده است . حماد متولد سال هفتاد وپنج بود و درمردنش محمدبن کناسه این مرثیه را درحق او سرود :

اَبْعَدْتَ عَنْ نومكَ الغرار [۲] فما	جَاوَزتَ حتّی [۳] انتهی بكَ القَدَرُ [۴]
لَو کَانَ یُنجی مِنَ‌الردی حَذَرٌ	نَجّاكَ مما اَصابَكَ الحَذَرُ [۵]
یَـرحَمُكَ اللهُ من اَخ یـا اَبَا	القَسمِ مَا فی صَفائه [۶] کَدَرُ [۷]
وَ هٰکَذا یَفْسد الزمانُ وَ یفنی	العلم منهُ وَ یَـدرُسُ الاثـرُ [۸]

از حماد کتابی دیده‌نشد ولی مردم از او روایتهائی نموده وبعدهم تصنیفاتی کرده‌اند.

اخبار جناد

ابومحمد جنادبن واصل کوفی ، بردهٔ بنی‌اسد . کنیه‌اش را ابوواصل گفته‌اند . نحورا بخوبی نمیدانست وباشعار و روزگار عرب‌داناتر از هرکسی بود ولی در اداءکلمات اغلاط بسیاری داشت. بخط (ابوالطیب) اخی‌الشافعی‌خواندم ،که جناد واسحاق‌بن جصاص بدیدار ابوعرار عجلی اعرابی رفتندکه مرد فصیحی بود ، جناد باوگفت چیزی گفته‌ام ، گوشدار ، و (جایزه‌اش را) بده ، گفت بگو ، (جناد) گفت :

فان کُنتَ لاتدرِین ماَ اَلموتُ	فَانْظری‌الی‌دیرهندکَیف خُطتَ‌مقَابرُه

اسحاق گفت :

تَرٰی عَجَباً فیمَا قَضیَ‌اللهُ فیهمِ	رَهائِنُ حَتْفٍ اَوْ جَبَنَةٌ مَقادِرُه

۱- بد و پست از هرچیز (المنجد) .

۲- ف (الفرار) وغرار کم‌خوابی (اقرب‌الموارد) .

۳- جب (حیث) . ۴- خواب کمی را هم ازدیده خود دورساختی چیزی‌نگذشت که قدر بتو پایان داد .

۵- اگر بیمناکی از مرگ رهائی بخش بود تورا از پیش‌آمدهای بد نجات میداد .

۶- ف (صفائه) . ۷- خداوند تو را رحمت کند ای ابوالقاسم و برادریکه در صفای تو تیرگی وجود نداشت .

۸- زمانه بدینگونه فاسد شود و دانش نابود و اثرها کهنه و مندرس گردد .

ابوعرار گفت :

بُيُوتُ تَرَى اَثقالُها [۱] فَوْقَ اَهْلِها   وَ مَجْمَـعُ زَوْرٍ لايُكَلِّمُ زَائِرُه [۲]

ابواسحاق

ابراهیم‌بن محمدبن حارث‌بن اسماء بن خارجه فزاری . باآنکه با فضل و حبری[۳] بود معذلك درگفتار غلط فـراوان داشت ، و در مصیصه[۴] سال یکصدو هشتاد وهشت از دنیا رفت، واین‌کتابها از اوست :کتاب السیر فی‌الاخبار والاحداث ـ وابوعمرو معاویةبن عمرو ازدی[۵] این‌کتابرا ازوی روایت‌کرده و این ابوعمرو در سال دویست وپانزده در بغدادوفات یافت (کتاب‌السیر و الجهاد . و او مرد موثق و حجتی بود)[۶] .

اخبار ابن اسحاق مؤلف

کتاب‌السیر

ابوعبیدالله محمدبن اسحق بن بشار[۷] ، رفتارش ناپسند و مورد سرزنش همگان بود . گویند بامیر مدینه خبر رسید کـه محمد با زنان مغازله‌کند . امیر او را احضارکرد ، و دستور داد موی سرش راکه رونقی داشت‌کم‌کنند[۸] و چندضربهٔ تازیانه باو زده و او را از نشستن درپائین مسجد منع‌کرد . وی را صورت زیبائی بود و از قـول فاطمه دختر منذر ، زن هشام بن عروه چیزها روایت میکرد ، این خبرکه بهشام رسید ناخوش‌گردیده و گفت چه وقت او نزد فاطمه رفته‌که چیزی از وی شنیده باشد .

وگویند اشخاصی شعرهائی میگفتند و برای اوآورده و از او میخواستندکه درکتاب‌السیر خودبگنجاند از این جهة اشعاری درکتابش دیده شدکه نزد راویان شعر مفتضح‌بود. و در نسب نیز اشتباهاتی درکتاب خودکرده است . نسبت بیهود و نصاری خوشبین ، و در نوشته‌های خود آنها را اهل علم پیشینیان خوانده است . و صاحبان حدیث ویـرا ضعیف و بدنام میدانند .

ابن اسحاق در سال صد و پنجاه وفات یافت و این‌کتابها از اوست :کتاب الخلفا ـ

۱ـ ف (اقفالها) .   ۲ـ برای معانی این اشعار بصفحهٔ ۷۸ رجوع شود .

۳ـ ف (حرا) وحبر برعالم . یا عالم صالح اطلاق میشود (اقرب‌الموارد) .

٤ـ مصیصه‌شهریست درآناطولی‌که سابقاً (مسیس) نام داشته وعرب آنرا باین نام‌خواند (قاموس‌الاعلام ترکی) .

٤ـ ف (الرومی) .   ٦ـ در (جب) ایـن جمله بخطط بسیار بدی نوشته شده و پیداست‌که بعد اضافه‌شده است .   ۷ـ ف (یسار) .   ۸ـ ف (فوقف) جب (فرقق) .

بروایت اموی . کتاب السیرة و المبتدا والمغازی ــ بروایت ابراهیم بن سعد ، و نفیلی . و این نفیلی نامش محمدبن عبدالله بن نمیرنفیلی است که در سال دویست وسی و چهار درحران[۱] وفات یافته ، وکنیه‌اش ابوعبدالرحمن بود .

نجیح مدنی

ابومعشر ، نامش نجیح مدنی ، بردهٔ زنی از بنی مخزوم بود و با او قرارداد مکاتبه[۲] برای آزادی خود داشت ، و باحداث و اسمار زیادآگاه بود ویکی از محدثان بشمارمیرفت و درایام هادی سال (هفتاد)[۳] درگذشت . وازکتابهای اوست : کتاب المغازی .

ابومخنف

لوط بن یحیی بن سعیدبن مخنف بن سلیم ازدی ، از اصحاب علـی علیه‌السلام ، و از پیغمبر صلعم (وصحابه) روایاتی دارد . و در ... وفات‌یافت. این کتابها از اوست : کتاب ـ الرده. کتاب فتوح الشام. کتاب فتوح العراق . کتاب الجمل. کتاب صفین. کتاب اهل النهروان والخوارج . کتاب الغارات . کتاب مقتل محمدبن ابی بکر والاشتر و محمدبن ابی حذیفه . کتاب الشوری ومقتل‌عثمان . کتاب المستوردبن علفه . کاب مقتل الحسین علیه‌السلام . کتاب الخریت[۴] بن راشد و بنی‌ناجیه. کتاب مقتل علی علیه‌السلام[۵] کتاب مقتل حجر بن عدی. کتاب وفاة معاویه وولایته ابنه یزید ووقعة‌الحرة و حصار ابن الزبیر ، کتاب المختاربن ابی‌عبید. کتاب سلیمان‌بن صرد وعین‌الوردة. کتاب مرج راهط و بیعة مروان و مقتل‌الضحاك بن‌قیس. کتاب مصعب و ولایته العراق . کتاب مقتل عبدالله بن الزبیر . کتاب مقتل سعید بن العاص . کتاب حدیث یا حمیراء ومقتل ابن‌الاشعث . کتاب بلال‌الخارجی . کتاب نجدة ابی مریك[۶]. کتاب حدیث‌الازارقه . کتاب حدیث روشنقباذ[۷] . کتاب شبیب‌الحـروری[۸] و صالح‌بن مسرح کتاب مطرف بن مغیره . کتاب دیرالجماجم و خلع عبدالرحمن بن الاشعث . کتاب یزیدبن المهلب و مقتله بـالعقر . کتاب خالـد بن عبدالله القسری و یوسف بن عمـر ، و موت ـ

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین کتاب .

۲ــ مکاتبه از مصطلحات فقه است و معنای‌آن قراردادیست که بردهٔ با خداونـدگارش برای آزادی خود میگذارد. (ر.ك. شرایع‌الاسلام) .

۳ــ کلمه هفتاد با خط بسیار بد«درجب آمده»وپیداست که الحاق شده‌وظاهرأمرادنویسنده صدوهفتادبوده که سال‌وفات هادیست (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی) .

۴ــ ف (الحریث) . ۵ــ ف (رضی‌الله عنه) .

۶ــ ف(ابی‌قبیل) . ۷ــ ف (روستقباذ). ۸ـ ف (الخارجی).

هشام ، وولایةالولید (بن یزید . کتاب زید بن علی علیه‌السلام) . کتاب یحیی (بن زید) . کتاب الضحاك‌الخارجی .

بخط احمدبن حارث خزاز خواندم : علما برآنندکه ابومخنف بیش از دیگران در امر عراق ، و اخبار ، و فتوحات وارد بود . و مدائنی در امور خراسان ، و فارس و واقدی بامور حجاز و سیرت اطلاعات بیشتری داشته ، و همه اینها در فتح شام اطلاعاتشان یکنواخت بود .

نضربن مزاحم

ابوالفضل . درطبقهٔ ابومخنف ، و ازبنی منقر ، و عطار بود . و مزاحم فرزند یسار[۱] منقری است . و در ... وفات یافت . این‌کتابها از اوست : کتاب الغارات . کتاب صفین . کتاب مقتل حجر بن عدی . کتاب مقتل‌الحسین‌بن علی علیهما السلام .

اسحاق‌بن بشر

در شمار اصحاب سیرت واحداث ، و مؤلف این‌کتابهاست : کتاب المبتداء . کتاب‌ـ الردة . کتاب‌الجمل . (کتاب‌الفتوح) . کتاب‌الالویه . کتاب صفین . کتاب حفرزمزم.

سیف‌بن عمر

اسدی تمیمی. یکی ازصاحبان سیرة و احداث ، و مؤلف این‌کتابهاست : کتاب‌الفتوح والرده . کتاب‌الجمل و خط مسیر عایشه و (علی(علیه‌السلام) . و از سیف، شعیب بن‌ابراهیم (بن ...) روایت کرده است[۲] .

عبدالمنعم

بن‌ادریس بن‌سنان ، دخترزاده وهب‌بن منبه ، که در سال دویست وبیست وهشت‌وفات یافته و صد سال داشته و درآخر عمر کور شده بود . و ازکتابهای اوست : کتاب المبتدا .

معمربن راشد

از مردم کوفه و درشمار اصحاب سیرت واحداث بود، و عبدالرزاق از اوروایت‌کرده است ، ازکتابهای اوست : کتاب المغازی .

۱ـ ف (سیار) . ۲ـ ف (وروی سیف عن‌شعیب‌بن ابراهیم) جب (وروی عن‌سیف).

لقیط محاربی

ابوهلال لقیط بن بکیر[۱] محاربی کوفی ، از بنی‌محارب بن حفصه ، و از علما ومصنفان و شاعر بدخوئی بود ، و تا سال صد و نود حیات داشت . ازکتابهای اوست : کتاب السمر . کتاب‌الحراب واللصوص . کتاب اخبار الجن .

ابویقظان نسابه

حسین بن فهم ، از دمشقی از قول زیر حکایت کندکه مدائنی میگفت : ابویقظان ، سحیم‌بن حفص است و لقبش سحیم و نامش عامربن حفص بود . حفص فرزندی بنام محمد داشت‌که بزرگتر از سایر فرزندانش بود . حفص رنگ بسیار سیاهی داشت‌که ویرا حفص‌الاسود میخواندند و ابویقظان گوید: پانزده روز مادرم مرا عبیدالله خواند . و مدائنی گوید: اگر گویم ابویقظان‌برای ما حکایت کرد . مرادم همان ابویقظان است . و اگر گویم سحیم‌بن حفص ؛ عـامربـن حفص ؛ یا عامربن ابومحمد؛ عامر بن اسود ؛ سحیم‌بن اسود ؛ عبیدالله‌بن قاید[۲] و ابواسحاق ، باز همان ابویقظان است . و او باخبار ، و انساب ، ومآثر ، ومثالب عالم ، و در روایت ثقتی بود . و در سال صدو هفتاد[۳] درگذشت . و این‌کتابها از اوست : کتاب‌حلف[۴]تمیم بعضها بعضا. کتاب اخبار تمیم .کتاب نسب خندف و اخبارها .کتاب‌النسب‌الکبیر ـ مشتمل بر نسب : ایاد ،کنانه ، اسدبن خزیمه ، هون‌بن خزیمه ، هذیل‌بن مدرکه قریش ، بنی‌طابخه ، قیس عیلان ، ربیعة بـن نزار ، و تیم بن مره ، و نسبهای دیگران[۵] . کتاب النوادر ، و من آنرا بخط ابن‌سعدان دیده‌ام .

خالدبن طلیق

بن محمدبن عمران‌بن‌حصین خزاعی اخباری[۶] ، از راویان نسب ، و خودپسند ومتکبر بود . مهدی ویرا بقضاوت دربصره گمارد ، و تکبرش باین اندازه بودکه هنگام برپا شدن نماز او درجای خود میایستاد . و چه‌بساکه تنها میماند ، مردی بوی‌گفت ، صف بسته شد[۷] جواب‌داد: صف‌بایدبمن بسته‌شود . ازکتابهای اوست: کتاب‌المآثر کتاب.المتزوجات.کتاب المنافرات .کتاب الرهان[۸] .

۱ـ ف (بکر) .
۲ـ ف (حفص) . ۳ـ ف (نود) . ٤ـ ف (خلق) .
٥ـ این جمله در (ف) پس از ابن سعدان‌آمده .
٦ـ ف (انماری) . ۷ـ ف (استوی‌الصف) جب (استوفی‌الصف) .
۸ـ ف (البرهان) .

زهری

نامش عبدالله‌بن سعد زهری، و از صاحبان سیره است. از کتابهای اوست : کتاب فتوح خالدبن الولید .

ابن ابومریم

ابوعبدالله سعید بن ابو مریم ، عالم بانساب و اخباری بود . از کتابهای اوست : کتاب النسب .کتاب‌المآثر .کتاب نوافل العرب .

اخبار محمدبن سائب

ابونضر محمدبن سائب کلبی، وبنوشته ابن کوفی ، محمدبن مالك‌بن سائب بن بشر بن عبدالعزی[1] بن امرؤالقیس[2] بن عامر بن عامربن نعمان‌بن عامر بن عبدود بن عوف‌بن کنانة بن‌عروة[3] بن زیداللات بن رفیدة بن‌کلب ، از علماء کوفه در تفسیر ، و اخبار ، و سرگذشتهای مردم است . ودرعلم انساب برهمه برتری داشت. و ویرا فرزندی بنام عباس بودکه از وی‌روایت میکرد .

آورده‌اندکه سلیمان‌بن علی، محمدبن سائب‌را از بصره بکوفه آورد ، ودر خانهٔ‌خود نشانید . و او شروع باملاء (تفسیر) قرآن برمردم نمود ، تا بآیـهٔ از سورهٔ برائة رسید ، وآنرا برخلاف آنچه مشهور (بود) تفسیرکرد ، همه‌گفتند ما این تفسیر را ننویسیم ، محمد گفت بخدا سوگند یك‌کلمهٔ دیگر تفسیر نخـواهیم‌کرد مگرآن تفسیر را ، همچنانکه خـدا نازل فرموده است ، نویسید . ما جری‌را بسلیمان‌بن علی‌بردند ،گفت : هرآنچه اوگوید، بنویسید ، وجز آن را رها نمائید[4] .

هشام‌بن محمدگوید : پدرم بمن‌گفت ، نسب قریش را از ابـوصالح فراگرفتم. و او آنرا از عقیل بن ابوطالب داشت . و نسب‌کنده را از ابو کناس‌کندی آموختم‌که داناتر از هرکسی‌بآن بود. و نسب معدبن عدنان را، از نجاربن اوس عدوی[4] دریافتم ، که‌محفوظاتش بیش ازهرکسی بودکه من دیده وشنیده داشتم. ونسب ایاد را از عدی‌بن زیاد از دی[5] بدست آوردم ،که با یاد عالم بود .

وهشام‌گوید : من نسب ربیعه را از پدرم ، و از خراش بن اسمعیل عجلی‌آموختم.

۱ـ ف (عبدالعربی) . ۲ـ ف (امری) . ۳ـ ف (عذره) .
٤ـ ف (ودعوا فاسوی ذلك) و (دعوا ماسوی ذلك) .
٤ـ ف (العدوانی) . ٥ـ ف (رثات ایادی) .

محمدبن سائب گوید : عبدالله بن حسن نـام سکینه دخت حسین علیه‌السلام را از من پرسید ، گفتم امیمه ، گفت ، همانست که گفتی .

محمدبن سائب در سال یکصدوچهل‌وشش، درکوفه ازدنیا رفت . و ازکتابهای اوست: کتاب تفسیرالقرآن .

اخبار هشام‌کلبی

محمدبن سعدکاتب واقدی گوید ، که او هشام‌بن محمدبن سائب بن بشر است که ، بانساب، و اخبار و سرگذشت ، و مثالب ، ووقایع ، عرب ، عالم بود وآنها را از پدرش ، وگروهی از راویان عرب آموخته بود .

اسحاق موصلی گوید : سه‌نفر را میدیدم‌که هنگام دیدن سه‌نفر دیگر زبون[1] و خوار میگردیدند هیثم‌بن عدی[2] هنگامیکه هشام‌کلبی را میدید . وعلویه اگر مخارق را میدید . و ابونواس اگر ابوعتاهیه را میدید . هشام در سال دویست وشش وفات یافت ، و تصنیفات او را آنچه در یاد دارم بترتیبی‌که ابوالحسن‌بن‌کوفی نوشته در اینجا ذکر مینمایم :

کتابهای او در احلاف[3]

کتاب حلف عبدالمطلب و خزاعه . کتاب حلف‌الفضول و قصة‌الغزال . کتاب حلف‌کلب و تمیم . کتاب المغیرات[4] . کتاب حلف اسلم فی‌قریش .

کتابهای او در مآثر و خاندانها و منافرات و مؤودات[5]

کتاب المنافرات . کتاب بیوتات قریش . کتاب فضائل قیس عیلان . کتاب‌المؤودات. کتاب بیوتات ربیعه . کتاب الکنی . کتاب اخبار العباس بن عبدالمطلب . کتاب خطب علی علیه‌السلام[6] . کتاب شرف قصی‌بن‌کلاب و ولده فـی‌الجاهلیة والاسلام . کتاب القاب‌قریش. کتاب‌القاب بنی‌طابخه . کتاب القاب قیس عیلان . کتاب القاب ربیعه . کتاب القاپ الیمن .

۱ـ ف (یذوبون) جب (یدنون) از ماده دن ء ـ یا ـ دن و . بمعنی پست و حقیر است (منتهی‌الارب) . ۲ـ ف (والزهری) .

۳ـ احلاف جمع حلف بمعنی هم‌قسم شدن (منتهی‌الارب) .

٤ـ ف (المعران) .

٥ـ منافرات ؛ مفاخرت درحسب ونسب. ومؤودات دختران زنده بگور شده (المنجد).

٦ـ ف (خطبة علی‌کرم‌الله وجهة) .

کتاب المثالب . کتاب النوافل ـ مشتمل بر : نوافل قریش: نوافل کنانه ، نوافل اسد، نوافل تیم. نوافل قیس . نوافل ایاد ، نوافل ربیعه .

کتاب تسمیة من نقل من عاد وثمود و العمالیق و جرهم[1] و بنی اسرائیل من العرب و قصة الهجرتین[2] و اسماء قبائلهم. نوافل قضاعه . نوافل الیمن .

و از کتابهای هشام

کتاب ادعاء زیاد معاویة . کتاب اخبار زیاد بن ابیه . کتاب صنایع قریش . کتاب المشاجرات[3] . کتاب المناقلات . کتاب المعاتبات . کتاب المشاغبات . کتاب ملوك الطوائف. کتاب ملوك کنده. کتاب بیوتات الیمن . کتاب ملوك الیمن من التبابعة . کتاب افتراق (ولدمعد) . (کتاب تفرق) ولد نزار. کتاب تفرق الازد. کتاب طسم وجدیس . کتاب من قال بیتا من الشعر فنسب الیه . کتاب المعرفات من النساء فی قریش .

کتابهای او در اخبار گذشتگان

کتاب حدیث آدم و ولده . کتاب عاد الاولی والاخرة . کتاب تفرق عاد . کتاب اصحاب الکهف . کتاب رفع عیسی علیه السلام. کتاب المسوخ من بنی اسرائیل . کتاب الاوائل . کتاب امثال حمیر . کتاب خبر[4] الضحاك . کتاب منطق الطیر . کتاب غزیه . کتاب لغات القرآن . کتاب المعمرین . کتاب الاصنام . کتاب القداح . کتاب اسنان الجزور. کتاب ادیان العرب . کتاب احکام[5] العرب . کتاب وصایا العرب . کتاب سیوف . کتاب الخیل . کتاب الدفائن . کتاب فحول (جیل) العرب[6]. کتاب الندماء[7] . کتاب الکهان. کتاب الجن . کتاب اخذ کسری رهن العرب . کتاب ما کانت الجاهلیة تفعله ویوافق حکم الاسلام . کتاب ابن[8] عتاب ربیع حین سئله عن العویص . کتاب عدی بن زید العبادی . کتاب الدوسی . کتاب حدیث بیهس و اخوته . کتاب مروان القرظ[9] . کتاب السیوف .

کتابهای او در چیزهائیکه در اسلام هم‌آهنگی با جاهلیت دارد

کتاب الیمن وامر سیف. کتاب مناکح ازواج العرب . کتاب الوفود[10] . کتاب ازواج النبی

۱ـ ف (وجرهم) . ۲ـ ف (الهجرس) . ۳ـ ف (المساجرات) .
۴ـ ف (حی) . ۵ـ ف (حکام) . ۶ـ ف (اسماء فحول العرب) .
۷ـ ف (الفداء) . ۸ـ ف (ابی) . ۹ـ ف (القرظ) . ۱۰ـ ف (الوقود) .

صلعم .کتاب زیدبن حارثه حب‌النبی صلعم .کتاب تسمیة من قال بیتاً اوقیل فیه .کتاب الدیباج فی‌اخبار الشعراء .کتاب من فخر باخواله من قریش.کتاب من‌هاجر و ابوه.کتاب اخبارالجن[۱] و اشعارهم.کتاب‌دخول جریر علی‌الحجاج.کتاب اخبار عمروبن معدیکرب .

کتابهای او در اخبار اسلام

کتاب‌التاریخ .کتاب تاریخ اجناد[۲] الخلفاء .کتاب صفاةالخلفاء .کتاب المصلین.

کتابهای او در اخبار شهرها

کتاب البلدان‌الکبیر.کتاب البلدان‌الصغیر.کتاب تسمیة من‌بالحجاز من احیاءالعرب. کتاب قسمةالارضین .کتاب‌الانهار .کتاب‌الحیره .کتاب منارالیمن .کتاب‌العجائب‌الاربعة . کتاب اسواق‌العرب .کتاب‌الاقالیم .کتاب الحیرة و تسمیته‌البیع والدیارات ونسب‌العباد[۳]

کتابهای او در اخبار شاعران[۴]

و سرگذشتهای عرب

کتاب تسمیته مافی‌شعر امرؤالقیس‌من اسماء الرجال‌والنساء وانسابهم و اسماءالارضین والجبال والمیاه .کتاب من‌قال بیتا من‌الشعر فنسب الیه .کتاب المنذر ملك العرب .کتاب داحس والغبراء.کتاب ایام فزاره ووقایع بنی‌شیبان .کتاب وقایع الضباب وفزاره.کتاب‌یوم سنیف[۵] .کتاب‌الکلاب وهویوم‌النشاس[۶] .کتاب ایام بنی حنیفه .کتاب ایام قیس بن ثعلبه . کتاب‌الایام .کتاب مسیلمة الکذاب (و سجاح) .

کتابهای او در اخبار و اسمار

کتاب الفتیان‌الاربعه .کتاب‌السمر .کتاب الاحادیث .کتاب‌المقطعات .کتاب حبیب‌العطار .کتاب عجائب‌البحر .

محمدبن اسحاق گوید : کتاب النسب الکبیر . مشتمل است برنسب : مضر ،کنانة بن خزیمه ، اسدبن خزیمه ، هذیل‌بن مدرکه[۷] ، بنی زید مناة بن تمیم ، تیم‌الرباب ، عکل ، عدی، ثور، طحل[۸] مزینه، ضبه، قیس‌عیلان، غطفان، باهله، غنی، سلیم، عامربن صعصعه،مرة

۱- ف (الحر) .
۲- جب (اخبار) . ۳- ف (العبادیین) . ۴- ف (الشعر) .
۵- ف (سنیق) . ۶- ف (السنابس) . ۷- ف مدکره) .
۷- ف (اطحل).

بن‌صعصعه ، حارث بن معاویه[1] . نضربن معاویه ، سعدبن بکر ، ثقیف ، محارب‌بن خصفه، فهم ، عدوان ، ربیعة بن عامر ، ایاد ، عك ، و علی .

نسب یمن : کنده ، سکـون ، سکاسك ، عامله ، جذام ، قـادم ، خولان ، معاقر[2] ، مذحج ، طی‌من مذحج[3] ، مذحج‌بن کعب، مسلیه[4] ، اشجع ، رهاء[5] ، صداء ، جنب، حکم‌بن سعد (العشیره) ، زبید ، مراد ، عنس، اشعر ، ادد ، همدان ، ازد ، اوس ، خزرج،خزاعه، بارق، غسان ، بجیله ، خثعم ، قضاعه ، بلقین ، نمرةبن وبره ، لهب[6] ، سلیم ، دهر (بلی)، مهره ، عذره ، سلامان ، ضبةبن سعد ، جهینه نهد[7]بن زید .

نسبهای بزرگ که در حکم

یك نسب است

کتاب نسب قریش . کتاب نسب معدبن عدنان . کتاب (نسب) ولدالعباس . کتاب نسب (آل) ابی‌طالب . کتاب نسب بنی عبدشمس بن عبدمناف . کتاب بنی نوفل‌بن عبدمناف. کتاب اسدبن عبدالعزی‌بن قصی . کتاب نسب بنی‌عبدالدار بن‌قصی . کتاب نسب بنی‌زهرة‌بن کلاب، کتاب نسب بنی‌تیم بن مره . کتاب نسب بنی عدی بن‌کعب بن لوی . کتاب سهم‌بن عمرو‌بن هصیص . کتاب بنی‌عامر بن لوی . کتاب بنی‌الحارث بن فهر . کتاب بنی محـارب‌بن فهر . کتاب‌الکلاب الاول و والکلاب الثانی و همایومان من ایام‌العرب .

و نیز از کتابهای اوست

کتاب اولادالخلفاء ، کتاب امهات‌النبی‌صلعم . کتاب امهات‌الخلفاء . کتاب‌العوانك[8]. کتاب تسمیة ولد عبدالمطلب . کتاب‌کنی اباء الرسول صلعم . و نیز کتاب الجمهرهٔ دارد کـه ابن‌سعد آنرا روایت‌کرده است .

اخبار واقدی

ابوعبدالله محمدبن عمر واقدی، بردهٔ اسلمیان ، از سهم‌بن اسلم ، شیعهٔ نیکوکاری‌بود که جانب‌تقیه را از دست نمیداد. و اوکسی است‌که روایت‌کرد : علی‌علیه‌السلام ازمعجزات

۱ــ ف (ربیعه) .
۲ــ ف (معافر) . ۳ــ ف (بن) . ٤ــ ف (مسیلمه) .
٥ــ ف (ورهاء) . ٦ــ ف (لخم) . ۷ــ ف (فهد) .
۸ـ ف (العواقل) .

پیغمبر صلعم بود ؛ همچنانکه عصا برای موسی ، صلعم و مـرده زنده نمـودن برای عیسی بن مریم علیه‌السلام . و روایتهای دیگری در همین زمینه .

واقدی از مـردم مدینه بودکه ببغداد نقل مکان‌کرد . و از جانب رشید[۱] در عسکر_المهدی بغداد[۲] قضاوت مینمود . و ازعالمان بغزوات ، سیرت ، و فتوحات ، و اختلافـات مردم در حدیث وفقه ، و احکام ، و اخبار بود .

محمدبن اسحق گوید: در پارهٔ ازنوشتجات قدیمی خواندم ،که واقدی پس‌ازمرگش ششصد کتابدان بجاگذاشته بودکه هریك ازآنها را دونفر برمیداشت . و دو بردهٔ زرخرید داشت‌که شبانه‌روز بـرایش مینوشتند . و پیش ازآن هم معادل دوهزار دینار ازکتابهـا را برایش فروخته بودند .

کاتبش محمدبن سعد از قول ابوعبدالله واقدی نقل‌کرده است‌که او درسال یکصدوسی بدنیا آمده بود . و در دوشنبه ، شب یازدهم ذی حجه سال دویست وهفت ، در سن هفتاد و‌هشت سالگی از دنیا رحلت‌کـرده و محمدبن سماعه بر وی نمازگذارد ، و در گـورستان خیزران[۳] بخاك سپرده شد . از تـألیفات اوست :کتاب‌التاریخ والمغازی و المبعث .کتاب اخبار مکه .کتاب الطبقات ،کتاب فتوح‌الشام .کتاب فتوح العـراق .کتاب‌الجمل .کتاب مقتل‌الحسین[۴] علیه‌السلام .کتاب‌السیره .کتاب وفاة‌النبی صلعم[۵]کتاب الردة والدار .کتاب حرب‌الاوس والخزرج .کتاب‌صفین .کتاب ازواج‌البنی صلعم[۶]کتاب امرالحبشة والفیل .کتاب المناکح .کتاب السقیفة و بیعة ابی‌بکر .کتاب ذکرالاذان[۷] .کتاب سیرة ابی بکر ووفاته. کتاب مداعی قریش والانصار فی‌القطائع ووضع عمرالدواوین و تصنیف‌القبائل و مـراتبها و انسابها .کتاب الترعیب فی‌علم‌المغازی وغلط‌الرجال[۸] .کتاب مولد الحسن و الحسین‌ومقتل الحسین علیه‌السلام .کتاب ضرب الدنانیر والدراهم .کتاب تاریخ الفقهاء .کتاب الاداب . کتاب‌التاریخ الکبیر .کتاب غلط‌الحدیث .کتاب السنه والجماعه و ذم‌الهوی وترك‌الخروج[۹] والفتن .کتاب الاختلاف ــ مشتمل بـر : اختلاف اهل مدینه وکـوفه در شفعه ، و صدقه ، (وهبه)، وعمری ، و رقبی، و ودیعه ، و عاریه ، و بضاعة ، و مضاربة ، و غصب ، وشرکة[۱۰] وحدود، و شهادات، و بقیه‌کتابهای فقه از روی همین ترتیب .

۱ــ ف (المأمون) .

۲ــ عسکرالمهدی محله‌ایست درطرف‌شرقی بغداد (ر.ك دلیل خاوطه‌بغداد صفحه۱۰۷).

۳ــ گورستان خیزران جای دفن‌خیزران زن مهدی خلیفه عباسی است(دلیل خارطه‌بغداد ص ۱۰۸) . ۴ــ ف (الحسن) . ۵ــ جب (علیه‌السلام) .

۶ــ جب (علیه‌السلام) .

۷ــ ف (القرآن) . ۸ــ ف (کتاب الرغیب فی‌علم القرآن وغلط الرجال) .

۹ــ ف (ــ الخوارج) . ۱۰ــ ف (والسرقة) .

محمدبن سعدکاتب واقدی

ابو عبدالله محمدبن سعد، از اصحاب واقدی ، و راوی او ،که تمام‌کتابهای خود را از روی تصنیفات او تألیف کـرده . و مـرد موثق و پـارسا ، و عـالم باخبار صحابه و تابعان‌بود. ودر سال دویست‌وسی درگذشت. و این‌کتابها از اوست :کتاب اخبارالنبی‌صلعم (کتاب الطبقات‌الکبری ـ مشتمل بر : اخبار پیغمبر ، و طبقات اصحاب‌و از مردم مدینه، (و طبقات مردم مکه، وپس ازآن ، طبقات طائف، یمن ، یمامه ، بحرین ،کوفه ، بصره، (شام ، جزیره مصر ، آندلس ، واسط ، مدائن ، بغداد ، خراسان، ری ، همدان ، قم ، (انبار . وطبقات زنان، وابن‌سعد این‌کتاب را از روی‌کتابهای واقدی ، وکلبی ، وهیثم‌بن) (عدی ، و مدائنی ، تألیف‌کرده وجزآن نیز ،کتاب الطبقات الصغیر ،کتاب الحیل ، از) (اوست) .

(و بازهم از اصحاب واقدی)

(اسمعیل بن مجمع . متوفـی سال دویست و بیست و هفت و این‌کتاب از اوست :) (کتاب اخبار النبی و مغازیه وسرایاه) .

اخبار هیثم بن عدی

ابوعبدالرحمن‌هیثم (بن‌عدی) ثعلی، از عالمان باشعار و اخبار ، ومثالب ، ومناقب. ومآثر و انساب است. در نسبش طعنه‌هائـی میزدنـد . دعبل در این اشعارکـه ابودؤاد را هجو نموده از او نیز یادی‌کرده است .

سَئلْتُ اَبی وَ کانَ اَبی عَلیمـاً ــ بِاَخبار الحَواضِر‌والَبوادی [۱]

فَقُلْتُ لَهُ اَهیثَم من عَـدی ــ فَقالَ کَاَحمَدَ بن اَبی دؤاد [۲]

فَان یَكُ هیثم منهُم صَمیماً ــ فَاَحمد غیر شَك مِن اَیاد [۳]

مَتی کانَت اَیادَ یروُس قوماً ــ لَقد غَضَبَ الاله عَلی اَلعباد [۴]

۱ـ از پدرم پرسیدم ، و پدرم باخبار شهریان و صحرانشینان‌آگاه بود .

۲ـ باوگفتم آیا هیثم از عدی بود . گفت‌که او مانند احمدبن دؤاد است .

۳ـ اگر هیثم از نژاد آنان باشد ، بی‌شك احمد از ایاد است .

۴ـ وهرزمان‌که ایاد برقومی ریاست پیداکند ، خداوند بربندگانش خشمگین باشد .

هیثم درسال دویست وهفت که نزدحسن‌بن سهل در فم‌الصلح[۱] بود وفات یافت . واین کتابها از اوست : کتاب المثالب . کتاب المعمرین . کتاب بیوتات قـریش . کتاب الدولة . کتاب بیوتات‌العرب. کتاب هبوط‌آدم‌و افتراق‌العرب ونزولها ومنازلها[۲] . کتاب‌نزول‌العرب بالسواد و خراسان. کتاب نسب طی . کتاب مدیح اهل الشام . کتاب حلف‌کلب وتمیم وحلف ذهل[۳]و حلف طی واسد. کتاب تاریخ‌العجم و بنی‌امیه . کتاب المثالب‌الصغیر . کتاب‌المثالب‌الکبیر ، کتاب مثالب ربیعه . کتاب اخبار طـی ونـزولها الجبلین و حلف ذهـل[۴] و ثعل . کتاب مداعی اهـل الشام . کتاب النوافل[۵] . کتاب اخبار زیادبن ابیه[۶] . کتاب من تزوج من‌الموالی فی‌العرب. کتاب‌السباب[۷] . کتاب‌الجامع . کتاب‌الوفود . کتاب اسماء بغایا قریش فی‌الجاهلیة و اسماء من ولدن . کتاب خطط‌الکوفه . کتاب ولاةالکوفه . کتاب النساء . کتاب النکد. کتاب فخر اهل‌کوفة علی (اهل) البصرة . کتاب تاریخ‌الاشراف‌الکبیر . کتاب‌تاریخ‌الاشراف الصغیر . کتاب طبقات الفقها والمحدثین . کتاب (کنی) الاشراف . کتاب خواتیم‌الخلفاء .(کتاب اشراف الکتّاب) . (کتاب حـرس الخلفاء) . کتاب مختصر شرط‌الخلفا . کتاب قضاةالکوفة و البصرة . کتاب عمال‌الشرط لامراء العراق . کتاب المـواسم . (کتاب امراءخراسان والیمن. کتاب‌تاریخ الخلفاء. کتاب‌الخراج) کتاب الصوایف . کتاب‌الخوارج. کتاب النوادر . کتاب طبقات من روی‌عن‌النبی من اصحابه . کتاب تسمیةالفقها والمحدثین. کتاب التاریخ علی‌السنین. کتاب سجل[۸] الجواهر . کتاب اخبارالحسن (بن‌علی) علیه‌السلام و وفاته . کتاب‌السمیر[۹] . کتاب اخبار الفرس . کتاب خطب‌المصرین مکه والمدینه[۱۰] . کتاب مقطعات‌الاعراب . کتاب المخبر . کتاب مقتل خالدبن عبدالله القسری والولیدبن یزید (و یزید) بن خلف[۱۱] بن عبدالله .

و ازکسانیکه از هیثم آموخته

و تألیفی داشتند :

ابو عمر عمری[۱۲] ، نامش حفص‌بن عمر، و مؤلف ، کتاب الزناةالاشراف وذکرسباب

۱ـ رجوع شود بصفحه ۵۵ . ۲ـ ف (وافراق‌العرب فی‌نزولها منازلها) .
۳ـ۴ـ ف (دعبل) . ۵ـ جب (النواقل) .
۶ـ ف (امیه) . ۷ـ ف (النشاب) .
۸ـ ف (منحل) . ۹ـ ف (السمی) . ۱۰ـ ف (خطب‌المضرس‌بمکه‌والمدینه) .
۱۱ـ ف (خالد) . ۱۲ـ ف (العنیری) .

العرب و ماجرى بينها و ذكر ادعياء الجاهليه[1] و بنوشته سكرى ، كتاب النساء .

اخبار ابوالبحترى (قاضى)

ابوالبحترى وهب‌بن وهب‌بن كثيربن عبدالله‌بن زمعة‌بن اسودبن عبدالعزى بن قصى ، وچنانكه گفته‌اند مادر[2] او راكه از اهل مدينه بود جعفربن محمد عليهما‌السلام بزنى داشت. ابوالبحترى فقيه و اخبارى ونسب‌شناس بود. هارون ويرا در عسكر المهدى بقضاوت‌منصوب داشت . و بعد او را عزل‌كرده ، و پس از بكّاربن عبدالله ، ويرا بسمت والى مدينه پيغمبر عليه‌السلام و جنگ با بكار فرستاده و قضاوت را نيز باو محول داشت ، سپس معـزول شده ببغدادآمده وهمانجا درگذشت ، و در حديث ضعيف شمرده ميشد . ازكتابهاى اوست : كتاب الرايات . كتاب طسم و جديس. كتاب صفةالنبى صلعم .كتاب فضائل‌الانصار . كتاب‌الفضائل‌الكبير ــ مشتمل برتمام فضائل . كتاب نسب ولد اسمعيل بن ابراهيم عليه‌السلام ــ مشتمل برچند قطعه حديث و حكايت .

اخبار مدائنى

حارث بن ابو اسامه‌گويد : مدائنى، ابوالحسن على‌بن محمدبن عبدالله بن ابـوسف مدائنى ، بردهٔ (سمرة بن جندب . و بقولى سمرة‌بن حبيب‌بن عبد) شمس‌بن عبدمناف بود ، و ولادتش ، بروايتى‌كه محمدبن يحيى از حسين‌بن فهم ، از خود مـدائنى‌كرده ، در سال صدوسى‌وپنج است، و در سال دويست وپانزده وفات يافت.

بخط ابوبكر اخشيد خواندم .كه مدائنى از متكلمان و غلامان معمربن اشعث بود. وگويد: حفص الفرد ومعمر، وابوشمر[3] ، و ابوالحسن مدائنى ، و ابوبكر اصم ، و ابوعامر عبدالكريم بن روح ، هرشش نفر از غلامان معمربن اشعث بودند . وگويند . چنانچه منهم آنرا بخط ابن‌كوفى خوانده‌ام : مدائنى در سال دويست و بيست وپنج ، در خانه اسحق بن ابراهيم موصلى درگذشت وويژه او بود . و در آنوقت نود سال داشت ــ و ازكتابهـايش ، آنچه راكه از روى نوشته ابوالحسن بن‌كوفى بياد دارم اين است .

در اخبار پيغمبر صلعم

كتاب امهات‌النبى ، صلعم . كتاب صفةالنبى ، صلعم . كتاب اخبار المنافقين . كتاب

۱ــ ف (رباد الاشراف و شباب‌العرب و ماجرى بينهما و ذكر ادعياءالجاهلية) .
۲ــ ف (بامة) .
۳ــ ف (ابوسمر) .

عهود النبی ، صلعم . کتاب تسمیة المنافقین و من نزل القرآن فیه منهم و من غیرهم . کتاب تسمیة الذین یؤذون النبی صلعم و تسمیة المستهزئین الذین جعلوا القرآن عضین . کتاب رسائل النبی صلعم[1] . کتاب کتب النبی صلعم الی الملوک . کتاب ایات النبی صلعم (کتاب فتوح النبی). کتاب صلح النبی صلعم . کتاب خطب النبی علیه السلام . کتاب عهود النبی صلعم (یکی دیگر). کتاب المغازی .

ابوالحسن بن کوفی عقیده دارد که این کتاب در هشت جزء بخط عباس سایس[2] بر پوست نوشته شده و نزد خود او میباشد . و در زیر همین فصل در جای دیگر اظهار عقیده کرده است که در دو جزء بوده و تألیف احمدبن حارث خزار است .

کتاب سرایا النبی صلعم . کتاب الوفود ـ مشتمل بر وفود : یمن ، وفود مصر ، وفود ربیعه . کتاب دعاء النبی صلعم . کتاب خبر[3] الافك . کتاب ازواج النبی صلعم . کتاب السرایا . کتاب عمال النبی علی الصدقات . کتاب مانهی عنه النبی صلعم . کتاب حجة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه . کتاب خطب النبی صلعم (کتاب اخبار النبی) . کتاب الخاتم والرسل . کتاب من کتب له النبی صلعم کتاباً و اماناً . کتاب اموال النبی و کتّابه و من کان یرد علیه الصدقة[4] من (قریش) العرب .

اخبار قریش

کتاب نسب قریش و اخبارها . کتاب العباس بن عبدالمطلب . کتاب اخبار ابیطالب و ولده . کتاب خطب علی علیه السلام[5] . کتاب عبدالله بن العباس . کتاب علی بن عبیدالله بن العباس. کتاب آل ابی العاص . کتاب ابی العیص . کتاب خبر الحکم ابن ابی العباس . کتاب عبدالرحمن بن سمرة . کتاب ابن ابی عتیق . کتاب عمرو بن الزبیر . کتاب فضائل محمد بن الحنفیه . کتاب فضائل جعفر بن ابیطالب . کتاب فضائل الحارث بن عبدالمطلب . کتاب فضائل عبدالله بن جعفر . کتاب معاویة بن عبدالله . کتاب عبدالله بن معاویة . کتاب (امر) محمد بن علی بن عبدالله بن عباس . کتاب العاص بن امیه . کتاب عبدالله بن عامر بن کریز . کتاب بشر بن مروان بن الحکم . کتاب عمر بن عبدالله بن معمر . کتاب هجاء حسان لقریش . کتاب فضائل قریش . کتاب عمرو بن سعید بن العاص . کتاب یحی بن عبدالله بن الحارث . کتاب اسماء من قتل من الطالبیین . کتاب اخبار زیاد بن ابیه[6] کتاب مناکح زیاد و ولده و دعوته . کتاب الجوابات . کـه مشتمل است بر : جوابات قریش ، جوابات مضر . جوابات ربیعه ، جوابات موالی ، جواباب یمن .

[1] ـ جب (علیه السلام) . [2] ـ ف (الناسی) .
[3] ـ ف (حبر) . [4] ـ ف (بالصدقة) .
[5] ـ ف (النبی صلعم) . [6] ـ ف (امیه) .

کتابهای او در اخبار زنهای

اشراف و اخبار زنان

کتاب‌الصداق. کتاب‌الولائم . کتاب‌المناکح. کتاب‌النواکح والنواشز . کتاب‌المعبرات کتاب‌المقینات[1] . کتاب المتردفات[2] . کتاب من جمع بین اختین و من تروج ابنت[3] امراته و من جمع اکثر من اربع و من تزوج مجوسیة . کتاب من کره مناکحته . کتاب من میل عنها زوجها . کتاب‌من نهیت‌عن تزویج رجل فزوجته. کتاب من تزوج من‌الاشراف من‌کلب. کتاب من هجاها زوجها . کتاب من شکت زوجها اوشکاها . کتاب مناقضات الشعراء واخبار النساء . کتاب من تروج ، فی‌ثقیف من قریش . کتاب الفاطمیات . کتاب من وصف امـرأة فاحسن . کتاب‌الکلبیات کتاب‌العواتك[4] . کتاب مناکح الفرزدق . کتاب البکـر . کتاب من تزوج من نساء الخلفاء.

دراخبار خلفاء

کتاب تسمیة‌الخلفا وکناهم‌واعمارهم. کتاب تاریخ اعمارالخلفاء. کتاب تاریخ‌الخلفاء. کتاب حلی‌الخلفا . کتاب اخبارالخلفاالکبیر ـ مشتمل بر اخبار : ابوبکر ، عمر ، عثمان ، علی‌علیه‌السلام، معاویه، یزید بن‌معاویه، معاویه ، ابن زبیر ،مروان بن‌حکم، عبدالملك،ولید، سلیمان ، عمر ، یزیدبن عبدالملك . هشام بن عبدالملك ، ولیدبن یزید . یزیدبن ولید ، سفاح،منصور، مهدی ، هادی ، رشید، امین (وشورش) ،مأمون، ومعتصم. کتاب‌اخبارالسفاح. کتاب آداب السلطان .

کتابهای او در وقایع

کتاب مقتل عثمان رضی‌الله عنه . کتاب‌الجمل . کتاب الـردة . کتاب الغارات . کتاب الخوارج . کتاب النهروان. کتاب خبر ضابی‌بن الحارث‌البرجمی . کتاب توبة بن مضرس[5] کتاب بنی‌ناجیه والحریث‌بن راشد ومصقلةبن هبیره . (کتاب مختصرالخوارج) کتاب خطب علی علیه‌السلام وکتبه الی عماله . کتاب عبدالله‌بن عامر الحضرمی . کتاب اسمعیل‌بن هبار . کتاب عمروبن‌الزبیر. کتاب مرج راهط . کتاب الربذةو مقتل خنیش[6] . کتاب اخبارالحجاج

۱ـ ف (المغنیات) و مقینه بمعنی مشاط است (ر.ك. فرهنگ نفیسی) .

۲ـ ف (المردفات) .

۳ـ ف (ابنه) .

٤ـ ف (العوائل) .

۵ـ ف (المضرس) .

٦ـ ف (حبیش) .

و وفاته. کتاب عبادبن الحصین. کتاب حرةداقم[۱]. کتاب ابن الجارود وروشنقباد[۲]. کتاب مقتل عمروبن سعید (بن العاص). کتاب زیادبن عمروبن اشرف العتکی[۳]. کتاب خلاف[۴] عبدالجبار الازدی و مقتله[۴]. کتاب سلم[۵] بن قتیبه وروح بن حاتم. کتاب مقتل یزیدبن عمر[۶] بن هبیره. کتاب (المسور) بن عمر بن عبادالحبطی وعمروبن سهیل. کتاب یوم سنبیل.

کتابهای او در فتوحات

کتاب فتوح الشام ایام ابی بکر: اول خبرشام، مرج الصفر ایام ابوبکر: خبر بصری، خبرباقوصه[۷]، خبر دمشق؛ ایام عمر: خبرفحل، خبریرموك، حمص، الیا[۸] قیساریه، عسقلان، غزة، قبرس.

کتاب فتوح العراق: خبرجسر، خبرمهران وکشته شدن او در روز نخیله، خبر قادسیه، مدائن، جلولاء، نهاوند.

کتاب البصرة و فتوحها ـ مشتمل بر: دستمیسان، ولایت مغیرةبن شعبه، ولایت ابو موسی اشعری، خبراهواز، خبر مناذر، خبرشهر تیری، خبرسوس، خبرتستر[۹] خبرقلعه، خبرهرمزان، خبرضبةبن محصن، خبر جندیسابور، خبر صهرتاج[۱۰]، قریةعبدی، خبر سرّق (خبرمهرجانقذق، خبر ماسندان، خبر قلعة سرّق)، خبر رامهرمز، خبربیهان. کتاب الاساورة[۱۱].

کتاب فتوح خراسان ـ مشتمل بر: ولایت جنید بن عبدالرحمن، رافع بن لیث بن نضربن سیار، اختلاف روایات در خبر قتیبه در خراسان. کتاب نوا در قتیبة بن مسلم (بخراسان). کتاب ولایة اسد بن عبدالله القسری. کتاب ولایة نصربن سیار. کتاب الدولة. کتاب ثغرالهند. کتاب عمال الهند. کتاب فتوح سجستان. کتاب فارس. کتاب فتح الابله. کتاب اخبارارمینیة. کتاب کرمان. کتاب فتح زابل و زابلستان[۱۲]. کتاب القلاع والاکراد. کتاب عمان. کتاب فتوح طبرستان. کتاب طبرستان ایام الرشید. کتاب فتوح مصر. کتاب الری و امرالعلوی. کتاب اخبارالحسن بن یزید و ما مدح به من[۱۳] الشعر و عماله. کتاب فتوح الجزیره.

۱ـ ف (حمرة واقمر). ۲ـ ف (الجاورد بن دوستقباد).
۳ـ ف (العیلی). ٤ـ ف (خلافة عبدالجبارالازدی و مقتله المسور).
٥ـ ف (مسلم). ٦ـ ف (عمرو). ۷ـ ف (الواقوصه).
۸ـ ف (ایلیا). ۹ـ ف (تستؤا). ۱۰ـ ف (صهرباج).
۱۱ـ ف (الاشارة). ۱۲ـ ف (بابل و رامامسال).
۱۳ـ ف (فی).

(کتاب فتوح البامر)[۱] کتاب فتوح الاهـواز . کتاب فتوح الشام. کتاب فتوح شهرك[۲].

کتاب امر البحرین. کتاب فتح برقه . کتاب فتح مکران. کتاب فتوح الحیره . کتاب موادعة- النوبه . کتاب خبر ساریـة بن زنیم . کتاب فتوح الری . کتاب فتوح جرجان و طبرستان .

کتابهای او در اخبار عرب

کتاب البیوتات. کتاب الحیوان[۳]. کتاب اشراف عبدالقیس . کتاب اشراف ثقیف[۴]. کتاب من نسب الی امه . کتاب من سمی باسم ابیه من العرب . کتاب الخیل والرهان . کتاب بناء- الکعبة . کتاب خبر خزاعه . کتاب حما المدینه و جبالها و اودیتها .

کتابهای او در اخبار شاعران و دیگران

کتاب اخبار الشعراء . کتاب من نسب الی امه من الشعراء. کتاب العمائر. کتاب الشیوخ الغرباء ، کتاب من هادن اوغزا . کتاب من افترض[۵] من الاعراب فی الدیوان فندم وقال شعرا . کتاب المتمثلین . کتاب من تمثل بشعر فی مرضه . کتاب الابیات التی جوابها کلام . کتاب النجاشی[۶] کتاب من وقف علی قبر فتمثل بشعر. کتاب من بلغه موت رجل فتمثل بشعرا و کلام . کتاب من تشبه بالرجال من النساء . کتاب من فضل الاعرابیات[۷] علـی الحضریات . کتاب من قال شعرا علی البدیهة . کتاب من قال شعرا فی الاوابد. کتاب الاستعداد علی الشعراء. کتاب من قال شعرا فسمی به. کتاب من قال فی الحکومة من الشعراء . کتاب تفضیل الشعراء بعضهم علی بعض . کتاب من ندم علی المدیح و (من) ندم علی المدیح علی الهجاء . کتاب من قال شعر افاجیب بکلام . کتاب ابی الاسود الدوئلی . کتاب خالدبن صفوان . کتاب مهاجـاة عبدالرحمن بن حسان للنجاشی[۸]. کتاب قصیدة خالدبن یزید فی الاحداث والملوك. کتاب اخبار الفرزدق. کتاب قصیدة عبدالله بن اسحاق بن الفضل بن عبدالرحمن. کتاب خبر عمران بن حطان،

۱ــ ظاهراً (بامهر) بکسر میم است که در ده فرسنگی ری درراه طبرستان قرار دارد (معجم البلدان) .

۲ــ ف (سهرل) و ظاهراً سرك بفتح سین و از دهات دهستان طوس در خـراسان است (معجم البلدان) . ۳ــ ف (الحران) . ۴ــ ف (نهیف) .

۵ــ ف (افرض) . ۶ــ ف (النجاشی) . ۷ــ ف (العربیات) .

۸ــ ف(النجاشی) .

الخارجی کتاب لنکد . کتاب الاکلة .

و از تألیفات اوست :

کتاب الاوائل. کتاب المتیمین[1] . کتاب التعازی . کتاب المنافرات . کتاب الاکله[2]. کتاب من جرد من الاسراف[3]. کتاب العقبة و البردة . کتاب المسیرین . کتاب القیافة و الفال و الزجر (کتاب المروة). کتاب الحمقی. کتاب الضراطین . کتاب خصومات الاشراف . کتاب الخیل: کتاب التمنی . کتاب الجواهر . کتاب المقتبس . کتاب المسومین . کتاب کان یقال . کتاب ذم الحسد[4]. کتاب من وقف علی قبر . کتاب الحیل . کتاب من استجیبت دعوته . کتاب قضاة اهل المدینة . کتاب قضاة اهل البصرة . کتاب اخبار رقبة بن مصقله . کتاب مفاخرة[5] العرب و العجم. کتاب مفاخرة اهل البصرة و اهل الکوفه. کتاب ضرب الدراهم و الصرف. کتاب اخبار ایاس بن معاویة. کتاب اخبار اصحاب الکهف. کتاب صلاح المال. کتاب مکة. کتاب. خطبة و اصل. کتاب ادب الاخوان . کتاب المقطعات المتحیرات[6]. کتاب اخبار ابن سیرین . کتاب الرسالة الی ابن ابی دؤاد. کتاب النوادر. کتاب اخبار المختار . کتاب المدینة . کتاب المختصرین ـ بمعنی جوان مرگ شده گان . کتاب معرفة المراقب و الرسوم . کتاب المراعی و الجراد مشتمل بر: شهرستانها و کرانه‌ها و جمع آوری مالیات آنها . کتاب الجوابات ، (و نیز کتابی دارد بنام: کتاب المحاسن و در آن آداب مورد نیز در معاشرت با پادشاهان ذکر شده است) .

اخبار احمدبن حارث خزاز

مصاحب مدائنی

بخط ابن کوفی خواندم که : ابوجعفر احمدبن حارث بن مبارك ؛ بردهٔ منصور ، از مردم بغدادبود، وسری بزرگ وریشی بلندو انبوه و صورتی زیبا ، و دهانی فراخ وشکستگی زبان داشت . یکسال پیش از مرگش خضاب رنگینی میجست وعلت راکه از وی پرسیدند گفت‌چنین دانستم‌که نکیرومنکر همینکه دیدند مرده‌با خضاب‌است‌منکر بنگیر گوید :از او کناره جوئی کن .

۱ــ ف (المتیمنین) . ۲ــ ف (الابله) . ۳ــ من جور من الاشراف).
٤ــ ف (الجنید) . ٥ــ ف (مفاخر) . ٦ــ ف(المنقطعات المتجردات).

و بنبر ازخط ابن‌کوفی دارد که : احمد راویهٔ مدائنی و عتابی بود ، وجدش رابرای منصور آورده بودند تا او را میان دربانان خود[1] درآورد ، و نامش ، حسان و از اسیران یمامه[2] بود ، احمد طبع شعر داشت ، و از شعر اوست :

انّی أمرؤ لا اری بالْباب اَقرَعه اذا تمنّع دُونی حاجبُ الباب[3]

وَلا اَلوُمُ أمرؤ فی ودّ ذی شَرَف وَلا اُطالُب وُدّ الکاره الابی[4]

و بیشتر اشعارش در مذمت دربانان است ، احمد در ذی‌حجهٔ سال دویست وپنجـاه و هشت درگذشت ، ومنزلش در باب‌الکوفه بود ، و درگورستان همانجا بخاك سپرده شد . و وفات او را درپنجاه وشش هم گفته‌اند. ازکتابهای اوست :کتاب المسالك والممالك .کتاب اسماء الخلفا وکناهم[5] و الصحابة .کتاب مغازی البحر فی دولة بنی هاشم وذکر ابی حفص صاحب اقریطش .کتاب‌القبائل .کتاب‌الاشراف .کتاب مانهی النبی صلعم عنه.کتاب ابناء ـ السراری .کتاب نوادرالشعر.کتاب مختصر کتاب‌البطون .کتاب مغازی‌النبی صلعم وسرایاه و ذکر ازواجه. (کتاب جمهرة ولدالحرب بن کعب واخبار هم فی‌الجاهلیة) .کتاب اخبار ابی‌العباس .کتاب‌الاخبار والنوادر.کتاب شحنة‌البرید.کتاب‌النسیب.کتاب الحلائب‌والرهان

ابوخالد غنوی

این کتابها از اوست :کتاب اخبار غنی و انسابهم .کتاب‌الانساب .

اخبار ابن‌عبده

(محمدبن عبدة بن سلیمان‌بن حاجب عبدی ، و نام عبده) عبدالرحمن ، و لقبش‌عبده وکنیه‌اش ابوعبدالرحمن بود. وفرزندش محمد بابوبکر کنیه داشت. و خود او یکی‌از علماء مورداعتماد ، در انساب بود که معرفت خوبی بمآثر ، و اخبار ، و سرگذشت عرب داشت و از کارکنان دولتی بشمار میرفت . و این‌کتابها از اوست : کتاب النسب‌الکبیر ـ مشتمل برانساب‌قبائل به‌پیکره کتاب‌هشام‌کلبی .کتاب‌مختصر اسماء القبائل .کتاب الکافی‌فی‌النسب.

۱ـ ف (من اسری جده المنصور لیجعل فی‌الموالی) جب (ممن اسری جده للمنصور لیجعل فی‌البوابین) . ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤۱ .

۳ـ من‌کسی نیتم در بخانه را بکوبم اگر دربانش خودداری از بازی‌کردن آن بروی من داشته باشد .

٤ـ و هیچ کسی‌را بدوستی با شرافتمندان نکوهش نکنم‌و ازکسیکه کراهت و خودداری داشته باشد خواستار دوستی نیستم . ٥ـ ف (وکنابهم) .

کتاب مناکح المهلب . کتاب نسب ولدابی صفرة و المهلب و ولده . کتاب معدبن عدنـان و قحطان . کتاب مناقب قریش . کتاب نسپ بنی فقعس بن طـریف بن اسد بن خزیمه . کتاب الامهات . کتاب نسب الاخنس بن شریق الثقفی . کتاب نسب کنانه . کتاب ابی جعفر المنصور. کتاب اشراف بکر و تغلب و فرسانهم و ایامهم و مناقبهم و احلافهم[۱] کتاب اسماء فحول الشعراء . کتاب الشجعاء .

اخبار اعلان شعوبی

علان بن ... شعوبی ، ازنژاد ایران و روایه‌ایست که با نساب ، و مثالب ، ومنافرات معرفت داشته وویژه برمکیان بود، و در بیت‌الحکمه برای رشید و مأمون و برمکیان نسخه برداری میکرد . و در مثالب عرب کتاب المیدان را تألیف نموده و درآن پرده از روی مثالث آنها برداشته وآن‌را برملا نمود . وبخط ابن شاهین خواندم که کتابی بنام الحلیه در دست تألیف داشته که ناتمام مانده واز میان‌رفته است . وازکتابهای اوست :کتاب (المیدان) فی‌المثالب مشتمل بر : مثالب قریش و صنایع و تجارت آنها ، مثالب تیم‌بن مرة‌بن کعب ، مثالب بنی اسدبن عبدالعزی . مثالب بنی مخزوم بن یقظة‌بن مرة‌بن کعب ، مثالب سامة بن لوی، مثالب عبدالداربن قصی. مثالب ولد زهرة بن کلاب، مثالب بنی‌عدی بن کعب ، مثالب سعدبن لوی، مثالب الحارث بن‌لوی ، مثالب خزیمة‌بن لوی ، مثالب عوف‌بن لوی، مثالب عامربن لوی، مثالب اسدبن خزیمه، مثالب هـذیل بن‌مـدرکه ، مثالب بنی امـرؤالقیس‌بن زیدبن مناة بن تمیم ، مثالب بنی طابخة بن الیاس ، مثالب بنی‌ضبة بن‌اد ، مثالب مزینة‌بن اد[۲]، مثالب عدی‌بن الرباب؛ مثالب عکل، مثالب بلعم‌بن تیم ، مثالب تمیم ، مثالب عمروبن تمیم. اسد ، لخم، قین . مآرب، حبط، یربوع ، بنودارم ، براحم[۲] ربیعةالجوع ،بنوسعدبن زید مناة ، مثالب قیس عیلان، مثالب غنی ، مثالب باهله ، مثالب بنی سلیم‌بن منصور، مثالب نمیر[۳] مثالب عامربن صعصعه ، مثالب فزاره ، بنومرة‌بن عوف‌بن غطفان ، عبس‌بن بغیض ، ثقیف، مثالب ربیعه. مثالب عجـل‌بن لُجَیم ، مثالب تغلب‌بن وائل ، مثالب یشکربن بکر ، مثالب نمربن قاسط ، مثالب سدوس‌بن شیبان ، مثالب عنترة بن اسد ، مثالب تیم‌اللات بن ثعلبه ، مثالب حنیفة بن لجیم ، مثالب بنی‌شیبان[۴] ، مثالب عبدالقیس ، مثالب اياد (که‌مفصل نیست) مثالب یمن که مفصل نیست[۵]، اوس، خزرج ، قضاعه، طی، بنوحارث بن کعب ، نخع؛

۱ـ ف (واجلائهم) .
۲ـ ف (راحم) . ۳ـ ف (غیرة) .
۴ـ ف (بنی‌سنان) . ۵ـ ظاهراً جمله (مفصل نیست) متعلق با یاد میباشد که در(جب) آمده وفلوگل بعداز مثالب یمن آن‌را آورده زیرا مثالب یمن مفصلا ذکر گردیده‌است.

خزاعه ، غسان ، كنده ، اشعرون[1] لخم . جذام ، عنس ، مراد ، سكاسك . قين ، نهد ، زبيده ، بجيله[2] همدان ، حضرموت ، حمير .

و ازكتابهائيكه اختصاص بيكى دارد : كتاب فضائل كنانه . كتاب نسب النمر بن قاسط . كتاب نسب تغلب بن وائل . كتاب فضائل ربيعه . كتاب المنافرة .

اخبار محمدبن حبيب

ابوجعفر محمدبن حبيب بن امية بن عمرو . وسكرى نوشته است ، ابوالقاسم حجازى صاحب كتاب التاريخ الملحق از قول محمدبن عبدالملك گويد : كه ابوالقاسم عبدالعزيز بن عبدالله هاشمى بمن گفت : محمدبن حبيب بردهٔ ما ـ يعنى برده بنى‌عباس بن محمد بود ، و مادرش حبيب نيز كنيزك ما بوده و حبيب مادرش بود نه پدرش .

محمدبن اسحاق گويد: كه او از علماء درانساب ، و اخبار ، و لغت ؛ و شعر ، وقبائل بود ، وقطعه از اشعارعرب را جمع كرد ، وازابن اعرابى ، و قطرب . وابوعبيده ، و ابويقظان و ديگران روايت مينمود ، وكارش ادب آموزى ، وكتابهايش صحيح و بى نقص بود ، وفاتش ... واين كتابها از اوست : كتاب الامثال على افعل (المنمق) . كتاب النسب . كتاب السعود والعمود . كتاب العمائر والربائع فى النسب . كتاب الموشح . كتاب المؤتلف والمختلف فى النسب . كتاب المخبر . كتاب المقتنى . كتاب غريب الحديث . كتاب الانواء . كتاب المشجر . كتاب الموشا . كتاب من استجيب دعوته .

(بخط ابن كوفى) . كتاب (المذهب فى) اخبار الشعراء وطبقاتهم . كتاب نقائض جرير بن عمر بن لجا . كتاب نقائض جرير والفرزدق . كتاب الحفوف . كتاب تاريخ الخلفاء . كتاب من سمى ببيت قاله . كتاب مقاتل الفرسان كتاب الشعر اوانسابهم . (كتاب القاب الشعرا) . كتاب كنى الشعراء[3] . كتاب العقل . كتاب السمات[4] . كتاب امهات النبى صلم . كتاب (ايام) جرير التى ذكرها فى شعره . كتاب امهات اعيان بنى عبدالمطلب كتاب المقتبس . كتاب امهات السبعة[5] من قريش . كتاب الحيل[6] و باز بنوشته ابن كوفى . كتاب النبات . كتاب الارحام التى بين رسول‌الله وبين اصحابه سوى الحصبة . القاب النمر و ربيعه رمضر . كتاب الالقاب ـ مشتمل بر القاب قبائل . كتاب القبائل الكبير والايام . و اين كتابرا براى فتح بن خاقان جمع كرد و همان نسخه را من نزد ابوالقاسم بن ابوخطاب بن فرات در ورقى طلحى ديدم كه بيش از بيست جزء بود ،

---

۱ ـ ف (الاسعدون) .
۲ ـ ف (بخيله) .
۳ ـ ف (كنز الشعراء) .
۴ ـ ف (المسمات) .
۵ ـ ف (الشيعه) .
۶ ـ ف (الخيل) .

ومقداری هم کم داشت، و نشان میداد درحدود چهل جزء میباشد ، و هرجزء بیش از دویست ورق بود . و فهرستی از محتویاتش نسبت بقبائل و ایام دارد که بخط سندی[۱] بن علی‌وراق در پانزده ورقه کاغذ طلحی و بخطی نازک[۲] نوشته شده که من خلاصه آنرا ذکرخواهم کرد (انشاءالله) .

خلادبن یزید باهلی

یکی از راویان اخبار و قبائل و اشعار است که تصنیفی از او ندیده‌ام .

عمربن بکیر

از اصحاب حسن‌بن سهل ، و از اخباریان ، و راویه، ونسابه بود. وفراء کتاب معانی القرآن را برای او تألیف کرد . و این کتابها از اوست :کتاب یوم‌الغول . یوم‌الطهر[۳] . یوم ارمام ، یوم‌الکوفه . غزوة[۴] بنی‌سعدبن زید مناه ، یوم منابض .

ابن ابواویس

یکی از راویان لغت، و انساب، و مآثراست ، که فصحاء اعراب را دیده واز ابوسهل سعدبن سعید ، پاره‌ٔ ازکتاب حصری[۵] را در غریب روایت‌کرده است .

ابن نطاح

ابوعبدالله محمدبن صالح‌بن نطاح ، راوی حسن‌بن میمون ، واول کسی است که‌درباره دولت و اخبارآن کتابی تألیف‌کرده است . ابن نطاح از ابراهیم‌بن ردان[۶] بن‌سنان بصری حکایاتی نقل نموده و در شمار اخباریان ونسابان و راویان سنن[۷] بود . و این کتابها از اوست :کتاب افخاذ العرب .کتاب البیوتات .کتاب الرد علی ابی‌عبیده فی‌کتاب‌الدیباج . کتاب انساب ازدعمان .کتاب مقتل زیدبن علی علیهماالسلام .

سلمویه

بن‌صالح لیثی، از راویان اخبار و انساب، و مؤلف این کتابهاست: کتاب‌الدوله ـ و

۱ـ ف (التستری) .
۲ـ ف (جرك) (جب نزك) رجوع شود بصفحه ۱۳۱ همین‌کتاب.
۳ـ ف (الظهر) . ٤ـ ف (عزاوة) .
٥ـ ف (حضرمی) . ٦ـ ف (زادان) . ۷ـ جب (سیر) .

درآن ازگروهی از نسابان روایت کرده است .

سکری

نامش حسن‌بن‌سعید (از نسابان). واین کتابها ازاوست : کتاب انساب بنی‌عبدالمطلب. کتابی است بزرگ .

ابن عبدالحمید کاتب

ابوالفضل محمد بن احمدبن عبدالحمیدکاتب ، از دانایان سیرت و مـؤلف این کتاب است : کتاب اخبار خلفا بنی‌العباس ــ کتابیست بزرگ .

ابن ابو ثابت زهری

نامش عبدالعزیز بن عمران زهری ، و از کتابهای اوست : کتاب‌الاحلاف .

عیینة‌بن منهال

کنیه‌اش ابومنهال ، راوی اخبار ، و امثال ، و انساب ؛ و این‌کتابهـا از اوست : کتاب‌الابیات‌السائـرة . کتاب المباینات . کتاب‌الامثال السائرة . کتاب‌السراب .

راوندی

مؤلف‌کتاب اخبارالدوله[1] ایست‌که بخوبی ازکار درآورده ، و من مقدارکمی از آن را دیده‌ام، وی‌مجلسی برای راوندیان داشت‌که‌آن‌کتابرا بر وی میخواندند، و اخبار دولت را از وی میگرفتند . و این‌کتاب از اوست : کتاب‌الدوله ــ درحدود دوهزار ورق .

ابن شبیب

مکنی بابوسعید ، عبدالله‌بن شبیب ربعی بصری . از اخباریان ، وازکتابهای اوست : کتاب الاخبار والاثار . بروایت ثعلب از او .

غلابی

ابوعبدالله محمدبن زکریابن دینار غلابی ، یکی از راویان سیرت و احداث ومغازی

۱ــ ف (الرواة) .

و چیزهـای دیگر است . در گفتار صداقت داشته و مـورد اعتماد بـود . این کتابهـا از اوست : کتاب مقتل الحسین بن علی (علیهما السلام) . کتاب وقعة صفین . کتاب الجمل . کتاب الحرة . کتاب مقتل امیرالمؤمنین (علی علیه السلام) . کتاب التوابین وعین الورده[1] . کتاب الاجواد . کتاب المبخلین .

بخط ابن کوفی ، نام گروهی را بدست آوردیم

که ذکرشان را ببعد موکول داشته بودم

(و آنان)

خراش بن اسماعیل شیبانی (عجلی) ، مکنی بابو وعرا[2] ، که محمد بن سائب کلبی از وی آموخته ، ویکی از نسابان بود ، و ازکتابهای اوست : کتاب اخبار ربیعه و انسابها .

ابن زباله

از اخباریان ، و نسابان ، و این کتابها از اوست : کتاب المدینه و اخبارها[3] (کتاب الشعراء . کتاب الالقاب) .

عبدالله بن ابوسعید وراق

از اخباریان و نسابان و راویان اشعار بود . و این کتابها از اوست : کتاب العربیه . کتاب الایمان والدعاء والدواهی . کتاب المدینه واخبارها . کتاب الشعراء . کتاب الالقاب[4] .

نصری[5]

حسن بن میمون ، از بنی نصر بن قعین ، که محمد بن نطاح ازوی روایت کرده ، و این کتابها از اوست : کتاب الدولة . کتاب المآثر .

۱ــ ف (الثواء بین وعرورده) . ۲ــ ف (بابی رعش) .
۳ــ ف (اخبارالمدینه). ٤ــ ظاهراً این سه کتاب همانست که از تألیفات ابن زباله است . ٥ــ ف (البصری) .

خالدبن خداش

بن‌عجلان ، مکنی با بوهیثم ، بردهٔ خاندان مهلب بن ابو صفره ، و درسال دویست‌و بیست‌وسه وفات یافت . این‌کتابها از اوست : کتاب الازارقه و حروب‌المهلب . کتاب اخبار آل المهلب .

ابن عابد

جز این دربارهٔ او چیزی ندانیم .و ازکتابهای اوست : کتاب الملوك و اخبارالامم .

مغیره

بن محمد مهلبی . و ازکتابهای اوست : کتاب مناکح (آل) المهلب .

ابن غنام کلابی

(نامش ...) ازکوفیانی است که در روزگار ابن‌کناسه بود و با او سرگذشتهائی داشت . این‌کتابها از اوست : کتاب‌النسیب[1] . کتاب الملح .

ابومنعم

(نامش ...) وازکتابهای اوست: کتاب طبقات‌الشعراء .

خثعمی

نامش محمـد بن عبدالله . یا ، عبدالله بن محمد . ازکتابهای اوست : کتاب الشعر ـ والشعراء .

منجوف سدوسی

و ازکتابهای اوست : کتاب العزل[2] . و از فرزندان او ، غنویه سدوسی است که نامش عبیدالله[3] بن‌فضل‌بن سفیان بن منجوف، ومکنی بابومحمد از اخباریانی بودکه از ابوعبیده روایت مینمود ، و بعد از سال دویست درگذشت .ازکتابهای اوست : کتاب‌المائر والانساب والایام .

۱ـ ف (النسب) . ۲ـ ف (العول) .
۳ـ ف (عبدالله) .

ولیدبن مسلم

از صاحبان سیر و احداث . و ازکتابهای اوست : کتاب‌المغازی .

فاکهی

(و او ...) . ازکتابهای اوست : کتاب مکة و اخبارها فی‌الجاهلیة والاسلام .

یزید‌بن محمد مهلبی

ازشاعرانی است‌که ذکرش خواهدآمد . وازکتابهای اوست : کتاب‌المهلب و اخباره و اخبار ولده .

ابواسحاق

اسماعیل‌بن عیسی عطار ، ازمردم بغداد ، و صاحبان سیر ، که حسن بن علویهٔ قطان[1] از وی روایت‌کرده است ، این‌کتابها از اوست : کتاب المبتداء . کتاب حفر زمزم . کتاب الردة . کتاب‌الفتوح . کتاب‌الجمل . کتاب صفین . کتاب‌الالویه . کتاب‌الفتن .

ابن ابو طیفور

نامش‌محمدبن‌احمد جرجانی، از مردم جرجان، و ازکتابهای اوست : کتاب‌ابواب‌الخلفاء و مرادش آن‌کسانی است‌که خلفاء باآنها مأنوس ، وطرف مشورت وکمك فکری بوده‌اند .

ابن تمام دهقان

ابوالحسن[2] محمد بن علی بن فضل بن تمام دهقان ،کوفی ، و ازکتابهای اوست : کتاب فضائل‌الکوفه .

ابوحسان زیادی

ابوحسان حسن‌بن عثمان زیادی ، از هیثم‌بن عدی ودیگران روایت مینمود ، وقاضی با فضل ، وادیب با سخاوت وبخششی بود . کتابهائی تألیف‌کرده یا برایش تألیف‌کرده‌اند.

۱ــ ف (العطار) . ۲ــ ف (ابوالحسین) .

کتابخانهٔ بزرگ و خوبی داشت. واز مردمان آموخت. وفاتش در سال دویست و چهل وسه در همان روزی اتفاق افتاده که حسن بن علی بن ابوجعد وفات یافت ، و هشتاد و نه سال وچند ماه از عمرش گذشته بود، این کتابها از اوست: کتاب مغازی[2] عروة بن الزبیر . کتاب طبقات الشعراء. کتاب القاب الشعراء . کتاب الاباء والامهات .

مصعب بن عبدالله زبیری

ابو عبدالله مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام، وعموی زبیر بن ابوبکر ، حجازی[3] است که در بغداد اقامت داشت، و راویه، وادیب ، ومحدث ، وشاعر بود. پدرش عبدالله مرد شروری بود که نسبت بفرزندان علی علیه السلام گستاخیهائی داشته، وقصهٔ او با یحیی بن عبدالله معروف است . وفاتش در روز چهارشنبه دوم شوال سال دویست و سی و سه بوده و ابن ابوخیثمه وفاتش را درسن هفتاد[4] و شش سالگی دانسته است ، این کتابها از اوست : کتاب النسب الکبیر . کتاب نسب قریش .

اخبار زبیر بن بکار

ابوعبدالله زبیر بن ابوبکر ، بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام ، از مردم مدینه و یکی از اخباریان ، و نسابان ، و شاعران صداقت پیشه ، و راویه با جلالت قدری بود قضاوت مکه را داشت ، و مکرر ببغداد آمده ، و آخرین مرتبه آن در سال دویست و پنجاه وسه بود . محمد بن داود گوید : در همان سالخوردگی ، وپاکدامنی، در رفتار واشعارش جوانمردی و مروت و دلاوری را از دست نمیداد .

عَفَّ الصبیُ مُتَجَمِّـلِ الصَبر	یرجُو عَواقِب دَوْلَةَ الدهر [5]
جَعَلَ المُنیٰ سَبَباً لراحَتهٖ	فیما یُسَکِّنُ لَوعَةَ الصدر [6]
حَتّٰی اذا ما الفُکر راجَعه	قَطَعَ المُنی بتبین[7] الهَجْر [8]
فَشکیٰ[9] الضمیرُ الیٰ جَوانحه	بعْضَ الّذی یلقی منَ الفکْر [10]

۱ـ ف (نودوشش) .
۲ـ ف (معانی) .
۳ـ ف (حواری) .
٤ـ ف (نودوشش) .
٥ـ عشق ورزی را رها کرد و بردباری را پیشه خود ساخت و امید خود را بعاقبت کار بست .
٦ـ آرزومندی را موجب آسایش و تسکین سوزش درونی خود میدانست .
٧ـ ف (فتبین) .
٨ـ و همینکه اندیشه باو راه یافت همه آرزوها را با آشکار گشتن هجران از دست داد .
٩ـ ف (یشکو) .
١٠ـ ولی ضمیرش بسینه شکایت از پاره چیزهائی نمود که اندیشه برایش ایجاد کرده بود.

زبیر قاضی مکه بودکه از دنیارفت ، و درهمانجا روز یکشنبه نه‌روز بآخر ذیعقدهٔ، سال دویست وپنجاه وشش درسن بخاك سپرده شد و هشتاد وچهار سال زندگانی کـرد . و سبب مرگش هم افتادن از بام خانه‌اش بودکه استخوانهای چنبره کردن ، ورانش شکست. وفرزندش مصعب بر وی نمازگذارد ، و در تشییع جنازه‌اش محمدبن عیسی‌بن منصور حضور داشت . ودرکنار قبر علی‌بن عیسی هاشمی در مقبرهٔ حجون دفن گـردید ، این‌کتابهـا از اوست :کتاب اخبار العرب و ایامها .کتاب نسب قریش و اخبارهـا .کتاب نوادر اخبار النسب .کتاب‌الاحلاف[1] .کتاب الموفقیات فی‌الاخبار ــ که برای موفق تألیف‌کرد[2] .کتاب مزاح‌النبی صلعم[3] .کتاب نوادرالمدینیین .کتاب النحل ــ ومن آنرا بخط سکری دیده‌ام. کتاب‌العقیق‌و اخباره .کتاب (اخبار)الاوس‌والخزرج .کتاب وفودالنعمان علی‌کسری.کتاب اغارة‌کثیر علی‌الشعراء .کتاب اخبارابن میادة .

وبنوشته ابن‌کوفی : اخبارحسان . اخبارالاحوص . اخبار عمربن ابی‌ربیعه . اخبار ابی دهبل . اخبار جمیل . اخبارنصیب . اخبارکثیر . اخبار امیه . اخبارالعرجی . اخبار ابی‌السائب . اخبارحاتم . اخبار عبدالرحمن‌بن حسان . اخبار هدبه و زیاده . اخبارتوبه ولیلی . اخبار ابن هرمه . اخبار المجنون . اخبار القاری ، اخبار ابن الـدمینة . اخبار عبدالله‌بن قیس‌الرقیات . اخبار اشعث .

نام‌کسانیکه زبیر ازآنها روایت‌کرد

بنوشته ابن‌کوفی

از عمویش‌مصعب‌بن عبدالله ، و محمدبن حسن مخزومی ، و محمدبن ضحاك‌بن‌عثمان، ومسلم‌بن عبدالله مسلم بن جندب، و ابراهیم‌بن منذر ، و یحیی‌بن محمدبن‌عبدالله‌بن ثوبان، وعبدالملك‌بن عبدالعزیز ، و یعقوب بن اسحاق ربعی ، وعثمان‌بن عبدالرحمن ، و بکاربن رباح و مسلمة‌بن ابراهیم بن هشام(مخزومی) ، وعبدالعزیز‌بن عبدالله (اویسی) ، ومحمدبن اسماعیل‌بن ابراهیم‌بن عبدالحمید ، و حمیدبن محمدبن عبدالعزیز زهری ، وعبدالجباربن سعیدبن (سلیمان‌بن) نوفل‌بن مساحق، و مؤمن‌بن عمربن افلح، وعلی‌بن مغیرة ، وعبدالله‌بن نافع‌بن ثابت ، روایت‌کرده است .

۱ــ ف (الاختلاف) .

۲ــ ف (الفه للموفق وهوالموفقیات فی‌الاخبار) .

۳ــ جب (علیه‌السلام) .

اخبار جهمی

ابوعبدالله احمدبن محمدبن حمیدبن سلیمان بن عبدالله‌بن ابوجهم‌بن حذیفهٔ عبدی، از بنی‌عدی‌بن کعب، معروف‌بجهمی برای انتساب بجدش ابوجهم بن حذیفه؛ ازحجازیانی است[1] که ببنداد آمده، و همانجا تحصیل کرده، وادیب، وراویه، و شاعر، و آوازه‌خوانی[2] بود. نسب ومثالب همهٔ بزرگان‌را بطورزننده میشمرد، وکتابهائی در این‌باره تألیف کرد.

محمدبن داود گوید: سوار بن ابوشراعه بـرای من حکایت‌کردکـه میان جهمی و گروهی از هواداران عمروعثمان شری برپا شد، چه او بزشت‌ترین صورتی پیشینیان‌آنانرا یادکرد، برخی از هاشمیان اعتراض‌کرده واو هم نسبت بعباس‌کلمهٔ بسیار زشتی‌گفت، این خبرکه بمتوکل رسید امرکرد صد تازیانه باو زنند، و ابراهیم‌بن اسحاق‌بن ابراهیم ویرا بتازیانه بست و همینکه از زدن فراغت یافت، جهمی گفت.

تُبری الکُلومُ وَ یَنْبُتُ الشَعْرُ وَ لِکُلّ مُورد محنَة[3] صَدَرٌ[4]

وَاللوم فی اَثْواب[5] منْبطِح لعبیده ما اَوْرَقَ الشَجَرُ[6]

این‌کتابها ازاوست: کتاب انساب‌قریش و اخبارها. کتاب المعصومین. کتاب‌المثالب کتاب‌الانتصار[7] فی‌الرد علی‌الشعوبیة. کتاب فضائل مضر[8].

ازرقی

نامش محمدبن عبدالله بن احمدبن ولیدبن‌عقبة ازرق، ونام ازرق، بنوشتهٔ ابن‌کوفی عثمان‌بن عمروبن حارث‌بن ابوشمربن عمروبن عوف‌بن حارث‌بن ربیعة‌بن‌حارثة‌بن حارث‌بن ثعلبة‌بن عنقاءبن حقبة‌بن عمروبن عامر مزیقیا، ویکی از اخباریان و صاحبان سیر است از کتابهای اوست: کتاب مکه و اخبارها و جبالها و اودیتها. کتابی است بزرگ.

اخبار عمر بن‌شبّه

ابوزید عمربن شبة‌بن عبیدبن ربطه، و نام شبه‌زید، مکنی بابو معاذ بود،عمرگوید:

۱ـ ف (حواری). ۲ـ ف (مفننا) جب (مغنیاً)

۳ـ ف (علة). ۴ـ زخمها بهبودی یابد و موها بجای خود دو باره بروید. و هررنج دهندهٔ آمری دارد. ۵ـ ف (اتراب).

۶ـ و نکـوهش برای آن بندگـانی است‌که برخاک فتاده‌اند تا هرزمانی‌کـه درختان برگ سبز دهند. ۷ـ ف (الابتصار). ۸ـ ف (مصر).

مرا باین نام خواندند برای آنکه درکودکی مادرم مرا میرقصانید ، و میگفت :

یا بایَ وَ شا و عاشَ حتیٰ ∗ دَبا شَیْخاً کبیراً اَحْنا [۱]

عمر از مردم بصره ، و بردهٔ بنی‌نمیربود، طبع شعرداشت و از اخباریان، وفقیهان و مردمان صادق اللهجه‌ایست‌که در روایاتش خللی نداشت . و از اشعار اوست :

وَقائلة لَمْ یبقَ فیِ‌النّاسِ سَیِّدٌ ∗ فَقلتُ بَلی‌عَبْدُالرّحیم‌بن‌جَعْفر [۲]

و فرزندش ابوطاهر احمد بن عمربن شبه نیز ازشاعران با ظرافت‌وخوب ، وراویه بودکه دوسال بعد از پدرش درگذشت . و این اشعار از اوست :

نَظَرْتُ فَلَمْ اَرَ فی اَلْعَسْکَر ∗ کَشُؤمی وَ شُؤمِ اَبی جَعْفَر [۳]

غدا اَلنّاسُ للعید فی زینة ∗ مِنَ النورُ [۴] فی مَنْظَرٍ اَزْهَر [۵]

وَ یَعدو عَلَیهم بِلا اُهبَة ∗ مِـراراً مِنَ‌المَنْزلِ المُقْفِر [۶]

فَیقْعُدُ لِلْشئومِ فی عَزْلة ∗ مِنَ النّاسِ یَنْظُر فی دَفْتر [۷]

وفات‌عمربن شبه، درروزدوشنبه بیست وچهارم جمادی‌الاخر سال دویست وشصت ودو، درسامراء بوده و نود سال داشت . کتابهای او بابوالحسن علی بن یحیی رسید ، چون ابو طاهر پسرش آنها را باو فروخت . و این‌کتابها از اوست : کتاب الکوفه . کتاب البصره . کتاب‌المدینه . کتاب مکه . کتاب امراء الکوفه . کتاب امراءالبصرة . کتاب امراءالمدینة. کتاب امراء مکه . کتاب‌السلطان . کتاب‌مقتل عثمان . کتاب‌الکتّاب . کتاب الشعروالشعراء. کتاب‌الاغانی . کتاب التاریخ . کتاب اخبارالمنصور . کتاب محمد و ابراهیم ابنی عبدالله بن حسن . کتاب اشعارالشراة . کتاب النسب . کتاب اخبار ابن نمیر [۸] . کتاب ما استعجم‌الناس فیه من‌القرآن . کتاب‌الاستعانة بالشعر و ما جاء فی‌اللغات . کتاب‌الاستعظام للنحو ومن‌کان یلحن من‌النحویین .

۱ــ ف (بابا و شبا ر عاش حتی دباشییخاً کبیرا احنا) .

۲ــ بآن کسی‌که گوید دیگر آقائی در میان مردم نمانده است گویم آری هست و او عبدالرحیم‌بن جعفر است .

۳ــ در عسکر که نگاه میکنم ، بشئامت خودم و ابوجعفرکسی را نمیبینم .

٤ــ ف (الیوم) . ٥ــ مردم برای عید همه با زینتی درخشان و منظرهٔ زیباتر درآمده‌اند . ٦ــ و او بی‌آرایش از منزل درویشی خود بسوی آنان رود .

۷ــ و از روی شئامت بکنج عزلتی نشسته و بدفتری نگاه میکند .

۸ــ ف (بنی‌نمیر) .

نام کسانیکه عمر از آنان

روایت کرده است

از ابوعاصم نبیل ، و محمدبن سلام جمحی ، و هارون بن عبدالله ، و ابراهیم بن منذر روایت کرده است[۱] .

بلادری

ابوجعفر احمدبن یحیی بن جابر بلادری ، وکنیه‌اش را ابوالحسن نیز گفته‌اند ؛ از مردم بغداد و جدش جابر نزدخصیب فرمانفرمای مصر کتابت میکرد ، بلادری شاعر وراویه بود ، و در اواخر عمر اختلال مشاعر پیداکرد ، و در تیمارستان او را می‌بستند و همانجا درگذشت ، سبب بیماریش خوردن تمر بلادر[۲] از روی نادانی بوده که دچار این پیش آمد گردید . از هجوکردن زیاد خودداری نداشت ، ووهب بن سلیمان را برای بادی که از وی در محضرعبدالله بن یحیی بن خاقان ، خارج شد ، بود مورد نکوهش قرار داده واز گفته‌هایش این است .

أیا ضَرطَةً حُسِبَتْ رَعْدَةً	تَنَوّقَ فی سَلّها جَهْدَهُ
یُقَدِّمُ[۳] وَ هَبَّ بها سابقاً	وَ صَلّی أبو صاعِدٍ بَعْدَهُ
لَقَد هَتَكَ اللهُ سَتریهما	كذی كُلّ مَنْ یَطعَمُ الفَهْدَه[۴]

این کتابها از اوست : کتاب البلدان الصغیر . کتاب البلدان الکبیر ـ ناتمام . کتاب الاخبار والانساب . کتاب عهد اردشیر . که بشعر ترجمه کرده زیرا یکی از مترجمان فارسی بعربی بود .

طلحی

ابواسحاق طلحة بن عبیدالله بن محمدبن اسماعیل بن ابراهیم بن محمدبن طلحة بن عبیدالله تمیمی ، از مردم بصره است ، و ندیم موفق بود و از روایان و اخباریان بشمار میرفت ودر شب یکشنبه نیمه ماه ذی حجه سال دویست و نود[۵] ویك وفات یافت و این کتابها از اوست :

۱ـ فلوکل اشتباهاً این قسمت رادر اول شرح حال عمر بن شبه گذاشته است.
۲ـ بلادر بروزن بهادر ، بار درختی است که در دواها بکار برند (برهان قاطع) .
۳ـ ف (فقدهت) .
۴ـ ضرورتی در ترجمه اشعار دیده نشد .
۵ـ ف (هفتاد) .

کتاب المتیمین. کتاب جواهر الاخبار.

ابن ازهر

از اخباریان، ونامش (ابو) جعفر محمد[1] بن ازهر بن عیسی اخباری، متولدسال دویست، که در سال دویست‌وهفتاد ونه وفات یافت و هفتاد و نه‌سال داشته‌و از ابن اعرابی ودیگران آموخته‌بود، ازکتابهای اوست: کتاب التاریخ ـ که ازبهترین کتابهاست.

محمد بن سلام

ابـو عبدالله محمدبن سلام جمحی، یکی از اخباریان و راویـان، و این‌کتابها از اوست: کتاب الفاصل فی‌ملح‌الاخبار والاشعار. کتاب بیوتات‌العرب. کتاب طبقات‌الشعراء الجاهلیین. کتاب طبقات الشعراء الاسلامیین. کتاب‌الحلاب و اجراء[2] الخیل.

ابوخلیفه

فضل‌بن حباب‌بن محمدبن شعیب‌بن صخر جمحی بصری، از بنی جمح (ونابینا بود) قضاوت بصره را داشت، واز راویان اخبار، و اشعار، و انساب بشمار میرفت (وبخط ابن کوفی خواندم‌که ازمحمدبن‌سلام جمحی نیزروایت‌کرده است) وفاتش درشب یکشنبه‌سیزدهم ماه ربیع‌الاول سال سیصدوپنج است و روز یکشنبه در خانه‌اش بخاك سپرده شد. این‌کتابها از اوست: کتاب طبقات الشعراءالجاهلین. کتاب‌الفرسان.

و از اخباریان ـ ابوالعباس

عبدالله بن اسحاق‌بن سلام مکاوی[3] که بعلم غریب و فقه، وآثار و اشعار معرفت‌خوبی داشته و شاعر صادقی بود و از اشعار اوست:

یا نقْمَةَالله[4] حُلّی فی‌سَرَاء[5] مَلكَ	لایَصلحُ‌الدینَ وَ الدُّنیا بقیراط[6]
(وَ لیسَ یَنفْذاً مرأً فی رَعیّتهِ	حَتی یشاوِرُ فیها بِنْتَ بَقْراط)[7]

۱ـ ف (جعفربن ابی‌محمد). ۲ـ ف (اجر).
۳ـ ف (مکاولی). ۴ـ ف (یانعمةالله).
۵ـ ف (فی‌یدی). ۶ـ ف(بقراط) یعنی ای‌کیفر خدائی برسرای‌پادشاهی فرودآی‌که باندازهٔ یك قیراط باصلاح دین و دنیای‌مردم نپردازد.
۷ـ و هیچ‌کاری را درباره رعایای خود انجام ندهد مگر پس ازمشورت با دختربقراط.

و مرادش قبیحه مادر معتز است . ازکتابهای اوست :کتاب‌الاخبار و الانساب والسیر که قسمتی از آن را دیده‌ام ولی تمام آنرا ندیده‌ام .

ابو اشعث

عزیز بن فضل‌بن فضالة بن مخراق[۱] بن عبدالرحمن عبیدالله‌بن مخراق ،و ازکتابهای اوست :کتاب صفاةالجبال[۲] والاودیة و اسماءها بمکه و ماوالاها[۳] .

ابن ابوشیخ

نامش سلیمان ، وکنیه‌اش ابو ایوب، از اخباریان ، و راویه‌ایست که بزرگان قوم را دیده داشت، و نویسندگان اخبار ازوی فراگرفته‌اند. ازکتابهای اوست : کتاب‌الاخبار المسموعه ، و من آنرا دیده‌ام .

وکیع قاضی

ابوبکر[۴] محمدبن خلف بن حیان‌بن صدقه ، معروف بوکیع قاضی ، در آداب بر-جستگی وتقدم داشته، و دربارهٔ نقاط قضاوت‌کرده بود. و پیش از اینها نزد ابوعمرمحمدبن یوسف‌بن یعقوب قاضی‌کتابت میکرد . و این‌کتابها از اوست :کتاب اخبارالقضاة وتاریخهم و احکامهم .کتاب‌الشریف -که بهپیکرهٔ کتاب المعارف ابن‌قتیبه است .کتاب الانواء .کتاب الغرر . در اخبار[۵] .کتاب المسافر .کتاب الطریق -که‌آنرا النواحی هم‌گویند و مشتمل براخبار شهرها و راهها بوده وباتمام نرسیده است .کتاب‌الصرف[۶] . والنقد والسکه.کتاب البحث .

ابوالحسن نسابه

نامش محمدبن قاسم تمیمی. از مردم بصره ، و یکی از علماء انساب است‌که تاکنون (حیات دارد) و این‌کتابها از اوست :کتاب الانساب و الاخبار .کتاب الفرس و انسابها (کتاب‌تاریخ سائرالامم) .کتاب‌المنافرات بین‌القبائل و اشراف‌العشائر واقضیة الحکام بینهم فی ذلک .

۱- ف (مخارق) . ۲- ف (الخیل) . ۳- جب (وماورائها) .
٤-ف (ابومحمد بکربن). ٥- ف (العزو واخبار).
٦- ف (التصرف) .

اشنانی قاضی

ابوالحسین عمربن حسن‌بن مالك شیبانی . این کتابها از اوست: کتاب مقتل زیدبن‌علی (علیهما السلام) کتاب الخیل . کتاب فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب . کتاب مقتل‌الحسن‌بن علی‌علیهما‌السلام .

ابوالحسین

بن‌ابوعمر محمدبن یوسف . این‌کتابها از اوست : کتاب غریب‌الحدیث . بزرگ و ناتمام است . کتاب‌الفرج بعدالشدة .

ابوالفرج(بن) اصبهانی

علی‌بن حسین‌بن (محمدبن) هیثم قرشی، از فرزندان هشام‌بن عبدالملك، ازشاعران، ومصنفان ، و ادیبان بود، و کمتر ازکسی‌روایت میکرد ، و در تألیفات خود بیشتر بکتابهائی استناد داشت‌که نویسندهٔ آن معلوم باشد و یا از روی نسخهٔ اصلی صحیح و خوبی باشد ، وفاتش در سال سیصد وشصت و اندیست ، و این‌کتابها از اوست :کتاب الاغانی الکبیر ــ در حدود پنجهزار ورق. کتاب مجردالاغانی . کتاب اشارالاماء والممالیك . کتاب الحمادین[1]. کتاب‌الدیارات. کتاب‌صفة هارون(کتاب نسب بنی‌عبدشمس، ازملحقات بخط‌مصنف. کتاب‌القیان، ازملحقات‌است). کتاب‌مقاتل آل ابیطالب . کتاب تفضیل‌ذی الحجة . کتاب‌الاخباروالنوادر. کتاب ادب‌السماع . کتاب اخبارالطفیلیین . کتاب ادب‌الغرباء من اهل‌الفضل‌والادب. کتاب مجموع الاثار والاخبار .کتاب‌الفرق والمعیار .که رسالەایست در : هارون بن‌المنجم بین‌الاوغاد والاحرار .

جلودی

ابواحمد عبدالعزیز بن‌یحیی جلودی ، او مردم بصره ، و از اخباریان وصاحبان‌سیر و روایت[2] است وبعد از سال سیصدو سی وفات یافت . و این‌کتابها از اوست :کتاب اخبار خالدبن صفوان .کتاب اخبار العجاج ورؤبة بن‌العجاج[3] .کتاب مجموع قرائةامیرالمومنین علی‌بن ابیطالب .

۱ـ ف(کتاب‌الحمارین والحمارات) . ۲ـ ف (وزیادات) . ۳ـ ف(ورؤبة ابنه) .

(بسم الله الرحمن الرحيم)

(از خدا استعانت جويم)

فن دوم ـ از مقاله سوم

در اخبار

پادشاهان ، و نويسندگان ، و خطيبان و مترسلان و كارمندان خراج، و صاحبان ديوان (و نام كتابهاى آنان)

اخبار (ابراهيم بن مهدى)

ابراهيم بن مهدى بن منصور بن محمد بن على بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، اول نابغه‌ايست كه از بنى‌عباس وفرزندان خلفا ظاهر گرديد ، ونويسنده و شاعر وصاحب تأليفاتى بود، مادرش شكله از طبرستان ، وگويند دختر پادشاه طبرستان است. مهدى رنگى سياه ، بسياهى تند ، وهيكلى درشت و اخلاق بزرگوارانهٔ داشت . و پيش از او در ميان فرزندان خلفاء كسى بآن فصاحت و طبع شعر ديده نشده ، باضافه در موسيقى وآواز نيز هنرمند واز هركسى برجسته‌تر بود. اسحاق و پس از او ابراهيم[1] ، ازوى فراگرفتند و مغنيان در هنر خود باو حكميت ميدادند . تولدش درسال ... و اين كتابها از اوست : كتاب ادب ابراهيم. كتاب الطبيخ . كتاب الطيب[2] . كتاب الغناء .

۱ـ ف (و ابراهيم قبله) . ۲ـ ف (الطب) .

مأمون

عبدالله بن‌هارون بن‌مهدی بن منصور بن‌محمدبن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب اعلم خلفا[1] بفقه و کلام‌بود ولی بپایه فصاحت برادرش محمدبن زبیده نمیرسید. وشهرتش ما را از نوشتن شرح حالش بی‌نیاز میدارد . و این کتابهااز اوست : کتاب جواب ملك البرغزفیها سئل عنه من امور الاسلام والتوحید . رساله فی حجج مناقب‌الخلفاء بعدالنبی صلم . رساله فی‌اعلام‌النبوة .

ابن معتز

عبدالله بن‌معتز بن‌متوکل بن معتصم بن رشید بن‌مهدی، یگانه مرد دوران خود درادب و شعر بود، فصحاء اعرات بدیدارش میآمدند[2] واوازآنان آموخته، وعلما نحو واخبار راملاقات کـرده مسموعـاتش بسیار و روایاتش فـراوان بـوده ، وکتابهای زیـادی تألیف نموده که شهرتش مارا ازشرح حالش بینیاز میدارد. این‌کتابها از اوست : کتاب الزهروالریاض کتاب‌البدیع . کتاب‌الجوارح والصید. کتاب السرقات .کتاب اشعار الملوك .کتاب مکاتبات الاخوان بالشعر .کتاب‌الاداب .کتاب حلی‌الاخبار .کتاب طبقات‌الشعراء . کتاب الجامع فی‌الغناء . کتاب ارجوزتة فی‌ذم‌الصبوح .

ابودُلَف

ابودلف قاسم‌بن عیسی‌بن معقل‌بن ادریس عجلی ، سرور و امیر قوم خود و یکی[3] از ادباء و فضلا، و شعرا ، بسیار خوب بود، ودرآواز وموسیقی هنرمندی وشهرتی داشت . این کتابها از اوست : کتاب البزاة والصید. کتاب النزه .کتاب السلاح. کتاب سیاسة الملوك .

فتح‌بن خاقان

فتح‌بن‌خاقان‌بن‌احمد، مردبسیار با ذکاوت، وهوش، وخوش‌اخلاق‌وازشاهزادگان بود متوکل‌ویرا ببرادری برگزیده‌وگرامیتر ازتمام فرزندان وخاندان خود میشمرد. کتابخانهٔ

۱ــ جب (الفقهاء) . ۲ــ ف (یقصد) جب (یقصده) .
۳ــ ف (اخذعنه الادباء) جب (احدالادباء) .

داشت که علی‌بن یحیی‌بن منجم برایش جمع‌آوری کرد . و بزرگتر و نیکوتر از آن دیده نشد . و خانه‌اش مرکز فصحاء اعراب و علماء کوفه و بصره بود .

ابوهفان گوید : سه‌نفر بودند که ندیدم کسی باندازه آنها دوستدار علم و کتاب باشد واین سه‌نفر ، جاحظ ، و فتح‌بن خاقان ، و اسماعیل‌بن اسحاق قاضی بودند . اما جاحظ کتابی که بدست میآورد ــ هرچه باشد ــ تا بآخر آن را میخواند ، و چه بساکه دکان وراقان وکتابفروشان‌راکرایه‌میکرد، ودرآنجا شب‌رابزنده‌داری[1]وخواندن‌کتاب میگذراند. اما فتح بن خاقان که همیشه همنشین متوکل بود ، اگر متوکل برای قضاء حاجتی برمیخواست کتابی‌از آستین یا بغل خوددرمیآورد ، وبخواندن‌آن در مجلس متوکل مشغول میشد تا او باز گردد و چه بساکه دربیت الخلا نیز این‌کار را میکرد .

اما اسماعیل بن اسحاق، نشدکه من بر وی درآیم . و او را درحال زیرو رونمودن، یا پاک‌کردن کتابی نبینم. وفات فتح در همان شب قتل‌متوکل بودکه با وی‌کشته شد، واین کتابها از اوست : کتاب البستان ــ این‌کتاب باو نسبت داده شد وکسیکه آن را برای وی تألیف‌کرد شخصی بود بنام محمد بن عبدربه و معروف براس‌البغل . کتاب‌الصید والجارح . کتاب‌اختلاف الملوك . کتاب‌الروضة والزهر[2] .

خاندان طاهر

عبدالله‌بن طاهر، از شعر او مترسلان بلیغ ، و پسر طاهربن حسین بود، وهریك دارای رسائل مجموعه‌ایست ، ورساله طاهر بن‌حسین بمأمون هنگام فتح بغداد مشهورو‌بسیار نیکوست .

منصوربن طلحه

بن‌طاهر بن‌حسین ، که عبدالله‌بن طاهر ویرا حکیم[3] خاندان طاهر مینامید ، و مورد اعجاب و تقدیرش بود ، وحکومت مرو[4] و آمل[5] وزم[6] و خوارزم[7] را داشت و در فلسفه

۱ـ ف (یثبت) جب (یبیت) .

۲ـ قفطی در تاریخ الحکماء اورا مؤلف‌کتاب قلاعدالعقبان دانسته (ر.ك . قفطی چاپ اوفست ص ٦ـ٤) .

۳ـ ف (حکم) . ٤ـ مروظاهراً همان مرو شاهجانست‌که از شهرهای مهم‌خراسان میباشد (ر.ك. معجم‌البلدان) . ٥ـ آمل دراینجا ظاهراً شهریست‌که باین نام در مغرب جیحون و در راه بخاراست (معجم‌البلدان) . ٦ـ زم کلمه‌ایست فارسی و نام شهر کوچکی است که‌ بکنار جیحون‌میان ترمذ وآمل است (معجم‌البلدان) . ۷ـ خوارزم یاخیوه سرزمینی است در مجرای سفلی امودریا و از قدیم در تمدن آسیای مرکزی مؤثر بوده است (مقدمهٔ برهان قاطع بقلم‌آقای دکتر معین صفحه بیست ودو) .

کتابهای مشهوری دارد که از جمله کتاب المونس در موسیقی است و کندی آن را که خواند ، گفت بهمان گونه که صاحبش آن را نامیده ، مأنوس کننده است . و این کتابها از اوست : کتاب الابانة عن افعال الفلك . کتاب الوجود . کتاب رسالته فی العدد و المعدودات . کتاب الدلیل والاستدلال .

عبیدالله

بن عبدالله (بن) طاهر ، از شاعران و مترسلان امراء بوده ، و بعد[1] از محمدبن طاهر بن عبدالله بن طاهر ریاست شرطه[2] بغداد را داشت و سرور و رئیس خاندان خود و آخرین نفر این خاندان است که باداشتن ریاست از دنیا رفت . و این کتابها از اوست : کتاب الاشاره فی اختیار الشعراء کتاب رسالته فی السیاسة الملوکیه. کتاب مراسلاته لعبدالله‌ـ بن المعتز . کتاب البراعة و الفصاحة .

نویسندگان و همکارانشان

نام نویسندگانی که نامه‌نگار بوده و نامه‌هایشان

بصورت مجموعهٔ درآمده

عبدالحمیدبن مروان

کاتب مروان بن محمد ، که در ابتداء آموزگار کودکان بوده ، و از شهری بشهری میرفت و نامه‌نگاران از وی آموختند و رویه اورا پیروی کردند . و اوکسی است که بلاغت را در نامه‌نگاری آسان کرده و در زمان خود مانندی نداشت و از مردم شهر ... در شام بود . مجموعه نامه‌هایش درحدود هزار ورق است .

غیلان ابومروان

نامش ... و خبر وی را در مقالـه متکلمان و اخبار مرجئه آورده‌ایم و مجموعهٔ نامه‌های اودر حدود دوهزار ورق‌است.

۱ـ ف (فی‌خلافة محمدبن عبدالله‌بن طاهر) جب (خلافة محمدبن عبدالله‌بن طاهر ..) .
۲ـ شرطه از شرط و بمعنی محافظان و باصطلاح امروز امنیه است (اقرب‌الموارد) .

سالم

مکنی بابوعلا ،کاتب هشام بن عبدالملك ، داماد عبدالحمید بود . فصاحت و بلاغتی داشت ونامه‌های ارسطو را باسکندر ترجمه نمود. و (یا) برایش ترجمه‌کردند و او اصلاح کرده است ، مجموعهٔ نامه‌های وی درحدود یکصد ورق است .

عبدالوهاب بن علی

کاتب بلال بن ابو بردة بن ابو موسی اشعری ، مرد فصیح و بلیغی بود و نامه‌های کمی دارد .

خالدبن ربیعه افریقی

از نامه نگاران بلیغی است‌که (هردو دولت را درك‌کرد) ، و نشو ونمایش در دیوان دولتی بود و مجموعهٔ نامه‌هایش درحدود دویست ورق است .

یحیی و محمـد پسران زیاد

حارثی

از فـرزندان حـارث بن‌کعب ، و هردو شاعر و مترسل و بلیغ بـودند و مجموعه نامه‌هائی دارند .

عمارةبن حمزه

کاتب ابوجعفر منصور و بردهٔ او، مردی متکبر و خودپسند و در عین‌حال ، سخاوت، و فصاحت و بلاغتی داشته و از یك چشم نابینا بود . ابوجعفر و مهدی برای رعایت حقوقی که برآنها داشت اخلاق ناهنجار او را تحمل‌میکردند و او هم‌کارهای مهمی برایشان‌انجام داده بود . و از مجموعه نامه‌های او رسالةالخمیس[1] است‌که برای بنی‌عباس خوانده میشد .

جبل‌بن یزید

کاتب عمارة بن‌حمزه ، از مترجمان انگشت شمار در بلاغت بود .

۱ــ ف (الجیش) .

محمد بن حجر

بن‌سلیمان ، ازمردم حران[۱] مرد بلیغی بود و با فرمانفرمایان ارمنستان و شام‌برای خود مکاتباتی داشته و تألیفاتی هم دارد .

کاتب عباس بن محمد

بن (علی‌بن) عبدالله ، بلیغ و نامه‌نگار و از مردم انبار[۲] بود و مجموعه از نامه‌های خود دارد .

اخبار عبدالله بن مقفع

عبدالله‌بن مقفع ، نامش در فارسی روزبه بود و پیش از مسلمان شدنش ابو عمرو کنیه داشت ، و همینکه اسلام آورد ، ابومحمد راکنیهٔ خود قرارداد . و مقفع پسر مبارك است و سبب تقفع[۳] او این است‌که حجاج ویرا برای تصرف در امـوال دولتی دربصره ، تـازیانه سختی زده و از این جهة دستش خشکیدگی پیداکرد . عبدالله از مردم جوز است[۴]که یکی از شهرستانهای فارس بوده وابتدا برای داودبن عمربن هبیره کتابت میکرد . وبعد عیسی‌بن علی‌کتابت‌کارهای کرمان را در عهده اوگذاشت . بی‌اندازه فصیح و بلیغ و از نویسندگان و شاعران فصیح بشمار میرفت ، و هم او بودکه آن شرائط سخت را در قضیه عبدالله بن علی‌و منصور[۵] نوشته و همه‌گونه پیش‌بینیها را درآن بکار بردکه منصور کینه‌اش را بدل گرفت . و

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین‌کتاب .   ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۸ همین‌کتاب .

۳ـ رجل مقفع‌الیدین ،کمعظم ، مرد ترنجیده ، ویراگرفته دست . (منتهی‌الارب) .

۴ـ ظاهراجوز فیروز آباد است (لغتنامه دهخدا ص ۳۵۲ . حاشیه ۳) .

۵ـ عبدالله‌بن علی پسرعموی منصور خلیفه‌عباسی بوده وبراو خروج‌کرد، منصورابومسلم خراسانی‌را بجنگ‌اوفرستاده و عبدالله‌که شکست خورد ، پنهان‌گردید. سلیمان وعیسی‌برادران عبدالله بشفاعت برخواسته و منصور شفاعت آنانـرا پذیرفته و حاضر برای دادن نوشته امان باوگردید . تنظیم این نوشته در عهده ابن مقفع‌گذاشته شد زیرا ابن مقفع چنانچه در متن هم اشاره شده منشی عیسی‌بن علی بود . و در تنظیم امان نامه‌راه افراط را پیمود . و در بعضی فصول‌آن نوشت : اگرامیرالمؤمنین بعم خود عبدالله غدرکند زنانش بی‌طلاق بیزار ، و ستورانش وقف؛ وبندگانش‌آزاد ، و مسلمانان از بیعت او ، بیلورها باشند ، این نامه راکه برای توشیح نزد منصور بردند سخت بروی‌گران‌آمد وگفت چه‌کسی‌آنرا نوشته،گفتند مردی بنام ابن‌مقفع کاتب عم توعیسی ، منصور بسفیان والی بصره دستورکشتن او را داده و او هـم ویرا تکه تکه کرده در آتش تنور انداخت (ر.ك. لغتنامه دهخدا ذیل ابن‌المقفع).

زمانیکه سفیان بن معاویه او را سوزاند ، روی موافقت نشان داده ، و خون بهائی نخواست و خونش بهدر رفت .

وی یکی از ناقلان فارسی بعربی بوده و در این دو زبان مهارت و فصاحت داشته ، وچندین کتاب از فارسی بعربی ترجمه کرده که ازآن جمله است :کتاب خداينامه فی‌السیر. کتاب آئین‌نامه فی‌الآئین[1] .کتاب کلیله ودمنه.کتاب مزدك کتاب التاج فی‌سیرة انوشیروان. کتاب‌الاداب‌الکبیر ـ معروف‌بمافراجسنس[2].کتاب الاداب‌الصغیر.کتاب الیتیمه ـ فی‌الرسائل. (کتاب رسائله .کتاب جوامع‌کلیله ودمنه .کتاب رسالته فی‌الصحابه) .

اخبار ابان لاحقی

ابان‌بن عبدالحمیدبن لاحق بن عتیر[3] رقاشی ،که خود و خانواده‌اش شاعر بوده ، و او در میان آنان ، در نقل کتابهای منثور بشعر مزدوج تخصصی داشته ، و از چیزهائی که نقل‌کرده است: کتاب‌کلیله ودمنه .کتاب سیرة اردشیر .کتاب سیرة انوشیروان .کتاب بلوهر وبوداسف[4] . رسائل . کتاب رسائل . کتاب حلم‌الهند .

قمامة بن یزید[5]

کاتب عبدالملك‌بن صالح . با بلاغت و فصاحت بود . وچون از عبدالملك نزد رشید سخن‌چینی کرد. بود ، او هم با شکنجه ویراکشت ، و با تبر سرش را از بدن جداکرد . ازکتابهای اوست :کتاب رسائل .

هریربن صریح

کاتب قمامه ، و مکنی باابوهاشم ، از مردم حاضر طی[6] و از فصحاء ومترسلان بود ، وکتاب رسائل ـ او را من دیده‌ام که یکصد ورق بود .

اخبار علی بن عبیده ریحانی

یکی ازبلیغان وفصیحانی‌است که بمأمون اختصاص داشت. ودرتألیفات وتصنیفات خود

۱ـ ف (فی‌الاصر) . ۲ـ ف (بمافراحسیس) .
۳ـ ف (عفیر) . ٤ـ ف (بردانیه) .
٥ـ ف (زید) . ٦ـ حاضر از احیاء بزرگ عرب‌است که بآن حاضرطی گویند (معجم‌البلدان) .

طریقهٔ حکماء را پیروی میکرد. و متهم بزندقه شد، واز نویسندگان ماهری بودکه با مأمون سرگذشتهائی داشت از جمله وقتی درحضورمأمون بودکه پسربچهٔ طپانچه بصورت پسربچهٔ دیگرزده و مأمون آنرا میدید. و خواست بداندکه علی نیز بآن توجهی داشته، از وی پرسید آیا دیدی. علی با دست اشاره کرد درحالیکه انگشتهارا از هم بعلامت پنج دورداشته بود، یعنی پنج که بعربی‌خمسه و تصحیف آن خمشه بمعنی طپانچه زدن است. و از این‌قبیل چیزهائی داشت که هوش و ذکاوت او را میرساند. وفاتش در ... و این کتابها از اوست: کتاب‌المصون. کتاب البرزخ. کتاب رائدالود[1]. کتاب‌المخاطب. کتاب الطارف[2]. کتاب الهاشمی. کتاب‌المعانی. کتاب الخصال. کتاب الناشی. کتاب‌الموشح. کتاب شمل والفة. کتاب الجد[3]. کتاب‌المتجلی. کتاب الصبر. کتاب سناء وبهاء.[4] کتاب‌الزمام. کتاب مهرآزاد و چشنش[5]. کتاب کیلهر اسف‌الملك. کتاب صفةالدنیا[6]. کتاب‌الاخوان. کتاب روسابدك[7]. کتاب صفةالجنه. کتاب‌الانواع. کتاب‌الوشیح. کتاب‌العقل والجمال[8]. کتاب ادب‌جوانشیر. کتاب شرح‌الهوی و وصف‌الاخاء. کتاب الطاوس. کتاب‌المشجی[9]. کتاب اخلاق هارون. کتاب‌الاصناف. کتاب الخطب. کتاب‌الناحم. کتاب صفةالفرس. کتاب التنبیه. کتاب‌المشاکل. کتاب فضائل اسحاق. کتاب صفة الموت. کتاب السمع والبصر. کتاب الیأس و الرجاء. کتاب صفةالنحل و البعوض. کتاب صفةالعلماء. کتاب ابن‌الملك. کتاب المؤمل و المهیب. کتاب ورود و ودودالمکلیین[10]. کتاب المعاقبات. کتاب مدح‌النبیذ[11]. کتاب الجمل. کتاب الجمل. کتاب خطب‌المنابر. کتاب‌النکاح. کتاب الانواع. کتاب‌الاوصاف. کتاب امتحان الدهر. کتاب الاجواد. کتاب المجالسات (کتاب النبیه).

اخبار سهل بن هارون

سهل‌بن هارون‌بن راهیونی[12] از مردم دستمیسان[13]. ببصره نقل مکان کرد، و از خادمان‌خاص مأمون گردید وتصدی خزانةالحکمه را داشت. حکیم و فصیح و شاعر ایرانی نژادی بودکه از شعوبیان و متعصبان در ضدیت با عرب بشمار میرفت، و در این‌باره کتابها

۱- ف (الرد). ۲- ف (الطارق).
۳- ف (الحد). ۴- ف (سباء و بهاء).
۵- ف (نهرارد حسیس). ۶- ف (الرما). ۷- درمتن نقطه ندارد.
۸- ف (العُقل‌والحبال). ۹- ف (الشبحی).
۱۰- ف (الماکنین). ۱۱- ف (الندیم).
۱۲- ف (راهنوی). ۱۳- دستمیسان شهرستان بزرگیست میان واسط و بصره و اهواز وباهواز نزدیکتر است (معجم‌البلدان).

و رساله‌های زیادی دارد. و (بی‌اندازه) بخیل وخسیس بود . و در همین زمینه رسالهٔ برای حسن بن سهل نوشته و درآن بخل را ستوده و او را باین امر ترغیب ، و درخواست چیزی نیزاز او نموده بود، حسن در پشت آن رساله نوشت : رسالات رسید و بر نصیحتهایت آگاه شدیم . و پاداش آنرا پذیرفتن نصیحت و تصدیق گفتار تو قرار دادیم والسلام . وچیزی هم برایش نفرستاد .

ابوعثمان جاحظ برای وی برتری قائل بوده ، وبراعت و فصاحت او را ستوده ، و درکتابهای خود از او نقل کرده است . تألیفات سهل بن هارون : کتاب دیوان الرسائل . کتاب ثعله وعفره[1] بپیکره کلیله ودمنه . کتاب الهذلیه و المخزومی . (کتاب شجرة العقل) . کتاب النمر والثعلب. کتاب الوامق والعذراء. کتاب ندود ، و ودود ، ولدود[2] . کتاب الضرّتین[3] کتاب اسباسوس[4] فی اتخاذ الاخوان . کتاب الغزالین . کتاب ادب اشك بن اشك[5] . کتاب الی عیسی بن ابان فی القضاء . کتاب تدبیر الملك والسیاسة .

سعد بن هریم[6] کاتب

همکار سهل بن هارون در بیت الحکمه ، و بلیغ و فصیح و نویسندهٔ بود که جاحظ از وی نقل کرده . و از کتابهای اوست: کتاب الحکمة و منافعها . و مجموعه رسائلی نیزدارد.

سلم

با سهل بن هارون در بیت الحکمة همکار بود ، و ترجمه‌هائی از فارسی بعربی دارد .

علی بن داود

کاتب زبیده مادر[7] جعفر یکی از بلیغانی بود که در تألیفات خود رویه سهل بن هارون را داشت . و این کتابها از اوست: کتاب العرجمویة و ابو کول النمر[8]. کتاب الحرة والامة. کتاب الفراق .

محمد بن لیث خطیب

مکنی بابو ربیع ، که برای یحیی بن خالد کتابت میکرد ، و از هواداران بنی امیه

۱- ق (عفراء) . ۲- چب (ندود وودود ود) .
۳- ق (الضرین) . ۴- ق (اسباسوس) .
۵- ق (اسك بن اسك) . ۶- ق (هارون) .
۷- ق (وهمز) . ۸- چب (ابو کول النمر) .

و معروف بفقیه و مردی بلیغ، مترسل، کاتب، ومتکلمی ماهر، وبا گذشت بود، گویند باندازهٔ جوانمردی‌داشت‌که هیچ چیزی در نزد او ارزش نداشت. برمکیان ویرا گرامی داشته و نیکو مینواختند . و از زنادقه‌شمرده میشد. ازکتابهای اوست : کتاب الهلیلجه فی‌الاعتبار . کتاب الرد علی‌الزنادقة. کتاب جواب‌قسطنطین عن‌الرشید. کتاب الخط والقلم. کتاب عظةهارون‌ـ الرشید . کتاب (الی) یحیی‌بن خالد فی‌الادب .

درباره وی جزاین، چیزهای دیگر گفته شده، و ابن‌حفص نوشته است : محمدبن‌لیث از بنی‌حصن و از سخن‌پردازان‌وبردگان بنی‌امیه بود ، و تمایلی بضدیت با ایرانیان داشت. وبدین جهة مورد بغض برمکیان گردید. و در رساله‌هایش زبان پند و موعظه را بکارمیبرد. و بخط ابن‌ثوابه خواندم ،که محمدبن لیث خطیب دارای چندین رساله است . و او پسر آذربادبن فیروزبن شاهین‌بن اذر ، هرمزبن هرمز (بن) سروشان‌بن بهمن افرندار است‌که نسبش بدارا شاه میرسید ، و مجموعه رسائلی نیز دارد .

عتابی

ابوعمروکلثوم‌بن عمروبن ایوب ثعلبی عتابی ، از مردم شام ، مقیم قنسرین[1] ، شاعر ونویسنده و نامه‌نگار خوبی بود . با برمکیان مصاحبت داشته ، و از خاصان آنها بشمار میرفت . بعد بمصاحبت طاهربن حسین ، و علی بن هشام درآمد . گویند بعد ازکشته شدن جعفربن یحیی و از میان رفتن نعمت‌برمکیان ، رشید او را پذیرفته و گفت : عتابی ، پشت سرمن چه تازه‌هائی است ، وی مرتجلا این اشعار نغزرا در این معنا سرود .

اَسَرّكَ[2] اَنّی نِلْتُ مَا نال جَعْفَرٌ   من‌اَلْمُلك‌اَو مَا نَال‌يَحْيی‌بن‌خالدِ[3]

وَ اَنَّ اَميرَالْمؤمنين اَغَصّنی   مَغصيهما بِالْمشرَفاتِ البَوادرِ[4]

دَعِينی تَجئنی مُنيَتی[5] مُطْمَئِنّة   وَ لم اَتَكَلّف هَوْلَ تِلْكَ المَوارِدِ[6]

فَاَنّ مَشوباتَ الاُمورِ مَنُوطَةٌ[7]   بِمُسْتَودَعاتٍ فی بُطُونِ الاَساوِدِ[8]

۱ـ قنسرین قصبه‌ایست در ۲۵ کیلومتری جنوب حلب‌که درسال هفدهم هجری فتح گردید (قاموس‌الاعلام ترکی) .

۲ـ ف (امنزل) . ۳ـ ایا شادمان شوی‌که من دارائی جعفر یحیی‌بن‌خالد را پیداکنم . ۴ـ واینکه امیرالمؤمنین مرا با شمشیر آبدار خود بهمان روزگار تیره وتارآنان بیندازد . ۵ـ ف (میتتی) .

۶ـ بگذار بآرامی مرگ مرا برباید و من بزحمت آن پیش‌آمدهای جان‌گداز نیفتم.

۷ـ ف (فان علیات‌الامور مشوبة) .

۸ـ زیراکارهای درهم وبرهم بستگی بچیزهائی داردکه در دل شیرمردان نهفته است .

وی بهتر از هر کسی در نامه‌ها و شعرهایش پخته‌گی داشت و رویهٔ نـابغه را پیروی میکرد . وفاتش ... واین کتابها ازاوست : کتاب‌المنطق . کتاب‌الاداب . کتاب فنون‌الحکم. کتاب الحیل ، نازك است . کتاب‌الالفاظ . این کتاب را ابوعمر زاهد ازمبرد روایت کرده، و شگفت‌آور است . کتاب‌الاجواد .

عتبی

ابوعبدالرحمن محمدبن‌عبدالله بن عمروبن معاویة‌بن عمروبن عتبة‌بن ابوسفیان‌بصری. ابوعینا گوید : عمرو بن عتبه را در نسب اوگنجانیده‌اند . عتبی از هر کسی فصیح‌تر بود ، خود و پدرش ، دوبزرگوار ، و دو ادیب فصیحی بودند . و عتبی طبع شعر هم داشت که پدرش آن‌را نداشت . گویند : وقتی بخانه اسماعیل بن جعفر آمده ، و اجازه دخـول خواست غلامانش گفتند بحمام رفته است اوگفت .

وَ اَمیرٍ اِذٰا اَرٰادَ طَعٰاماً — قٰالَ غِلْمٰانه اَتی[1] الْحَمّٰاما[2]

فَیَکُونُ الجَوٰابُ مِنّی اِلَی الْحٰاجِبِ — مٰا اِنْ اَرَدْتُ اَلْاَسلاٰما[3]

لَسْتُ اٰتیکم مِنَ الدَهْـرِ اِلاَ — کُل یومٍ یکُونُ[4] فیهِ صِیٰاما[5]

عتبی در سال دویست و بیست و هشت وفات یافت و این کتابها ازاوست : کتاب‌الخیل. کتاب (اشعار)الاعاریب و اشعارالنساءاللاتی احببن‌ثم ابغضن (کتاب‌الذبیح) . کتاب‌الاخلاق.

نام کاتبان مترسلی که نامه‌هایشان را روایت[6] کرده‌اند

قاسم‌بن صبیح(کم) . یحیی‌بن خالد(کم) . فضل پسر یحیی (کم) . جعفر پسر یحیی (کم) قاسم[7] بن‌ابوصالح (کم) . یوسف بن قاسم (کم). یعقوب بن نوح (کم). یـوسف‌لقوه (کم). فضل‌بن‌سهل ــ زیاد. حسن‌بن سهل (کم). محمدبن‌بکر (کم). احمدبن‌منجم ــ زیاد. احمدبن یوسف‌کاتب مأمون (که بوزارت هم رسید) زیاد .

۱ــ ف(مضی) . ۲ــ وامیری که چون‌طعام بخواهم حاجبش‌گویدم‌که رفت بحمام.

۳ــ در جوابش من این‌چنین‌گویم‌کامدم من برای عرض سلام .

٤ــ ف (ترون) . ٥ــ بجنین درگهی نیارم روی . خبر همـان روزهای مـاه صیام

٦ــ جب (دونت) . ٧ــ جب (الفیض) .

ابو اسحاق ابراهیم بن عباس

بن محمدبن صول‌کاتب ، یکی از بلیغان و شاعران فصیحـی است که در دوران دستهٔ از خلفاء تصدی دیوان رسائل را داشته و از ظرفاء و بزرگان بود ، ابو تمام گوید : اگر هرآینه همت ابراهیم در خدمت بسلاطین ویرا بآن پایه بالا نمیبرد ، برای شاعران نانی بجا نمیماند یعنی شعرش بآن پایه خوب بود . این‌کتابها از اوست : کتاب رسائل . کتاب الدوله . بزرگ است . کتاب‌الطبیخ . کتاب‌العطر . .

حسن‌بن وهب

ابن‌سعید بن‌عمروبن حصین‌بن قیس‌بن قنان‌بن‌متی . و قنان‌کاتب یزیدبن ابوسفیان در زمان حکمرانیش در شام بود ، و بعد برای معاویه‌کتابت میکرد ، و معاویه او را به یزید داده ، و در خلافت یزید وفات یافت ، یزید فرزند او را بنام قیس بکتابت گمارد ، وقیس برای مروان وعبدالملك ، وپس از آنان ، برای هشام‌کتابت‌کرده ، و در زمان هشام وفات یافت . وهشام فرزند او حصین را بکتابت برگزید سپس‌کاتب مروان شد ، (و با او بمصر رفت ، مروان‌که‌کشته شد) نزد ابن هبیره رفته ، و ابن هبیره از ابوجعفر برای او زینهار-نامه‌گرفته ، و او هم درخدمت منصور ومهدی بود ، تا آنکه درراه ری وفات یافت ، ومهدی پسراو عمررا بکتابت برگزید ، و مدتی هم‌کاتب خالدبن برمك بود ، تا وفات یـافت ، و سعید جـای او راگرفته ، و همیشه در خدمت خاندان برمك بود ؛ فرزندش وهب بهرطرفی روی‌آورد ، مدتی نزد جعفر بن یحیی‌کتابت‌کرد ، بعد در دستگاه ذوالـریاستین درآمده و ذوالریاستین درباره او میگفت : من عجب دارم ازکسیکه وهب با او باشد ، و او اهتمامی بخود نداشته باشد . پس از ذوالریاستین ، حسن‌بن سهل او راکاتب خود نمود وکارکرمان و فارس‌را باوواگذارکردتا بآن سروصورتی دهد ، و هنگامیکه او را از فم‌الصلح[1] برسالت نزد مأمون فرستاد دراه بغداد ـ فم‌الصلح غرق شد. سلیمان در سن چهارده سالگی‌بکتابت مأمون برگزیده شد ، وبعد برای ایتاخ ، واشناس کتابت‌کرده ، و در دوران معتمد بمقام وزارت رسید . ونامه‌هایش بصورت‌کتابی جمع‌آوری شد . اما حسن‌بن وهب برادر سلیمان، کاتب محمدبن عبدالملك زیات بود . وریاست دیوان رسائل را داشت ، و شاعـری بلیغ، و نامه‌نگاری فصیح، ویکی از نویسندگان ظریف وبذله‌گوئی بوده و نامه‌هایش بصورت‌کتابی جمع‌آوری شده است .

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۵۵ همین‌کتاب .

ابن عبدالملک زیّات

نامش‌محمدبن عبدالملک‌بن ابان (زیات) ، و ابان از مردم دهکده دسکره[۱] درجَبُّل[۲] بودکه در آنجا روغن جمع کرده وببغداد میاورد . و محمد از شاعران بلیغی است که در زمان سه‌خلیفه، معتصم ، واثق ، ومتوکل مقام‌وزارت را پیداکرد ، ومتوکل پس از چهل روز از خلافتش او را دستگیر وبقتل رسانید ، و ما بشرح حال او در جای دیگر خواهیم پرداخت . وفاتش در سال دویست وسی‌وسه ؛ وازکتابهای اوست: کتاب رسائل .

قاسم‌بن یوسف

برادر احمدبن یوسف ، شاعر ، و مترسل ، و دارای‌کتاب رسائل است .

عمروبن مسعده

بن‌سعید[۳] (بن...) از وزراء مأمون ، و مرد بلیغ و شاعر و مترسلی بود . وکتاب رسائل بزرگی دارد .

سعید بن وهب‌کاتب

این شخص از خاندان وهب‌بن سعید نیست و از نژاد ایرانیان است . و این کتابها از اوست :کتاب رسائل .کتاب دیوان شعره .

حرانی

ابوالطیب عبدالرحیم‌بن احمدحرانی ، از شاعران ومترسلان بلیغ ، وکتاب رسائل. وکتاب فی‌البلاغه از اوست .

ابوعلی بصیر

شاعر و بلیغ ومترسل بود، و میان او وابوالعیناء مهاجات ومکاتبات نیکوئی مبادله شده و دراین‌باره اشعاری نیزدارد . وکتاب رسائل .کتاب دیوان شعره از اوست .

۱ــ دسکره نام چند محل است و در اینجا مراد دهکده‌ایست که در مقابل جبل است (معجم‌البلدان) .

۲ــ جبل بفتح جیم وتشدید باء وضم ل دهکده بزرگی است میان نعمانیه و واسط‌که سابقاً شهری بوده و قاضی‌آن‌ضرب‌المثل شده است (ر.ك. معجم‌البلدان).

۳ــ ف (عمروبن سعیدبن مسعده) .

یوسفی

ابوالطیب‌محمدبن عبدالله، از فرزندان احمدبن یوسف‌کاتب است، که‌کتابت مأمون را داشت، ورساله‌هایش شهرتی پیداکرد، و درشمارمترسلان بلیغی بود. این کتابها از اوست : کتاب‌الفصول فی‌الرسائل المختاره : کتاب رسائله خاصة

بنو مدثر

احمد ، و محمد ، و ابراهیم .که همه شاعر و مترسل و بلیغ بودند . احمدکتابی بنام‌کتاب المجالسه والمذاکره دارد .

هارون بن محمد

ابن عبدالملك زیات، مکنی بابو موسی ، در جمع‌آوری اخبار اهتمامی داشته ویکی از راویان بود . و این‌کتابها از اوست :کتاب اخبار ذی‌الرمه :کتاب رسائله .

سعیدبن حمید

مکنی بابوعثمان ،کاتبی بود شاعرو نامه‌نگاری شیرین گفتار، در هنر خود برجستگی داشت . در ربودن از دیگـران مهارت بخرج میداد ، وبسیار بعاریت[1] میگرفت . و اگر بسخنان سعید و اشعارش میگفتند بخانه خود برگرد ، چیزی برای او باقـی نمیماند . و این سخن از احمدبن ابوطاهر درباره گفته‌های اوست . وی مدعی بودکه از شاهزادگـان ایرانست . این‌کتابها ازاوست :کتاب انتصاف العجم من‌العرب‌که معروفست بتسویه .کتاب دیوان رسائله .کتاب دیـوان شعره والصراعة[2] . و هـر یك از احمد و ابراهیم نیز کتاب رسائلی داشتند .

ابراهیم بن اسماعیل

ابن داودکاتب. کـه در براعت و بلاغت بر هـرکسی برتری داشته و دارای :کتاب رسائل است .

سعیدبن حمید بختکان

مکنی بابو عثمان، بسیارباهوش و متکلمی فصیح ، و از تبارکهن ایران بود، وعصبیت

---

۱ ــ ف (کثیرالاغاره) جب (کثیرالاعاره) . ۲ ــ ف (والمصارعة) .

شدیدی علیه عربها داشت. و این کتابها از اوست: کتاب فضل‌العجم علی‌العرب وافتخارها. کتاب رسائله. و درکلام نیز کتابهائی داردکه در جای خود ذکرخواهیم کرد.

حمیدبن مهران کاتب

اصفهانی است وبرای برمکیان، درمدت زندگانیشان کتابت میکرد. و دارای کتاب رسائل است.

ابن یزداد

ابوعبدالله محمدبن یزدادبن سوید، وزیر مأمون، بلیغ، ومترسل، وشاعر بود، از کتابهای‌اوست: کتاب رسائل. کتاب دیوان شعره.

محمدبن مکرم

کاتبی بلیغ و مترسل، و دارای کتاب رسائل است.

ابوصالح

عبدالله‌بن محمدبن یزداد بن سوید، یکی ازکاتبان بلیغ است (و فرزندش ابو احمد عبدالله بن محمدبن یزدادکتاب البارع تألیف پدرش را تا سال سیصد باتمام رسانید) و این کتابها از اوست: کتاب التاریخ. کتاب رسائله.

میمون‌بن ابراهیم کاتب

در دوران متوکل تصدی نامه‌های‌ویژهٔ او را داشت، و از نامه‌نگاران فصیح و بلیغی بوده و دارای کتاب رسائل است.

موسی‌بن عبدالملک

در دوران متوکل دیوان سواد[1] وجز آن با او بود، و از نامه‌نگارانی است که‌چیز کمی از نامه‌های او را دیده‌ام.

۱ــ سوادبد ومحل‌اطلاق‌میشود یکی ناحیه‌ایست نزدیك بلفاءکه برای سیاهی‌سنگهایش آن را سواد گویند و یکی رستاق و کشتزارهای عراق برای سیاهی کشتزارها و نخلستانها وباغاتش (معجم‌البلدان).

ابن‌سعید قطربلی

ابوالحسن احمدبن عبدالله بن حسین بن سعید بن مسعود قطربلی ، از علما و فضلا، نویسندگان ، و این‌کتابها از اوست : کتاب التاریخ ــ که آن‌را تا زمان خود تألیف‌کرده است. کتاب فقرالبلغاء . کتاب‌المنطق .

نطاحه

ابوعلی احمدبن اسماعیل‌بن خصیب انباری ، کاتب عبیدالله بن عبدالله‌ابن طاهر، وقبل[1] از او برای محمدبن طاهر کتابت میکرد . بلیغ ، و مترسل ، و شاعر ، وادیب برجستهٔ در هنر بلاغت‌بود وبیشتر نامه‌هارا از طرف‌خود بدوستانش مینوشت ، و میان او و ابوالعباس‌بن معتز نامه‌ها و جوابهائی مبادله شده است . دیوان رسائلی در حدود هزار ورق داردکه مشتمل برمراسلات گوناگون بسیار خوبی است . وکتاب الطبیخ. کتاب طبقات‌الکتاب ، از اوست ، ونیز کتابی داردکه‌آن را ــ المجموع المنقول من‌الرقاع ــ نامیده[2] و مشتمل بر مسموعاتش از علماء و مشاهداتی است که ازاخبار بزرگـان داشته است. کتاب صفةالنفس . کتاب رسائله الی اخوانه .

ابن فصیل کاتب

ابوالحسن علی‌بن حسین بن فضیل‌بن مروان، نژادش فارسی ، و ازکتابهای اوست : کتاب‌الاصنام و ماکانت‌العرب والعجم تعبد من‌دون‌الله تبارك اسمه .

ابوالعیناء

محمدبن قاسم‌بن خلاد . فصیح و بلیغ ، و حـاضر جواب ، ودر پاسخ دادن سرعتی داشته ، و شاعربود . درآخر عمر نابیناگردید . میان او و ابوعلی بصیر ، و همچنین ابوهفان ، نامه‌ها و هجوهائی مبادله شده ، و مـردم عسکر از زبانش بیمناك بـودند ، وی از اصمعی و سایر علما روایتهائی کـرده است . وفاتش در سال دویست و هشتاد واندی بوده ، و این‌کتابها از اوست : کتاب اخبار ابی‌العیناءکه ابن ابوطاهر آنرا تألیف‌کرده. کتاب‌شعر ابی‌العیناء ــ درحدود سی‌ورق .

۱ـ ف (وقتله محمدبن طاهر) جب (وقبله محمدبن طاهر) .
۲ـ ف (اسماءالمجموع ...) جب (سماه) .

این نسخه را بخط ابـو علی بن مقله یافتم ومقتضی میدانم بهمان ترتیب والفاظش در اینجا بیاورم

نام خطباء

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام . طلحة‌بن عبیدالله . (عبدالله بن زبیر) . عبدالله‌بن‌عباس بن عبدالمطلب . خالد و اسماعیل پسران عبدالله قسری . یزیدبن خالدبن عبدالله[1] . و جریربن یزید بن خالد. خالدبن صفوان. عبدالله‌بن اهتم. ابن‌قسریه[2] . صعصعة‌بن صوحان. محمدبن قیس‌خطیب ـ زیادبن ابوسفیان . قطری‌بن فجاء . ولیدبن یزید . ابوجعفر منصور. مأمون . شیب‌بن شیبه . عباس بن حسن علوی وعبدالله پسر او[3] محمد بن خالد بن عبدالله قسری . شبة‌بن عقال .

نام بلیغان

ابومروان غیلان، سالم‌کاتب[4] هشام‌بن عبدالملك (که از خویشان زن عبدالحمیدبود) عبدالحمیدبن یحیی‌کاتب مروان . خالدبن ربیعه سوقی[5] . عبدالوهاب‌بن علی ـ که‌دردوران بلال‌بن ابوبرده بود . عمارة‌بن حمزه . یحیی و محمد پسران زیاد حارثی از فرزندان حارث‌بن کعب . حجربن‌سلیمان حرانی . محمدبن‌حجر کاتب عباس‌بن محمد . جبل‌بن‌یزید، کاتب عمارة‌بن حمزه . مسعده ابوعمرو ، عبدالجبار بن عدی ، و مسعدة بن خالد ،کاتبان منصور . یونس‌بن ابوذروه ،که برای عیسی‌بن موسی کتابت داشت . رقاشی . سهل‌بن هارون متصدی بیت‌الحکمهٔ مأمون . سعیدبن هریم[7]، همباز سهل‌بن هارون در بیت‌الحکمه . عبدالله بن خاقان . جعفربن محمد بن اشعث . عبیدالله بن عمران ،که برای گروهی کتابت کرده و آخرین نفرآنها فضل‌بن یحیی بود . ابن ادهم ،کاتب ابومحزم[8] . ابو ربیع‌محمدبن لیث. غسان‌بن عبدالحمید مدینی ،که برای جعفربن سلیمان در مدینه‌کتابت میکرد. خطّاب‌بردهٔ

۱ـ ف (یزیدبن عبدالله‌بن خالد) . ۲ـ ف (القریه) .
۳ـ ف (عبدالله پسر او ـ را پس از محمدبن خالدبن عبدالله قسری آورده) .
٤ـ ف (مولی) . ۵ـ ف (الشرقی) . ٦ـ ف (هارون)
۷ـ ف (هبةالله) . ۸ـ ف (احدهم) . ۹ـ جب (ابومجرم) .

سلیمان بن ابوجعفر . (ودوستدار او)، ابن اعین کاتب[۱] . ابو ... شامی[۲] کاتب ولیدبن معاویه. خطاب بن ابوخطاب ، که از خود داعیهٔ داشته و درباره خـود مینوشت ، عبیدبن حریش[۳] کاتب .کلثوم بن عمرو عتابی ، از ادبائی که دربارهٔ خود مینوشت . ابومسلم شامـی . قمامه کاتب عبدالملك بن صالح . اسحاق بن خطاب کاتب قمامـة بن زید . هریر بن صریخ کـاتب عبدالملك بن صالح . ابوروح کاتب علی بن عیسی ، جانشین یوسف بن سلیمان . ابن عبادیه . محمدبن حرب ، کاتب مخلوع[۴] . احمدبن یوسف . مسلم کاتب خزیمة بن خازم . اسماعیل بن صبیح. ابوعبدالله کاتب مهدی . محمدبن سعید، در دوران مأمون. بکر بن فیض بن عبدالحمید تمیمی در دوران بلال بن ابوبرده . قاسم بن محمد ـ که او نیز در دوران بلال بود . بشر بن ابوبشاره[۵]. ابونجم حبیب بن نجم، در دوران مهدی . مطرف بن ابومطرف لیثی . ابراهیم بن اسماعیل، استاد محمدبن مکرم. یوسف بن سلیمان ، کاتب (علی) . ابوحوط[۶] کاتب هریر بن صریخ . حمزة بن عفیف بن حسن ، کاتب طاهر بن حسین . مسلم بن صدقهٔ شامی . ابوهاشم حـرانی .

بلیغ‌تر از همه مردم ده‌نفرند

عبدالله بن مقفع . عمارة بن حمزه (جبل بن یزید) . حجر بن محمد . محمدبن حجر. انس بن ابوشیخ ، که احمد بن یوسف کاتب بـر او تکیه داشت . سالم . مسعده . هـریر . عبدالجبار بن عدی . احمدبن یوسف[۷] .

بلیغانی که بعد پیدا شدند

ابراهیم بن عباس (صولی) ، حسن بن وهب . سعیدبن عبدالملك .

بهترین کتابها در نظر همه

عهد اردشیر. کلیله و دمنه. رساله عمارة بن حمزه . یتیمهٔ ابن مقفع. رسالة الخمیس[۸]. احمدبن یوسف کاتب .

۱ـ ف (این نام را متصل بنام پیش آورده) . ۲ـ ف (ابوالسامی) .
۳ـ ف (عبدالله بن خراش) .
۴ـ ظاهراً مراد مقتدربالله هجدهمین خلیفه عباسی است (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی).
۵ـ ف (ابی‌ساره) . ۶ـ ف (کاتب ابی حوطه‌کاتب هریربن صریخ) .
۷ـ با اضافه ـ جبل بن یزید ـ یازده‌نفرند . ۸ـ ف (رسالة الحسن) .

موضوعاتیکه در آنها تالیفاتی شده

در موضوعات عمومی[1] . در فتحها . در هزیمتها . در سلامت . در طاعت . در شریعت . در شکرگذاری . درحکمرانی . در پیمان و عهود . در مشورت . در عصبیت . درباران . در زلزله و تکان زمین . در بیعت . درصلح . در ناسزاگوئی . درحاجات . در رضا . درمودت . درگله گذاری . در پوزش وعذرخواهی . در وثیقه . در تهنیت. درهدیه. در قضاوت . در تعزیت . در جهاد . در مواسم[2] . در عیادت از بیماران ... در آرزوها . جواب فتوحات . نامه‌هائیکه از طرف پادشاهان بشاهان جهان نوشته شده . در ناکسان و نامردان . درآتش‌سوزی (درجنگ) در استسقاء . در پاداش و صله . در زینهار . در شوق واشتیاق ـ وآن چیزهائیکه مربوط بانجام‌کاراست چون دیدن ماه ، اعیاد ، عزلت ، طلب حاجت ، دوری از مردم . و دادخواهی .

این بود آنچه راکه ابن‌مقله نوشته است .

غسان[3] بن عبدالحمید

برای جعفر بن سلیمان[4] بن‌علی کتابت میکرد . بلیغ وگفتاری شیرین و معانی نمکین داشت وکتابهایش تدوین گردید و ازکتابهای اوکتاب رسائل است .

محمدبن عبدالله‌بن حرب

کاتب حسن‌بن قحطبه در ارمنستان ، وبعداز قحطبه برای یزیدبن اسید وسپس برای فضیل‌بن یحیی‌کتابت میکرد . وکتاب رسائلی دارد .

بکربن صرد[5]

کاتب یزیدبن مزید ، و با بلاغت بوده ، وکتابهای مشهوری دارد ، هموستکه از طرف یزیدبن مزید هنگام وفات برمك[6] برشید نامهٔ نوشت . کتاب رسائل . وکتاب الرسالة المزیدیه الی‌الرشید ـ از اوست :

۱- در متن فی‌العامه است و عامه معانی مختلفی داردکه بنظرما در اینجا همانستکه آورده‌ایم . ۲- موسم‌گردآمدن دریکجا و بیشتر در وقت اجتماع حاجیان درمکه استعمال میشود جمع‌آن مواسم است (اقرب‌الموارد) .

۳- جب (عیسان) . ۴- ف (سلیم) . ۵- ف(صود) . ۶- جب(یزید) .

ابوالوزیر

عمربن مطرف کاتب ، از عبدالقیس و از مردم مرو[1] و متصدی دیوان المشرق[2] در دوران مهدی‌وهادی ورشید بود ، و برای منصور ومهدی کتابت میکرد . وفات اورا دردوران مهدی دانسته‌اند و صحیح آن است که در دوران رشید درگذشت و او هم بسیار اندوهگین گردید . وی مردی موثق ، و در هنر خود مقدم ، و بلیغ و راویه بود . و این(کتابها) از اوست :کتاب منازل‌العرب و حدودها و این‌کانت محلة کل قوم والی این انتقل منها . کتاب رسائل ابی[3] الوزیر .کتاب مفاخرةالعرب و منافرةالقبائل فی‌النسب . رشیدکه بروی نمازگذارد ، گفت : خدا تورا بیامرزد ، بخدا سوگندکه برای توکارهائی پیش نیامدکه یکی برای خدا و یکی هم برای خودت باشد و تو آنراکه برای خدا بود ، بر آن که برای خودت بود ترجیح نداده باشی .

فضل بن مروان

بن ماسرجس[4] نصرانی ، و از دهکدهٔ بود معروف بنیلی[5] که در منطقهٔ نهربوق[6] است و عمرش بنودوسه سال رسید . بمأمون و معتصم خدمتهاکرده ، و در دوران معتصم وزیر شده، وبعد بخلفا بعداز او هم خدمتهاکرده است . در علم کم مایه بود : ولی معرفت خوبی بچگونگی خدمت بخلفاء را داشت . این کتابها ازاوست :کتاب المشاهدات والاخبار التی شاهدها و رآها (ورواها) .کتاب رسائله .

جهشیاری

ابوعبدالله محمدبن عبدوس ، یکی از نویسندگان اخباریان و نامه نگار بود . واین کتابها از اوست :کتاب‌الوزراء والکتاب .کتاب میزان‌الشعر والاشتمال‌علی انواع‌العروض

۱ــ رجوع‌کنید به صفحهٔ ۱۹۲ همین‌کتاب . ۲ــ جب (السرف).
۳ــ ف (الی) . ٤ــ ف (ماسرخس) . ٥ــ ف (سلی) و برای نیلی رجوع شود به صفحهٔ ۱۰۹ همین‌کتاب .
٦ــ نهربوق در ناحیهٔ بغداد ونزدیک‌کلواذا بوده و عقیده دارندکلواذا در طرف‌جنوبی ونهربوق در طرف شمالی بغداد است . (معجم‌البلدان) .

(گروهی)

شیلمه

محمدبن حسن‌بن سهل‌کاتب. وشیلمه لقب اوست . درابتدا با علوی بصری بود، بعد ببغداد آمده و با برخی از خوارج آمیزش داشته و برای‌آنهاکوشش مینمود . معتضد او را برعمود خیمه‌اش کردناج[1] کرد . این‌کتابها از اوست : کتاب اخبار صاحب‌الزنج و وقائعه . کتاب رسائله .

ابن ابواصبغ

ابوالعباس احمدبن محمدبن ابو اصبغ . و ازکتابهای اوست : کتاب القلم[2] و شرف الکتابه . درحدود پنجاه ورق . ونامه‌های‌کمی هم دارد .

ابن ابوالسرج

ابوالعباس احمدبن ابوالسرج[4] . و ازکتابهای اوست : کتاب القلم[5] و ماجاء فیه . و رساله‌هائی هم دارد .

اسحاق بن سلمه

کاتبی است فارسی . و ازکتابهای اوست : کتاب فضل‌العجم علی‌العرب . ورساله‌هائی هم دارد .

موسی بن عیسی کسروی

و این‌کتابها از اوست : کتاب‌حب‌الاوطان . کتاب مناقضات من‌زعم انه‌لاینبغی‌ان‌یقتدی القضاة فی‌مطاعمهم بالائمة و الخلفاء .

۱ـ ف (وکان مصلوبا علی عمود خیمته) جب (فحرقه المعتضد کردناجا علی‌عمود‌خیمته). وکردناج، فارسی بمعنای قسمی ازکباب است‌که‌گردان وگردانیده نیزگویند (فرهنگ‌نفیسی) .
۲ـ ف (العلم) .
۳ـ۴ـ ف (ابن ابوالسرج) . ۵ـ ف (العلم) .

یزدجرد بن مهینداذ[1] کسروی

در دوران معتضد بود ، و این کتابها از اوست : کتاب فضائل بغداد و صفتها . کتاب الدلائل علی التوحید من کلام الفلاسفه (وغیرهم . کتاب بزرگیست که آنرا بخطش دیده‌ام) .

گروه دیگر

داودبن جراح

پدر بزرگ ابوالحسن علی‌بن عیسی ، برای مستعین کتابت میکرد . و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ و اخبارالکتّاب . کتاب‌الرسائل .

محمدبن داود جراح

مکنی بابو عبدالله ، در زمانش از وی فاضلتر دیده نشد . عبدالله‌بن معتزدر اولین‌روز خلافتش او را بوزارت برگزید . دانشمندی بودکه مردمانی را دیده داشت . و از علماو فصحاء و شعرا آموخته ، و بخط خود نوشته‌هائی داردکه از شماره بیرون است ، و خود او آنها را میخواند و اصلاح میکرد . پس از فتنه ابن معتز[2] برسوسن[3] خادم درآمد ، و اوهم درکارش اقداماتی داشت، وچون ابوالحسن‌بن فرات ازوی بیمناك بود، اشاره بقتلش‌نموده، و اوراکشتند وبیرون‌آورده وکنار سقاخانهٔ نزدیك باب مأمونیه[4] انداختندکه از آنجا ویرا بخانه‌اش بردند و این کتابها از اوست : کتاب الورقه فی‌اخبارالشعراء ــ که برای ابن‌منجم نوشت. کتاب‌الشعر والشعراء ــ نازك است . کتاب من سمی من‌الشعراء عمرا[5] فی الجاهلیه والاسلام . کتاب الاربعه بپیکرهٔ کتاب ابوهفان . کتاب‌الوزراء .

علی‌بن عیسی

ابن‌داودبن جراح . در ریاست باندازهٔ بلندمرتبه بودکه بتعریف وتوصیف نیاید . و

۱ـ ف (مهیندان) .

۲ـ ابن‌معتز فقط یك‌روز خلیفه‌بود . روز بعد طرفداران مقتدر پیروزی یافتند ، وابن معتز درخانه ابن‌جصاص گوهری پنهان گردید. و در دوم ربیع‌الثانی دستگیر و بامر مقتدر کشته شد (لغتنامه‌دهخدا ـ ابن معتز) . ۳ـ ف (مونس) . ٤ـ مامونیه‌از محله‌های بغداد است ابتداکاخ جعفر برمکی آنجا بود. بعد مأمون آنجا را مقرخود قرارداد و بمأمونیه معروف گردید و تمام‌آن محله باین نام خوانده شد (دلیل خارطة بغداد ص ۱۲۳) . ۵ـ ف (عمرو) .

در هنرمندی وعفاف[۱] شهرت و جلوه بسزائی داشت . سه مرتبه وزیر مقتدر گردید (ونسبش ابوالحسن است) وی‌درهمان روزی وفات یافت‌که در صبح‌آن معزالدوله ازدجله عبور کرد[۲] وآن روز ممعمه[۳] در نیمهٔ ماه ذی‌حجه بود ؛ و در خانه‌اش بخاك سپرده شد . این کتابها از اوست : کتاب جامع الدعاء ، کتاب معانی‌القرآن وتفسیره . و در این کار ابوالحسین[۴] خزاز ، وابوبکربن‌مجاهد او راکمك کرده‌اند . کتاب‌الکتّاب وسیاسةالمملکه وسیرةالخلفاء.

فرزندش ابوالقاسم

عیسی‌بن‌علی ، یگانهٔ عصر خود در منطق وعلوم باستانی بود. ولادتش در ... و از کتابهای اوست : کتاب فی‌اللغةالفارسیه .

ابوالقاسم عبدالله بن علی

ابن‌محمدبن داودبن جراح، معروف با بن اسماء خواهر علی بن‌عیسی . کاتبی‌فاضل و مترسل بود ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الاستفادة فی التاریخ . کتاب‌البیان و تقویم اللسان .

عبدالرحمن بن عیسی

برادر ابوالحسن، کاتب فاضلی‌بود ، وبا مشورت برادرش‌که از وی پشتیبانی‌میکرد، وزیر مقتدر گردید و نظارت درکارها با (ابوالحسن) علی‌بن عیسی بود . و این‌کتابها از اوست : کتاب سیرة آل‌الجراح[۵] و اخبارهم و انسابهم فی‌القدیم والحدیث . کتاب التاریخ از سال دویست وهفتاد تا زمان او . کتاب‌الخراج ـ بزرگ ، و ناتمام .

ابن عرمرم

ابوالقاسم‌بن عبدالله ، که در بطائح[۶] نزد عمران ، (بطور مشکوك) وفات یافت . واز کتابهای اوست : کتاب‌الخراج . و نام‌آنرا ...

۱ـ ف (والفقه) جب (والعفة) . ۲ـ در سال ۳۳٤ هجری معزالدوله احمد بن بویه ببغدادآمده خلیفه مستکفی را خلع و چشمانش را میل‌کشید و مطیع‌لامرالله را بجای او گذاشت (قاموس‌الاعلام ترکی) . ۳ـ ف(جمعه) وممعمه آوازدلیران است (فرهنك نفیسی).
٤ـ (ابوالحسن) . ٥ـ ف (اهل‌الخراج) .
٦ـ بطائح میان واسط و بصره است (معجم‌البلدان) .

مطوّق

علی بن فتح ، کنیه‌اش ابوالحسن[۱] و از کتابهای اوست : کتاب الوزراء ـ که آنرا در دنبال کتاب محمدبن داودبن جراح ، تا دوران ابوالقاسم کلواذانی ، تألیف کرده است .

ابن حرون

این کتابها از اوست : کتاب فضل نظم القرآن . کتاب الرسائل .

مرثدی

ابواحمدبن بشر مرثدی بزرگ ، همان کسی است که ابن رومی اشعاری در ماهی[۲] برایش فرستاده و با همدیگر شوخی داشتند . مرثدی کاتب موفق در کارهای ویژه‌اش بود و این کتابها از اوست : کتاب الانواء ـ کتابی است بزرگ و در نهایت خوبی . کتاب اشعارقریش. وصولی در نوشتجات خود بآن تکیه داشت و آنرا بنام خود نموده است ، و من (دستور) آنرا بخط مرثدی دیده‌ام .

خاندان ثوابة بن یونس

دودمانشان نصرانی ، وگویند یونس معروف به لبابه بود و حجامت میکرد . وبقولی مادرشان لبابه است . ابوسعید وهب بن ابراهیم بن طازاد برای من حکایت کرد که ، علی بن حسین وابوالعباس احمدبن محمد بن ثوابه درکشت زاری گفتگو ومنازعه داشتند و درخانه یکی از رؤسا . که گویا عبیدالله بن سلیمان باشد مجلسی نمودند و علی بن حسین گفتگو با ابوالعباس را دران مجلس ببرادرش ابوالقاسم جعفر بن حسین واگذارکرد . ابوالعباس زبان بدشنام و استهزاءگشوده و از جمله سخنانش این بود ، که شما با ربودن مال مردم[۳] زندگانی مینمائید . علی بن حسین دست کودك زیبایی را که همراهش بود گرفته ، و در جای خود ایستاده ، و سر را برهنه نموده ، و با صدای رساگفت : ای گروه نویسندگان ،

۱ـ جب در حاشیه (بالای ابوالحسن نقطه گذاشته و نوشته است این کلمه بخط مصنف نیست) .

۲ـ ف (فی السهك) که بمعنی بوی بد ـ و جب (فی السمك) بمعنی ماهی .

۳ـ ف (وانما بقفقتم بالبربره) جب (و انما نفقتم بالبزبزه) و بزبزه ربودن چیزیست (منتهی الارب) .

شما مرا میشناسید ، و این کودک فرزند من از فلان دختر فلانی است ، که بطلاق حرج و سنت[1] برهمه‌مذاهب ، مطلقه باشد ، اگر این علامتی که در رگهای پشت من است از علامات جد او فلان مزین[2] نباشد و دیگر نخواست‌کنیه جـد ابن ثوابـه را صراحتاً گفته باشد ، ابوالعباس چنان شرمنده و خجل گردیدکـه ندانست چه جوابی گوید[3] و دیگر درباره آن کشت‌زار سخنی نگفته ، و بی‌گفتگو آن را واگذار کرد . و مجلس آرمیدگی و وقـاری[4] بخود گرفت .

ابوالعباس از زمره کسانی بودکه مردم صحبتش را خوش نداشتند و مبغوض همه بود. ویرا سخنان ناهنجار و زشتی است‌که تدوین شده ، و از آن جمله است : برای من گلاب بیاورید تا دهانم را ازگفته‌های حاجم[5] بشویم. و از جمله ، وقتی‌که امیرالمؤمنین را دید گفت : مردم درس گو شدند وقلم‌گرفتند[6] ، و پیش افتادند و وزیر شدند .

ابوالعباس در سال دویست و هفتاد درگذشت . وکتاب رسائل مجموع . کتاب رسالة فی‌الکتابة والخط . از اوست .

ابوعبدالله محمد

بن احمد ثوابه ، نامه‌نگاربلیغی بود ، وکتابت میکرد[7] . و دارای‌کتاب رسائل است که جمع و تدوین شده .

ابوالحسین بن ثوابه

آخرین‌نفراز فضلاو علماء این خاندان است‌کهما دیده‌ایم. و دارای کتاب‌رسائل‌است.

قدامة بن جعفر

قدامة بن جعفربن قدامه ، نصرانی بود ، و بردست مکتفی‌بالله اسلام‌آورد،و یکی‌از

۱ـ طلاق حرج بمعنی طلاق تحریم آور است . و طلاق دوقسم است ، طـلاق‌البدعه ، و طلاق‌السنه . طلاق‌البدعه اقسام سه‌گانهٔ داردکه نزد شیعیان باطل است . و طلاق السنه سه قسم است . بائن ورجعی وطلاق عده ، (ر.ك.کتاب الطلاق شرائع ، چاپ محمدرحیم) .

۲ـ مزین ـ سرتراش . حجامت‌کننده (فرهنگ نفیسی) .

۳ـ ف (لم‌یحرجوابا) جب (لم یحرجوابا) . ۴ـ ف (و تفرق اهل المجلس عن ذلك) جب (وتوقر المجلس عن ذلك) . ۵ـ ف (حاخم) .

۶ـ ف (قل قدرایسوا) جب (الناس قدتدرأسوا).

۷ـ ف (وکان‌کتب للمعتضد) جب (وکان یکتب) .

فصیح و فلاسفه با فضلی است که درعلم منطق انگشت‌نما بود. درباره پدرش چیزی نقل نشده[1] و معلوماتی نداشت. و این کتابها از قدامه است: کتاب‌الخراج ـ در هشت منزل، و نهمین منزل را هم بر آن افزود.[2] کتاب نقدالشعر. کتاب صابون‌الغم. کتاب صرف‌الهم. کتاب رسالته فی‌علی‌بن مقله، که معروف ـ بالنجم‌الثاقب است. کتاب جلاءالحزن. کتاب درياق‌الفكر ـ فیما عاب به‌ابا تمام. کتاب‌السیاسة. کتاب الرد علی ابن المعتز. کتاب حشو ـ حشاءالجلیس. کتاب صناعةالجدل. کتاب نزهة القلوب وزادالمسافر.

ابن حماده[3]

ابوالحسن احمدبن محمدبن حماده[4] کاتب، در ادبیات‌خوب، و نویسندهٔ فاضلی بود. درادب کتابها تصنیف کرده و ادیبان را دیده، و این کتابها از اوست: کتاب امتحان‌الکتاب و دیوان ذوی‌الالباب کتاب الرسائل.

کلواذانی

ابوالقاسم عبیدالله‌بن احمدبن محمدبن عبدالله‌بن حسین‌بن (ابو)الحسن‌بن خسروبن فیروزبن آزی‌بن مهرآذان، از دودمان اردشیربن بابك[5] کلواذانی[6]، متصدی دیوان السواد و جانشین علی‌بن عیسی، و بر بزرگان، نویسندگان ریاست‌داشت، و بعد اسماً وزیر گردید. و در ابتدا درديوان ابن‌فرات نشو ونما یافته بود. تولدش پیش از سال سیصد، و وفاتش در ... وازکتابهای اوست: کتاب الخراج ـ دونسخه است اولی را در سال بیست‌وشش، و دومی را در سال سیصدوسی‌وشش تألیف کرده است.

۱ـ ف (ممن لاتفکرفیه) جب (ممن لانقل فیه).

۲ـ جب درحاشیه دارد (در هفت منزل و هشتمین منزل را برآن افزود. و من‌چندین نسخه دیده‌ام که نوشته بود درهفت منزل، و درمقدمهٔ کتاب نیز هفت منزل را ذکر کرده. و من در یك نسخهٔ دیدم که هشت منزل داشت وبخط دیگرنوشته شده بود. در کتاب السیاسه‌که ترتیب منازل درآن ذکرشده منزل هشتم را ذکرکرده ولی در کتاب الخراج ذکری از آن نشده، و از همین لحاظ جای تأمل است).

۳و۴ـ ف (ابن‌حماره).

۵ـ ف (فیروز بن ابی‌المهروان بن اردشیر بن بابك) ۶ـ کلواذان دهکدهٔ بود میان منطقه بغداد و مدائن، و در دورهٔ عباسیان شهر مهمی گردید. (دلیل خارطةبغداد ص ۳۵).

(ابوالحسین)[1]

(اسحاق‌بن شریح کاتب ، نصرانی ... و این‌کتابها از اوست :کتاب الخراج ـ در) (هزار ورق .کتاب الخراج المعروف . درحدود دویست ورق .کتاب فی‌الخراج‌ـ کوچک) (درحدود صد ورق) .

ابراهیم‌بن عیسی

نصرانی، از نویسندگان و ادیبان‌ظریفی بود . و این‌کتابها از اوست :کتاب‌اخبار‌ـ الحواری[2] کتاب‌الرسائل .

ابوسعید وهب

ابن‌ابراهیم بن‌طازاد ،(کاتب ، المطیع) . ازکسانی است‌که او را دیده‌ام . فاضل‌و ادیب و مترسل بود . کتابهای نفیس را جمع‌آوری میکرد . و فطرتاً نیکوکار ، و از باقیماندهٔ نویسندگانی بودکه آنها را دیده‌ایم . و خاندان ابوالحسن[3] بن طازاد بن عیسی از دست پرورده‌گان ابوجعفربن شیرزاد بودند . وفات ابوسعید وهب در ... و این‌کتابها از اوست : کتاب‌الزیادات فی‌الکتاب الذی‌الفه (ابوه) ابراهیم .کتاب جمع فیه‌اخبارالحلة[4]. وکتاب رسائل من بلاغته .

ابن نصر

ابوالحسن علی(بن نصر نصرانی ، بن‌طبیب ...)[5] که چند ماه پیش درگذشت . و از ادیبان صاحب تصنیف بود ، وچندین‌کتاب داردکه درباره آنها بامن مذاکره‌میکرد، وگمان دارم‌که بیشتر‌بن آنها را بپایان نرسانید. ازکتابهای اوست:(کتاب...[6] الاخلاق ـ درحدود

۱ـ جب درحاشیه دارد (از اینجا ـ اشاره باابوالحسین ـ تا اینجا ـ اشاره بصد ورق ـ بخط مصنف نیست) .

۲ـ ف (الخوارج) .

۳ـ جب (وهوابوالحسن) ف (وبنو ابی‌الحسن) .

٤ـ ف (خالد) .

۵ـ جب درحاشیه دارد (بخط دیگری) .

٦ـ جب (کلمه‌ایست ناخوانا) .

هزار و پانصد ورق و بخط خود نوشته وبا تصویر و مشتمل برحکم وآداب است)[۱] . کتاب ادب[۲] السلطان (بیش از هزار ورق)[۳] کتاب البراعة .

ابن بازیار

ابوعلی احمدبن نصربن حسین بازیار ، ندیم سیف‌الدوله ، و جدش نصربن حسین ، بسامراءکوچ کرده وبمعتضدپیوست ، و اوراچنان خدمت کردکه‌دلش‌را بدست‌آورده بود، وی اصلا خراسانی وکارش تربیت مرغان شکاری بود ، و معتضد یکنوع از مرغان شکاری خود را بدست او داد . ابوعلی‌در حیاة سیف‌الدوله در سال سیصدوپنجاه ودو در حلب وفات‌یافت. واین کتابها ازاوست: کتاب‌تهذیب‌البلاغه .کتاب‌اللسان .

ابن زنجی (کاتب)

و او ابوعبدالله محمدبن اسماعیل‌بن زنجی کاتب‌است، ودرخوش خطی‌موردستایش‌بود. ازکتابهای اوست : کتاب رسائله . کتاب‌الکتاب والصناعة .

مرزبانی

ابوعبیدالله[۴] محمدبن عمران‌بن موسی‌بن سعید بن عبدالله، نژادش‌خراسانی، وآخرین نفری از اخباریان صاحب تصنیف است‌که ما دیده‌ایم ، راویه‌ایست صادق اللهجه ، ومعرفت بسیاری برو‌ایات دارد و مسموعاتش زیاد است . و تا این زمان‌که سال سیصد وهفتاد و هفت میباشد حیات دارد، وما ازخداوند بقاء و تندرستی اورا درخواست داریم[۵] و وفاتش درسال سیصدوهشتادوچهار بوده ، و این‌کتابها از اوست :

کتاب المـؤنق ــ در اخبار شاعـران مشهور دورۀ جاهلیت کـه چنین شروع شده : امرؤالقیس و طبقۀ او (و بشرح اخبارشان پرداخته) . و مخضرمیان[۶] و اسلامیانی‌که دنبال

۱ـ جب درحاشیه دارد (بخط دیگریست) . ۲ـ ف (صحبة) .
۳ـ جب درحاشیه دارد (بخط دیگری) . ٤ـ ف (ابوعبدالله) .
٥ـ جب درحاشیه دارد (از اینجا تا پایان شرح حال مرزبانی بخط مصنف نیست) .
٦ـ مخضرمی‌کسی است‌که نیمی از عمرش در جاهلیت و نیم دیگر در سلام‌گذشته باشد (اقرب‌الموارد) .

آنان آمدند در هرطبقهٔ که بودند. وجریر و فرزدق (و هم‌ردیفان آنها) رادر صدر اسلامیان قرارداده وبهترین اخبار آنها را تا آغازدورهٔ عباسیان (که خداوند آنها را پایدار ومؤید وبرقرار دارد) شرح داده است ؛ و ابن هرمه ، وحسین‌بن مطیر ، وکسانی را ذکر کرده‌که اشعارشان مورد استشهاد است ، و شماره اوراق‌آن بیش از پنجهزار ورق است .

کتاب المستنیر ــ در اخبار شاعران مشهوریکه بعد پیدا شده و شعر زیادی داشتند با منتخباتی از اشعارشان ، بترتیب نسب وزمان آنان . و اولشان بشاربن برد ، و آخـرشان (ابوالعباس عبدالله) بن معتز (بالله رضی‌الله عنهما) است و شماره اوراق این‌کتاب شش‌هزار ورق بخط مرزبانی در شصت جلد سلیمانی است[1] .

الکتاب المفید ــ دارای چندین[2] فصل است . فصل اول مشتمل براخبار شاعرانی‌که در جاهلیت و اسلام لقبی[3] داشتند . و اخبارکسانیکه بکنیه معروف بوده ، یا بکنیه پـدر[4] شهرت داشته، یابمادرش شناخته شده، ویا بجدش نسبت داده‌شده،و یا بنام بردگانش‌خوانده شده،یابسایرچیزهائی‌که ازاین قبیل میباشد. فصل دوم‌ــ درروایتهائیکه‌دربارهٔ صفات شاعران وعیبهائی‌که دربدن وصورت داشتند، چون سیاهی، وکوری‌از یك‌چشم، یا دوچشم، و غشو[5]و پیسی. وعیبهائیکه دراعضاء بدن، از موی سر گرفته تا پاداشته‌اند. فصل‌سوم. درآئین وکیش شاعران چون شیعه ، اهل‌کلام، خوارج ، ومتهمان بمذهبی . ویهود . ونصاری و امثال‌آن. وآخرین فصل ــ در ذکرکسانی است‌که در جاهلیت برای تکبر وخودخواهی شعر گفتن را ترك‌کرده، ودر اسلام برای پابندی بدیانت، ازگفتن‌شعر پرهیز داشته . و یا برای تظاهر ببرتری ، یا برای بزرگواری نفس ، و یا برای عفت اخلاقی ، از مدیحه‌سرائی ، و هجو کردن ، وعشقبازی و تغزل خودداری‌کرده، وکسانیکه شعرشان در یك زمینه بوده ، مانند سیدبن محمدحمیری، و عباس‌بن احنف، و همانند ایشان. (که بیش از پنجهزار ورق است).

کتاب‌المعجم ــ و درآن شاعران‌را بترتیب حروف تهجی‌آورده و آغازآن ازکسانی است‌که اول نامشان الف و بعدآنهائیکه اول نامشان ب ، و بهمین منوال تا آخر حـروف هجاء[6] مشتمل برپنجهزار نام، با ذکرپاره‌ای از اشعار مشهور هریك ازآنان .که از هزار ورق بیشتر است .

کتاب الموشح[7] در چگونگـی انتقاد علما از شعر برخی از شاعـران از جنبهٔ‌کسر[8]

۱ــ ف (کتاب عدد ورقه عشرةالاف ورقه فی‌المسنین بخطه فی‌سلیمانی) .

۲ــ ف (عدد فصول) جب (عدة فصول) .

۳ــ ف (المقلین) جب (الملقبین) .

۵ــ ف (والعمش) جب (والغشو) و غشو پرده‌ایست‌کـه روی قلب و چشم پیـدا میشود (اقرب‌الموارد) .

٦ــ ف (اول اسمه الف الی حرف الیاء) .

۷ــ ف (الموسخ) .

۸ــ کسر ــ نااستقامتی وزن شعر (اقرب‌الموارد) .

ولحن[۱] ، وسناد[۲] ، وایطاء[۳] ، و اقواء[۴] ، و احاله[۵] واضطرار[۶] گفتار ، وهلهلة السنج[۷] وسائر چیزهائیکه از معایب شعر بشمار میرود ــ که بیش از سیصد ورق است[۸].

کتاب الشعر ، مشتمل برفضائل شعر ، و توصیفی از محاسن ، ومنافع ومضار ، ومعایب آن وچگونگی انواع و اقسام (و وزن) وعروض آن ، و ذکر اشعاری که برگزیدهٔ اوبوده ، و پایهٔ ادبی گویندگان ، و اشعاریکه منحول و سرقت شده است (و این کتاب بیش ازدوهزار ورق است) . کتاب اشعار النساء ــ بیش از پانصد ورق[۹] کتاب اشعار الخلفاء ــ بیش از دویست ورق .

کتاب المقتبس ــ مشتمل براخبار نحویان بصره (وذکر) اول کسیکه درآن سخنی گفته (وکسیکه) درآن تألیفی داشته واخبار قاریان[۱۰] و راویان از مردم بصره وکوفه ، وآنانکه ببغداد رفته و مقیم آنجا شدند . درحدود سه هزار ورق[۱۱] .

کتاب المرشد ــ (ودرآن) اخبار متکلمان (و اهل عدل وتوحید، وشمهٔ ازمجالسات ونظریات آنان) ، درحدود هزار ورق[۱۲] .

کتاب اشعار (ینسب) الی الجن ــ در حدود یکصد ورق .

کتاب الریاض ــ در اخبار دلباختگان (که بچند باب تصنیف شده) و مشتمل است بربیانی در عشق و منشعبات آن، وآغاز وپایان آن ، و نامهائی که لغویان بآن داده ، وانواع آن نامها ، و مشتقات آنها ، با ذکر پاره‌ای شواهد از اشعار دورهٔ جاهلیت، و مخضرمیان ، و اسلامیان ، و شاعران بعداز آنان (بیش از) سه هزار ورق .

(کتاب الرائق ــ در اخبار مغنیبان ، که بیش از هزار و ششصد ورق است) .

۱ــ لحن ــ خطا در اعراب کلمه (اقرب الموارد) .

۲ــ سناد ــ در شعر عرب اختلاف حذو است و اختلاف تأسیس (المعجم فی معاییر اشعار العجم ص ۲۷۷) . ۳ــ ایطاء ــ بازگردانیدن قافیتی است دو بار (المعجم ،ص ۲۷۸) .

٤ــ اقواء ــ اختلاف حذو و توجیه است (المعجم ، ص ۲۷٦) .

٥ــ احاله ــ اشاره بیك واقعهٔ در شعر است (فرهنگ دوزی ــ عربی فرانسه) .

٦ــ ف (اضطراب) . ۷ــ هلهلة السنج ــ سخیف بودن نسج شعر (المنجد) .

۸ــ ف (عدد ورقه ثلثمائه ورقه) .

۹ــ ف (ششصد ورق) .

۱۰ــ ف (الفراء) جب (القراء) .

۱۱ــ ف (هشتاد ورق) .

۱۲ــ ف (کمتر از صد ورق) .

کتاب‌الواثق ـ در توصیف غنا وآواز ، وکیفیات و اقسام وطریقه‌های آن ، و اخبار مغنیبان ازمرد وزن، چه آنهائی که آزادبودند وچه آنهائیکه برده و زرخرید شمرده‌میشدند[1]

کتاب‌الازمنه ـ در شرح‌چهار فصل، تابستان ، زمستان ، ودو فصل معتدل (وتوصیف) گرما، و سرما ، وابر ، برق ، باد، وباران ، وآبیاری ، و استسقاء[2] وآنچه ازاوصاف‌بهاروخزان است، و سپس شمهٔ دربارهٔ فلك وبرجهای آسمانی ، و آفتاب ، و ماه ، و خانه‌های آنها ، و توصیف وقافیه بندیهائیکه عرب درآن نموده (وستارگان سیار ، و ثابت واحوال شب و روز) و سرگذشتهای عرب وعجم ، و ماهها ، و سالها ، وهزاران سالهای گذشته (وهرلغتی که در ابواب این‌کتاب‌آمده) چه در اخبار و چه در اشعار ، همه را مشروحاً ذکر نموده ، و درحدود دوهزار ورق است .

کتاب الانوار والثمار ـ مشتمل برپارهٔ اشعاریکه دربارهٔ گل سرخ ، و نرگس ، و انواع گلها گفته شده، یا در اخبار وآثار دراین‌باره چیزی‌آمده ، و سپس ثمره‌های درختی از خرما و سائر میوه‌جات ، و نظم یا نثری خوبی‌که در این باره گفته شده ،که در حدود پانصد ورق است[3] .

کتاب اخبار البرامکه ـ از آغازکارشان تا زمانیکه جاه و جلالشان نابود گردید ، بطور مشروح، درحدود پانصد ورق . کتاب‌المفضل ـ دربیان، و عربیت، وکتابت ، درحدود هفتصد ورق[4]. کتاب‌التهانی ـ درحدود پانصد ورق . کتاب‌التسلیم والزیاره ـ چهارصدورق. کتاب‌العباده[5] درحدود چهارصد ورق. کتاب‌المغازی ـ در حدود سیصدورق . کتاب المرائی ـ درحدود پانصد ورق . (کتاب‌المعلی فی‌فضائل‌القرآن ـ دویست ورق) . کتاب تلقیح العقول ـ بیش از یکصد باب ، اول ـ باب (فی)العقل . بعد باب الادب ـ بعد باب العلم ، و آنچه متجانس ونزدیك بآن است . بیش از سه‌هزار ورق، کتاب المشرف ، درحکم و اندرزهای پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم[6] ومواعظ صحابه[7] رضوان علیهم ، ودیگران ، و پند و اندرزهای

۱ـ احتمال میرود‌که همان‌کتاب الرائق باشد .

۲ـ استسقاء طلب باران ، وآب‌جوئی (منتهی‌الارب) .

۳ـ میان نسخه چاپی و خطی در ذکر محتویات این‌کتابها پس وپیشهای فراوان است مانند رقم صفحات هر کتاب‌که درچاپ فلوکل پس از نام‌کتاب و در نسخه چستربیتی در پایان شرح محتویات‌آن‌کتاب ذکر گردیده است .

۴ـ ف (دربیان و فصاحت در حدود سیصدورق) .

۵ـ ف (العبادة) . ۶ـ ف (وآله)

۷ـ ف (ومواعظه و اصحابه) .

عرب وعجم هزار و پانصد ورق[۱] . اخبار من تمثل بالاشعار[۲] ، بیش از یکصد ورق . کتاب الشباب والشیب درحدود سیصدورق. کتاب المتوج ــ در عدل و حسن سلوك ــ بیش از یکصد ورق . کتاب المدیح ــ در میهمانی ، و دعوت ، وآشامیدنیها ــ درحدود پانصدورق . کتاب الفرج[۳] (نزدیك) بصد ورق. کتاب الهدایا ، درحدود سیصدورق . کتاب الهدایا ــ یك نسخه دیگر . کتاب المزخرف، دردوستان ویاران ــ بیش از سیصدورق . اخبار ابی‌مسلم (الخراسانی) صاحب الدعوه، بیش از یکصدورق . کتاب الدعاء ــ (درحدود) دویست‌ورق. کتاب الاوائل ــ در اخبار پارسیان قدیم و اهل عدل و توحید ، و شمهٔ از مجلسها ونظریات آنان ، درحدود هزار ورق[۴] کتاب المستظرف ــ در ابلهان ، و چیزهائی نادر ــ بیش از سیصد ورق . اخبار الاولاد والزوجات والاهل ــ وآنچه درباره آنها گفته‌اند از مدح و ذم ، درحدود دویست‌ورق. کتاب الزهد والزهاد ، بخط مرزبانی (در حدود دویست ورق) . کتاب ذم‌الدنیا ، بیش از یکصدورق[۵] کتاب المنیر ، درتوبه ، وکارهای نیکو ، و پرهیزکاری ، و پاکدامنی (و مانند آن) بیش ازسیصدورق[۶]. کتاب الحجاب[۷] یکصد ورق[۸] . (کتاب المواعظ وذکر الموت، بیش‌از پانصد ورق) کتاب (اخبار) المحتضرین ، درحدود یکصد ورق . کتاب شعر الحاتم الطائی در حدود دویست ورق. کتاب ابی‌حنیفه النعمان بن ثابت (و اصحابه) درحدود پانصدورق . کتاب اخبار عبدالصمدبن المعدل ، درحدود دویست ورق . کتاب اخبار شعبة‌بن الحجاج در حدود دویست ورق . اخبار ابی عبدالله محمد بن حمزة العلوی ، در حدود یکصد ورق . کتاب نسخ‌العهود الی‌القضاة، درحدود دویست ورق . کتاب اخبار ملوك کنده ــ در حدود دویست ورق . اخبار ابی‌تمام بتنهائی ، درحدود دویست ورق .

(ومرزبانی مسوده کتابهای زیادی داردکه شروع بتألیف آنها نموده است چون :) (اعیان الشعر فی‌المدیح ، و الهجاء ، و الفخر والجود ــ و اخبار الاجواد ــ و الاوصاف) (والتشبیهات. و بیش از بیست هزار ورق ازکتابهائی که بخط خود داشت وقف‌کرده است).

۱ــ ف (درحدود سه‌هزار ورق) .
۲ــ ف (المتمثلین فیه ذکر من‌تمثل بشعر).
۳ــ ف (الفرخ ــ درحدود) .
۴ــ جب (حدود یکصد وپنجاه ورق) .
۵ــ ف (پانصد ورق) .
۶ــ ف (درحدود چهارصد ورق) .
۷ــ ف (ذم‌الحجاب) .
۸ــ ف (دویست‌ورق) .

ابن تستری

سعیدبن ابراهیم‌بن تستری ، مکنی باب‌والحسین ، نصرانی ، و هم‌زمان با ما میباشد، او وپدرش از دست پرورد‌گان بنوفراتند . و در نامه‌نگاری رعایت سجع‌را زیاد مینمایند .
و این‌کتابها از اوست : کتاب المقصور والممدود . بترتیب حروف هجاء . کتاب المذکر و المؤنث ـ بهمان ترتیب . کتاب‌الرسائل. کتاب رسائله‌المجموعه فی‌کل فن ـ ساخته خود او.

ابن حاجب نعمان

ابوالحسین عبدالعزیز بن ابـراهیم . و پدرش حاجب نعمان‌بن[1] عبدالله کاتب است .
و ابوالحسین یگانه مرد آن زمان در فضل ، و بزرگواری ، و معرفت بنوشتن دواوین‌بود، و در دوران معزالدوله دیوان السواد را داشت، وکتابخانهٔ بهتر ازکتابخانه او دیده نشد ، زیرا محتوی برعین‌کتاب، و دیوانهای یگانه‌ای بخط علماء صاحب‌کتاب بود . وفاتش(در سال) ... و این‌کتابها از اوست : کتاب نشوةالنهار فی‌اخبارالجوار . کتاب‌الصبوة. کتاب اشعارالکتّاب . کتاب‌اخبارالنساء ـ معروف ـ بکتاب ابن‌الدکانی. کتاب‌الغرر‌ومجتنی‌الزهر. کتاب انس ذوی‌الفضل فی‌الولایة والعزل .

صابی

ابواسحاق ابراهیم‌بن هلال‌بن ابراهیم‌بن هارون[2] از مترسلان بلیغ و شاعر ، و عالم بهندسه بود ، و درکتابت وبلاغت وشعر ، هنرمندی بیشتری داشت . ولادتش درسال سیصدو بیست و اندی، و وفاتش قبل از سیصدو هشتاد است . و از تألیفات اوست : دیـوان شعر . کتاب دیوان رسائل تا زمان ما ، درحدودهزاروَرق . کتاب‌اخبار اهله‌وولدابیه[3]ـ که برای یکی از فرزندانش تألیف‌کرد. کتاب دولة بنی‌بویه و اخبار الدیلم و ابتداء امرهم ـ معروف بتاجی (باعضدی) . کتاب مراسلات‌الشریف‌الرضی ابی‌الحسن محمدبن الحسین‌الموسوی .

اخبار ابومحمد بن‌یزید

مهلبی

ابومحمد حسن‌بن محمد، وزیر معزالدوله ، شاعری بلیغ . و باقی‌ماندهٔ گذشتگان‌بود

۱ ـ ف (نعمان ابی عبدالله) . ۲ ـ ف (زهرون) . ۳ ـ ف (ابنه) .

وفاتش در ... و دارای : کتاب رسائل و توقیعات و دیوان شعر است ، و اشعار کمی دارد .

صاحب

ابوالقاسم‌بن عباد یگانهٔ دوران ، و تنها مرد زمان خود بود . و در بلاغت وفصاحت و شعر همانندی نداشت ، این کتابها از اوست : کتاب دیوان رسائل . کتاب الکافی فی الرسائل کتاب الزیدیة . کتاب الاعیاد وفضائل النیروز . کتاب الامامه ـ در بیان تفضیل و برتری علی‌بن ابوطالب وتثبیت امامت پیشینیان او . کتاب الوزراء . کتاب الکشف عن مساوی شعر المتنبی . کتاب مختصر اسماءالله عزوجل وصفاته .

گروه دیگر

حفصویه

نامش... (پدربزرگ عبدالعزیز شاعر عسجدی مروزی از طرف مادر بود . ومیگفت : رسوبه[1] حفصویه ، کاتبم من چنین آمد از سوی مادر برآدم[2]) وی از فضلاء کاتبان در خراج بود . و درکار خود برهمه‌کس برتری داشت . و اول کسی است که درخراج کتابی تألیف کرد . و این کتابها از اوست : کتاب الخراج . کتاب الرسائل .

ابن عبدالکریم[3]

نامش احمدبن محمد بن عبدالکریم بن ابوسهل ـ که باو ابوسهل احول، میگفتند کنیه‌اش ابوالعباس ، و از برجسته‌گان وفضلاء ونویسندگان در خراج بود که برهمه برتری داشته ودر سال دویست وهفتاد وفات یافت . و ازکتابهای اوست : کتاب الخراج .

ابن ماشطه

ابوالحسن علی‌بن‌الحسن . و مظلوم ویرا بابن ماشطه ملقب داشته و زمانش هم زیاد

۱ـ در متن هم نقطه ندارد .
۲ـ جب در حاشیه (بخط دیگریست) .
۳ـ ف (عبدالکهم) .

دور از ما نیست. وی درحساب و درکارخراج هنرمند وبرجسته بوده و این کتابها از اوست: کتاب جواب‌المعنت . کتاب الخراج ـ نازك است ـ کتاب تعلیم بعض‌المؤامرات . (آنرا بخط وی دیده‌ام) .

ابن بشار

احمدبن محمدبن سلیمان بن بشار ، استاد ابوعبدالله کوفی وزیر ، ویکی از فضلاء، کاتبان در صنعت بلاغت بود و این کتابها از اوست : کتاب‌الخراج ـ و من مسوده آن را بخطش دیدم که درحدود هزار ورق بود . کتاب‌الشراب[1] والمنادمه ـ بخط وی (دیده‌ام) .

عبدالله بن حماد

بن مروان کاتب . بیش از این درباره او چیزی نمیدانیم ـ و ازکتابهای اوست : کتاب معانی الشیب و آدابه ، و فضل الوانه ، و ترتیب معداته[2] و ماقیل فیه نظماً و نثراً والخضابات .

کاتبی دیگر

معروف بیعقوب‌بن محمدبن علی، و ازکتابهای اوست : کتاب الخضابات وذم‌المشیب[3] و مدح‌الشباب .

محمدبن احمد

بن‌علی‌بن حمار[4] کاتب ، وازکتابهای اوست : کتاب الخراج .

ابن سریح

در زمان ما و هم‌اکنون در قید حیاة است . نامش اسحاق‌بن یحیی بن سریح نصرانی مکنی باب‌والحسن است ، بکارهای دیوانی وسروکله زدن باکارمندان، وصنعت خراج معرفت بسزائی دارد و درنجوم[5] نیزقدمهائی برداشته و با اطلاع است . ولادتش در شعبان‌سال سیصد بوده، واین کتابها از اوست : کتاب‌الخراج‌الکبیر[6] وآنرا بدوجزءوشش منزل‌درآورده است).

۱ـ ف (المیوتات) .
۲ـ ف (مقدماته) .
۳ـ ف (الشیب) .
٤ـ ف (خیار) جب (نقطه ندارد) . ٥ـ ف (درنحو) .
٦ـ ف (کبیر جزئین) .

کتاب (صناعة) الخراج الصغیر . و منازلی برای‌آن قرار داده .کتاب عمل[1] المـوامرات بالحضرة .کتاب تحویل سنی الموالید ـ درحدود یکصد ورق .کتاب جمل التاریخ ، جمع شدهٔ ...

گروه دیگر

باح

ابوعبدالله محمدبن عبدالله‌بن غالب اصفهانی ، وباح لقب اوست. فصیح و مترسل‌وکاتب بود ، وبرای‌گفتن این مصرع در ابیاتی‌که سروده است ویرا باح خواندند .

باح بمافی‌الفواد باحا [2]

وی ببغداد آمده بربغیانی درآمد، وکتاب‌الرسائل را برای فرزندان او تألیف‌کرد، واین‌کتابها از اوست: کتاب جامع‌الرسائل ـ در هشت جزء و بعد جزءنهم را برآن افزوده وآن‌راکتاب رااالموصول نامیده وبترتیب انتشار داد. کتاب‌التوشیح و الترشیح‌فی‌بعض‌الثنویة[3] بین‌الشعوبیه .کتاب الخطب والبلاغة .کتاب الفقر .

ابومسلم

محمدبن (مسلم‌بن) بحر اصفهانی، کاتب و مترسل و بلیغ و متکلم بود وبسیار مجادله و مناقشه میکرد . و ابوالحسن علی‌بن عیسی ویرا تعریف‌کرده و باو دلبستگـی داشت . و این‌کتابها از اوست : کتاب جامع التاویل لمحکم التنزیل علی مذهب‌المعتزلـه ـ در تفسیر قرآن ـ بزرگ‌است. کتاب جامع رسائله .

ابن طبا علوی

ذکرش در شعر و شعرا بیاید[4] ، و این‌کتابها از اوست : کتاب سنام المعالی .کتاب عیار[5]الشعر .کتاب الشعر والشعراء ـ منتخبات خود او .کتاب دیوان شعره .

۱ـ ف (علم) . ۲ـ آشکارا نمود هرچه در دل داشت . آشکار
۳ـ ف(التسویة) .
۴ـ (در مقاله چهارم که اختصاص‌بشعر وشاعران داردنامی از ابن طبا دیده‌نمیشود).
۵ـ ف (غبار) .

دیمرتی

نامش ... ودیمرت[1] جائی است در اصفهان . وی مردی بلیغ و مصنف و از نحویان بشمار میرفت‌ازکتابهای اوست. کتاب تهذیب‌الطبع .

ابن ابوعواذل

(و او ...).. ازکتابهای اوست :کتاب البراعة واللسن .

ابوحصین

محمدبن علی اصفهانی دیمرتی . و این‌کتابها از اوست :کتاب مثالب ثقیف و سائر-العـرب. کتاب‌الحماسه .

عبدالرحمن

بن عیسی همدانی ،کاتب‌بکر بن‌عبدالعزیز بن ابو دلف، شاعروکاتب‌بود، وازکتابهای اوست: کتاب الالفاظ .

ابن عبدکان

نامش محمد ... ،کاتب طولونیه[2] بلیغ، و از مترسلان فصیحی بود . و دیوان رسائل بزرگی دارد .

ابن ابو بغل

نامش (احمدبن) محمدبن یحیی‌بن ابوبغل ، ومکنی باابوالحسین بود ویرا از اصفهان خواستند ، چون در دوران مقتدر وزارت آنجا را داشت ، و بلیغ ، و مترسل، وفصیح ، و جوانمردباانصافی‌بود.اشعاربسیارخوب‌ومطبوعی هم دارد.واین‌کتابهاازاوست: دیوان‌رسائله.

۱ــ دیمرت ــ بکسر اولو فتح‌آن‌وسکون دوم و فتح میم وسکون راء و ث ازنواحی اصفهان است (معجم البلدان)

۲ــ بنی‌طولونه یا بنی‌طولون خاندان احمدبن طولون است‌که در دوران بنی‌عباس در سالهای ۲۵۴ــ۲۹۱ درمصر و شامات امارت‌و حکمرانی داشتند (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی) .

کتاب رسائله فی فتح‌البصرة .

محمدبن قاسم[1] کرخی

یکی ازکاتبانی است‌که لیاقت وزارت را داشت، و مترسل بلیغی بود . این‌کتابها از اوست : دیوان رسائل . دیوان شعره .

الباحث عن معتاص‌العلم

نامش محمد بن سهل‌بن مرزبان ، مکنی بابو منصور ، از مردم کرخ[2] و یکی از بلیغان فصیح بود وکسیکه او را دیده بمن‌گفت : دستهایش ازکار افتاده است[3] و این‌کتابها از اوست : کتاب‌المنتهی فی‌الکمال ـ مشتمل براین دوازده‌کتاب : کتاب مدح الادب . کتاب صفة البلاغة . کتاب‌الدعاء و التحامید . کتاب الشوق والفراق . کتاب الحنین الی الاوطان . کتاب التهانی والتعازی . کتاب الامل والمامول . کتاب التشبیبات[4] و الطلب . کتاب الحمد والذم . کتاب الاعتذارات . کتاب الالفاظ . کتاب نفائس الحکم .

ابوسعد[5] عبدالرحمن

ابن احمد اصفهانی . مؤلف : کتاب رسائل .

ابهری اصفهانی

جز این دربارهٔ او چیزی ندانیم . و این‌کتابها از اوست : کتاب تهذیب الفصاحه . کتاب ادب‌الکاتب . کتاب الندیم .

۱ـ ف (المقسم) . ۲ـ کرخ در قدیم دهکده دور افتادهٔ از بغداد بود و حمدالله مستوفی آن‌را از مؤسسات شاپور دوم پادشاه ساسانی دانسته و یاقوت حموی ریشه آن کلمه را نبطی‌گفته وبرخی آن‌را آرامی یا سریانی دانند و از زمان عباسیان نام محله‌ایست در غرب بغداد . (ر.ک. دلیل خارطة بغداد ص ۱۱) .

۳ـ ف (انتقل الیه) جب (اشل الید) . ۴ـ ف (التسبیبات) .

۵ـ ف (ابوسعید) .

جیهانی

ابوعبدالله احمدبن محمدبن‌نصر (جیهانی ،کاتب) ، وزیر حکمران خراسان . واین کتابها از اوست :کتاب المسالک و الممالک .کتاب آئین . مقالات‌کتب العهود للخلفاء و الامراء .کتاب الزیادات فی‌کتاب الناسی‌فی‌المقالات[۱] .کتاب رسائل .

ابوزید بلخی

نامش احمدبن سهل، و از فاضلان درعلوم قدیم و جدید بود، و در تصنیفات‌وتألیفات رویه فلاسفه را داشت . ولی چون برویه ادباء شباهت ونزدیکی بیشتری داشت ما بذکر او در اینجا پرداختیم .

از ابوزید حکایت کرده‌اندکه میگفت : حسین‌بن علی مرو روذی[۲]که برادری صعلوک داشت[۳]، همیشه برای من مقدار معینی‌جائزه و صله میفرستاد، و همینکه‌کتاب بحث در کیفیت تاویلات را تألیف‌کردم همه آنها را قطع‌کرد . و ابوعلی جیهانی وزیر نصربن احمد، جائزه‌هائی بمن‌ارزانی میداشت‌وهمینکه‌کتاب‌القرابین و الذبائح‌راتألیف‌کردم ، مرا ازآن محروم داشت . وحسین از قرمطیان[۴] وجیهانی از ثنویه بود .

ابوزید متهم بالحاد شد ، و از بلخی حکایت کنندکـه گفته است ، این شخص ـ یعنی ابوزید مظلوم است . او موحد بوده و من بیش ازدیگران او را میشناسم ، ما با هم بزرگ شدیم و او در منطق دستی پیدا کرد چون ما منطق را با هـم خواندیم و خدا را شکر کـه ملحد نشدیم .

تألیفات ابوزید :کتاب شرائع الادیان .کتاب اقسام‌العلوم[۵] .کتاب اختیارات‌السیر کتاب‌کمال‌الدین (هوالابانة عن‌اعمال الدین) .کتاب السیاسة الکبیر .کتاب السیاسة الصغیر کتاب فضل صناعةالکتابة .کتاب مصالح‌الابدان و الانفس .کتاب اسماء الله عزوجل وصفاته. کتاب صناعةالشعر .کتاب فضیلة علم‌الاخبار .کتاب الاسماء والکنی والالقاب .کتاب اسامی‌ـ الاشیاء .کتاب‌النحو والتصریف .کتاب الصورة والمصور .کتاب رسالته فی حدود الفلسفة . کتاب مایصح‌من احکام النجوم .کتاب الردعلی عبدة الاصنام .کتاب فضیلة علوم‌الریاضیات.

۱ـ ف(کتاب الزیادات فی‌کتاب آئین فی‌المقالات) .

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۹۰ همین‌کتاب .

۳ـ جب (وهواخوصعلوک) ف(واخوه صلعوک)وممکن‌است‌مراد بمعنایعنی(درویش)باشد .

٤ـ رجوع شود باسماعیلیه در فن پنجم از مقالهٔ پنجم همین‌کتاب .

٥ـ ف (المعلوم) .

کتاب فی اقتناء[۱] علوم الفلسفه . کتاب القرابین والذبائح . کتاب عصمة[۲] الانبیاء علیهم السلام . کتاب نظم القرآن . کتاب قوارع القرآن . کتاب العناك والنساك . کتاب جمع فیه ماغلق[۳] عنه فی غریب القرآن . کتاب فی آن سورة الحمد ینوب عن جمیع القرآن . کتاب اجوبة ابی القاسم الکنعی الکبی . کتاب النوادر فی فنون شتی . کتاب اجـوبة اهل فارس . کتاب تفسیر صور کتاب السما والعالم لابی جعفر الخازن . کتاب اجوبة ابی علی بن ابی بکـر ابن المظفر ـ معروف بابن محتاج . کتاب اجوبة ابی اسحـاق[۴] المؤدب . کتاب المصـادر . کتاب اجوبة مسائل ابی الفضل[۵] السکری . کتاب الشطرنج (والنرد) . کتاب فضیلة[۶] مکه علی سائر البقاع . کتاب جواب رسالة ابی علی بن المنیر الزیادی. کتاب منیة[۷] الکتّاب . کتاب البحث عن التاویلات (بزرگ است) . کتاب الرسالة السالفة الـی العاتب علیه . کتاب رساله فی مدح الوراقـه . کتاب وصیتة .

بشتی[۸]

ابوالقاسم ... از کتابهایش چیزی ندیده‌ام ، ولی ابوعلی بن سوار کاتب (رحمه‌الله) . بمن گفت او همان کسی است که کتابخانهٔ وقف بصره را مرتب نمود . و از دوستداران علم بوده و شورو شعفی بآن داشت ، وگفت این کتابهای او را در کتابخانه خود دربصره دارم.

محمدبن اسحاق گوید : من تردید دارم که بشتی با شین است یا با سین ، زیرا بُست از جاهای معروف سجستان بوده وبش[۹] را ندانم کجاست[۱۰] و ابوعلی آن را با شین نقطه‌دار تلفظ میکرد . و ما تحقیقاتی درباره این شخص وکتابهایش کرده و در جای خود انشاءالله ذکر خواهیم نمود . ابوعلی میگفت این کتابها از اوست : کتاب الاشجـار و النبات . کتاب وصف هواء جرجان . کتاب جوابه فی قدم العالم . کتاب فـی علة الورد[۱۱] الموجه بوجهین . کتاب صون العلم وسیاسة النفس . کتاب رساله فی سنن[۱۲] عضوالرئیس من بدن الانسان .

۱ـ ف (افشاء) . ۲ـ ف (عصم) . ۳ـ ف (ماغاب) .
۴ـ ف (ابی القاسم) . ۵ـ جب (ابی القتیل) . ۶ـ ف (فضایل).
۷ـ ف (منبه) . ۸ـ ف (البستی) .
۹ـ ف (بشست) . ۱۰ـ بست بضم شهریست میان سجستان وغزنین و هرات و از نقاط گرم است و امروز بآن ناحیه گرمسیر گویند . و بشت بضم شهریست در نواحی نیشابور بقول ابوالحسن بن زید بیهقی آن‌را بدین جهة چنین خواندند که بشتاسف شاه پایه گذار آن بوده، وآنجا شهرستانیست که مرکز آن طریثیث نامیده شده وبقولی نیزچون درپشت سر نیشابور است باین نام نامیده‌شده ومشتمل بر دویست و بیست وشش دهکده است ونیز دربادغیس از نواحی هرات دهکدهٔ بنام پشت میباشد (ر.ك معجم البلدان زیر بست وبشت) .
۱۱ـ ف (الوزیر) . ۱۲ـ ف زفی سبر العضو) .

حمزة بن حسن

از مردم اصفهان ، ادیب و مصنف بود . و ازکتابهای شعری او : کتاب اصفهان و اخبارها . کتاب التشبیهات. کتاب انواع الدعاء. (کتاب التصحیف) . کتاب الامثال علی افعل و یدخل فیه الشعریة و النثریه . کتاب الامثال الصادره عن ثبوت الشعر . کتاب التنبیه علی حروف المصحف . کتاب رسائل . کتاب التمائیل فی تباشیر السرور .

حکمویه بن عبدوس

از مردم اطراف جبل[۱]، و جز این درباره او چیزی نمیدانیم . و ازکتابهای اوست: کتاب الشوارد[۲] فی الرسائل .

سمکه

آموزگار ابن عمید . نامش محمد بن علی بن سعید . و ازکتابهای اوست : کتاب اخبار العباسیین.

کشاجم

ابوالفتح محمود بن حسین ، شعر و ادبش شهرت دارد . و این کتابها از اوست : کتاب ادب الندیم . کتاب الرسائل . کتاب دیوان شعره .

خشکنانجة[۳] کاتب

از مردم بغداد ، بیشتر در رقه[۴] اقامت داشت ، و بعد بموصل رفت . نامش علی بن وصیف ، که او را علیا میگفتند[۵]) وی از بلیغان بتمام معناست ، و چندین کتاب تألیف کرده، که عبدان رهبر اسماعیلیه آنها را بخود نسبت داد . و او از دوستان من است که با هم انسی داشتیم ، و در موصل وفات یافت و از شیعیان بشمار میرفت . این کتابها از اوست : (کتاب الایضاح والتثقیف فی آئین الخراج ورسومه) ، کتاب النثر الموصل بالنظم . کتاب صناعة البلاغه.

۱ـ رجوع شود بصفحه ۷۴ همین کتاب . ۲ـ ف (السواد) .
۳ـ ف (خشکنانکه). ۴ـ رقه ـ از شهرهای مشهور کنار فرات است (معجم البلدان).
۵ـ ف ـ بجای این جمله دارد (ابوالحسن) .

کتاب الفوائد . دیوان شعره .

(فرزندش ابوالحسن[1])

(احمدبن علی . کاتب وشاعر بلیغی بود، ودرمدینةالسلام وفات یافت . و اینکتابها) (از اوست :کتاب النثر الموصول بالنظم .کتاب صناعة البلاغة .کتاب الفوائد) .

ابن‌کثیر[2] اهوازی

ابوبکر[3] احمدبن محمدبن فضل . و ازکتابهای اوست :کتاب مناقب[4] الکتاب .

ابونمله[5] نمیلی

و بقولی نملی ، جزاین چیزی از او نمیدانیم. و اینکتاب از اوست :کتاب الشذور فی‌موامرات الخلفا والامراء .

۱ــ ظاهراً فلوکل اشتباه‌کرده و ابوالحسن راکنیه خشکنانچه دانسته بدلیل اینکه کتابهای او را ضمن نام خشکنانچه ذکرکرده و راجع بفرزند خشکنانچه چیزی ندارد .
۲ و ۳ــ ف (ابوکبیر). ٤ــ جب (مناوب) .
٥ــ ف(ابونمیله) .

(بسم الله الرحمن الرحیم)

فن سوم - از مقاله سوم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر :

اخبار ندیمان، جلیسان ، و ادیبان ، و مغنیان ، و صفادمه و صفاعنه[۱] وکسانیکه مردم را بخنده میانداختند ، و نام کتابهای آنان

اخبار اسحاق بن ابراهیم موصلی و پدر[۲] و خانوادهٔ او

ابراهیم درسال یکصدوبیست وپنج بدنیا آمد، وفرزند میمون بود ، و میمون ، ماهان نام داشت که آن‌را بمیمون بر گردانیدند . و ابوالفضل حماد بن اسحاق گوید : پدرم نسب جدم ابراهیم را چنین میگفت ، ابراهیم‌بن ماهان‌بن بهمن‌بن نسك . و یزید مهلبی گوید: اسحاق بمن گفت، ما از مردم ارجان[۳] هستیم. و اربابان ما ازحنظلیان بودندو کشت‌زارهائی

۱ـ رجوع شود بصفحه ٤ همین کتاب . ۲ـ ف (ابنه) جب (وابیه) .

۳ـ ارجان‌شهریست که‌درشصت‌فرسخی‌غرب شیرازواهوازقرار دارد. (رك. معجم‌البلدان).

نزد ما داشتند. وبدین‌سبب ما را موصلی نامیدندکه .....

صولی گوید : اسحاق‌بن ابراهیم این فرزندان را داشت : حمید ، حماد ، احمد ، حامد ، ابراهیم ، و فضل . و از فرزندان ابراهیم موصلی جز اسحاق ، و طیاب کسی‌دیگر آوازخوان نبود . ابراهیم بسال یکصدوبیست وپنج‌قدم بدنیا گذاشت، ودر سال یکصدوهشتاد-وهشت در بغداد از دنیا رفت، و عمرش شصت‌وچهار سال بود . اسحاق در سال یکصدوپنجاه متولدگردید ، و در سال دویست وسی و پنج‌وفات یافت و هشتاد وپنج سال زندگانی‌کرد ، و او اسحاق بن ابراهیم‌بن (ماهان‌بن) بهمن‌بن نسک است . نژادش از فارس بود ، وبرای بدهکاری مالیاتی‌که داشت از ستمگری بنی‌امیه از فارس گریخته وبکوفه آمد و بربنی دارم وارد شد . اسحاق همیشه میگفت ، میل ندارم پیش از ماه رمضان بمیرم ، شاید موفق بروزه گرفتن شوم تا در ترازوی[1] عملم‌گذاشته شود ، و چند روزی از اول ماه رمضان را روزه داشت وبرای هرروزکه‌روزه نمیگرفت صددینار صدقه میداد ، در اواخر ماه رمضان بیماریش سخت‌تر شده ودیگر نتوانست روزه‌دار باشد. و بیماریش اسهال بود ، و ادریس‌بن ابوحفصه این مرثیه را درباره او سرود :

سَقَی‌اللّهُ یَابْنَ المُـوصلی بوابل   منَ‌الغیث قَبْراً اَنْتَ فیـه مُقیمٌ[2]

ذَهبتَ وَ اَوحَشْتَ‌الکرامَ وَ رُعْتَهم   فَلا غَرْوَ اَنْ یَبکی عَلیكَ صَمیمٌ[3]

اسحاق راویه شعر و مآثر عرب بود ، و فصحاء زن و مردعرب را دیده ، وآنها هم هنگام‌آمدن بپای تخت بسوی او میامدند و براو وارد میشدند . در شعر ودر آواز هنرمند ودر علوم زیادی متفنن بود ، و برای هنرمندی‌که داشت زندگانیش از عطاهـای دولتیان میگذشت . و این است تألیفات اوکه خود مباشرت در تصنیف‌آنها نمود ، بجز کتاب‌الاغانی الکبیرکه مورد اختلاف بوده و ماآن را علیحده شرح خواهیم داد :کتاب اغانیه التی غنی بها .کتاب اخبارالمیلاء . کتاب اغانی معبد . کتاب اخبار حماد عجرد . کتاب اخبار حنین الخیری .کتاب اخبار ذی‌الرمه .کتاب اخبارالمغنین‌المکیین[4] .کتاب اخبارطویس. کتاب سعیدبن مسجح.کتاب اخبارالدلال .کتاب اخبارمحمدبن عایشه .کتاب‌اخبارالابجر[5] کتاب اخبارابن صاحب‌الوضؤ[6] .کتاب‌الاختیار من‌الاغانی للواثق .کتاب‌اللحظ والاشارات. کتاب‌الشراب ــ ودرآن روایاتی از عباس‌بن معن، و ابن جصاص ، وحمادبن میسره[7] دارد.

۱ــ ف (فی‌میراتی) جب (فی‌میزانی) .

۲ــ خدا شاداب سازد ــ ای زادهٔ موصلی ــ با بارانهای سیل‌آسایش آن قبری راکه تو درآن میباشی .

۳ــ رفتی و بزرگان را بوحشت و هراس انداختی وشگفت‌آور نباشد اگر دوستان‌برتو گریان باشند .

٤ــ ف (المسکین) . ٥ــ ف (الابجر) . ٦ــ ف (الضوء) .

۷ــ (مسرة) .

کتاب مواریث‌الحکماء . کتاب جـواهر الکلام . کتاب الـرقص والزفن . کتاب‌الندماء . کتاب‌المنادمات . کتاب‌النغم والایقاع و عدد مهاله . کتاب (اخبار)[1] الهذلیین . کتاب قیان. الحجاز. کتاب الرسالة الی‌علی‌بن هشام . کتاب‌منادمة الاخوان وتسامرالخلان. کتاب‌القیان. کتاب النوادر المتخیرة فی‌النوادر . کتاب الاخبار والنوادر[1] . کتاب اخبارمعبد و ابن‌سریج واغانیها . کتاب اخبار الغریض . کتاب تفضیل‌الشعر والرد علی من یحرمه وینقضه .

(خبر)کتاب الاغانی الکبیر

بخط ابوالحسن‌علی‌بن محمدبن عبیدبن زبیر کوفی اسدی خواندم ، که فضل‌بن محمد یزیدی گفت، نزد اسحاق‌بن ابراهیم موصلی‌بودم ، شخصی براو درآمد و گفت یا ابامحمد، کتاب‌الاغانی را بمن بده، جوابش داد. آن‌کتاب الاغانی‌که من تصنیف‌کردم ، یـا آن‌که برای من تصبیف کرده‌اند ، و مقصودش از ـ من تصنیف‌کردم ـ کتاب اخبارالمغنین و احداً واحداً بود ، و ازآنکه برای تصنیف‌کردند ـ کتاب اخبار الاغانی‌الکبیر ـ بودکه در دست مردم است .

حکایت دیگر درباره آن

ابوالفرج اصفهانی برای من‌حکایت‌کرد ، که ابوبکر محمدبن خلف وکیع بمن گفت، از حمادبن اسحاق شنیدم‌که میگفت پدرم هیچگاهی این‌کتاب ـ یعنی‌کتاب الاغانی‌الکبیر ـ را تألیف نکرده و ندیده است . دلیلش هم این است‌که بیشتر اشعار منسوب باشخاص که در ضمن اخبارشان گنجانده شده ، تاکنون‌کسی آوازی درآن نخوانـده است[2] ، و بیشتر چیزهائی‌که بآوازخوانها نسبت داده‌شده بخطا بوده ، و دلیل بطلان این‌کتاب همان‌تألیفی است‌که پدرم از آواز آنان‌کرده است . پدرم وراقی داشت‌که بعد از وفاتش این‌کتاب را جعل‌کرد ، بجز رخصت نامه‌که در اول آن است و تألیف پدرم میباشد . منتهی اخباری را که در آن آورده تماماً از ما روایت نموده است .

ابوالفرج بمن‌گفت این بود حکایتی‌که از ابوبکر وکیع شنیده وبخاطر سپرده بودم شاید درالفاظش‌بس‌وپیشی باشد. وجحظه بمن‌گفت وراقی که‌آن‌را جعل‌کرده است میشناسد،

۱ـ ف (الاختیار فی‌النوادر) .
۲ـ ف (و مایجی فیها) جب (وماغنی فیها) .

و نامش سندی‌بن علی ، و در طاق الزبل حجرهٔ داشت ، و برای اسحاق وراقی میکرد ، او با همبازش آن را جعل کرده‌اند . این کتاب در قدیم بکتاب‌السراه[1] معروف بود . و در یازده جزء است که هرجزئی باولش نامیده‌شده‌و جزء اول رخصت‌نامه‌ایست‌که اسحاق تألیف کرده و خالی از شك و تردید است .

ترتیب اجزاء کتاب که تا بامروز

روایت میشود

اولی آن :

عَلِقَتْ الهَوٰی مِنْها وَلیداً وَلَمْ یزَل — اِلی الحول یُنمی حُبّها وَ یَزیدُ

دومی آن :

وَلا اَحْمِلُ الْحِقدَ القَدیم عَلَیْهِمْ — وَلیسَ رئیس‌القَوْم‌مَن یَحمِلُ‌الحقدُ

سومی آن :

اَلْمِم بِزینب اَنّ الرکب‌قدوفدوا[2] — قَل‌العزاء لَئن‌کانَ الرحیلُ غداً

چهارمی آن :

قِفانَبْكِ مِنْ ذکرٰی حَبیب وَمَنْزِل — بِسقْطِ‌اللّوی بَیْنَ‌الدخُول فَحَوْمل

پنجمی آن :

اَعاذِلَ اَنّ الْمالَ غاد وَ رائح — وَیبقٰی مِنَ‌المالِ‌الاحادیثُ‌والذکرُ

ششمی آن :

عُوجی عَلَیْنا رَبَّةَ الهَوْدج — اِنّكَ اِنْ لَمْ تَفْعَلی تَحرَجی

هفتمی آن :

یا بِنْت عاتِکَة الّتی[3] اَتَعَزّلُ — حَذَر العِدیٰ وَ بِه الفُؤاد مُوَکّلَ

هشتمی آن :

هاجَ الهَوٰی لِفُؤادِكَ الْمهْتاج — فَانْظُر بِتُوضح باکر الاحْداج[4]

۱ـ ف (الشرکه) . ۲ـ جب (قدوا) . ۳ـ ف (عاقلةالذی) .

۴ـ ضرورتی برای ترجمه این اشعار دیده نشد .

نهمی آن :

فَاِنَّكَ کَالَّلیْلِ الذی هُوَ مُدْرِکی و اِنْ خِلْتَ اَنَ الْمُنْتَای عَنْكَ واسع

دهمی آن :

اِذا اَذْنَبْتَ . . . . زارها[۱] اَهْلُها [۲]

اسحاق درباره گروهی از شاعران تألیفاتی داردکه از آن جمله است : کتاب اخبار حسان . کتاب اخبار ذی الرمة . کتاب اخبار الاحـوص . کتاب اخبار جمیل . کتاب اخبار کثیر. کتاب‌اخبار نصیب . کتاب اخبار عقیل بن علقمة . کتاب اخبار ابن هرمة .

حمادبن اسحاق .

صولی‌گوید : حماد ادیب و راویه‌بود ، و در بسیاری از مجالس‌درآوازخوانی پدرش حضور داشته وبزرگان مشایخ پدرش را دیده ، و از ابوعبیده ، واصمعی شنیده بود . دردادب کتابهای زیادی تألیف‌کرد ، و بیشترین معلومات پدرش را فراگرفته بود . دیگری ـ غیر از صولی‌گوید : حماد ملقب بسردبود ، ویحیی‌بن علی‌گفته‌است از پدرم پرسیدم‌که چرا حماد را سردمینامند ، جواب داد، ای پسر ، باو ستم‌کردند ، او در مجالسی‌که پدرش‌داشت حاضر میشد ، و اسحاق در ظرافت و تندمزاجی مانندآتش شعلەور بود . وفات حماد در... و این‌کتابها از اوست : کتاب‌الاشربه . کتاب اخبارالحطیئة . کتاب اخبار ذی‌الرمة . کتاب اخبار عروةبن اذینه . کتاب مختار غنا ابراهیم ـ پدر بزرگش . کتاب اخبار رؤبه . کتاب اخبار عبیدالله بن قیس الرقیات . کتاب اخبار الندامی .

اخبار خاندان منجم از روی ترتیب

ابومنصور نامش آبان حسیس‌بن وریدبن کادبن مهابنداد بن حسیس[۳] بن فرخ‌دادبن استاد (زیاربن) مهرحسیس‌بن یزدجرد است. وفرزندش یحیی برده مأمون ، ومکنی‌بابوعلی بوده، و درابتداء بفضل‌بن‌سهل بستگی داشت، و او در احکام نجوم‌برأی و نظرش‌عمل‌میکرد و پس‌از پیش‌آمدی‌که برای‌فضل رخ داد[۴]. مأمون اورا برای خودبر گزید، وباسلام‌آوردن ترغیب نمود ، واو نیز بردست مأمون اسلام آورده و ویژه اوگردید . و در سفربطرسوس[۵]

۱ـ ف (دارها) . ۲ـ ضرورتی برای ترجمه این اشعار دیده نمیشود .

۳ـ ف (حساس) . ۴ـ ظاهراً اشاره بکشته شدن فضل بن سهل در حمام بامر مأمون‌است (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی) . ۵ـ طرسوس شهریست در مرز شام میان انطاکیه وحلب (معجم‌البلدان) .

وفات یافته و درحلب در گورستان قریش بخاك سپرده شده ، و سنگ قبری هم داردکه نامش برآن نوشته شده است . فرزندان او عبارتند از : محمد ، علی ، سعید ، و حسن . محمد ادب و بلاغتی نیکو ، و فصاحت زبان داشت وکتابهائی تألیف‌کرد ، واخبار او مشهور است ، واز جمله‌کتابهای او. کتاب اخبارالشعر است . و درآواز ونجوم نیز با اطلاع‌بود .

علی‌بن‌یحیی ، بمحمدبن اسحق‌بن‌ابراهیم مصعبی پیوست ، بعد بفتح‌بن خاقان‌پیوستگی پیداکرد ، و خزانه حکمتی برای او ترتیب داده ، و ازکتابهای خود وکتابهائیکه برای فتح نوشت ، آن قدر در آنجا جمع نمودکـه هیچ خزانهٔ حکمتی آن مقدارکتاب نداشت . و در روزهای‌آخر دوران معتمد ، وفات یافته ، و درسرمن‌رای[1] بخاك سپرده شد. فرزندان او عبارتند از : احمد ابوعیسی ، عبدالله ابوالقاسم ، یحیی ابواحمد ، هارون ابوعبدالله . و هارون کتابهای زیادی تألیف‌کرده است .

حکایتی دیگر از این خاندان

ابوالحسن علی‌بن یحی بن ابومنصور منجم ، ندیم متوکل ، و نزدیکتر از هرکسی باو ، و ازخاصان او بود . و در نزد خلفائیکه بعد از متوکل آمـدند ، تا دوران معتمد ، همین مرتبت را داشت ، راویه اشعار ، و اخبار ، وشاعر خوبی بود، اسحاق را دیده، و از اوآموخته وبرای هنرمندیش خلفا ویرا بر همه مقدم میداشتند ، و در مجالس خانوادگی خود او را شرکت میدادند ، و همه رازهای درونی خود را پیش او فاش‌کـرده ، و او را امین اسرارخود میدانستند. وفاتش در سال (دویست‌و) هفتاد وپنج . و این‌کتابها از اوست: کتاب (الشعرو) الشعراء القدماء والاسلامیین[2] ـ و درآن ، از محمد بن سلام ، و محمد بن عمر جرجانی، و دیگران روایت‌کرده است . کتاب اخبار اسحاق‌بن ابراهیم . کتاب‌الطبیخ.

فرزندش ابواحمد

یحیی‌بن علی‌بن یحی‌بن ابومنصور ، در سال دویست وچهل یك بدنیا آمده و در شب دوشنبه سیزدهم ربیع‌الاول سال سیصد درگذشت . و ندیم موفق وخلفاء بعد از او بود ، واز متکلمان مذهب معتزله بشمار میرفت. و دراین‌باره‌کتابهای زیادی دارد . در بغداد مجلسی داشت‌که‌گروه متکلمان درآن حاضر میشدند . ازکتابهـای اوست: کتاب الباهر فی اخبار (واشعار) شعراء مخضرمی‌الدولتین . باین ترتیب: بشار ، هرمه ، طریح ابن میاده ، مسلم، اسحاق‌بن ابراهیم ، ابن‌هفان ، و یزیدبن‌طثریه . وآخرین نفرمروان ابوحفصه است‌وآن‌را

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۷۵ همین‌کتاب .

۲ـ ف (الاسلامیة) .

بپایان‌نرسانید و فرزندش ابوالحسن تصمیم گرفت آنرا بپایان رساند ، و شاعرانی که بعد پیدا شده بودند بر کتاب پدر خود بیفزاید ، و ابودلامه ، والبهٔ حباب ، یحیی بن زیاد ، مطیع‌بن ایاس ، و ابوعلی نصیر را ، بر آن‌افزود .

ابوالحسن ، متکلم و فقیه بمذهب ابوجعفر (طبری بود ، من بخط او چند قطعه از کتابهای ابوجعفر را) در فقه (دیده‌ام) . و ابوالحسن‌کتابهای دیگر ـ جز آنچه در بالا گفتیم ـ دارد و از آن جمله است :کتاب اخبار اهله و نسبهم فی‌الفرس .کتاب الاجماع فی‌الفقه علی مذهب‌الطبری. کتاب المدخل الی مذهب‌الطبری ونصرة مذهبه .کتاب‌الاوقات.

ابوعبدالله هارون

بن‌علی‌بن یحیی‌بن ابومنصور . درجوانی بسال دویست و هشتاد و هشت وفات یافت . و این‌کتابها از اوست :کتاب البارع ـ وآن منتخباتی از شعر(شعراء)جدید است بدون شرح حال‌آنان. کتاب‌اخبار[1]الشعراء الکبیر که‌ناتمام مانده وآنچه‌بدست آمد ، بشار ، ابو عتاهیه ، و ابونواس ، است .کتاب النساء و ماجاء فیهن من‌الخبر و محاسن ماقیل فیهن من‌الشعر والکلام الحسن .

ابوالحسن علی‌بن هارون

بن علی‌بن‌یحیی . او را دیدیم و از او چیزهائی شنیده داریم . راویه (شعر) و شاعر و ادیبی ظریف ، و متکلم نیکوکاری[2] بود . و ندیمی گروهی از خلفاء را پیداکرد . خود او بمن‌گفت درسال هفتاد وهفت بدنیا آمده است . وتا سال سیصدوپنجاه ودوکه وفات یافت خضاب میبست . و هفتاد و شش سال عمر کرد . این‌کتابها از اوست :کتاب شهر رمضان ـ برای راضی تألیف‌کرد .کتاب النوروز والمهرجان .کتاب الرد علی‌الخلیل فی‌العروض . کتاب رسالته فی‌الفرق بین ابراهیم بن المهدی و اسحاق الموصلی فی الغناء .کتاب ابتدأ فیه بنسب اهله ـ برای مهلبی تألیف‌کرده و بپایان نرسانید .کتاب اللفظ‌المحیط بنقض ما لفظ به اللقیط که معارضهٔایست باکتاب ابوالفرج اصفهانی .کتاب الفرق والمعیار بین‌الاوغاد والاحرار .

ابوعیسی

احمدبن‌علی‌بن یحیی، ازفضلاء این خاندان‌وپیش از علی‌بن هارون‌بود .واین‌کتاب‌از

۱ـ ف (اختیار) .

۲ـ ف (حبرا) جب (خیّرا) .

اوست: کتاب تاریخ سنی العالم.

ابو عبدالله هارون

بن‌علی‌بن هارون. روش خاندان و پدران خود را داشت. و شاعر و ادیب و عارف بغناء وآواز بوده، ودر کلام هنرمندی و برجستگی داشت. ولادتش در سال ... و وفاتش در سال ... بود. وکتاب مختار فی‌الاغانی - از اوست.

خاندان حمدون

حمدون بن اسماعیل‌بن داودکاتب، اول نفر این خاندان است‌که ندیمی داشت. و فرزندش احمدبن حمدون راویه واخباری بود، و از عدوی روایت‌کرده است. ازکتابهای اوست: کتاب الندماء و الجلساء.

ابوهفان مهزمی

ذکر او در شاعران جدید خواهدآمد. از اخباریان، و راویان، و صاحب تصنیف بود. این‌کتابهااز اوست: کتاب‌الاربعة فی‌اخبارالشعراء. کتاب صناعةالشعر. کتاب‌بزرگیست که پارهٔ ازآن را دیده‌ام.

یونس‌کاتب

معروف بیونس مغنی. فرزند سلیمان. مکنی بابوسلیمان، از مردم فارس است‌که دوره عباسیان‌را هم درک‌کرد. سکری مینویسد وی از بردگان، وبردهٔ زبیر بن‌عوام بود. کتابهای اودراغانی ومغنیان مشهور است، وگویند ابراهیم ازاوآموخته بود. این‌کتابها از اوست: کتاب مجرد یونس. کتاب القیان. کتاب‌النغم.

ابن بانه

نامش عمروبن بانه[1] وبانه مادر او، و پدرش محمدبن‌سلیمان‌بن راشد، برده‌یوسف‌بن عمرثقفی است. بانه دختر روح. کاتب سلمه‌وصیف بود، وکتاب مجرد عمروبن بانه[2] از

۱ـ ف (عمرو و بانه امه) جب (عمروبن بانه وهی‌امه).

۲ـ (مجردالاغانی).

اوست . وی از خاصان متوکل و با او مانوس بود . از اسحان و دیگـران صنعت آواز را آموخته ودرآن هنرمندی داشته، و تا دوران معتمد زنده بود . در بغداد اقامت داشت ، و گاه بگاه بسرمن رای[1] میرفت ، و در سال دویست‌وهفتاد وهشت وفات یافت .

صینی[2]

نامش حبیش[3] بن موسی ، و صاحب ـ کتاب الاغانی علی‌حروف‌المعجم ـ است . این کتاب را برای متوکل تألیف نموده ، ودرآن چیزهائی از آوازها آورده‌که نه اسحاق . و نه عمروبن بانه ، ازآن ذکری نکرده‌اند و نام مغنیان زن ومردی را از دورهٔ جاهلیت و اسلام ذکرکرده‌که شگفت انگیز است . وکتاب الاغانی علی‌الحروف . وکتاب مجردات‌ـ المغنین . از اوست .

ابوحشیشه

نامش محمدبن علی‌بن امیه ، مکنی بابو جعفر ، از فـرزندان ابو امیه‌کاتب ، و از طنبوریان ماهری در فن خود بود ، وجحظه عقیده داشت‌که وی این هنر را از او آموخته است . وفاتش در ... و این‌کتابها از اوست : کتاب‌المغنی‌المجید ـ کـه آنـرا بخطی‌کهنه دیده‌ام . کتاب اخبارالطنبوریین .

جحظه

ابوالحسن احمدبن جعفربن موسی‌بن خالدبن برمك ، شاعر و آوازخـوانی‌است‌که اشعار دل نشینی دارد . ودرهنر طنبور حاذق ، و ادبیاتش نیکو ، و ماهر بتمام معنا بود . علما و راویان را دیده و ازآنان آموخته ، و اخبار او مشهورتر ازآن است‌که ما بخواهیم در اینجا ذکر کنیم ، برای آنکه در زمان ما حیات دارد . و با این اوصافی‌که درباره او گفتیم مردی بدسرشت‌وچرکین است دردینش پاره چیزها ، بلکه خیلی چیزها گفته میشود. ابوالفتح بن نحوی این اشعار جحظه را برمن خواند .

اِذَا مٰا ظَمِئتُ اِلٰی ریقه — جَعَلْتُ اَلمدٰامَةَ مِنْهٰا بدیْلا[4]

وَ اَیْنَ اَلمدٰامَة مِنْ ریقه — ولکن اُعَلّل قلباً علیْلا[5]

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۷۵همین‌کتاب . ۲ـ ف(النصیبی) . ۳ـ ف (حسن).
٤ـ اگر تشنه‌گردم بآب دهانش ـ بدل‌گیرم از بادهٔ ناب‌آنرا .
٥ـ کجا بادهٔ ناب و آب دهانش ـ تسلادهم این دل ناتوان را .

جحظه در واسط[۱] هنگامیکه نزد ابوبکر بن رائق میرفت ، در سال سیصدو بیست وشش بهبیماری ورب[۲] درگذشت . و این کتابها از اوست : کتاب الطبیخ ـ نازك است . کتاب الطنبوریین. کتاب السکباج. کتاب الترنم[۳]. کتاب ماشاهده من امر المعتمد . کتاب المشاهدات. کتاب ما جمعه مماخزنه[۴] المنجمون فصح من الاحکام .

بعداز این اخبار، اخبار قریص مغنی است که پس از هفده ورق خواهد آمد ، و ترتیبی است که مؤلف داده .

برگردیم بمصنفان مشهور

محمدبن اسحاق گوید : اگر از منصفان مشهور کسی را ذکر کردیم ، بدنبال او کسی را نیز خواهیم آورد که نزدیك و همانند او باشد، گو آنکه زمان او عقب تر از آن کسی باشد که بعد ذکر گردیده ، و این رویه را ما در تمام این کتاب اتخاذ کرده ایم . خداوند بفضل و کرمش ما را مددکار باشد .

اخبار ابن ابوطاهر

ابوالفضل احمدبن ابوطاهر ، و نام ابوطاهر ، طیفور است. احمد از زادگان خراسان و فرزندان دولتیان بود ، که در بغداد متولد گردید . جعفر بن حمدان صاحب کتاب الباهر گوید : او ادب آموز کاتبان همگانی بود، سپس برای تخصصی که پیدا کرد ، در جانب شرقی سوق الوراقین[۵] جائی برای خود داشت. و من درمیان تمام کسانیکه بتألیف و گفتن شعر شهرت دارند ، کسی را ندیدم که کلمات را باندازه او تصحیف کند . و کند فهمی او را درعلم داشته

۱ـ واسط شهریست میان بصره و کوفه که فاصلهٔ آن بهریك از این دوشهر پنجاه فرسنگ است (معجم البلدان) . ۲ـ ف (الدرب) جب (الورب) و ورب بیماری فساد روده است (المنجد) . ۳ـ ف (الندیم) . ٤ـ ف (جربه) .

۵ـ سوق الوراقین در بغداد میان طاق الحرانی و قنطرة الجدیده و محل ناشران و کتابفروشان وبیش از صد دکان درآنجا بود (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۸۶) .

باشد ، و بغلط کلمات را ادا نماید . شعری را که برای اسحاق بن ایوب گفته بود برای من خواند و بیش از ده‌جا غلط داشت . و دزدی او از نصف و یا ثلث شعر ، بیش از هر کسی بود . ولی با تمام اینها اخلاقش پسندیده ، و از کاهلان[1] خوش مشرب و شیرین گفتار بشمار میرفت . ولادتش در سال دویست‌وچهار . در همان روزی بود که مأمون از خراسان ببغداد آمد . ووفاتش در سال دویست‌وهشتاد بود. این کتابها از اوست ؛ کتاب المنثور والمنظوم . این کتاب‌را درچهارده جزء درآورده، ولی سیزده جزء در دست مردم است: کتاب‌سرقات‌ـ الشعراء. کتاب بغداد. کتاب الجواهر. کتاب‌المؤلفین. کتاب الهدایا. کتاب المشتق‌المختلف من‌المؤتلف. کتاب اسماء‌الشعراء الاوائل. کتاب‌القاب‌الشعراء و من‌عرف بالکنی ومن‌عرف باسم[2]. کتاب‌المعروفین من‌الانبیاء. کتاب الموشا. کتاب اعتذار وهب مـن حنفته[3] (کتاب المغرمین. کتاب المونس. کتاب‌الحلی والخلل). کتاب من انشد شعراً و اجیب بکـلام. کتاب مرتبة هرمز بن کسری نوشیروان. کتاب خیر‌الملک‌العانی[4] فی تدبیر‌المملکة و (فی)ـ السیاسة. کتاب‌الملک المصلح والوزیر‌المعین. کتاب الملک‌البابلی و الملک‌المصری الباغیین والملک‌الحلیم‌الرومی[5]. کتاب العلة والعلیل[6]. کتاب‌المزاح والمعاتبات. کتاب المتعذرین. کتاب مفاخر‌الورد والنرجس. کتاب الحجاب. کتاب مقاتل‌الفرسان. کتاب مقاتل‌الشعراء. کتاب‌الخیل . بزرگ است[7]. کتاب الطرد . کتاب سرقات‌النحویین من ابی تمـام . کتاب جمهرة (نسب) بنی‌هاشم. کتاب رسالته الی ابراهیم‌بن المدبر[8] کتاب رسالته فی‌النهی عن‌ـ الشهوات. کتاب رسالته الی‌علی‌بن یحیی. کتاب‌الجامع‌فی‌الشعراء و اخبار هم. کتاب فضل‌ـ العرب علی‌العجم. کتاب‌لسان‌العیون. کتاب اخبار‌المتطرفات[9]. وگویند فرزند او ابوالحسین این دوکتابرا تألیف کرده است .

کتابهای او در منتخبات اشعار شاعران

اختیار شعر بکر‌بن‌النطاح . اختیار شعر دعبل‌بن علی . اختیار شعر مسلم . اختیار

۱ـ ف (الکهوب) جب (الکهول) وکاهل بکسانی‌گویند که میان سی وپنجاه سال باشند (المنجد) . ۲ـ جب (باسمه) .
۳ـ ف (حبقته) . ۴ـ ف (خیر‌الملک‌العالی) .
۵ـ ف (الحکیم‌الرومی) . ۶ـ جب (والغلیل) .
۷ـ ف (الکبیر) جب (کبیر) . ۸ـ ف (الولید) .
۹ـ ف (المتظرفات) .

شعرالعتابی . اختیار شعر ابی‌منصورالنمری . اختیار شعر ابی‌العتاهیة .کتاب اخبار[1] بشار والاختیار من شعره .کتاب اخبار[2] مروان والاختیار من شعره و اخبار آل مروان .کتاب اخبار ابن‌میاده .کتاب اخبار ابـن هرمه و مختار شعره .کتاب اخبار ابن‌الدمینه .کتاب اختیار شعر عبدالله بن قیس‌الرقیات .

فرزند او عبیدالله

بن‌احمدبن ابوطاهر ، مکنی بابوالحسین ، رویه پدر را در تألیف و تصنیف داشت . وروایتش از روایات اوکمتر است . و احمد حاذقتر و ماهرتر از پدرش بود . و بـر کتاب بغداد تألیف پدرش ، این‌کتابها را افزود ، چون پدرش‌آنرا تا آخر دوران مهتدی نوشته بود . وابوالحسین، اخبار معتمد ، اخبار معتضد ، اخبار مکتفی ، و اخبار مقتدر را ــ که ناتمام مانده ــ برآن افزود . و این‌کتابها را نیز داشت :کتاب‌السکباج و فضائلها .کتاب المتطرفات والمتطرفین[3] .

خاندان ابونجم

نام ابونجم هلال ، از مردم انبار[4] وکاتب بود . فرزندش صالح بن ابونجم از مردم بغداد ، و خود ابونجم بردهٔ بنی‌سلیم بود . احمدبن ابونجم از شاعران وکنیه‌اش ابودمیك[5] است .گویند ، این گفته خود :

كَأَنَّهُ فِي ٱلْفَلَكِ ٱلدَّوَّارِ صَوْتُ ٱلْمُؤَذِّنِ[6]

راکه‌برای ابوشیبی‌خواند ، ابوشیبی گفت: خدا شماگروه بنی‌سلیم را از میان‌بردارد خنساء میگوید :

كَأَنَّهُ عَلَمٌ فِي رَأْسِهِ نَارٌ[7]

و توهم این را میگوئی. پسر برادرشان احمدبن منجم‌کاتب ، از مترسلان،ومتکلمان و شاعران بود ، واین‌کتابها از اوست :کتاب‌التوحید و اقاویل الفلاسفة (فی‌ذلك) .کتاب

۱ــ ف (اختیار) . ۲ــ ف (اختیار) .
۳ــ ف (المتظرفات و المتظرفین) . ٤ــ رجوع شود بصفحهٔ ۸ همین‌کتاب .
٥ــ ف (ابوالرمیل) . ٦ــ در این فلك‌گردان چـون بانگ اذان بـاشد .
ف (صوت‌المردن) . ۷ــ چون درفشی است بسرشعله آتش دارد .

النواحی فی اخبار الارض . و گویند این کتاب از تألیفات ابو اسحاق ابراهیم بن ابوعون است .

ابواسحاق بن ابوعون

ابو اسحاق ابراهیم بن ابوعون احمدبن منجم ، از اصحاب ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف بابن ابوعزاقر ، و مورد اعتماد او بود ، چون نسبت باو غلوی داشت ، و او را خدای خود میدانست. تعالی‌الله عن‌ذلك . هنگامیکه ابن ابوعزاقر را دستگیر کردند، او نیزدستگیر ، وپس از چندی گردنش را زدند، زیرا از وی خواستندکه بابوعزاقر ناسزا گوید ، و خیو براو اندازد ، وی از ترس و شقاوتی‌که داشت امتناع کرده وبلرزه افتاد . ابواسحاق ، ادیب و مؤلف و ناقص‌العقل بود ، و ما خبر او را درضمن خبر عزاقری ذکر خواهیم‌کرد . و این‌کتابها از اوست : کتاب النواحی فی‌اخبارالبلدان .کتاب الجوابات‌المسکته .کتاب‌التشبیهات .کتاب‌بیت‌مال‌السرور .کتاب‌الدواوین .کتاب‌الرسائل .

اخبار ابن ازهر .

ابوبکرمحمدبن احمدبن مزیدنحوی اخباری بوسنجی، نژادش ازبوسنج[1] وهنگامیکه وفات یافت بسیار سالخورده بود . بخط عبدالله‌بن علی‌بن محمدبن داودبن جراح ، معروف بابن عرمرم ، خواندم‌که در سال سیصد وسیزده از ابن ازهر پرسیدند چند سال داری ، گفت هشتاد سال[2] و سه ماه از عمرم سپری شده . وبعد ازآن هم مدتی درحیات بود . این کتابها از اوست : کتاب‌الهرج والمرج فی‌اخبار المستعین والمعتز .کتاب اخبار العقلاء‌ـ المجانین .کتاب اخبار قدماءالبلغاء .

ابو ایوب مدینی

نامش سلیمان‌بن ایوب‌بن محمد ، از مردم مدینه ، از ادیبان ظریف ، و عارف‌بغنا و آواز، وآوازخوانان بود، و دراین زمینه‌کتابهائی تألیف‌کرد ،که ازآن جمله است : کتاب اخبار عزةالمیلاء .کتاب ابن مسجح .کتاب‌قیان‌الحجاز .کتاب قیان مکه .کتاب‌الانفاق[3]. کتاب طبقات‌المغنین .کتاب‌النغم والایقاع .کتاب المنادمین .کتاب اخبار ظرفاءالمدینة . کتاب ابن ابی‌عتیق.کتاب اخبار ابن‌عایشه .کتاب اخبار حنین‌الحیری[4] .کتاب ابن‌سریح.

۱ــ بوسنج از دهات ترمذ است (معجم‌البلدان) .
۲ــ ف (سی‌سال) . ۳ـ ف (الانفاق) . ٤ـ ف (الحری) .

کتاب الغریض .

تغلبی

نامش محمدبن حارث ، و در دستگـاه فتح بن خاقان بود . این کتابها از اوست : کتاب اخلاق الملـوك (برای فتح بن خاقان تألیف کرد) . کتاب رسائله . کتاب الروضه .

ابن حرون

نامش محمدبن احمدبن حسن[۱] بن اصبغ بن حرون ، تألیفات وتصنیفاتش خوب وادب نیکوئی داشته ، و از مـردم بغداد ، و دودمان نویسندگـان بود . این کتابها از اوست : کتاب المطابق و المجانس . کتاب الحقایق ـ بزرگ است . کتاب الشعر والشعراء . کتاب الاداب . کیاب الریاض . کتاب الکتّاب . کتاب المحاسن . کتاب مجالسة الرؤساء .

ابن خرداذبه[۲]

(باید برابن عماره مقدم آورده شود)

ابوالقاسم عبیدالله بن احمدبن خرداذبه ، وخرداذبه گبری بودکـه بردست برمکیان اسلام آورده و اداره نامه‌رسانی وخبر درنواحی جبل[۳] با او بود . وندیم معتمد و ویژهٔ او گردید . این کتابها از اوست : کتاب المسالك والممالك . کتاب الطبیخ . کتاب ادب السماع . کتاب جمهرة انساب الفرس والنوافل . کتاب اللهو والملاهی. کتاب الشراب . کتاب الانواء. کتاب الندماء والجلساء .

ابن عمار[۴] ثقفی

ابوالعباس احمد بن عبیدالله بن محمد بن عمار[۴] ثقفی کاتب ، وکالت کارهای قاسم بن عبیدالله ، وفرزندانش با او بوده ، و با ابوعبدالله محمدبن (داودبن) جراح مصاحبت داشته، و از وی روایت میکرد . مجالس واخباری دارد . و در سال سیصدو نوزده وفات یافته . و این کتابها ازاوست. کتاب المبیضة فی اخبارآل ابیطالب. کتاب الانواء . کتاب مثالب ابی نواس[۵].

۱ـ ف (الحسین) . ۲ـ بدستور مؤلف ما او را پیش از ابن‌عماره آوردیم .
۳ـ رجوع شود بصفحه ۷۴ همین کتاب . ۴ـ ف (عماد) .
۵ـ ف (ابی‌خراش) .

کتاب اخبار سلیمان‌بن‌ابی شیخ . کتاب‌الزیادات فی‌اخبارالوزراء . کتاب حجربن عدی. کتاب رسالته فی‌بنی‌امیه . کتاب اخبار ابی‌نواس . کتاب اخبار ابن‌الرومی والاختیار[1] من شعره. کتاب‌رسالته فی‌تفضیل بنی‌هاشم و اولیائهم وذم‌بنی‌امیه واتباعهم . کتاب‌المناقضات. کتاب رسالته فی‌امر ابن‌المحرر المحدث. کتاب اخبار ابی‌العتاهیه . کتاب اخبار عبدالله‌بن معاویة‌بن جعفر . (کتاب رسالته فی‌مثالب معاویه) .

سرخسی

ابوالفرج احمد بن طیب سرخسی[2] ، ادیبی بلیـغ ، و روایت بسیاری دارد . و این کتابها‌ازاوست : کتاب‌السیاسة . کتاب‌المسالک و الممالک . کتاب ادب‌الملوک . کتاب‌الدلالة علی اسرار الغناء .

جعفربن حمدان موصلی

ابوالقاسم جعفربن حمدان مـوصلی ، فقیه و صاحب تألیفات و تصنیفات خوبی است فقاهتش برمذهب شافعی و از شاعران و ادیبانی بود که در نقد شعر توانائی داشت وروایات بسیاری دارد . درفقه نیزکتابهائی دارد که ضمن شرح حال فقهاء باّن اشاره خواهیم کرد. وکتابهای ادبی او بدینقرار است : کتاب الباهر فی‌الاختیار من اشعار المحدثین(و بعض‌ـ القدماء والسرقات) . کتاب‌الشعروالشعراءالکبیر ـ ناتمام . کتاب‌السرقات ـ ناتمام ، واگر آن‌را بپایان‌میرسانید مردم را بی‌نیاز ازکتابهائی دراین معنا میداشت . کتاب محاسن اشعار المحدثین ـ نازکست .

ابوضیاء نصیبی

ابوضیاء بشربن یحیی‌بن قتبی[3] نصیبی از مردم نصیبین[4] و از شاعرانی است که‌شعرش کم ، و ادبش فراوان بود. این کتابهـا از اوست : کتاب سرقات‌البحتری من ابی تمـام . کتاب‌الجواهر . کتاب‌الاداب . کتاب‌السرقات‌الکبیر ـ ناتمام .

۱ـ ف (والاختیارات) .

۲ـ سرخس بفتح اول وسکون دوم از شهرهای قدیم خراسان است و درمیان نیشابور و مرو قراردارد (معجم‌البلدان) .

۳ـ ف (القینی) .

۴ـ نصیبین از شهرهای آباد و در راه قافله میان‌موصل و شام قراردارد (معجم‌البلدان) .

ابن ابومنصور موصلی

یحیی‌بن ابومنصور ، خانواده‌اش در موصل زیاد هستند ، وکتابهایش در دسترس همه بوده، و ادب بسیارخوبی داشت . و این کتابها ازاوست : کتاب الاغانی ـ که‌بترتیب‌حروف، آنرا تألیف کرد. کتاب المعاریض. کتاب‌العود والملاهی . کتاب‌الطبیخ ـ نازک‌است.

ابن‌مرزبان

ابوعبدالله محمدبن خلف‌بن مرزبان ، طریقهٔ[1] احمدبن طاهر را پیروی میکـرد . و اخبار واشعار . وچیزهای نمکینی در حفظ داشت . این کتابها از اوست : کتاب الحاوی‌فی علوم‌القرآن ـ کتاب بزرگیست در هفده جزء . کتاب اخبار ابی‌قیس‌الرقیات ومختارشعره. کتاب‌المتیمین . (کتاب) المعصومین . کتاب الشراب ـ مشتمل بـرچندین‌کتاب . کتاب ـ المتباعدین[2] . کتاب الروض(والزهر) . کتاب الجلساء والندمـاء . کتاب السودان و فضلهم علی‌البیضان . کتاب القاب‌الشعراء . کتاب الشعر و الشعراء . کتاب الهدایا . کتاب‌الشتاء و ـ الصیف . کتاب النساء والغزل . کتاب اخبار عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ، رضی‌الله عنهم . کتاب ذم‌الحجاب والعتب علی‌المحتجب . کتاب ذم‌الثقلاء . کتاب اخبارالعرجی .

کسروی .

معروف بعلی‌بن مهدی. کنیه‌اش ابوالحسین، آموزکارادیب، با محفوظات ومعرفت، بویژه بکتاب العین بود، درابتدا ادب‌آموز فرزندان هارون‌بن علی (بن‌یحیی) ندیم گردید و سپس باابونجم بدر معتضدی پیوست . وازکتابهای اوست : کتاب الخصال . کتاب مناقضات من زعم‌انه لاینبغی ان‌یقتدی‌القضاة فی‌مطاعمهم بالائمةوالخلفاء . و این‌کتاب بکسروی‌کاتب، نسبت داده شده است . کتاب‌الاعیاد والنواریز . کتاب مراسلات الاخوان ومحاورات‌الخلان.

ابن بسام شاعر

علی‌بن محمدبن نصربن منصوربن بسام، ومادرش امامه دختر حمدون ندیم ـ ازیک‌پدر و مادر است و از شاعران و ادیبان ونویسندگان ظریفی بوده ، و از زبانش کسی بسلامت‌در نمیرفت ، وفاتش در ... و این کتابها ازاوست : کتاب اخبار عمربن ابی‌ربیعه ـ که بلیغ‌تر

---

۱ ـ ف (طریقته) جب (طریقة) . ۲ ـ (المـاعدین) .

ازآن‌کتابی در این معنا ندیده‌ام. کتاب الزنجبین و هم‌المعاقرون. کتاب دیوان رسائله. کتاب مناقضات الشعراء. کتاب اخبارالاحوص.

مروزی

نامش جعفربن احمد مروزی، کنیه‌اش ابوالعباس، یکی از مؤلفان کتاب، درسایر علوم‌بود، وکتابهایش‌خواهان بسیاری داشت. و اول کسی است که در مسالک وممالک کتابی تألیف‌کرد، ولی باتمام نرسانده ودر اهواز وفات یافته، و جنازه او را ببغداد آوردند، و کتابهایش در سال دویست وهفتاد وچهار درطاق الحرانی[1] بفروش رفت. و این کتابها از اوست: کتاب‌المسالك و الممالك. کتاب‌الاداب‌الکبیر. کتاب‌الاداب الصغیر. کتاب تاریخ (آی)القرآن لتایید کتب‌السلطان. کتاب‌البلاغة والخطابه. کتاب‌الناجم.

صولی

ابوبکر محمدبن یحیی‌بن عباس‌صولی. از ادیبان ظریف و علاقمند بجمع‌آوری کتاب بود. درابتدا آموزگار، راضی وسپس ندیم اوگردید، و پس ازان، ندیمی مکتفی ومقتدر را نیز دریك وقت و زمان داشته وکارهایش روشنتر ومشهورتر، و زمانش نزدیکتر از آن است‌که مادرباره او تحقیقاتی نمائیم. دربازی شطرنج درزمان‌خود ماهرتر از هرکسی بوده و جوانمردی داشت. و تا سال سیصدوسی درقید حیاة بود، و دربصره درپنهانی وفات یافت، زیرا درباره علی‌علیه‌السلام خبری روایت‌کردکه سنی و شیعه در جستجوی او برای‌کشتنش درآمدند. این‌کتابها از اوست: کتاب الاوراق فی‌اخبارالخلفاء و الشعراء. ناتمام است، وآنچه ازآن بدست آمده، اخبار تمام خلفاء، و اشعار فرزندان خلفاء و پدرانشان[2] از سفاح تا دوران ابن معتز. اشعار بازماندگان‌بنی‌عباس‌که نه خلیفه ونه از تبار خلیفه بودند و اول‌آن: شعر عبدالله بن علی، و آخرش شعر ابو احمد محمد بن احمد بن اسماعیل بن ابراهیم‌بن عیسی‌بن منصور است، پس از آن؛ اشعار طالبیان فرزندان حسن و حسین، وفرزندان عباس‌بن علی، وفرزندان عمربن علی، و فرزندان جعفربن ابوطالب، واشعار فرزندان حارث بن عبدالمطلب است. و بدنبال اینها اخبار ابن هرمه ومنتخبات شعر او، اخبار سید حمیری و منتخبات شعر او، و اخبار احمدبن یوسف ومنتخبات شعر او، (واخبار اسحاق‌بن ابـراهیم و منتخبات شعر او)، و اخبار سدیف و منتخبات شعر او را آورده،

۱ـ طاق الحرانی ـ از محلات بغداد است (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۸۸).
۲ـ ف (وایامهم) جب (وآبائهم).

و در تأليف ، اين كتاب بكتاب مرثدی[1] در شعر و شاعران تكيه داشته ، وبلكه آنرا عيناً نقل كرده وبخود بسته است . و من دستور آن مرد را كه از مخزن صولی (درآمد) ديدم و همان سبب رسوائيش گرديد . و جز آن كتاب ، اين كتابها نيز از اوست :كتاب الوزراء . كتاب العباده. كتاب ادب الكتاب[2] علی الحقيقة . كتاب تفضيل السنان_ برای ابوالحسن علی بن فرات تأليف كرد . (كتاب الشبان) . كتاب الانواع _ ناتمام . كتاب سئوال وجواب رمضان لابی النجم . كتاب رمضان . كتاب الشامل فی علم القرآن _ ناتمام . و علمـاء در اين كتاب نوادری دارند كه ذكرش دراينجا بيمورد است . كتاب مناقب علی بن (محمدبن) فـرات . كتاب اخبار ابی تمام . كتاب اخبار الجبائی ابی سعيد. كتاب العباس بن احنف و مختارشعره. (رسالته فی السعاة) . كتاب اخبار ابی عمرو بن العلاء . كتاب الغرر امالی .

ابوبكر اين تصنيفات را درباره شعر ازشاعران تازه كار و بترتيب حروف معجم داشت ، ابن رومی ، ابوتمام ، بحتری ، ابونواس ، عباس بن احنف ، علی بن جهـم ، ابن طبا . ابراهيم بن عباس (صولی) . ابن عيينه. ابن شراعه ، صولی. ابن رومی .

حكيمی

ابوعبدالله محمدبن احمدبن ابراهيم بن قريش حكيمی. از اخباريانی بودكه از گروهی شنيده داشت[3] وفاتش در... واين كتابها از اوست :كتاب حلية الادبا _ مشتمل بر اخبار ... كتاب سفط[4] الجوهر . كتاب الشباب و فضله علی المشيب[5] . كتاب الفكاهة والدعابه .

رحابی

نامش ابوعلی ....

گروه ديگر جز آنهائی كه گذشت

ابوالعباس صيمری[6]

نژادش از كوفه، وقاضی صميره بود[7]، وی ابوعنبس محمدبن اسحاق بن ابوعنبس، ازمردمان

۱_ ف (المزيدی) . ۲_ ف (الكاتب) .

۳_ ف(قدسمع خبر جماعة) جب (قدسمع من جماعه) .

٤_ جب(سقط). ٥_ ف (الشيب) .

٦_ ف (ابوالعنبس الصيمری) . ٧_ ف (صميره) و صيمره بفتح اول وبعدجزم و فتح ميم وراء ، نام دو محل است يكی در بصره بردهانه نهر معقل وبكی هم ميان شهرهای جبل و خوزستان وشهريست در مهرجان قذق (ر.ك. معجم البلدان)

شوخ مشرب وخرافه‌گو، و در عین‌حال ، ادیب و ستاره‌شناس بود . و در این‌باره کتابهائی تألیف کرد ، که منجمان با فضل را دیدم آن‌را میستایند ، متوکل او را ندیم ، ویژه خود ساخت ، و او را بابحتری درحضور متوکل قصهٔ مشهوریست . و تا دوران معتمد هم حیات داشت واز ندیمان او بود . و این را درهجو آشپز معتمد گفته است :

یا طیب أیّامی بمعشوق — و نحنُ فی بُعْد من السّوق [1]

اذا طلبتُ الخبزَ من فارس — ینفخُ لی صالح فی البوُق [2]

این کتابها از اوست : کتاب تأخیر المعرفة. کتاب العاشق والمعشوق . کتاب الرد علی المنجمین . کتاب الطنبلنب . کتاب کورابلاء . کتاب طوال اللحی[3] . کتاب الرد علی المطببین. کتاب عنقاء مغرب. کتاب الراحة و منافع القداره[4] : کتاب فضائل حلق الرأس[5] . کتاب هندسة العقل . کتاب الاحادیث الشاذة . کتاب فضائل الزق[6] . کتاب الرد علی ابی میخائیل الصیدنانی فی الکیمیاء. کتاب مساوی العوام و اخبار السفلة الاغنام. کتاب عجائب البحر[7] . کتاب الجوابات المسکته . کتاب الحوابین و التریاقات[8] . کتاب فضل السلم علی الدرجة . کتاب الدولتین فی تفضیل الخلافتین. کتاب الفاس بن الحائك. کتاب تذکیة العقول . کتاب السحاقات والثعابین[9]. کتاب الحصحصه [10] فی جلد عمیره . کتاب اخبار ابی فرعون کندربن جحدر . کتاب تفسیر الرؤیا (کتاب الثقلاء) . کتاب نوادر الحوصی . کتاب مناظرته للبحتری . کتاب نوادر القواد . کتاب دعوة العامة . کتاب الاخوان والاصدقاء . کتاب کنی [11] الدواب . کتاب احکام النجوم . کتاب المدخل الی [12] صناعة التنجیم . کتاب صاحب الزمان . کتاب الحلعفین . (کتاب فضل السلم علی الرحة) . کتاب استغاثة الجمل الی ربه . کتاب فضل السرم علی الفم . کتاب نوادره و اشاره .

ابوحسان نملی

ابوحسان محمدبن حسان ، یکی از نیکان و ادیبان دوران متوکل است ، و بـا او

۱ـ خوش آن روزگاریکه بامعشوقه دوراز بازار بودیم .
۲ـ و اگر از سواری نانی میخواستیم صالح برای ما بوق میزد .
۳ـ ف (اللحیین) . ۴ـ ف (العیاره) .
۵ـ ف (خلق الانسان) . ۶ـ ف (الرزق) .
۷ـ ف (البحره) . ۸ـ ف (الجوارش والدریاقات) .
۹ـ ف (والیعامیر) . ۱۰ـ ف (الخضخضه) .
۱۱ـ ف (کی) . ۱۲ـ جب (فی) .

سخنانی‌داشت. این کتابها از اوست : کتاب برجان و حباحب فی‌اخبارالنساء والباه .کتاب صغیر .این نیز در همان معنی است .کتاب البغاء .کتاب السحق .کتاب خطاب المکاری لجاریة البقال .

ابوعبر هاشمی

مکنی با بـوالعباس محمد بن احمد بن عبدالله بن عبدالصمد بن علـی بن عبدالله بن عباس . جحظه گوید کسی را ندیـده‌ام چون او متن‌کتابی را در حفظ داشته باشد و بهتر از او شعر گوید. هیچ صنعت وهنری در دنیا نبود که او با دست‌خود آنرا نسازد ، تاجائیکه دیدم خود اوخمیر کرده و نان میپخت . پدرش حامض لقب داشت . و مرد با محفوظـات وادیبی بود. وخود او از ناصبیان سرسخت وملعونی بود،که در قصرابن هبیره ـزمانی‌که بآنجـا بـرای‌گرفتن جیره خود رفـت‌کشته شد . و گـروهی از شیعیان[1] او را کشتند . برای‌آنکه شنیدند نسبت بعلی‌علیه‌السلام[2] بدگوئی میکند.و اورا از (بالای) بام(کاروانسرا) که‌آنجا خوابیده بود پائین انداختند و جان‌داد (این‌واقعه) در سال دویست‌و پنجـاه اتفاق افتاد . و از اشعار اوست :

زائرٌ نَمَّ عَلَیه حُسْنه	کَیفَ یخفی‌اللیلُ بَدراً طَلَعا[3]
اَمْهَلَ الغَفْلَة حَتّی اَمکَنَت	وَرَعی الحارسَ[4] حَتی هَجَعا[5]
رَکَبَ الا هوٓ آلَ فی زَوْرَتة	ثم مٰا سَلَّم حَتی وَ دَعٰا[6]

(این اشعار با اختلاف‌کمی درالفاظش ازعکوک‌روایت شده‌است).این‌کتابها ازاوست: کتاب‌الرسائل .کتاب سماه جامع‌الحماقات و حاوی[7] الرقاعات .کتاب‌المنادمة و اختلاف[8] الخلفا والامراء .کتاب نوادره و امالیه .کتاب اخباره و شعره .

ابن‌شاه طاهری[9]

ابوالقاسم علی‌بن محمد بن شاه طاهری[10] ، از فرزندان شاه میکال . ادیبی خوب و

۱ـ ف (الرفضه) . ۲ـ ف (کرم الله وجهه) .

۳ـ زیارت‌کنندهٔ‌که زیبائیش براو نمامی‌میکرد- بهمانگونه‌که تاریکی شب ماه‌را پنهان نخواهد ساخت . ٤ـ ف (السامر) .

٥ـ از بی‌توجهی‌مجالی‌برای رفتن یافته ـ و با خواب‌رفتن پاسبان بسوی مقصدشتافته .

٦ـ و با تحمل بیم و هراس برای این دیدار ـ هنوز سلامی نکرده خداحافظی نموده و بجای خود برگشت . ۷ـ ف (و مأوی) . ۸ـ ف (اخلاق) .

۹ـ۱۰ـ ف (الظاهری) .

خوش مشرب، و ظریف و پاکیزه بود. و این کتابها از اوست: کتاب اخبار الغلمان. کتاب اخبار النساء. کتاب دعوة‌التجار. کتاب فخر المشط علی‌المرآة. کتاب الرؤیا. کتاب‌الخبز (والجبن) والزیتون. کتاب حرب‌اللحم والسمك. کتاب عجائب‌البحر. کتاب البغاء ولذاته. کتاب قصیدة خیارنا[1] مکانس. کتاب الضخضخه. کتاب‌البدال.

مرد معروف بمبارکی[2]

(نامش . . .) . و این کتابها از اوست: کتاب الهمج و الرعاع و اخلاق[3] العوام. کتاب نوادرالغلمان والخصیان.

کتنجی

نامش ... در طبقه ابوعنبس و ابوعبر[4] بود، و بقولی پس از وفات ابوعبر[5] جانشین او درحماقت گردید. بخط ابن بامنداذ[6]؛ وگمان دارم مانیداد است - خواندم که‌کتنجی بسلیمان وهب، یا عبیدالله - این تردید از من است[7] - نوشت، دوستانت فدایت شوند، چه آنهائیکه ماننده من احمقند، وچه آنهائیکه چون تو عاقلند، ما در زمانی هستیم که‌عاقلان چون بهرهٔ از عقل ندیدندآنرا رهاکردند، و جاهلان چون سود فراوانی درآن دیدندبآن گرویدند، آنان برای از دست دادن آنچه راکه داشتند، و اینان، برای‌آنچه راکه‌بآن گرویده‌اند، از میان رفتند، و ما ندانیم با چه‌کسانی زندگانی نمائیم. و این‌کتابها از اوست: کتاب جامع‌الحماقات واصل الرقاعات. کتاب الملح والمحمقین. کتاب الصفاعنه. کتاب‌المخرقه.

جراب الدوله

نامش احمدبن محمدبن علوجه سجزی، طنبور مینواخت (و از مردم ری و بقولی سجزی، و یکی ازظرفاءبذله‌گو، ملقب‌برخ[8] ومعروف بجراب‌الدوله‌بود. ازکتابهای‌اوست: کتاب النوادرو المضاحك فی‌سائر الفنون والنوادر. و این‌کتاب را - ترویح‌الارواح‌ومفتاح -

---

۱- ف (جیادنا). ۲- ف (المیادکی).
۳- جب (اختلاف).
۴-۵- جب (ابوالعیر). ۶- ف (نامیداد).
۷- ف (لاتشك‌منی) جب (الشك‌منی). ۸- ف (باریح).

السرور والافراح ، نامیده و بچند فن درآورد ، وکتاب بزرگیست .

برمکی

کاتب ابوجعفربن عباسه ، و شتربان معزالدوله ، نامش ... و دستش شل بود . این کتابها از اوست : کتاب الجامع فی‌اشعار المدلفین[۱] .کتاب النوادر والمضاحیك[۲] .

ابن بکر شیرازی

مردی دلنشین ، با ادب، وخوش محضری بود . وبرای مطیع کتابت میکرد ، و شعر نمکینی داشت این کتابها از اوست : کتاب الشجون وفنون . کتاب انشاءالرسائل ـ و اینها را از مطیع‌لله فراگرفته بود .

گروه دیگری از متأخران که در جاهای

مختلف بودند

ابن فقیه همدانی

نامش احمد (بن‌محمد) از ادیبان است ، وجزاین درباره او چیزی نمیدانیم . این کتابها از اوست : کتاب‌البلدان ـ درحدود هزار ورق ، که از تألیفات دیگران گـرفته ، و کتاب جیهانی رالخت کرده‌است. کتاب ذکرالشعراء المحدثین والبلغاء منهم والمفحمین .

عبیدالله

بن‌محمدبن عبدالملك‌کاتب ، واین‌کتابها ازاوست : کتاب نشوةالنهار و معاقرةالعقار کتاب فضائل‌الصبوح و مناقبه ومعائب‌الغبوق و مثالبه .

مرد معروف بابو معتمر

یا ابومعمر[۳]

زیدبن احمد ابوزید[۴] کاتب. وازکتابهای از اوست : کتاب‌السجاعة[۵] و تلقیح‌البلاغة .

۱ـ ف (المفلقین) . ۲ـ ف (المضاحك) .
۳ـ ف (بابن‌المعتمر اوبابی‌المعتمر) . ۴ـ ف (بن‌زید) .
۵ـ ف (الشجاعه) .

که دران احمدبن عیسی بن شیخ را مدح کرده است .

مسعودی

این شخص از مردم مغرب[1] و معروف بابوالحسن علی‌بن حسین‌بن علی مسعودی ، از فرزندان عبدالله‌بن مسعود . وصاحب تألیفاتی در تاریخ و اخبار ملوك است . و این کتابها از اوست : کتاب معروف ، بمروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر فی تحف‌الاشراف والملوك واسماء- القرابات[2] . کتاب ذخائرالعلوم و ماکان فی‌سالف[3] الدهور . کتاب‌الاستذکار لمامرفی‌سالف- الاعصار[4] . کتاب التاریخ فی اخبارالامم من‌العرب والعجم . کتاب‌رسائل .

اهوازی

محمدبن اسحاق ، مکنی بابوبکر . این‌کتابها از اوست : کتاب‌النحل و اجناسه (و عروسه) . کتاب‌الفلاحة والعماره .

شمشاطی[5]

ابوالحسن علی‌بن‌محمد عدوی ، از مردم‌شمشاط[6] . ازشهرهای مرزی ارمنستان . ابتدا آموزگار ابوتغلب‌بن ناصرالدوله‌وبرادرش بود ، و بعد ندیمشان گردید . شاعر ، ومصنف؛ و مؤلف بود ، ومحفوظات خوبی‌داشته و روایت بسیاری‌کرده است ودرباره او دستم میلرزد[7] زیرا ازقدیم با او شناسائی‌داشتم ؛ وحالاگویند چون بسن پیری رسیده از اخلاق گذشته‌اش دست برداشته . و هنوز در قید حیاة است . ازکتابهای اوست : کتاب‌الانوار ــ که در زمینه اوصاف وچیزهای نمکین وتشبیهاتست ، و از قدیم آنرا تألیف کرده و سپس بر آن چیزهائی افزود . کتاب‌الدیارات ــ بزرگست . کتاب‌المثلث‌الصحیح . کتاب اخبار ابی‌تمام والمختار من شعره . کتاب‌القلم[8] ــ تألیف بسیار خوبی است .

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۳۴ همین‌کتاب .
۲ــ جب (القرابات) . ۳ــ ف (سائر) .
٤ــ ف (الاعمار) . ٥ــ ف (السمیساطی) .
٦ــ ف (سمیساط) و شمشاط بکسر اول وسکون دوم از شهرهای روم درکنار فرات است (معجم‌البلدان) .
۷ــ ف (ونسبه نزید) جب (و فیه یرید کدّی) .
۸ــ ف (العلم) .

محمدبن اسحاق سراج

از مردم نیشابور است، ومردی معروف بمزکی[۱] که نامش محمدبن ابراهیم نیشابوری بود از وی‌روایت کرده‌و ازکتابهای اوست: کتاب الاخبار - در اخبار متأخران. ووزراء، وحکمرانان وآنهائی‌که در شهرستانها بودند و هرشخص را بتنهائی آورده است. کتاب رسائل- نازکست. کتاب‌الاشعار المختارة منها والمعارة.

ابن‌خلاد رامهرمزی

ابومحمد حسن‌بن عبدالرحمن بن خلاد قاضی. تألیفاتی خوب، و تصنیفات نیکوئی دارد ودرآنها پیروی از رویه جاحظ نموده است. ابن‌سوارکاتب بمن گفت: که‌او طبع شعر هم داشت، وحدیث را شنیده وروایت کرده است. و این‌کتابها ازاوست: کتاب ربیع‌المتیم - در اخبار عاشقان. کتاب‌الفلك[۲] فی‌مختار الاخبار (والاشعار). کتاب امثال النبی صلعم[۳]. کتاب الریحانین[۴] الحسن و الحسین علیهما و علی اهلهما السلام. کتاب امام‌التنزیل فی‌القرآن. کتاب‌النوادر والشوارد. کتاب ادب‌الناطق. کتاب‌الرثاء والتعازی. کتاب رسالة السفر. کتاب‌الشیب والشباب. کتاب‌ادب‌الموائد. کتاب المناهل والاعطان والحنین الی‌الاوطان.

آمدی[۵]

نامش حسن‌بن بشربن یحیی، مکنی بابوالقاسم، از مردم بصره و قریب‌العهد بما، وگمان دارم هنوز زنده باشد. دارای تصنیفاتی خوب، و تألیفات نیکوئی است، و رویه جاحظ را درکار خود دارد. این‌کتابها از اوست: کتاب فی‌شدة حاجةالانسان الی‌ان‌یعرف قدر نفسه. کتاب المختلف والمؤتلف فی‌اسماءالشعراء. کتاب معانی شعر البحتری. کتاب الردعلی علی‌بن عمار فیماخطاء فیه اباتمام. کتاب‌الموازنة بین ابی‌تمام والبحتری. کتاب نثر المنظوم. کتاب فی‌ان الشاعرین لایتفق خواطرهما. کتاب فی‌اصلاح مافی معیار الشعر لابن‌طبا. کتاب فی‌نثرمابین‌الخاص والمنزل‌من معانی‌الشعر. کتاب فی‌تفضیل شعرامرؤالقیس علی‌الجاهلیین.

۱- ف (بالمرکن). ۲- ف (العلل). ۳- جب (علیه‌السلام).

۴- ف (الرجحان‌بین). ۵- (آمد از شهرهای بسیار بزرگ و مهم دیار بکر است (معجم‌البلدان).

شطرنجیانی‌که در بازی شطرنج کتاب تألیف کرده‌اند

عدلی

نامش ... و این‌کتابهـا از اوست :کتاب‌الشطرنج . و این‌کتاب اولین تـألیفی در شطرنج است .کتاب النرد و اسبابها و اللعب‌بها .

رازی

نامش ... و او مانند عدلی بود ، وهردو در پیش متوکل بازی میکردند . و رازی را،کتاب نازکی‌در شطرنج است .

صولی

ابوبکر محمدبن یحیی‌که درپیش گفته شد . و مؤلف‌کتاب‌الشطرنج ــ نسخه اول . و کتاب‌الشطرنج.ــ نسخه دوم است .

لجلاج

ابوالفرج محمدبن عبیدالله . من‌او رادیده‌ام . بشیر از نزد عضدالدوله رفت‌وهمانجا در سال سیصدوشصت‌واندی وفات یافت و بسیار ماهر بود ازکتابهای اوست: کتاب منصوبات الشطرنج .

ابن اقلیدسی

ابواسحاق ابراهیم بن محمدبن‌صالح .که درکارشطرنج بسیارزیرك وماهر بود .کتاب مجموع فی‌منصوبات الشطرنج ــ از اوست .

قریص مغنی

قریص جراحی ،که در دستگاه ابوعبدالله محمدبن داودبن جراح بود ، و نامش ... و از عالمان وماهران درآواز و شایستگی‌آن را داشت‌که در طبقهٔ جحظه و بعد از اوبشمار آید ودرآنجا ذکرشود ولی‌ما آنرا فراموش‌کرده بودیم. و جحظه درباره او اشعاری‌گفته که از آن جمله است :

اَكلنَا قريصاً وَ غنَّىٰ قَرِيص فَبِتْنَا عَلىٰ شُرفِ الفالج ۱

وفات قريص درسال بيست وچهاراست كه جحظه هم‌درآن سال‌وفات يافت. ازكتابهاى اوست: ـ كتاب صناعة‌الغناء واخبارالمغنين وذكرالاصوات التى غنى فيهاـ بترتيب حروف‌كه ناتمام گذاشت . وآنچه‌كه بدست‌آمد درحدود هزار ورق است .

ابن طرخان

ابوالحسن على‌بن حسن ، رويهٔ خوبى درآواز ، و سرمايهٔ درادب داشت ، وفات‌كه يافت اين‌تأليفات از اوبود :كتاب‌النوادر والاخبار .كتاب اخبارالمغنين الطنبوريين .كتاب انساب‌الحمام .كتاب ماورد فى تفضيل‌الطير الهادى .

۱ـ نان‌خورشى خورديم و قريص آوازى خواند و ما آنجا مانديم درحاليكه نزديك بود زمين‌گير شويم .

(چهارمین جزء)

از

(کتاب الفهرست)

(در اخبارعلماء مصنفان ازقدمأ ومتاخران ونام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج)

(بن ابویعقوب وراق)

(از روی دستور و خطش نقل گردید)

حکاه بخط المصنف
عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده
نسخه چستر بیتی ، و تقلیدی
که ازخط مصنف کرده است.

(مقالهٔ چهارم در شاعران)

(بسم الله الرحمن الرحيم)

(و علیه اتوکل و به استعین)

مقاله چهارم

از

کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام‌کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر شعر و شاعران

در دو فن

محمدبن اسحاق گوید : دراین مقاله منظور ما این است که معلوم داریم سازندگان، و جمع کنندگان ومؤلفان اشعارقدماء و راویان آنان و دیوان اشعارشان ، واشعارقبائل، چه کسانی بودندوچه نامی داشتند. ودرفن دوم این مقاله که مشتمل براشعار متأخران وشاعران جدید است ، مقدار حجم و اندازه شعر هرشاعری را از حیث کمی وزیادی بیان داریم . و خداوند ، دراین کاریکه بعهده گرفته‌ایم ، بکرم و لطف خود ، ما را مددکار خواهد بود .

نام راویان قبائل و اشعار شاعران

دوره جاهلیت و اسلام تا آغاز دولت

بنی‌عباس

ابوعمرو شیبانی ـ نامش گذشت . خالدبن کلثوم کوفی ـ نامش گذشت ، محمدبن حبیب نامش گذشت. طوسی ـ نامش گذشت. اصمعی عبدالملك بن قریب ـ نامش گذشت . ابن‌اعرابی نامش گذشت . ودر پیش گفته‌ایم که این علما از چه‌کسانی از راویان و فصحاء ، و اعراب ، فراگرفته بودند[1] ودیگرحاجتی ببردن نام آنان نبوده ، ونیازمندان میتوانند بجاهائی‌که ذکر شده است رجوع کنند .

امرؤالقیس بن‌حجر

از امرؤالقیس، ابوعمرو، واصمعی ، وخالدبن‌کلثوم، ومحمدبن‌حبیب، روایت کرده‌اند واز تمام‌این روایات. ابوسعید سکری‌مجموعهٔ ساخته وبخوبی از عهده برآمده، وابوالعباس احول نیز آنرا ساخته ولی تمام نکرده ، وابن سکیت هم‌آنرا ساخته است .

زهیر بن ابوسلمی

گروهی از وی روایت کرده‌اند ، وبخوبی از عهده برنیامده ودر روایاتشان اختلاف زیادی است . وسکری آنرا بسیار خوب ازکار درآورده است .

نام شاعرانی که ابوسعید سکری

اشعارشانرا جمع کرد

محمدبن اسحاق گوید : از علمائیکه اشعار شاعران را جمع کرده ، وبخوبی ازعهده برآمده ، ابوسعید سکری است ،که نامش حسن‌بن حسین است، وما درجای خود اورا ذکر کرده ، ودراینجا نیز کارهای اورا بیان مینمائیم . تا علاقمندان بتوانند بسهولت آنرا بدست آورند. ونیز دراینجاکارهای کسانیراکه خواسته‌اندمانندسکری عمل کنند، وازعهده برنیامده، و یا بخوبی انجام داده‌اند ، ذکر مینمائیم تا حاجتی بتکرار پیدا نشود . (انشاءالله)

---

۱ ـ ف (من‌احد) جب (من‌اخذ) .

امرؤالقیس : گفته شد .
زهیر : گفته شد .
حطیئه : اصمعی و ابوعمروشیبانی و طوسی وابن سکیت جمع کرده‌اند .
لبید بن بن ربیعه عامری : ابوعمروشیبانی واصمعی وابن‌سکیت‌وطوسی‌جمع کرده‌اند .
دریدبن صمة جشمی : ابو عمرو شیبانی و اصمعی .
اعشی‌الکبیر : ابوعمرو ، و اصمعی و ابن سکیت و طوسی، وثعلب .
اعشی باهله : اصمعی ، و ابن‌سکیت
(زبرقان یزید : اصمعی، و ابوعمر، و دیگران)
مسیب‌بن علس : گروهی .
حمیدارقط: اصمعی ، وابوعمرو ، وابن سکیت، وطوسی .
عدی‌بن رقاع (عاملی) گروهی .
طرماح: طوسی بسیارخوب، وگروهی
عباس‌بن‌مرداس(سلمی): طوسی،وابن‌سکیت.
نمربن تواب[4] : اصمعی ، وابن‌اعرابی
نابغه ذبیانی : اصمعی نیزآنرا جمع ، وخوب‌از عهده برنیامده ابن‌سکیت، وطوسی خوب‌جمع کرده‌اند .
نابغه‌جعدی: اصمعی، وابن‌سکیت،وطوسی جمع کرده‌اند .
تمیم‌بن ابی‌(بن) مقبل : ابو عمرو ، و اصمعی ، وطوسی، و ابن‌سکیت.

عمروبن معدیکرب : ابوعمرو .
مهلهل‌بن بیعة: اصمعی، و ابن سکیت.
متمم‌بن‌بریر[1]:ابوعمروشیبانی،واصمعی.
بشربن‌ابی‌حازم : اصمعی، و ابن‌سکیت
متلمس : اصمعی ــ و دیگران .
حمیدبن‌ثورراجز[2]. اصمعی، وابوعمرو، و ابن سکیت، وطوسی .
عدی‌بن زیدعبادی : گروهی .
سحیم‌بن وثیل عاملی ریاحی ؛ اصمعی، ابن‌سکیت .
عروة‌بن ورد : اصمعی ، وابن سکیت .
شبیب‌بن برصاء / عمروبن‌شاس } اصمعی، و ابن‌جندب[3]
مرار فقعسی : . . . .
ابوطحان قینی : . . . . . .
عباس‌بن عتبة‌بن ابولهب : . . .
معن‌بن اوس : . . . .
عبدالرحمن‌بن حسان . . . .
فرزند او سعیدبن‌عبدالرحمن . . . . .
عبدالله‌بن‌قیس رقیات (اصمعی، وطوسی)
جران‌العور نمیری . . . .
مضرس‌بن ربعی : اصمعی و دیگران .
خداش بن زهیر . . . .
ابوحیه نمیری : اصمعی و دیگران (از متأخران) .
سالم‌بن ابصه[5] . . . .
شماخ . . . .
راعی (عبید) . . . .

۱ـ ف(نویره) . ۲ـ ف (الرباحی). ۳ـ ف (ابن‌حبیب) . ٤ـ ف(تولب). ٥ـ ف(وابصه).

ابواسواد دوئلی : اصمعی ، وابوعمرو

حادره (ابن‌درید . ونیز) .

خربه[1] : گروهی .

مزاحم عقیلی : گروهی .

خنساء : ابن سکیت ، و ابن‌اعرابی ، و دیگران

کمیت

اصمعی آنرا جمع کرده، وابن‌سکیت برآن چیزهائی افزود . وگروهی آنرا از ابن کناسهٔ اسدی روایت کرده‌اند . و ابن‌کناسه آنرا از ابوجری ، و ابوموصول ، وابوصدقه ، که همه از بنی‌اسد میباشند ، روایت کرده است. و ابن‌سکیت آنرا از نصران استاد ، روایت کرده ، و نصران گوید: که شعر کمیت را برابوحفص عمربن بکیر قرائت کرده‌ام . وسکری نیز شعر کمیت را جمع کرده است .

ذوالرمه

گروهی آنرا جمع وروایت کرده‌اند . وآنکه ابوالعباس (احول) جمع کـرده ، از تمام روایات است . سکری نیز آن‌را جمع، وبیشتر ازآن‌گروه اضافاتی برآن نموده است (وکسیکه شعر ذوالرمه را از وی روایت‌کرد ، حریش‌بن تمیم بـروایت از پدرش است) و هلال‌بن میاس ، و منتجع‌بن‌نبهان آن‌را جمع ، و ابوعبیده آنرا از منتجع روایت‌کرده ، و لیث‌بن ضمام[2] آنرا از ابومرضی ، وقاسم[3] بن قاسم، از ابوجهمهٔ عدوی روایت‌کرده‌اند .

ابونجم عجلی

شعر ابونجم‌را ابوعمروشیبانی ازمحمدبن شیبان‌بن ابونجم، و از ابوازهر پسردختر ابونجم روایت‌کرده ، و ابوسعید سکری‌آنرا بسیار خوب جمع کرده است .

عجاج راجز .

اصمعی ، و ابوعمرو شیبانی جمع‌کرده‌اند .

رؤبةبن عجاج

ازمتأخران شعرا ، واصمعی شعراو را از وی روایت‌کرده ، وهمچنین ابوعمروشیبانی

۱ــ ف (حرثیه) . ۲ــ جب (اللبوبن صمام) . ۳ــ جب (الیسیر) .

وگروهی از علما ، و ابو سعید سکری آن‌را جمع وبخوبی از عهده برآمده است .

اخطل

سکری آن‌را ساخته ، و بخوبی از عهده برآمده است .

فرزدق

سکری آن‌را ساخته و بخوبی از عهده بر آمده است . وسکری دراشعار جریر کاری نکرده ، بلکه گروهی از علما ، چون ابوعمروشیبانی ، و اصمعی ، و ابن‌سکیت آن را جمع‌آوری کرده‌اند . و ابن‌کوفی نوشته است که مسحل‌بن کسیب‌بن عطا[1] بن خطفی نیز[2] شعر جریر را از خود جریر روایت نموده است .

نقائض جزیر و فرزدق

ابوعبیده معمر بن مثنی ، روی‌آن‌کار کرده . و اصمعی آنرا روایت نموده ، و روایتش غر ازروایت ابوعبیده است. و ابوسعید حسن‌بن حسین نیز روی‌آن کار کرده وبخوبی‌ازعهده برآمده . وابومنیث ازدی هم آنرا جمع‌آوری‌کرده ، که ثعلب ازوی روایت نموده است .

نام‌کسانیکه جریررا نقض و جریر

آنها را نقض‌کرده است

نقائض جریر واخطل (ابوعمرو ـ واصمعی). نقائض جریر و عمروبن‌لجا (ابوعمرو-واصمعی) . نقائض جریر و فرزدق .

نام فرزندان جریرکه شاعر بودند

(و نواده‌های او)

نوح[3] بن جریر ـ شعرکمی دارد . بلال‌بن جریر ـ شعرکمی‌دارد . دختر جریر ، نامش ... (شعرکمی دادد) عقیل‌بن بلال ـ شعرکمی دارد . عمارةبن عقیل ـ شاعری‌خوب و شعرش زیاد است .

۱ـ ف (عکامه) . ۲ـ جب (ونقائضه) ف (ایضا) .

۳ـ جب (نوحم) .

نام قبیله‌هائیکه سکری جمع‌آوری نموده

(بنوشتهٔ برخی از علماء)

اشعار بنی ذهل. اشعار بنی‌شیبان. اشعار بنی ابوربیعه . اشعار بنی یربوع. اشعارطی. اشعار بنی‌کنانه. اشعار بنی‌ضبّه. اشعار فزاره . اشعار بجیله. اشعارقین[1] . اشعار بنی‌یشکر. اشعاربنی‌حنیفه . اشعار بنی‌محارب. اشعار ازد . اشعار بنی نهشل . اشعار بنی‌عدی . اشعار بنی‌نمیر[2] . اشعار بنی‌عبدود (بن...) اشعار بنی‌مخزوم . اشعار بنی اسد . اشعار بنی‌حارث. اشعار فهم (وعدنان) . اشعار مزینه و عدوان .

و نیز از شعر شاعران : شعر هدبة‌بن خشرم . (وزیادبن زید) وکمیت‌بن معروف . وضمه قشیری است که مفضل‌بن سلمه نیزآن را جمع‌آوری کرده است .

۱ـ ف (القند) . ۲ـ ف (بنی‌تمیم) .

(بسم الله الرحمن الرحیم)

فن دوم - از مقاله چهارم

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

نام شاعران متأخر و برخی از شاعران دوره اسلام و مقداریکه

از اشعارشان بدست آمده تا زمان ما

محمدبن اسحاق گوید: درآغاز این مقاله گفته شدکه ما نمیخواهیم شاعران را طبقه‌بندی نمائیم ، زیرا پیش ازما علما و ادیبانی سبقت این‌کار را برما داشته‌اند ، بلکه منظور ما این است که نام شاعران و مقدار شعر هریك را - با تفاوتیکه در اشعارشان است - ذکر نمائیم ، تاکسیکه خواستار جمع‌آوری کتاب و اشعار است ، آنرا دانسته و برآن آگاهی داشته باشد . واگر گفتیم شعر فلان شاعر ده‌ورق است مراد ما ورق سلیمانی[1] است که‌دارای بیست سطر ، باین‌معناکه یك صفحه گنجایش بیست‌سطر را داشته باشد . و همین را پایه‌گفتار ما درکمی وزیادتی اشعارشان بدانند، واین هم از روی تقریب و مشاهداتی است که درطول

۱- منسوب بسلیمان‌بن راشد است که دردوران هارون‌الرشید والی خراسان بود(لغتنامه دهخدا ذیل -کاغذ) .

اینمدت داشته‌ایم نه از روی تحقیق و تعیین قطعی شماره اشعار .

بشاربن برد

ملقب بمرغث[1] ، برده بنی عقیل ، و نژادش را فارسی گفته‌انـد . اشعار او ، در نزد کسی یا در دیوانی جمع نگردیده ، و من در اوراق متفرق درحدود هزار ورق از آن را دیده‌ام و گروهی نیز منتخباتی از آن داشته‌اند .

ابن هرمه

ابراهیم‌بن علی‌بن‌هرمه ، تنها اشعارش دویست ورق است ، ولی آنچه ابوسعید سکری ساخته ، درحدود پانصد ورق بوده، وصولی نیزآن را جمع‌آوری نموده ، ولی‌کاری ازپیش نبرده است .

ابوعتاهیه

وضعیت اشعار او همچو اشعار بشار است . وآنچه از اشعارش درموصل دیدم از بیست جزوه‌بیشتر ــ درنیم‌ورق طلحی[2] بخط ابن‌عماره بودکه اشعار متأخران را مینوشت . وآنرا که من‌دیدم دلالت برسی جزوه داشت . وگروهی اخبار ومنتخبات[3] شعراو را جمع‌آوری کرده‌اندکه ما در ذکر احوال آنان اشاره بکارکردشان کرده‌ایم .

ابونواس

شهرتش ما را بی‌نیاز از تحقیق درباره نسب واخبارش داشته ، ووفاتش درآشوبی بود که در سال دویست ، پیش از آمدن مأمون از خراسان ، برپا شد . و ابن‌قتیبه آن را در سال یکصدونود ونه دانسته است . وازکسانیکه اشعار او را ــ بدون رعایت ترتیب حروف ــ جمع‌کرد، راویه اویحیی‌بن فضل است که‌آنرا بده صنف درآورد.وازعلماء، ابویوسف یعقوب بن‌سکیت است که‌آنرا تفسیر هم‌کرده ، ودرحدود هشتصد ورق است ، و او نیزآنرا بده‌صنف درآورده ، و ابوسعید سکری نیزآنرا جمع‌آوری‌کرده ولی باتمام نرساند ، و مقدارکار-کرد او دوثلث ازآن اشعار ، ودرحدود هزار ورق است .

۱ـ ف (مرعث) و مرغث بمعنی مادینهٔ شیردار (منتهی‌الارب) .
۲ـ منسوب بطلحةبن‌طاهر دومین امیرخاندان طاهر است (لغتنامه دهخدا ـ ذیل‌کاغذ).
۳ـ ف (اخبار) جب (اختیار) .

ادیبانیکه روی اشعار ابونواس کار کرده‌اند

صولی : آنرا بترتیب حروف جمع و منحول آن را انداخته است .
علی‌بن حمزه اصفهانی : آنرا بترتیب حروف جمع‌کرده است .
یوسف‌بن دایه : اخبار او و منتخباتی از اشعارش را جمع‌کرده است .
ابوهفان : اخبار او و منتخباتی از اشعارش را آورده است .
ابن‌وشا ابوالطیب : اخبار او و منتخباتی از اشعارش دارد .
ابن‌عماره: اخبار او ومنتخباتی از اشعار اورا جمع‌کرده، ورساله نیزدرمعایب ودزدیدیهایش تألیف نموده است . خاندان منجم در تألیفاتی‌که درباره اشعار متأخران دارند ، اخبار و منتخباتی از اشعار اورا آورده‌اند،که درجای خود گفته‌ایم . ابوالحسن شمشاطی[1] نیزاخبار ابونواس و منتخبات اشعار او را جمع ، و از او دفاع نموده و خوبیهایش را شمرده است .

مسلم‌بن ولید

کارهایش مشهور ، و شعرش درحدود دویست ورق است ،که صولی ، و یکنفر دیگر (معروف) به ...... در زمان ما ـ آنرا جمع‌کرده است .

مروان بن ابوحفصه رشیدی و خانواده و فرزندان شاعر او

ابوحفصه اولی ، نامش یزید ، در دوران عثمان‌بن عفان رضی‌الله عنه بود ، و شعـرش بسیارکم است . یحیی‌بن ابوحفصه ، در دوران عبدالملک‌بن مروان ، اشعارکمی در حدود بیست‌ورق دارد . مروان‌بن سلیمان‌بن ابوحفصه ، مکنی باوبسمط . شاعریست‌که شعرش در حدود سیصد ورق است. ابوسمط مروان‌بن ابوجنوب‌بن مروان ابوسمط . شاعریست‌که‌شعرش درحدود یکصدوپنجاه ورق است . محمدبن مروان بن ابوجنوب . شاعریست کـه شعرش در حدود پنجاه ورق است .

۱ـ ف (السمیساطی) .

متّوج[1] بن محمود بن مروان بن ابوجنوب ، شاعر ، و شعرش درحدود یکصد ورق است ، ابوسلیمان ادریس‌بن سلیمان بن ابوحفص ، شاعر ، و شعرش در حدود یکصد ورق است . محمدبن ادریس ـ شعر کمی ، درحدود یکصد ورق دارد .

آمنه دختر ولیدبن یحیی‌بن ابوحفصه . شعر کمی دارد . ابوسمط عبدالله بن سمط ، شعرش درحدود یکصد ورق است .

شاعران خاندان رزین بن سلیمان[2]

علی‌بن رزین شاعریست که شعرش درحدود پنجاه ورق است .

دعبل‌بن علی خزاعی ، شعرش درحدود سیصد ورق ، وصولی آن‌را جمع کرده است . واین کتابها نیز از اوست . کتاب طبقات‌الشعراء . کتاب‌الواحده .

(رزین‌بن علی ، شعرش درحدود پنجاه ورق است) .

حسین‌بن دعبل شاعریست که شعرش درحدود دویست ورق است .

ابوشیص محمدبن عبدالله‌بن رزین پسرعموی[3] دعبل، مکنی بابوجعفر ، شاعریست که شعرش درحدود یکصدوپنجاه ورق وصولی آن را جمع‌آوری کرده است .

عبدالله‌بن ابوشیص ، شاعریست که شعرش درحدود هفتاد ورق است .

خاندان ابوعتاهیه .

ابوعتاهیه را پیش از این گفته‌ایم . و دراینجا فرزندان و نواده‌های او راکه شاعر بودند ذکر مینمائیم :

محمدبن ابوعتاهیه، مکنی بابوعبدالله ، از عابدان و ملقب بعتاهیه بود (وشاعریست که شعرش درحدود پنجاه ورق است) .

(عبدالله بن محمدبن ابوعتاهیه ، شاعریست که شعرش پنجاه ورق است) .

(ابوسوید عبدالقوی‌بن محمدبن ابوعتاهیه ، شاعریست که شعرش پنجاه ورق است) .

(خاندان طاهر بن حسین)

(ابوالحسین طاهر بن حسین ، شاعر ، ومقدار شعرش پنجاه ورق است) .

(عبدالله‌بن طاهر بن حسین ، شاعر ، و مقدار شعرش پنجاه ورق است) .

۱ـ ف (فتوح) . ۲ـ ف (الرزین‌بن سلیمان‌له شعر) . ۳ـ جب (بن‌عمر) .

(محمدبن عبدالله‌بن طاهر ، شاعر . وشعرش هفتاد ورق است) .
(سلیمان‌بن عبدالله‌بن طاهر . شعر کمی دارد . و محمدبن طاهر بن عبدالله‌بن طاهر ، شعرش درحدود سی‌ورق است) .
(عبیدالله‌بن عبدالله‌بن طاهر ، شعرش درحدود یکصد ورق است) .

(سخن در مقدار اشعار کسانیکه)

(محمدبن داود درکتاب الورقه آورده)

(درآغاز این فن گروهی راکه محمد ذکرکرده است آورده‌ایم و در اینجا بذکر (کسانی میپردازیم که محمد ذکر کرده و ما نیاورده بودیم) .
(رؤبةبن عجاج راجز ، اصمعی شعر او را روایت‌کرده ، وابوسعید حسن‌بن حسین (سکری آنرا جمع‌آوری نموده ، و درحدود هزار ورق است) .
(سیدبن محمد حمیری ، از شاعران اهل بیت پیامبر ـ که شعر زیادی دارد ، دوجزوه (ازآن را درحدودسیصد ورق دیده‌ام که فقط‌مشتمل بر ـ رائیات ـ سید بود ، و اجزاءدیگری (درحدود دویست‌ورق دیدم که فقط مشتمل‌بر ـ کیسانیات ـ سیدبوده ، وبعد مجموعه اشعار (او را درپانصد ورق دیده‌ام) .

(سدیف برده‌بنی‌عباس ، سی‌ورق)
(علی‌بن‌ثابت ، یکصدوپنجاه ورق)
(ابوبجیله راجز ، درحدود پنجاه‌ورق)
(سلمةبن عیاش ، درحدود پنجاه‌ورق)
محمدبن ابوعیینه ، درحدود صد ورق
(سلیمان‌بن مهاجر ، درحدود پنجاه‌ورق)
(ربیعهٔ رقی ، یکصد ورق)
(امیرالمؤمنین) مهدی ، ده ورق
خلیل‌بن احمد ، بیست ورق .
(جهم‌بن خلف ـ پنجاه ورق)
(ابودلامه ، پنجاه ورق)
داوداسود ، پنجاه ورق
شراعةبن زندبود[2] هفتادورق .

مطیع‌بن ایاس ، یکصدورق .
منقذ هلالی ، پنجاه ورق
(سعیدبن وهب ، پنجاه ورق)
آدم‌بن‌عبدالعزیز ـ متهم بزندیقی ، بیست‌ورق
عکاشة بن عبدالصمد سی ورق
مساور وراق ، پنجاه ورق .
ابومالك اعرج ، سی ورق
(ابن‌جندب هذلی ، سی ورق)
(حماد عجرد ، پنجاه ورق)
(اشجع‌سلمی ، درحدود یکصدورق)
(ابن مولی ، درحدود سی ورق)
سلم‌بن‌عمروحاسر[1] درحدود یکصدوپنجاه‌ورق.
مؤمل رقی ، درحدود پنجاه‌ورق

۱ـ ف (الخاسر) . ۲ـ ف (زیدبود) .

سری‌بن عبدالرحمن : شعرکمی دارد
صالح‌بن جناح . پنجاه ورق
خلف‌الاحمر . پنجاه ورق
حسین‌بن مطیر اسدی . درحدود یکصد ورق
زیدبن جهم . پنجاه‌ورق
ابن‌حبیبات[4] . پنجاه ورق
علی‌بن خلیل . یکصد ورق

یحیی‌بن زیادحاوی[1] هفتادورق
(والبة بن‌حباب یکصد ورق)
ابوتیجان[2] پنجاه ورق
عبدالله‌بن مصعب . پنجاه ورق .
عبدالله[3]بن مبارك خیاط . سی ورق
محمدبن‌عبدالرحمن (بن‌ابوشبه) سی‌ورق[5]
ابن ابوالولید زندیق سی‌ورق

بشر بن معتمر

که در مقاله‌پنجم نامش خواهدآمد . شاعریست که‌بیشتر اشعارش برمسمط[6] ومزدوج[7] است وکتابهائی راکه در معانی مختلف بوده بشعر درآورده ، و آنچـه من بیاد دارم این کتابهاست : کتاب التوحید ، کتاب حدوث‌الاشیاء ، کتاب الرد علی‌المجوس[8] . کتاب الحجة فـی اثبات نبوة النبی صلعم . کتاب الـرد علی النصاری . کتاب الـرد علی‌الیهود . کتاب الرد علی‌الرافضه . کتاب الرد علی‌المرجئة . کتاب الرد علی‌الخوارج . کتاب الردعلی ابی الهذیل . کتاب الـرد علی‌النظام . کتاب الرد علی ابی شمر . کتاب الرد علی زیاد ـ الموصلی . کتاب الرد علی‌ضرار . کتاب الرد علی ابی‌جلده[9] . کتاب الرد علی‌حفص‌الفرد . کتاب الرد علی هشام‌بن‌الحکم . کتاب الرد علی اصحاب ابی‌حنیفه . کتاب اجتهادالرای . (کتاب اکثم‌بن صیفی) . کتاب‌الحسین بن صبعی . کتاب الرد علی‌الاصم . کتاب فی‌قتال‌علی وطلحه[10] . کتاب الرد علی‌الاصم ایضا فی‌الامامة . کتاب‌الرد علی‌المشرکین .

۱ـ ف(الحارثی) . ۲ـ ف (ابوالسحار) . ۳ـ ف (عبدالملك) .
۴ـ ف(ابن‌حساب) . ۵ـ ف (سی‌وشش‌ورق) . ۶ـ مسمط یا تسمیط آنستکه بناء ابیات قصیده را بر پنج مصراع متفق‌القوافی نهند ومصراع ششم را قافیه مخالف قوافی اول آرند (المعجم ص ۳۸۲) . ۷ـ مزدوج شعریست که بناء آن‌بر ابیات مستقل مصرع باشد وشاعران عجم آن‌را مثنوی خوانند (المعجم ۴۱۱) .
۸ـ ف (علی‌النحویین) . ۹ـ ف (ابی‌خلده) .
۱۰ـ ف(قتال علی ع وطلحه رض) .

ابوشرابد[1] فزاری بیست‌ورق
غالب‌بن عثمان همدانی بیست‌ورق
ابوعاصم اسلمی بیست‌ورق
علی‌بن‌ردیم کوفی پنجاه ورق
ابن‌یامین بصری بیست‌ورق

اسحاق‌بن فضل و برادرانش عبدالرحمن و محمد وعبدالله کم
ابوتبار[2] پنجاه ورق
دارمی[3] مدنی سی‌ورق
عمروبن مبارك، بردهٔ خزاعه کم
ابوحنش نمیری سی‌ورق

خاندان ابوامیه

(از غیر کتاب الورقه)

امیة بن ابوامیه پنجاه ورق
علی‌بن (امیةبن) ابوامیه یکصدورق
احمدبن امیةبن ابوامیه سی‌ورق
ابوحیه نمیری پنجاه ورق
محمدبن دویب عمانی راجز پنجاه‌ورق
عبدالغفاربن عمروانصاری کم
عبدالله بن حُر کم
محسن‌بن ارطاة اعرجی (راجز) کم
ابن‌ابوعاصیه سلمی پنجاه‌ورق
موسی‌بن عبدالله‌بن حسن کم
صالح‌بن عبدالقدوس متهم بزندیقی پنجاه‌ورق
ابوحجناء نصیب هفتادورق
سلیمان‌بن ولید برادر[6] مسلم کم
ابوهاشم طالبی[7] کم
محمدبن ابوامیه پنجاه ورق

عبدالله بن امیةبن ابوامیة پنجاه‌ورق
ابوحشیشه طنبوری نامش گذشت وشعرقابل ذکری ندارد.
ابونجره[4] نمیری سی‌ورق
احمدبن ابوعثمان‌کاتب پنجاه‌ورق
سقلابی بن منتهی (مدنی) کم
ابومعافا مدنی بیست‌ورق
دنقعی[5] کم
ابراهیم‌بن عبدالله‌بن حسن کم
معن‌بن زائده کم
سلمةبن عبادبن منصور کم
یحیی‌بن بلال‌عبدی کم
حکم‌بن قنبر مازنی پنجاه ورق
(ابووراس خزاعی کم)

۱ــ ف (ابوالسدانه). ۲ــ ف (ابوالبیان)
۳ــ ف (الداری). ٤ــ و (ابی‌نجده).
٥ــ ف (الدیفعی). ٦ــ ف (پدر).
۷ــ ف (المطلبی).

ابان لاحقی و خاندان او

ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عقیر[1] . شعر بسیاری دارد . وبیشتر اشعارش مزدوج و مسمط[2] است . وکتابهائی از فارسی و غیره ترجمه نموده که از آنها من این کتابها را بیاد دارم : کتاب کلیله ودمنه . کتاب بلوهـر وبوداسف[3] . کتاب سند باد . کتاب مزدك . کتاب الصیام والاعتکاف (کتاب مروك) .

پدرش عبدالحمید ، شعر کمی دارد . لاحق پدر[4] عبدالحمید ، شعر کمی دارد، عبدالحمید بن عبدالحمید برادر ابان ، (شعر کمی دارد) . حمـدان بن ابان بن عبدالحمید[5] پنجاه ورق . عبدالحمید ابطر ، شعر کمی دارد .



شاعر	مقدار
سهل بن هارون، که نامش گذشت شعر کمی دارد	
زنبور کاتب ، شاعر	پنجاه ورق
صالح بن ابو نجم	پنجاه ورق
ابوالهول حمیری	پنجاه ورق
کلثوم بن عمروعتابی	یکصدورق
ابن قابوس[6] شیبانی	یکصد ورق
عباس بن ابوشعلی	یکصدورق
عباس بن حسن عباسی	پنجاه ورق
عبدالله بن ایوب تیمی	یکصد ورق
حسین خلیع بن ضحاك	یکصدوپنجاه ورق
ابن[9] اسود شیبانی	پنجاه ورق
برادران فضل رقاشی، احمد عباس وعبدالمبدی.	کم
بطین بن امیه حمصی	کم
ابن ابوصبح[12]	کم
ابوبصیر	کم

شاعر	مقدار
ابوشمقمق	هفتاد ورق
(عباس احنف ـ شعر او را صولی جمع کرد	یکصدوپنجاه ورق)
بکر بن نطاح شاعر	یکصدورق
(ابو) شهاب خیاط	بیست ورق
داود بن زید[7] واسطی	سی ورق
منصور بن سلمه (نمری)	یکصدورق
یوسف بن صیقل	پنجاه ورق
احمد بن سیار جرجانی	پنجاه ورق
عتبة الاعور کوفی	کم
ابراهیم بن سبابه[8]	پنجاه ورق
عمرو . وراق	پنجاه ورق
فضل رقاشی	یکصد ورق
ابوعزاقر عمی[10]	کم
ابومسبع مدنی	کم
عمر بن نصر عصامی[11]	پنجاه ورق
محمد بن عبدالملك فقعسی	یکصدورق
محمد بن مناذر صبیری	هفتاد ورق[13]

۱ـ ف (عفیر) . ۲ـ رجوك شود بصفحه ۲۷۰ همین کتاب . ۳ـ ف (الزهر وبرداسف).
۴ـ ف (پسر) . ۵ـ جب درحاشیه دارد (فرزند پسر عبدالحمیدصح) .
۶ـ ف (ابوقاموس) . ۷ـ ف (دربن) . ۸ـ ف (سیاره) .
۹ـ ف (ابوسود) . ۱۰ـ ف (ابوالعدام) . ۱۱ـ ف (الرصافی) .
۱۲ـ ف (ابن ابوشیخ) . ۱۳ـ ف (نودورق) .

نام	اندازه	نام	اندازه
ابومصرحی[1]	کم	سهل بن غالب خزرجی[2]	کم

خاندان ابوعیینه مهلبی

عبدالله بن محمد بن ابوعیینه ـ یکصدورق. ابوعیینه بن محمد بن ابوعیینه . یکصدورق.



نام	اندازه	نام	اندازه
عبدالله بن مبارك یزیدی[3]	یکصدورق	رشید	ده ورق
ابراهیم بن مهدی	یکصدورق	ابوهندام مری[4]	کم
علی بن حمزهٔ کسائی	کم	(یحیی بن مبارك یزیدی	کم)
(صبعی	کم)	رزین[5] عروضی	یکصدورق
فضل بن عباس بن جعفر خزاعی[6]	کم		

زنان آزاد و کنیزان

نام	اندازه	نام	اندازه
علیه دختر مهدی	بیست ورق	زرزر[7] زرقاء	ده ورق
عنان کنیز ناطقی	بیست ورق	دلفاء	کم
خنساء	کم	ملك	کم
(صرف	کم)	مخنثه[8]	کم
مدام	کم	خشف[9]	کم
علم	کم	ریم	کم
(سکن	کم)	دنانیر ،کنیز (ابن) کناسه	کم



نام	اندازه	نام	اندازه
فضل شاعر[10]	بیست ورق	ابوالبیداء[11] ریاحی	سی ورق
عبدالجبار بن سعید مساحقی	پنجاه ورق	ابومیح جندب بن سودب[12]	کم
ابوفرعون شاشی[13]	سی ورق	مستهل بن کمیت	پنجاه ورق
احمد بن اسحاق خارجی	پنجاه ورق	محمد بن کناسه اسدی	پنجاه ورق

۱ـ ف (ابوالمضرحی) . ۲ـ ف (الحروحی) .
۳ـ ف (الدبیشی) . ۴ـ ف (المدنی) . ۵ـ ف (وزیر) .
۶ـ ف (الفراغی) . ۷ـ ف (ورور) . ۸ـ ف (محتیه) . ۹ـ ف (حسب) .
۱۰ـ ف (الشاعره) . ۱۱ـ ف (ابوالعبد) . ۱۲ـ ف (سودد) . ۱۳ـ ف (الشاسی) .

عمروبن حوی‌سکونی[۱] کم	ابودلف عجلی یکصد ورق
ابوصلع سندی سی‌ورق	اسحاق‌بن ابراهیم پنجاه‌ورق
محیم[۲] راسبی سی‌ورق	محمدبن علی‌دینی[۳] سی‌ورق
معبدبن[۴] طوق کم	ابوصعصعه ضریر کوفی کم
بیدون[۵] خادم بیست‌ورق (بلکه کمتر)	علاءبن عاصم غسانی کم
ضمری[۶] کم	ابوعمیثل یکصدورق
عمروحارکی پنجاه‌ورق	علی‌بن‌هشام پنجاه‌ورق
ابوخطاب بهدلی سی‌ورق	ابوینبغی[۷] پنجاه ورق
ابودهمان کم	(محمدبن فضل سکونی کم)
میمون حصری کم	قاسم‌بن سیار کاتب پنجاه‌ورق
اسماعیل‌بن حریر[۸] حریری کم	(روح‌بن عبدالسلام کم)
عبدالقدوس‌وعبدالخالق‌فرزندان‌عبدالواحد.	(مراغی کم)
بن نعمان بن بشیر کم	ابوزیادکلابی سی‌ورق
طالب و طالوت فرزندان (سائس) از هردو کم	اسحاق‌بن صباح سبعی کم
	ابوموسی مکفوف کم
بریئه مصری کم	حرمازی پنجاه‌ورق
عبادبن ممزق پنجاه ورق	عطاءبن احمر[۹] مدینی کم
اسماعیل قراطیسی هفتاد ورق[۱۰]	عدیاء[۱۱] حنفی مصری پنجاه ورق
علی‌بن جبله عکوك یکصدوپنجاه‌ورق	ابوعدنان سلمی سی‌ورق
محمدبن یسیر[۱۲] پنجاه ورق	مسرور[۱۳] هندی غلام حفصویه کم
قاسم بن یوسف پنجاه‌ورق	ابویعقوب خریمی[۱۴] دویست ورق
غسانی ابومحمد کم	محمدبن حازم[۱۵] باهلی هفتاد ورق
علی‌بن ابوکثیر پنجاه ورق	احمدبن یوسف پنجاه ورق
محمد واسحاق فرزندان ابراهیم فزاری کم	عوف‌بن محلم سی‌ورق

۱ـ ف (جزی‌السکری) . ۲ـ ف(المنجم) . ۳ـ ف (الضبی) .
۴ـ ف (معقل) . ۵ـ ف (میدون) .
۶ـ ف (الصمری) . ۷ـ ف(ابوالنفیعی) . ۸ـ ف (جدیر) .
۹ـ ف(احمد) . ۱۰ـ ف(نود) . ۱۱ـ ف (العداء) .
۱۲ـ ف(بشیر) . ۱۳ـ ف(منصور) . ۱۴ـ ف (الحریمی) .
۱۵ـ ف (خادم) .

حسن‌بن طلحه قرشی — کم
عسنق[1] ضبی — پنجاه ورق
ودیهٔ[2] اسدی — کم
معقل‌بن عیسی برادر ابودلف — کم
مأمون — بیست ورق
محمدبن ابوحمزهٔ عقیلی — کم
ابوبکر عورمی[3] — پنجاه ورق
حسین‌بن ضحاک باهلی — کم
احمدبن هشام — پنجاه ورق
ابوحفص شطرنجی — پنجاه‌ورق
جعفر بن عفان طائی از شاعران شیعه دویست‌ورق
احمدبن حجاج — کم
(ابن ابوزوائد — پنجاه ورق

ابونانه احمدبن منصور (بصری) — کم
محمدبن ابوبدر سلمی — پنجاه‌ورق
محمدبن یزیدبن مسلمه حصنی — یکصدورق
ابوراسب بجلی — پنجاه ورق
اخفش بصری — کم
ابوهمام‌روح‌بن عبدالاعلی — پنجاه‌ورق
محمدبن علی‌جوالیقی — پنجاه‌ورق
سیدبن ضمضم[4] کلابی — پنجاه ورق
اسماعیل‌بن ابومحمد یزیدی — پنجاه‌ورق
ابوعمران سلمی — پنجاه ورق
ابوشنبل[5] عقیلی — کم
فضل‌بن‌اسماعیل‌بن صالح هاشمی — یکصدورق
هیثم‌بن مطهر فافا — کم

خاندان معذل[6]

معذل‌بن غیلان[7] بن محارب‌بن بحتری (عبدی) مکنی با بوعمرو — پنجاه ورق
عبدالصمدبن‌معذل[8] شاعر — یکصدوپنجاه‌ورق

احمدوعیسی‌وعبدالله، شعرشان کم وذکرشان گذشت.



ابوحزام[9] عکلی — پنجاه ورق
عراف[10] بن عبدالله مصری — سی‌ورق
ابوالکلب‌حسن‌بن نحناح[11] — پنجاه‌ورق
یوسف‌بن مغیرة‌بن ابان قسیری[12] — کم
جمل‌مصری، قاسم‌بن عبدالسلام — پنجاه ورق
هشام‌بن احصر ایادی[14] مصری — سی ورق

احمدبن محمد(بن) مدبر — هفتادورق
کسائی علی‌بن حمزه — ده‌ورق
عمارة‌بن عقیل — سیصد ورق
ابوعالیه شامی — پنجاه ورق
محمد بیذق[13] — سی ورق
خطاب‌بن معلی — پنجاه ورق

۱ـ (العنسق) . ۲ـ ف (ورقه) .
۳ـ ف (العروضی) . ۴ـ ف (صمصم) .
۵ـ ف (ابوشبل) . ۶ـ ف(المعدل) . ۷ـ ف(المعدل‌بن عیلان) .
۸ـ ف (المعدل) . ۹ـ ف (ابوحرام) . ۱۰ـ ف (الفرات) .
۱۱ـ ف(النجاح) . ۱۲ـ ف (یوسف‌بن المعتزبن ابان العسری) .
۱۳ـ ف(المهلبی) ۱۴ـ ف (احصن‌الاباضی) .

عبدالله بن محمد مکی	سی ورق	ابوسعد[1] مخزومی	یکصد و پنجاه ورق
محمد بن حارث مصری	پنجاه ورق	محمد بن وهیب	پنجاه ورق
خلیل بن جماعه مصری	پنجاه ورق	عروة بن حمیمه اسدی	پنجاه ورق
اسحاق بن معاذ مصری[2]	سی ورق	مکیف ابوسلمه مدنی	کم

ابو تمام

حبیب بن اوس طائی ، اشعارش تا زمان صولی جمع آوری نشده و در حدود دویست ورق بود صولی آنرا بترتیب حروف درآورده ، و در حدود سیصد ورق است . و علی بن حمزه اصفهانی ، نه بترتیب حروف ، بلکه برروی نوع شعر ، آنرا تألیف کرده و خوب از کار در آورده است . واین کتابها نیز از اوست : کتاب الحماسه . کتاب الاختیارات من شعر الشعراء . کتاب الاختیارات من شعر القبائل . کتاب الفحول .

عبدالله بن محمد عتبی	پنجاه ورق	ابو نهشل و ابو نصر و محمد بن حمید اشعار کمی دارند .
احرم[3] بن حمید طوسی	هفتاد ورق	برادرانش[4] حمدون و داود ـ هر کدام پنجاه ورق .
ابراهیم بن اسماعیل بن داود کاتب	هفتاد ورق	
عبدالله بن عبیدالله عائشی[5]	پنجاه ورق	

بحتری

ولید بن عباده ، تا زمان صولی شعرش بترتیب حروف در نیامده بود . صولی آن را بترتیب حروف درآورد . و علی بن حمزه اصفهانی نیز آنرا بر نوع شعر مرتب کرده و خوب از کار درآورده است . و این کتابها از اوست : کتاب الحماسه . بر مثال حماسه ابو تمام . کتاب معانی الشعراء .

ابن رومی .

علی بن عباس بن جریج ، شعرش بر حروف مرتب نبود ، و مسیبی آنرا از وی روایت داشت . و بعد صولی آن را بترتیب حروف درآورد ، و ابوالطیب وراق بن عبدوس ، از تمام نسخه‌ها

۱ ـ ف (ابوسعید) . ۲ ـ ف (البصری) .
۳ ـ ف (احاق) . ٤ ـ ف (اخو) جب (اخواه) . ٥ ـ ف (العابسی) .

مجموعهٔ ساخت که هزار بیت بر آن نسخه‌های مرتب یا غیر مرتب بحروف اضافه دارد . مثقال ، غلام ابن‌رومی ـ یکصدورق . وابوالحسن علی بن عصب ملحی ، از مثقال از ابن رومی آنرا روایت کرد . ابن‌حاجب . غلام ابن رومی. یکصد ورق. احمدبن ابوفنن[1] کاتب یکصد ورق . خالدکاتب ـ دویست ورق . که صولی‌آنرا (برحروف) مرتب داشت .

نام شعراء کاتبان

بترتیبی که در کتاب ابن حاجب نعمان آمده

وآنچه از کتاب محمدبن داود نقل‌کردیم تکرار شده است .

قاسم‌بن صبیح — پنجاه ورق
فضل‌بن یحیی — کم
جعفربن یحیی — کم
یوسف‌بن قاسم — پنجاه ورق
یعقوب‌بن نوح — پنجاه ورق
عبدالواحد (بن‌صباح‌مدائنی) — پنجاه ورق
یعقوب‌بن ربیع — سی‌ورق
فضل‌بن سهل — کم
یوسف‌لقوه — پنجاه ورق
سهل‌بن هارون — پنجاه ورق
حمزة‌بن خزیمه‌کاتب — کم
قاسم‌بن یوسف‌برادر احمدبن یوسف پنجاه ورق .
مسلمة‌بن سالم — کم
داودبن جهور[4] — یك دیوان
ابوجعفر احمدبن ابوعثمان کاتب سی‌ورق
محمدبن عبدالملك زیات — پنجاه ورق
یحیی‌بن خالد — کم

علی‌بن عبیده (ریحانی) — کم
فیض‌بن ابوصالح — کم
احمدبن یوسف — کم
ابن‌مقفع — کم
فضل‌بن ربیع — کم
حسن‌بن سهل — کم
زنبوربن فرج — پنجاه ورق
سندی‌بن صدقه — پنجاه ورق
محمدبن بکر — پنجاه ورق
جنادبن جناح[2] کاتب — یکصد ورق
ابوعبدالله محمدبن یزداد[3] — کم
صالح‌بن ابونجم — کم
ابوحارث‌محمدبن‌عبدالله حرانی یك دیوان پنجاه ورقی
ابراهیم‌بن عباس صولی، بیست‌ورق . وصولی آنرا مرتب داشت .
حسن‌بن وهب — یکصدورق

۱ـ ف (ابی‌قسر) .
۲ـ ف (حمادبن نجاح) .
۳ـ ف (داود) .
۴ـ ف (جمهور) .

سلیمان بن وهب کم
سعیدبن وهب . از خاندان وهب نیست
پنجاه ورق
حسن بن رجاء بن ابوضحاك پنجاه ورق
عمروبن مسعده وبرادرش مجاشع . باهم
پنجاه ورق
ابراهیم بن مدبر کم
ابوعلی بصیر پنجاه ورق
احمدبن ابوسلمه ، کاتب عیاش[۴]
پنجاه ورق
ابوعبدالرحمن عطوی یکصدورق
سلیمان بن ابوسهل بن نوبخت پنجاه ورق
احمد بن محمد بن زیدره[۶] کاتب
سی ورق
ابوهارون[۷] بن محمد ، کاتب حسن بن زید
پنجاه ورق
ابوجعفر محمدبن جعفر کاتب پنجاه ورق
علی بن عبدالکریم سی ورق
ابوبکر محمد بن هارون بن مخلد بن ابان
کم
احمدبن عیسی خویشاوند[۱۰] علی بن یعقوب
کم
عبدالله بن نصر کاتب سی ورق
قاسم بن یوسف سلمی پنجاه ورق
غالب بن احمد ، معروف بفطن سی ورق

علی بن حسین[۱] از شاعران مصر و کاتب
سی ورق
محمدبن احمدبن معروف بمحرر[۲] کاتب
سی ورق
عبدالله بن[۳] محمدبن عبدالملك (زیات)
کم
ابوالفضل احمد بن سلیمان بن وهب
پنجاه ورق
ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن یعقوب بن داود.
یعقوبی پنجاه ورق
احمدبن علی بن جبار[۵] کاتب پنجاه ورق
احمدبن علویه اصفهانی کاتب پنجاه ورق
ابوعثمان سعیدبن حمید کاتب، پنجاه ورق
موسی بن عبدالملك بیست ورق
ابراهیم بن اسماعیل بن داود هفتاد ورق
احمد بن مدبر ، ابوالحسن
یك دیوان پنجاه ورقی
ابوجهم احمدبن یوسف پنجاه ورق
ابوالطیب عبدالرحیم حرانی بیست ورق[۸]
احمد بن یحیی بن جابر بلادری
پنجاه ورق
جناد[۹] کاتب کم
حسین بن حسن[۱۱] بن سهل کم
ابوحکیمه راشد بن اسحاق کاتب
هفتاد ورق
هرثمة بن خلیع کم
ابراهیم بن عیسی مدائنی پنجاه ورق

۱ـ ف (الحسن) . ۲ـ ف (بمجون) . ۳ـ ف (عبیدالله) .
۴ـ ف (عباس) . ۵ـ ف (خیار) . ۶ـ ف (زیدونه) .
۷ـ ف (ابوالغمر هارون) . ۸ـ ف (پنجاه ورق) . ۹ـ ف (جنان) .
۱۰ـ ف (قرائة بخط علی بن یعقوب) جب (قرابة علی بن یعقوب) . ۱۱ـ ف (حسن بن حسین) .

ابوالحسن احمدبن ابراهیم بن داود عبریانی[1] پنجاه ورق
(ابوعلی یحیی هارون بن مخلد کاتب
(پنجاه ورق)
ابوصالح عبدالله بن محمدبن یزداد
سی ورق
عبدالله بن یزید (کاتب) کم
احمدبن خالد ریاشی کم
عمروبن عثمان بن اسفندیار[3] از شاعران مصر پنجاه ورق
سهل بن محمدبن عابث[6] (مصری)
پنجاه ورق
عبدالله بن احمدبن یوسف پنجاه ورق
ابوالصقر اسماعیل بن نبیل[7] کم
حمیدبن مهران کاتب پنجاه ورق
عبیدالله[8] بن عبدالله بن یعقوب برادر یعقوبی پنجاه ورق
منصوربن عبدالله کاتب پنجاه ورق
ابوالطیب محمدبن عبدالله یوسفی پنجاه ورق
ابوالحسن علی بن عبدالغفار جرجرانی[10] (ضریر) که کاتب بود پنجاه ورق
ابوعلی احمدبن علی بن حسن مادرانی پنجاه ورق

عبدالله پسر خواهر ابوالوزیر کم
محمدبن علی ، معروف بدیدان[2] کم
عیسی بن فرخانشاه کاتب کم
علی بن محمد بن نصیر بن منصور بن بسام یکصدورق
ابوبکر احمدبن محمد طالقانی پنجاه ورق
ابوالقاسم جعفر بن محمدبن حدار (مصری)- کاتب طولونیان هفتاد ورق
محمدبن علی کاتب ، معروف بباذنجانه کم
علی بن احمد[4] بن سیرمادرانی[5] پنجاه ورق
محمدبن عمر ، معروف با بن خنساء سی ورق
ابوعلی عبدالرحمن بن عیسی همدانی (کاتب بکر) پنجاه ورق
ابوالحسین احمدبن محمدبن یحیی بن ابوبغل پنجاه ورق
ابومقاتل نصر بن معمی دیلمی[9] پنجاه ورق
ابوالحسین محمدبن اسحاق بن حسین مادرانی پنجاه ورق
ابوعبدالله حسن بن احمدبن (اسحاق) مادرانی کم
ابوعلی محمدبن عروس کاتب سی ورق
ابوالحسین بن ثوابه کم
ابوالعباس بن فرات کم

۱ـ ف ـ این نام را در دو قسمت آورده یکی (ابوالحسن احمدبن ابراهیم ـ پنجاه ورق) ویکی هم (ابن داود عبرنانی کم) .
۲ـ ف (بدیدن) . ۳ـ ف (اسفنداد) .
٤ـ ف (محمد) . ٥ـ ف (الماذیانی) .
٦ـ ف (محمدالکاتب) . ۷ـ ف (بلبل) . ۸ـ ف (عبدالله) .
۹ـ ف (المنتصرالدئلی) . ۱۰ـ ف (الجرجانی) .

ابوعبدالله احمدبن عبدالله نوبختی یکصدورق
جعفر بن قدامه یکصدورق
ابوالفضل عباس بن عبدالجبار پنجاه ورق
حسن بن محمد بن غالب بن ابو عبدالله (باح) اصفهانی پنجاه ورق
ابوالحسین عبدالوهاب بن عمرو سملواتی[۱] پنجاه ورق
میمون بن ابراهیم کاتب ده ورق
محمد بن علی بن ابوحکمه کم
محمد بن فضل جرجرانی[۲] کاتب وزیر سی ورق
ابوعلی احمدبن اسماعیل نطامه[۴] پنجاه ورق
ابوالعباس عبدالله[۶] بن محمدبن عبدالله ناسی[۷] پنجاه ورق
محمدبن غالب ، باح اصفهانی هفتاد ورق
ابومحمد عباس بن فضل ناسی پنجاه ورق
احمدبن صالح بن شیرزاد کاتب سی ورق
محمدبن احمدبن علی بن جبار[۹] پنجاه ورق
عبدالله بن طالب کاتب یکصدورق
ابوالحسن علی بن محمدبن فیاض یك دیوان پنجاه ورق
احمد بن محمد متوکل . ساکن مصر پنجاه ورق
ابوسعد[۱۱] عبدالرحمن بن احمد اصفهانی پنجاه ورق

ابومحمد قاسم بن محمد کرخی پنجاه ورق
ابوالحسین احمد بن خالد مادرانی پنجاه ورق
ابوعلی عاصم بن محمد کاتب سی ورق
ابوعبدالله حکم بن معبد اصفهانی شعرش دیده نشد .
العباس بن ثوابه بیست ورق
قاسم بن عبیدالله بن سلیمان کم
ابوالحسین علی بن عباس نوبختی دویست ورق
محمدبن عبدالله ستوفی[۳] یکصد ورق
ابوعبدالله مفجع بصری درحدود دویست ورق[۵]
ابوالقاسم علی بن محمد یسری[۸] کم
ابوالطیب محمدبن علی بخاری یکصدورق
احمدبن عبدالله بن رشید کاتب یکصد ورق
ابوالقاسم بن ابوعلاء پنجاه ورق
یحیی بن زکریا بن یحیی (اقلیدسی) کم
ابوعبدالله احمد بن کامل کم
ابوغالب مقاتل بن نصر کم
ابوعلی محمدبن علی بن مقله سی ورق
ابوعبدالله محمدبن اسماعیل بن صالح زنجی[۱۰] کاتب کم
حمدون بن حاتم انباری کم
ابوعلی حسن بن یوسف شناخته نشد

۱ـ ف (الشلمغانی) ۲ـ ف (الجوفزانی)
۳ـ ف (السنوی) ٤ـ ف (نطاحه)
٥ـ ف (یکصدورق) ٦ـ ف (هبةالله) ۷ـ ف (الناشی)
۸ـ ف (النسوی) ۹ـ ف (حیان) ۱۰ ـ ف (بن یحیی)
۱۱ـ ف (ابوسعید)

ابوعلی محمدبن علی فیاض	کم	جناد	پنجاه ورق
ابوجعفر محمدبن سعید جرجانی[۱]	پنجاه ورق	ابوالحسین‌سعیدبن ابراهیم‌تستری[۲] نصرانی	
		کاتب	یکصدورق

این است آخرین قسمت ازکتاب ابوالحسین بن حاجب نعمان مشتمل برنام‌کاتبان شاعرمنش و اشعاری‌که داشته‌اند .

نام‌گروهی از شاعران متأخر

که کاتب نبودند بعد از سال سیصد،

تا این عصر

مدرك‌بن محمدبن شیبانی : دویست ورق . ابوبکر بن علاف که شعر و اخبار ومدیحه‌های ویرا یکی ازکسانش جمع‌آوری نموده و باندازه چهارصد ورق است . ابوطاهر سندوك بن حبیبه واسطی ، شاعری بسیار خوب : پانصد ورق . عجینی[۳] ابوبکر : یکصد ورق . قراطیسی ونامش ... سیصد ورق . سلامی ازمردم بطیحه : کمتر از دویست ورق . ابوالحسن مطبوع عبدوسی ، نامش محمدبن احمد (ضریر) دویست ورق . ابوجعفر محمد بن حمدان[۴] موصلی فقیه : دویست ورق . ابو جعفر ضریر نامش . . . دویست ورق . ابوالحسن محمدبن سلامی : درحدود پانصد ورق . ابن جلباب ابو . . . اسکافی نامش . . . در حدود دویست ورق . محمدبن احمد صنوبری ابوبکر ، از مردم انطاکیه ، که صولی شعرش را بترتیب حروف درآورد : دویست ورق . کشاجم . . . از فرزندان سندی بن شاهك : یکصد ورق وکتاب ادب‌الندیم ، از اوست .

مغنم مصری ، از شاعران سیف الدوله ، نامش ابوالحسن محمدبن ساهی شعبانی ، مقدار شعرش معین نیست ، وقصیدةالدلالة اوکمتر از دویست ورق است . مرمی[۵] نامش احمد بن محمد، از مردم انطاکیه : یکصد ورق . ابومعتصم (عاصم بن محمد) انطاکی ، نامش... قبل از سال سیصد[۶] (وابواحمدبن جلاب شعرش را جمع‌کرده است) . ابن ابوزرعه دمشقی،

۱ــ ف (ابن شعبةالجرجانی) . ۲ــ ف (البرتی) .
۳ــ ف (التجیبی) . ۴ــ ف (ابوجعفر نصربن محمد بن جهان).
۵ــ ف (البدیحی) . ۶ــ ف (سیصد ورق) .

که پیش از[1] ساک سیصد بود : یکصدوپنجاه ورق . ببغاء ابوالفرج عبدالواحدبن نصر شامی، شعرش مطبوع بود وسیفالدوله را دیده داشت ورسالههائی نیزدارد ، وشعرش سیصدورقاست.

خبز ارزی نامش نصربن احمدبن مأمون ، از شاعران بصره ، الفاظش رقیق ، و بصنعت شعر بصیرت نداشت و شعرش بترتیب حروف جمع گردیده و بصولی نسبت داده شده (در حدود) سیصد ورق .

ابوالطیب ، احمدبن حسین متنبی ، و شهرتش مارا از شرح حالش بینیازمیدارد. سیفالدوله را دیده ، واشعارش درباره اومشهور ، وسیصد ورق است . وگروهی از اشعارش بدگفته وبراو انتقاداتی کردهاندکه ازآن جمله ابوالفتح ابن جنی لغوی است .

ابوالعباس نامی ... تا زمانیکه وفات یافت شعرش در حدود یکصد و پنجاه ورقبود، وابو احمدبن جلاب[2] آن را جمعآوری کرده است .

ابوعبدالله محمدبن حسین ، سیفالدوله را دیده وازکتابهای اوست : ....

ابومنصوربن ابوبراك. واین شخص استاد سریبن احمدکندی، و شاعر خوبی بود. گویند سری اشعار او را دزدیده و بخود نسبت داده است . و من درحدود دویست ورق از آنرا دیدهام .

ابونصربن نباته تمیمی ، از شاعران سیفالدوله ، ووفاتش بعد از سال چهارصد است وتا حدود سالچهارصد پنهان بود[3] . ابن زمکون ، ابو ... موصلی ، حبیبالشعر ، درهجو کردن توانا ، وبرمعانی تسلط داشت و شعرش درحدود سیصد ورق است .

خباز بلدی ، نامش محمدبن ... مکنی بابوبکر ، و خالدیان در موصل شعر او را جمع کردند ، درحدود سیصد ورق است ، و شاعر بسیار خوبی بود . شیظمی . نامش ... همیشه در گردش بود، وبعد بسیفالدوله پیوست، وگویا پیش از وفاتش اشعار اوجمعآوری گردیده ، و درحدود پانصد ورق است .

۱ــ ف (قتل الثلاثمائه) و جب (قبلالثلاثمائه) .

۲ــ ف (ابو احمد الخلال الخالع) . ۳ــ وفات ابن نباته بنوشتهٔ مؤلف قاموس‌الاعلام ترکی درسال ٤٠٥ بوده. و یکی از مبهمات شگفتانگیز الفهرست موضوع تاریخوفات ابن نباته استکه هماهنگی با تاریخ تألیفکتاب و حتی هماهنگی با حیاة مؤلف ندارد ولیبا بدستآمدن نسخهخطیآقای چستربیتیکه مسلماً از روی نسخه اصلی مؤلف نوشتهشده اینقبیل مبهمات برطرف و معلومگردیدهکه از ملحقات بکتاب الفهرست بوده و ارتباطی بمؤلف ندارد.

خالدیان

ابوبکر و ابوعثمان، محمد و سعید، فرزندان هاشم ، از مردم یکی از دهات‌موصل، بنام خالدیه بوده،و هردو، شاعر و ادیب پرحافظه ، وبدیهه‌گو و سرعت درجواب داشتند. ابوبکر ـ یکی از آنها ـ در وقتیکه من اظهار تعجب و شگفتی از بسیاری محفـوظات و سرعت جوابش دربدیهه گوئی ، و سخنوریشان مینمودم ـ بمن گفت : من هزار افسانه شب در حفظ دارم که هریك ازآنها درحدود یکصد ورق است . وبا این وصف ، باز اگرچیزی مورد پسندشان میگردید ، از صاحبش چه مرده وچه زنده، میربودند و این هم نه برای‌آن بودکه درگفتن شعرعاجز باشند بلکه سرشت و خوی طبیعی آنها چنین بود . ابوعثمان پیش از مردن ، شعر خـود و برادرش را جمع‌کرده وگمان دارم غلامشان بنام رشا نیز آن را درحدود هزار ورق جمع‌آوری‌کرده است .

وفات ابوبکردر سال . . . (و وفات) ابوعثمان در. . . و هردو این‌کتابها را داشتند: کتاب حماسة شعر المحدثین. کتاب اخبارالموصل. کتاب فی‌اخبار ابی‌تمام ومحاسن شعره . کتاب فی‌اخبار شعر ابن‌الرومی .کتاب اختیار شعرالبحتری .کتاب اختیار شعر مسلم بن الولید .

سرّی

بن‌احمد . . . کندی، از مردم موصل ، شاعر خوش‌بیانی بودکه سرقت زیادی داشت ، بیانش شیرین و بسیار خوش‌طینت و شیفته توصیف و تشبیه بود و دنبال آن میگشت . منظـر خوبی نداشت ، و از علوم بجز شعرگفتن چیز دیگر نمیدانست ، پیش از مرگ اشعار خود را مرتب داشته‌که درحدود سیصد ورق بـود ، و بعد چیزهائی نیز برآن افزود . بعضی از ادیبان متأخر آنرا بترتیب حروف درآورده‌اند .

ابوالحسن‌بن نجیع[1]

نامش . . . ازمردم بغداد است‌که مدتها درموصل اقامت داشته و از متکلمان وشاعران بود ، و درموصل وفات یافت و پیش از مرگ اشعار خود را مرتب کـرد ودر حدود پانصد ورق است .

تمیمی

ابوالحسن علی‌بن محمد، از مردم بغداد . و مقیم موصل . شعرش پانصد ورق است.

۱ـ ف (ابن‌النمح) .

شاعران شام که پیش‌از آنان بودند

ابوجودرسعنی، نامش محمدبن احمد، شعرش‌درحدود یکصد ورق . ابومسکین‌برذعی[1] از شاعران تازه‌ایست‌که همیشه درگردش بوده و اشعار خوبی داشت و در حدود یکصد ورق است .

خلیع‌رقی، وبقولی حرانی، که از مردم همان‌نواحی بود. نامش‌محمدبن‌ابوعمرقرشی شاعر بسیار خوبی است‌که دراشعار خود تجنیس[2] و تطبیق[3] را زیاد رعایت میکرد ، وکمتر شعری داردکه خالی از آن باشد ، و اشعارش جمع‌آوری نشده ، ودرحدود سیصد ورق است. گویندبعضی‌از ادباء زمان ما آنرا بترتیب‌حروف‌جمع کرده، وابومحمد مهلبی نیزیك‌قطعه از اشعار او را انتخاب نموده است .

قصیده‌هائیکه در غریب[4] گفته شده

قصیده شرقی‌بن قطامی‌ـ که پیش‌از این گفته‌ایم. قصیده یحیی‌بن‌نجیم . قصیده‌ابراری، نامش .... قصیده شبیل‌بن عزره[5] که پیش از این گفته شد . قصیده ابن حرنبد[6] (قصیده‌احمد انباری) .

قصیده‌های مهموزه[7]

قصیدهٔ ابن هدمه که اولش این است : انّ سُلَیمی وَاللهِ یَکْلَوٴها .

قصیدهٔ جعفر بن ابونعمان اموی، ازبنی‌قربه، که اغلب‌راویان، آنرا ازابوصعصعه‌عامری روایت‌کرده‌اند و اولش این است : کَلَاتْ وَ میضُ‌البرق حینَ تلالا .

وگروهی این‌گفتار او را برقصیدهٔ ابن هرمه ترجیح داده‌اند ، گـوآنکه ابن هرمه بروی سبقت‌داشته است .

قصیده . . . قصیده . . . قصیده . . .

۱ـ ف (البردعی) . ۲ـ تجنیس الفاظ بیکدیگر مانند استعمال‌کـردن است (المعجم ص ۳۳۰) . ۳ـ تطبیق ـ مقابله اشیاء متضاد (المعجم ص۳۳۷) .
٤ـ غریب ـ چیزهای نو وتازه (منتهی‌الارب) .
٥ـ ف (عروة) . ٦ـ ف (ابن‌حرنبل) . ۷ـ مهموزه قصیده‌ایست‌که قافیه‌اش‌همزه است. ودرنسخه جب. مقاله‌چهارم باینجا تمام‌میشود ودرحاشیه دارد(مقابله‌باشد).

چیزهائیکه در باره آواز کبوتران

و نسب آنها تألیف شده

قصیدهٔ یحیی بن ابوموسی نهرتیری، در نسب کبوتران . کتاب ماقالته العرب فی مخاطبة الحمام ـ تألیف ابن ربیعه بصری . کتاب الاجناس ـ تألیف ثابت. کتاب اخبار العرب وماقالته فی نوح الحمام وهدیل الطیر .

کتابهائی بدست آوردم که از طرف گروهی در آداب

تألیف شده و من از حالشان آگاه نیستم

کتاب العفو والاعتذار ـ تألیف ابوالحسین احمدبن نجیح بن ابوحنیفه . کتاب الالفاظ تألیف محمدبن ابوالحسین کاتب . کتاب العفو والصفح ـ تألیف ابوعاصم نبیل . کتاب من نسج بیتا فنبز به و من نسج بیتا فنسب الیه الکندی . کتاب البراعة واللسن ـ تألیف ابن حرون. کتاب البراعة واللسن ـ تألیف ابن ابوالعواذل . کتاب الهدایا ـ تألیف جندیسابور . کتاب الاشعار المنتخبات من اقوال الشعراء الاسلامیین ـ تألیف ابوالفضل جعفر. کتاب الحان القطربلی ـ تألیف سعدالبارع . کتاب الشواهد ـ تألیف ابن خشنام . کتاب الاتصال ـ تألیف ابوجهم . کتاب خلق الانسان ـ تألیف ابومالك . کتاب التاریخ ـ تألیف سنان . کتاب العطر ـ تألیف شطرنجی. کتاب ترجمة کتاب الفلاحة للروم ـ تألیف علی بن محمدبن سعد . کتاب ادب الشعر ـ تألیف خثعمی . کتاب الشراب ـ تألیف ابوزکریاء رازی. کتاب الفلاحة ـ تألیف ابن وحشیه. کتاب الثقفیه ـ تألیف بندینجی . کتاب الباه ـ تألیف رازی . کتاب الموشح ـ تألیف علی بن عبده

کتاب‌الازمنه ـ تألیف ابن عباد مهلبی . کتاب‌الاوائل ـ تألیف سعیدبن سعدون عطار . کتاب المشاکهة ـ تألیف‌ابوعبدالله ازدی . کتاب‌السرخسی الی‌المعتضد فی‌ادب‌النفس . کتاب‌الدولة الدیلمیة ـ تألیف ابوجعفر دامغانی . کتاب الفاظ ـ تألیف عبدالرحمن‌بن عیسی همدانی . کتاب مذاهب‌الخطباء ـ تألیف علی‌بن اسماعیل . کتاب‌الطبقات ـ تألیف محمد بن سعد . کتاب‌المعرفة والتاریخ ـ تألیف ابوسفیان . کتاب تاریخ اسماعیل‌الخطبی . کتاب‌الشیب و‌ـ الخضاب تألیف عبدالرحمن‌بن سعید . کتاب السلوة‌المستخرج عن مواریث‌الحکماء . کتاب تاریخ واسط تألیف بحشل . کتاب الجوادالفیاح ـ تألیف ابن روسند طائی ، کتاب‌الرد علی‌ـ الجهال ـ تألیف حسن بن بدلیثی که در سوارکاری کندی را برتر از همه دانسته است . کتاب مختصر کتاب‌النحل ـ تألیف محمدبن اسحاق اهوازی. کتاب تاریخ یحیی‌بن ابی‌بکیر المصری . کتاب السیوف و صفاتها ـ تألیف‌کندی[1] .

رساله‌هائیکه با نام نویسندگانش
یاد میشود

رسائل احمدبن محمدبن ثوابه. رسائل‌یحیی‌بن زیادالحارثی . رسائل ابی‌علی‌البصیر رسائل احمدبن یوسف‌الکاتب . رسائل احمدبن الطیب السرخسی . رسائل ابی الحسن بن طرخان . رسائل‌الشریف‌الرضی . رسائل ابی‌الحسن محمدبن جعفر . رسائل‌النیسابوری ـ الاسکافی . رسائل احمد بن سعدالاصفهانی . رسائل ابی‌الحسن التونسی . رسائل محمد بن مکرم. رسالة احمدبن‌الوزیر ـ ساختهٔ علی‌بن محمد عسکری. رسالة محمدبن‌زیادالحارثی‌ـ برادر یحیی . رسالة ابی‌عبدالله‌بن علی فی‌استخراج‌المصحف و المعمی . رسالة ابی‌الحسن محمد بن الحارث النیمی . رسائل ابن‌عبدکان . رسائل العشاری فی‌ارزاق العمال . رسائل

۱ـ گویا الحاق‌کننده این قسمت توجه‌کاملی بمندرجات این‌کتاب نداشته تا بداند ابن ندیم شرح‌حال اغلب این مؤلفان را با ذکر تألیفاتشان آورده است .

ابی غزوان القرشی فی العفو . رسائل باح . مختار الفصول والرسائل ـ تألیف احمد بن محمد بن عبدالله کاتب . رسائل البیغاء . رسائل الصابی .

پایان مقاله چهارم

از کتاب الفهرست که با آن نیز جزؤ اول بپایان رسیده و بدنبال آن

انشاءالله مقاله پنجم از این کتاب در اخبار علما و تصنیفات

گوناگون آنان است

در پنج فن

والحمدلله کما هواهله ومستحقه و مستوجبه

و الصلوة والسلام علی سیدنا

محمد و علی اله الطاهرین

و اصحابه الاکرمین

پنجمین جزء

از

کتاب الفهرست

(در اخبار علماء مصنفان از قدما و متاخران)

(و نام کتابهائیکه در سایر علوم تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج)

(بن ابو یعقوب وراق)

حکاه خط المصنف
عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستر بیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

(مقاله پنجم در کلام و متکلمان)

(بسم الله الرحمن الرحیم)

مقاله پنجم

(از کتاب الفهرست)

(در اخبار علماء ونام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

در پنج فن

فن اول

در اخبار متکلمان معتزله و مرجئه و آغاز امر کلام و جدال[1]

(چرا معتزله را باین نام خواندند)[2]

(محمد بن اسحاق گوید : بگفته ابـوالقاسم بلخی ، سبب نامیده شدن معتزله باین)
(نام، آن بودکه اختلافی پیدا شد در اینکه مسلمانان مرتکب بگناهان بزرگ رابایدبچه)

۱ـ ف (درآغاز امر کلام و متکلمان از معتزله و مرجئه ونام کتابهای آنان) .

۲ـ از اینجا تا(الواسطی) که آغاز مقاله پنجم‌در کتابهای چاپ شده از الفهرست است، از مختصات نسخه چستربیتی است (ر.ك بمقدمهٔ این کتاب زیرممیزات نسخه چستربیتی) .

(نامی خواند . خوارج[1] آنها راکافر و مشرك و دراین‌حال فاسق نامیدند . مرجئه[2] گفتند)
(آنها مؤمنند ومسلمان ، ولی فاسق‌هستند . زیدیه[3] و اباضیه[4] آنانراکافر بنعمت‌دانسته، و)
(گفتند نه مشرکند و نه مؤمن ، بلکه فاسقند . پیروان حسن‌آنانرا منافق و فاسق دانستند)
(معتزله تمامی این اختلافات راکنارگذاشته ، وگفتند ما همان را میگیریم که همه برآن)
(اتفاق دارند، وآنانرا فاسق میخوانیم ، ودیگر بموارد اختلافشان از :کفر و ایمان ونفاق)
(وشرك‌کاری نداشته وآنرا بکنار میگذاریم) .

(ابوبکر بن اخشید گوید :گروهی گفته‌اندکه در زمان حسن اعتزال را بمعتزلیان)
(بستند ، درصورتیکه این مطلب صحیح نبوده ، و ماهم چنین روایتی نکرده‌ایم ، و مشهور)
(درنزد علماء ما این است‌که بعد از حسن این نام پیدا شده ، و سببش هم این بودکه‌پس)
(از وفات حسن قتاده بجـای او نشست . و عمروبن عبید بـا چند نفر دیگر از اوکناره)
(گرفتند ، وقتاده آنهارا معتزله خواند. عمروکه خبردارشد این‌کلمه‌را پسندیده ورضایت)
(خود را آشکار ساخته و بپیروان خودگفت : اعتزال را خداوند درکتاب خود ستوده ، و)
(این اتفاق خوبی بوده ، وشما هم آنرا قبول نمائید) .

(اول‌کسیکه در قدر و عدل)

(وتوحید سخن راند)

(بلخی‌گوید : اول‌کسیکه درقدر و اعتزال[5] سخنرانی‌کرد ، ابویونس اسواری‌یکی)
(از اساوره[6] ومعروف بسنویه بود ، ومعبدجهمی از وی پیروی داشت. وگویند سلیمان‌بن)
(عبدالملك نیز سخنانی دراین‌باره دارد) .

۱ـ نام‌گروهی است‌که درجنگ صفین برامیرالمومنین علیه‌السلام شوریدند(ملل ونحل شهرستانی . ج ۱ص ۱۷۰) . ۲ـ نام‌گروهی است‌که عقیده بارجاء دارند یا بگفته خیرالدین زرکلی نامیست‌که ابن‌ندیم با شاعره داده (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ـص ۲۲۲ـ و الاعلام زرکلی چاپ دوم ج ٦ ص ۲۱۲) . ۳ـ پیروان زیدبن‌علی‌بن حسین علیه‌السلام (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ـ۲٤۹) . ٤ـ اباضیه پیروان عبدالله‌بن اباض (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ـص ۲۱۲) .

۵ـ معتزله‌را اصحاب عدل وتوحید، وملقب بقدریه‌دانند وچیزیکه همهٔ معتزلیان‌عقیده دارند، این است‌که خدای‌متعال قدیم بوده‌وقدمت صفت مختص بذات اوست . وسائرصفات‌قدیمه را نفی‌کرده ومیگویندخدا عالم‌بذات وقادربذات و حی‌بذات است، نه بعلم وقدرت وحیات ،که

بقیه پاورقی در صفحه بعد

(نام کسانیکه عدل و توحید)

(از آنان گرفته شد)

(بخط ابوعبدالله بن عبدوس خواندم : که ابوالحسن احمدبن یحیی بن علی بن یحیی)
(منجم ، از قول پدرش ، وعموهایش احمد وهارون نقل کرده است که ابویعلی زرقان، نامش)
(محمدبن شداد ، ومصاحب ابوهذیل علاف ـ محمدبن هذیل علاف ـ بمن گفت که ابوهذیل)
(علاف میگفت عدل و توحید را از عثمان طویل ـ معلمش آموخته ، و از قول عثمان نقل)
(کرد که آنرا از واصل بن عطا آموخته، وواصل آنرا از هاشم بن عبدالله بن محمدبن حنفیه،)
(وعبدالله نیز از پدرش محمدبن حنفیه آموخته ، و محمد باو گفته بود که آنرا از پدرش)
(علی علیه السلام وپدرش ازرسول الله علیه السلام آموخته ، ورسول الله باو گفته بود که جبرئیل)

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل
صفاتی است قدیمی ومعانی قائم بآن. چه اگر صفاترا در قدمت که مختص باوست . شریك دانیم پس در الوهیت نیز شرکت خواهد داشت . و معتزلیان واصلیه اساس مذهب خود را برچهار قاعده استوار دانسته‌اند . قاعدهٔ اول ؛ نفی صفات باری از علم و قدرت و اراده و حیات است و این سخن از همان ابتدا پخته و استوار نبود ، ولی واصل‌بن عطاء تشریع خود را بر ظاهر این گفته قرار داد که محال بودن‌وجود دوخداوند ازلی وقدیمی متفق علیه‌همه است ، و میگفت کسیکه معنی وصفت قدیمی را ثابت داند قائل بثابت بودن دوخدا میباشد . قاعدهٔ دوم ؛ قول بقدر است . و واصل براین قاعده، بیشتر از قاعده صفات پافشاری داشته ومیگفت ؛ خداوند تبارك وتعالی‌حکیم وعادل بوده ، وجایز نیست‌که شروظلم باو نسبت داده شود ، چنانکه جایز نیست ازبندگانش چیزی برخلاف امرش بخواهد وآنانرا بچیزی حکم کند سپس آنها را برای همان‌کار مجازات نماید . بنابراین بندگان خدا خودشان فاعل خیر وشر ، و ایمان وکفر ، و طاعت ومعصیت بوده وجزای عمل‌خود را میبینند . وخداوند آنها را باین‌کار توانائی‌بخشیده، وکارهایشان در دائرهٔ حرکات و سکنات و اعتماد ونظر وعلم محصور میباشد . قـاعده سوم در قول ؛ بمنزلهٔ بین‌المنزلتین . وقاعدهٔ‌چهارم‌دربارهٔ‌دوجبهه جنگ‌جمل . ودوجبهه‌جنگ‌سفین است. وبرای احاطه‌کامل بنظریات‌معتزله رجوع شود (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ ـ صفحات ۵۷ تا ۶۶ وسائر فرق معتزله) .

۶ـ اساوره‌گروهی از ایرانیانند که‌مقیم بصره بودند وابویونس ازآن‌گروه بود(المنجد و معجم‌البلدان) .

آنرا از جانب خدایمتعال آورده است[1] .

حسن‌بن ابوالحسن بصری

مکنی بابوسعید، ولادتش در دوسال بآخرخلاف عمربود، ودرسال یکصد وده وفات یافت ، وهشتاد ونه سال داشت . وی در خراسان برای ربیع بن زیاد کتابت کرده ، ودر حدود سه‌سال نیز کاتب انس‌بن مالك بوده ، و ازکسانی است‌که بابن‌اشعث دست بیعت‌داده و از زاهدان وعابدان بشمارمیرفت. هنگامیکه ابن اشعث فراری‌شد ، وبجستجوی‌پیروانش برآمدند ، حسن بر حجاج درآمد ، حجاج ویرا سرزنش‌کرده و زینهارش داد ولی او بگفته حجاج اعتمادی پیدا نکرده وپنهان شد تا وقتیکه حجاج درگذشت . و ازگفته‌های او در وقت شنیدن خبرمرگ حجاج این است : خدایا تو او را هلاك ونابود ساختی، پس سنت او را نیز از میان بردار . وبازگفته است : شب‌پرك کم دیدی روبسوی ما آورد‌که بربهترین شتران سوار بود.وبهرسو میتاخت وبا شقاوت‌او را معذب‌میداشت ، وباسرکشی وطغیان همه‌را تهدیدکرده ومیگفت : مرا بشناسید، وبشناسید مرا . آری‌ما تورا شناختیم که خداوند تو را دشمن دارد ، وهمچنین بندگان صالح او . دستش را باهمان انگشتان کوتاهی‌که داشت بسوی من‌دراز کرد . و خدا داناست‌که با آن دست هیچوقت مهاری را در راه خدا نگرفت . و از تألیفات حسن است :کتاب‌التفسیر للقرآن .که‌گروهی آنرا روایت‌کرده‌اند. کتاب الی‌عبدالملك بن مروان فی‌الردعلی‌القدریه .

واصل بن عطا

ابوحذیفه واصل‌بن عطاء، برده بنی‌ضبه ، وبقولی بردهٔ بنی مخزوم ؛ درمدینه‌بدنیا آمده ، وویرا بدین جهة غزال‌میگفتند‌که‌همیشه در سوق‌الغزل مینشست تا صدقات خود را بزنهای پاکدامن و با عفتی‌که درآنجا می‌بیند بدهد . وی گردنی دراز و زبانش در تلفظ ـ راء ـ لکنت داشت. وبا این وصف باندازه بسخن‌رانی توانا، و برکلام عرب مسلط بودکه میتوانست حرف‌راء ـ را درسخن خودنیاورد. ودر یکوقتی‌که دربارهٔ بشاربن برد سخن‌رانی میکرد، گفت: آیاکسی‌نیست‌که این‌کور مکنی بابومعاذرا بقتل رساند ، بخدا سوگند اگرغافل‌گیری واغتیال ازخوی غالیان‌نمیبود، کسی را میفرستادم‌که‌درخوابگاهش

[1] ـ جب درحاشیه دوجا دارد (کذب ابوالهذیل و عثمان ـ هذاکذب علی‌الله و رسوله‌و هذا باطل و افتراء وترویج لقبحهم قبحهم‌الله) .

(شکم او را بشکافد ، وپس ازآن عقیلیان یاسدوسیان بدنبالش برخیزند ، و دراین سخنان)
(از حرف ــ ر ــ خودداری کرده . وبجای بشار ــ یا ابن برد، گفت این اعمی مکنی‌بابو)
(معاذ ؛ وبجای ضریر اعمی گفت وبجای اینکه بگوید؛ ازخوی مغیریان یا منصوریان‌است ،)
(گفت از خوی ــ غالیان است ــ وبجای ارسلت، گفت لبعثت ــ و بجای ــ فراشه ــ گفت.)
(مضجعه ــ وبنی‌عقیل‌را نام بردچون بشار از دوستداران آنها بوده، و بنی‌سدوس را باین)
(جهة نام برد ،که بشار با آنها زندگانی میکرد . وپرهیز کردن از استعمال حرفی‌آنهم)
(چون ــ ر ــ که زیاد مورد استعمال است .کاریست بی‌اندازه دشوار. واصل، ابوهاشم عبدالله)
(بن محمدبن حنفیه را دیده ، وهمیشه در مجلس حسن حاضر میشد ، وبرای خاموشی‌که)
(داشت گمان میکردند که گنگ است. گردنش باندازهٔ دراز بود ،که عمروبن‌عبیدآنرا عیب)
(ونقصی برای او دانسته وگفت: کسیکه چنین گردنی دارد چیزی دراو نباشد[1] ولی همینکه)
(واصل براعتی پیداکرده و فضل او آشکار گردیدعمرو گفت ، چه‌بساکه فراست بخطارود.)
(بلخی گوید : واصل از مردم مدینه بود ، و در سال هشتاد بدنیا آمده ، ودر سال)
(یکصدوسی‌ویك‌درگذشت. واین کتابهاازاوست: کتاب‌المنزلة بین‌المنزلتین. کتاب‌الفتیا. کتاب.)
(التوحید . و ازکتابهای پیروانش‌که شناخته نشده‌اند :کتاب المشرقیین من اصحاب‌ابی‌ـ)
(حذیفه الی اخوانهم بالمغرب ــ کــه مشتمل برچندین‌کتاب است وهمچنین ،کتاب السبیل)
(الی معرفةالحق .کتاب ...)

۱ـ تك ــ اضافه دارد (واصل‌بن عطاء غزال ،گردن خیلی درازی داشت ،که عمروبن عبیدآنرا پروی عیب‌گرفته وآن در روزی بودکه واصل برای مناظره با عمرو آمــده بود ، همینکه او را دیدپیش از صحبت باوی ،گفت ؛گردنی میبینیم‌که صاحبش‌را رستگاری نباشد، واصل آنرا بشنید ، وپس از اداء سلام ونشستن ، بعمروگفت : آیا ندانی‌که عیب‌هنر راگفتن عیب‌جوئی ازهنرمند است ، زیرا بهم ارتباط دارد. عمرواسترجاعی نموده وگفت ای ابوحذیفه، دیگر این‌گفته را تکرار نخواهم‌کرد . سپس واصل بمناظره با او پرداخته و او را مجــاب ساخت . و ازتألیفات اوست :کتاب اصناف‌المرجئة .کتاب التوبه .کتاب المنزلة بین‌المنزلتین. کتاب خطبته التی اخرج منهاالراء .کتاب معانی‌القرآن .کتاب الخطیب فی‌التوحید والعدل . کتاب ماجری بینه و بین عمروبن عبید .کتاب‌السبیل الی‌معرفةالحق .کتاب فی‌الدعوه .کتاب طبقات اهل‌العلم و الجهل. وجزاینها سرگذشت‌بسیاری‌دارد . (ر. ك . ص‌ــ۱ تکملةالفهرست چاپ ۱۳٤۸) .

(عمروبن عبید)

(ابوعثمان عمروبن عبیدبن باب ، بردهٔ بنی عدویه از بنی‌تمیم وبنی‌حنظله . بلخی) (گوید : باب از اسیران‌کابل بودکه بدست عبدالرحمن‌بن سمره اسیر شد . وبرده بنی‌عقیل) (و بعدبردهٔ بنی‌عراره گردید: عمرو در همان سال ولادت واصل ـ یعنی سال هشتاد ـ بدنیا) آمد . ومردی چهارشانه، وبا اراده وآزمودهٔ بودکه آثارسجده در پیشانیش دیده‌میشد . و) (با ابوجعفر منصور دوستی داشته وسرگذشتهائی با او دارد . وپند وموعظه‌هائیکه بمنصور) (داده مشهور ومعروف است. وی هنگام مراجعت از مکه از راه بصره درجائی بنام‌مران[1]) (بسال یکصد و چهل وچهار درگذشت ، ودر آنوقت شصت وچهـار سال داشت ، منصور .) (اشعار زیر را در رثاء اوگفت ، و تا آنوقت شنیده نشده بودکه یك خلیفه درباره کسی‌که) (پائین‌تر از او است مرثیه بگوید) .

(صَلَّی الْاَلهُ عَلَیْكَ مِنْ مُتَوَسَّدٍ قَبْراً مَرَرْتُ بِهِ عَلَیٰ مَرَّانَ) ۲

(قَبْراً تَضَمَّنَ مُؤمِناً مُتَخَشِّعاً عَبَدَ الْاَلهَ وَ دَانَ بِالقُرآنِ) ۳

(لَوْاَنَّ هٰذا الدَّهر اَبْقَیٰ صالِحاً اَبْقیٰ لَنا عُمراً اَبَا عُثمانِ) ۴

(و این کتابها ازاوست: کتاب التفسیر عن‌الحسن .کتاب العدل‌والتوحید ۰کتاب‌الرد) (علی‌القدریة) .

(نام‌کسانیکه از عمرو ، و واصل آموخته‌اند)

(ازکسانیکه ازعمرو، و واصل آموخته، ولی‌کتابی‌ازآنها بدست‌نیامده‌ابوعمروعثمان)

۱ـ مران درچهار منزلی میان مکه وبصره است (معجم‌البلدان) .

۲ـ خداوند بر تو درود فرستد ، ای آرمیده درگوری در مران‌که از آن‌گذر نمودم .

۳ـ گوریکه مؤمن خاشعی را در بـر داردکـه خدایش را میپرستید و بقرآن سر فرود آورده بود .

٤ـ اگر زمانه مردمان صالحی را نگهداری میکرد ، هرآینه عمر ابوعثمان را برای ما نگاه میداشت .

(بن‌خالد طویل ، استاد ابوهذیل است . وابوحفص عمربن ابوعثمان سمری است که کتاب)
(التفسیر را از عمرو ، وحسن روایت کرده است) .

(ابوهذیل علاف)

(ابوهذیل محمدبن هذیل علاف ، برده عبدالقیس ، و فرزند عبدالله‌بن مکحول‌عبدی)
(است. ودر سال یکصد وسی ویك، وبقولی ، یکصد وسی وچهار بدنیا آمده ، و ازعثمان‌بن)
(خالدطویل علم‌کلام را آموخته است . واصل ، وعمرو را ندیده . وابوالعیناء وفات اورا)
(در سامراءبسال دویست وبیست وشش ، در سن یکصد وچهارسالگی دانسته است . از خود)
(ابوهذیل‌که تاریخ ولادتش را پرسیدند ،گفته است . در سال یکصدوسی‌وپنج بوده ، ودر)
(یکوقت دیگر که‌همین پرسش را از اوکرده‌اند ،گفته است : پدر ومادرم‌میگفتند زمانیکه)
(ابراهیم‌بن عبدالله بن‌حسن‌کشته شد، من ده سال داشتم . وابراهیم در سال چهل‌وپنج کشته)
(شده ، و از این‌گفته ابوهذیل چنین‌فهمیده میشودکه تولدش در سال یکصدوسی وپنج‌بوده)
(است .)

(ابوهذیل درآغاز خلافت متوکل . سال دویست وسی‌وپنج وفات یافت و در آنوقت)
(یکصدسال از عمرش‌گذشته بود ، و دراواخر عمرکودن شد ولی نه بآن اندازه‌که اصول)
(ومبانی‌مذهب را فراموش‌کرده باشد، منتهی دیگر توانائی مناظره ومحاجه را بامخالفان)
(نداشته و قوت‌حافظه را از دست‌داده بود .گویند فرزندی از صالح بن عبدالقدوس وفات)
(یافته و او را بی‌تـابی ولابه بسیـاری بود . ابو هذیل برای دلداریش رفته ، و چون)
(بیتابی او را دید ، بوی‌گفت من هیچ موجبی برای این اندازه بیتابی و لابهٔ تو نمیبینم ،)
(زیرا در پیش تو انسانها همچوعلف روئیده هستند، صالح در جواب‌گفت : ای ابوهذیل،)
(بیتابی من برای آنست‌که اوکتاب الشکوك مرا نخوانده بود . ابوهذیل‌گفت :کتاب ـ)
(الشکوك‌کدامست، صالح‌گفت ،کتابی است که‌من تألیف‌کرده‌ام ، وهرکس آنرا بخواند،)
(در هرموجودی بشك در آید ، بدرجه‌که آن را موجود نداند ، و در چیزهائی‌که وجـود)
(ندارد، آن‌را موجود پندارد ابوهذیل‌گفت : پس تو هم در مرگ پسرت بشك درآی ، و)
(آنرا نمرده‌بدان ،گوآنکه مرده باشد، و نیزخیال‌کن‌کتاب‌الشکوك تو را قرائت‌کرده ،)
(ولوآنکه آنرا نخوانده است) .

(ابوهذیل‌کتابی بنام‌میلاس دارد، ومیلاس‌گبربود، وازآنجهت‌اسلام‌آورد که ابوهذیل)
(را باگروهی ازثنویان یکجا جمع‌کرده ، و ابوهذیل‌آنان رامجاب‌نموده ، وبرای همین)
(امرمیلاس‌اسلام آورد . ابوهذیل‌فرزندی‌بنام هذیل داشت‌که از متکلمان بود ، ولی تألیفی)
(نداشت .)

(وقتی راهزنی ازجلو ابوهذیل درآمده ، وگریبانش راگرفته وگفت، جامه‌هایت)
(را درآور تا من‌بدانم دلیل تو برپوشیدن آن‌چیست . ابوهذیل‌گفت، دلیل من همان‌گفته)
(توست‌که جامه را از تن درآور، وگریبان‌مرا هم‌گرفتهٔ ، ومحال است‌که من‌بتوانم‌آن‌را)
(از تن بدر آورم . تو دستت را بردار تا من بتوانم این‌کار را بکنم . راهزن‌گفت ، برو)
(باءمان خدا من اگر روزی میخواستم دست از دلیل وبرهان بردارم ، همین ساعت بود ،)
(وجامه‌های او رانگرفت) .

(ابوهذیل درسال دویست وسی‌ببغداد آمد، وبیش از یکصد سال عمرکرده‌ودیدگانش)
(نابینا شده بود . ازکتابهای اوست : کتاب الامامه علی هشام . کتاب ابی‌سمر فی[۱]الارجاء)
(کتاب‌طاعة لایراد‌الله بها . کتاب علی‌السوفسطائیة . کتاب علی‌المجوس . کتاب علی‌الیهود)
(کتاب التولید علی‌النظام . کتاب‌الوعد و الوعید . کتاب‌مقتل غیلان . کتاب الی‌الدمشقیین.)
(کتاب‌المجالس. کتاب‌الحجه. کتاب‌صفة‌الله بالعدل ونفی‌القبیح . کتاب‌الحجة علی‌الملحدین)
(کتاب تسمیة اهل‌الاحداث . کتاب‌علی‌ضرار فی‌قوله ان‌الله‌یغضب‌من‌فعله . کتاب‌علی‌النصاری)
(کتاب مسائل فی‌الحرکات و غیرها . کتاب علی عمارالنصرانی فی‌الرد علی‌النصاری. کتاب)
(فی‌صفة‌الغضب‌والرضا من‌الله‌جل‌ثناؤه . کتاب‌السخط والرضا . کتاب‌المخلوق علی‌حفص‌الورد)
(کتاب الردعلی‌مکف[۱]المدینی . کتاب‌الحدعلی ابراهیم. کتاب الرد علی‌الغیلانیة فی‌الارجاء)
(کتاب علی‌حفص‌الورد فی‌فعل ویفعل . کتاب علی‌النظام فی‌تجویز القدرة علی‌الظلم . کتاب)
(علی‌النظام فی‌خلق‌الشر و جـوابه عنه . کتاب الرد علی‌القدریة والمجبرة . کتاب علی‌ضرار)
(وجهم وابی‌حنیفه وحفص فی‌المخلوق . کتاب علی‌النظام فی‌الانسان . کتاب‌الرد علی‌اهل‌ـ)
(الادیان . کتاب فی‌جمیع‌الاصناف . کتاب الاستطاعة . کتاب‌الحرکات . کتاب فی‌خلق‌الشئی)
(عن‌الشئی . کتاب التفهم و حرکات اهل‌الجنه . کتاب جـواب القبائی . کتاب علی من قال)
(بتعذیب‌الاطفال . کتاب‌الظفر علی‌ابراهیم . کتاب علی الثنویة . کتاب الجواهر والاعراض)
(کتاب‌السمع والبصر عملام عمل‌بهما . کتاب الانسان ماهو. کتاب‌الحوض والشفاعة وعذاب)
(القبر . کتاب علی‌اصحاب الحدیث فی‌التشبیه . کتاب تثبیت الاعراض . کتاب علامات صدق)
(الرسول . کتاب طول‌الانسان ولونه و تألیفه . کتاب فی‌الصوت ماهو[۲]) .

۱ـ در اصل نقطه ندارد .

۲ـ تك ـ ابوهذیل را باختصار آورده است فقط پس از نام صالح بن عبدالقدوس دارد (الذی یرمی بالزندقه) .

(از اصحاب او)

(ابویعلی محمدبن‌شداد، معروف بز برقان است و این کتابها ازاوست: کتاب‌المقالات)
(نازکست . کتاب المخلوقات) .

(اسواری)

(ابوعلی عمروبن قائد اسواری. ازبزرگان‌متکلمان بصره بود ، وهمیشه نزدمحمدبن)
(سلیمان‌بن علی هاشمی بسرمیبرد . و از اساوره[1] بشمارمیرفت . عمروبن عبیده را دیده و)
(از اوآموخته ومناظره‌هائی با او داشته است . وفاتش بعد از سال‌دویست بمدت‌کمی‌بود .)
(وبابو منذرسلام قاری درحضور محمدبن سلیمان گفت : حق از چه‌کسی است ، سلام گفت،)
(از خداست . گفت حقدار کیست ، گفت خداست . گفت ، باطل ازکیست ، گفت از خداست)
(گفت پس باطل‌گو کیست ، سلام ساکت مانده ومجاب گردید . وازکتابهای اوست ...)

(بشربن معتمر)

(ابوسهل بشربن معتمر ازکوفیان، وبقولی ، بغدادی واز بزرگان‌معتزله ، ورؤسا)
(آنان بوده ودرزمان خود بریاست نائل گردید. وبا این‌وصف راویه اشعارواخبار وشاعری)
(است کـه اشعارش بیشتر مزدوج بوده ، وکتابهای نثر را درکـلام وفقه بشعر درآورده)
(ومادر مبحث شعر و شاعران ، اشاره بآن نموده‌ایم . گروهی از علماءویرا برآبان‌لاحقی)
(برتری میدادند ، وقصیدهٔ درحدودسیصد ورق دارد که درآن حجج وبرهان خود را بیان)
(داشته ، و در مخمس و مزدوج کسی‌بتوانائی وپایه او نمیرسید . وی به‌بیماری پیسی بدن)
(مبتلا شد ، و در سال دویست وده؛ با سالخوردگی زیادی درگذشت . جاحظ‌گوید : بشر)
(بن معتمر بابوهذیل بدگمان بود ، ونسبت دو روئی ونفاق باو میداد ، ودربیان صفات او)
(میگفت: ابوهذیل نادانی را ، درصورتیکه مردم او را دانا بدانند – بیشتر دوست دارد ،)
(تاآنکه دانا باشد . ومردم نادانش خوانند . و پست فطرتی‌را – درصورتیکه مردم او را)
(بزرگوار پندارند – بیشتردوست دارد ، تا آنکه بزرگواری داشته باشد ، ومردمان ویرا)

۱– اساوره – سرکردکان ایران (اقرب‌الموارد) .

(پست‌فطرت شمرند و داشتن منظر ثقیل[1] و درون سخیف[2] را برمنظر سخیف و درون ثقیل)
(ترجیح میدهد. شگفتی و شادمانیش از دوروئی ونفان، بیش از صمیمیت وراستی بود، و)
(باطل مقبول در پیش اوگرامیتر از حقی است‌که پشتیبان آن باشد.)

(بشر، بجز کتابهائیکه بشعر درآورد، درنثر نیز این کتابها را دارد: کتاب‌الرد)
(علی من‌عاب‌الکلام. کتاب الردعلی‌الخوارج. کتاب الکفر والایمان. کتاب الوعیدعلی-)
(المجبرة. کتاب علی‌کلثوم واصحابه. کتاب تأویل متشابه القرآن. کتاب‌علی‌النظام. کتاب)
(علی ضرار فی‌المخلوق. کتاب الرد علی‌الملحدین. کتاب الرد علی‌الجهال. کتاب الرد)
(علی ابی‌الهذیل. کتاب الامامة. کتاب الاستطاعة علی‌هشام بن‌الحکم. کتاب‌العدل. کتاب)
(علی‌الاصم فی‌المخلوق. کتاب التواد علی‌النظام. کتاب علی‌اصحاب القدر. کتاب علی فرید)
(فی‌الاستطاعة. کتاب فی‌المنزلة بین‌المنزلتین. کتاب فی‌الاطفال علی‌المجبرة).

(نظّام)

(ابو اسحاق ابراهیم بن سیاربن هانی نظام، بردهٔ زیادیان است، و تیره بندگی)
(را از یکی از پدران‌خود داشت. ووی متکلم‌وشاعر و ادیبی است‌که‌نسبت باابونواس‌درشتی)
(وخشونت[3] میورزید وچندین قطعه درباره اودارد. و ابونواس در این شعر نظر باوداشته)
(است:)

فَقُلْ لِمن یَدَّعی فی‌الْعلم فَلْسَفَةً ذَکَرْتَ[4] شیئاً وَغابَتْ‌عَنْکَ‌اَشیاءُ)[5]

(نظام در اشعارش‌گفتار فلاسفه را داشت، وبا این وصف، بلاغتش نیکو، والفاظش)
(نمکین ونگارشانش بسیارخوب بود. وازگفته‌های اودر ستایش ازثقفی است: بخداسوگند)
(که او نیکوتر است: از امنیت‌پس‌از بیم وهراس، وبهبودی پس ازبیماری، وفراوانی‌پس‌از)
(خشکسالی، وتوانگری‌پس‌از فقرودرویشی، وازاطاعت محبوب، وازشادمانی‌پس‌ازماتمزدگی)

۱- ثقیل کسی‌که مردم صحبت باویرا خوش ندارند (منتهی‌الارب).
۲- سخیف کم‌عقل وسبك (منتهی‌الارب).
۳- جب (یتعشق) تك - (یتعنف). ٤- تك (حفظت) باضافه این شعر: (لاتحظر العفو ان‌کنت امرء حرجافان حظرکه بالدین ازراء) واین مطلب را بدین جهت‌گفت‌که او را دعوت بوعیدمیکرد واو امتناع میورزید) رجوع شود بصفحهٔ ۳ از تکلمه الفهرست چاپ ۱۳٤۸).
٥- بمدعی علم فلسفه بگو، تو چیزهائی آموخته داری ولی چیزهائی نیز از تو دور مانده‌که آنرا ندانی.

(واز وصال دائم با جوانان رعنا . واز اشعار اوست :)

(رَقَّ فَلَوْ بَزَتْ سَرَابِيلَهُ عَلَّقَهُ اَلجوُ مِنَ الُلطف) ۱

(يَجرَحُهُ اللَّحظُ بِتَكْرارِه وَيشْتَكِي الايحاءَ بِالْطَرْفِ) ۲

(گويند ، روزی ابوهذيل درمحضرش بود ، و او اين دوشعر را برايش‌خواند، ابو)
(هذيل گفت : ای ابواسحاق ، چنين‌کسی را جز بفقره۳ خيال ، نميتوان گائيد.)

(ونيز از اشعار اوست :)

(أُعَاتِبُهُ صَفْحاً وَ اَعرِضُ بِالَّتى لَهَا بَيْنَ اَحْشاءِ القُلُوبِ دَبِيبٌ) ۴

(اَخَافُ لَجَاجَاتَ العِتَابِ وَاَشْتَكَى وَلِلْجَهلِ فِى قَلْبِ الحليمِ نَصيبٌ) ۵

(اَذِلُّ لَهُ حَتَّى كَاَنِّي بِذَنْبِه اِلَىَّ بِذَنْبٍ لِي اِلَيه اَتوب) ۶

(نظام در خانه حمويه صاحب الطواويس درگذشت . و اين‌کتابها از اوست :کتاب)
(اثبات‌الرسل، کتاب‌التوحيد. کتاب‌علی اصحاب‌الهيولی. کتاب‌الرد علی‌الدهرية. کتاب‌الرد)
(علی اصحاب الاثنين .کتاب‌الرد علی‌اصناف الملحدين . کتاب‌التعديل والتجويز .کتاب)
(المعرفة .کتاب تقدير۷ .کتاب‌القدر .کتاب فی المحال .کتاب المخلوق علی‌المجبرة .)
(کتاب‌فی‌العدل. کتاب‌المرك۸ . کتاب‌المستطيع. کتاب‌التولد . کتاب‌الوعيد. کتاب‌الجوابات)

۱ــ چنان رقيق ولطيف است‌گرشود عريان در آسمان ز لطافت بگردد آويزان

۲ــ جريحه دار شود از نگـاه پی در پی کند شکايت از تير نـاوك مژگان

۳ــ متن عربی نصريح بالت رجوليت داردکه ما ذکرآنرا قبيح دانستيم .

۴ــ از اوگله‌مندم وچشم‌پوشی از عرضه داشتن چيزی دارم‌که تار وپود دلم را بحرکت درآورده است .

۵ــ با بيمی‌که از لجاجت او درگله‌گذاری دارم بازشکوه ميکنم . چه‌هردل بردباری را بهره از نادانيست .

۶ــ چنان درپيش او خود را ذليل دارم‌که با آنکه اوگناهکار است من ازگناه خوداز وی خواستار پوزشم .

۷ــ در متن عربی بی‌نقطه است .

۸ــ در متن‌عربی بی‌نقطه است و احتمال ميرود (الشرك) باشد .

(کتاب النکت . کتاب الجزء . کتاب المعانی علی معمر . کتاب الطفرة . کتاب المکامنة . کتاب)
(المداخله . کتاب فی العالم الکبیر . کتاب العالم الصغیر . کتاب الحدث . کتاب الانسان . کتاب)
(المنطق . کتاب الحرکات . کتاب الجواهر والاعراض . کتاب العروس . کتاب الارزاق . کتاب)
(حرکاة اهل الجنة . کتاب خلق الشئی . کتاب الصفات . کتاب فی القرآن ماهو . کتاب الافاعیل .)
(کتاب الرد علی المرجئه) .

(دمشقی)

(قاسم بن خلیل، درطبقهٔ جعفر بن مبشر، واین کتابها از اوست : کتاب امامة ابی بکر)
(کتاب التوحید . کتاب تفسیر القرآن . کتاب الوعید . کتاب العدل فی اصناف المعتزلة .)
(کتاب المخلوق) .

(عیسی بن صبیح مردار)

(ابوموسی عیسی بن صبیح مردار ، از بزرگان وبرجستگان معتزله است. وازبشر بن)
(معتمر آموخت، واوکسی است که دربغداد اعتزال را آشکارساخته ، واین مذهب را انتشار)
(داد . صلحی گوید : عیسی درسال دویست و بیست وشش وفات یافت . و خیاط نیز همین)
(را ذکر نموده ، وگوید که او هروقت یکی از اصحابش را ملاقات میکرد ، باو میگفت :)
(میان ما صداقت ودوستی درنخستین برخورد پیدا نشده بلکه وقتی پیدا شد که هردو برآن)
(اتفاق داشتیم . ابو محمد یزیدی در این اشعاریکه بمأمون خطاب کرده اشارهٔ بعیسی بن)
(صبیح دارد) .

(یا اَیُّهَاالملکُ المُوَحِّد رَبَّهُ	قَاضیکَ بِشْرِبْنُ اَلْوَلیدحمار)[۱]
(یَنفی شهادَةَ مَنْ یَدینُ بِمَابه	نَطَقَ الکتاب و جَ ثت الاثار)[۲]
(ویَعُدّ عدلاً مَنْ یقول اللهُ	شَبَحٌ یُحیطُ بجسمه الاقطار)[۳]
(عندالمَریسی الیَقینُ بربِّه	لَوْ لَمْ یَشُبْ تَوحیدَهُ اُجْبار)[۴]

۱ـ ای پادشاهی که خدایت را یگانه میدانی . قاضی تو بشر بن ولید خر است .
۲ـ شهادت کسی را که بمنطوق کتاب و اخبار ایمان دارد رد نماید .
۳ـ وکسی را عادل شمرد که، گوید خدای من کالبدی است که کرانه‌های دنیا بر جسم او احاطه دارند .
۴ـ ونزد مریسی اگر خلط نکند توحید خدا از روی اجبار است .

(عیسی خواسته های بشربن معتمر را انجام میداد ، و این کتابها از اوست : کتاب)
(التوحیدکتاب الرد علی المجبرة. کتاب العدل . کتاب المسائل والجوابات. کتاب الردعلی-)
(النصاری کتاب الرد علی ابی قرة النصرانی . کتاب الرد علی الملحدین . کتاب التعدیل و)
(التجویز . کتاب الاخبار و المجوس فی العدل و التجویز . کتاب الرد علی الجهمیة . کتاب)
(اصول الدین . کتاب المخلوق علی النجار . کتاب العدل علی المجبرة . کتاب کلام اهل العلم)
(و اهل الجهل . کتاب التعلیم . کتاب البدل علی النجار . کتاب المعرفة علی ثمامه . کتاب)
(المعرفة علی الشحام. کتاب خلق القرآن. کتاب القدرة علی الظلم علی النظام. کتاب ماجری بینه و)
(بین البصریین کتاب فنون الکلام . کتاب علی اصحاب اجتهاد الرای . کتاب العدل[1] . کتاب)
(ماسئل عنه المجبرة. کتاب التنغم جواب. کتاب التوبه . کتاب النصیحة . کتاب من قال بتعذیب-)
الاطفال. کتاب الدیانة. کتاب التوبة. کتاب الاقتصاد. کتاب اخبار القرآن. کتاب المسترشدین).

(معمر سلمی)

(ابومعمر سلمی ، رئیس اصحاب معانی[2] ، و بقولی ابو عمرو معمر بن عباد سلمی .)
(از بنی سلیم . مقیم بصره بود وببغداد آمد، ودربارهٔ از مسائل مذهبی با نظام مناظره هائی)
(داشته ، وتنها این یکشعر را دارد که آنهم درهجو بشر بن معتمر است :

۱ــ ظاهراً مکرر است .

۲ــ معمر اول کسی است که معانی ، را در سخنان خود آورده و این فکرهم از اینجا برایش پیدا شدکه علت ارتباط جواهر واعراض ، و فرق میان دو عرض را تشریح و تفسیر کرده باشد وچون آن (معانی) بستگی بجواهرو اعراض دارد بهتر دیدیم که آنرا بدنبال سخنی دربارهٔ اجسام واعراض آن، وحرکت وعلت ، ذکر نمائیم . معانی چیست ـ دراینجا مؤلف ازقول خیاط منظور معمر را ازکلمه (معانی) شرح داده و در پایان مقال گوید : بنابراین لفظ (معنا) در نظر معمر چیزیست قریب بلفظ (علت و سبب) (ر. ك. کتاب المعتزله ـ تألیف دکتر البیر نصیر نادر صفحات ۲۲۱ـ۲۲۳ چاپ بغداد) وابن حزم گوید : اما معمرو پیروانش چنین گویند، که ما یك متحرك و یك ساکنی را میبینیم و یقین پیداکنیم که در متحرك معنائی پیدا شدکه با ساکن فرق درصفت دارد و همچنین در ساکن نیز معنائی حادث گردیدکه با متحرك درصفت جدائی یافت وهمچنین درحرکت معنائی است که با سکون فرق دارد ، ودر سکون نیز معنائی باشدکه با حرکت فرق دارد . و همچنین در معنائیکه موجب مخالفت حرکت با سکون است معنائی است که با معنای فرق دهنده سکون باحرکت فرق دارد (ملل ونحل ابن حزم ج ٥ ص ٤٦ چاپ افست دربغداد) .

(وَ أَبرصُ ماصٍ[1] لوجهه رَباض يَرَى السّعاية ديناً وَقلبُهُ مُمْراض)[2]

(معمر در سال دویست وپانزده وفات یافت و این کتابها از اوست: کتاب المعانی.)
(کتاب الاستطاعة. کتاب علة القرسطون والمراة. کتاب الجزالذی لایتجزاء والقول بالاعراض)
(و الجوهر. کتاب اللیل والنهاروالاموال).

(ثمامة بن بشر)

(ابوبشر ثمامةابن اشرس نمیری، از نمیریان خالص، واز بزرگان متکلمان معتزله)
(و از نویسندگان بلیغی است که نزدمأمون جاه ومنزلتی پیداکرده، و وزارت راباو تکلیف)
(نموده واو نپذیرفت، ودر این باره سخنان مشهور ومدونی داردکه بمأمون گفته، تاعذرش)
(را قبول کرد، و هم اوست که بجای خودش احمد بن ابوخالد را برای وزارت بمأمون)
(پیشنهاد نمودوپیش ازمأمون درخدمت رشید بود، و برای خاطر برمکیان از او دلتنگی)
(پیداکرده و نزدیکی از خادمان[3] خوداو را زندانی نمود، بزندان کەرفت ازهمانجا برشید)
(نوشت:)

(عَبْدٌ مُقِرٌ وَ مولیً شَتّ نعمتهُ بمايحدثُ عنه البدو والحضر)[4]

۱- در اصل بی‌نقطه است.

۲- اگرکلمه بی نقطه را (فیاض) بخوانیم معنا چنین است: بیسی او فراوان و در صورتش بینی پهن و استخوان خوابیدهٔ دارد و سعایت و سخن‌چینی را آئین‌خود داند و دلش آکنده به بیماریست.

۳- تك اضافه دارد (او را نزد غلامش ... زندانی نمود. و اوکه میخواند: (ویل للمکذبین میگفت: و ای برتو، مکذبان انبیاء علیهم‌السلام! و او راکتك میزد و میگفت تو زندیق هستی، و این خبر را وقتی برشید دادندکه قصد عفو او را داشت - چون برای بستگی با برمکیان بزندان افتاده بود - ورشیدان خبر راکه شنید خندان‌گردیده و پاداش خوبی باو داد. وقتی بمأمون‌گفتندکه او پیش پای طاهر بن حسین برنمیخیزد، ولی برای ابوهذیل برمیخیزد ورکاب را برای او میگیردکه پیاده شود، مأمون از وی‌که جویا شد، گفت ابوهذیل سی‌سالست‌که استاد من است). (ر.ك. تکملة(الفهرست چاپ ۱۳۴۸ص ۳).

٤- بندهٔ مقر هستم و اقرار ببندگی سروری دارم‌که نعمتش آنچنان همگانی است‌که شهرنشینان ومردم بیابان آنرا برزبان آورند.

(أوْ قُرَّته نعما اتبعتُهاَ نعماً[۱] طَوارفاتَلداُفي النّاس يشْتهرُ)[۲]

(وَلَم تزَلْ طاعتى بالْغيْب حاضرةً ماشانُها ساعةً غش ولا غير)[۳]

(فَانْ عفوتَ فشئى كُنتُ اعهده اوانتصرت فمن مولاك تنتصر)[۴]

(و این کتابها از اوست : کتاب الحجة . کتاب الخصوص والعموم فی الوعید . کتاب)
(المعارف وهوالمعرفة . کتاب علی جمیع من قال بالمخلوق . کتاب الرد علی المشبهة. کتاب)
(المخلوق علی المجبرة . کتاب نعیم اهل الجنة . کتاب السنن) .

(جعفر بن مبشر)

(ابومحمد جعفر بن مبشر ثقفی ، از معتزلمان بغداد ، فقیه ومتکلم ، وصاحب حدیث)
(وخطیبی بود بلیـغ ،که براصحابش ریاست داشت ، وبا این وصف ، پرهیزکار ، وزاهد ،)
(وپاکدامن بود ، و برادری بنام حبیش داردکه علم کلام را میدانست ، ولی بپایه جعفر)
(نمیرسید. جعفر درسال دویست‌وسی‌وچهاروفات یافت، واین کتابها ازاوست: کتاب الاشربه.)
(کتاب السنن والاحکام . کتاب الاجتهاد . کتاب الحکایة و المحکی . کتاب المعارف علی-)
(الجاحظ. کتاب تنزیه الانبیاء . کتاب الحجة علی اهل البدع . کتاب الناسخ والمنسوخ. کتاب)
الطهارة . کتاب الاثار الکبیر. کتاب معانی الاخبار وشرحها. کتاب الدار . کتاب علی اصحاب-)
(اللطف. کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر . کتاب المسائل و الجوابات . کتاب)
(الخراج . کتاب نقض کتاب ابن شبیب فی الارجاء . کتاب الیقین علی برغوث فی المخلوق .)
(کتاب الاجماع ماهو . کتاب التوحید علی اصناف المشبهة والجهیمة والرافضة . کتاب علی)
(اصحاب القیاس والرای) .

۱- تك (نقماطوار قافیه) .

۲- بەنیکوئیهای خود او راگرامی داشتی وبدنبال آن مال ومنال فراوانی باو دادی‌که در مردم شهرتی دارد .

۳- در غیبت تو اطاعت من همیشه پابرجا بوده و در هیچ ساعتی ببد اندیشی یا سختی روزگار آلودگی نداشته .

۴- اگر ببخشائی‌کـه مرا بآن سابقه معرفت است واگر یاوری جوئی‌که از بنده خـود یاوری خواستهٔ .

(جاحظ)

(ابوعثمان عمروبن بحربن محبوب ، بردهٔ ابوقلمس عمروبن قطع کنانی‌فقیمی[1] که)
(یکی از اجدادش نسابه بود، وجد پائین‌تر او سیاه چهره، بنام نزاره ، شتربانی‌عمروبن)
(قطع را داشت‌و ابوعبیده برای ما حکایت کرد که محمدبن محمد ازقول ابوالعباس‌محمدبن)
(یزید نحوی گفت که من حریص‌تر از این سه‌نفربعلم ودانش ندیده‌ام ؛ جاحظ ، و فتح‌بن)
(خاقان ، واسماعیل‌بن اسحاق قاضی ، اما جاحظ ، اگرکتابی بدست میآورد ، هرکتابی)
(که باشد ، از اول تا بآخر آن را میخواند . اما فتح ،کتاب را در میان آستین خود)
(میگذاشت، وهمینکه برای قضاء حاجتی ، یا نماز ، از مجلس متوکل بیرون میآمد ،آن)
(کتاب را درآورده ، ودر اثناء راه رفتن بمحل حاجتش ، آنرا میخواند ، و دربرگشتن)
(نیز تا بجای خود برسد همین‌کار را داشت ، اما اسماعیل‌بن اسحاق قاضی ، نشدکه من)
(براو درآیم وکتابی‌را دردستش نه‌بینم ، و یا او را مشغول بزیر وروکردن‌کتابها برای)
(یافتن‌کتاب مورد نظرش نیابم .)

(ابوعبیده ، از قول محمدبن یحیی ، بماگفت‌که از ابوموسی هاشمی شنیده است‌که)
(جاحظ‌سن خود را نزدیك بسن ابونواس، و مسن‌تر از حماد میدانست . و مدتی‌جانشین)
(ابراهیم‌بن عباس صولی ، در دیوان الرسائل بود) .

(صولی‌گوید : احمدبن یـزید مهلبی ، از قول پدرش بـرای من نقل‌کرده ، در)
(سال دویست و پنجـاه بودکه معتز بمن‌گفت ، آیا میدانی‌که بما خبر مرگ جاحظ را)
(داده‌اند ، من‌گفتم، خداوند باميرالمؤمنين طول عمر وعزت‌کرامت فرماید ــ معتز‌گفت)
(من قصد داشتم‌او را بخواهم‌که بیاید و نزد مابماند، من بمعتز‌گفتم ، او پیش از مرگ،)
(افلیج‌گردیده و ازکار افتاده بود) .

(ابوالحسن علی‌بن محمد، معروف بابن ابوجعفر برای من‌حکایت‌کرد ،که جاحظ)
(روزی بیکی از پزشکان در شکوه از بیماریهایش میگفت : اضداد بـر بدن من دست از)
(مخالفت با هم برداشته و آشتی‌کرده‌اند اگرچیزهای سردبخورم پایم را میگیرد ، واگر)
(چیز گرمی بخورم ، سرم را میگیرد) .

(ابوعبیدالله ازقول‌محمدبن عباس، واواز قول محمدبن‌عماش نحوی‌برای مانقل‌کرد)

۱ـ در معجم‌الادباء دارد (عمروبن قلع‌کنانی فقمی) و درحاشیه دارد (قاموس در محیط گوید: منسوبان بفقم‌کنانه را فقمی، و منسوبان بفقیم دارم‌را فقیمی خوانند) ر.ك. معجم‌الادباج ۱۶ ص ۷۴ .

(از جاحظ شنیدم که میگفت: از طرف چپ فلج شده‌ام، اگر با قیچی آن را تکه‌تکه‌کنند)
(احساس نمیکنم ، واز طرف راست نقرس دارم ،که اگـر مگس بر آن گـذرد دردناك)
(میشوم ، و سنگ دارم که بآسانی دفع او را نمیتوانم ، و از همه بدتر داشتن نود وشش)
(سال عمر است .)

(جاحظ گوید : مأمون کتابهای مرا در امامت که خواند ، آنرا موافق دستور خود)
(یافت ، وهمینکه پیش او رفتم ، وپیش ازاین هم بیزیدی امر کرده بودکه آنها را بررسی)
(نموده، نتیجه زا باوگزارش دهد ــ بمن گفت: برخی از خردمندان که بگفتارشان اعتماد)
(داریم ، استواری تألیف ، و سود فـراوان این کتابها را بما خبردادند ، و ما با خـود)
(گفتیم ، چه بسا شنیدن که بردیدن فزونی داشته باشد ، وهمینکه آنرا دیدیم ، دانستیم که)
(دیدن ، برشنیدن فزونی داشت ، وپس از آنکه آنرا با دقت بـررسی نموده و سنجیدیم)
(دریافتیم که همچنانکه دیدن برشنیدن‌فزونی داشت، سنجش ودقت‌نیز برآن دیدن فزونتری)
(دارد واین کتابها نیازی بحضور مؤلفش ندارد ، و احتیاجی نباشدکـه کسی ازآن خبری)
(دهد . معانی درآن بخوبی جمع، وبا الفاظی روان، و تلفظی سهل و آسان درآمده ،که)
(هم برای بازاریان است و هم برای پادشاهان ، هم برای عامه مردم است ، و هـم برای)
(خاصان .)

(محمدبن اسحاق گوید :گمان دارم ، جاحظ این‌خوش بیانی را بدین جهة نمود،)
(تا خود را بزرگ و تألیفاتش راگرامی جلوه دهد . ورنه ، چگونه‌کسی مانند مأمون،)
(درستایش تألیف وتصنیفی این سخنان راگوید . جاحظ بپادشاه برغر[1] نامهٔ ، بیش از صد-)
(ورق، نوشته است‌که در نوشتن‌آن نه ازکسی یاری وکمکی خواسته ، و نه آیهٔ ازآیات)
(قرآن ، یاکلماتی ازگفته دانشمندان پیش از خود ، درآن آورده ، بلکه بتنهائی اززبان)
(خود پیروی نموده و قلمفرسائی‌کرده است .)

(و این سخنانی است از جاحظ که ما آنرا)

(پسندیده‌ایم)

(درنامهٔ‌که بمحمدبن عبدالملك نوشته است، چنین گوید: سود رساندن موجب‌محبت)

۱ـ برغر با غین مفتوحه و راء . بگفته علی‌بن‌حسین مسعودی شهریست درکنار دریای مانطس (دریای سیاه)که متصل بخلیج قسطنطنیه است و مردمش از جنس ترکانند و از آنجـا تاخوارزم‌کاروانها رفت‌وآمد دارند وپادشاه برغر دراین وقت‌که سال ۳۳۲ میباشد مسلمان‌است (معجم‌البلدان) .

(وزبان زدن کینه ، وبغض‌آرد ـ ضدیت سبب دشمنی است ، ومخالفت با خواهشها ، مردم)
(راخشنود نسازد ، و متابعت ازآن موجب الفت و گروندگی است ـ امانت جلب اطمینان)
(کند ، وخیانت نفرت‌آور است ـ عدالت دلها را بهم پیوندد ، و ستمکاری جدائی اندازد)
(حسن‌خلق سبب مؤانست است، وترشروئی‌موجب بیزاریست ـ تکبر وخودپسندی تنفرآور)
(است وتواضع وفروتنی موجب سرگردانی است ـ سخاوت ستایش آورد ، وبخل وخست ،)
(بدگوئی‌ومذمت ـ سستی وبیکاری حسرت‌بار است، وهشیاری وآگاهی درکارمسرت‌انگیز)
(بیهوده مال تلف‌کردن موجب پشیمانی بوده، وحذر داشتن سبب‌نجاح وپیروزیست ـ حسن)
(تدبیر موجب بقاء نعمت است ، وکوچك شمردن دیگران سبب‌کینه توزیست ـ ستیزه و)
(پرخاش ، پیش آهنگ شر و سبب خرابی وویرانی است ـ و هریك از اینها را افراط و)
(تفریطی بوده ونتایج خوب آن زمانی است‌که ازحد اعتدال خارج نشده باشد . چه‌افراط)
(در سخاوت موجب ولخرجی و اسراف در مال بوده ، و افراط در تواضع سبب خواریو)
(مذلت است . افراط درتکبر دشمنی آورد ، و افـراط در غدر سبب نا اعتمادی بدیگران)
(گرددکه چاره‌پذیر نیست ، افراط در دوست گـرفتن سبب آمیزش با بدان و افراط در)
(ترشروئی موجب کناره گیری ارباب پند ونصیحت است .)

(ودر فصلی ازکتاب خودگوید: من این حق را نداشتم‌که این دوکتاب را درخلق)
(قرآن‌تألیف نمایم درحالیکه امیرالمؤمنین این معنا را بسی‌بزرگ وگرامی میدارد ....).
(و در فضل وبرتری‌که میان بنی‌هاشم ، وعبدشمس ، و مخزوم بوده گوید : مگـر)
(آنکه بالای دوسماك اعزل و رامح[1] وبا بالای عیوق[2] نشینم ، و یاآنکه بازرگانی‌کبریت)
(احمر[3] داشته باشم ، و یا عنقاء را بسوی ملك اکبر پرواز دهم) .

(جاحظ در سال دویست‌و پنجاه وپنج ، در دوران خلافت معتز، درگذشت ، و این)
(کتابها از اوست :کتاب‌الحیوان، و مشهور است‌که این‌کتاب‌هفت جزء بوده وکتاب‌دیگر)
(برآن افزوده ، و آن راکتاب النساء نامید ،که در بیان فرق میان مـرد وزن است، و)
(یك‌کتاب دیگر هم بنام‌کتاب العال[4] برآن افزوده‌که من این دوکتاب‌را بخط زکریا بن)
(یحی بن سلیمان ، مکنی بابویحیی، وراق جـاحظ دیده‌ام، وکتابی هم بنام‌کتاب الابل)

۱ـ سماك اعزل و سماك رامح دوستارهٔ روشن است (منتهی‌الارب) .
۲ـ عیوق نام ستاره است (منتهی‌الارب) .
۳ـ کبریت احمر ـ طلای قرمز (اقرب‌الموارد) و درعرف ، بکیمیا گویند .
٤ـ در متن نقطه نداشت و ظاهراً (البغال) باشد .

(بر آن افزوده شده که از گفته‌های جاحظ نبوده و شباهتی بآن ندارد و این کتاب را[1] به‌)
(نام محمدبن عبدالملك زيات تأليف كرده است .)

(میمون‌بن هارون گوید : بجاحظ گفتم آیا در بصره کشتزاری داری ، تبسمی کرده)
(و گفت : من هستم ویك جاریه ، وزنی کـه خدمتکار او بوده ، و یك درازگـوش . کتاب)
(الحیوان راکه بمحمدبن عبدالملك اهداء کـردم پنجهزار دینار بمن داد ، وكتاب‌البيان)
(والتبيين راكه بابن ابودؤاد اهدا نمودم پنجهزار دينار بمن داد . وكتاب الزرع‌والنخل)
(راکه بابراهیم‌بن عباس صولی اهداء نمودم پنجهزار دینار بمن داد ، و من ببصره رفتم‌و)
(با خودکشتزاری داشتم که بمرزبندی وکود نیازی نداشت .)

(ترتیب اجزاء آن کتاب)

(**آغاز جزء اول :** جَنَّبَكَ اللهُ الشُبهة ، وعَصَمكَ من‌الحيرة ، وجَعَل بينَكَ وبَيْنَ المَعْرِفة نسَبا) .
(**پایـان آن :** بمردی است ازخوارج : الطاعنُ الطَعْنةَ النجلاء عائدها كُطُرَة البرد) .
(**آغاز جزء دوم :** قال ابوالیقطان فی‌مثل هذاالاشتقاق .)
(**پایـان آن :** والله ما ادری أیْن رمیت به ، فی‌خبر سهل‌بی هارون) .
(**آغاز جزء سوم :** نبداء وبالله‌التوفیق بذکر الحمام و ما اودعه‌الله ...)
(**پایان آن :** فی‌ذلك عمل محمود ناجع عظیم‌النفع بیِّنَ الاثر) .
(**آغاز جزء چهارم :** القول فی‌النملة والذَّرة) .
(**پایان آن :** قال کردیوس المازی) .
(**آغاز جـزء پنجم :** نبداء علی اسم‌الله بتمام‌القول فی‌نیران العرب والعجم) .
(**پایان آن :** کانا اذا اَتَیناه نزلنا بجانب روضة ریاء مطیرة) .
(**آغاز جزء ششم :** قدقلنا فی‌الخطوط و مرافقها و عموم منافعها) .
(**پایان آن :** تَفتّق بالعراق ابوالمثنی و عَلی قومه اَکل‌الخَبیصَ) .
(**آغاز جزء هفتم :** احساس‌الحیوان اَللهمَّ اَنّا نعوذبك من‌الشیطان‌الرجیم) .
(**پایان آن :** مُتسر بلی حَلَق‌الحدیدکانَّهم).
(کتاب‌البیان والتبیین ـ این کتاب دونسخه است ، اولی و دومی . ودومی صحیحترو)

۱ـ مراد همان کتاب الحیوان است .

(بهتر از اولی بوده ، وآغاز جزء اول‌دومی این است . . . .) .
(کتاب‌الزرع و النخل . کتاب‌الفرق بین‌النبی والمتنبی . کتاب‌المعرفة . کتاب‌جوابات
(کتاب المعرفة . کتاب مسائل‌کتاب المعرفة . کتاب‌الرد علی‌اصحاب الالهام . کتاب نظم–
(القرآن، سه‌نسخه . کتاب المسائل فی القرآن . کتاب فضیلة المعتزلة . کتاب الرد علی–
(المشبهة . کتاب الامامة علی‌مذهب‌الشیعة . کتاب‌حکایة قول اصناف‌الزیدیة . کتاب‌العثمانیة .
(کتاب الاخبار کیف یصح . کتاب الرد علی‌النصاری . کتاب عام‌المرید[1] . کتاب الرد علی–
(العثمانیة . کتاب امامة معاویه . کتاب امامة بنی‌العباس . کتاب‌الفتیان . کتاب القواد . کتاب
(اللصوص . کتاب ذکر مابین‌الزیدیة والرافضه . کتاب‌المخاطبات فی‌التوحید . کتاب‌صناعة
(الکلام . کتاب تصویب علی فی تحکیم الحکمین . کتاب وجوب الامامة . کتاب الاصنام .
(کتاب الوکلاء والموکلین . کتاب الشارب والمشروب . کتاب افتخار الشتاء والصیف .
(کتاب‌المعلمین . کتاب الجواری . کتاب نوادرالحسن . کتاب البخلاء . کتاب فرق مابین
(عبدشمس و بنی مخزوم . کتاب العرصان والبرصان[2] . کتاب فخر القحطانیة والعدنانیة .
(کتاب‌التربیع والتدویر . کتاب‌الطفیلیین . کتاب اخلاق‌الملوک . کتاب الفتیا . کتاب مناقب
(جندالخلافة و فضائل‌الاتراک . کتاب‌الحاسد والمحسود . کتاب الرد علی الیهود . کتاب–
(الصرحاء والهجناء . کتاب‌السودان والبیضان . کتاب‌المعاد والمعاش . کتاب‌النساء . کتاب
(التسویة بین‌العرب والعجم . کتاب السلطان واخلاق اهله . کتاب الوعید . کتاب‌البلدان .
(کتاب‌الاخبار . کتاب الدلالة علی ان‌الامامة فرض . کتاب‌الاستطاعة و خلق‌الافعال . کتاب
(المغنیین والغناء والصنعة . کتاب الهدایا – باو بستهاند . کتاب‌الاخوان . کتاب‌الرد علی
(من‌الحد فی کتاب‌الله . کتاب آی‌القرآن . کتاب العاشق‌الناشی المتلاشی . کتاب حانوت
(عطار . کتاب التمثیل . کتاب فضل العلم . کتاب المزاح والجد . کتاب جمهرة‌الملوک .
(کتاب الصوالجة . کتاب ذم‌الزنا . کتاب التفکر والاعتبار . کتاب الحجة والنبوة . کتاب
(الی ابراهیم‌بن المدبر فی‌المکاتبة . کتاب احالة القدر – برنظام . کتاب امهات الاولاد .
(کتاب‌الاعتزال و فضله عن‌الفضیلة . کتاب الاخطار والمراتب والصناعات . کتاب احدوثة
(العالم . کتاب‌الرد علی من‌زعم ان‌الانسان‌جزء لایتجزا . کتاب ابی‌النجم وجوابه . کتاب
(الفتاح . کتاب الانس والسلوة . کتاب الحزم والعزم . کتاب الکبر المستحسن والمستقبح .
(کتاب نقض‌الطب . کتاب عناصر الاداب . کتاب تحصین الاموال . کتاب‌الامثال . کتاب فضل–
(الفرس علی‌الهملاج) .

(کتابهای جاحظ که تعبیر برساله شده است)

(رسالته الی‌ابی الفرج‌بن نجاح فی‌امتحان عقول الاولیاء . رسالته الی ابی النجم–

1– دراصل نقطه ندارد ولی در معجم‌الادباء (عصام‌المرید) است .
2– دراصل نقطه ندارد ولی در معجم‌الادباء (العرجان والبرصان) است .

(فی الخراج. رسالته فی القلم . رسالته فی فضل ایجاد الکتب . رسالته فی کیمانو الس . رسالته)
(فی مدح النبیذ . رسالته فی ذم النبیذ . رسالته فی العفو والصفح . رسالته فی اثم السکر . رسالته)
(فی الامل والمامول. رسالته فی الحلیة . رسالته فی ذم الکتّاب. رسالته فی مدح الکتّاب . رسالة)
(فی مدح الوراقین. رسالته فی ذمهم . رسالته فیمن تسمی من الشعراء عمراً . رسالته فی فرط)
(جهل یعقوب بن اسحاق الکندی . رسالته فی الکرم الی ابی الفرج بن نجاح . رسالته الیتیمیة .)
(رسالته فی موت ابی حرب الصفار البصری . رسالته فی المیراث . رسالته فی کمیات الکیمیا. رسالته)
(فی الاستبداد والمشاورة فی الحرب ، رسالته فی الرد علی الغولیه[1]) .
(کتاب الاسد و الذیب . کتاب الملوک والامم السالفة و الباقیة . کتاب القضاة والولاة.)
(کتاب العالم والجاهل . کتاب النرد والشطرنج . کتاب غش الصناعات . کتاب خصومة الحول)
(والغور . کتاب ذوی العاهات . کتاب المغنیین . کتاب اخلاق الشطار .)

(احمدبن ابودؤاد)

(نام ابن ابودؤاد را ، با آنکه تصنیفی ندارد ، در اینجا ذکر مینمائیم برای آنکه)
(یکی از دانشمندان معتزلیان است که کار خودرا آشکار کردن این مذهب، و دفاع از پیروان)
(آن . واهتمام بآن قرارداده بود . نامش ابوعبدالله احمدبن ابودؤاد بن جریر بن مالك بن)
(عبدالله بن عباد بن سلام بن مالك بن عبد هند بن لخم بن مالك بن مقص بن منعة بن)

۱ــ در حاشیهٔ این صفحه نسخهٔ خطی چستربیتی بخطی دیگر دارد : بخط ابن فرات رسالههائی از جاحظ یافتیم که ابن‌ندیم آن را ذکر نکرده، وما آنرادراینجا ذکر مینمائیم و علامتی زیر این قسمت گذاشته که برگشت آن بهمان علامت در صفحه کتابست : (رسالته الی)
(احمدبن اسرائیل . رسالته الی احمدبن المنجم فی حفظ اللسان . رسالته الی احمدبن المنجم-)
(که رساله دیگریست . رسالته الی سلیمان بن وهب . رسالته الی الحسن بن وهب . رسالته الی)
(محمدبن عبدالملك فی الغضب والرضا . رسالته فی الشکر . رسالته فی الجد والهزل . رسالته)
(فی وصف کتاب خلق القرآن و خمسة رسائل الیه ایضا . رسالته الی محمد الیزیدی . اربعة)
(رسائل الی ابن نجاح فی العقل والحکم وغیره . رسالته الی ابی عمرو احمدبن شعبه . و الیه)
(ایضا ثلاث رسائل اخری . رسالته الی عبدالله بن یحیی . رسالته الی ابن ابی دؤاد فی کتاب)
(نظم القرآن . رسالته ایضا فی صفة کتاب الفتیا . رسالته الی ابی الولیدبن احمد فی الکبر .)
(رسالته الی عیدان بن ابی حرب . والیه رسالتان . رسالته فی غناب المتجوله . رسالته الی احمد)
(بن حمدون الندیم فی صفة الندیم . رسالته الی احمدبن المدبر . ورسالته الی احمدبن ابی عوف)
(فی حفظ السرو اللسان . و رسالته الی امیرالمؤمنین المنتظر بالله . و رسالته الی احمدبن)
(الخطیب) .

(دوس‌بن دیل بن امیة بن حذاقة بن زهر بن ایادبن نزار بن معد ، ولادتش در بصره بوده ،)
(و از دست‌پروردگان یحیی‌بن اکثم است . و او وی‌را بمأمون رسانیده و از طرف مأمون)
(بمعتصم پیوستگی پیداکرد. و درمیان هم‌طرازان خودکریم‌تر ، و شریفتر، وبا سخاوت‌تر)
(از او دیده نشد . وگفته‌اندکه او پسرخواندهٔ ایاد بوده ودرکتاب المثالب ذکری از او)
(شده ، ومخلدبن‌بکار در هجوش گوید :)

(اَنْتَ عِنْدِی مِنْ اَیادٍلَیْسَ فی ذاکَ کَلام عَرَبِیٌّ عَـرَبِیٌّ عَـرَبِیٌّ لاٰیُضام)[1]
(شَعْرُ ساقَیْکَ وَفُخذَیْکَ خُزامی وَثَمام وَطُلُوعُ الشّلوِ مِنْ صَدْرِکَ نَبْعٌ وَبشام)[2]
(لو تحرَّکْتَ کَذاٰلاِ نْجَفَلَتْ مِنْکَ نَعام وَظِباءٌ مُخصِبات وَیرابیعُ عِظام)[3]
(اَنَا ماذَنْبی اِنْ کَذَّبَنی فیکَ الانام ثُمَّ قالُوا حاسِمٌ مِنْ بَنی الاَنباطِ حام)[4]

(عَرَبِیٌّ عَرَبِیٌّ حاسِمِیٌّ والسلام)[5]

(واحمد چندین‌فرزند داشت که نام وکنیهٔ آنهارا با اعراب و فصاحت ما بی درآورده)
(بود[6] ، و زبده‌تر از همهٔ آنها ابو لولید بودکه در حیات پدرش بمقام قضاوت رسید .)
(ویك ماه پیش از وفات پدرش درگذشت . وچندین‌کتاب در فقه تألیف کـرده و پیروی)

۱ـ تو در نزد من از ایاد هستی و در آن حرفی نیست . عرب هستی ، عـرب هستی ، عربی‌که ستم‌بردار نیست .

۲ـ موهای ساق پای تو چون دوگیاه(یز) وحلقه موئی دماغ شتران بوده واستخوانهای اندام تو مانند درختانی است‌که از آن مسواك وکمان سازند .

۳ـ و اگر بهمین‌گونـه براه افتی شتر مرغان و آهوان بیابان و موشهای صحرائی از تو فرارکنند

٤ـ من‌گناهی ندارم اگربزرگان مرا تکذیب‌کنند و بگویندکه او حاسمی و از نبطیان حام است .

٥ـ عرب هستی عرب حاسمی و دیگر سخنی دران نیست .

٦ـ تك‌اضافه دارد (وکنیه‌های فرزندانش، ابوالولید ، ابودؤاد ، و ابوایاد ، وابودعمی است . وابن زیاده او را باین شعر هجوی‌کرده‌که ابن معتز خیلی آن را خوش داشت‌کم‌تردی‌ـ الدلات بابن دؤاد . لوتدودت لم‌تکن‌من ایاد ـ و احمدبن دؤاد اشعار مطبوعی داردکه از آن جمله است : ما انت‌بالسبب الضعیف وانما ـ نجح‌الامور بقوةالاسباب ـ فالیوم حاجتنـا الیك فانما ـ یدعی‌الطبیب لشدة الاوصاب رجوع شود (تکلمه الفهرست ص٤) .

(از مذهب ابوحنیفه داشت و ما درجای خود ذکری از او خواهیم کرد . احمدبن ابودؤاد)
(در سال دویست وچهل در خلافت متوکل به بیماری فلج از دنیا رفت . و تصنیفی ندارد .)

(جعفر بن حرب)

(ابوالفضل جعفربن حرب همدانی ، از همدان است که در زمان خود بمقام ریاست)
(رسید ، وزاهد ، پاکدامن ، وپرهیزکار بود . گویند در مجلس واثق برای مناظره حضور)
(داشت که وقت نماز رسید، همه برای نماز برخواستند وواثق جلو ایستاده و نماز راگذارد،)
(جعفر بکناری رفت و موزه از پای درآورد، و بتنهائی نمازگذارد ، نزدیکترین اشخاص)
(باو یحیی بن کامل بود که اشك از دیدگانش سرازیر شد برای بیمی که ازکشته شدن جعفر)
(پیداکرد .)

(گویند جعفر سپس موزه‌را بپاکرده و بمجلس آمد ، و واثق سر را بزیرانداخت،)
(ومناظره شروع شد. هنگامیکه بیرون آمدند . احمدبن ابودؤاد بجعفر گفت ، این‌حیوان)
(درنده آن‌کار تورا تحمل نمیکند ، بیا و دیگر از آمدن باین مجلس چشم بپوش ، جعفر)
(گفت اگر تومرا وادار بآمدن نکنی‌من خواستار حضور در مجلس او نیستم ، او هم گفت)
(دیگر حاضر مشو . وهنگامیکه دوباره آن مجلس تشکیل گردید ، واثق نظری‌بحاضران)
(انداخت وجعفررا ندید . پرسیدآن شیخ صالح‌کجاست ، احمد گفت او بیماری سل دارد،)
(وباید همیشه در استراحت باشد ومجلس امیرالمؤمنین جای اینکار نیست . واثق گفت پس)
(نیامدنش باین جهت بوده ، و دیگر سخنی نگفت . جعفر در سال دویست و سی و شش)
(گذشت ، و پنجاه ونه سال داشت . و این‌کتابها از اوست :کتاب متشابه‌القرآن .کتاب)
(الاستقصاء .کتاب‌الاصول .کتاب‌الرد علی اصحاب الطبائع .)

(اسکافی)

(بلخی گوید : ابوجعفر محمدبن عبدالله اسکافی ، نژاد او از سمرقند بود، ومنزلتی)
(شگفت انگیز در علم و ذکاوت ، و دانش ، و صیانت نفس ، و بلند همتی ، و پاك سرشتی)
(داشت . ودرزندگی بپایهٔ رسیدکه هیچیك از همکنانش بآن پایه نرسید . ومعتصم‌شگفتگی)
(زیاده از حد نسبت بوی پیداکرد واو را برهمه مقدم میداشت و درباره او هیچ مضایقتی)
(نمیکرد . و شنیدم هنگـامیکه او لب بسخن میگشود معتصم گوش فرا میداشت و حاضران)

(همه خـاموش مانده وکلمهٔ نمیگفتند و همینکه از سخن سرائی فارغ میشد ، معتصم روبه)
(حاضران کرده و میگفت چه‌کسی میتواند از این سخنان روگرداند ، و همیشه میگفت ،)
(ای‌محمد این مذهب را برهمهٔ بردگان من‌عرضه بدار ، و هرکس از آن روگردان‌باشد،)
(مرا آگاه‌کن تا با وی چنین و چنان‌کنم .)

(اسکافی در سال چهل وفات‌یافت ، و خبرمرگش‌که بمحمدبن عیسی برغوث رسید)
(بسجده افتاد و خود او هم پس از شش ماه درگذشت .)

(اسکافی در ابتداء خیاط بود، وپدر ومادرش او را از طلب علم‌کلام باز میداشتندو)
(او را وادار بکاسبی مینمودند ، جعفربن حرب او را با خود برد ، و هرماه بیست درهم)
(برای پدر ومادرش بعوض‌کاسبی او میفرستاد. و این‌کتابها از تألیفات اسکافیست : کتاب)
(اللطیف . کتاب‌البدل . کتاب علی‌النظام فی ان‌الطبعین المختلفین بفعل بهما فعلا واحدا .)
(کتاب المقامات فی تفضیل علی علیه‌السلام . کتاب اثبات خلق القرآن . کتاب الرد علی-)
(المشبهة . کتاب المخلوق علی‌المجبرة . کتاب بیان المشکل علی برغوث . کتاب التمویه)
(نقض‌کتاب حفص . کتاب النقض لکتاب الحسین النجار . کتاب الرد علی من انکر خلق-)
(القرآن . کتاب الشرح لاقاویل المجبرة . کتاب ابطال قول من‌قال بتعذیب‌الاطفال . کتاب)
(جمل قـول اهل‌الحق . کتاب النعیم . کتاب ما اختلف فیه المتکلمون . کتاب علـی حسین)
(فی‌الاستطاعة . کتاب فضائل علی علیه‌السلام. کتاب الاشربة . کتاب‌العطب . کتاب علی‌هشام.)
(کتاب نقض‌کتاب ابن شبیب فی‌الوعید .)

(پسر اسکافی)

(ابوالقاسم جعفربن محمدبن اسکافی، ازکاتبان بلیغ بود و معتصم یکی از دیوانهای)
(خود را باو سپرد ، و او بر همهٔ‌کاتبان برتری داشت و این‌کتاب از اوست : کتاب المعیار)
(والموازنه فی‌الامامة) .

(ذکرگروهی از معتزلیان‌که چیزهائی از خود)

(درآورده و درآن متفرد بودند)

(محمدبن اسحاق‌گوید : اکنون ما بذکر این مردم میپردازیم، وسپس برمیگردیم)
(بمعتزلیان با اخلاص و آنها را بترتیب تا این زمان ذکر مینمائیم ، و بالله الثقه .)

(اصم)

(گویند : ثمامه بطور مفصل نزدمأمون در ستایش ابوبکر[1] سخن میگفت : و ثمامه)
(گوید روزی باميرالمؤمنين گفتم ، شما خلیفه ، و اوهم از این‌مردمان‌عادیست، ولی اگراو)
(را ببینید هیبت و وقارش شما را خواهد گرفت . زمانیکه مأمون بعراق آمد ، بمن‌گفت)
(آن دوستی‌که از او ستایش میکردی‌کجاست ، او را نزد ما بیاور تا از وی نگاه‌داری)
(کنیم . گفتم یا اميرالمؤمنين ، او برشما سبقت جست ، يعنى وفات يافت) .
(اصم از آن درویشان و فقرائی بود که شکیبائی بسیاری در فقر وتنگدستی داشت،)
(اصحابش باو میگفتند که دیگران از رهبران خود بهره‌مندیها داشته ، و بمقامات قضائی)
(و سائر امور دنیوی رسیدند ، و ما از شما بهره‌مندی نداریم . در جوابشان میگفت ،)
(بخدا سوگندمن گمان نمیکردم که مصاحبت شما با من‌برای دنیاست . اصم ازآن معتزلیان)
(انگشت شماری بود که تمایل بمخالفت با علی علیه‌السلام داشت ، و عیب او همین بوده ،)
(و معتزلیان او را از میان مخلصان بیرون انداخته بودند . وفـاتش در سال دویست ، و)
(و بقولی دویست ویك بـوده . واین‌کتابها از اوست : کتاب تفسیرالقرآن . کتاب خلق-)
(القرآن . كتاب‌التوحيد . كتاب‌الحجة والرسل. كتاب الاى التى تسئل عنه‌المجبرة . كتاب)
(البيان عن اسماءالله جل‌اسمه . كتاب افتراق‌الامة و اختلاف‌الشيع . كتاب الامر بالمعروف)
(والنهى عن‌المنكر . كتاب الرد على هشام فى‌التشبيه . كتاب المخلوق . كتاب‌الحركات .)
(كتاب‌الجامع على‌الرافضة. كتاب الرد على‌المجبرة فى‌المخلوق . كتاب‌الرد على‌الدهرية.)
(كتاب على‌الملحدة . كتاب‌الرد على‌اليهود . كتاب‌الرد على‌المجوس. كتاب‌المعرفة . كتاب)
(رسائل‌الائمة فى‌العدل . كتاب الرد على من قال بالسيف . كتاب على اهل‌الفتوى . كتـاب)
(الموجز فى‌الرسل . كتاب الردعلى‌الزنادقة . كتاب معرفة وجوه‌الكلام . كتاب مادل‌عليه)
(الكتاب والسنة و صفة‌الكبائر وصغارها .)

(فوطی)

(هشام‌بن عمر فوطی ، بواو ساکن ، که در عربیت باید رعایت شود . وچنانکه ابن)

۱- ابوبکر نام اصم است . وچیزهائی نیز باو نسبت داده‌اند (رجوع‌شودبه‌ملل ونحل)
شهرستانی ج ۱ ص ۱۰۱ ضمن احوال جاحظیه) .

(اخشید ذکر نموده فوطی از اصحاب هذیل بود ، و همینکه از وی رو بتافت ، معتزلیان)
(نیز بر فوطی شده واز وی روبتافتند . وچون ازمردم بصره بود بچندین شهر کنارهٔ دریا)
(سفر کرده و مردم را باعتزال دعوت میکرد ، وگروهی از مردم شهرستانها دعـوتش را)
(پذیرفتند . و از گفته‌های اوست که ، شیطان در انسان داخل نمیشود ، بلکه از خارج باو)
(بداندیشی و وسوسه دارد ، وخداوندآن وسوسه را بدل فرزند آدم میاندازد تا آزمایشش)
(نماید . و این کتابها از اوست :کتاب المخلوق .کتاب الرد علی الاصم فی نفی الحرکات .)
(کتاب خلق القرآن .کتاب التوحید. کتاب جواب اهل خراسان .کتاب الی اهل البصره .)
(کتاب الاصول الخمس .کتاب علی البکریة .کتاب علی ابی الهذیل فی النعیم.)

(ضرار بن عمر)

(مکنی بابو عمر، از بدعت گذاران معتزله بود . گویند ابو یوسف مصاحب ابوحنیفه)
(وقتیکه میخواست برای نماز برود راهش برضرار بود . روز عید قربان که برای نمازعید)
(میرفت برضرار گذشت ودید گوسفندی راکشته و دارد پوستش را درمیآورد ، ابویوسف باو)
(گفت ای ابوعمر ، این چه‌کاریست که میکنی، پیش از آنکه امام نمازگذارد تو قربانی)
(میکنی ، گویند ضرار گفت : من خیال میکردم که مجالست با علما تو را ادب آموخته .)
(کدام امامی در اینجاست تا من منتظر نمازش باشم. واین کتابها ازاوست :کتاب التوحید .)
(کتاب الرد علی جمیع الملحدین .کتاب المخلوق .کتاب تناقض الحدیث .کتاب الدعوة .)
(کتاب الدلالة علی حدث الاشیاء .کتاب الرد علی الملحدین .کتاب یحتوی علی ثلاثة عشر)
(کتاباً فی الرد علی المشبهة. کتاب یحتوی علی ستة کتب فی الرد علی الملحدین .کتاب یحتوی)
(علی عشرة کتب فی الرد علی اهل الملل .کتاب المساواة .کتاب الخرائط .کتاب اثبات-)
(الرسل .کتاب الرد علی ارسطالیس فی الجواهر والاعراض .کتاب الاربع مسائل علی-)
(اهل الاهواء .کتاب الـدولتین .کتاب التحریش و الاغراء .کتاب الـی من بلغ من-)
(المسلمین. کتاب الجمعة .کتاب المعروف والشکر .کتاب تفسیر القرآن .کتاب الرد علی-)
(الزنادقة .کتاب الوعید. کتاب العدو المصلح .کتاب الفکر فی الله علی الواقفة وپنـج کتاب)
(دیگر. کتاب علی المرجئة فی الشفاعة .کتاب اختلاف الاجزاء .کتاب الرد علی اصحاب-)
(الطبایع .کتاب الرد علی النصاری .کتاب رسالة الصوفیین .کتاب اختلاف الناس و اثبات-)

(الحجة . کتاب الرد علی الخوارج . کتاب القدر . کتاب الارادة . کتاب التشبيه . کتاب)
(المعونة فی الخذلان . کتاب الارزاق والملك . کتاب المنقولين . کتاب الاخبار . کتاب)
(الاسباب والعلم علی النبوة . کتاب علی الفضيلية والمحکمة فی قولهم ان الناس علی الدين و)
(ان ظهر منهم غير الحق . کتاب علی المرجئة فی الاسماء . کتاب المنزلة بين المنزلتين . کتاب)
(تأويل القرآن . کتاب الحکمين . کتاب آداب المتکلمين . کتاب علی الازارقه و الحدّاد)
(والمرجئه . کتاب الرد علی الواقفة والجهمية والغيلانيه . کتاب الرد علی الرافضة والحشوية .)
(کتاب الرد علی من زعم ان الانبياء اختلفت فی صفة الله عزوجل . کتاب الرد علی معمر)
(فی قوله ان محمداً رب . کتاب الامامة . کتاب الوصية . کتاب علی المغيرية والمنصورية فی)
(قولهما ان الارض لايخلو من نبی ابداً . کتاب الرد علی الحشوية فی قولها ان النبی اذا استغفر)
(لانسان غفرله . کتاب علی من زعم ان النبی ترك من الدين شيئا و انه کان يعلم الغيب . کتاب)
(فی ان الاسماء لاتقاس .)

(عباد بن سلمان)

(ابوسمل عباد بن سلمان بن علی، بصريان وی را معتزلی ميشمارند، وی ازمردم بصره،)
(و از اصحاب هشام بن عمر بود ، درچيزهائی با معتزليان مخالفت ميکرد ، و چيزهائی)
(اختراع کرده بود که بخود او اختصاص داشت . و ابوعلی جبائی حـذاقت او را درکلام)
(ستايش مينمود، وبعد ميگفت : اگر او ديوانگی نميداشت، و از عباد حکايت کنند که وقتی)
(با يك سوفسطائی صحبتی داشت ، و سوفسطائی باو گفت . مگر نه اين است که تشنهٔ سرابی)
(بيند وبسوی آن که ميرود آبی نميجويد . وتو نبايد منکر باشی که ممکن است همه عقايد)
(برهمين منوال باشد، عباد گفت. آن کسيکه بگمان آب بسوی سرآب ميرود وآبی نميجويد،)
(اگر بدجله برود بايد آنرا هم سرابی پندارد ، وحال آنکه در نفس خود همان علمی را)
(که نسبت بدجله و آبش داشته ، بسراب نيز داشته و بسبب همان علم حقيقت براو روشن)
(شده است . زيرا بالحس ميان آب وسراب فرق گذاشته است. آن مرد ساکت مانده وديگر)
(سخنی نگفت . و اين کتابها از عباد است : کتاب الانکار ان يخلـق الناس افعالهم . کتاب)
(تثبيت دلالة الاعراض ، کتاب اثبات الجزء الذی لايتجزا .)

(ابوسعيد حصری صوفی)

(از معتزليان بود ولی چيزهائی بهم بافته و از خوددرآورد . اين کتابها از اوست:)

(کتاب‌التوحید . کتاب الاستطاعة . کتاب‌المخلوق علی‌المجبرة . کتاب‌الایمان . کتاب‌فضائل)
(علی علیه‌السلام) :

(ابوحفص حدّاد)

(از بدعت‌گذران معتزلیان بود . و این‌کتابها از اوست : کتاب الجاروف فی‌تکافی)
(الادلة . و ابوعلی جبائی ، و خیاط ، وحارث وراق ، ویرا ردکرده‌اند .

(عیسی صوفی)

(ابوموسی عیسی‌بن هیثم، از بزرگان معتزلیان است ، که چیزهائی بهم‌بافته و ابن)
(راوندی از اوگـرفته است . وفاتش در سال دویست و چهل و پنج و این‌کتابهـا از او)
(است . . . .)

(ابوعیسی وراق)

(ابوعیسی محمدبن هارون‌بن محمد وراق ، از متکلمان بافراست . واز معتزلیانی)
(بود ، کـه چیزها بهم بافت وکارش بجـائی رسیدکه متهم به پیروی از دوگـانه پرستان)
(گردیده و ابن راوندی از او فراگرفت . این‌کتابها از اوست . کتاب المقالات . کتاب)
(الحدث . کتاب‌الامامة الکبیر . کتاب الامامة الصغیر . کتاب الغـریب المشرقی فی‌النوح)
(علی‌الحیوان . کتاب اقتصاص‌مذاهب اصحاب‌الاثنین والرد علیهم . کتاب الرد علی‌النصاری)
(الکبیر . کتاب الرد علی‌النصاری الاوسط . کتاب‌الردعلی‌النصاری الاصغر. کتاب‌الرد علی-)
(المجوس . کتاب الرد علی‌الیهود .)

(ابن راوندی)

(ابـوالقاسم بلخی درکتاب محاسن خراسان گـوید : ابوالحسین احمد بن یحیی)
(روندی ، از مردم مرورود [1] از متکلمانی بودکه آن زمان ، در میان همکنانش‌کسی)
(حاذق‌تر ، و داناتر از وی بکلام ، وجزئیات وکلیات آن نبود .)
(در ابتداء امر ، مردی نیك سیرت ، خـوش رفتار و با حجب وحیا بود . پس از)

۱ـ رجوع شود به صفحهٔ ۹۰ همین‌کتاب .

(چندی پیش آمدهائی برایش دست داد که همهٔ آنها را کنار گذاشت و یکی از آن اسباب)
(هم این بود که علمی بیش از عقلش داشت و مصداق این شعر بود :
(وَ مَنْ یطبق مزّ کاً عند صبوته   وَ مَنْ یقوم لمستور اذا خَلَعا)[۱]
(از گروهی نقل شده است که او ، هنگام مرگ ، از چیزهائی که از وی سرزده)
(بود ، توبه ، و اظهار پشیمانی نموده ، و اعتراف کرده است ، که آن رویه را پیش نگرفت)
(مگر از رشك وغیرت ، وننگ وعاری که از جفای دوستان ، وکناره‌جوئی آنان از تماس)
(با وی ، پیدا کرده بود . کتابهای کفرآمیزش را برای ابوعیسی[۲] یهودی تألیف کرده ، و)
(درخانه این شخص نیز از دنیا رفت . ازتألیفات ملعون اوست : کتاب التاج ــ دراحتجاج)
(بقدیم بودن عالم. کتاب الزمرد ــ دراحتجاج علیه پیامبران و ابطال رسالت . کتاب بعث[۳])
(الحکمة لسفه‌الله[۴] فی تکلیف‌خلقه امره ونهیه . کتاب الدامغ ــ در طعن بنظم قرآن . کتاب)
(القضیب ــ در اثبات اینکه علم خدا باشیاء بعد پیدا شده ، و عالم نبود تا زمانیکه برای)
(خود علم را آفرید . کتاب‌الفرید ــ در طعن بر پیغمبر علیه‌السلام[۵] . کتاب المرجان...[۶])
(کتاب اللؤلؤ ــ در تناهی حرکات .)

(ابن راوندی گوید : ازکنار پیر مردی میگذشتم که قرآنی در دست داشت ، و)
(میخواند، ولله‌میزاب‌السموات والارض ، بوی گفتم، پیرمرد این چیست که میخوانی، گفت)
(قرآن است ، ولله میزاب‌السموات والارض . گفتم مقصود از میزاب‌السموات والارض ، چه)
(میباشد ، گفت، همین باران است که میبینی، گفتم ، هیچ تصحیفی بدون تفسیر نیست ، ای)
(مرد این آیه ، میراث‌السموات والارض است . گفت خدایا مرا بیامرز ، چهل سالست که)

۱ــ چه‌کسی تواند پاك باشد که بهوسرانیهای جوانی آلودگی دارد ــ وچه‌کسی نگهدار پرده‌نشینی میشود که بنای پرده دری را گذاشته است .

۲ــ تك (بن‌لاوی) .

۳ــ در اصل ، اول‌کلمه نقطه ندارد . و یکی از تألیفات ابوسهل نوبختی‌که ذکرش در این‌کتاب‌آمده (کتاب نقض‌کتاب عبث‌الحکمه للراوندی) است‌که ظاهــراً اشاره بهمین‌کتاب بوده و احتمال دارد این‌کلمهٔ (بعث) درآنجا یا در اینجــا تصحیف شده و میتوان‌گفت عبث . هماهنگی بیشتری با فکر مؤلف دارد .

٤ــ تك (صفةالله) و درنسخه خطی (لسفه‌الله) بوضوح خوانده میشود. و نیز (تك) دارد (و نقضه علیه‌الخیاط) .

٥ــ تك (و ویل‌للطاعن علیه ــ و نقضه علیه‌الخیاط) .

٦ــ تك (فی اختلاف اهل الاسلام) .

(من چنین میخوانم و درقرآنم همین گونه است . ابن روندی در ... وفات یافت ، واین)
(است کتابهائی که درد وران رستگاریش تألیف کرده : کتاب الاسماء والاحکام . کتاب الابتداء)
(والاعادة . کتاب الامامة . کتاب خلق القرآن . کتاب البقاء و الفناء . کتاب الوقف . کتاب)
(الحجر الاحمر ـ که در دوران فسادش تألیف کرده ـ کتاب الحجر الاسود . همچنین کتاب)
(لاشئی الاموجود . کتاب الاستطاعة . کتاب فضائح المعتزلة . کتاب الرؤیه . کتاب الاحتجاج)
(لهشام بن الحکم . کتاب الانسان . کتاب الخاص والعام . کتاب الرد علی من قال برمی الحرکة)
(ببصره . کتاب الجمل . کتاب اثبات الرسل . کتاب فساد الدار و تحریم المکاسب . کتاب الرد)
(علی من نفی الافعال و الاعراض . کتاب المسائل علی الهشامیة . کتاب کیفیة الاستدلال . کتاب)
(الاعراض . کتاب الرد علی الزنادقة . کتاب حکایة قول معمرو احتجاجه فی المعانی . کتاب)
(النکت والجوابات علی المنانیة . کتاب کیفیة الاجماع وماهیته . کتاب اثبات خبر الواحد.)
(کتاب الرد علی المعتزلة فی الوعید والمنزلة بین المنزلتین . کتاب الادراک . کتاب حکایة)
(علل هشام فی الجسم والرؤیة . کتاب الاخبار والرد علی من ابطل التواتر . کتاب ادب الجدل.)
(کتاب نقض کتاب الزمرد علی نفسه . کتاب نقض المرجان . کتاب نقض الدامع ـ باتمام)
(نرسانید .)

(ناشئی کبیر)

(ابوالعباس عبدالله بن محمد بن عبدالله بن مالک ناشئی ، معروف بشر شیر ، از مردم)
(انبار[1] است که در بغداد منزل داشت ، و بعد بمصر رفته و همانجا درگذشت . وی متکلم،)
(و شاعر و مترسل بود . ودر ادب بسیار توانا و قصیدهٔ درچهار هزار بیت دارد ، که دریک)
(روی[2] ویک قافیه درکلام است ، ودرآن پیروی از طریقهٔ فلاسفه نموده ، وبهمین سبب از)
(نظر متکلمان افتاد . وگویند که او ثنوی و دوگانه پرست بود).

(بخط ابوالقاسم حجازی خواندم : ملقب شدنش بناشئی ، برای آن بود ، که به ـ)
(مجلسی درآمدو درآن اصحاب مجادله ومباحثه جمع بودند، واو باآنکه جوان نورسی بود)
(چنان بخوبی دربارهٔ مذهب معتزله سخنرانی کرده و مناظره کنندگان را خاموش ساخت،)
(که پیرمردی از آن میانه برخواسته و سرش را بوسیده وگفت : خداوند ما را از امثال)
(این جوان ناشئی ـ تازه نشو و نما یافته ، محروم ندارد تا همیشه در میان ما باشد)

۱ـ رجوع شود بهص ۸ این کتاب .
۲ـ ر‌وی ـ حرف آخرین کلمه قافیت چون از نفس کلمه باشد آنرا حرف ر‌وی خوانند
(المعجم ص ۱۹۷ چاپ دانشگاه) .

(و مانند او را همیشه برای ما بپرورانَد . ابوالعباس از این نام - ناشئی - خوشش)
(آمد ، و خود را بدان ملقب داشت . و این مطلب را ابن جنید برای من حکایت)
(کرد .[۱])

۱- نسخه چستربیتی در اینجا بپایان میرسد و در پای این صفحه دارد مقابله شد) .

اضافات تکلمة الفهرست

از ابوالعباس ناشئی فقط همین اشعار است :

و شادن ما توخی و صفه احد ... الاتلجلج فی الوصف الذی وصفا
یلوح فی خده و رد علی زهر ... یعود من حسنه غضا اذا قطفا
لاشیئی اعجب من جفنیه انهما ... لایضعفان القوی الا اذا ضعفا

وبیش از این درباره (ناشئی) چیزی ندارد و ما هم ضرورتی در ترجمه آن مشاهده نمینمائیم .

ابوعلی جبائی

نامش محمدبن عبدالوهاب بن سلام، از معتزلیان بصره ، وکسی است که کلام را سهل وآسان کرده و مشکلات آن را برطرف نمود . و ریاست معتزلیان بصره - بدون حرف - باو منتهی گردید . و او از ابویعقوب شحام آموخته ببصره رفت وبامتکلمان آنجا صحبتهائی داشته ، و از آنجا ببغداد آمد و در مجلس ... نابینا حاضر میشد و در آنجا سخنانی گفت که دانش و فضلش آشکار گردید . ازآنجا بعسگر رفت . ولادتش در سال ۲۳۵ و وفاتش در سال ۳۰۳ بود . بهپرسش ابوهاشم وصیت کرده بود که او را در همان عسگر بخاك سپارد ولی ابوهاشم امتناع کرده وجنازه او را به(جنی) برده و در مقبرهٔ که مادر ابوعلی و مادر ابوهاشم دفن و درگوشهٔ از باغ بوعلی بود - بخاك سپرد . عبدالله کوکبی بابوعلی گفت ، من از شیر خوشم نمیآید ، درجوابش گفت ، عربی که شیر را خوش نداشته باشد مانند یك هاشمی است که معاویه را دوست بدارد . ابوعلی گوید ، بصاحب زنج که خبر رسید فلان سرکرده‌اش کشته شد ، این شعر را خواند :

اذا فارسٌ منّا مَضی لسَبیله ... عَرَضْنا لَاطْرافِ الاَسِنّةَ آخَرْ

دنبالهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

واسطی[۱]

ابو عبدالله محمدبن یزید واسطی ، از برجستگان متکلمان معتزله و بزرگان آنان بود ، و از ابوعلی جبائی آموخت ، وخود را از بستگان او میدانست . در زمان اوصدائی بالاتر از صدایش نبود ، وپیروان بسیاری داشت . گویندکه از متکلمان بغداد بشمارمیرفت ، وصحیح هم همین است و منزلش در فصیل[۲] بود .

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

رمانی[۳]

سری رفاء همسایه ابوالحسن علی‌بن عیسی رمانی‌در سوق‌العطش بود ؛ وغالب اوقات ازکنار رمانی ؛که بر در خانه‌اش می‌نشست . گذر میکرد و بقصدفریب دادنش با اوسخن میگفت و خواهش میکردکه مذهب اعتزال را بپذیـرد ؛ چون سری از شیعیان بود و این سخنان هم بدرازاکشید این اشعار راگفت :

أ قارعٌ أعْـداءَ النبی وَ الـه | قَرأعاً یَفُلُ السیفَ عْندَ قِراعه
وَ أعلم کُـل الْعلم اَن وَلیهَـم | سَیجْزی غُداةَ الْبعثِ صاعاً بصاعه
فَلازال مَنْ وَالاهم فی عُلوه | وَلازالَ مَنْ عَاداهُم فی اتضاعه
وَ مُعتزلیُّ رامَ عَزْلَ ولایتی | عُن الشَرَف العالی بِهِمْ وَارتفاعه
فَماطاوعَتنی النفسُ مَن اَن اُطیعهُ | وَلا اذَنَ القرآن فی اتباعه
طُبعْتُ علی حُب الوَصی وَلَم یکن | لِینقُل مَطبوعُ الهَوی عَنْ طباعه

ابن زید

از قاضی ابومحمد عبدالله بن احمدبن زید است :

اَلعـالم العاقـل ابْن نَفْسه | اَخـاهُ حُسن علْمه عَنْ جنْسه
کُن ابن مَن شئتَ وَکُن مُکملاً | فَانمّـا المَرءُ بِفَضْل کَیسه
کَمْ بَینَ مَن تُکـرمه لاصله | وَ بَینَ مَنْ تکْرمه لنفسه

۱ـ از اینجا نسخه خطی شهید علی پاشا شروع میشود . و ما ممیزات این نسخه را در مقدمه‌گفته‌ایم و حرف (ش) در این ترجمه اشاره بآنست . و همچنین‌در چاپ‌فلوکل ومصر مقاله پنجم از ـ الواسطی ـ شروع میشود .

۲ـ فصیل خانه‌هائی است‌که درکنار باروی شهرباشد (منتهی‌الارب) .

۳ـ رمانی قبلا ذکر شده (رجوع شود بصفحهٔ ۱۰۷ و ۳۲۲ این‌کتاب) .

در لطافت روح و معاشرت ، کسی بپایه او نمیرسید ، و با این وصف از شاعران بود و نفطویه را باین اشعار هجو کرده است .

مَنْ سَرَّهُ ان لایَـرٰی فاسقاً فَلیَتجنَّبْ اَنْ یـرٰی نَفْطَوَیْه[۱]

اَحـرَقَهُ اللهُ بِـنِصْفِ اسْمِـهِ وَ صَیَّرَ الباقی صُراخاً عَلَیه[۲]

و از گفته‌های نغز او دربارهٔ نفطـویه این است : کسیکه بخواهـد بآخرین مرحلـه نادانی وجهالت برسد ، باید کلام را بمذهب ناشئی ، و فقه را بمذهب داود ، و نحو را بمذهب نفطویه بیاموزد ـ و باز گوید : و نفطویه کلام را بمذهب ناشئی ، و فقه را بمذهب داود عمل میکرد ، وخودش هم که نفطویه بوده بنابراین ، خود او آخرین مرحله جهالت و نادانی را دارد .

واسطی چهار سال پس از ابوعلی درگذشت ، وبقولی درسال سیصد و شش وفات یافت و این کتابها از اوست : کتاب اعجاز القرآن فی نظمه و تألیفه . کتاب الامامه ـ کـه بخوبی آنرا تألیف کرده است ....

و از اصحاب واسطی

ابوالعباس کاتب است ، که نامش .... واین کتاب از اوست : کتاب نقض کتاب الاراده صفة فی الذات .

ابن اخشید

ابوبکر احمدبن علی بن معجور الاحشاد ، ازفضلاء و پرهیزکاران ، وزاهدان معتزلیان است . کشتزاری داشت که مایه زندگانیش بود و بیش از نیم درآمد خود را صرف[۳] علم و دانشجویان میکرد ، و با این احوال فصاحتی داشت ، وعربیت و فقه را میدانست ، وچندین کتاب درفقه تألیف کرده ، وخانه‌اش در سوق العطش[۴] درکوچه معروف بدرب الاحشاد ، بود

۱ـ کسیکه شادیش باین است که فاسقی را نبینند باید از دیدن نفطویه پرهیز نماید .

۲ـ خداوند ویرا به نیمی از نامش آتش زده ، و نیمی دیگـر را برای شیون و زاری براو گذاشت .

۳ـ ف (نصف اکثر) ش (یصرف اکثر) .

۴ـ سوق العطش محله‌ایست در بغداد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ۱۲۲) .

و همیشه بمباشر ملك خود میگفت ، درکارهای ملك هیچ سخنی با من نگو ، و همین قـدر سعی کن که باندازهٔ که مورد نیاز و سدرمق من باشد بمن برسانی ، و مرا بحال خود بگذار تا بکار دانش و آخرت خود بپردازم .

وفاتش در هشت روز بآخـر ماه شعبان سال سیصدوبیست وشش اتفاق افتاد . و این کتابها از اوست : کتاب المعونة فی الاصول . باتمام نرساند . کتاب المبتدی . کتاب نقل‌ـ القرآن . کتاب الاجماع . کتاب‌النقض علی الخالدی فی‌الارجاء . کتاب اختصارکتاب ابی‌ـ علی فی‌النفی والاثبات . کتاب اختصار (کتاب) التفسیر للطبری .

حصینی

ابوالحسین عبدالواحد بن محمد حصینی ، از اصحـاب ابـو علی جبائی ، و از وی آموخت ، ازکتابهای اوست ....

اصحاب ابن اخشید

ابو العلاء .... و ابوالحسن علی‌بن عیسی ، و ابو عمـران بن رباح ، و ابو عبدالله حنشی بودند .

نام‌کتابهائیکه ابوالحسن علی بن عیسی[1] درکلام تصنیف‌کرده است

ما در مقاله نحویان نامی از ابوالحسن بـرده‌ایم ، در اینجا نیز کتابهائیکه درکلام دارد ذکرمینمائیم که ازآن جمله است‌کتاب ....

معتزلیانی‌که بجز نام چیزی از ایشان نمیدانیم

ابواسحاق ابراهیم‌بن محمدبن عماش معتزلی ... واین‌کتابها از اوست : کتاب نقض کتاب ابی‌بشر[2] فی‌ایضاح البرهان .

۱ــ ش در حاشیه بخطی دیگر نوشته (او رمانی است) .
۲ــ ف (ابی‌بشتر) .

حسن بن ایوب

از متکلمان است ... و این کتاب از اوست: کتاب الی اخیه علی بن ایوب فی الرد علی النصاری و تبیین فساد مقالتهم و تثبیت النبوة.

ابن رباح

ابوعثمان موسی بن رباح، از متکلمان بمذهب ابوعلی است. و بر ابوبکر بن اخشید، و صمیری و متکلمان دیگر قرائت داشته، و گویند هنوز درقید حیاة، و در شهر مصر بوده، و عمرش از هشتاد بیشتر، و تولدش در .... و از کتابهای اوست ...

ابن شهاب

ابوالطیب ابراهیم بن محمدبن شهاب، از بلخی و خیاط و دیگران آموخته و پس از سال سیصد وپنجاه، با سالخوردگی زیادی درگذشت، ولادتش در سال .... بود. و این کتاب از اوست: کتاب مجالس الفقها، و مناظراتهم. درحدود چهارصد ورق.

ابن خلال قاضی

(ابوعمر احمدبن محمدبن حفص خلال بصری، که در بصره بدنیا آمده صیمری، و ابوبکر بن اخشید را دیده و از هردو آموخته. و قضاوت شهر حره[1] راکه همان حدیثه است داشت. وبعد قضاوت تکریت[2] را باو دادندکه تاکنون در همانجاست. و این کتابها از اوست: کتاب الاصول. کتاب التشابه.

ابوهاشم و اصحابش

ابوهاشم عبدالسلام بن محمد جبائی، در سال سیصدوچهارده بمدینةالسلام آمد. مردی با ذکاوت، و خوش فهم وهوشمند، وآفریننده کلام بودوبرآن توانائی وتسلط داشت. وفاتش

۱- حره — در اینجا حدیثةالموصل است (ر.ك. معجم‌البلدان).

۲- تکریت شهریست در طرف راست ساحل دجله در شمال سامراءکه گویند زادگاه صلاح‌الدین ایوبی بوده (اعلام‌المنجد).

در سال سیصد و بیست و یك . این کتابها از اوست : کتاب الجامع‌الکبیر . کتاب الابواب‌الصغیر . کتاب الجامع‌الصغیر . کتاب الانسان . کتاب العوض . کتاب‌المسائل العسگریات . کتاب النقض علی ارسطالیس فی‌الکون والفساد . کتاب الطبائع و النقض علی القائلین‌بها . کتاب الاجتهاد .

ابن‌خلاد بصری

ابوعلی محمدبن .... خلاد، از اصحاب ابوهاشم بودکه بعسگر[1] رفته واز اوآموخته و از برجستگان اصحابش بشمار میرفت . و این‌کتاب از اوست : کتاب الاصول .

وکسانیکه از ابـو هاشم آموختند ، و تألیفی نـداشتند ، یکی معروف بقشور ، و نامش ... بن سهلویه و مکنی باابوالقاسم بوده و دیگری عبدالله بن خطاب ، معروف بحمل عایشه است .[2]

بصری ، معروف بجعل

ابو عبدالله حسین‌بن علی... بن ابراهیم ، شهرتش کاغذی ، از مردم بصره است که‌در همابجا بدنیا آمده ، و استاد او ، ابوالقاسم‌بن سهلویه ، ملقب بقشور بود. وپیروی ازمذهب ابوهاشم میکرد و در زمان خود براصحاب او ریاست پیداکرد . فاضل و فقیه و متکلم ، و دارای اخلاقی بلند[3] و نجابت و بزرگواری بوده و نامش در همه جاها و شهرها بویژه خراسان انتشارداشت. درفقه‌پیرومذاهب مردم عراق و براابوالحسن کرخی قرائت کرده بود. ما در اینجا بذکر کتابهای او درکلام میپردازیم ، وکتابهای فقهی او در مقالـه فقها ذکر

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۰۲ این‌کتاب.

۲ــ ف (المعروف بقشور واسمه ... و عبدالله بن خطاب و یعرف .... بن‌سهلویه محمل عایشه و یکنی اباالقاسم) و ایـن اشتباه از اینجا ناشی شده‌که در نسخه خطی ، این دو نام و مشخصاتشان بطور عمودی نوشته شده و فلـوگل افقی خوانده‌است و توجهی به‌سه سطر بعد در شرح حال بصری معروف بجعل نکـرده است . و احتمال میرودکلمهٔ (بحمل) که در نسخه خطی آمده تصحیف (بجمل ـ یا بمحمل) باشد. (رجوع شود به چاپ فلوکل ص ۱۷٤ ــ چاپ مصر، ص ۲٤۸.)

۳ــ ف (عالـی الذکر) ش (عالی الزفر) و یکی از معانـی زفر (عظیم‌الخلق) است (ر.ك. اقرب‌الموارد .)

خواهد شد ، انشاءالله تعالی . و نیز بر ابـو جعفر معروف بسهکلام[۱] صیمری عبادانی[۲] ، و ابوهاشم عبدالسلام بن محمد ، قرائت داشته ، و مصاحب با ابوعلی بن‌خلاد بود . ولادتش در سال سیصدوهشت ، ودرسال سیصد و شصت ونه[۳] درگذشت . و این کتابها ازاوست : کتاب نقض کلام الراوندی فی‌ان‌الجسم لایجوزان یکون مختر‌عاً من لاشئی ، و نقضه لنقض‌الرازی لکلام البلخی علی الرازی . کتاب نقض کتاب الرازی فی انه لایجوز ان یفعل‌الله تعالی بعد ان‌کان غیر فاعل . کتاب الجواب عن مسئلة‌الشیخ ابی محمد الرامهرمزی . کتاب الکـلام فی ان الله تعالی لم یزل موجوداً ولاشئی سواه الی ان خلق الخلق[۴] کتاب الایمان . کتـاب الاقرار . کتاب المعرفة .

۱- سهکلام از سهاك بمعنی بلیغ است (ر.ك. اقرب‌الموارد) .
۲- ف (العباداتی) . ۳- ف (نود و نه) .
۴- ف (الی ان‌کتاب ... خلق‌الخلق) .

(بسم الله الرحمن الرحیم)

فن دوم ـ از مقاله پنجم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

و این فن

مشتمل است بر اخبار متکلمان شیعه امامیه و زیدیه

سبب نامیده شدن شیعه باین نام

محمدبن اسحاق گوید : همینکه طلحه وزبیر بمخالفت با علی‌علیه‌السلام[1] برخواستند، وبجز خونخواهی از عثمان‌بن عفان بچیز دیگر تن ندادند ، علی علیه‌السلام تصمیم گرفت که با آنان بجنگ درآید تا زمانیکه باطاعت از امر خداوند متعال درآیند ، کسانیکه در این امر پیرو اوشدند خودرا شیعه نامیدند . وعلی علیه‌السلام میگفت ، شیعیان من ، وآنان را چنین خواند : دسته اصفیاء ـ دسته اولیاء ـ دسته شرطة‌الخمیس ـ دسته اصحاب .

۱ـ ف (رضی‌الله عنه) .

و معنی شرطة‌الخمیس این است که‌علی علیه‌السلام[۱] باین گروه گفت : بیائید هم‌پیمان شویم ، و من با شما بـرای رفتن ببهشت ، نه برای طلا و نقره هم‌پیمان میشوم ، چون در زمان گذشته یکی از پیامبران به‌پیروان خود گفت : من با شما برای هیچ چیزی پیمان‌نبندم جز برای بهشت .

علی‌بن اسماعیل‌بن میثم تمار

اولین سخنگوی مذهب امامیه، علی‌بن اسماعیل‌بن میثم تمار[۲] بود، و میثم ازبزرگان اصحاب علی علیه‌السلام[۳] است، و این کتابها از اوست : کتاب الامامة . کتاب الاستحقاق .

هشام بن حکم

ابومحمد هشام‌بن حکم، بردهٔ بنی‌شیبان، ازکوفه ببغداد نقل مکان کرد، و ازاصحاب ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام[۴] و از متکلمان شیعه و ازکسانی است که در امامت‌پرده از سخن برداشت و این مذهب را بدلیل و برهان مهذب داشت ، و در صنعت‌کلام حاذق و وحاضر جواب بود. از هشام پرسیدند آیا معاویه در جنگ بدر حاضر بود ، جواب داد ، آری ، از آن طرف .

هشام پیوسته با یحیی‌بن خالد بـرمکی بود ، و مجالس بحث او را درکلام و نظر اداره میکرد . و درکرخ[۵]، مدینةالسلام[۶] منزل داشت . و پس از سرکوبی برمکیان بمدت

۱ــ ف (رضی‌الله عنه) .

۲ــ ف (الطیار) .

۳و ٤ ــ ف (رضی‌الله عنه) .

٥ــ نام دهکده‌ایست و محله بزرگ بغداد راکـه در دوران بنی عباس در طرف غربی بغداد ساخته شد ، بآن نسبت داده‌اند و در این اواخر تمام غرب بغداد راکرخ مینامند (دلیل خارطة بغداد ص ۱۱) .

٦ــ رجوع شود بصفحهٔ ٦٧ این‌کتاب .

کمی ، در پنهانی از دنیا رفت، وبقولی ، در خلافت مأمون بود[1] و این کتابها از اوست : کتاب الامامة .کتاب الدلالات علی حدوث الاشیاء .کتاب الرد علی الزنادقة .کتاب الرد علی اصحاب الاثنین .کتاب التوحید .کتاب الرد علی هشام الجوالیقی .کتاب الرد علی اصحاب الطبائع .کتاب الشیخ و الغلام .کتاب التدبیر .کتاب المیزان .کتاب المیدان .کتاب الرد علی من قال بامامة المفضول .کتاب اختلاف الناس فی الامامة .کتاب الوصیة والرد علی من انکرها. کتاب فی الجبر والقدر. کتاب الحکمین. کتاب الرد علی المعتزلة فی طلحه والزبیر. کتاب القدر .کتاب الالفاظ .کتاب المعرفة .کتاب الاستطاعة .کتاب الثمانیة الابواب . کتاب علی شیطان الطاق. کتاب الاخبار کیف یصح[2] .کتاب علی ارسطالیس فی التوحید .کتاب المعتزله ـ که کتاب دیگر است .

۱ـ تك (هشام بن حکم بغدادی کندی ، بردهٔ بنی‌شیبان ، مکنی بابو محمد ، و بقولی ، بوالحکم ، از مردم کوفه بود که ببغداد منتقل گردید ، و از اصحاب ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام، و یکی از متکلمان، و خواص شیعه امامیه بود . وکسی است که صادق علیه السلام در حق او دعا کرده و گفت : من بتو همانرا گویم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله گفته : درودیکه همیشه مؤید بروح القدس باشد برتو بادکه با زبان خود ما راکمك و یاری مینمائی . وکسی است که در امامت سخن را بشکافت ، و احتجاج درآن را سهل و آسان ساخت و در صنعت کلام حاذق وحاضرجواب بود .

در ابتداء از اصحاب جهم بن صفوان بشمار میرفت ، و بعد بامامت از روی دلیل و برهان قائل گردید . ویژهٔ برمکیان ، وهمیشه در ملازمت یحیی بن خالد بود و مجالس اوراکه درکلام ونظر داشت اداره میکرد . سپس از پیروان صادق علیه السلام گردید ، و پیوسته با او بود و پس از سرکوبی برمکیان بمدت کمی درگذشت ، و بقولی در خلافت مأمون بود . هشام پیوسته میگفت ، من مانند مخالفان خودمان ندیده‌ام ،که کسی را معزول میدانند درحالیکه خدا درآسمان اورا ولی خود قرارداده ، وکسی راکه او معزول داشته بود ولی خود میدانند. و قصهٔ ابلاغ سورهٔ برائت ، وردکردن ابوبکر، و مأمور داشتن علی علیه السلام را نقل میکرد، که جبرئیل علیه السلام فرودآمد، و از طرف خداوند برسول اکرم گفت ؛که این کار انجام پذیر نیست مگر بوسیلهٔ خودت یا کسیکه ازخودت باشد ، واو هم ابوبکر را ردکرده وعلی علیه السلام را بجای او فرستاد). (رك. تکملة الفهرست ص ۷).

۲ـ ف (وکیف یفتح) .

شیطان الطاق[1]

ابوجعفر احول ، نامش محمدبن نعمان ، ملقب بشیطان‌الطاق ، و شیعیان باو لقب ، مؤمن‌الطاق داده بودند. وی از اصحاب ابوعبدالله جعفر بن محمدعلیه‌السلام و متکلم حاذقی بود . این کتابها از اوست :کتاب‌الامامة .کتاب المعرفة.کتاب الرد علی‌المعتزلة فی‌امامة المفضول .کتاب فی‌امر طلحه والزبیر وعایشه رضی‌الله عنهم .

۱ــ تك (ابوجعفر محمدبن نعمان احول . در طاق‌المحامل‌کوفه اقامت داشت . عـامه اورا شیطان الطاق لقب داده‌اند. وخاصه ویرا مؤمن‌الطاق شناسد و پیروانش او را شاه‌الطاق خوانند . وی از اصحاب ابو عبدالله جعفر بن محمدالله صادق علیهما السلام بود ، و زیـدبن زین‌العابدین را ملاقات‌کرد ، و با او درباره امامت ابوعبدالله مناظره نموده است .

علی‌بن حسین ، زین‌العابدین را نیز ملاقات‌کرد .گویند ویرا بدین جهت شیطان الطاق خواندند ،که او صرافی داشت ، و دینارهـا را برای‌گواهی نزد او میبردند وگروهی‌دربـاره یکدینار با او بمحاجه درآمدند، و پس از آزمایش معلوم شدکه‌گفته وی صحیح ، وآنها بخطا بوده و مجابشان‌کرده ، وگفت ، مرا شیطان‌الطاق ، میگویند . و منظورش طاق المحامل‌کوفه بودکه درآنجا دکانی داشت .

و او را با ابوحنیفه مناظره‌هائیست، از آن جمله ، هنگامیکه جعفرالصادق علیه‌السلام رحلت‌کرد ، ابوحنیفه باوگفت ؛ امامت وفات یافت . جوابش داد ، ولی امام تو نخواهد مرد مگر در روز قیامت ، یعنی امـام تو ابلیس است . ابوحنیفه باوگفت ، درباره متعه چه عقیده داری، جوابش داد ، حلال است ،گفت پس خشنود میشوی‌که از خواهرو دخترانت بهره‌برداری کنند ، جواب داد ، این را خدا حلال‌کرده ، و اگرآنرا خوش نداشته باشم چارهٔ جز قبولش ندارم ، ولی بگو به‌بینم ، تو دربارهٔ نبیذ چه میگوئی ؛گفت حلال است ،گفت پس‌باید خوشحال شوی از اینکه خواهران و دخترانت نباذ باشند ــ یعنی ببرانند . روزی ابوحنیفه باوگفت ، مگر ما با هم دوست نیستیم ،گفت چرا ، ابوحنیفه‌گفت تو عقیده برجعت‌که داری ، گفت‌آری بخدا قسم .گفت من احتیاج فراوانی بمال دارم ، و تو هم توانگری ، چه شود اگر پانصددرهم بمن وام دهی تاگشایشی درکارم پیدا شود ، و من آنرا در روز قیامت بتو برمیگردانم وتوهم حق دوستی را اداکردهٔ و مرا از تنگدستی رهائی دادهٔ ، در جوابش‌گفت ، من نمیگویم‌کـه جنبیان برمیگردند.) (ر.ك. تکلمةالفهرست ص۸) وشیطان‌الطاق دراینجاکلمه الناس استعمال کرده وکلمه ــ الناس ــ اطلاق برجن و انس میشود (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

سکاک[1]

مصاحب هشام‌بن حکم ، (نامش محمدبن جلیل ، از متکلمان ، و از اصحاب هشام‌بود) و باهشام در چیزهائی ، جزامامت ، مخالفت‌کرد . و این‌کتابها از اوست : کتاب‌المعرفة. کتاب فی‌الاستطاعة .کتاب‌الامامة .کتاب علی من ابی وجوب الامامة بالنص .

ابن‌قبه

ابوجعفر محمدبن قبه ، از متکلمان حاذق شیعه بود . و این‌کتابها از اوست : کتاب الانصاف فی‌الامامة .کتاب‌الامامة .

ابوسهل نوبختی

ابوسهل اسماعیل‌بن علی نوبخت ، از بزرگـان شیعه است ابوالحسین[2] ناشئی او را استاد خود میدانست . وی از فضلا ، و علماء ، و متکلمانی بودکه مجلسی داشت ، ودر آن گروهی از متکلمان حاضر میشدند . درباره قائم آل محمد (علیه‌السلام) نظریاتی داشت‌که کسی براو سبقت نجسته است . وی میگفت : من عقیده دارم محمدبن حسن امام بودکه در غیبت از دنیا رحلت‌کرد ، و جانشین او در امـامت در همان غیبت ، پسرش بـود . و همین ترتیب را سائر پسران بعد از وی دارند تا زمانیکه امر خداوند برظهور او مجری گـردد .

ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی ، معروف بابن عزاقر نامهٔ برایش فرستاد ، و او را دعوت بآشوبگری نموده ، وی را ببذل ما ، و نشان دادن چیزهای شگفت‌انگیزی ، بسوی خود خواند . ابوسهل در جلو سرش ، مانندکلان موئی نـداشت . بفرستاده اوگفت ، من نیازمندی بچیزی ندارم ، اگر رفیق تو ، بتواند این‌کلی سر مرا برویانیدن مو برطـرف سازد،من‌باو ایمان میاورم. آن فرستاده‌رفت ودیگر کسی بجای‌اونیامد. وفات ابوسهل‌در.... واین‌کتابها از اوست : کتاب الاستیفاء فی‌الامامة .کتاب التنبیه فی‌الامامة .کتاب الرد علی‌الغلاة .کتاب الرد علی‌الطاهری فی‌الامامة.کتاب الرد علی عیسی‌بن ابان فی‌اللباس .کتاب نقض رسالةالشافعی .کتاب‌الخواطر .کتاب المجالس .کتاب المعرفة .کتاب تثبیت‌الرساله

۱ــ ف (الشکال) و احتمال میرود در نسخه خطی (شکاك) بوده و نقطه ندارد .
۲ــ ف (ابوالحسن).

کتاب حدث‌العالم . کتاب الرد علی اصحاب‌الصفات . کتاب الرد علی من قال بالمخلوق . کتاب الکلام فی‌الانسان . کتاب ابطال‌القیاس . کتاب الحکایة والمحکی . کتاب نقص‌کتاب عبث[1] الحکمه علی‌الراوندی . کتاب نقش‌التاج علی‌الراوندی‌که معروف بکتاب‌السبك است . کتاب نقص اجتهاد الرأی علی ابن‌الراوندی . کتاب‌الصفات .

و ابوسهل برادری داشت مکنی باِبوجعفر ، از متکلمان بمذهبش بود ، و ازکتابهای اوست ...

حسن‌بن موسی نوبختی

ابومحمد حسن‌بن موسی، پسر خواهر ابوسهل‌بن نوبخت، متکلم و فیلسوفیست ، که در منزلش گروهی از مترجمان برای ترجمه‌کتابهای فلسفه جمع میشدند ، مانند ابو عثمان دمشقی ؛ واسحاق ، و ثابت، و دیگران . ومعتزلیان ویرا ازخودشان میدانستند ، وهمچنین شیعه او را از خود میدانست ، ولی او بطرف شیعیان تمایل بیشتری داشت . زیرا خاندان نوبخت بمحبت علی‌و فرزندانش علیهم‌السلام ، در ظاهر معروفیت داشتند ، و بهمین‌جهت‌ما در اینجا بذکر آنان پرداختیم . حسن بجمع‌آوری‌کتاب علاقمند بود ، وچیزهای بسیاری را نسخه‌برداری‌کرده ، و درکلام و فلسفه وغیره تألیفات و تصنیفاتی داشت ، وفاتش در... و این‌کتابها از اوست : کتاب الاراء والدیانات . باتمام نرسید . کتاب الرد علی اصحاب‌التناسخ. کتاب‌التوحید وحدث‌العلل . کتاب نقض‌کتاب ابی‌عیسی فی‌الغریب المشرقی . کتاب اختصار‌الکون و الفساد لارسطالیس . کتاب الاحتجاج لعمرو‌بن عباده نصرةً لمذهبه . کتاب الامامة ناتمام .

سوسنجردی

از غلامان ابوسهل نوبختی ، نامش محمدبن بشیر[2] ، مکنی بابوالحسین[3] معروف بحمدونی، برای نسبت بخاندان حمدون، و این‌کتاب از اوست : کتاب‌الانقاد[4] فی‌الامامة .

و از قدیمیان

طاطری است، که از شیعیان، و نامش... و درشیعه گری‌تنقلاتی‌داشت ، وکتاب‌الامامه نیز دارد . و همچنین حسن ، و هشام جوالیقی . وابوملك حضرمی از قدیمیان شیعیانند.

۱ــ ش (عبث) بی‌نقطه . ۲ــ ف (بشر) .
۳ــ ف (اباالحسن) . ٤ــ ف (الانفاذ) .

ابن مملك اصفهانی

ابوعبدالله بن مملك اصفهانی . از متکلمان شیعه است . و با ابوعلی جبائی در امامت و اثبات آن ، مجلسی در حضور ابو محمد قاسم بن محمدکرخی دارد . و این‌کتابهـا از اوست : کتاب الامامه . کتاب نقض‌الامامه علی ابی‌علی ـ ناتمام .

ابو جیش بن خراسانی

نامش مظفر ..... و این‌کتابها از اوست .....

غلام ابو جیش

و او ....

ناشئی صغیر

ابوالحسین علی‌بن وصیف ، اشعار بسیار خوبی دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام دارد ، و متکلم دانشمندی بود . این‌کتابها از اوست .....

ابن معلم

ابو عبدالله .... که هم‌اکنون بر متکلمان شیعه ریاست دارد ، و درصنعت کلام بمذاهب اهلش برهمه مقدم . و دارای دقت‌نظر و افکار صائبی است. من او را دیده و بسیاردانشمند یافتم . این‌کتابها از اوست ......

زیدیه

زیدیه بکسانی گویندکه بامامت زیدبن علی علیه‌السلام اعتقاد دارند . و پس از او امامت را درفرزندان فاطمه ـ هرکس‌که باشد ـ میدانند ، بااین‌قیدکه شرائط امامت دراو جمع‌باشد. وبیشتر متأخران، مانند سفیان‌بن عیینه، وسفیان ثوری، و صالح‌بن حی‌ازپیروان این مذهبند . و ما اخبار این اشخاص‌را بتناسب شهرت علمی یا دینی‌که دارند درجای خود

ذکر خواهیم نمود . انشاءالله تعالی.

ابوجارود

از علماء زیدیه، مکنی بابونجم، زیادبن منذر عبدی است . گویند[1] از جعفربن‌محمد بن علی علیه‌السلام ، درباره او سئوالـی شد ، جواب داد : کاریکه ابو جارودکرد ارجاء[2] پس از تولائی بودکه بامامت داشت ، و از دنیا هـم نمیرود ، مگر در همان حال . (سپس) گفت ، خدا او را لعنت‌کند . که از دل و دیده‌کور است .

محمدبن سنان درباره اوگوید : ابوجارود ، از دنیا نرفت ، مگر هنگامیکه شراب نوشید ، و بدوستی باکافران گروید .

از متکلمان زیدیه

فضیل[3] رسان ، پسرزبیر از اصحاب محمدبن علی. و ابوخلف[4] واسطی . ومنصوربن اسود ، بودند .

حسن‌بن صالح‌بن حی

حسن‌بن صالح‌بن حی درسال یکصد تولد یافته ، و در سال یکصد و شصت و هشت در حال پنهانی از دنیا رفت . ودر شمار بزرگان زیدیه و سرآمدان ، و علما ، آنان و متکلم و فقیه بود. این‌کتابها از اوست : کتاب التوحید . کتاب امامة ولد علی من فاطمه . کتاب الجامع فی‌الفقه . کتاب ....

حسن دوبرادر داشت، یکی علی‌بن صالح، و دیگری صالح‌بن صالح، که هردو مذهب برادرشان حسن را داشتند ، و علی از متکلمان بود .

محمدبن اسحاق‌گوید : بیشتر علما ، متأخران از زیدیه بودند ، و همچنین گروهی

۱ـ ف (فقال) ش (یقال) .

۲ـ ارجاء ، دومعنا دارد ، یکی تأخیر و مهلت، و یکی هم ، امید دادن . اما اطلاق مرجئه براین‌گروه، بمعنای اولی درست است، چون‌قائل بتأخر عمل ازنیت و قصد میباشند ؛ و بمعنای دوم نیز روشن است ، برای آنکه میگویندگناه ضرری بایمان نمیزند ، چنانکـه طاعت باکفر سودی ندارد (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی . جلد ۱ ص ۲۲۲) .

۳ـ ف (فضیل) . ۴ـ ف (ابوخالد) .

از فقها ، مانند سفیان‌بن عیینه ، و سفیان ثوری ، و سایر بزرگان متأخران .

مقاتل‌بن سلیمان

از متأخران زیدیه ، و قاریان قرآن است . وفاتش در .... و این‌کتابها از اوست: کتاب التفسیر ـ که آنرا .... روایت‌کرده است . کتاب الناسخ و المنسوخ . کتاب تفسیر ـ الخمسمائةآیه . کتاب القراآت . کتاب متشابه القرآن. کتاب نوادرالتفسیر . کتاب الوجوه والنظائر . کتاب الجوابات فی‌القرآن . کتاب الرد علی‌القدریة . کتاب الاقسام واللغات . کتاب التقدیم والتأخیر . کتاب الایات والمتشابهات .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن سوم - از مقاله پنجم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

اخبار مجبره[1] و بابیه حشویه[2] و نام کتابهای آنان

نجار

ابوعبدالله حسین‌بن‌محمدبن عبدالله نجار[3]. ازبافندگان کارگاه دیباباقی عباس‌بن‌محمد هاشمی بوده، وازبزرگان‌متکلمان‌مجبره بشمار میرفت، وبقولی ترازوساز، واز مردم قم[4] بود

۱و۲ـمجبره بکسانی گفته میشود که عقیده دارند تمام‌کارها از خدا بوده و حقیقتاً از بندگان کاری سرنمیزند ، وگروه کلابیه ، و اشعریان ، آنان راگاهی بنام حشویه ، وگاهی بنام جبریه خوانده‌اند . (ر.ك. ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۱۲) . ۳ـ رئیس فرقه نجاریه (ر. ك . ملل ونحل شهرستانی ج ۱ـ ص ۱۱٦ـ تا ـ ۱۲۰) . ٤ـ ف (بم) .

هنگام سخن گفتن صدائی مانند خفاش داشت. و بسیار زیرک و با فراست بود، با نظام مجلسهای‌مناظره داشت وعلت مرگش هم این بود که با ابراهیم نظام در خانه یکی از دوستانش ملاقات نموده و باو سلام‌کرد، ابراهیم بوی‌گفت بنشین تا با تو سخنی‌گویم، حسین نشست. ابراهیم‌گفت: آیا ممکن است آنچه راکه آفریده خداست تو هم بیافرینی، حسین جوابش دادممکن است من‌آنرا چنان‌کنم‌که خدا آفریده، ابراهیم‌گفت، آفریده خداهمان است‌که اوآفریده، مگر آفریده او نیست، حسین‌گفت آفریده خداست. ابراهیم گفت پس توهم همانراکردهٔ‌که خدا آفریده، و از این‌رو چرا نباید توهم آفریده خدا را بیافرینی، همچنانکه تو همانرا میکنی‌که خدا آفریده است. حسین‌گفت، من آفریده خدا را نکرده‌ام، بلکه‌آنراکرده‌ام، که خداآفرید.ابراهیم‌گفت، آفریده خدا همانست‌که او آفریده، مگر آفریده او نیست. حسین‌گفت، آفریده خداست. ابراهیم لگد سختی باو زده وگفت برخیز، خدا ذلیل‌کندکسی راکه بتو دانش و فهمی نسبت دهد، او هم با سوز تب از آنجا رفت. و علت[1] مرگش همان بود. و این‌کتابها از اوست: کتاب‌الاستطاعة. کتاب‌کان یکون. کتاب المخلوق. کتاب‌الصفات والاسماء. کتاب‌اثبات‌الرسل. کتاب‌التعدیل والتجویز. کتاب‌الاراده صفة فی‌الذات. کتاب الارجاء. کتاب العبادات. کتاب الارادة الموجبة. کتاب القضاء والقدر. کتاب التاویلات. کتاب المستطیع، علی ابراهیم. کتاب الموجز. کتاب‌العلل فی‌الاستطاعة. کتاب المطالبات. کتاب‌النکت. کتاب‌البدل. کتاب‌الرد علی‌الملحدین. کتاب الترک. کتاب اللطف والتایید. کتاب الثواب والعقاب. کتاب‌الابواب. کتاب المعرفة فی‌الاجماع.

حفص الفرد

(حفص‌الفرد) از بزرگان‌مجبره و مانند نجار بود. کنیه‌اش ابوعمر، واز مصریانی است‌که ببصره آمد. و خبر ابو هذیل راکه شنید، بدیدارش رفت، و با او مناظره‌هائی داشته، و ابوهذیل ویرا مجاب نمود. وی در ابتدا از معتزلیان بشمارمیرفت؛ بعدقائل‌بخلق افعال‌گردید. وکنیه‌اش را ابویحیی نیز گفته‌اند، و بنوشتهٔ پسر برادر اسکافی وی‌بردهٔ‌بنی حشم بود، واین‌کتابها از حفص است: کتاب الاستطاعه. کتاب التوحید. کتاب‌فی‌الخلق علی ابی‌الهذیل. کتاب الرد علی‌النصاری. کتاب‌الرد علی‌المعتزلة. کتاب الابواب فی‌المخلوق.

۱ــ ف (غلبته) ش (علته).

کسانیکه از متکلمان مجبره بوده و تألیفاتی ندارند

سبلان، نسیان . رکان. و حسین‌بن‌کوران، بردگان ابوالحسن سمری . و ابن‌وکیع بنانی .

ابن‌کلاب

ازبابیه حشویه، نامش عبدالله‌بن‌کلاب قطان، و با عبادبن سلمان[1] مناظره‌هائی دارد. و عقیده داشت کلام الله همان خداوند است . و عباد او را برای این عقیده‌اش نصرانی میدانست .

ابوالعباس بنوی گوید: برفثیون[2] نصرانی، که‌دردارالروم[3] واقع درجهت غربی بغداد است درآمدیم ، و در میان سخنانی‌که با او داشتیم ، درباره ابن‌کلاب از او سئوالی‌کردم گفت : خدا ویرا بیامرزد نزد من میآمد[4] و در آن گوشه مینشست ـ و بجائی ازآن‌کلیسا اشاره‌کرد ـ و این عقیده را از من دارد ، و اگر تاکنون زنده میبود ، ما مسلمانان را نصرانی کرده بودیم . بنوی گوید ، محمدبن اسحاق طالقانی ازوی پرسید ، شما درباره مسیح چه میگوئید ، گفت همان راکه مسلمانان سنی درباره قرآن گویند . و این‌کتابها از عبدالله است : کتاب الصفات .کتاب خلق‌الافعال .کتاب الرد علی‌المعتزله .

و ازکلابیان

ابومحمد ، قاضی سنیان است . و این‌کتاب از اوست :کتاب السنة والجماعه .

۱ـ ف (سلیمان) . ۲ـ فثیون‌بن ایوب از مترجمانی است‌که در دارالروم مجلسی برای مناظره دینی با مسلمانان داشت (اعلام‌المنجد) .

۳ـ دارالروم نام محله‌ای در بغداد بود و آنرا بدین سبب دارالروم نامیدند‌که در خلافت مهدی سال (۱۵۸-۱۶۹) اسیران روم را درآنجا قرار دادند و آنان‌کلیسائی در آنجا ساختند‌که‌آنرا دارالروم نامیدند (دلیل خارطة بغداد ص ۱۱۶) .

۴ـ ف (بجنبی) ش (یجیئنی) .

عطوی

محمدبن عطیه ، وبقولی محمدبن عبدالرحمن بن ابوعطیه ، از دوستداران بنی‌لیث‌بن بکر بن عبدمناة‌کنانه ، وکنیه‌اش ابو عبدالرحمن ، از متکلمان حاذقی بر مذهب حسین‌نجار بود ، ولی درمسئله ادراك با او مخالفت میکرد ، ودر عین حال شاعری مطبوع ، و از مردمان بصره بودکه بمدینةالسلام کوچ کرده و سپس از آنجا بسامرا ، رفت . واین کتابها از اوست : کتاب خلق‌الافعال . کتاب الادراك .

سلاّم قاری

مکنی بابومنذر ، که اهل عدل[1] ویرا ابو مدبر لقب داده‌اند . برده وی بکنیزکی که داشت دست درازی کرد ، سلام باوگفت ، وای برتو ، این چه‌کاری است‌که‌کردة ، جواب داد ، خواست خدا بود ، سلام گفت ، تو را آزاد میکنم ، زیرا بقضاء و قدر معرفت داری ، وآن‌کنیزك را بعقد وی درآورد . این کتابها از اوست : کتاب ....

عبدالله بن داود

از مجبره است . و با اصحابش بطرفی میرفت ، وآنها میدانستند‌که بکجا میخواهد برود ، از او پرسیدند آیا فلان و فلان را با هم صلح دادی ، گفت ، صلح دادیم ، اگر خداوند درآن فسادی نکند . و این‌کتابها از اوست : کتاب .....

کرابیسی

ابوعلی حسین‌بن علی‌بن یزید مهلبی‌کرابیسی ، از مجبره وعارف بحدیث وفقه بود . و او را باین‌جهت در اینجا ذکر مینمائیم‌که بیش از دیگران بمجبره نزدیك بود . ودر... وفات یافت و این‌کتابها از اوست : کتاب المدلسین فی‌الحدیث . کتاب الامامه ــ و در آن کینه‌توزی با علی علیه‌السلام‌کرده است .

غلامان‌کرابیسی

فستقه ، نامش محمدبن علی (ازمجبره) . و ابن ناجیه (از مجبره) . و شمخصه .

۱ــ ر.ك. بصفحهٔ ۲۹۰ و ۲۹۱ این‌کتاب .

(از مجبره) واین کتاب ازفستقه است: کتاب غریب‌الحدیث و تصحیح‌الاثار ـ که کتابی است است بزرگ و ناتمام.

ابن ابوبشر

ابوالحسن علی بن اسماعیل‌بن ابوبشر اشعری، از مردم بصره بود، در ابتدا از معتزلیان بشمار میرفت و سپس از عقیده بعدل و خلق قرآن دست برداشته و توبه‌کرد. ودر روز جمعه در مسجد جامع بصره برکرسی بالا رفته و با صدای بلندگفت، آنانکه مرا میشناسند شناخته‌اند، وآن‌کس‌که مرا نمیشناسد، خود را بوی معرفی مینمایم، من‌فلان پسر فلانی هستم و میگفتم[1] که قرآن مخلوق است و دیدگان خدا را نبینند، وکارهای زشت وپلید همه از من است[2] و من از آن توبه نموده و دست برمیدارم، و عقیده برد معتزلیان دارم و فضایح اعمالشان را نشان خواهم داد[3].

و ابن ابوبشر شوخ مشرب و بذله‌گوئی داشت، و در ... وفات یافت. این‌کتابها از اوست: کتاب‌اللمع. کتاب الموجز. کتاب ایضاح البرهان. کتاب التبیین عن‌اصول الدین. کتاب الشرح و التفصیل فی‌الرد علی اهل الافك والتضلیل.

و از پیروان او، دمیانی، و حمویه بودندکه (هردو) از مردم سیرافند[4] و او را در دروغها، و آشوب‌گریهایش‌کمك و یاری نموده و عالم بمذهب‌او بودند، وکتابی از ایشان بدست نیاورده‌ایم.

و از مجبره

کوشانی است، که نامش .... و با صالحی مناظره‌هائی داشته، وکتابهائی در این مذهب تألیف نموده، که ازآن جمله است: کتاب خلق‌الافعال[5]. کتاب الرؤیه. کتاب ....

۱ـ ف (کتب بخلق‌القرآن) ش (کنت اقول بخلق‌القرآن). ۲ـ ف(و اناافعال‌الشر) ش (وان افعال‌الشر). ۳ـ ف (فخرج بفضائحهم) ش (مخرج لفضائحهم).

٤ـ سیراف شهر بزرگی در ساحل دریای فارس است‌که در قدیم بارانداز کشتیهای هند بود (معجم‌البلدان). ٥ـ ف (خلق‌الافلاك).

بسم الله الرحمن الرحيم

فن چهارم - از مقاله پنجم

از كتاب الفهرست

در اخبار علماء ونام كتابهائيكه تصنيف كرده‌اند

مشتمل

براخبار متكلمان خوارج و نام كتابهاى آنان

محمدبن اسحاق گويد : رؤساء اين گروه بسيارند ، و همه صاحب تأليف نيستند ، و ممكن است كسانى راكه‌ما صاحب تأليف ندانيم كتابى داشته باشندكه بدست ما نرسيده است، زيراكتابهاى آنان در خفاء نگهدارى ميشود .

واز متكلمان آنان

اليمان بن رباب است

كه از بزرگان و رؤساء خوارج بود . و در ابتداء از ثعلبيان[1] بشمار ميرفت پس

۱- ثعلبيان - پيروان ثعلبةبن عامر (ر.ك. ملل ونحل شهرستانى ج ۱ -ص ۲۰۷) .

ازان بعقیده بیهسیان[1] گروید . و با فراست و متکلم و صاحب تألیفاتی بود . و این است کتابهائیکه دراین زمینه دارد : کتاب التوحید . کتاب المخلوق . کتاب احکام المؤمنین . کتاب علی المعتزلة فی القدر . کتاب المقالات . کتاب اثبات امامة ابی بکر . کتاب الرد علی المرجئه . کتاب الرد علی حمادبن ابی حنیفه .

یحیی بن کامل

ابوعلی یحیی بن کامل بن طلیحه جحدری[2] . در ابتدا از پیروان بشر مریسی ، و از مرجئه بود ، بعد مذهب اباضیه[3] را پیش گرفت ، و این کتابها از اوست : کتاب المسائل التی جرت بینه و بین جعفر بن حرب . معروف بالجلیلة . کتاب المخلوق . کتاب التوحید والرد علی الغلات و طوائف الشیع .

صیرفی

ابوعلی (محمد) بن حرب ، از متکلمان خوارج ، و از هلالیان بنی هلال بود . و این کتابها از اوست : کتاب ....

عبدالله بن یزید اباضی

از بزرگان ، و متکلمان خوارج است و این کتابها از اوست : کتاب التوحید . کتاب علی المعتزلة . کتاب الاستطاعه . کتاب الرد علی الرافضة .

حفص بن اشیم

از خوارج ، و این کتاب ازاوست : کتاب الفرق و الرد علیهم ــ که از جبیر بن غالب روایت کرده است .

و از مردمان پرهیز کارخوارج

طالح ، وداود ، و زیاد اعصم ، میباشندکه درمسائلی با هم مختلفند ، وکتابی ازایشان

۱ـ بیهسیان ــ پیروان ابوبیهس هیصم بن جابر از بنی سعدبن ضبیعة بن قیس (ر . ك. ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ــ ص ۱۹۶) .

۲ـ ف (الخدری) . ۳ـ اباضیه ــ پیروان عبدالله بن اباض ، از بنی مرة بن عبید ، از بنی تمیم (ر.ك . ملل و نحل شهرستانی ج ۱ـ ص ۲۱۲).

بدست نیامد .

و از رؤساء اباضیه که

تألیفی دارند

ابراهیم بن اسحاق اباضی است ، و این کتابها از اوست : کتاب الرد علی القدریة . کتاب الامامة .

صالح ناجی ؛ از بنی ناجیه ، که از بزرگان خوارج بود و این کتابها از اوست : کتاب التوحید . کتاب الرد علی المخالفین .

هیثم بن ناجی هیثم ، و این کتابها از اوست : کتاب الامامة . کتاب الرد علی الملحدین.
خطاب بن .... و این کتابها از اوست : کتاب ....

بسم الله الرحمن الرحيم

فن پنجم - از مقاله پنجم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

اخبار جهانگردان و زاهدان و عابدان و صوفیانی که

در حوادث زمانه و اوهام پیشگوئی داشتند

محمدبن اسحاق گوید: بخط ابومحمد جعفر خلدی که یکی از رؤساء صوفیان و مردی پاکدامن و زاهد بود خواندم، وآنچه راکه بخطش خوانده بودم شفاهاً نیز بمن گفت که: من از ابوالقاسم جنیدبن محمد آموختهام و بگفته وی، او از ابوالحسن سری بن مغلس سقطی آموخته، وسری از معروف کرخی، و معروف کرخی از فرقد سنجی، و اونیز از حسن بصری، و حسن از انس‌بن مالك آموخته، و حسن هفتاد نفرازبدریان[1] را دیده

۱- بدریان بکسانی گویندکه درجنگ بدر درکاب پیامبربوده‌اند. (ر.ك. منتهی‌الارب).

بوده است .

نام عابدان و زاهدان و صوفیان

بنوشته او[1]

حسن بن ابوالحسن بصری ـ که پیش از این گفته شد. محمدبن سیرین . هرم بن حیان. علقمهٔ اسود . ابراهیم نخعی شعبی. مالک بن دینار . محمدبن واسع . عطاء سلمی . مالک بن انس . سفیان ثوری ـ که ذکرش خواهد آمد . اوزاعی ـ که ذکرش خواهد آمد . ثابت بنانی . ابراهیم تیمی . سلیمان تیمی ـ که پیش از این گفته شد . فرقد سنجی . ابن سماک. عتبة بن غلام . صالحمری ـ دهقان. ابراهیم بن ادهم. عبدالواحدبن زید ابن منکدر. محمدبن حبیب فارسی. ربیع بن خیثم. ابومعاویه اسود . ایوب سختیانی. یوسف بن اسباط. ابوسلیمان دارانی . ابن ابو حواری . داود طائی . فتح موصلی . شیبان راعی . معافابن عمران . فضیل بن عیاض .

یحیی بن معاذ رازی

از زاهدان شب‌زنده‌دار ، و عابد بود ، و پیروانی داشت ، و در سال دویست و شش درگذشت . و این کتاب از اوست : کتاب (مراد) المریدین .

الیمانی

عمر بن محمدبن عبدالکریم ، مکنی بابوحفص ، از زاهدان و صوفیان بود . و این کتاب از اوست : کتاب قیام‌اللیل والتهجد .

بشر بن حارث

عابد و زاهد بود ، و در سال دویست و بیست و هفت درگذشت . و این کتاب از او است . کتاب‌الزهد .

۱ـ ابو محمد جعفر خلدی .

نام زاهدان و صوفیانی که تصنیفاتی داشتند و نام آن تصنیفات

حارث بن اسد

محاسبی بغدادی، از زاهدانی است که درعبادت و زهد وپند و موعظه ، سخن‌دانیهائی داشته و فقیه و متکلم برجستهٔ بود . در حدیث نیز نگارشاتی دارد و برویه عابدان و زاهدان معرفت داشت و درسال دویست وچهل‌وسه درگذشت ، این‌کتابها از اوست : کتاب التفکر والاعتبار . خطیب گوید ، که او در زهد ، واصول دیانت ، وردبرمعتزلیان کتابهای زیادی دارد .

عبدالعزیز

بن‌یحیی مکی، در طبقه حارث ، و نامش عبدالعزیز بن یحیی بن عبدالملک‌بن مسلم بن میمون‌کنانی است ، که متکلم برجستهٔ بود ، و درکلام ، وزهدکتابهائی داشت و در ... وفات یافته ، و ازکتابهای اوست : کتاب‌الحیده فیماجری بینه و بین بشرالمریسی .

منصوربن عمار

کنیه‌اش ابوسری‌و از زاهدان پاکدامن بود ، ونام آنچه راکه از وی فرامیگرفتند مجلس گذاشته بود نه‌کتاب ، و از آن جمله است : مجلس فی‌الحسن[1] . مجلس الدیباج . مجلس صفةالابل. مجلس‌السل[2] . مجلس فی ذکرالموت. مجلس فی‌حسن الظن بالله . مجلس فی‌العینة والدین. مجلس فی‌البلی . مجلس‌السحاب علی اهل‌النار. مجلس فی‌انظر و نانقتبس من نورکم[3] . مجلس فی النمسة فی‌النار[4] مجلس العرش علی‌الله عزوجل . مجلس‌التقفـوریة فی‌الغزو . مجلس‌المسجا فی ذکرالموت .

۱ــ ف (فی‌الجنین) در ش ـ نقطه ندارد و احتمال میرود (فی‌الحنین) باشد .

۲ــ ف (السبیل) در ش ـ نقطه ندارد و احتمال دارد (النیل) باشد .

۳و۴ ـ ش ـ این مجلس و مجلس بعد از آنرا بصورت عمودی نوشته‌که اولی در بالا ، (مجلس فی‌انظرونا) ودر زیرآن (نقتبس من نورکم) است . و دومی دربالا (مجلس‌فی‌الغمسه) و درزیرآن (فی‌النار) است و ظاهراً فلوکل از روی اشتباه آنرا افقی خوانده‌که قسمت بالا بهم مخلـوط شده وچنین است (مجلس فـی انظرونا مجلس فی‌الغمسه) و در قسمت دوم نیزکلمه مجلس برآن افزوده و نوشته است (مجلس نقتبس من‌نورکم فی‌النار) درصورتی‌که اولی‌صریح آیه قرآن در سوره حدید آیه ۱۲ است (ر. ك. چاپ فلوکل ص ۱۸٤ یا چاپ مصر در سال ۱۳٤۸ــ ص ۲٦۱) .

برجلانی

نامش محمدبن حسین، مکنی با بوجعفر. کتابهائی درزهد و پرهیزکاری تالیف کرده است. وفاتش در .... و این کتابها از اوست: کتاب الصحبة. کتاب المتیمین. کتاب الجود والکرم. کتاب الهمة. کتاب الصبر. کتاب الطاعة.

عتبهٔ غلام

یکی از زاهدان است. و این کتاب از اوست: کتاب رسالته فی الزهد.

ابن ابوالدنیا

نامش عبیدالله بن محمدبن عبید، مکنی با بوبکر، از قرشیان و فرزندان[1] .... بود و سمت ادب‌آموزی مکتفی بالله را داشت. مردی پرهیزکار و زاهد و عالم باخبار وروایات بشمار میرفت. و درروز سه‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاخر سال دویست وهشتاد ویک درگذشت. این کتابها از اوست: کتاب مکایدالشیطان. کتاب الحلم. کتاب فقه‌النبی علیه‌السلام. کتاب ذم‌الملاهی. کتاب ذم الفحش. کتاب العفو. کتاب ذم‌المسکر. کتاب التوکید. کتاب فضل شهر رمضان. کتاب صدقة‌الفطر. کتاب تزویج فاطمه علیهاالسلام[2]. کتاب القرائة. کتاب الاصوات. کتاب‌الامر بالمعروف والنهی عن‌المنکر. کتاب الهم والحزن والکمد. کتاب الاخلاص فی‌النیة. کتاب الطواعین. کتاب الصبر و آداب اللسان. کتاب النوادر. کتاب الرغائب. کتاب التوابع. کتاب اخبار قریش. کتاب ذم‌الدنیا. کتاب صفة‌المیزان. کتاب صفة‌الصراط. کتاب الموقف. کتاب شجرة طوبا. کتاب سدرة‌المنتهی. کتاب مکارم‌الاخلاق. کتاب ذکرالموت‌والقبور. کتاب فعل‌المنکر. کتاب التقوی. کتاب زهد مالك بن دینار.

ابن جنید

نامش .... و این کتابها از اوست: کتاب المحبة. کتاب الخوف. کتاب الورع. کتاب الرهبان.

۱ـ ف (من ولاء) ش (من ولد) باضافه نقطه‌ها.
۲ـ ف (رضی‌الله عنها).

مصری

ابوالحسن علی بن محمدبن احمد. نژادش از سامرا ودرسال دویست وپنجاه وهفت در همانجا بدنیا آمد. و تربیت یافته بود، وبمصررفت، و سپس ببغداد آمد و مردی پرهیزکار، وزاهد، وفقیه وعارف بحدیث بود وفاتش درسال سیصدو سی‌وهشت واین کتابها در زهد از اوست: الکتاب الکبیر - مشتمل برچهل کتاب، که ازآن جمله است، کتاب قیام‌اللیل. کتاب المتحابین. کتاب المراقبة. کتاب الصمت. کتاب‌الخوف. کتاب التوبة. کتاب‌الصبر. کتاب الاناث والمجانین. کتاب الجامع‌الصغیر فی‌الاداب. کتاب الحدیث فی‌الزهد. کتاب التواضع حدیث. کتاب الاخلاص.

و بجز اینها، در فقه نیز این تألیفات را داشت: کتاب المناسك. کتاب‌الطهارة. کتاب الصلوة. کتاب الفرائض. کتاب النیة. کتاب الزکوة. کتاب‌الصیام. کتاب‌فضل‌الفقر علی‌الغنی.

گروهی دیگر از صوفیان

غلام خلیل

نامش عبدالله‌بن احمدبن محمدبن غلاب‌بن خالدبن فراس‌باهلی، معروف بغلام‌خلیل. وفاتش در .... و این کتابها از اوست: کتاب الدعاء. کتاب الانقطاع الی الله جل اسمه. کتاب الصلوة. کتاب المواعظ.

سهل تستری

بن عبدالله بن یونس‌بن عیسی‌بن عبدالله بن رافع تستری صوفی. وفاتش در ..... واین کتابها از اوست: کتاب دقائق‌المحبین. کتاب مواعظ العارفین. کتاب جوابات اهل‌الیقین.

فتح موصلی

بندهٔ زرخرید، و زاهد صوفی منش بود. کتابی از او بدست نیامده، ولی سخنانش را بخاطر میسپردند، والفاظش را نوشته وآویزان میداشتند.

ابوحمزهٔ صوفی

نامش محمد بن ابراهیم . این کتابها از اوست : کتاب المتنمین من‌السیاح والعباد والمتصوفین . که آنرا یکی ازصوفیان بنام ابوالحسن احمدبن محمد دینوری ازوی روایت کرده است ، و از این شخص من اینها را دیده‌ام[1] : کتاب الابدال . کتاب مواطن‌العباد .

محمدبن یحیی ازدی

یا ـ آدمی ـ این تردید از من است ـ و این‌کتاب از اوست : کتاب التوکل ـ که آنرا ابوعلی محمدبن معن‌بن هشام ، از وی روایت‌کرده است .

جنیدبن محمدبن جنید

این شخص از فرزندان جنید اولی نمیباشد . وی از متکلمان مذهب صوفیه بعد از سال سیصد بود . واین‌کتابها از اوست : کتاب امثال القرآن . کتاب‌الرسائل . مشتمل بر...

سخن درباره مذاهب اسماعیلیه

ابو عبدالله رزام درکتابیکه بررد اسماعیلیه نوشته ، وپرده از مذاهب آنان برداشته، گفتاری داردکه ما آنرا با همان الفاظ در اینجا میآوریم ، و عهده‌دار صدق وکذب او نیستیم .

وی گوید : عبدالله‌بن میمون معروف بقداح ، از مردم قوزح‌العباس ، نزدیك بشهر اهواز بود . پدرش میمون ـ که فرقه معروف بمیمونیه منسوب باوست ـ پیروی خود را از دعوی ابوخطاب محمدبن ابو زینب در خدا بودن علی علیه‌السلام[2] آشکار ساخت . میمون و پسرش هردو از دیصانیان[3] بودند . و عبدالله مدتها دعوی پیامبری‌کرده ، و شعبده‌هائی داشته ، ومیگفت زمین زیرپایم بهم در پیچد ، و بهرجاکه خواهم درکوتاهترین مدت‌میروم. وخبر ازحوادثی‌که در شهرهای دور اتفاق میافتاد میداد . و جیره خوارانی در همه جا داشت‌که در اثر بذل و بخششهای فراوانی درکارهای اسرارآمیزش ویرا یاری و همراهی

۱ـ ف (وله من‌الکتب) ش (ورایت‌لهذالرجل) .

۲ـ ف (رضی‌الله عنه) . ۳ـ رجوع‌کنید بدیصانیان این‌کتاب ص ۶۰۲ .

میکردند ، وکبوترانی باخود داشتندکه از جاهای مختلف باقامتگاهش روانه مینمودند، و او باطرافیان خبرهائی راکه بدست میآورد داده وآنان راگمراه میکرد . پس از مدتی بعسگر مکرم[۱] نقل مکان کرد، ولی چون در سختی و فشار قرارگرفت ، ازآنجا بگریخت، و دوخانهٔکه در محله معروف بساباط نوح داشت درهم کوبیده شد ، درجای یکی مسجدی برپا شد و یك‌خانه دیگر هنوزبحال ویرانی باقیست . پس ازان ببصره رفت ، و برگروهی از فرزندان عقیل‌بن ابوطالب درآمد .

درآنجا نیز در تنگنای سختی افتاد ، و بسلمیه[۲] نزدیك حمص[۳] فرارکرد، و درآنجا کشتزارهائی خریده ، و دعات خود را باطراف کوفه کسیل داشت . در اینجا مردی بـه نام حمدان‌بن اشعث ملقب بقرمط، که برای کوتاهی اندام وپاهایش ویرا بآن لقب می‌خواندند، دعوت او را پذیرفت . قرمط در دهکده قس بهرام کشاورزی و نقاری[۴] داشت . و چون بسیار با هوش وتیز فهم بود سمت ریاست پیداکرده، و عبدان، صاحب تصنیفاتی راکه بیشتر آنها منحول بود ، برای نشر دعوت خود برگزید . و او دعاتی باطراف کوفه فرستاده و اقامتگاه خود را درکلواذی[۵] قرار داد . و عبدالله‌بن میمون یکی از پسران خود را معین کردکه از طالقان[۶] با وی مکاتبه نماید . واین ماجری در سال دویست وشصت ویك بود . سپس عبدالله درگذشت ، وپسرش محمد جانشین اوگردید . پس از مرگ محمد ، میان‌دعات وهم کیشانشان[۷] اختلافی پیداشد، برخی برادرش‌احمدبن‌عبدالله‌راجانشین اودانستند،ودیگران عقیده داشتندکسیکه جانشینی اورا دارد ، پسراوست‌که نامش احمد وملقب بابوشلعلع است.

۱ـ رجوع کنید ص ۱۰۲ این کتاب .

۲ـ سلمیه شهر کوچکی در طرف حما از توابع حمص است (معجم‌البلدان) .

۳ـ حمص بکسر اول و سکون دوم شهر مشهور قدیمی و بـزرگیست که میان دمشق و حلب واقع است (معجم‌البلدان) .

۴ـ نقار ـ سوراخ‌کننده سنگ یا تخته (اقرب‌الموارد) .

۵ ـکلواذی دهکده‌ایست‌که در شاه راه میان بغداد و مدائن قـرار داشت و در دوران بنی‌عباس شهر مهمی گردید (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۳۱) .

۶ـ طالقان نام دومحل است یکی در خراسان میان مرو رود و بلخ . و یکی هم میان ابهر و قزوین (معجم‌البلدان) .

۷ـ ف (و اهل محلتهم) ش (و اهل نحلتهم) و نحلت ـ مذهب و دیانت است (اقرب ـ الموارد) .

پس از این جریانات سعیدبن حسین‌بن عبدالله‌بن میمون ، بدعوت مردم برخواست، زیرا حسین در حیات پدر از دنیا رفته بود و از طرف سعیدآن دعوت در بنی علیص‌کلبیان انتشار یافت . عبدالله وپسرانش پس از بیرون رفتن از بصره همیشه دعوی انتساب بخاندان عقیل را داشتند ، و در بصره پایهٔ آن را استوارکرده بودند ، این مذهب از ناحیه آنان همه‌جا انتشار یافت ، و دعاتشان بری ، طبرستان ، خراسان ، یمن ، احساء[۱] ، قطیف[۲] و فارس[۳] روی‌آوردند . بعد سعید بمصر رفت[۴] ، و ادعاکرد که از علویان و فاطمیان بوده ، و خود را عبیدالله نامید . و با نوشری[۵] واشراف و بزرگان درباری معاشرت داشت ، ودر اموال دولت ولخرجیهائی نموده[۶] ، و این خبرکه بمعتضد رسید ، امر بدستگیری و داد . ولی او بمغرب[۷] گریخت . و چون‌دعاتش دوطائفه از بربریان آنجا را بدست‌آورده بودند، و سخنانش درآنجا معروفیتی پیداکرده بود، تصمیم گرفت در همانجا بماند ، وازآنجائیکه حس‌کرد دعوی انتسابش بعقیل مورد قبول مردم نیست ، پسربچه‌کم سنی را نشان داده و وانمودکردکه از فرزندان محمدبن اسماعیل ، و نامش حسن ، ابوالقاسم است . و بعد از عبیدالله او قائم بامر میباشد .

در دوران حسن بسیاری از پیروانش کارهائی کردندکه موجب استخفاف‌دین ومذهب ، و وهن مقام نبوت گردیده، ازاین‌رو مردی بمخالفت باوی برخواست‌که معروف بابو یزید محتسب، ونامش مخلدبن کیداد بربری‌براتی[۸]، واز بنی‌یفرن[۹] اباضی‌بکاوی[۱۰] بودکه‌بصاحب الحمار شهرت داشت ؛ وگروه زیادی بیاری و همراهی او درآمده ، و با حسن جنگیده ،

۱- احساء شهر معروفی دربحرین است‌که بانی آن ابوطاهر حسن‌بن ابـوسعید جنانی قرمطی بود (معجم‌البلدان) .

۲- قطیف در شمال شرقی جزیرة‌العرب در ساحل دریای فارس است که مرکزآن هفوف نامیده میشود (قاسم‌الاعلام ترکی) .

۳- ف (قدس) .　　۴- ش - درحاشیه دارد (این درهم وبرهم است . وکسی راکه‌سعید نامیده . همان عبیدالله مهدیست‌که پسرش ابوالقاسم‌ملقب بقائم بوده ، و با او بمصر آمده و از آنجا بمغرب رفت ، و معلوم نیست چرا چنین درهم وبرهم‌کرده است ، انتهی) .

۵ - نوشری - عیسی، اولین والی دوره عباسیان بودکه بعداز افتادن دولت طولونی ، برمصر حکومت داشت (کتاب الولاة والقضاة - تألیف الکندی ص ۲۵۸-۲۶۷) .

۶- ف (تخوق) ش (تخرق) .

۷- رجوع‌کنید بصفحهٔ ۳۴ همین‌کتاب .

۸- ف (الزنانی) .　　۹- ف (یفرن) .

۱۰- ف (النکاری)

و او را در مهدیه[1] محصور داشتند تا زمانیکه از دنیا رفت[2].

پس ازحسن پسرش اسماعیل، مکنی بابوطاهر جانشین اوگردید، و بتعظیم‌واحترام شریعت‌کوشید. و ابویزید چون اباضی[3] بودن خودرا آشکارکرده بود، مردم از اوبرگشته و او راکشته، وبدار آویختند. و این‌ماجـری در سال سیصدوسی‌وشش بود، و در سال چهل، همان اوضاع زمان حسن، و استخفاف بدین و مذهب، در شهر رواجی پیداکرد، ولی خداوند زود اسماعیل را از میان برداشت. وپسرش معدابو تمیم بجای اونشست، وی نیز در سال ..... در مصر وفات یافت، زیرا در سال ... آن راگشوده بود، و پسرش نزاربن معد، مکنی بابو منصور جانشین اوگردید.

در جای دیگر چنین آمده

عبیدالله در سال سی وهفت ابوسعید شعرانی را بخراسان روانه‌کرده واوبا تظاهـر بشیعه بودن، سرکردگان قشونی را دربارهٔ خود باشتباه انداخته، و بسیاری از مردمان را فریب داد. و پس از آنکه از دنیا رفت، حسین‌بن علی مروزی جانشین اوگردید، ودر کار خود توانائی پیداکرد، و نصربن احمد او را بزندان افکنده و در زندان وفات یافت. نسفی جای او راگرفته. و نصربن احمد را فریب داده، و او را از پیروان خود نموده‌و یکصدو نوزده دینار، که هر دیناری معادل هزار دینار بود، خونبهای مروزی را از وی گرفت، وچنین وانمودکردکه‌آنرا برای صاحب مغرب‌که قائم بامر است، میفرستد. نصر بیمار و بستری‌گردیده و از پذیرش درخواست نسفی پشیمان شده و این پشیمانـی را بهمه گفته، و وفات یافت. نوح بن نصر فقهاء را جمع نموده و نسفی را در آن مجلس حاضر کرده، و آنان با وی مناظره نمودند، و ویرا مفتضح و رسوا ساختند، و نوح چهل‌دینار ازآن پول را پس‌گرفت، و نسفی و دعات او، و بزرگان و سردارانی‌که داخل در دعوت او شده بودند، کشته وبکلی نابودشان‌کرد.

حکایت دیگر

اول‌کسیکه از بنی قداح بشهر ری، و آذربایجان. وطبرستان رفت، یك‌مرد پنبه‌زن

۱ــ مهدیه در افـریقا و منسوب بمهدیست و تا قیروان‌که در جنوب آن قرار دارد دو منزل راه است (معجم‌البلدان).

۲ــ ش در حاشیه دارد (این هم درهم وبرهم است).

۳ــ رجوع‌کنید بصفحهٔ ۳۴۱ این‌کتاب.

بود ، و پس از مردن ، پسرش جای او را گرفت . وپس از مردن آن پسر ، غیاث نامی جانشین او گردید . و با مردن غیاث پسرش و یکنفر دیگر بنام محروم ، جانشین او شدند وآن پسر که درگذشت ، ابوحاتم ورسنانی بجایش نشست . و این شخص در ابتدا دوگانه‌پرست بود ، بعد دهری شد ، بعد بتذبذب[1] وشك و تردید افتاد . ولن در یمن ، و فارس و احساء دعاتشان همان کسانی بودندکه از طرف عبدان خلیفه و داماد حمدان قرمط و یا از طرف سائر دعات بآنجا رفته بودند .

حکایت دیگر

پیش از بنی قداح ، ودرهمان اوان ، کسانی بودندکه تعصب زیادی برای مجوس و دولت و فرمانفرمائی مجوسیان داشته وکوشش میکردندکه آنها دوباره برسرکار آیند. و در اوقات مختلف ، گاهی در پنهانی وگاهی آشکار ، با دسیسه و حیله‌بازی سبب حوادث ناگواری در اسلام میشدند . گویند ابومسلم خراسانی ـ صاحب دعوت ـ نیز هواخواه آنان بوده ، و در این زمینه‌کار میکرد ، و سبب نابودیش همین شد . و ازکسانیکه اینکار را پیشه خود ساخته وآشکارا پرده از آن برداشت ، بابك خرمی[2] استکه شرح آن در مقاله نهم خواهدآمد .

وکسیکه با عبدالله در اینکار زمینه‌سازی و همراهی داشت ، مردی بود بنام محمدبن حسین، ملقب بزیدان از محال کرج[3] ،کاتب احمدبن عبدالعزیز بن ابودلف . و او درفلسفه و نجوم مهارت داشت ، و از شعوبیان[4] کینه ورزی نسبت باسلام بوده ، و عقیده باثبات و پایداری نفس ، و زمان ، و مکان ، و هیولا داشت ، و برای ستارگان اثرات روحانی قائل بود . و شخص مورد اعتمادی بمن‌گفت ،که او بخیال خود ، در احکام نجومی دیده بود که دولت اسلام منتقل بدولت ایرانیان‌میگردد، ودینشان ـ که مجوسیت‌باشد ـ درهشتمین‌مقارنه انتقال‌مثلثه[5] ازبرج عقرباست ببرج‌قوس، که برج عقرب دلالت‌برملیت، وبرج‌قوس ـ دلالت برکیش ایرانیان دارد ، وبهمین جهت میگفت : امیدوارم ، که سبب این تحول من باشم . و چون‌ثروتمند . وبا همت. وحیله‌گر بود ، بزمینه سازی برای این دعوت ، و پشتیبانی‌از این قداح پرداخته ، و از همراهی ، وکمکهای مالی باوکوتاهی نداشت . این دو نفر در

---

۱ ـ ف (تزندق) . ۲ ـ در متن عربی (حرمی) .

۳ ـ کرج محرکة شهر ابودلف عجلی است (منتهی‌الارب) .

٤ ـ شعوبیان‌گروهی بودندکه برغرور و خودپسندی عربان و تحقیر سائر اقوام بدیده انتقاد نگاه میکردند (تاریخ ادبیات ایران تألیف‌آقای دکتر صفا ج ۱ ـ ص ۲۵ ـ۲۹) .

۵ ـ مثلثه برج عقرب عبارتست از برج سرطان و عقرب و حوت (فرهنگ نفیسی) .

عسکر[۱] با هم ملاقات نمودند ، زیـرا زیدان از طرف حمویه وزیر ابو[۲]دلف برای تقاضای امارت بر مکه ، ومدینه و اظهار اطاعت و انقیاد بدربار و درباریان بآن شهـرآمده و در همانجا وفات یافته ، وکارها یکسره ، بدست ابن قداح افتاد .

این بود آنچه‌که‌در این‌باره بدست‌آورده‌ایم ، و خداوند بهتر از همه بصحت و بطلان آن آگاه است .

نام مصنفان اسماعیلیه

و تصنیفات آنان

عبدان ، که در پیش گفته شد ، از همه بیشتر کتاب تصنیف کرد ، و دیگران هم اگر تصنیفی داشتند ، باو نسبت‌میدادند ، و فهرستی از تصنیفات خود دارد که ازآن جمله است : کتاب الرحاوالدولاب . کتاب الحدود والاشباه. کتاب‌اللامع. کتاب الزاهر . کتاب‌المیدان. وازکتابهای بـزرگ است : کتاب‌النیران . کتاب الملاحم . کتاب‌المقصد . وهمین کتابهای احمقانه[۳] ، موجود و متداول میان‌آنان بوده ، و باقی محتویات آن فهرست را ندیده‌ایم ، وکسی را سراغ نداریم که آنها را دیده باشد .

و بلاغات هفتگانهٔ دارندکه عبارتست از : کتاب البلاغ‌الاول ـ برای همه مردمان. کتاب‌البلاغ‌الثانی ـ برای‌کسانیکه‌کمی بالاتر رفته‌اند . کتاب البلاغ‌الثالث ـ برای‌آنهائیکه یکسال از ورودشان بـاین مـذهب میگذرد . کتاب البلاغ‌الرابع ـ برای آنهائیکه دو سال باین مذهب درآمده باشند . کتاب‌البلاغ‌الخامس ـ برای آنهائیکه سه سال در این مـذهب هستند . کتاب البلاغ‌السادس ـ برای‌کسانیکه چهار سال دراین مذهب هستند . کتاب‌البلاغ‌ـ السابع ـ که در آن نتیجه این مذهب و مکاشفات بزرگ آن است .

محمدبن اسحاق گوید : این‌کتاب را من‌خواندم ، و درآن چیزهای مهمی از اباحه محظورات و توهین بشرائع و پیروان‌آن ، دیدم .

واز بیست‌سال باینطرف ، این مذهب روبکمی گذاشته، وکمتردعاتی درآن دیده شده ، و تصنیفی هم از آنهـا دیـده نشده است ، وحال‌آنکه در آغاز دوران معزالدوله[۴] آشکارا

۱ـ ر.ك. بصفحهٔ ۱۰۲ این‌کتاب .   ۲ـ ف (ابن) .

۳ـ در متن دارد ـ فهذه‌الکتب بلنة ـ و بلغت ، با تاء احمقی است‌که با حماقت خود بمراد رسد (منتهی‌الارب) .   ٤ـ معزالدوله ، نامش احمـد و سومین نفر از خـاندان آل بویه است‌که در سال ۳۳٤ بغداد راگرفته و تا سال ٤٤۷ بـرآن حکومت و تسلط داشت (تاریخ ادبیات ایران ، تألیف دکترصفا ص ۲۱۱ـ۲۱۲) .

در همه‌جا شهرت و معروفیتی داشتند ، و دعاتشان درهر گوشه وکناری دیده میشد . و این چیزیست که ما در این شهرستانها میدانیم و ممکن است که در سائر نقاط ، مانند جبل و خراسان همان وضعیت سابق موجود باشد. اما در مصر وضعشان مبهم است ، و از فرمانفرما و صاحب آن مرز و بوم چیزی دیده نمیشود که حکایت از چیزهائی کند که دربارهٔ او و پدرانش میگفتند ، و جریان کارها جز آنست که بود .

مصنفان آنان ـ نسفی

در پیش گفته شد ، و این کتابها از اوست : کتاب عنوان‌الدین . کتاب اصول‌الشرع . کتاب الدعوة المنجیة .

ابوحاتم رازی

نامش .... و این کتابها از اوست : کتاب‌الزینة . کتاب بزرگیست درحدود چهارصد ورق . کتاب الجامع ـ در فقه و چیزهای دیگر .

بنوحماد از موصلیان

از زمره دعاتی بودندکه از طرف ابویعقوب خلیفه امام ، و مقیم در ری بالجزیره[1] و اطراف‌آن رفتند وکتابهائی تصنیف نموده برمصنفات عبدان فزودند و از آن جمله است: کتاب‌الحق النیر . کتاب‌الحق المبین . کتاب بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم .

مرد معروف باابن حمدان

نامش .... در موصل او را دیدم ، و پس از مرگ بنوحماد ، او از دعـاة بود ، و کتاب‌های زیادی تألیف‌کرده ، که از آن جمله است : کتاب الفلسفةالسابعة .

ابن نفیس

ابوعبدالله، از بزرگان دعات، وسمت جانشینی ابویعقوب را دربغداد داشت ، وبرای

۱ـ الجزیره ـ بشهرهائی‌اطلاق میشودکه میان دجله وفرات است ومعروف به‌بین‌النهرین بوده و شمال غربی آن را الجزیره ، و جنوب شرقی آن را عراق‌گویند (اعلام المنجد) .

پاره چیزهائیکه ابویعقوب از وی شنیده بود ، از وی روی بگردانید وگروهی از ایرانیان را فرستادکه او را در خانه‌اش[1] بناگاه‌کشتند ، وکتابی از او دیده نشده و قتلش در سال .... بود .

دبیلی

این شخص همپایه ابو عبدالله بود ، و این دونفر برای ریاست با هم‌کشمکش داشتند، و سالها پس از ابوعبدالله زنده بود ، و تألیفی ندارد .

حسنابادی

نامش ... . و من او را دیده ، و با پیروانش بنزد او میرفتم ، منزلش در ناحیه بین‌القصرین[2] وکارهایش ظریف ، و معانی عبارات وسخنان و هرچه راکه بیان میکرد شگفت‌آور بود ، و برای پیش‌آمدی‌که در بغداد ، پس از تبعید شیر مدی دیلمی ، برایش دست‌داد، بآذربایجان رفت ، از طرفداران شیر مدی بود .

حلاج و مذهب او

و حکایاتی‌که از وی شده و نام‌کتابهای او و پیروانش

نامش حسین‌بن منصور ، و درباره شهر و محل نشو و نمایش اختلاف است ، بعضی او را از خراسان ، و بعضی از نیشابور ، و بعضی از مرو ، و بعضی از طالقان ، و بعضی از اصحابش او را از ری ، ودسته دیگر او را ازکوهستان دانسته‌اند ، و البته بدرستی چیزی دراین امر بدست نیامده است .

بخط ابوالحسین عبیدالله بن احمدبن ابوطاهر خواندم : حسین‌بن منصور حلاج ، مرد افسونگر و شعبده‌بازی بودکه صوفی‌منشی داشت و بالفاظشان خودی میآراست ، وادعا میکردکه عالم بتمام علوم است ، درحالیکه در همه علوم چون صفری بود . ازکیمیا چیز کمی میدانست ولی جاهلی بود بی‌پروا ، و سرسخت ، و نسبت بپادشاهان جسور ، و در واژگون‌کردن دولتها از ارتکاب هیچ‌گناه بزرگی روگردانی نداشت . در نزد پیروانش

۱ــ ف (فی‌کاره) ش (فی‌داره) .

۲ــ ناحیه بین القصرین محله‌هائیست میان قصرالخلد وقصرالقرار، و از بناهای منصور در بغداد است (دلیل خارطة بغداد ص ۷۵) .

دعوی خدائی میکرد و قائل بحلول بود . در مقابل پادشاهان خود را شیعه ، و در پیش عامهٔ مردم ، خود را صوفی‌منش جلوه میداد ، و در لابلای تمام اینها ادعا داشت‌که خدا در او حلول‌کرده ، و او همان خداوند است . و حال‌آنکه خداوند تبارك و تعالی بالاتر از این سخنان است .

و بازگوید : وی شهر بشهر میگشت ، و هنگامیکه دستگیر شد ، ویـرا بابوالحسین علی‌بن عیسی سپردند ، و او با وی مناظره‌ها داشته ، و دیدکه هیچ بهرهٔ از علوم قرآنی ، و فقه ، و حدیث ، و شعر ، و علوم عربیت ندارد ، از این‌رو بوی گفت ، تو اگر طهارت و واجبات خودرا آموخته بودی فائده‌اش بیشتر از این نامه‌نگاریهائی نود . که ندانی‌درآنها چه‌میگوئی ؛ وای برتو ، چقدر بمردم مینویسی ، فرودآید آن صاحب نور شعشعانی‌که بعد از تشعشع پرتو افشانیهائی دارد . و توبی‌اندازه سزاوار تأدیب و تنبیه هستی . سپس امـر کرد او را در طرف شرقی ، درمحل مجلس شرطه ، و همچنین در طرف غربی ، آویزان دارند وبعد بدارالحکومه برده ، و درآنجا بزندان اندازند . و او با چرب زبانی ، خود را بآنان نزدیك‌کرد ، آن چنانکه‌گمان بردندکه درگفتارش حق بجانب اوست .

و در روایتی آمده ، که وی درآغازکارش مردم را به پیروی از رضا آل محمد دعوت مینمود ، وچون از وی سعایت شد ، در جبل[1] دستگیر گردیده ، و بتازیانه بستند . وگویند ابوسهل نوبختی را بخود دعوت‌کرد ، و نـوبختی بفرستادهٔ وی‌گفته بود : من سرسلسله مذهبی میباشم ، و دنبال من هزاران نفرندکه اگر من دعوت ویرا اجابت نمایم آنان نیز از من پیروی خواهندکرد ، اگر موی سر مراکه از جلو ریخته است دوباره برویاند ، من چیز دیگری از وی نخواهم خواست ، وآن فرستاده رفت ، ودیگر برنگشت .

روزی دست را تکان دادکه برگروهی مشك‌بارید . و باردیگر دست را تکانی داده و ازآن سکه درهم فروریخت ، یکی از حاضران ، که فهمیده و با هوش بود ، بوی‌گفت ، این‌که همان درهم معروف است ، و من بتو ایمان‌آورم اگر درهمی بدهی‌که برآن نام تو و پدرت باشد، گفت این‌کار شدنی نیست ، زیرا چنین درهمی ساخته نشده ، آن مردگفت، کسیکه حاضر میکند چیزی راکه حاضرنیست ، پس باید بتواند چیزی را بسازدکه ساخته نشده باشد .

زمانیکه بنصر حاجب سپرده شده بود ، نصر را فریب داد . و درکتابهایش دیده شد، که خود را غـرق‌کننده قوم نوح ، و هلاك‌کننده عاد و ثمود خوانده است . و همینکه‌کارش بالاگرفت ، وشهرت یافت ، و سلطان وقت بردرستی و صحت‌آن آگاه‌گردید ، دستور داد

[1]– رجوع‌کنید بصفحهٔ ۷۴ همین‌کتاب .

هزار تازیانه بوی زنند، و دستهایش را بریده وسپس ویرا درآتش بسوزانند . و این‌ماجری درآخر سال سیصدونه اتفاق افتاده است .

سبب دستگیری وی

بخط ابوالحسن بن سنان خواندم . در سال دویست و نود و نه کارهای حلاج برملا شده و شهرت یافت ، و سبب دستگیریش این شد ،که رئیس چاپارخانه شوش[۱] از خانه‌ای پشت حصار شهرکه در زمینهای مفروز قرار داشت، میگذشت ، زنی را در یکی ازکوچه‌ها دیدکه میگوید ؛ مرا رهاکنید ، ورنه خواهم‌گفت ، بعربهائیکه در خدمتش بودند ، امـر کرد او را دستگیر کردند ، و از او پرسید ، چه پیش خودداری ، جواب داد هیچ ندارم او را بخانه برده و تهدیدکرد . زن‌گفت : مردی درکنار خانه من فرود آمده‌که او را حلاج خوانند ، وگروهی شب و روز به‌پنهانی بر وی درآیند ، وسخنانی برخلاف رضای خداوند با هم دارند ، فوراً بهمراهان خود ، و مأموران دولتی دستور داد آن خانه را جستجو وکاوش نمایند ، و آنان بدستور او عمل‌کرده ، و مردی راکه موهای سرو ریش او سفید بود با هرچه همراه داشت دستگیرنمودند ،که ازآن جمله ، مقداری نقدینه ، و مشك، و جامه ، و عصفر[۲] و عنبر ، و زعفران بود . آن مردگفت ، شما از من چه میخواهید ، گفتند توحلاج هستی ، وی منکرشده ، و اظهار داشت ، من نه حلاج هستم ، و نه حلاج را میشناسم، ویرا بخانه‌علی‌بن حسین‌رئیس چاپارخانه بردند ،که در اطاقی ویرا زندانی‌کرده، و از وی تعهدگرفت‌که فرار نکند و هرچه از دفتر ، وکتاب ، و پارچه‌هائی‌که همراهش بود ضبط‌کردند . این خبرکه در شهر پیچیده شد ، مردم برای دیدنش آمدند ، و علی بن حسین از وی پرسید ،آیا تو همان حلاج نیستی ، وی‌منکر شده ، ویکی از مردمان شوش گفت ، من حلاج را بنشانهٔ ضربتی‌که در سردارد میشناسم . پس از جستجـو ، آن نشانه در سرش دیده شد، وحلاج غلامی‌بنام دَباس داشته‌که دستگیرومدتها در زندان ، زیرشکنجه وآزار بوده ، و پس از چندی باگرفتن‌کفیلی آزادش نموده ، و از وی سوگند گرفتندکـه بجستجوی حلاج درآید ، و مال فراوانی بـاو دادند ، او نیز در جستجوی حلاج بشهرها میرفت اتفاقاً در همان اوان بشوش درآمد ، و این خبر راکه شنید بشتاب نزد مـأموران حکومتی رفته ، وجریان راگفته ، وچون محقق شدکه همو حلاج است ، از آنجا روانه‌اش کردند ، وآن پیش‌آمدها برایش دست داد .

۱ــ شوش یا ــ سوس شهریست درخوزستان‌که قبر دانیال درآنجاست (معجم‌البلدان) .

۲ــ عصفر ــ گل‌کافشه ، و رنگ سرخ (فرهنگ نفیسی) .

کسیکه بکشتن حلاج تصمیم گرفت ، و بمرحله اجرا گذاشت ، حامدبن عباس بود ، درحالیکه نزدیك بود سلطان ، امر برهائیش دهد . زیرا وی از راه دعا ، و تعویـذات ، حامد وخدمتکاران، وزنانش را فریفته ، خودکرده ، باکم‌خوردن ، و بسیار نماز خواندن، وهمیشه روزه داشتن‌آنان را فریب داده‌بود، بطوریکه نصر قشوری ویرا شیخ صالح میخواند، و حامد غلطهای او را پابرجا میکرد. تا وقتی ویرا بپارهٔ چیزها متهم داشتند، و وی اظهار داشت من‌با شما مباهله[1] خواهم‌کرد . حامدبوی گفت : پس صحت داردکه مرتکب چیزهائی هستی ،که ادعای آنرا داری ، و او راکشته و درآتش انداخت .

نام کتابهای حلاج

کتاب طاسین‌الازل والجواهر الاکبر والشجرة الزیتونةالنوریه . کتاب‌الاحرف‌المحدثة والازلیة والاسماء الکلیة . کتاب‌الظل الممدود والماءالمسکوب والحیاةالباقیة . کتاب حمل النور والحیاة والارواح . کتاب الصهیون . کتاب تفسیر قل‌هوالله احد . کتاب الابد والمأبود. کتاب قرآن‌القرآن والفرقان. کتاب‌خلق‌الانسان والبیان . کتاب‌کیدالشیطان وامرالسلطان. کتاب الاصول والفروع . کتاب سرالعالم والمبعوث . کتاب العدل والتوحید . کتاب السیاسة والخلفاء والامراء . کتاب علم‌البقاء والفناء . کتاب شخص‌الظلمات . کتاب نورالنور . کتاب المتجلیات . کتاب الهیاکل والعالَم والعالِم . کتاب مدح‌النبی والمثل الاعلی . کتاب‌الغریب الفصیح . کتاب‌الیقظة و بدوالخلق . کتاب القیامة والقیامات . کتاب‌الکبر والعظمة . کتاب‌ـ الصلوةوالصلوة . کتاب‌خزائن الخیرات ـ کمعروف است ـ بالف المقطوع، والف‌المألوف. کتاب مـوابیدالعارفین . کتاب‌خلق خلائق‌القرآن والاعتبار. کتاب الصدق والاخلاص . کتاب الامثال والابواب . کتاب الیقین . کتاب التوحید . کتاب النجم اذاهـوی . کتاب الذاریات ذرواً . کتاب فی‌ان‌الـذی انزل علیك‌القرآن لرادك الـی معاد . کتاب الذرة ، الی نصر القشوری . کتاب السیاسة الی‌الحسین‌بن حمدان . کتاب هوهو . کتاب کیف‌کان وکیف‌یکون. کتاب الوجود الاول. کتاب الکبریت‌الاحمر . کتاب السمری و جوابه . کتاب‌الوجودالثانی.

[1] ـ مباهله ـ با یکدیگر لعنت‌کردن ، یعنی ،گروهی‌که در امری با هـم اختلاف پیدا کنند ، بدور هم جمع شوند ، وگـویند لعنت خدا برآن‌کس‌که میان ما ظالم باشد فـرود آید (منتهی‌الارب) و شاید نظر حلاج بآیه ٦٢ از سورهٔ آل عمران در قرآن بوده‌کـه موجب خشم حامد شده است .

كتاب لاكيف . كتاب الكيفية والحقيقة . كتاب الكيفية بالمجاز[1] .

عبدالله بن بكير

از شيعيان است ، و حسن بن فضال از وى روايت كرده ، و اين كتاب از اوست : كتاب فى الاصول .

حسين بن مخارق

از اجله شيعيان ، واين كتابها از اوست : كتاب التفسير . كتاب جامع العلم . كتاب...

ابوالقاسم

على بن احمد كوفى ، از فضلاء اماميه ، و اين كتابها از اوست : كتاب الاوصياء . كتاب ....

ابن كوّره

ابوسليمان بن داود بن كوره ، از مردم .... و اين كتابها ازاوست : كتاب الرحمة . كتاب ......

قنبره

نامش اسماعيل بن محمد ، از مردم قم[2] . و اين كتاب از اوست : كتاب المعرفة .

حسنى

ابوعبدالله .... و اين كتابها ازاوست : كتاب اخبار المحدثين . كتاب اخبار معاويه . كتاب الفضايل . كتاب الكشف .

---

۱ - ش - در حاشيه دارد (در اين كتابها تقدم و تأخريست) . ۲ - قم در ۱۴۴ كيلومترى تهران و مركز تشيع و آرامگاه همشيره حضرت رضا عليه‌السلام است .

بَلَوی

نامش عبدالله بن محمد بلوی ، از قبیله ـ بلی ـ مصر است ، که از واعظان ، و فقهاء و علما بود ، و این کتابها ازاوست : کتاب الابواب . کتاب المعرفة . کتاب الدین وفرائضه.

ابن عمران قمی

ابوجعفر محمد بـن احمدبن یحیی بن عمـران ، فقیه ، و این کتاب از اوست : کتاب النوادر ـ که کتابی بزرگ است .

زیدیه

داعی الی الله

امام ناصر بحق ، حسن بن علی بن حسن بن زیدبن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب علیهم السلام، پیرو مذهب زیدیه. ولادتش درسال.... وفاتش درسال... و این کتابها ازاوست : کتاب الطهاره . کتاب الاذان والاقامة . کتاب الصلوة . کتاب اصول الزکوة . کتاب الصیام . کتاب المناسك . کتاب السیر . کتاب الایمان . کتاب الرهن . کتاب بیع امهات الاولاد. کتاب القسامة . کتاب الشفعة . کتاب الغصب . کتاب الحدود . کتاب ....

اینها کتابهائی است که ما دیده‌ایم، و برخی از زیدیه بر آنندکه او درحدود صدکتاب تألیف کرده است . که ما آن را ندیده‌ایم . و اگرکسی از خوانندگان این کتابها رادیده باشد در جای خود در این کتاب ذکر نماید . انشاءالله تعالی .

داعی الی الحق

حسن بن زیدبن محمدبن اسماعیل بن حسن بن زیدبن حسن بن علی، صاحب طبرستان، که در سال دویست در آنجا خود را آشکار داشت ، و در سال دویست وهفتاد تمام آنجا را بتصرف خود درآورد ، و پس از وی برادرش محمدبن زید ، داعی الی الحق جـانشین او گردیده و دیلم را بتصرف خود در آورد . و این کتابها از اوست : کتاب الجامع فی الفقه . کتاب البیان . کتاب الحجة فی الامامة .

علوی رسّی[1]

قاسم‌بن ابراهیم‌بن .... صاحب صعده[2] ، از زیدیه بوده ، وزیدیه قاسمیه را باونسبت دهند . و این کتابها از اوست : کتاب‌الاشربه . کتاب الامامة . کتاب الایمان والنذور . کتاب سیاسةالنفس ، کتاب الرد علی‌الرافضة .

هادی

یحیی‌بن حسین‌بن قاسم‌بن ابراهیم حسنی . و این کتابها از اوست : کتاب الصلوة . کتاب جامع‌الفقه .

مرادی

اززیدیه، ونامش ابوجعفرمحمدبن منصورمرادی، زیدی است. واین کتابها ازاوست: کتاب التفسیر الکبیر . کتاب التفسیر الصغیر . کتاب احمد بن عیسی ، کتاب سیرة الائمة العادله .

وکتابهائی در احکام ، مانند طهارت ، و صلوة ، بترتیب کتابهای فقه دارد. و نیز ، کتاب الخمیس وکتاب رسالته علی لسان بعض الطالبیین الی‌الحسن بن زید بطبرستان ، از تألیفات اوست .

عیاشی

ابونصر محمد بن مسعود عیاشی ، از مردم سمرقند ، و بقولی از بنی تمیم ، از فقهاء شیعه امامیه بودکه در غزارت علم یگانه دوران خود بشمار میرفت ، وکتابهایش در نواحی خراسان اهمیت بسیاری داشته ، وجنیدبن نعیم ، مکنی باابو احمد ، تصنیفات او را درپایان نامهٔ‌که باابوالحسن علی‌بن محمد علوی نوشته ذکر نموده‌که ما آنرا بهمانگونه در اینجا میآوریم :

کتاب‌التفسیر. کتاب‌الصلوة. کتاب‌الطهارات. کتاب‌مختصرالصلوة. کتاب‌مختصرالمختصر[3].

۱ـ ف (البرسی) . ۲ـ صعده از نواحی یمن است (معجم‌البلدان) .
۳ـ ف (الحیض) .

كتاب الصوم . كتاب مختصر الصوم . كتاب الجنائز . كتاب مختصر الجنائز . كتاب المناسك . كتاب مختصر المناسك . كتاب العالم و المتعلم . كتاب الدعوات . كتاب الزكوة . كتاب قسم الزكوة . كتاب زكوة الفطر . كتاب الاشربة . كتاب حد الشارب . كتاب الاضاحى . كتاب العقيقة . كتاب النكاح . كتاب الصداق . كتاب الطلاق . كتاب التقية . كتاب الاجوبة المسكتة . كتاب سجود القرآن . كتاب القول بين القولين . كتاب معرفة الناقلين . كتاب الطب . كتاب الرؤيا . كتاب النجوم والفال و القيافة والزجر . كتاب القرعة . كتاب الفرقان بين حل الماكول وحرامه . كتاب البيوع . كتاب السلم . كتاب الصرف . كتاب الرهن . كتاب الشركة . كتاب المضاربة . كتاب الشفعة . كتاب الاستبراء . كتاب التجارة . كتاب القضايا و آداب الحكام . كتاب الحد فى الزنا . كتاب الحدود في السرقة ، كتاب حد القاذف . كتاب الديات . كتاب المعاقل . كتاب الملاهى . كتاب معاريض الشعر . كتاب السبق و الرمى . كتاب قسم الغنيمة والفيئى . كتاب الدين والحمالة و الحوالة . كتاب القبالات والمزارعة . كتاب الاجارات . كتاب الهبة . كتاب الزهد . كتاب الاحباس . كتاب القبلة . كتاب الجزية والخراج . كتاب الطاعة . كتاب احتجاج المعجزة . كتاب الحيض . كتاب العمرة . كتاب مكة والحرم . كتاب نكاح المماليك . كتاب مايكره من الجمع بينهم . كتاب خزافات الخطأ[1] . كتاب جناية العبيد و الجناية عليهم . كتاب جناية العجم . كتاب الحدود . كتاب الشروط . كتاب دية الجنين . كتاب العينة . كتاب الحث على النكاح . كتاب الاكفاء والاولياء والشهادات فى النكاح . كتاب فداء الاسارى والغلول . كتاب جزاء المحارب . كتاب قتال المشركين . كتاب الجهاد . كتاب الانبياء والائمة . كتاب الاوصياء . كتاب المداراة . كتاب الاستخارة . كتاب دلائل الائمة . كتاب الصوم والكفارات . كتاب الجمع بين الصلواتين . كتاب المساجد . كتاب المآتم . كتاب فرض طاعة العلماء . كتاب الصدقة على[1] الواجبة . كتاب الكعبة . كتاب جلد الشارب . كتاب ما اتيح قتله للمحرم . كتاب وجوب الحج . كتاب باطن القرآن . كتاب الجنة والنار . كتاب الصيد . كتاب الذبائح . كتاب الرضاع . كتاب المتعة . كتاب الوطى بالملك . كتاب الوصايا . كتاب المواريث . كتاب البر والصلة . كتاب محاسن الاخلاق . كتاب حقوق الاخوان . كتاب الايمان . كتاب النذور . كتاب النسبة والولاء . كتاب الاستيذان . كتاب عشرة النساء . كتاب الشهادات . كتاب الشروط[2] . كتاب اليمين مع الشاهد . كتاب العتق والكتابة . كتاب النشوز والخلع . كتاب صنايع المعروف . كتاب الخيار والتخيير . كتاب العدة[3] . كتاب الظهار . كتاب الايلاء . كتاب اللعان . كتاب الرجعة . كتاب الصفة والتوحيد . كتاب الصلوة على الائمة . كتاب الرد على من صام وافطر قبل رؤية الهلال . كتاب اللباس . كتاب امامة على

۱ـ ف (غير) . ۲ـ مكرر است .
۳ـ ش (العدد) .

بن‌الحسین . کتاب من یکره مناکحته . کتاب اثبات مسح‌القدمین . کتاب جوابات مسائل وردت من عدة بلدان . کتاب صوم‌السّنة والنافلة . کتاب فروع فرض الصوم . کتاب معرفة ـ البیان . کتاب القطع والسرقة . کتاب الملاحم . کتاب المروة . کتاب التنزیل . کتاب فضایل ـ القرآن . کتاب الغسل . کتاب‌الخمس . کتاب النوادر . کتاب یوم ولیلة . کتاب مختصر یوم ولیلة . کتاب الوضوء . کتاب‌الزنا والاحصان . کتاب الاستنجاء . کتاب التیمم . کتاب تطهیر ـ الثیاب . کتاب صلـوة‌الحضر . کتاب صلوة‌السفر . کتاب محبة‌الاوصیاء . کتاب‌المساجـد[1] کتاب مختصرالطهارات . کتاب ابتداء فرض‌الصلوة . کتاب لبسة‌الصلوة . کتاب صلوة نوافل ـ النهار . کتاب مواقیت‌الظهر والعصر . کتاب الاذان . کتاب حدود الصلـوة . کتاب السهو . کتاب صلوة‌العلیل . کتاب صلوة یوم‌الجمعة . کتاب صلوة الحوائج والتطوع . کتاب صلوة ـ العیدین . کتاب صلوة‌الخوف . کتاب صلوة‌الخسوف والکسوف . کتاب صلوة‌الاستسقاء . کتاب صلوة السفینة . کتاب غسل‌المیت . کتاب الماتم[2] . کتنب الصلوة علی‌الجنائز . کتاب البداء .

تألیفاتی که بروایت عامه داشتند : کتاب سیرة ابی‌بکر . کتاب سیرة عمر . کتاب سیرة عثمان . کتاب سیرة معاویه . کتاب معیارالاخبار . کتاب‌الموضح .

و بگفته حیدر ، کتابهای او دویست وهشت کتاب است و جمع‌کننده آنها بیست وهفت کتاب را پیدا نکرده است .

ابن بابویه

نامش علی‌بن موسی قمی ، از فقهاء و موثقان شیعه بود . و بخط پسرش ابو جعفر محمدبن علی ، که برپشت کتابی نوشته ، خواندم : بفلان پسر فلان اجازه کتابهای پـدرم علی‌بن حسین‌را ــ که دویست کتاب است ، وکتابهای خودرا که هجده کتاب است ، داده‌ام[3].

ابن جنید

ابوعلی محمدبن احمدبن جنید ، قریب‌العهد بزمان ما . و از بزرگان شیعه امامیه است. و این کتابها ازاوست : کتاب نوراليقين ونصرةالعارفین . کتاب تبصرةالعارف و[4] نقد

۱ــ مکرر . ۲ــ ف (المائم) .

۳ــ ظاهراً اجازه روایت ازآن کتابهاست . ۴ــ ف (فی) .

الزائف . کتاب‌الاسفار و هوالرد علی‌المرتده . کتاب حدائق‌القدس فی‌الاحکام التی اختارها لنفسه . کتاب تنبیه الساهی بالعلم الالهی . کتاب استخراج المـراد من مختلف الخطاب . کتاب الشهب المحرقة للابالیس المسترقة . که ردی است برابوالقاسم‌بن بقال متوسط . کتاب الافهام لاصول الاحکام ــ بپیکره رساله‌های طبری برای‌کتابهـایش . کتاب ازالة الران عن قلوب الاخوان فی‌معنی‌کتاب النیبة . کتاب قدس الطور و ینبوع النور فی‌معنی الصلوة علی‌النبی صلعم . کتاب الفسخ علی من اجازالنسخ لماتمّ شرعه و جل نفعه . کتاب فی‌تفسّح‌العرب فی‌لغاتها و اشاراتها الی مرادها . کتاب فی‌معنی الاشارات الی ماینکره العوام وغیرهم من‌الاسباب .

ابوجعفر محمدبن علی

ازکتابهای اوست : کتاب الهدایه .

ابوسلیمان

داودبن بوزید ، از مردم نیشابورکه منزلش همانجا در محله نجارین ، نزدیک‌جاده طرخان ، در خانه سختویه بود . و از راویان شیعه است که بصداقت لهجه معروفیت داشته ، و از اصحاب علی‌بن محمد بن علی علیهم السلام[1] بود . ازکتابهای اوست : کتاب الهدی .

جلودی

ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی‌بن عیسی جلودی ، از بزرگان شیعهٔ امامیه و راویان آثار و سیرت بود . و ما تـألیفات او را در سیرت در مقالـه اخباریان و نسابان ذکـر کرده‌ایم ، و در فقه این‌کتابها ازاوست : کتاب‌المرشد و المسترشد . کتاب المتعة و ماجاء فی‌تحلیلها .

ابوالحسن

نامش محمدبن ابراهیم‌بن یوسف‌بن احمدبن یوسف‌کاتب ، ولادتش در سال دویست و

1 ــ ف (رضی‌الله عنهم) .

هشتاد ویك در حسنیه[1] بوده ، و در ظاهر از فقهاء مذهب شافعی و درباطن شیعه امامیه ودر هردومذهب از فقهاء بشمارمیرفت . وکتابهای اورا بمذهب‌شافعی درجای‌خود ذکرکرده‌ایم، وبمذهب شیعه این کتابها از اوست : کتاب کشف‌القناع . کتاب الاستعداد . کتاب العدة . کتاب الاستبصار . کتاب نقض العباسیة . کتاب المعتل . کتاب المفید فی‌الحدیث . کتاب‌الطریق .

صوانی

ابوعبدالله محمدبن احمدبن عبدالله بن قضاعة صفوانی. سواد خواندن ونوشتن نداشت. و درسال سیصدوچهل وشش اورا ملاقات‌کردم ، مرد بلند بالائی بودکه رگهایش نمایان ، و جامه‌های نیکوئی بتن داشت . ومیگفت ، خواندن ونوشتن را نمیداند ، ولی شخص‌موثقی بمن‌گفت ، او اشتباه‌کاری میکند ، وی در سال ... درگذشت ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الکشف والحجة . کتاب انس‌العالم . کتاب یوم‌ولیلة . کتاب تحفةالطالب وبغیةالراغب. کتاب‌المتعة وتحلیلها والرد علی من حرمها . کتاب صحبة آل‌الرسول و ذکراحن اعدائهم.

ابن جعابی قاضی

ابوبکر عمروبن محمدبن سلام‌بن براء ، معروب بابن جعابی ، از فضلاء شیعه است کـه پیش سیف‌الدوله رفته و نزد او تقرب پیداکرده و از خـاصان اوگردید . وفاتش در سال... و ازکتابهای اوست : کتاب ذکرمن‌کان یتدین بمجبة امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام[2] من اهل‌العلم والفضل ، والدلالة علی ذلك و ذکرشئی من اخباره .

ابوبشر

احمدبن ابراهیم‌بن احمدعمی ، قریب‌العهد بزمان ما بود ، ونزد جلودی املاء خود را درست میکرد . و بعد از پنجاه درگذشت . و ازکتابهـای اوست . کتاب محـن الانبیاء والاوصیاء والاولیاء .

ابن معلم

ابـو عبدالله محمد بن محمد بن نعمـان ، که در زمان مـا ریاست بر شیعه امامیه

۱ـ حسنیه ـ منسوب بحسن ، شهریست در شرق موصل‌که فاصله آن تا جزیره ابن‌عمر دو روز راه است (معجم‌البلدان) .

۲ـ ف (کرم‌الله وجهه) .

در فقه و کلام ، و آثار دارد . و در سال سیصد وسی‌وهشت بدنیا آمده ، و این کتابها از اوست ...

گروهی از شیعیان که متفرقند

و مذهبشان معلوم نیست

ابوطالب

عبیدالله بن احمدبن یعقوب انباری، مقیم واسط[1] ،که ویرا از شیعیان بابوشیه[2] دانند. وابوالقاسم بوباش بمن گفت ،که او یکصد و چهل کتاب و رساله تألیف کرده ،که از آنجمله است : کتاب‌البیان عن حقیقة‌الانسان .کتاب‌الشافی فی علم‌الدین .کتاب‌الامامة .

جعفری

منسوب بمذهب جعفرالصادق علیه‌السلام[3] ، و نامش عبدالرحمن بن محمد ، و فرقه معروف بجعفری منتسب باو بوده ، و این کتابها از اوست :کتاب الامامة .کتاب الفضایل .

۱ـ واسط میان بصره و کوفه است واز این جهة آن را واسط گویند که فاصله‌آن بهریک از بصره و کوفه پنجاه فرسنگ است (معجم‌البلدان) .

۲ـ بابوشیه ظاهراً ازفرق شیعه نیست و احتمال جنبهٔ انتساب بخاندان بوباش‌را دارد یا چنانکه یکی از فضلا تذکر داده ـ ناوسیه ـ باشد ودرفهرست طوسی هم‌دراحوال این‌شخص اورا از ناوسیه گفته ، وناوسیه یکی ازفرق شیعه بشمار میرود ر . ك بملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص۲۸۳ و عسقلانی او را ابوطالب ابن‌ابوزید و وفاتش را در اواسط قرن چهارم نوشته است ـ ر . ك . لسان‌المیزان ـ ج ٤ ـ ص ۹۵

۳ـ ف (رضی‌الله عنه) .

ششمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار علماء صاحب تصنیف از قدماء و آنهائیکه

بعد پیدا شدند و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج

بن ابویعقوب وراق

حکایه خط المصنف

عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسندهٔ نسخه چستربیتی و تقلیدی که از خط مصنف کرده است

مقاله فقهاء ـ ازکتاب الفهرست[1]

---

[1] ـ در فلوکل از مقاله ششم این جزو بندی آمده و از اینجا دانسته میشود که نسخه چستربیتی را که مشتمل برچهار مقالهٔ اول ومقداری از مقاله پنجم است در دست نداشته است.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله ششم - از کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

اخبار فقها

در هشت فن

فن اول

در اخبار مالکیان و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

اخبار مالك

مالك‌بن انس‌بن ابوعامر ، از حمیر، وهمردیفانشان در بنی‌تمیم‌بن مرة‌بن قریش بود، وسه‌سال اورا بردوش میبردند ، وباندازهٔ سپید پوست بودکه بسرخی میزد، قامتی بلند ، و سری بزرگ و اصلع[1] داشت، جامه‌های عدنی بسیار خوبی میپوشید، و سبلت را میتراشید

۱ـ اصلع مرد بیموی پیش سر (منتهی‌الارب) .

و رنگ و حنا نمیبست . برای اداء نماز بمسجد میآمد . بیماران را عیادت و حقشان را ادا مینمود . پس ازچندی نشستن درمسجد را ترک کرده و در خانه نماز میخواند ، و بتشیع جنازه نمیرفت ، وقتی در اینباره از وی گله گذاری کردند ، گفت : همه کس نمیتواند عذر خود را بگوید . وچون از وی سعایتی نزد جعفر بن سلیمان والی مدینه کردند ، وگفتند که ببیعت با شما عقیده ندارد . جعفر هم ویرا خواسته ، و امرکرد برهنهاش کرده وخوابانیدند و تازیانه زدند ، که دستش از جا در رفت ، و دچار محنت بزرگی شده و ازآن ببعد قدر و منزلتش بالاگرفت ، و چنان نمودکه آن تازیانهها زیوری بودکه بروی پوشاندند . وی از بندگان پرهیزکار خدا ، و فقیه، وسرور حجاز در علم آن زمان بود . و درسال یکصد وهفتاد ونه ، در سن هشتاد و پنج سالگی وفات یافت ، و در بقیع[1] بخاك سپرده شد . این کتابها از اوست : کتاب الموطأ . کتاب رسالته الیالرشید ــ که آنرا ابوبکر بن عبدالعزیز از فرزندان عمر بن خطاب از وی روایت کرده است .

اصحاب مالك

آنهائیکه از وی آموخته و روایت کردهاند

قعنبی : نامش عبدالله بن مسلمة بن قعنب حارثی ، مکنی بابو عبدالرحمن . اصول، وفقه ، موطأ مالك را روایت کرده است . ووفاتش در سال دویست وبیست ویك ، ومردصالح و موثق بود .

عبدالله بن وهب : کتابها ، و سنن ، و موطأ مالك را روایت کرده ، و صالح و موثق بود .

معن بن عیسی قزاز : از بزرگان اصحاب مالك ، و از وی آموخته ، وکتابها و تصنیفاتش را روایت کرده است .

داودبن ابوذنبر، وپسرش سعید : هردو از مالك روایت کردهاند، و داود از ثقاتبود.

ابوبکر و اسماعیل ، پسران ابو اویس .

مغیرة بن عبدالرحمن حرسی .

عبدالملك بن عبدالعزیز بن بن ابو سلمهٔ ماجشون[2] و این لقب را سکینه دختر حسین

۱ــ بقیع ــ یا بقیع الغرقد. که بمناسبت درختهای خاربن که داشته باین نام خوانده شده ، وگورستان مردم مدینه در همینجاست (معجم البلدان) .

۲ــ ماجشون ــ جامه رنگین ، و معرب ماهگون فارسی است یعنی ماهتابی رنگ (اقرب الموارد) .

علیهما السلام بابوسلمه داده ، و ما جشون رنگی است که در مدینه بود ، و او از بزرگان اصحاب مالك ، و در فقه کتابها و تصنیفاتی داشته ، از آن جمله کتاب بزرگی است مشتمل بر ....

عبدالله بن عبدالحکم مصری : کتاب السنة فی الفقه ، مالك را روایت کرده است .

عبدالرحمن بن قاسم ، از مردم مصر : ، از مالك روایت میکرد و از وی آموخته است. اشهب بن عبدالعزیز ، از مصردم مصر ، ازمالك روایت کرده است .

لیث بن سعد

از اصحاب مالك ، و مذهب او را داشت . بعد برای خود مذهبی[1] برگزید ، و با مالك مکاتبه وسئوالهائی داشته است ، و در مذهب برگزیده خود این کتابها را دارد : کتاب التاریخ . کتاب مسائل فی الفقه .

ابن معذل

نامش.... قرائتش برعبدالعزیز بود. و اسماعیل بن اسحاق قاضی برابن معذل قرائت داشته . و نیز ، ابن معذل برعبدالرحمن بن قاسم ، و عبدالله بن وهب ، قرائت داشته . و وفاتش در سال .... و این کتابها ازاوست: ......

اسحاق بن حماد

پدر اسماعیل ، که در سال دویست وهفتاد وپنج درگذشت .

اخبار اسماعیل بن اسحاق قاضی و پسرانش که از مالکیان بشمار میرفتند

اسماعیل بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید بن درهم ، مکنی ..... کسی است که فقه مالك را بسط و توسعه و انتشار داده ، و برآن اقامه حجت نموده ، و کتابها در آن تألیف کرده ، و مردم را بآن دعوت و ترغیب داشته است . وی فاضل ، و فقیه ، ونبیل بود، و قضاوت میکرد . و در روز چهارشنبه هفت روز بآخر ذیحجه سال دویست و هشتاد و دو

۱ــ کلمه مذهب راما علاوه کردیم، زیرا مستفاد از جمله (ثم اختار لنفسه) است.

وفات یافت، و این کتابها از اوست: کتاب احکام‌القرآن ـ بزرگ‌است. کتاب اهوال‌القیامة در حدود سیصدورق. کتاب المبسوط. کتاب حجاج القرآن. کتاب شواهد الموطأ. کتاب المغازی. کتاب الرد علی محمد بن‌الحسن ـ ناتمام.

حمادبن اسحاق

برادر اسماعیل، از فقها بود، و این کتابها از اوست: ....

ابراهیم‌بن حمادبن اسحاق

همانند برادرش پیرو مذهب مالك، وکنیه‌اش ابواسحاق است. در سال .... وفات یافته، و این کتابها از اوست: کتاب الرد علی‌الشافعی. کتاب الجنائز. کتاب الجهاد. کتاب دلائل النبوة.

محمدبن جهم

مکنی بابوبکر، پیرو مذهب مالك، و یکی از فقهاء[1] بود. و این کتابها از اوست: کتاب شرح مختصر ابن عبدالحکم الصغیر. کتاب الرد علی محمدبن‌الحسن در اتمام‌کتاب اسماعیل بن اسحاق[2].

ابویعقوب رازی

یکی از فقها، ومتصدی قضاوت در اهواز بود. از وی تصنیفی بدست نیامده، وآنچه دارد همان کتاب مسائل، است.

ابوالفرج مالکی

عمربن محمد پیرو مذهب مالك، و قریب‌العهد بما بود. و در سال سیصدو سی‌ویك درگذشت. ولادتش در سال .... و این کتابها از اوست: کتاب الحاوی فی‌الفقه. کتاب اللمع فی اصول‌الفقه.

۱ـ ف (اخذ عن‌الفقهاء) ش (احدالفقها). ۲ـ ف (این کتاب را بصورت دو کتاب آورده).

ابن مساب

نامش .... و آنچه دارد ، تعلیقات است .

عبدالحمید بن سهل

مالکی که قاضی ، و از اصحاب اسماعیل‌بن اسحاق بـود . و این کتابها از اوست : کتاب جامع‌الفرائض . کتاب المختصر فی‌الفقه الکبیر . کتاب المختصر الصغیر .

ابهری

ابوبکر محمدبن عبدالله بن محمدبن صالح ابهری . ولادتش در سال دویست و هشتاد وهفت در ابهر[1] از دشتهای جبل[2]، ووفاتش در روز شنبه پنجم شوال سال سیصدو هفتاد وپنج بود . و این کتابهـا ازاوست : کتاب شرح کتاب ابن عبدالحکم الکبیر . کتاب شرح کتاب ابن عبدالحکم‌الصغیر . کتاب‌الرد علی‌المزنی فی‌ثلاثین مسئله فی...المدینه . کتاب فی‌اصول‌الفقه ـ نازك است . کتاب فضل المدینة علی مکة .

غلام ابهری

ابوجعفر محمدبن عبدالله ابهری ، غلام ابوبکر . وفاتش در .... و این کتابهـا از اوست : کتاب مسائل الخلاف . کتاب الرد علـی ابن علیه سبعین مسئله . کتاب الرد علـی مسائل المزنی .

قیروانی

عبدالله‌بن ابوزید قیروانی، پیرومذهب مالك، ویکی از فضلاء زمان ما بشمار میرود ، و این کتابها از اوست : کتاب التبویب المستخرج . کتاب سماه المختصر ـ مشتمل برپنجاه هزار مسئله. کتاب النوادر فی‌الفقه .

۱ـ ابهر شهری میان قزوین و زنجان و همدان و در هفتاد کیلـومتری جنوب غربی قزوین است (قاموس‌الاعلام ترکی) .

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۷۴ همین کتاب .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن دوم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

اخبار ابوحنیفه

و عراقیان اصحاب او ، اصحاب الرأی[1]

نام ابوحنیفه ، عثمان بن ثابت بن زوطی است که در کوفه خزازی[2] داشت . و زوطی از بردگان تیم‌الله بن ثعلبه ، و از مردم کابل ، و بقولی بردهٔ بنی قَفَل بود . ابوحنیفه از

۱– اصحاب الرأی ، کسانی را گویند که در عراق اصحاب ابوحنیفه بودند (ملل و نحل شهرستانی ج ۱ - ص ۳۶۵) .

۲– خزاز ، پوستین دوز یا بافنده پـارچه‌های ابریشمین (برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

تابعان[۱] ، و چند نفری از صحابه را دیده ، و پرهیزکار ، و زاهد بود ، بهمچنین پسرش حماد ، که یگانه فرزند پدر و مکنی بابو اسماعیل بود ، و درکوفه از دنیا رفت . حماد فرزندانی بنام : ابوحیان ، و اسماعیل ، و عثمان ، و عمر ، داشت ، و مأمون اسماعیل بن حماد را بقضاوت دربصره برگزیده بود[۲] شاعری که گمان‌دارم ، مساور وراق است ، درمدح ابو حنیفه گوید :

اذا مَاالنّاسُ یوماً قایَسونا   بـآبدة منَ الفُتیا طَریفه[۳]

اَتَینـاهُم بمقیاسٍ صَحیحٍ   تـلاد مِنْ طِراز اَبی حنیفه[۴]

اذا سَمعَ الفَقیهُ بها وَعاها   وَاثبَتهـا بحِبْرٍ فی صَحیفه[۵]

و یکی از اصحاب حدیث که نامش عبدالله بن مبارك است ، گوید :

لَقدزان البلادَ وَ من عَلَیهـا   امـامُ المُسلمین اَبـوُ حَنیفه[۶]

بآثـار و فقه فـی حـدیث   کآیات الزبور علی الصحیفه[۷]

فَمـا بـالمَشرِقَینِ لَـهُ نَظیرٌ   وَلا بالمَغربین وَلا بکـوفه[۸]

رأیت العایبینَ لَـهُ سِفاهاً   خلافَ الحَقِّ مَعْ حجَجٍ ضَعیفه[۹]

---

۱ ـ رجوع شود ع بصفحهٔ ۵۰ همین کتاب.   ۲ ـ ش ـ درحاشیه دارد (اسماعیل‌بن حمادبن ابوحنیفه گوید : من اسماعیل‌بن حمادبن ابوحنیفة‌بـن نعمان‌بن مـرزبان ، از تبار فارسیان آزاد هستم، وبخدا سوگند، بردگی بما راه نداشته ، و جد من در سال هشتاد بـدنیا آمده است. یکی از پدرانم نزد علی‌بن ابوطالب رضی‌الله عنه رفته ، و در آن وقت کوچك بود. علی دعای خیر وبرکت در حق وی و دودمانش کرد، و امیدوارم خداوند دعای او را مستجاب کرده باشد . و باز گوید : نعمان‌بن مـرزبان همان کسی است که روز نـوروزی برای علی‌بن ابوطالب پالوده برده ، و علی بوی گفت ، هر روز مـا را نوروز نمائید . و بقولی ، آن روز مهرجان بوده ، وعلی گفته است ، هرروز ما را مهرجان کنید ، و این صحیح‌تر از همه درنسب اوست .   ۳ ـ اگر مردم روزی بخواهند ما را با آبدهٔ از فتواهـای شگفت‌انگیز مقایسه و انـدازه‌گیری کنند .   ٤ ـ ما بر ایشان مقیاس صحیح و فـراوانی از روشی بطراز ابوحنیفه خواهیم‌آورد .   ۵ ـ که هرگاه فقیهی آن را شنود ، بخاطر

برای بقیه معانی اشعار عربی رجوع شود بصفحه بعد

ابوحنیفه در سال یکصد و پنجاه در سن هفتاد وفات یافت ، و در طرف شرقی گورستان خیزران[1] درعسکرالمهدی[2] بخاك سپرده‌شد . وحسن‌بن عماره بر وی‌نماز گذارد. و این روایتی است که ابن ابوخیثمه از سلیمان‌بن ابوشیخ نموده است . تألیفات ابوحنیفه: کتاب الفقه‌الاکبر . کتاب رسالته الی البستی . کتاب العالم والمعلم . که مقاتل از وی روایت کرده . کتاب الرد علی‌القدریة .

و هموست که علم را درخشکی و دریا ، و شرق وغرب ، و دور ونزدیك ، جمع‌آوری نموده است . رضی‌الله عنه .

حمادبن ابوسلیمان

بردهٔ ابراهیم‌بن ابوموسی اشعری، از قضات بود . و ابوحنیفه فقه وحدیث را از وی آموخته است . و درسال یکصدوبیست وفات یافت .

اخبار ربیعةالرأی

ربیعةبن ابوعبدالرحمن ، و نام ابو عبدالرحمن . فروخ[3] ، و از بردگان (خاندان) منکدر تیمی است ، کنیه‌اش ابوعثمان و از بلغاء و خطبائی بود که اگرلب بسخن میگشود آنقدر میگفت که موجب ملالت وناراحتی میگردید. گویند ، روزی سخن پردازی مینمود، و از یك اعرابی که درکنارش نشسته بود ، پرسید ، آیا میدانی عی[4] چیست ، اعرابی در جوابش گفت ، همان است که تو تمام روز درآن هستی . وفاتش در شهرهاشمیه ، از بناهای

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

بسپارد و با مرکب برصحیفهٔ بثبت رساند .   ۶ــ پیشوای مسلمانان ، ابوحنیفه زینت بخش شهرها وساکنان آن .   ۷ــ بآثار و فقه و حدیثی است‌که چون آیات زبور برصحیفه میباشد .   ۸ــ نه در مشرقین او را مانندی باشد ، و نه در مغربین ونه درکوفه .   ۹ــ عیب‌جویان وی سفیهانی هستندکه مخالف حق بوده ودلائلشان ضعیف و سست است .

۱- رجوع‌کنید بصفحهٔ ۱۶۵ همین‌کتاب .

۲- رجوع‌کنید بصفحهٔ ۱۶۵ همین‌کتاب .

۳- ظاهراً ــ فرخ ــ است .   ۴ــ عی ــ بیهوده سخن‌گفتن (اقرب‌الموارد) .

ابوالعباس در انبار ، بسال یکصدوسی وشش بوده ، و از ابوحنیفه آموخته ، ولی پیش از او وفات یافته . و تصنیفاتی ندارد . خداوندویرا بیامرزد و ببخشاید .

زفر

ابو هذیل زفربن هـذیل‌بن قیس ، از بنی عنبر است ، و بعد از ابوحنیفه ، در سال یکصدو پنجاه وهشت ، دربصره وفات یافته ، و در فقاهت بپایهٔ رأی و اجتهاد رسید ، پدرش هذیل متصدی‌کارهای اصفهان بود . ازکتابهای اوست:.....

ابن ابولیلی

محمد بن عبدالرحمن بن ابولیلی . و نام ابولیلی بشار[1] و از فرزندان احیحـة بن جلاح است . گویند درنسب‌وی شبهه میرفت ، وعبدالله‌بن شبرحه درهجوش گوید :

وَ کَیْفَ تُـرَجّیٰ لِفَصْلِ الْقَضٰاءِ   وَ لَمْ تُصِبِ الْحُکمِ فی نَفْسِکا[2]

فَتَزْعَمُ اَنَّـکَ لاِبـنِ الْجَلاحِ   وَ هَیْهٰاتَ دَعْوٰاکَ مِنْ اَصْلِکا[3]

وی در زمان بنی‌امیه ، و همچنین در دوره عباسیان ، قضاوت میکرد ، و او قبل از ابوحنیفه ، برأی و اجتهاد خود فتوی میداد . و در سال یکصد وچهل وهشت ، درحالیکه از طرف ابوجعفر بقضاوت اشتغال داشت وفات یافت ، ازکتابهای اوست :کتاب الفرائض . کتاب ...

اخبار ابویوسف

نامش یعقوب‌بن ابراهیم بن حبیب[4] بن سعد بن حبته ، از اعمش ، و هشام‌بن عـروه روایت میکرد ، و از حافظان حدیث بود ، سپس بابوحنیفه‌گروید ، و صاحب فتوی گردیده و قضاوت در بغداد داشت ، ودر این‌کار بود تا درسال یکصد وهشتاد ودو ، در خلافت رشید،

۱ـ ف (یسار) .   ۲ـ چگونه امیدواری‌که میان حق و بـاطل قضاوت‌کنی ، و حال آنکه بدرستی درباره خود حکم نکردهٔ .   ۳ـ وگمان داری‌که فـرزند جلاح هستی ، و هیهات از این ادعای تو و اصل و ریشهٔ‌که تو داری ریشهٔ‌که توداری.

٤ـ ش ـ بالای‌کلمه حبیب دارد (شك داردم) .

٤ـ ش ـ بالای‌کلمه حبیب دارد (شك دارم).

وفات یافت . و فرزندی داشت بنام[۱] یوسف‌بن ابویوسف که درحیات پدر متصدی قضاوت‌بود، و پس از پدرش ، درسال یکصدونود و دو وفات یافت. تألیفات ابویوسف در اصول وامالی : کتاب الصلوة . کتاب‌الزکوة . کتاب‌الصیام . کتاب‌الفرائض . کتاب‌البیوع . کتاب الحدود . کتاب‌الوکالة . کتاب الوصایا . کتاب‌الصید والذبائح . کتاب الغصب والاستبراء .

و ابویوسف چیزهائی را املاکرده‌که بشربن ولید قاضی از وی روایت نموده ، و محتوی برسی وشش‌کتاب است ، که خود ابو یوسف آنها را فرع‌بندی نموده‌است. کتاب اختلاف الامصار . کتاب‌الرد علی مالك‌بن انس . کتاب رسالته فی‌الخراج الی‌الرشید . کتاب الجوامع . که برای یحیی‌بن خالد تألیف نموده ، و مشتمل برچهل‌کتاب است و در آن اختلافات مردم ، وآرائی که درآن‌باره داده شده ، ذکر کرده است .

وازکسانیکه از ابویوسف روایت‌کرده، معلی‌بن منصور رازی ، مکنی بابویعلی است، که فقه ، و اصول ، وکتابهای او را روایت‌کرده ، و در سال دویست و یازده ، در بغداد وفات یافته است .

بشربن ولید

ابوالولید بشربن ولیدکندی ، از بزرگان اصحاب‌الرأی ، ؛ پیر مرد عفیفی بودکه اصل ونسب ثابتی داشت ، و از جانب مأمون قضاوت می‌نمود. ابوخالد مهلبی گوید ، عمر‌بن عیسی انیسی بمن‌گفت ، روزی در خانهٔ مأمون بودیم ، ؛ ابراهیم‌بن غیاث‌که با خریدن نظر مأمون ، قضاوت را بدست آورده بود ، ازکنار ماگذشت ، بشرگفت ، قاضی زناکار ، و قاضی مأبون ، و قاضی لوطی دیده بودیم ، چنین پندارم‌که قاضی‌کرایهٔ هم ببینیم . وفات بشر در .....

محمدبن حسن

مکنی بابوعبدالله ، بردهٔ بنی‌شیبان . درواسط بدنیا آمده ، ودرکوفه نشوونما یافته، وبطلب حدیث برخواسته . و از مسعر بن‌کدام ، ومالك‌بن مسعود ، وعمربن ذر، واوزاعی، و ثوری، حدیث را شنیده و با ابوحنیفه مجالست داشت، و ازوی عمل برأی را فراگرفت. سپس برّقه[۲] رفت ورشید قضاوت آنجا را بوی گذاشت . و پس از چندی معزول گردیده ، و هنگامیکه رشید رهسپار خراسان شد ، او را همراه داشت . و او در ری ، سال یکصد و

۱ــ ف (فقال) ش (یقال) . ۲ــ رقه ــ رجوع‌کنید بصفحهٔ ۲۳۰ همین‌کتاب .

هشتاد و نه ـ در همان‌سال وفات کسائی ـ وفات یافته وپنجاه و هشت سال از عمرش گذشته بود . وی در باب الشام ، کوچه ابوحنیفه خانهٔ داشت که در میان آن مینشست ، وکتابهایش را بر وی میخواندند . در همان کوچه ، راوندی مؤلف کتاب الدوله ، همسایهٔ وی بوده ، و راوندیانی که از دولتیان بودند ، بگردش جمع میشدند ، و تعمدی داشت ، در همان‌روزیکه محمد جلسه دارد ، بمسجد بیاید ، وکتاب خود را بر آنان قرائت کند ، و همینکه کسی از اصحاب محمد چیزی میخواند ، با فریاد او را خموش مینمـودند . محمد ، نشستن در آن مسجد[1] را ترک کرده ، و بمسجد معلق[2] رفت که در اول کوچه اسد ، پشت ساباط رومی‌قرار داشت ، و درآنجا کتابهایش‌را بروی قرائت میکردند ، و این مرد رومی کسی بود که درراه خدا بمردم یاری میکرد . تألیفات محمد در اصول : کتاب الصلوة . کتاب الزکوة . کتاب المناسک . کتاب نوادرالصلوة . کتاب النکاح . کتاب‌الطلاق . کتاب العتاق و امهات‌الاولاد . کتاب السلم والبیوع . کتاب‌المضاربة‌الکبیر . کتاب المضاربة‌الصغیر . کتاب الاجارات‌الکبیر . کتاب الاجارات‌الصغیر . کتاب‌الصرف . کتاب‌الرهن . کتاب الشفعه . کتاب الحیـض . کتاب المزارعة الکبیر . کتاب المزارعة‌الصغیر . کتاب‌المفاوضه وهی‌الشرکة . کتاب‌الوکالة . کتاب العاریـة . کتاب الودیعة . کتاب الحوالة . کتاب الکفالة . کتاب الاقرار . کتاب الدعـوی والبینات . کتاب‌الخیل[3] . کتاب المأذون‌الکبیر . کتاب‌المأذون‌الصغیر . کتاب‌القـسمة . کتاب الدیات . کتاب جنایات المدبر والمکاتب . کتاب‌الولاء . کتاب الشرب . کتاب‌السرقة وقطاع‌ـ الطریق . کتاب الصید والذبائح . کتاب العتق فی‌المرض . کتاب‌العین والدین . کتاب الرجوع عن‌الشهادات . کتاب الوقوف والصدقات . کتاب‌الغصب . کتاب‌الدور . کتاب الهبة والصدقات . کتاب الایمان والنذور و الکفارات . کتاب الوصایا . کتاب حساب الوصایا . کتاب الصلح . (کتاب) الخنثی والمفقود . کتاب اجتهادالرأی . کتاب الاکراه . کتاب الاستحسان . کتاب اللقیط . کتاب‌اللقطة . کتاب‌الابق . کتاب الجامع‌الصغیر . کتاب اصول‌الفقه . وکتابی بنام ، کتاب الحج دارد که مشتمل بر کتابهای زیادی است . کتاب الجامـع‌الکبیر . کتاب امالی محمد فی‌الفقه ، وهی‌الکیسانیات . کتاب‌الزیادات . کتاب زیادة‌الزیـادات . کتاب التحری .

۱ــ در متن عربی دارد (وکان ینزل بباب‌الشام فی‌درب ابی‌حنیفه ویجلس فی وسطه) و نامی از مسجد نبرده است . وذکر مسجد در اینجا معلوم میدارد که در کوچه ابوحنیفه مسجدی بوده که محمدبن حسن ، و راوندی نیز جلساتی درآن داشته‌اند .

۲ــ در متن عربی (مسجدالمعلق) است ، و با تفحصی که بعمل آمد ، چنین مسجدی در بغداد نیافتیم ، و ممکن است (المغلق ـ باغین) باشد که بمعنی (دربسته ــ و متروک) است .

۳ــ ف (الحیل) .

کتاب المعاقل . کتاب الخصال . کتاب الاجارات الکبیر[1]. کتاب الرد علی اهل المدینة . کتاب نوادر محمد ، بروایت ابن رستم .

لؤلوئی

حسن‌بن زیاد لؤلوئی ، مکنی بابوعلی ، از اصحاب ابوحنیفه ، و ازکسانی است که از او آموخته و شنیده داشت . و فاضل و عالم بمذهب ابوحنیفه در رأی بود ، و یحیی بن آدم گوید : فقیه‌تر از حسن‌بن زیاد ندیده‌ام . طحاوی ، وفات او را در سال دویست وچهار دانسته ، و این کتابها از اوست : کتاب المجرد لابی‌حنیفه ـ که او روایت کرده است .

هلال‌بن یحیی

مکنی بابوبکر و معروف بهلال الرأی بود ، مذهب عراقیان را داشت ، و در بصره اقامت میکرد ، وهمانجا در سال دویست وچهل وپنج وفات یافت . این کتابهـا از اوست : کتاب المحافرة . کتاب تفسیر الشروط . کتاب الحدود .

عیسی‌بن ابان

ابوموسی عیسی‌بن عبدالله‌بن صدقه ، از فقهائی بود که در اجراء حکم شتابی داشت. گویند که وی از محمدبن حسن چیزکمی آموخته ، و نیز گویند ، که در مجلس ابویوسف حاضـر نمیشد ، و حدیثهائی راکه در رد شافعـی آورده ازکتاب سفیان بن سحبان گرفته است .

عیسی پیرمرد با عفافی بودکه ده سال قضاوت کرد ، و در محرم سال دویست و بیست وفات یافت ، و قثم‌بن جعفربن سلیمان بروی نمازگذارد .

بخط حجازی خواندم : عیسی‌بن ابان‌بن صدقة‌بن عدی‌بن مردانشاه ، از مردم فسا[2] بوده و در زمان منصور جیرهٔ تحصیلداران ، وکسانیکه مالیات را جمع‌آوری میکردند ؛ با او بوده ، وهنگامیکه منصور از نرمی و فروهشتگی حاجبانش بوی شکایت نمود او را به استخدام مردم وقیح وبی‌آبروئی راهنمائی کرده ، منصورکه پرسید، آنها چه‌کسانی باشند، گفت : از یمامـه[3] گروهی را خریداری نمـائید ،که در آنجا مردمان فرومایـه و پستی

۱ــ ظاهراً مکرر است .

۲ــ فسا ــ از شهرهای فارس است (معجم‌البلدان) .

۳ــ رجوع‌کنید بصفحهٔ ۴۱ همین‌کتاب .

تربیت کنند ، منصور هم چندنفری از آنها خریده و دربانی خود را بآنان گذاشت ، و ربیع حاجب یکی از آنان بود .

عیسی‌بن ابان این تألیفات را داشت : کتاب الحجج[1] . کتاب خبر الـواحد . کتاب الجامع . کتاب اثبات القیاس . کتاب اجتهادالرأی .

سفیان بن سحبان

از اصحاب‌الرأی، واز فقهاء و متکلمان مرجئه بود . و ازکتابهای اوست: کتاب...

قدیدبن جعفر

از فقهاء اصحاب‌الرأی بود، و از ابوحنیفه‌آموخته ، واز مرجئه نیز بشمار میرفت، در فقه از وی تصنیفاتی ندیده‌ام ، و درکلام اینها را دارد ...

ابن سماعه

ابوعبدالله محمدبن سماعه تمیمی ، از محمدبن حسن آموخته ، تألیفات‌وتصنیفاتی در اصول فقه دارد ، وفاتش در سال دویست وسی‌وسه بوده ، و در غربی بغداد قضاوت مینمود ، این کتابها از اوست : کتاب ادب‌القاضی . کتاب المحاضر والسجلات. وکتابهائی‌از محمدبن حسن روایت‌کرده ، که در پیش‌گفته‌ایم .

جوزجانی

ابوسلیمان جوزجانی ، از محمدبن حسن‌آموخته ، و مرد پارسا و متدین ، وفقیه ، و محدثی بود . و درکـوچه اسد منزلی داشت وکتابهای محمد را بروی میخواندند . بخط حجازی خواندم ، درآشوب دورهٔ امین ، جوزجانی مردی را دیدکه درحال دویدن است ، و مردی هم با شمشیر برهنه دنبالش میدود ، و فریاد میزند ، او را دستگیر کنید ، مردم‌آن مرد راگرفتند ، و دنبال‌کننده رسیده واو را بقتل رسانید . ازآن مردم پرسید آیا این‌مرد را میشناختید ، گفتند هیچیك از این دونفر را نمیشناسیم ، گفت ، پس مردی راگرفتید تا کشته شود ، و سوگند یاد نمودکه با آنان در یکجا زندگانی نکند ، وبطاقات عکی‌رفته ،

[1] ــ ف (الحج) .

ودرآنجا بودکه ابن بلخی کتابهایش را قرائت نمود. و همینکه آن آشوب برطرف گردید، برای آنکه بآن محله خوگرفته بود ، بکوچه اسد برگشته ، ودرآنجا خانهٔ خریداری کرده ، وگفت من از امروز بنغدادی شدم ، چه یکنفر هرقدرکه درشهری اقامت داشته باشد، تا زمانیکه صاحب خانه نشده ، از مردم آن شهر بشمار نمیرود . سپس گفت : علی بن ابوطالب رضی‌الله عنه کوفی بود، وعبدالله بن عباس طائفی[1] بود ، برای اینکه درآن جاها خانه داشتند. واو درهمان خانه بود تا درسال ...که وفات یافت ، ومصنفاتی هم نداشت ، فقط کتابهای محمدبن حسن را روایت کرد .

علی رازی

کنیه‌اش .... از پیروان مذهب عراقیان، و از علماء آنان بود . این کتابها ازاوست : کتاب المسائل الکبیر . کتاب المسایل الصغیر . کتاب الجامع .

خصاف

نامش احمدبن عمربن مهیر شیبانی خصاف ، مکنی بابوبکر ، فقیهی عارف بفرائض، و محاسبی بود که رویه اصحاب این فن را بخوبی میدانست ، و نزد مهتدی چنان تقدم پیداکردکه مردم میگفتند : این است کسیکه قدرت ابن ابو دؤاد را زنده کرده ، وجهیمه[2] را جلو انداخته است . خصاف ،کتاب الخراج را برای مهتدی تألیف کرد ، و هنگامیکه مهتدی کشته شد، زندگانی خصاف را غارت کردند ، وگفته شدکه پارهٔ ازکتابهایش ازمیان رفت ، از آن جمله کتابی در مناسك تألیف کرده بود .که بدست نیامد . وی در سال ... وفات یافته ، و این کتابها از اوست :کتاب الحیل . کتاب الوصایا . کتاب الشروط الکبیر. کتاب الشروط الصغیر . کتاب الرضاع. کتاب المحاضر والسجلات . کتاب ادب القاضی . کتاب الخراج للمهتدی . کتاب النفقات . کتاب اقرارالورثة بعضهم لبعض[3] . کتاب العصیر واحکامه وحسابه . کتاب النفقات علی الاقارب . کتاب احکام الوقوف . کتاب ذرع الکعبة والمسجد والقبر .

۱ـ طائف ـ شهری از شهرهای حجاز است که در جنوب شرقی مکه قرار دارد (معجم‌ـ البلدان) .

۲ـ جهمیه، یکی از فرقه‌های اسلام است که بجهم‌بن صفوان انتساب داشتند (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ ـ ص ۱۳) .

۳ـ ف (بعضهم ببعض) .

ابن ثلجی

ابوعبدالله محمدبن شجاع ثلجی، که در زمان خود بر کسانیکه باوی در یکپایه‌بودند برتری داشت . در فقاهت پارسا ، وباثبات رأی بود . و اوست که فقه ابو حنیفه را از هم شکافته . ودلائلی بر آن آورده ، و علل آن را روشن نموده ، وبا احادیث تقویت کرده ، و در سینه‌ها جایگزینش ساخت ، وی از واقفه در قرآن بود[1] ولی با عقیده اهل عدل و توحید موافقت داشت .

محمدبن اسحاق گوید : بخط ابن‌بامداد[2] خواندم ، که محمدبن شجاع گفت : اسحاق بن ابراهیم مصعبی از دوستان من بوده و بمن گفت : امیرالمؤمنین مرا پیش خودخوانده ، و از من خواست از میان فقهاء مردی را برایش انتخاب کنم که حدیث را نوشته ، و در فقه بپایه اجتهاد رسیده باشد ، قامتش بلند و اندامش زیبا و نژادش از خراسانیانی باشد که در دولت ما تربیت یافته و ازآن پشتیبانی کند ، تا من قضاوت را باو واگذار نمایم ، من باو گفتم که جز محمدبن شجاع ،کسی را بااین صفات سراغ ندارم ، و این امر را با وی در میان خواهم گذاشت ،گفت همین‌کار را انجام بده ، هرگاه موافقت کرد ویرا نزد ما بیاور. حالا ای ابوعبدالله ، این دیگر با تو است ، من بـاامیرالمؤمنین گفتم : مرا بقضاوت نیازی نیست . و این امر برای یکی از این سه‌نفر مفید است ،کسیکه مالی بدست نیاورده ، یـا جاه ومنزلتی ندارد ، ویا جویای نام باشد[3] . اما من مال فراوانی دارم وبا ثروت هستم، و امیرالمؤمنین که مالی بمن ارزانی دارد آن‌را بخش[4] نمایم ، و اگر نیازمند بودم ، آنرا دریافت میداشتم . اما شهرت و نام ، که من نزد آنانکه بقصد ما ، برای طلب دانش و فقه می‌آیند آنقدر دارم که مرا کفایت کند .

وفات وی در سال دویست وپنجاه وهفت ، و بقولی ، شش ، در روز سه شنبه دهم‌ذیحجه بود ، وابوعبدالله محمدبن طاهر بر وی نماز گذارد ، و درخانهٔ که منزل داشت بخاک‌سپرده

۱ـ ف (من‌الواقفة علی‌القرائة) ش (من‌الواقفة فی‌القرآن) و ظاهراً مراد توقف‌کنندگان در اظهار نظر نسبت باعجاز قرآن است . (ر.ك. ملل ونحل ابن‌حزم ـ ج ۳ ص ۱۶ ـ چاپ افست و اتقان سیوطی ج۲ ص ۱۱۸) .

۲ـ ف (بخط ابن‌الحجازی) .

۳ـ ف (و انما یصلح‌القضاء لاجل ثلاثة لمن یکتسب مالا اوجاها اوذکراً) ش (وانما یصلح لاحدالثلاثة ، لم یکتسب مالا اوجاها اوذکراً) .

٤ـ ف (لافربه) ش (لافرقه)

شد. واین کتابها از اوست. کتاب تصحیح الاثار - بزرگست[۱]. کتاب النوادر. کتاب المضاربه. کتاب ....

قتیبة بن زیاد قاضی

فقیه‌ترین مرد زمان خود، بر مذاهب عراقیان بوده و در نوشتن شرائط مهارتی داشت، و هموست که صورت مجلس موقوفات احمدبن جنید را نوشته، وبرای او ازثمر و بهرهٔ وقف چیزی‌منظور نموده[۲] و این کتابها از اوست: کتاب‌الشروط -کاملا آنرا دیده‌ام. کتاب المحاضر والسجلات والوثائق‌والعهود. کتاب بزرگیست.

طحاوی

ابوجعفر محمدبن احمد[۳] بن سلمةبن سلامةبن عبدالملك ازدی طحاوی، از دهکدهٔ از دهستان مصر، بنام طحا[۴] بود، و با داشتن هشتاد سال، موهای سیاه در ریشش بیش از موی سفید دیده میشد، وفقیه برمذهب عراقیان بود. در علم و زهد یگانه زمان خود بشمار میرفت. گویند ویرا وادار کردند برای احمد بن طولون کتابی در نکاح ملك یمین[۵] تألیف کند که درآن نکاح‌خادم را مجاز شمارد والله اعلم. وی درسال سیصدوبیست ودو وفات یافت، و این کتابهااز اوست: کتاب‌الاختلاف بین‌الفقهاء، کتاب بزرگیست که نا تمام مانده، وآنچه از آن بدست‌آمده درحدود هشتادکتاب بترتیب کتابهائی است که در اختلافات تألیف شده وهمان‌رویه‌رادارد، وما احتیاجی‌بذکرآنهانداریم. وجزآن کتاب، این تألیفات‌نیز ازاوست: کتاب الشروط‌الکبیر. کتاب‌الشروط‌الصغیر. کتاب المختصرالکبیر. کتاب المختصرالصغیر. کتاب‌شرح‌الجامع‌الکبیر. کتاب‌شرح‌الجامع‌الصغیر. کتاب‌المحاضر‌والسجلات. کتاب‌الوصایا. کتاب‌الفرائض. کتاب شرح مشکل احادیث رسول‌الله صلعم - درحدود هزار ورق. کتاب نقض‌کتاب المدلسین علی‌الکرابیسی. کتاب احکام‌القرآن. کتاب شرح معانی‌الاثار. کتاب العقیده. کتاب التسویه بین حدثنا واخبرنا کوچك است.

۱- ف (الکبیر) ش (کبیر).

۲- درمتن عربی (فیل؟) وهل - از هلل بمعنی ثمره وبهره است (اقرب‌الموارد).

۳- ف (احمدبن محمد). ٤- طحا - در شمال صعید مصر و درغربی نیل است (معجم‌البلدان). ٥- ملك یمین‌که در قرآن هم‌آمده براماء - کنیزان اطلاق میشود که بندهٔ زرخرید باشند (ر.ك.کتاب النکاح شرایع).

علی بن موسی قمی

یکی از فقیهان مشهور عراق، و ازعلماء فاضل و صاحب تصنیف، و مکنی با بوالحسن است. وی بر کتابهای شافعی انتقاداتی داشته و آنها را ردکرده، و ازکتابهـای اوست: کتاب احکام القرآن ــ بزرگست. کتاب بعض ماخالف فیه الشافعی العراقیین فی احکام القرآن. کتاب اثبات القیاس والاجتهاد و خبرالواحد.

(علی رازی)

و (....)

ابوحازم قاضی

عبدالحمیدبن عبدالعزیز. مرد جلیل القدریست که از مشایخ بصره آموخته، و در شام، وکوفه، وکرخ، قضاوت داشته. و ابوالحسن کرخـی ویرا دیده بود. این کتابهـا از اوست: کتاب المحاضر والسجلات. کتاب الفرائض. کتاب ادب القاضی.

ابن موصل

نامش... و مذهب عراقیان را داشت. این کتابها از اوست: کتاب الشروط الکبیر. کتاب الوثائق والسجلات.

ابوزید

احمدبن زید شروطی، از مردم عراق، و این کتابها از اوست: کتاب الوثائق. کتاب الشروط الکبیر. کتاب الشروط الصغیر.

یحیی بن بکیر[1]

از مردم عراق، و ازکتابهای اوست: کتاب الشروط.

بردعی

نامش احمدبن حسین، از فقیهان عراق، وکسی است کـه ابوالحسن کرخی بر وی

[1] ــ ف (بکر).

قرائت داشته . و در واقعه قرمطیان عازم حج گـردید و در راه وفات یافت . ازکتابهـای اوست :کتاب ....

کرخی

ابوالحسن عبیدالله بن حسن کرخی، فقیه عراق که انگشت نما بوده، و ازوی میآموختند. و فقهاء مبرز ، در آن زمان ، بروی قرائت کرده بودند . و بی گفتگو ، یگانه عصر خود بشمار میرفت ولادتش در ... و در شعبان سال سیصد و چهل وفـات یافت . و این کتابها از اوست :کتاب المختصر فی الفقه .کتاب الاشربه و تحلیل نبیذالتمر .

رازی

ابوبکر احمدبن علی ،که در روز یکشنبه هفتم ذیحجه سال سیصدوهفتاد وفات یافت. و این کتابها از اوست :کتاب شرح مختصر الطحاوی .کتاب احکام القرآن .کتاب شرح-الجامع الکبیر لمحمدبن الحسن ـ نسخهٔ اول .کتاب شرح الجامع الکبیر ـ نسخهٔ دوم .کتاب المناسك ـ نازك است .

ابوعبدالله بصری

در مقاله متکلمان ذکری از وی شده ، و در فقه این تألیفات را داشت :کتاب جواز الصلوة بالفارسیهٔ .

ابن اشنانی عراقی

و ازکتابهای اوست :کتاب الشروط .

فرحی عراقی

ازکتابهای اوست :کتاب الشروط .

بسم الله الرحمن الرحيم

فن سوم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار

علماء وکتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

اخبار شافعی و اصحابش

محمدبن اسحاق گوید: بخط ابوالقاسم حجازی، درکتاب اخبارالداخلة فی‌التاریخ، خواندم ،که ابوعبدالله محمدبن ادریس ، از فرزندان شافع‌بن سائب‌بن عبیدبن عبد زیدبن هاشم‌بن عبدالمطلب بن عبد مناف است . وباز بخط وی خواندم که گوید :

مردی از بنی‌لهب در ناحیه مغرب[1] سر برداشت ، او را دستگیر و بنزد هارون‌الرشید روانه کردند، وشافعی با او بود، رشیدبآن لهبی گفت : هوای نفس، تو را باین بلندپروازیها درآورده بگوبیینم ،کدامیك بزرگوارتر ، وبالاتر بودند ، جد تو ، یا جد من ، تومیدانی که جدت چه حکایتهائی داشت ، و سرانجام کارش چه بود ، و سخنان زنندهٔ بـوی گفته ،

۱ـ رجوع کنید بصفحهٔ ٣٤ همین کتاب .

و چون درخواست‌عفوکرده بود ، امرکرد ویرا بزندان اندازند ، سپس بشافعی روکرده‌و گفت ، تو را چه واداشت‌که با او همراهی‌کنی، شافعی گفت ، من در تنگنای فقر ودرویشی بودم ، و بشهرها میرفتم تا از احسان مردم بهره‌مندگردم ، و از این جهة بمصاحبت با او درآمدم ، فضل‌بن ربیع از هارون خواستار عفو وی‌گردیده ، و او هم ویرا بفضل بخشید .

شافعی مدتی در مدینةالسلام اقامت نمود، و محمدبن شجاع گوید ،که شافعی درلباس مغنیان ازکنارما میگذشت، درحالیکه برخری سوار بوده ، و جامه حاشیه‌داری بتن میکرد ، و موی مجعدی داشت .

شافعی بملازمت محمدبن حسن درآمد وتمام‌کتابهای اورا برشته تحریردرآورد. و ربیع‌بن سلیمان از قول شافعی نقل‌کرده است‌که من بـاندازه بار شتر، ازکتابهای محمد نوشته‌ام .

شافعی در تشیع[۱] شدتی نشان میداد ، روزی شخصی ازوی سئوالی‌کرده ، و او هـم جوابش را داد . آن شخص اظهار داشت ، این جواب تو برخلاف‌گفته علی‌بن ابوطالب ، رض ـ است . شافعی بوی‌گفت : اگر ثابت‌کنی‌که علی‌بن ابوطالب چنین‌گفته ، من‌گـونه خود را برخاک‌گذارم، واعتراف بخطای خود نموده ، وازگفته خود ، بگفته او برگردم. ونیز روزی بمجلسی درآمدکه برخی از طالبیان درآن مجلس بودند ، وگفت من‌درمجلسی که یکنفر از آنان حضور داشته باشد ، سخن نگویم . چه سخنگوئی شایستهٔ آنان بوده و ریاست و فضل برای آنهاست .

وگوید[۲] در سال دویست بمصر رفت ، و مقیم آنجاگردید . و ربیع‌بن سلیمان از وی آموخت ، شافعی طبع شعر داشت . وابوالفتح بن نحوی ، از قول ابـوالحسن بن صابونی مصری ، نقل‌کند ،که میگفت ، قبر ابو عبدالله شافعی را درمصر ، میان بیطار بلال وبرکتین دیدم‌که لوحی از مس روی قبرش آویزان بوده ، و این نوشته را داشت :

قَضَیْتُ نَحْبِی فُسُرَّ قَوْمٌ	حَمْقَی بِهِمْ غَفْلَةٌ وَنَوْمٌ[۳]
کَأَنَّ یَـوْمِی عَلَیَّ حَتْمٌ	وَلَیْسَ لِلشَّامِتِینَ یَوْمٌ[۴]

۱ـ ش‌ـ در حاشیه دارد (چون‌مصنف از شیعیان سرسختی است میخواهد بشافعی افتخار ورزد . و دروغ‌گفته است) .

۲ـ‌گویا مرجع ضمیر ، محمدبن شجاع باشد .

۳ـ مرگ‌من سررسید، وگروهی از ابلهان شاد شدند‌که درغفلت و خواب فرورفته‌اند.

۵ـ‌گویا چنین روزی برای من حتمی بوده و بران خوشحال شوندگان از مرگم چنین روزی نیست .

شافعی در سال دویست و چهار در مصر وفات یافت . واین کتابها از اوست : کتاب المبسوط فی‌الفقه ـ این کتابرا ربیع بن سلیمان ، و زعفرانی ، از وی روایت نموده ، و مشتمل است بر : کتاب‌الطهارة . کتاب الصلوة . کتاب‌الزکوة . کتاب الصیام . کتاب‌الحج . کتاب الاعتکاف . کتاب . . . . .

محمدبن اسحاق گوید : در نسخهٔ بخط ابن ابوسیف[1] چنین‌خواندم : کتاب الرسالة . کتاب‌الطهـارة . کتاب‌الامامة . کتاب استقبال القبلة . کتاب الجمعة . کتاب صلوة‌الخوف . کتاب صلوة العیدین . کتاب صلـوة الخسوف . کتاب‌الاستسقاء . کتاب صلوة التطوع . کتاب صلوة المرتدالصغیر . کتاب صلوةالمرتدالکبیر . کتاب‌الزکوة . کتاب فرض‌الزکاة . کتاب احکام‌القرآن . کتاب المناسك . کتاب‌البیوع . کتاب اختلاف مالك والشافعی . کتاب جراح‌العمد . کتاب‌الرهن الکبیر . کتاب‌الرهن الصغیر . کتاب اختلاف الحدیث . کتاب‌اختلاف‌العراقیین . کتاب‌الیمین‌مع‌الشاهد . کتاب قتل‌المشرکین . کتاب قتال اهل‌البغی . کتاب‌الغصب . کتاب الاساری والمغلول[2] . کتاب التعریض بالخطبة . کتاب‌الاستبراء والحیض . کتاب غسل‌المیت . کتاب الجنائز . کتاب السبق والـرمی . کتاب الاحباس والبلوغ . کتاب الحدود و کری‌الدواب[3] . کتاب الرضاع . کتاب الطعام والشراب . کتاب البحیرة والسائبة . کتاب المزارعة . کتاب‌العمری والرقبی . کتاب‌الاشربة . کتاب فضائل قریش . کتاب‌الشعار[4] . کتاب النشوز والخلـع . کتاب مسئلة الخنثی . کتاب الاعتکاف . کتاب المساقات . کتاب الصید . کتاب‌الولیمة . کتاب الشفعة . کتاب القراض . کتاب قرض‌الله[5] . کتاب الاجارات والغارمین والرجل یکری الدابة . کتاب احیاءالموات . کتاب الشروط . کتاب‌الظهار . کتاب الایلاء . کتاب اختلاف الـزوجین . کتاب الضحایـا . کتاب المواریث . کتاب عتق امهات الاولاد . کتاب اللقطة . کتاب اللقیط . کتاب بلـوغ الـرشد . کتاب مختصر الحـج الصغیر . کتاب مسئلة المنی . کتاب اباحـهٔ الطلاق . کتاب الصیام . کتاب المدبر . کتاب المکاتب . کتاب الولاء والحلف . کتاب الاجارات‌الکبیر . کتاب الاجماع . کتاب الصداق . کتاب الشهادات . کتاب ماخالف العراقیین علیا وعبدالله . کتاب‌اللعان . کتاب مختصرالحج‌الکبیر . کتاب قسم الفئی . کتاب‌القرعة . کتاب الجزیة . کتاب‌الوصایا . کتاب‌الدعوی والبینات . کتاب‌تحریم‌الخمر . کتاب الرجعة . کتاب ادب‌القاضی . کتاب عددالنساء . کتاب القطع والسرقة . کتاب

۱ـ ف (یوسف) . ۲ـ ف (والغلول) .

۳ـ ف (الرقاب) . ۴ـ ظاهراً (الشغار ـ با غین) باشد وشغار نکاحی درجاهلیت بود (ر.ك. کتاب النکاح شرائع) .

۵ـ ف (فرض‌الله) ش ـ بی‌نقطه است و ظاهراً (قرض الله) باشد و اشاره بـآیهٔ ۱۸ از سوره حدید در قرآن است .

الایمان والنذور . کتاب الصید والذبائح . کتاب الصرف . کتاب الرد علی محمد بن الحسن. کتاب عسرة النساء . کتاب سیر الواقدی. کتاب سیر الاوزاعی. کتاب الحکم فی الساحر والساحرة. کتاب الودیعه والاقضیة . کتاب وصیة الحامل . کتاب شهادة القاذف . کتاب صدقة الحی عن المیت. کتاب الرجل یضع مع الرجل بضاعة . کتاب العاریة . کتاب المواریث . کتاب الحکم بالظاهر. کتاب ابطال الاستحسان .

نام راویان از شافعی وکسانیکه از وی آموختند

ربیع بن سلیمان مرادی

از قبیله مراد . و مکنی بابوسلیمان ، مؤذنی بود در مصر که از دولت برای اینکار مواجب میگرفت. و نژادش مصری بود . وکتاب الاصول . شافعی را روایت نموده ، و آنرا المبسوط نامید ، و درسال دویست وهفتاد در مصر وفات یافت . و ابن‌سیف ، نامش ابوبکر احمدبن عبدالله بن سیف‌بن‌سعید، و ابوعبدالله محمدبن حمدان طرائفی ، و اصم نیشابوری ، و عبدالله‌بن ابوسفیان موصلی ، که همه از ربیع روایت کرده‌اند .

زعفرانی

ابوعبدالله حسن بن‌محمدبن صباح، ازشافعی ـ المبسوط ـ را، بهمانگونه‌که ربیع‌روایت نموده بود با مختصر اختلافی ، روایت کرده ، ولی عمل علماء بر آن نبوده ، و بروایتی‌که ربیع کرده است عمل کنند ، و نیازی هم بشمردن کتابهائیکه زعفرانی روایت نموده نیست ، زیرا کمیاب گردیده وبیشتر آنها مندرس شده (و از میان رفته) و از این ببعد هم کسی ازآن نسخه‌برداری نمیکند . وی در سال دویست و شصت وفات یافت .

ابوثور

ابراهیم‌بن خالدبن الیمان، فقیه‌کلبی ، از شافعی‌آموخته ، ومبسوطی بترتیب کتابهای شافعی دارد . و بیشتر مردم آذربایجان . و ارمنستان بفقه او عمل‌کنند . وفـاتش در سال دویست و چهل ، و از تألیفات اوست : کتاب الطهارة . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب المناسك .

کسانیکه از ابوثور آموختند

ابن جنید ، نامش ... از بزرگان و برجستگان اصحاب او بود .

عبیدبن خلف بزاز ، او نیز از بزرگان اصحاب او بود .

عیالی ـ پیرو مذهب ابو ثور ، ونامش ابوجعفر احمدبن محمد عیالی ، و ازکتابهای اوست :کتاب المعاقل والدیات .

منصوربن اسماعیل ، مصری . وفاتش در ... و ازکتابهای اوست : کتاب زادالمسافر فی‌الفقه .

و ازکسانیکه از شافعی آموخته بودند

محمد بن عبدالله

بن عبدالحکم ، از شافعی روایت‌کرده ، و از دوبرادرش‌که مالکی بودند بـرکنار بود . وفاتش در ... و ازکتابهای اوست :کتاب السنن علی مذهب‌الشافعی .

حرملة بن یحیی

از مصریانی است‌که از شافعی آموخته بود .

یحیی‌بن نصرخولانی

از مردم مصر ، وکتاب شافعی در رد ابن علیه را ، روایت‌کرده است .

بویطی

نامش یوسف‌بن یحیی ، مکنی بابو یوسف[1] از شافعی روایت‌کرده ، و ربیع گـوید ، بویطی از زندان نامهٔ بمن نوشت و درباره مردانیکه درحلقه درسش حاضر میشدند سفارش کرد ،که نسبت بآنان بردباری داشته باشم ، و نوشته بود من از شافعی شنیده‌ام‌که میگفت:

اَهینُ لَهُم نَفْسی لِکَی یُکرِمُونَها وَلَنْ یُکرَمَ النَفْسُ الّتی لاتُهینُها[2]

تألیفات بویطی :کتاب‌المختصرالکبیر .کتاب المختصر الصغیر .کتاب الفرائض.که

۱ـ ف (ابویعقوب) . ۲ـ نفس خود را در مقابلشان‌کوچك شمرم تاگرامیش دارند ونفسی‌که‌کوچك شمرده نشودگرامی نمیگردد .

ربیع‌بن سلیمان ، ابواسماعیل ترمدی ، از بویطی روایت کرده‌اند .

مزنی

ابو ابراهیم اسماعیل‌بن ابراهیم‌بن ابراهیم مزنی ، از قبیله مزینه ، از قبائل یمن و فقیه پارسائی بمذهب شافعی بود . و در میان اصحاب شافعی فقیه‌تر از وی ، و صالح‌تر از بویطی دیده نشد . وفاتش ، روز چهارشنبه در مصر بود و روز پنجشنبه سلخ ربیع‌الاول سال دویست وشصت‌وچهار بخاك سپرده‌شد. وربیع‌بن‌سلیمان مؤذن، ومصاحب شافعی، بروی نماز گذارد . و این‌کتابها از اوست :کتاب المختصر الصغیر . این‌کتاب در دست مردم بوده ، و اصحاب شافعی برآن تکیه داشته ، و آنرا میخوانند و شرح کنند . و روایتهای مختلفی داردکه بیشترآنها از نیشابوری واصم ، بنام ... و ابن اکفانی عبدالله‌بن صالح . وبرادر مروزی جوهری است که ، موسوم بـاحمد بن موسی بود .کتاب المختصر الکبیر ـ متروك است .کتاب الوثائق .

مروزی

ابو اسحاق ابراهیم بن احمد مروزی ، مصاحب مزنی، واین‌کتابها از اوست :کتاب شرح مختصرالمزنی ـ اول ودوم .کتاب الفصول فی‌معرفةالاصول .کتاب‌الشروط والوثائق. کتاب الوصایا و حساب‌الدور .کتاب‌الخصوص والعموم .

زبیری

زبیری یکی از شافعیان . و نامش زبیربن عبدالله بن سلیمان بن عاصم بن منذربن زبیربن عوام‌است ، و بعد از سال سیصد درگذشت ، و این‌کتابها از اوست : کتاب مختصرـ الفقه ـ معروف ـ بالکافی .کتاب الجامع فی‌الفقه .کتاب الفرائض .

مروزی دیگر

نامش احمد بن نصر ، و این‌کتابها از اوست :کتاب اختلاف الفقهاء الکبیر .کتاب اختلاف الفقهاءالصغیر .

ابن‌شریح

ابوالعباس احمد بن عمربن شریح ، از زمرهٔ شافعیان ، و فقها ، و متکلمان آنان بوده، و میان او ومحمدبن داود ، در محضر ابوالحسن علی‌بن عیسی مناظراتی شده است. وفاتش در سال سیصد و پنج ، و این‌کتابها از اوست :کتاب الـرد علی محمد بن الحسن . کتاب الرد علی عیسی‌بن ابان .کتاب‌التقریب بین‌المزنی والشافعی .کتاب جواب‌القاسانی[1] کتاب مختصر فی‌الفقه .

ساجی

ابو یحیی زکریابن یحیی‌بن محمدبن ساجی، از مزنی، و ربیع ، ومصریان‌آموخته، و ازکتابهای اوست :کتاب الاختلاف فی‌الفقه .

قاسانی[2]

محمدبن اسحاق ، مکنی بابوبکر ، از مردم قاسان[3] است ،که در ابتدا از داودیان بود ، و بعد بمذهب شافعی گروید ، و در آن بپایه بلندی رسید . و در نزد همکیشانش برجستگی پیداکرده و صاحب نظر و رأی بود . این‌کتابها از اوست :کتاب الرد علی‌داود فی‌ابطال‌القیاس. کتاب اثبات القیاس للقاسانی[4] .کتاب الفتیاالکبیر .کتاب صدرکتاب‌الفتیا. کتاب اصول‌الفتیا .

اصطخری ابوسعید

در جوانی ریاست مذهب شافعی را پیداکرد . و موثق و عفیف ، و فقیه برجستهٔ بود. و در روز جمعه چهاردهم جمادی‌الاخر سال بیست و هشت[5] ، درگذشت . و در مقابرالدیر[6] بخاك سپرده شد . واین‌کتابها از اوست :کتاب الفرائض الکبیر .کتاب الشروط والوثائق و المحاضر والسجلات .

۱و۲ــ (القاشانی) . ۳ــ ف (قاشان) و قـاسان از شهرهای مـاوراء النهر است (ر.ک. قاموس الاعلام ترکی) . ٤ــ ف (للقاشانی) . ٥ــ ظاهراً سال سیصد و ــ بیست وهشت است . ٦ــ مقابر الدیر ــ در بغداد و در جائی است‌که امروز بمقبره شیخ معروف‌کرخی است (ر.ک. دلیل خارطة بغداد ص ۱۰-۸۹-۹۱) .

ابن صیرفی

ابوبکر محمدبن عبدالله صیرفی شافعی ، ویژه ابوالحسن علی‌بن عیسی . و از خاصان او ، و از بزرگان و متکلمان شافعیان بشمار میرفت . ولادتش در .... و در روز جمعه دوازدهم ماه ربیع‌الاول سال سیصد و سی درگذشت . و این کتابها از اوست : کتاب البیان فی‌دلائل الاعلام علی اصول‌الاحکام . کتاب شرح رسالة الشافعی . کتاب حساب الدور . کتاب نقض کتاب عبیدالله‌بن طالب الکاتب لرسالةالشافعی . کتاب الفرائض .

ابوعبدالرحمن شافعی

نامش .... و این کتابها از اوست : کتاب الاجماع والاختلاف . کتاب المقالات فی‌ـ اصول‌الفقه ـ بجز اولی .

طبری

ابوعلی حسن بن قاسم ، از شافعیان است ، و از کتابهای اوست : کتاب مختصر مسائل الخلاف فی‌الکلام والنظر .

ابوالطیب بن سلمه

....

ابوالحسن

محمدبن احمدبن ابراهیم‌بن یوسف‌بن احمدکاتب ، از بزرگان شافعیان ، و در سال دویست و هشتاد و یك درحسنیه[1] بدنیا آمده ، و در مذهب شیعه کتابهائی تألیف کرده ، و در مذهب شافعی این کتابها از اوست : کتاب البصائر . کتاب الایلاء . کتاب المستعذب . کتاب الرد علی‌الکرخی . کتاب المفید فی‌الحدیث . و تألیفاتش در مذهب شیعه بجای خود خواهد آمد .

۱ـ حسنیه شهریست در مشرق موصل و منسوب بحسن است (معجم‌البلدان) .

ابن‌سیف ، فارض

نامش ... و ازکتابهای اوست ....

ابن اشیب

ابوعمران موسی بن اشیب ، فقیه مـذهب شافعی ، و از متکلمـان است . ازکتابهای اوست ......

ابوالطیب

بن سلمه . از شافعیان است . وفاتش در ... و ازکتابهای اوست ....

ابوالطیب ملقی

و ازکتابهای اوست ....

اهوازی

....

ابن جنید

ابوالحسن ... قاضی . و ازکتابهای اوست!....

ابوحامد

قاضی بصری ، از شافعیان است که در . . . وفات یافت ، و نامش احمـد بن بشربن عامریست، واین کتابها ازاوست :کتاب الجامع الکبیر- درهزار ورق. کتاب الجامع الصغیر. کتاب الاشراف علی اصول الفقه .

آجری

ابوبکر محمد بن حسین بن‌عبیدالله آجری ، فقیه . ویکـی از عابدان صالح بود ، و کتابهای زیادی دارد که در جای خود ذکر نموده‌ایم. وی در مکه اقامت داشت ، ودر همین

نزدیکیها وفات یافته و از شافعیان بشمار میرفت. این کتابها از اوست : کتاب مختصر الفقه . کتاب احکام النساء . کتاب النصیحة ــ مشتمل برچندین کتاب در فقه .

ابن شقراء خفاف

شافعی ، و مجاور مکه بود . نامش ... و از کتابهای اوست ....

ابن رجا

ابوالعباس ، از شافعیان بصره ، وقائمقام قاضی در بصره بود . این کتابها از اوست : کتاب علل الشروط . کتاب الشروط ، و این کتاب بزرگ است ، و شافعیان آن را میستایند و نیکو شمرند .

ابن دینار همدانی

و از کتابهای اوست : کتاب الشروط ــ کتابی است بزرگ ودر نهایت خوبی ، درحدود هزار ورق .

ابوالحسن نسوی

نامش ... و از کتابهای اوست : کتاب المسایل والعلل والفروق .

ابوبکر

محمدبن ابراهیم بن منذر نیشابوری . فقیه مذهب شافعی ، و از برجستگان در آن مذهب است . و این کتابها از اوست : کتاب المسایل فی الفقه . کتاب القیاس .

فرجی

ابوالعباس احمدبن ابراهیم بن محمد فرجی ، فرائضی ، و از کتابهای اوست : کتاب البیان لاحکام الفرائض ــ بزرگست .

ابن ابوهریره

ابوعلی ، وفاتش در .... و این کتابها از اوست : کتاب المسایل . کتاب التعلیق فی ـ
الفقه والمسایل .

قفال

ابوبکر . ازکتابهای اوست : کتاب الاصول .

ابوالحسن بن خیران

این کتابها از اوست : کتاب اللطیف . کتاب المقدمات .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن چهارم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

اخبار داود و اصحابش

ابوسلیمان داودبن علی بن داودبن خلف اصفهانی ، اول کسی است که ، قول بظاهـر کتاب و سنت را گرفته ، و جز آن را از رأی و قیاس رها کرد . و بسیار با فضل ، و صادق و پرهیزکار بود ، و درسال دویست و هفتاد درگذشت . این کتابها از اوست : کتاب‌الایضاح. کتاب الافصاح . کتاب الدعوی والبینات ـ بزرگ است . کتاب‌الاصول . کتاب الحیض .

محمدبن اسحاق گوید : دربك ورقهٔ که خط کهنهٔ داشت، وگمان دارم در زمان داودبن علی نوشته شده ، نام کتابهای او را خوانده ، و بهمان ترتیب در اینجا نقل مینمایم :

کتاب‌الطهارة . کتاب‌الحیض. کتاب‌الاذان . کتاب‌الصلوة. کتاب‌القبلة. کتاب‌المواقیت.

کتاب السهو – در چهارصد ورق. کتاب الاستسقاء. کتاب افتتاح الصلوة. کتاب ما یفسد به الصلوة. کتاب الجمعه. کتاب صلوة الخوف. کتاب صلوة الخسوف. کتاب صلوة العیدین. کتاب الامامة. کتاب الحکم علی تارك الصلوة. کتاب الجنائز. کتاب غسل المیت. کتاب الزکاة – در سیصدورق. کتاب صدقة الفطر. کتاب صیام التطوع. کتاب صیام الفرض – ششصدورق. کتاب الاعتکاف. کتاب المناسك. کتاب مختصر الحج. کتاب النکاح – هزارورق. کتاب الصداق. کتاب الرضاع. کتاب النشوز. کتاب الخلع. کتاب البینة علی من یستحق البینة علیه. کتاب الاستبراء. کتاب الرجعة. کتاب مسئلة فئی. کتاب الایلاء. کتاب الظهار. کتاب اللعان. کتاب المفقود. کتاب الطلاق. کتاب طلاق السنة. کتاب الایمان فی الطلاق. کتاب الطلاق قبل الملك. کتاب طلاق السکران والناشئی. کتاب العدد. کتاب البیوع. کتاب الصرف. کتاب المأذون له فی التجارة. کتاب الشرکة. کتاب القراض. کتاب الودیعة. کتاب العاریة. کتاب الحوالة والضمان. کتاب الرهن. کتاب الاجارات. کتاب المزارعة. کتاب المساقاة. کتاب المحافره[1] والمعاقل. کتاب الشرب. کتاب الشفعة. کتاب الکفالة بالنفس. کتاب الوکالة. کتاب احکام الاباق. کتاب الحدود. کتاب السرقة. کتاب تحریم المسکر. کتاب الاشربه. کتاب الساحر[2]. کتاب قتل الخطاء. کتاب قتل العمد. کتاب القسامة. کتاب الجنین. کتاب الایمان والکفارات. کتاب النذور. کتاب العتاق. کتاب المکاتب. کتاب المدبر. کتاب ایجاب القرعه. کتاب الصید. کتاب ذبائح المسلمین. کتاب الاضاحی. کتاب العقیقة. کتاب الاطعمه. کتاب اللباس. کتاب الطب. کتاب الجهاد. کتاب السیر. کتاب قسم الفیئی. کتاب سهم ذوی القربی. کتاب قسم الصدقات. کتاب الخراج. کتاب . . . والمعدن[3]. کتاب الجزیة. کتاب القسمة. کتاب المحاربة. کتاب سیر العادلة. کتاب المرند[4]. کتاب اللقطة و الضوال. کتاب اللقیط. کتاب الفرائض. کتاب ذوی الارحام. کتاب الوصایا. کتاب الوصایا فی الحساب. کتاب الدور. کتاب الولاء والحلف[5]. کتاب الخناث. کتاب الاوقات. کتاب الهبة والصدقة. کتاب القضاء. کتاب ادب القاضی. کتاب القضاء علی الغائب. کتاب المحاضر. کتاب الوثائق. سه هزار ورق. کتاب السجلات. کتاب الحکم بین اهل الذمة. کتاب الدعوی والبینات هزارورق. کتاب الاقرار. کتاب الرجوع عن الشهادات. کتاب الحجر. کتاب التفلیس. کتاب الغصب. کتاب الصلح. کتاب النضال. کتاب مایجب من الاکتساب. کتاب الذب عن السنن والاحکام

۱– شاید (المخافر) باشد که جمع – مخفر – بمعنی پاسگاه و امروز هم مستعمل بوده و از ماده (خفر) است که بمعنی محافظت کردن است (ر.ك. اقرب الموارد – خفر).

۲– ف (الساحر) ش – نقطه ندارد و ممکن است (التناحر) بمعنی خودکشی باشد.

۳– ف (کتاب المعدن).

۴– ش – نقطه ندارد و ممکن است (المرتد) باشد

۵– ف (والخلف).

والاخبار ـ هزار ورق . کتاب‌الرد علی اهل الافك . کتاب‌المشکل . کتاب الواضح والفاضح للساعی . کتاب صفة اخلاق‌النبی صلعم . کتاب اعلام‌النبی صلم . کتاب المعرفة . کتاب الدعا . کتاب‌المستقبل والمستدبر . کتاب الاجماع . کتاب ابطال‌التقلید . کتاب ابطال‌القیاس . کتاب خبرالواحد . کتاب خبرالموجب للعلم . کتاب‌الحجة . کتاب‌الخصوص والعموم . کتاب‌المفسر والمجمل . کتاب تـرك‌الاکفار . کتاب رسالة الربیع بن سلیمان . کتاب رسالة ابی‌الولید . کتاب رسالة القطان . کتاب رسالة هارون‌الشاری . کتاب فصاح[1] پانصدورق . کتاب الایضاح چهار هزار ورق . کتاب المتعة .

محمد بن اسحاق گوید : این‌کتابها را از روی نسخه بسیار قدیمی‌کـه بخط محمود مروزی بود یافته ونوشته‌ام ، و بگمانم وی از پیروان مذهب داود بوده ، منتهی معـروفیتی نداشته است .

و داود بمسائلی جواب داده‌کـه از نقاط مختلف برایش میفرستادندکه از آن جملـه است :

کتاب المسائل الاصفهانیات . کتاب المسائل المکتومات . کتاب المسائل‌البصریات . کتاب المسائل‌الخوارزمیات . کتاب الکافی فی‌مقالة المطلبی ـ یعنی‌الشافعی . کتاب مسئلتین خالف فیهاالشافعی . وکتابهای اول مشتمل بر کتابی است بنام ، کتاب‌السیر .

محمدبن داود

مکنی بابوبکر . فقیه در مذهب پدرش ، فاضل و دانشمند ، وادیب ، و شاعر اخباری، ویکی از ظرفاء با حجب و حیائی بود ، و ما تصنیفات او را درادب وشعر ، در جای خود ضمن مقاله اخباریـان و نسابان و ادیبان ، بیان داشتیم . ولادتش در ... و وفاتش در ... و ازکتابهای فقهی اوست :

کتاب‌الانذار . کتاب الاعذار . کتاب الوصول الی معرفةالاصول . کتاب‌الابجاز . کتاب الردعلی‌ابن شرشیر . کتاب‌الرد علی‌ابی عیسی‌الضریر . کتاب الانتصار من ابی‌جعفرالطبری .

ابن جابر

از فرزندان داودیان

ابو اسحاق ابراهیم بن... ابن جابر ، از علماء و بزرگان داودیان ، و ازکتابهای

۱ـ ف (نصاح) .

اوست: کتاب الاختلاف ـ که بزرگتر از آن دیده نشده، و اصحابش آنرا میستایند.

ابن مغلس

ابوالحسن عبدالله بن احمدبن محمدبن مغلس، که در زمان خود، ریاست برداودیان را داشته و بعد از وی هم‌کسی چون او دیده نشد. مردی فاضل، و عالم، و بزرگوار، و صادق، و مورد اعتماد بود، و مردم ویرا برتر از همه میدانستند. در بغداد خانهٔ برنهر مهدی[1] داشت، که ازشهرستانها مردم بآن‌روی میآوردند. وفاتش در چهاردهم جمادی‌الاخر سال سیصد و بیست و چهار و این‌کتابها از اوست: کتاب الموضح. کتاب المزنی. کتاب المنجح. کتاب‌المفصح. کتاب احکام القرآن. کتاب‌الطلاق. کتاب‌الولاء:

منصوری

ابوالعباس احمدبن محمدبن صالح، از پیروان مذهب داود، و فضلاء داودیان بود، وکتابهای بزرگ و نیکوئی دارد، که از آن جمله است: کتاب المصباح ـ بزرگ. کتاب الهادی. کتاب‌النیر.

رّقی

ابوسعید، از پیروان مذهب داود، و علماء آنان، و این‌کتابها از اوست: کتاب الاصول ـ مشتمل بریکصدکتاب، بطرزکتابهای داود. و ما نیازی بذکر آنها نداریم، و جزآن، کتاب شرح‌الموضح. نیز از اوست.

نهربانی

نامش حسن‌بن عبید، ابوسعید. و ازکتابهای اوست: کتاب ابطال القیاس.

ابن خلاد

مکنی باب‌والطیب، و این‌کتابها از اوست: کتاب ابطال‌القیاس. کتاب النکت. کتاب نعت‌الحکمة فی‌اصول‌الفقه. که شامل چندین‌کتاب است.

۱ــ نهر مهدی ـ شاخهٔ از نهرفضل است که بطرف شرق رصافه میرود، و یك شاخهٔ آن بقصر مهدی و مسجدش رفته و بدجله میریزد (دلیل خارطة بغداد ص ۱۱۰).

رباعی

نامش ابراهیم‌بن احمدبن حسن ، مکنی بابواسحاق ، از علماء داودیان ، و قریب العهد بمابود. ازبغداد بمصر رفته ، و همانجا در سال ... وفات یافت. ازکتابهای اوست : کتاب‌الاعتبار فی‌ابطال‌القیاس .

حیدره

کنیه‌اش ابوالحسن ، از نیکان ، و فقیهان بمذهب یارانش بود . من ویرا دیده ، و با هم دوستی داشتیم وفاتش در ... و ازکتابهای اوست ...

قاضی حرزی

ایده‌الله

ابوالحسن عبدالعزیزبن احمد اصفهانی حرزی ، از علماء ادیان در این عصر ما بوده ، و در این مذهب مقام و منزلتی دارد ، و از فضلا مصنفان بشمار میرود . تولدش در سال ... و عضدالدوله ، قضاوت قسمت سفلای شرق مدینةالسلام[1] را باو واگذار نموده ، که تا این تاریخ ، سال سیصد وهفتاد وهفت ، بهمین‌کار اشتغال دارد . و ازکتابهای اوست : کتاب مسائل‌الخلاف[2] .

۱ــ ر.ك. بصفحهٔ ٦٧ این‌کتاب .
۲ــ ش در حاشیه دارد (با دستور مصنف مقابله‌گردید و صحیح است) .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن پنجم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل

بر اخبار فقهاء شیعه و نام تصنیفات آنان

محمدبن اسحاق گوید : سلیم‌بن قیس هلالی از اصحاب علی علیه‌السلام بود ، چون حجاج قصد دستگیری و قتلش را داشت ، گریخته و با بان‌بن عیاش پناه آورد ، اونیز پناهش داده بود و همینکه بحـال احتضار افتاد ، با بان گفت ، تو حـق بسیاری بر من داری ، و اکنون مرگ من فرا رسیده. ای برادرزاده من ، رسول خدا صلعم، چنین و چنان میکرد، وکتابی با بان دادکه مشهور بکتاب سلیم‌بن قیس هلالی است ، و ابان‌بن عیاش آنرا از وی روایت‌کرده ، و جز او ، دیگری روایت نکـرده است . و ابان در ضمن سخنانش میگفت که ، قیس پیرمرد نورانی بود .

و اولین کتابی که از شیعیان هویدا شد، کتاب سلیم بن قیس هـلالی است که ابان بن عیاش راوی آن بوده، و جز وی کسی دیگر روایت نکرده است.

کتابهائیکه در اصول و فقه تصنیف شده و نام مصنفان آنها

محمدبن اسحاق گوید: این‌اشخاص بزرگان شیعه‌اندکه فقدرا از ائمه روایت نموده، و ما بدون رعایت ترتیب بذکرشان میپردازیم. و از آن جمله است، کتاب صالح بن ابوالاسود. کتاب علی بن فرات. کتاب ابی یحیی لیث‌المرادی. کتاب زریق‌بن الزبیر. کتاب ابی‌سلمة البصری. کتاب اسماعیل‌بن زیاد. کتاب ابی احمد عمربن الرضیع. کتاب داودبن فرقد. کتاب علی‌بن رباب[1]. کتاب علی‌بن ابراهیم بن یعلی[2]. کتاب هشام‌بن سالم. کتاب محمدبن الحسن العطار. کتاب عبدالمؤمن القاسم الانصاری. کتاب سیف‌بن عمیرة-النخعی. کتاب ابراهیم بن عمرالصنعانی. کتاب عبدالله‌بن میمون القداح. کتاب‌الربیع‌بن ابی مدرك. کتاب عمربن ابی‌زیاد الابراری. کتاب زکاربن یحیی الواسطی. کتاب ابی خالدبن عمروبن خالد الواسطی. کتاب حریزبن عبدالله الازدی‌السجستانی. کتاب عبدالله-الحلبی. کتاب زکریا المؤمن. کتاب ثابت‌الضریر: کتاب مثنی بن اسدالخیاط. کتاب عمربن آذینه. کتاب عماربن معاویة الدهنی العبدی الکوفی. کتاب معاویة‌بن عمارالدهنی. کتاب الحسن المحبوب‌السراد -که همان زراد[3] است، و از اصحاب رضا علیه‌السلام. و بعد از او - محمد فرزندش بود.

ابان بن تغلب

این‌کتابها از اوست: کتاب معانی‌القرآن- نازك است. کتاب القراآت. کتاب من-الاصول فی‌الراویة علی مذهب‌الشیعة.

خاندان زرارة‌بن اعین

زراره لقبش بود نامش عبدربه، و برادر حمران‌بن اعین است: که از نحویان

۱- ش - بی نقطه ف - (رئاب). ۲- ف (معلی).

۳- ف (الوارد) و زراد‌بمعنی زره‌باف است که‌سراد‌نیز بهمین‌معناست (اقرب‌الموارد).

بشمار میرفت و پسران او حمزةبن حمران، و محمدبن حمران ، و بکیربن اعین، وپسرش عبدالله بن بکیر ، و عبدالـرحمن بن اعین . و عبدالملک بن اعین و پسرش ضریس بن اعین ، همه از اصحاب ابوجعفر محمدبن علی علیه‌السلام بودند .

اعین بن سنبس از نژاد رومیان است که برده زرخرید مـردی از بنی شیبان بود ؛ و قرآن‌را فراگرفت ، وآن مرد، ویرا آزاد داشته ، وبوی پیشنهادکردکه در نسبش درآید، اعین نپذیرفت ، وگفت بگذار من بهمان ولاء ، و دوستی با تو باقی باشم .

سنبس در یکی از شهرها راهب ، و مکنی بیکیر ابو جهم بود ، وزراره نیز ابوعلی کنیه داشت . زراره در فقه ، و حدیث ، و معرفت بکلام ، و تشیع ، از بزرگترین رجال شیعه است، و فرزندی بنام حسن‌بن زراره داشت ،که این حسن از اصحاب جعفربن محمد بود ، و از زرارةبن اعین ، و عبیدبن زراره ، روایت نموده ، و دیدگان احولی داشت .

یونس بن عبدالرحمن

از اصحاب موسی بن جعفر علیه‌السلام ، و از دوستداران خاندان یقطین ، و علامـه زمان خود بود . درمذهب شیعه تصنیف و تألیف فراوانی دارد . این کتابها از اوست .کتاب علل الاحادیث .کتاب الصلوة .کتاب الصیام .کتاب الزکوة .کتاب الوصایا و الفرائض . کتاب جامع‌الانار .کتاب البداء .

بزنطی

از علماء شیعه ، احمدبن محمدبن ابـونصر بزنطی است ،کـه از اصحاب موسی علیه‌السلام بود، و این کتابها ازاوست:کتاب ماروا‌ه عن‌الرضاعلیه‌السلام.کتاب الجامـع . کتاب المسایل .

برقی

ابوعبدالله محمدبن خالد برقی قمی ، از اصحاب رضا (علیه‌السلام) و فرزندش (ابو) جعفر بود وگـویند ، ابـوالحسن کنیه داشت . این کتابها از اوست :کتاب‌العویص .کتاب التبصره .کتاب المحاسن .کتاب الرجال ـ ودر آن کسانی‌را ذکر کرده که از امیرالمؤمنین

۱ـ ف (جعفر) .

علی علیه‌السلام[1] روایتی دارند ، و بخط ابوعلی‌بن همام خواندم : کتاب‌المحاسن برقی ، مشتمل برهفتاد و اندی‌کتاب و بقولی ، هشتاد کتابست که تمام آنها را ابوعلی همام دارد ـ کتاب المحبوبات . کتاب‌المکروهات . کتاب طبقات الرجال . کتاب فضائل الاعمال. کتاب التحذیر. کتاب التخویف . کتاب الترهیب . کتاب الحیرة والصفوة . کتاب‌الاحادیث. کتاب معانی الاحادیث و التحریف . کتاب الفروق . کتاب الاحتجاج . کتاب اللطائف . کتاب المصالح . کتاب تفسیر الرؤیا . کتاب صوم الایام . کتاب السماء . کتاب الارضین . کتاب‌البلدان. کتاب ذکرالکعبة . کتاب الحیوان والاجناس . کتاب‌احادیث الجن والانس . کتاب فضائل‌القرآن . کتاب الازاهیر . کتاب الاوامر والرواجز . کتاب ما خاطب الله به خلقه . کتاب الانبیاء والرسل . کتاب الجمل . کتاب جدول الحکمة . کتاب‌ـ الاشکال . کتاب القرائن . کتاب البرائر . کتاب الریاضة . کتاب الاوائل . کتاب‌التاریخ . کتاب الاسباب . کتاب‌المآثر . کتاب‌الاصفیة . کتاب الافانین . کتاب‌الروایه . کتاب النوادر.

پسرش احمد

ابن ابو عبدالله محمدبن خالد برقی ، و این‌کتابها از اوست. کتاب‌الاحتجاج . کتاب السفر . کتاب البلدان ـ و این‌کتاب ازکتاب پدرش بزرگتر است[2] .

۱ـ ف (رضی‌الله عنه) .

۲ـ در چاپ فلوکل بتبعیت از نسخه خطی شهید علی پاشا پساز ـ برقی ـ حسن بن محبوب ، و سپس ، مندرجات نوشتهٔ علی‌بن همام راجع بکتاب المحاسن برقی را آورده ، و پس ازان دارد ـ ابنه احمد ـ که باین ترتیب ، مرجع ضمیر ـ ابنه ـ حسن‌بن محبوب میشود. و حال آنکه چنین نبوده ، و مرجع ضمیر برقی بوده ، و احمد پسر اوست . بنابراین ما مندرجات نوشته علی بن همام را پس از شرح حال برقی . وپس از آن شرح حال احمد پسر برقی راگذاشتیم ، و حسن‌بن محبوب را بدنبال احمد آوردیم که این پیچیدگی و توهم بودن احمد پسر حسن‌بن محبوب برطرف شود .

حسن‌بن محبوب سرادکه

همان زراد است

وی از اصحاب مولای ما ، رضا و پسرش محمد (علیهما‌السلام) بود ، و این کتابها از اوست : کتاب التفسیر . کتاب النکاح . کتاب الفرائض و الحدود والدیات .

حسن و حسین اهوازی

فرزندان سعید

از مردم کوفه ، و بردگان علی‌بن حسین ، و از اصحاب رضا (علیه‌السلام) بودند و درزمان خود ، داناتر از هرکس بفقه ، و آثار ، و مناقب ، و علوم شیعه ، بشمار میرفتند. این دو نفر پسران سعیدبن حمادبن سعیدندکه با ابوجعفر بن رضا نیز مصاحبت داشتند . و حسین مؤلف این‌کتابهاست : کتاب التفسیر . کتاب التقیة . کتاب الایمان و النذور . کتاب الوضوء . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب‌النکاح . کتاب الطلاق . کتاب الاشربة . کتاب الرد علی‌الغالیة . کتاب الدعاء . کتاب العتق والتدبیر .

زیدان

ابن حسن‌بن سعید . و این‌کتاب از اوست : کتاب الاحتجاجات .

اشعری

ابوجعفر محمدبن احمدبن یحیی‌بن عمران اشعری ، از علماء شیعه ، در روایت ، و فقه است . و این‌کتابها از اوست : کتاب الجامع ـ مشتمل بر ... باب در فقه و آداب . کتاب النوادر . کتاب ما نزل من‌القرآن فی‌الحسین بن علی علیهما‌السلام . و ابوعلی بن همام اسکافی‌آن را روایت‌کرده است .

علی‌بن هاشم

علی‌بن ابراهیم‌بن هاشم، از علما وفقهاء بود، واین کتابها از اوست : کتاب‌المناقب .

کتاب اختیار القرآن. کتاب قرب الاسناد.

جریر[1] بن عبدالله

این کتابها از اوست: کتاب الزکوة. کتاب الصلوة. کتاب الصیام. کتاب النوادر.

صفوان بن یحیی

این کتابها از اوست: کتاب الشراء والبیع. کتاب التجارات ـ غیر از اولی. کتاب المحبة والوظائف. کتاب الفرائض. کتاب الوصایا. کتاب الاداب. کتاب بشارات المؤمن.

عیسی بن مهران

این کتابها از اوست: کتاب الفرق بین الامة والال. کتاب المحدثین. کتاب السنن المشترکة. کتاب الوفاء. کتاب الکشف. کتاب الفضائل. کتاب الدیباج.

حسن بن محمد بن سماعه

(از اصحاب...) و این کتابها از اوست: کتاب القبلة. کتاب الصلوة. کتاب الصیام.

ابن بلال

ابوالحسن علی بن بلال بن معاویة بن احمد مهلبی، و از کتابهای اوست: کتاب الرشد والبیان.

و از قمییان

ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی قمی این کتابها از اوست: کتاب الطب الکبیر. کتاب الطب الصغیر. کتاب المکاسب.

سعید بن ابراهیم قمی، و از کتابهای اوست: کتاب تصدیر الدرجات.

۱ـ ف (حریز).

ابوجعفر محمدبن حسن‌بن احمدبن ولیدقمی[1] ، این کتابها از اوست :کتاب‌الجامع فی‌الفقه .کتاب تفسیر القرآن .

ابن معمر

ابوالحسین .... بن معمر کوفی ، و ازکتابهای اوست :کتاب قرب‌الاسناد .

ابن فضال

ابوعلی حسن‌بن علی‌بن فضال تیملی از[2] ربیعةبن بکر ، برده تیم‌الله بن ثعلبه ، واز اصحاب خاص ابوالحسن رضا علیه‌السلام . و این‌کتابها از اوست :کتاب التفسیر .کتاب الابنیا والمبتدا[3] .کتاب‌الطب .

ابن جمهور عمی

نامش محمدبن حسین‌بن جمهور عمی ، از اصحاب خاص رضا علیه‌السلام بود و از کتابهای اوست :کتاب الواحدة فی‌الاخبار والمناقب .که‌آنرا بهشت جزء درآورده است .

خاندان یقطین[4]

یقطین از برجستگان دعات بود، وچون مروان ویرا خواسته بود ، از اوگریخت. وپسرش علی‌بن یقطین در سال یکصد و بیست وچهار درکوفه بدنیا آمده ، ومادرعلی او را با برادرش عبیدالله‌بن یقطین برداشته و بمدینه فرارکرد ، و همینکه دولت هاشمیان سرکار آمد ، یقطین آشکارگردید، و مادر علی برگشته و علی و عبیدالله را با خود برگردانید. یقطین ملازم خدمت ابوالعباس ، و ابوجعفر منصور بود ولی هواداری از خاندان ابوطالب

۱ـ نام این شخص در متن عربی پائین‌تر آمـده وچون قمی است ما او را در ردیف قمیان‌گذاشتیم .

۲ـ ف (بن) ش (من) . ۳ـ ف (الابتداء والمبتداء) .

٤ـ در متن عربی خاندان یقطین را در پایان این فن آورده باضافه این جمله (یلحق بموضعه فی‌الاول) و بعقیده ما نظر مؤلف این بوده‌که جای ذکر این خـاندان پیش از ذکر محمدبن عیسی است‌که یکی‌از افراد متأخر این خاندان است وبهمین لحاظ ما درترجمه آنرا پیش از محمدبن عیسی‌گذاشتیم .

باامامت آنان داشت ، و فرزندانش نیز همین رویه و عقیده را داشته ، و هـدایا و اموال فراوانی برای جعفرمحمدبن علی ارسال میداشت ، و برای اینکارش نزد منصور ، و مهدی از وی نمّامی و سعایتها شد، که خداوند شرآنان را از وی دور داشت . و در سال یکصد وهشتاد و دو ، علی‌بن یقطین در مدینةالسلام[1] ، در پنجاه و هفت سالگی ، وفات یافته ، و ولیعهد محمدبن رشید براونماز گذارد، و پدرش پنج سال پس از وی ـ در سال یکصدوهشتاد و هشت درگذشت . علی‌بن یقطین این تألیفات را داشت : کتاب ماسئل عنه‌الصادق من‌امور الملاحم . کتاب مناظرته للشاك بحضرة جعفر .

محمدبن عیسی

ابن عبیدبن یقطین . از مردم بغداد ، واز اصحاب علی‌بن محمـد ، وحسن‌بن علی علیهم‌السلام ، است و ازکتابهای اوست کتاب الامل و الرجاء . و ابوعلی همام گوید : آنچه در این‌کتاب است ، از محمد بن جمهور عمی بوده ، و پسرش حسن بن محمدبن جمهور بمن‌گفت‌که آنها از پدرم میباشد، وگفت در این‌کتاب چیزهائی از فضائل‌و منزلت آنان ذکر شده‌که شیعیان آرزومند آن بوده و همانندکتاب البشارات میباشد .

اسماعیل‌بن مهران

برادر عیسی‌بن مهران ، و ازکتابهای اوست : کتاب‌الملاحم .

ابوالقاسم

عبداللهٔ‌بن احمدبن عامربن سلیمان طائی، و ازکتابهای اوست: کتاب‌القضاء والاحکام.

آدمی رازی

ابوسعید سهل‌بن زیاد رازی ، از اصحاب ابومحمد حسن‌بن علی علیه‌السلام ، و از کتابهای اوست ......

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۶۷ این‌کتاب .

ثقفی

ابواسحاق ابراهیم‌بن محمد اصفهانی ، از موثقان علماء صاحب تصنیف است ، و از کتابهای اوست : کتاب اخبارالحسن بن علی علیه‌السلام .

موسی بن سعدان

از کتابهای اوست : کتاب‌الطوائف .

ابوجعفر

محمدبن حسین صائغ از شیعیان امامیه ، و از کتابهای اوست : کتاب النباشیر .

بندار

ابن محمد بن عبدالله فقیه ، از بـرجستگان امامیه ، و این کتابها از اوست : کتاب الطهارة . کتاب‌الصلوة . کتاب الصیام . کتاب الحج . کتاب‌الزکاة ـ وکتابهائی نیز بترتیب اصول داشته ، و جز آنها این تألیفات نیز از اوست : کتاب الامامة من جهةالخبر . کتاب المتعة . کتاب العمرة .

بسم الله الرحمن الرحيم

فن ششم - ازمقاله ششم

از كتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام كتابهائيكه تصنيف كرده‌اند

مشتمل بر

اخبار فقها و اصحاب حديث

اخبار سفيان ثورى

سليمان‌بن سعيدبن مسروق ثورى ، از فرزندان ثوربن عبد مناة‌بن ادّبن طابخة‌بن الياس‌بن مضربن معدبن عدنان . وگفته‌اند در بنى‌ثور سى‌نفر بودندكه هيچيك از آنـان كمتر از ربيع‌بن خيثم نبود . و همه دركوفه زندگانى ميكردند و در بصره حتى يكـى از ايشان ديده نميشد .

سفيان ثورى درحاليكه از دولتيان پنهان شده بود ، در بصره وفات يافته ، و درشب همان روز بخاك سپرده‌شد . و اين واقعه در سال يكصدوشصت ويك بود . و سفيان درآنوقت شصت وچهار سال داشت. زيرا درسال نودوهفت بدنيا آمده بود. و بوصيت او عماربن يوسف

کتابهایش را پاک‌کرده وبسوزانید ، سفیان بازماندهٔ نداشت و یگانه پسر وی پیش ازمرگش وفات یافته . از این جهت وصیت‌کردکه دارائی و اموالش را بخواهرش و فرزندان او دهند. و سعیدبن مبارك را از ارث محروم داشت . این‌کتابها از اوست : کتاب‌الجامع. الکبیر ـ بپیکرهٔ حدیث وگروهی ، چون یزیدبن ابوحکیم ، و عبدالله بن ولید عدنی ، و ابراهیم‌بن خالد صنعانی ، و عبدالملك جدی ـ و از مردم غیر از یمن ـ حسین‌بن حفص اصفهانی ، معافابن عمران موصلی . عبدالعزیز بن ابان ، عبدالصمدبن حسان ، زیدبن ابو زرقاء ، قاسم‌بن یزیدجرمی ، آنرا از وی روایت کرده‌اند . کتاب الفرائض . کتاب رسالته الی عبادالارسونی . کتاب رساله ...

ابو عبدالرحمن

محمدبن عبدالرحمن‌بن مغیرةبن ابوذیب، از بنی‌عامربن لوی ، و از فقها ومحدثانی است،که متصدی قضاوت بود . وفاتش در سال یکصد وپنجاه ونه ، و این‌کتابها از اوست : کتاب‌السنن ـ مشتمل برتمام‌کتابهای فقه ، از صلوة ، طهارت ، صیام ، زکوة ، ومناسك، و غیره .

عبدالرحمن

ابن زیدبن اسلم ، برده عمربن خطاب،که درآغاز خلافت هارون‌الرشید درگذشت. این‌کتابها از اوست : کتاب الناسخ والمنسوخ . کتاب التفسیر .

عبدالرحمن

ابن‌ابوزناد، و نام ابوزناد ، عبدالله‌بن ذکوان بود ، و ابوزناد از فقهاء و محدثان است‌که در سال یکصد و هفتاد وچهار در بغداد وفات یافت . این‌کتابها از اوست : کتاب الفرائض . کتاب رأی‌الفقهاء الشبعة من اهل‌المدینة و مااختلفوافیه .

عبدالملك

ابن محمدبن ابوبکر بن عمروبن حزم انصاری ، از قاضیان هارون بود ، و در سال یکصد و هفتاد و شش در بغداد وفات یافت . وازکتابهای اوست : کتاب‌المغازی .

عبدالملك

ابن عبدالعزیز بن جریح، بردهٔ خاندان اسیدبن ابوالعیص بن امیه ، کنیه‌اش ابوالولید و در سال یکصدو پنجاه وفات . و این کتابها از اوست : کتاب السنن ـ مشتمل بر کتابهائی که در سائر کتابهـای سنن است ، مانند طهـارت ، صیام ، صلـوة ، زکوة ـ وجـز اینها .

سفیان بن عیینه هلالی

بردهٔ . . . که در سال یکصد و نود وهشت وفات یافت ، و فقیه بسیار خـوبی بود ، کتابی از وی دیده نشد ، فقط از وی چیزهائی شنیده شده ، و تفسیرش معروف است .

مغیرة بن مقسم ضبی

بردهٔ ضبیان ، مکنی بابوهشام ، در سال یکصدو سی‌وشش وفات یافته ، و ازکتابهای اوست : کتاب الفرائض .

زائدة

ابن قدامه ثقفی ، از ثقفیان ، وکنیه‌اش ابوصلت است ، و در جنگ حسن‌بن عطیه با رومیان در سال شصت ویك ، یا شصت ، در روم وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب السنن ـ مشتمل برکتابهائی است که درکتاب سنن آورده میشود .

محمدبن فضیل

ابن غزوان ضبی ، برده ضبیان ، مکنی بابوعبدالرحمن، که در سال یکصدونود وپنج وفات یافته، و این‌کتابها از اوست : کتاب الطهاره . کتاب الصلوة . کتاب المناسك . کتاب الزکوة بهمین‌ترتیب تمام کتابهای فقهی تا بآخر ، بهمانگونه‌که درکتابهای سنن میباشد ، و نیز کتاب التفسیر . کتاب‌الزهد . کتاب الصیام . کتاب‌الدعاء .

یحیی بن زکریا

ابن زائده ، مکنی بابوسعید ، در سال یکصد وسی وسه در مدائن[1] وفات یافته ، و قاضی آنجا بود . ازکتابهای اوست : کتاب السنن ـ مانند سائر کتابهای سنن .

وکیع

ابن جراح بن ملیح رؤاسی از بنی عامر بن صعصعه ، مکنی بابوسفیان ، که در محرم سال یکصد و نود و هفت ، هنگام مراجعت از حج ، درفید[2] وفات یافت ، وازکتابهای اوست : کتاب السنن ـ مانند سائر کتابهای سنن .

ابونعیم

فضل بن رکیب[3] ، بردهٔ طلحة بن عبیدالله تیمی : وفاتش در سال دویست و نوزده ، و این کتابها از اوست : کتاب المناسك . کتاب المسائل فی الفقه .

یحیی بن آدم

کنیه‌اش ابوزکریا ، بردهٔ خاندان عقبة بن ابومعیط ، ودر سال دویست وسه درفم الصلح[4] وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب الفرائض ـ بـزرگ ست . کتاب الخراج . کتاب الزوال .

ابن ابوعروبه

نامش سعید ، و نام ابوعروبه مهران ، وکنیه‌اش ابونصر است ، وفاتش در سال یکصد وپنجاه و هفت بوده ، و ازکتابهای اوست . کتاب السنن ـ مانند سائر کتابهای سنن .

اسماعیل بن علیه

و علیه مادرش بود ، پدرش ابراهیم ، بردهٔ بنی‌اسد ، و مکنی بابو بشراست . ولادتش در سال یکصدو شانزده ، و وفاتش ، در ذیعقده سال یکصد و نود و سه در بغداد بود ، و

۱ـ مدائن شهریست در ۲۶ کیلومتری جنوب‌شرقی بغداد که سابقاً بآن تیسفون میگفتند و محل قشلاقی پادشاهان ایران بود (ر.ك. قاموس الاعلام ترکی) .
۲ـ فید ـ نام جائی است در راه مکه (معجم البلدان) .
۳ـ ف (دکین) . ۴ـ ر.ك. بصفحهٔ ۵۵ این کتاب .

هشتاد وسه سال و چند ماه زندگانی کرد .

این کتابها از اوست : کتاب‌التفسیر . کتاب‌الطهارة . کتاب‌الصلوة . کتاب المناسك .

ابراهیم بن اسماعیل

کنیه‌اش ابو اسحاق ، ولادتش در سال یکصد وپنجاه و دو ، وفاتش در سال دویست و هجده ، و ازکتابهای اوست : کتاب ....

روح بن عباده قیسی

مکنی بابومحمد... وفاتش بعداز سال دویست بود، و ازکتابهای اوست : کتاب‌السنن .

مکحول شامی

بردهٔ زنی از هـذیل بود . و در سال یکصد و شانزده وفـات یافت . این‌کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب المسایل فی‌الفقة .

اوزاعی

عبدالرحمن‌بن عمر ، و پدر عمر ، از قبیلهٔ اوزاع بود . اوزاعـی در سال یکصدو پنجاه ونه وفات یافت، واین‌کتابها از اوست : کتاب‌السنن فی‌الفقه . کتاب المسائل فی‌الفقه.

ولیدبن مسلم

مکنی بابوالعباس ، بردهٔ قریش ، و در سال یکصد ونود چهار هنگام بر گشتن از حج وفات یافت . این‌کتابها از اوست : کتاب‌السنن فی‌الفقه . کتاب المغازی .

عبدالرزاق

ابن همام‌بن نافع صنعانی ، مکنی بابوبکر ، بردهٔ حمیر . در سال دویست‌و یازده وفات یافت . و این‌کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب المغازی .

هشیم

ابن‌بشیر سلمی، مکنی بابومعاویه ، بردهٔ بنی‌سلیم. در سال یکصدوهشتاد وسه در بغداد

وفات یافت . و این کتابها ازاوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب التفسیر . کتاب القرآآت.

یزیدبن هارون

بـردهٔ بنی سلیم ، وکنیه‌اش ابوخـالد در سال دویست در واسط[1] وفات یافت . و از کتابهای اوست : کتاب الفرائض .

اسحاق ازرق

ابن یوسف ، کنیه‌اش ابو محمد . در سال یکصد ونود وپنج در واسط[2] وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب المناسك . کتاب الصلوة . کتاب القرآآت .

عبدالوهاب

ابن عطاءعجلی خفاف مکنی بابونصر ، از مردم بصره است که بعد از سال دویست در بغداد وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب التفسیر . کتاب الناسخ والمنسوخ .

ابراهیم بن طهمان هروی

این کتابها ازاوست: کتاب السنن فی الفقه . کتاب المناقب . کتاب العیدین . کتاب التفسیر .

حسن‌بن واقد مروزی

این کتابها از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الوجوه فی القرآن . کتاب ....

عبدالله‌بن مبارك

مکنی بابو عبدالرحمن ، که در سال یکصد وهشتاد و یك ، هنگام برگشتن از جنگ با دشمنان دین ، در هیت[3] وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب التفسیر . کتاب التاریخ . کتاب الزهد . کتاب البر والصلة .

۱و۲ـ ر.ك. بصفحهٔ ۲۴۱ این کتاب .

۳ـ هیت شهریست بر فرات ، در نزدیکیهای بغداد و بالای انبار (معجم‌البلدان) .

فیریابی بزرگ

مصاحب سفیان ، از مردم قیساریه[1] نامش ابوعبدالله محمدبن یوسف‌بن واقد فیریابی، یکی ازکوفیان است‌که در سال ... وفات یافته ، و این‌کتابهـا از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الطهاره . کتاب‌الصلوة . کتاب الصیام . کتاب الزکاة . کتاب المناسک . و بهمین‌ترتیب تا آخر تمام‌کتابهای فقهی .

عبدالله‌بن محمد

ابن ابوشیبه ، از محدثان صاحب تصنیف است . و در سال دویست وسی‌وپنج وفـات یافته ، و این‌کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب التفسیر . کتاب‌التاریخ . کتاب الفتن . کتاب صفین . کتاب الجمل . کتاب الفتوح . کتاب المسند فی‌الحدیث .

عثمان بن ابوشیبه

از محدثان صاحب تصنیف است ، و در سال دویست و سی‌و هفت وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب التفسیر . کتاب العین . کتاب المسند .

محمد بن عثمان

ابن ابوشیبه ، وفاتش در سال دویست و نـود و هفت ، و ازکتابهای اوست : کتاب السنن فی‌الفقه .

احمدبن حنبل

ابو عبدالله احمد بن حنبل ، و این‌کتابها از اوست : کتاب العلل . کتاب التفسیر . کتاب الناسخ و المنسوخ . کتاب الزهد . کتاب المسائل . کتاب الفضائل . کتاب‌الفرائض. کتاب‌المناسک . کتاب الایمان. کتاب‌الاشربة . کتاب طاعةالرسول . کتاب‌الرد علی‌الجهمیة . کتاب المسند ـ مشتمل برچهل‌هزار و اندی حدیث .

۱ـ قیساریه نام دو محل است یکی در فلسطین و یکی در آسیای صغری ـ اناطولی ـ (ر.ک. معجم‌البلدان) .

احمدبن حنبل پسری بنام عبدالله داشت ، که مرد موثق بوده ، و حدیث را از وی سماع دارند . و پسری بنام صالح‌بن احمد داشت . که پسرش زهیربن صالح بود و در سال سیصدو سه وفات یافت[1] .

اثرم

از اصحاب احمدبن حنبل ، نامش احمدبن محمدبن هانی ، مکنی باابوبکر ، از مردم اسکاف[2] بنی‌جنید است و در .... وفات یافته ، و این‌کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه براساس مذهب احمد و شواهد او از حدیث . کتاب التاریخ . کتاب العلل . کتاب الناسخ والمنسوخ فی‌الحدیث .

مروزی

احمدبن محمدبن حجاج ، از پیروان مذهب احمدبن جنبل ، وفاتش در ..... واز کتابهای اوست : کتاب السنن بشواهد الحدیث .

اسحاق‌بن راهویه

و نام راهویه ، ابراهیم بن . . . مروزی است . وی از بزرگان اصحاب احمدبن حنبل بود . و در ... وفات یافت ، و این‌کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب المسند . کتاب التفسیر .

ابوخیثمه و فرزندانش

ابو خیثمه زهیربن حرب ، در سال دویست و سی‌وچهار درگذشت ، و این‌کتابها از اوست : کتاب المسند . کتاب العلم .

۱ــ وفات خود امام احمد حنبل در سال ۲۴۱ است ، و قبرش در مقبرهٔ باب حرب غربی بغداد ، بالای مقابر قریش ـ کاظمیه ، قرار دارد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۳۲۸) .

۲ــ اسکاف ـ علیا و سفلی از نواحی نهروان ، میان بغداد و واسط بوده و اسکاف علیا معروف باسکاف بنی‌جنید است . (ر.ك. معجم‌البلدان) .

پسر ابوخیثمه

ابوبکر احمدبن زهیربن حرب، از محدثان اخباری، و فقیه بود. وفاتش در سال دویست و هفتاد و نه، و این کتابها از اوست: کتاب التاریخ. کتاب المنتمین. کتاب الاعراب. کتاب اخبارالشعراء.

پسر ابوبکر

ابو عبدالله محمدبن احمدبن زهیربن حرب، همپایهٔ پدر بود، و در ... وفات یافته، و این کتابها از اوست: کتاب الزکوة و ابواب الاموال بعلله من الحدیث. کتاب التاریخ که بدست نیامده و یا باتمام نرسانید.

بخاری

ابوعبدالله محمدبن اسماعیل بن مغیرهٔ بخاری. از علماء محدثان مورد اعتماد، و این کتابها از اوست: کتاب التاریخ‌الکبیر. کتاب التاریخ الصغیر. کتاب الاسماء والکنی. کتاب‌الضعفاء. کتاب الصحیح. کتاب السنن فی‌الفقه. کتاب الادب. کتاب‌التاریخ الاوسط. کتاب خلق‌افعال‌العباد. کتاب‌القرائة خلف‌الامام.

معمری

نامش حسن‌بن علی‌بن شبیب، از محدثان فقهاء، و ازکتابهای اوست: کتاب‌السنن فی‌الفقه.

ابوعروبه

نامش حسین‌بن مودود حرانی است وحدیث مشایخ را تصنیف میکرد، وجز آن کتابی ندارد.

مسلم‌بن حجاج

ابوالحسین قشیری نیشابوری، از محدثان، و علماء حدیث وفقه است، و این کتابها

از اوست : کتاب الصحیح . کتاب الاسماء و الکنی . کتاب الاوحاد . کتاب المفرد . کتاب التاریخ . کتاب الطبقات .

علی بن مدینی

و جایش پیش از این موضع است

بن عبدالله بن جعفر مدینی ، از محدثان و عالم بحدیث ، که در سرمری[1] روز دوشنبه سه‌روز بآخر ذیقعده سال دویست و پنجاه و هشت . در سن هفتاد و دوسالگی ، وفات یافته و این کتابها از اوست : کتاب المسند بعلله . کتاب المدلسین. کتاب الضعفاء . کتاب العلل . کتاب الاسماء والکنی. کتاب الاشربة. کتاب التنزیل .

یحیی بن معین

در سال دویست و سی‌وسه وفات یافته، و ازکتابهای اوست : کتاب التاریخ ـ وآنرا اصحابش تألیف نموده‌اند و تألیف او نیست .

سریح[2] بن یونس

ابوحارث مروزی، از زمرهٔ محدثان مورد اعتماد ، و فقها، و قاریان است . وفاتش در ... و این کتابها از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الناسخ و المنسوخ . کتاب القرآت . کتاب السنن فی الفقه .

حفص ضریر

ابوعمر حفص بن عمر ، از بصریان ، و بزرگان محدثان است . وفاتش در .... و این کتابها از اوست : کتاب احکام القرآن . کتاب السنن فی الفقه .

فضل بن شاذان

و پسرش عباس بن فضل

فضل ، هم از شیعیان، وهم از سنیان بشمار میرفت . شیعیان ویرا از خودمیدانستند،

۱ـ سرمری همان سامراست (ر.ك. بصفحهٔ ۷۵ این کتاب) .

۲ـ ف (سریج) .

وما نیزویرا دراخبار شیعیان ذکر نمودیم. وحشویه[1] ویرا از خود دانند . و در باره حشویه این تألیفات را دارد:ـ کتاب التفسیر .کتاب القرآآت. کتاب السنن فی الفقه .
پسرش عباس بن فضل این تألیفات را داشت ....

ابراهیم حربی

ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق بن ابراهیم بن بشیر بن عبدالله ، ازبزرگان محدثان است که معرفت بحدیث داشت ، وعالم، وپارسا ، وعارف بلغت بود . اوو عبدالله بن دیسم مروزی، ازحافظان قرآن بودند . ابراهیم درسال دویست وهشتاد و پنج وفات یافت ، و ایـن کتابها ازاوست: کتاب غریب الحدیث ـ ازاین کتاب اینها انتشاریافت : مسند ابوبکر ، مسند عمر. مسندعثمان . مسندعلی. مسندزبیر. مسند طلحه . مسندسعدبن ابوقاص . مسند عبدالرحمن بن عوف . مسند عباس . مسند شیبة بن عثمان . مسندعبدالله بن جعفر . مسند مسوربن مخرمهٔ زهری . مسند مطلب بن ربیعه . مسند سائب مخزومی. مسند خالدبن ولید. مسندابوعبیدة بن جراح . مسند معاویه ودیگران . مسند عمروبن عاص . مسند عبدالله بن عباس . مسندعبدالله بن عمرخطاب . مسند موالی .
واین آخرین قسمت آن کتاب است . و پس ازآن ، ایـن کتابها نیز از اوست:ـ کتاب الادب . کتاب المغازی . کتاب التیمم .

مطین بن ایوب[2]

ابوجعفر محمدبن عبدالله بن سلیمان حضرمی، از محدثان مورد اعتماد است . ولادتش در... و وفاتش درسال دویست و نود وهشت، واین کتابها ازاوست:ـ کتاب السنن فی الفقه . کتاب التفسیر .کتاب المسند .کتاب تفسیر المسند . کتاب الادب .

فیریابی کوچك

ابوبکرجعفر بن محمدبن حسن فیریابی، ازمشایخ دنیا فراگرفته بود ، چون بهمه جا

۱ـ شهرستانی در ملل ونحل ص۱۱۷ گوید: ـ حشویه نامی است که اشعریان بگـروه جبریان داده‌اند. و خیرالدین زرگلی در اعلام ج ۶ـ ص ۲۵۲ در شرح حـال ابن ندیم ـ از ابن حجر نقل کرده ، که او ـ ابن ندیم ـ سنیان را حشویه . و اشعریان را مجبره مینامید . و درلغت، نام گروهی است که ظواهر راگرفته ، وتمایلی بتجسم وغیره دارند(اقرب الموارد).
۲ـ شـ روی (ابن ایوب خط کشیده) .

رفت ، ودرآخرین روزسال سیصد وفات یافت . و ازکتابهای اوست : کتاب السنن مشتمل بر کتابهای زیادی درحدود پنجاه کتاب.

شبیب عصفری

نامش خلیفةبن خیاط[1] از مردم بصره، واین کتابها از اوست : کتاب الطبقات . کتاب التاریخ . کتاب طبقات القراء . کتاب تاریخ الزمنی والعرجان والمرضی والعمیان . کتاب اجزاءالقرآن و اعشاره و اسباعه وآیاته .

کچی

نامش ابومسلم، وپدرش از.... ببصره آمد، وخانهٔ ازگچ وآجرساخت . وبه کارگران میگفت، کچ کچ- یعنی گچ بکار ببرید ، واین گفته براوماند ه ، وکچی نامیده شد. ابومسلم از بزرگان محدثان با بهترین اسنادها بود . ولادتش در . . . و این کتابها از اوست: کتاب السنن. کتاب المسند.

ابن ابو داود سجستانی

نامش سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد ، وشداد ، ابوبکر... بن سلیمان بن ابوداود[2] است. این ابوداود ، از بزرگان محدثان ، و فقهاء مورد اعتماد بود. ولادتش در سال ... و وفاتش در سال سیصد و شانزده ، واین کتابها از اوست: کتاب التفسیر ، و این کتاب را وقتی تألیف کرد ، که ابوجعفرطبری کتاب خود را تألیف نمود . و بزرگتر بن کتاب ابن ابوداود ، در حدیث است . کتاب المصابیح فی الحدیث. کتاب المصاحف . کتاب نظم القرآن . کتاب فضائل القرآن. کتاب شریعة التفسیر. کتاب شریعة المقاری . کتاب الناسخ والمنسوخ. کتاب البعث والنشور.

ابوعبدالله

محمدبن مخلدبن حفص عطار، از محدثان مورد اعتماد است . و درسال دویست وسی وسه بدنیاآمده ، ودرسال سیصد وسی و یك وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب السنن فی الفقه. کتاب الاداب . کتاب المسند ـ بزرك است .

۱ــ ش ـ بی نقطه. ۲ ــ ش ـ (ابودواد).

محاملی

قاضی ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضبی ، از موثقان است ، و در سال دویست و سی‌وپنج بدنیا آمده ، و هشت‌روز باخر ربیع‌الثانی سال سیصد و سی‌وفات یافت، واین خبر را درکوی و برزن بغداد جار زدند . وبرروی زمین محدثی بآن اسناد وراستی و درستی و پرهیزکاری دیده نشد . ازکتابهای اوست :کتاب‌السنن فی‌الفقه .

جعفر دقاق

از حافظان حدیث ، و بعد از محاملی ، در راستی و درستی و پرهیزکاری ، یگانه بود وفاتش در سال سیصد و سی وازکتابهای اوست ....

ابن صاعد

ابومحمد یحیی‌بن محمدبن صاعد ، برده منصور ، ولادتش در ... و در سال سیصد و هیجده وفات یافت. و این‌کتابها از اوست :کتاب‌السنن .کتاب المسند .کتاب القراآت .

بغوی

ابوالقاسم عبدالله‌بن‌محمدبن عبدالعزیز بغوی، معروف با‌بن‌بنت منیع، درسال دویست وچهارده بدنیا آمده ، و در سال سیصد و هفده درگذشت ، و این‌کتابها از اوست :کتاب المعجم‌الکبیر .کتاب المعجم‌الصغیر .کتاب‌المسند .کتاب المسند علی مذاهب‌الفقهاء .

ترمذی

نامش محمدبن عیسی‌بن سوره، و این‌کتابها از اوست: کتاب‌التاریخ .کتاب‌الصحیح. کتاب العلل .

ابن ابوثلج

ابوبکر محمدبن احمدبن محمدبن ابوثلج‌کاتب . هم از شیعیان، وهم از سنیان بشمار میرفت ، و شیعه بودنش بیشتر نموداشت ، و از سنیان روایات زیادی نموده ، و در این معنا تصنیفاتی هم دارد ، و از مردمان متدین ، و با فضل و پارسائی بود ، و پیش از این ما ذکری از او نموده‌ایم ، این‌کتابها از اوست :کتاب‌السنن والاداب علی مذهب العامة . کتاب (الفضائل) فضائل الصحابة .کتاب الاختیار من‌الاسانید .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن هفتم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

طبری و اصحابش

محمدبن اسحاق ندیم گوید: بگفتهٔ ابوالفرج معافابن زکریاء نهروانی، وی ابوجعفر محمدبن جریربن یزیدبن خالد طبری آملی است که علامهٔ با عمل ، و امـام آن عصر و دوران ، و فقیه زمان خود بود . ولادتش در سال دویست و بیست و چهار درآمل[1] ، ودر سال سیصد و ده بسن هشتاد و هفت سالگی وفات یافت . حدیث را از مشایخ با فضل مانند محمدبن حمید رازی ، وابوجریح ، و ابوکـریب ، و هنادبن سری ، و عبادبن یعقوب ، و عبیدالله بن اسماعیل‌بن موسی ، و عمران‌بن موسی قزاز ، وبشربن معاذ ، فراگرفته ، وبر داود فقه‌را قرائت داشته، وفقه شافعی را درمصر از ربیع‌بن سلیمان، ودر بغداد ، ازحسن‌بن محمدزعفرانی ؛ وفقه مالک‌را ، از یونس‌بن عبدالاعلی، وبنی‌عبدالحکم محمد، وعبدالرحمن ،

۱ـ آمل ، از شهرهای بزرگ طبرستان ـ مازندران ـ است (ر.ك. لغتنامه دهخدا) .

وسعد ، و پسربرادر وهب ، و فقه عراقیان را ، ازابو مقاتل در ری آموخت . و استادان بزرگواری را درمصر، وشام، وعراق ، وکوفه ، و بصره ، وری ، دیده ، و درتمام علوم ، علم‌قرآن ، ونحو، وشعر، و لغت و فقه ، متفنن بوده ، و محفوظات بسیاری داشت .

ابواسحاق بن محمد بن اسحاق بمن‌گفت : شخص موثقی برایم نقل‌کرد : ابوجعفر طبری را در مصردیده بودکه بروی شعر طرماح ، یاحطیئه را ــ ابن‌ترید از من است ــ میخواندند. ومن بخط اوکتابهای زیادی در لغت ، ونحو، وشعر ، وقبائل دیده‌ام . در فقه مذهب ورویه مخصوص بخود داشت. وکتابهائی درآن تألیف کرد، وازآنجمله: کتاب‌اللطیف است‌که مشتمل برچندین‌کتاب ، بپیکرهٔ کتابهای فقهاء در مبسوط بود و شمارهٔ آن .... کتاب‌البسیط فی‌الفقه ، که باتمام نرسانده ، و از آن‌کتابها اینهـا در دست مردم است : کتاب‌الشروط‌الکبیر . کتاب‌المحاضر والسجلات . کتاب‌الوصایا . کتاب ادب‌القاضـی . کتاب‌الطهارة . کتاب‌الصلوة . کتاب‌الزکاة . کتاب‌اللطیف فی‌الفقه ــ مشتمل بر...کتاب التاریخ ــ که قطعان[1] برآن فزوده شده . وآخرین املائی‌که درآن دارد ، تا سال سیصد و دو بوده ، وبهمین‌جا قطع شده است .

گروهی‌این‌کتاب رامختصر نموده،ومستندات‌آنرا حذف‌کرده‌اند ، ازجمله ، مردیست معروف بمحمدبن سلیمان هاشمی، و یك نویسنده دیگری‌که به ... معروف میباشد . و از مردم موصل، ابوالحسن[2] شمشاطی معلم، ومردی‌که معروف بسلیل‌بن احمد است . و گروه دیگرازهمانجائیکه مانده ، تا این زمان ما چیزهائی‌برآن افزوده‌اندکه قابل استنادنیست، زیراکسانی نیستندکه از دولتیان مطلع، ویا از دانشمندان باشند .

کتاب‌التفسیر ــ بهترازآن تألیف نشده ، و گروهی آنرا مختصر نموده‌اند ، مانند ابوبکربن اخشید و دیگران . کتاب‌القراآت . کتاب‌الخفیف فی‌الفقه . نازکست . کتاب المسترشد ،کتاب تهذیب‌الاثارــ بپایان نرساند ، وآنچه ازآن بدست‌آمده و من‌یاد دارم... کتاب اختلاف‌الفقهاء ــ و از این‌کتاب‌هم‌آنچه بدست‌آمده ....

۱ــ قطعان قبیله‌ای از قبایل عرب است (منتهی‌الارب) .

۲ــ ف(ابوالحسین).

فقیهان بمذهب او

که از اصحابش بودند

علی‌بن‌عبدالعزیز بن محمد دولابی[1]. و این کتابها ازاوست: کتاب‌الرد علی‌ابن‌المغلس. کتاب فی‌بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. کتاب‌القراآت. کتاب‌اصول‌الکلام. کتاب‌افعال‌النبی‌صلعم. کتاب‌التبصیر. رسالته‌الی‌نصرالقشوری. رسالته‌الی‌علی‌بن‌عیسی. رسالته‌الی بر برالحرمی[2]. کتاب‌المسئله فی‌اقتراض‌الاماء. کتاب‌الاصول‌الاکبر – نایاب. کتاب‌الاصول‌الاصغر. کتاب الاصول‌الاوسط. کتاب‌عبارة‌الرؤیا. کتاب اثبات‌الرسالة. کتاب رسالة‌کذبتما. و دراین معنا در ادب‌النفوس خبری روایت شده، که فاطمه و علی‌علیهماالسلام، ازخدمتکاران‌خودنزد پیغمبر علیه‌السلام شکایت کرده‌اند، و پیغمبر گفت: دروغ میگوئید.[3]

و نیزازاصحاب او که فقیه در مذهبش‌بود، ابوبکر محمدبن ابوثلج‌کاتب است، که این کتابها از اوست ....

و ازاصحاب او: ابوالقاسم ... عراد است‌که این کتاب از اوست: کتاب‌الاستقصاء فی‌الفقه. ورساله‌های‌کمی نیزدارد. ازجمله ....

واز اصحاب او: ابوالحسن احمدبن یحیی‌بن علی‌بن ابومنصور منجم، از متکلمان است، که پیش‌از این گفته شده، و این‌کتابها از اوست: کتاب‌المدخل‌الی مذهب‌الطبری و نصرة مذهبه. کتاب‌الاجماع فی‌الفقه علی‌مذهب ابی‌جعفر.

و نیز از فقهاء مذهب‌او، ابوالحسن دقیقی حلوانی طبری است، و این کتابها از اوست: کتاب‌الشروط. کتاب‌الرد علی‌المخالفین.

و از اصحاب او، ابوالحسین‌بن یونس‌است. که نامش... و از متکلمان بوده، و در کلام کتابهائی‌داشته، و درفقه نیز این‌کتاب از اوست: کتاب‌الاجماع.

وازاصحاب او، ابوبکربن کامل‌است، که نامش درمقاله اول‌آمده، وبرمذهب طبری

---

۱ ـ دولاب نام دو محل است یکی در شرق بغداد. و یکی از دهات ری است (معجم‌البلدان). ۲ـ ف (الحزمی).

۳ـش ـ در حاشیه دارد (مقابله با دستورمصنف‌گردید وصحیح است. وله‌الحمد)

این تألیفاترا دارد:ـ کتاب جامع الفقه. کتاب الحیض . کتاب الشروط . کتاب الوقف .

وهمچنین، ابواسحاق ابراهیم بن حبیب سقطی طبری، که از مردم بصره بود وتاریخی بدنبالهٔ کتاب ابوجعفر نوشته ، ومتضمن مقدار زیادی ازسرگذشت ابوجعفر واصحابش بوده، و این کتابها از اوست: کتاب الرساله. کتاب جامع الفقه .

واز اصحاب او مردیست معروف بابن اذنونی ، نامش... و ازکتابهای اوست ..... و مردیست معروف بابن‌حداد، نامش... و ازکتابهای اوست....

ابوالفرج معافا گوید : ابو مسلم گچی درفقه بابو جعفرطبری تمایل داشته ، و در سن ابوجعفر بود .

معافا نهروانی قاضی

درزمان ما

ابوالفرج معافابن زکریا ، از مردم نهروان[۱] ، در مذهب ابوجعفر یگانه عصر خود بوده ، وتمام کتابهای او را از حفظ دارد . و بااین وصف ، در بسیاری ازعلوم ... متفنن وآزموده ودرآنها انگشت نما بوده . وبسیار باهوش وذکاوت وخوش‌حافظه، و سریع‌الجواب است . ولادتش در سال ...[۲] و در فقه و جزآن ، تا این زمان ، بطوریکه بیاد دارم، این تألیفاترا دارد : کتاب التحریر والمنقر[۳] فی اصول الفقه . کتاب الحدود والعقود فی اصول الفقه. کتاب المرشد فی الفقه. کتاب شرح کتاب المرشد فی الفقه . کتاب المحاضر والسجلات. کتاب شرح کتاب الخفیف للطبری. کتاب الشافی فی مسح الرجلین. کتاب الشروط . کتاب اجوبة الجامع الکبیر لمحمدبن الحسن. (کتاب اجوبة المزنی علی مذهب الطبری) . کتاب الردعلی الکرخی فی مسائل . کتاب الرد علی ابی یحیی البلخی فی اقتراض الاماء . کتاب الرد علی داودبن علی.

۱ــ نهروان دهستان بزرگی میان بغداد و واسط است (معجم البلدان) .

۲ــ ف (وله.... سنة) ش (ولدسنة) .

۳ــ ش (التحریر والنفر).

کتاب رسالته الی العنبر القاضی فی مسئلة (فی) الوصایا . کتاب فی تأویل القرآن . کتاب الرسالة فی واوعمرو . کتاب القرآآت . کتاب المحاورة فی العربیه . کتاب شرح کتاب الحرمی[1]. کتاب رسالةعمر. وخود او بمن گفت ،که پنجاه واندی رساله در فقه، وکلام، و نحو، و جزاینها دارد[2].

۱- ف (الحزمی)

۲- ش- درحاشیه دارد (وازبهترین کتابهای او،که مصنف بیاد نیاورده ـ کتاب الجلیس والانیس است که مشتمل برفضائل بسیار، و اخباری نیکو، وچیزهای سودمند دیگر است) ولی فلوکل این را درمتن کتاب آورده است .

بسم الله الرحمن الرحيم

فن هشتم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

فقهاء شراة[1]

کتابهای این گروه پنهان بوده ، وکمتر بدست آید، زیرا همه مردم کینه آنان را بدل دارند، وبدنبال آزارشان هستند. وبااین وصف صنفان وصاحبان تألیفی درفقه وکلام داشته‌اند، و این مذهب در جاهائی مانند ، عمان[2] و سجستان[3] و شهرهای آذربایجان ، و نواحی سن[4]

۱- شراة- خوارج را گویند (اقرب الموارد).

۲- عمان دهستانی عربی است درکناردریای یمن وهند (معجم البلدان) ولی امروزیکی از ممالك عرب بشمار میرود .

۳- رجوع کنید بصفحهٔ ۲۱ همین کتاب .

٤ - سن - بکسراول شهریست بردجله بالای تکریت(معجم البلدان).

وبوازیج[۱]، وکرخ جدان[۲]، و تل‌عکبرا[۳]، و حزه[۴]، و شهرزور[۵] انتشار دارد.

وازفقهاء برجسته آنان

جبیر بن غالب

مکنی بابو فراس است، که فقیه، وشاعر، و خطیب بود. و این کتابها از اوست: کتاب السنن والاحکام. کتاب احکام القرآن. کتاب المختصر فی الفقه. کتاب الجامع الکبیر فی الفقه. کتاب رسالته الی مالک بن انس.

قرطلوسی

ابوالفضل، از مردم نواحی (تل) عکبر[۶] کتابهای زیادی دارد، از جمله: کتاب الجامع الکبیر فی الفقه ـ مشتمل بر چندین کتاب بپیکرهٔ کتابهای فقهاء است. کتاب الجامع الصغیر. که تکیه گاه اصحابش میباشد. کتاب الفرائض. کتاب الرد علی ابی حنیفه فی الرأی. کتاب الرد علی الشافعی فی القیاس.

ابوبکر بردعی

ازهمین گروه بوده، ونامش محمدبن عبدالله است. ومن در سال سیصد و چهل، او را دیدم، و با من مأنوس و متظاهر بمذهب اعتزال بود، ولی از خوارج و فقهاء آنان بشمار میرفت، و بمن گفت چندین کتاب در فقه داردکه پارهٔ ازآنها را چنین نام برد:

---

۱ ـ بوازیج ـ شهریست نزدیك تکریت، در دهانه زاب سفلی که بدجله میریزد (معجم البلدان).

۲ـ کرخه جدان ـ نزدیك بخانقین است (منتهی الارب).

۳ـ تل‌عکبرا ـ جائیست نزدیك عکبرا که بآن تل‌عکبرا گویند (معجم البلدان).

٤ـ حزه ـ نام سه محل است. یکی جائیست میان نصیبین ـ و رأس عین ـ و یکی شهر شهرکوچکی است نزدیك اردبیل ـ و یکی هم درحجازاست (معجم البلدان).

٥ـ شهر زور دهستان وسیعی است میان اردبیل و همدان (معجم البلدان).

٦ـ عکبرا بضم اول ـ از نواحی دجیل است. وتا بغداد ده فرسنك فاصله دارد (معجم البلدان).

کتاب المرشد فی الفقه . کتاب الردعلی المخالفین فی الفقه . کتاب تذکرة الغریب فی الفقه . کتاب التبصر للمتعلمین . کتاب الاحتجاج علی المخالفین . کتاب الجامع فی اصول الفقه . کتاب الدعاء. کتاب الناسخ والمنسوخ فی القرآن. کتاب الاذکار والتحکیم. کتاب السنة والجماعة. کتاب الامامة . کتاب نقض کتاب ابن الروندی فی الامامة. کتاب تحریم المسکر. کتاب الردعلی من قال بالمتعة. کتاب الناکثین. کتاب الایمان والنذور.

ابو القاسم حدیثی

اورا دیده‌ام. مردی بود زاهد ، ومتظاهر بخشوع ، مذهبش را آشکار نمیکرد.ولی از بزرگان خوارج و فقهاء آنان بشمار میرفت . این کتابها از اوست: کتاب الجامع فی الفقه . کتاب احکام الله عزوجل . کتاب الامامة . کتاب الوعدوالوعید . کتاب التحریم والتحلیل . کتاب التحکیم فی الله جل اسمه .

هفتمین جزء

از

کتاب‌الفهرست

دراخبارمصنصفان قدماء ومتأخران

و نام‌کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج

بن ابویعقوب وراق

حکاه خط المصنف
عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستربیتی و تقلیدی‌که از خط
مصنف کرده است

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله هفتم- از کتاب الفهرست

مشتمل بر :

اخبار فلاسفه وعلوم باستانی وکتابهائیکه

در این باره تصنیف کرده‌اند

در سه فن - فن اول

در اخبار فلاسفه طبعیین ومنطقیین

و نام کتابها ، ترجمه‌ها ، وشرحهائی که موجود بوده ،

ویا ذکری از آن شده ووجود ندارد ، یاموجود بوده وسپس نایاب شده‌است

درآغاز این مقاله حکایتهائی را ازگفتهٔ

علما نقل مینمائیم :

ابوسهل بن نوبخت[1]، در کتاب النهمطان گوید : علومی گوناگون ، و انواع کتابها روبفزونی گذاشت ، واز وجوه مسایل ومآخذیکه بدست آمده ، و ستارگان هم بر آن دلالت دارد ، چنین برمیآیدکه حوادثی قبل از ظهور اسباب و موجباتش ، وقبل از معرفت مردم بآنها ، در شرف وقوع بوده ، چنانکه بابلیان[2] در کتابهای خودآن را بیان داشته . و مصریان ازآنان آموخته ، وهندیان در شهرهای خود بآن عمل نمودند . ومردم همچون بشر اولی بودندکه هنوز دست بگناهی نیالائیده، وبکارهای زشت وپلیدآلوده نگشته ، ودرمنجلاب نادانی وجهالت نیفتادة بودند . ولی همینکه در آنان و اندیشه و آرزوهایشان کج روی و سرگشتگی راه یافت . بطوریکه رفتار وکردارشان در کتابها بثبت رسیده از بی‌خودی در در وادی ضلالت وگمراهی حیران وسرگردان گردیده . و دانش ومعرفت ازخاطرشان زدوده گردید ومدتها روزگار را بهمان احوال و منوال گذراندند . تاآنکه در میان اعقاب و بازماندگانشان مردمان مؤید وموفقی پدیدآمدکه بفکر واندیشهٔ درگذشته‌های خود وسنجش و دانستن آن فتاده ، ودریافتندکه درگذشته نسبت بدنیا وشئون آن چه علوم ومعارفی بوده، و مردمش درچه احوال و شرائطی زندگانی داشتند ، ومواضع افلاک آسمان ، و راهها ، و درجات[3] ، ودقائق[4] آن . ومنازل علوی وسفلی با مجاری و ناحیه‌هایش چگونه بوده است.

و این امر در دوران پادشاهی جم پسر اونجهان[5] بود، که دانشمندان بآن پی برده ،

---

۱ ــ فضل بن ابوسهل از منجمانی بودکه در دارالحکمه بکار ترجمه از فارسی بعربی اشتغال داشت . و در سال ۸۱۵ میلادی (۱۹۳ هجری) وفات یافته واز تألیفاتش جزمقداری ازکتاب النهمطان فی‌معرفة طالع الانسان ، چیزی بدست نیامد . (اعلام المنجد)

۲ ــ بابل ناحیه ایست‌که‌کوفه وحله درآن بوده ، جادو وشراب را بآن نسبت دهند بقولی دماوند . وبگفته ابوالحسن ، بابل‌کوفه است ، ابو معشر کلدانیان را اولین‌سکنه آنجا دانسته ، وبعضی‌گفته‌اند نوح علیه‌السلام اولین‌کسی است‌که بعداز طوفان در آنجا مقیم‌گردید وآبادی‌آنجا بوی نسبت داده‌اند . (معجم‌البلدان)

۳ و ۴ ــ درجات و دقائق‌که جمع درج و دقیقه است ازاصطلاحات منجمان در تحدید طول و عرض جغرافیائی بوده ، ودرجهٔ‌گردش یکشبانه روز آفتاب درفلك بمساحت بیست وپنج فرسنك است . هردرجه بشصت دقیقه ، وهردقیقه بشصت ثانیه و هرثانیه بشصت ثالثه ، بهمین گونه هرچه بالارود، تقسیم شده است. (معجم‌البلدان ص۳۹)

۵ــ جم یا جمشید پسرو یونگهان ، و معرب‌آن و یونجهان است (یادداشتهای‌گاتها تألیف استاد پورداود ص۴۲۵)

ودر کتابها آورده وتوصیف نموده ، و در توصیفات خود ، آن دنیا و جلالتش را ، و اسباب اولیهٔ و تأسیساتش را، و ستارگان ، وگیاهان ، ودواها ، و تعویذاتی را که مردم در راه آرزوهای خود ، ازخیر وشربکار میبردند ، توصیف نموده و سالیان درازی را بهمین گونه گذراندند تا پادشاهی بضحاک بن کی[۱].

دیگری جز ابوسهل گفته است : ده‌آک بمعنی ده‌آفت است که عرب آن را ضحاک نامید .

برگردیم بسخنان ابوسهل‌ـ کی رسید ، که درحصه مشتری ، و نوبت ، و ولایت ، و قدرتش برآن دوران بود . و او در زمینهای سواد[۲] شهری بناکرده ، ونام آن را از نـام مشتری درآورده ، وآن را جایگاه علم و علماء قرار داد . و دوازده کاخ بشماره برجهای آسمان درآن برپا نموده ، وهرکاخی را بنام برجی‌نامید . و برای کتابهای علمی خزینه‌ـ هائی درآن بساخت ، وعلما را درآن‌کاخها منزل داد .

دیگری جزابوسهل گوید : هفت‌خانه بنام ستارگان هفتگانه بناکرده ، و هرخانه آنرا بیکنفر اختصاص وخانه عطارد را ویژه هرمس[۳] نمود وخانه مشتری را بتینکلوس ، و خانه مریخ را بطینقروس مخصوص داشت .

برگردیم بسخنان ابوسهل: ومردم سرسپرده ومطیع آنان شدند ، و شنوائی از ایشان داشته و بدستورشان کارهای خود را روبراه مینمودند ، زیرا آنان را درعلم و مآل اندیشی بالاتر از خود میدانستند . تا آنکه پیامبری در آن زمان ظهورکرد ، و آنـان منکر او

۱ـ درنسب ضحاك میان نسابان اختلاف است ، بعضی گویند ، اصل او از یمن بوده ، و نسب او: ضحاك‌بن علوان‌بن عویج یمنی وخواهرزادهٔ جمشید بود. و نسابان پارسی نسب او را چنین‌گفته‌اند : بیوراسف (نام ضحاك) بن امرونداسف‌بن دینکان‌بن وبهرسك‌بن تازبن نوارك بن‌سیامك‌بن میشی‌بن‌کیومرث. وشاید ازنقطه نظراینکه سلسله‌پدران ضحاك بکیومرث میرسیده او را ضحاك پسرکی‌گفته‌اند (لغتنامه دهخدا ص۱۹).

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۰۴ همین‌کتاب .

۳ـ هرمس‌ـ یکی ازعلماء افسانه‌ایست ـ و افسانهٔ او ازقرن سوم بعد از میلاد در اسکندریه پیدا شد. ودر قرن چهارم کمال‌یافت ، تا آنجاکه بسیاری‌کتب بنام او مشهورگردید. چنانکه ایامیلیخس‌عدد آن را دوهزار ذکرکرده ، ودرکتب فلاسفه وحکما ، سه هرمس‌آمده ، هرمس‌الاول‌که پیش‌ازطوفان نوح میزیست ، وهرمس‌الثانی‌که بعدازطوفان درآغاز بنای بابل زندگی‌میکرد ، و هرمس‌الثالث‌که بعدازطوفان در مصربسرمیبرد و استاد ، اسقلبیوس طبیب افسانهٔ بود. (ر.ك تاریخ علوم عقلی‌تألیف استاد دکترصفاح ج۱ص۷۸) .

شده ، وعلمشان بآن پایه نرسیده بود که ویرا بدرستی دریابند ، و از این رو ، در میانشان آشفتگی وجدائی واختلاف در عقیدت پیدا شده ، و هریك از آن دانشمندان بشهری روی آورد تا درآنجا اقامت نماید ، وپیشوای مردمانش گردد . و در میان آنان دانشمندی بنام هرمس، که ازهمه خردمندتر ، وعالمتر ، وباهوشتر درکارها بود بمصردرآمده و برمردمش حکومت یافته ، و دست بآبادی وعمران آنجا گشوده ، امور مردم را اصلاح ، و توانائی علمی خود راآشکار ساخت ، وهمانجا مانده ، وبیشتر اوقاتش را در بابل میگذرانید . تا زمانیکه اسکندر پادشاه یونانیان برای هجوم بایران از شهریکه رومیان آنرا مقدونیه[۱] نامند بیرون شد ، و اوکسی بودکه گرفتن فدیه[۲] راکه در مملکت فارس و بابل معمول بود ، روا وجایز نمیدانست. و دارا پسرداراشاه را بقتل رسانید، وبرقلمرو او استیلایافته، مدائن را ویران ، و کاخهائیکه بدست دیوان و سرکشان ساخته شده بود خراب کـرده و ساختمانهای گوناگون آنراکه برسنگها و تختههایش انواع علوم نقش وکندهکاری شده بود با خاك یکسان نمود . وبا این خرابکاریها ، و آتش سوزیها ، هماهنگیآنرا بهم ریخته و درهمکوبید و از آنچه در دیوانها و خزینههای اصطخر[۳] بود رونوشتی برداشته ، و بزبان رومی وقبطی[۴] برگردانید ، و پس ازآنکه ازنسخه برداریهای مورد نیازش فراغت یافت ، آنچه بخط فارسی که بآن کشتج[۵] میگفتند. درآنجا بود، بآتش انداخته . خواستههای خود را از علم نجوم ، وطب ، و طبائع گرفته ، و باآن کتابها وسائر چیزهائیکه از علوم ، و اموال ، و گنجینهها ، و علما بدستآورده بود بمصر روانه داشت . وچیزهائیدرهندوچین ماندکه پادشاهان ایران در دوران پیامبر خود زردشت[۶] . و جـاماسب حکیم[۷] نسخه برداری نموده ، و بآنجا فرستادند ، زیرا پیامبرشان زردشت و جاماسب . آنان را از کردار ورفتار اسکندر زینهار داده ، و گفته بودندکه پیروزی با وی خواهد بود . و او

۱ــ مقدونیه ــ Macédoine از ممالك قدیم اروپا و در شمال یونان‌است (لاروس).

۲ــ فدیه ــ چیزیست که کسی برای نجات خود از اذیت و آزاری‌میدهد (اقرب‌الموارد).

۳ــ اصطخر ــ یا اسطخرنام یکی از قدیمترین شهرهای ایران ، و در ۵۳ کیلومتری شرق شیراز است (معجم‌البلدان)

۴ــ قبط ــ یا ــ قفط نام مردم قدیم مصر ، و امروزهم بگروهی از نژاد همانهاگویند که برنصرانیت باقیمانده‌اند (قاموس‌الاعلام ترکی)

۵ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۳ همین‌کتاب .

۶ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱ همین‌کتاب .

۷ــ درسنت زرتشتیان جاماسب از خاندان هوگوه در اوستا برادر فرشوشتربـود ، و هردو وزیر کی‌گشتاسب بودند (لغتنامه دهخدا)

تاآنجاکه بتواند از علوم وکتابها ربوده وبشهرخود روانه خواهدکرد ، از این جهت در عراق علم روباندراس گذاشته و ازهم پاشیده شد ، و علما باهم اختلاف پیداکرده ، وازمیان رفتند . و در مردم حالت تعصب و طرفداری پیدا شده ، و هردسته‌ای برای خود پادشاهی برگزیده ، وبملوك‌الطوائف شهرت یافت .

ولی‌مملکت روم‌که پیش‌از اسکندر ، در اختلافات ، وجدائی ، وکشمکش[1] بسرمیبرد بزیر پرچم یك‌پادشاه‌درآمده ، وهمه باهم متحد ویکدل‌ویك‌زبان شدند، امامملکت بابل‌بهمان بیسر وسامانی و فساد و ناتوانی باقیمانده ، و مردمانش مقهور و مغلوب ، نه قدرت دفاع را ازخود داشتند ، ونه میتوانستند ستمدیدهٔ را درپناه خود نگاهدارند . تاآنکه اردشیربن بابك ، ازخاندان ساسان بپادشاهی رسید. و آن پراکندگیها ، وجدائیها را مبدل به اتحاد ویگانگی نموده ، دشمنان را سرکوب‌کرده ، و برشهرها استیلا یافته ، و مردم را بدور خود جمع‌کرده ، وآن تعصب و دسته بندیها را از میانشان برداشت ، و همینکه زمام کلیه امور را بدست‌گرفت ، مردمانی را بهند وچین و روم فرستاد تا از تمام‌کتابهائیکه نزدشان بود نسخه برداری نمایند، و بجستجوی مقدارکمی‌هم‌که در عراق بود برآمده، و همهٔ آنها را جمع‌آوری‌کرده . و ازآن پراکندگی‌درآورده ، و اختلاف وتباینی‌که درآنها پیداشده بود برطرف‌کرد . وپسرش شاپورنیز، پس‌از وی ، همین رویه را دنبال نمود تا آنکه تمام آن‌کتابها بپارسی‌و بهمان‌صورتی‌درآمدکه درزمان هرمس‌بابلی پادشاه مصربوده ، ودوریتوس سریانی، وفیدورس یونانی ازشهرآتینی[2] معروف بشهردانش ، و بطلمیوس اسکندرانی و فرماسب هندی‌آن را شرح وبهمان‌گونه‌که خودشان آنرا ار روی اصل‌آن کتابها‌که در بابل‌بود فراگرفته بودند ، بمردم‌آموختند .

و پس از او ، کسری انوشیروان نیز برای علاقه و محبتی‌که بعلم و دانش داشت ، بجمع و تألیف‌آن‌کتابها پرداخته ، و بآن عمل میکرد . ودر هر دوره ، و زمانی مردم تجربیاتی تازه ، وعلوم نوینی دارندکه زائیدهٔ‌گردش ستارگان در برجهای آسمان ، برای دارهٔ زمان ، بامرخداوند متعال میباشد .

گفته‌های ابوسهل باینجا پایان یافت .

اسحاق راهب درتاریخ‌خود‌گوید ، بطولوماوس فیلادلفوس ، که ازشاهان اسکندریه بود، در دوران پادشاهی خود ، بجستجوی‌کتابهای علمی پرداخت ، و این‌کار را درعهده مردی بنام زمیره‌گذاشت ، و اوگویدکه پنجاه و چهارهزار ویکصد وبیست‌کتاب‌جمع‌آوری

۱ـ ن (التجارب) ش (والتحارب)

۲ـ همان شهراتنه پایتخت یونان است .

کرده ، وبپادشاه گفت . هنوزهم مقدار زیادی ازاین‌نوع کتابها در سند ، وهند . وجرجان، وارمان[1]، وبابل ، وموصل ، ونزد رومیان باقی‌مانده است .

حکایت دیگر

ابومعشردر کتاب اختلاف‌الزیجات چنین گوید : پادشاهان ایران باندازهٔ بنگاهداری علوم وباقیماندن‌آن برروی زمین علاقمندی داشتندکه برای محفوظ ماندن‌آنها از گزند و آسیب زمانه ، وآفتهای زمینی وآسمانی، گنجینه کتابها را از سخت‌ترین ومحکمترین‌چیزی برگزیدندکه تاب مقاومت با هرگونه پیش‌آمدی را داشته و پایداری و دوامش در مقابل سیروگردش زمانه زیاد بوده ، و عفونت و پوسیدگی کمتر بآن راه‌داشت . و آن پوست درخت خدنگ[2] بودکه بآن توزگویند . چنانکه هندیان و چینیان ، و مردمان سائر ملل و اقوام دراین‌کار ازآنان پیروی نموده ، وحتی برای سختی و محکمی ، و همچنین نرمی و دوامی‌که داشت‌کمان تیراندازی را نیز ازآن ساختند .

و پس‌ازآنکه بهترین وسیله را برای نگاهداری علوم بدست آوردند ، برای یافتن بهترین‌جا و محل ، بجستجوی زمینها و شهرستانها برخواستندکه بهترین آب و هوا را داشته باشد و عفونتش کمتر ، و از لرزش زمین و فرو ریختگی بدور و در گلش‌آن چسبندگی باشدکه ساختمانها برای همیشه استوار و پایدار بماند . و پس‌ازآنکه همه جای مملکت را کنجکاوی و جستجو نمودند ، در زیر این گنبدکبود شهرستانی را با این صفات ، جزاصفهان نیافتند ، و درآنجا نیز بتمام گوشه وکنارها رفته و بهتر از رستاک‌جی[3] جائی‌ندیدند ، و در این رستاک ، همین محلی‌راکه ، پس‌از سالیان دراز درآن شهرجی بنا شده ، موافق منظور خود یافتند . وبقهندژ[4]که میان شهر جی قرار داشت ،آمده ، و علوم

۱ـ فرهنگ نفیسی ارمان را نام شهری نوشته وقاموس‌الاعلام ترکی زیرکلمه‌ـارمنت ـ چنین دارد درساحل‌رود نیل‌نزدیك خرابه‌ها شهرسیبه قصبه‌ایست‌که در زمان بطالسه وورومیان، شهر بزرک ومشهوری بنام ارمونتیلس بود ودرجای دیگرکلمه ارمان را نیافتیم .

۲ـ خدنك بروزن پلنك نام درختی است بسیار سخت‌که از چوب‌آن نیزه و تبرزین اسب سازند (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

۳ـ جی بکسراول و سکون ثانی ولایت صفاهانرا‌گویند عموماً . و بلوکی از بلوکات آنرا خصوصاً (برهان قاطع بتصحیح آقای دکترمعین) .

٤ ـ قهندز معرب‌کهن دز اسم عام است بنام قلعه قدیم، وعَلَم برای چند قلعه قدیم است (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

خود را درآنجا بودیعت گذاشتندکه تازمان ما باقی وپایدار ماند. و نام این‌محل سارویه[۱] بود ، وازخود این‌ساختمان مردم بسازنده و پایه گذار آن پی بردند ، زیرا در سالهای گذشته گوشهٔ از این‌ساختمان ویران گردیده و در آن سغی[۲] نمایان شدکه با گل سفت[۳] ساخته شده بود ودرآن‌کتاب زیادی ازکتابهای پیشینیان دیده شدکه تمام آنها بر پوست خدنك . درعلوم گوناگون باستانی بخط فارسی باستانی نوشته و درآنجا گذاشته بودند، از این کتابها مقداری بدست کسی‌رسیدکه توانائی خواندن‌آنرا داشت، ودرآن نوشتهٔ ازبرخی شاهان ایران یافت که چنین بود: بطهمورث شاه ، که دوستدار دانش و دانش پژوهان بود خبردادندکه یك حادثه‌آسمانی در مغرب هویدا شودکه بارانهای متوالی ، و بـا دوام آن بدرجه افراط و برون ازحدمعمول ومتعارف میباشد . و از آغاز پادشاهی وی ، تا اولین روز ظهوراین حادثه مغربی دویست و سی‌ویکسال وسیصد روز خواهد بود، ومنجمان ویرا ازهمان اوائل پادشاهیش از این پیش‌آمد برحذر داشته ، وبسیار ترسانده و گفتند دنباله آن تاآخر مشرق کشیده خواهد شد و او بمهندسین دستور داد ، که در تمام مملکت جائی را پیداکنندکه ازحیث خوبی‌هوا ، و زمین برهمه جاها برتری داشته باشد و آنان زمین همین ساختمانی که معروف بسارویه و تا این ساعت در میان شهر جی بـر پاست پسندیدند . سپس‌امر کرد ساختمان محکمی درآنجا پایه‌گذاری‌کنند ، و پس از فراغت از این‌کار امر کردآنچه در خزانه از علوم گوناگون موجود است برپوست خدنك نوشته ودر آن ساختمان جای دهند، تا پس‌از برطرف شدن‌آن حادثهٔ مغربی ، آن علوم بـرای مردم باقی بماند . و در میان‌آن کتابهاکتابی منسوب بیکی از حکماء باستانی بـودکـه دارای ادوارسنین[۴] برای، استخراج سیرستارگان و علل حرکتشان بوده ، و مردم دورهٔ طهمورث و پارسیان پیش از آنها آنرا ادوار هزارات مینامیدند و بسیاری از علماء هند و پادشاهانی که در آن مملکت بودند و همچنین پادشاهان فارسیان باستانی ، و کلدانیان قدیم که اولین سکنه حومه بابل بودند ،گردش سیارات هفتگانه را از آن استخراج مینمودند . و این زیج را از میان سائر زیجهای آن زمان ، بدین جهت برگزیدند ، که در آزمایش از همه صحیحتر ، ومختصرتر از همه بود . و منجمان‌آن زمان زیجی از آن استخراج ،

۱ـ سارویه نام‌جائی درکهن‌دژ اصفهان است (لغتنامه دهخدا) .

۲ـ سغ بفتح اول وسکون ثانی‌نوعی ازعمارت طولانی و دراز را گویند و آنرا بعربی ازج خوانند (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

۳ ـ ف (من‌طین‌الشقیق) ش (من‌طین‌السفتق)که مراد همان‌گل‌سفت است .

٤ـ ادوار ـ یا ادوارسنین ، دوره‌ایست‌که احکامیان و منجمان برای هرستارهٔ از بدو خلقت تا بامروز قائل‌شده‌اند، وبفارسی‌آن را هزارات‌گویند (لغتنامه دهخدا) .

وآنرا زیج شهریاری ـ یعنی پادشاه زیجها ـ نامیدند . این بودآخرین گفته ابومعشر.

محمدبن اسحاق گوید : یکی از اشخاص موثق‌بمن خبرداد که در سال سیصد و پنجاه هجری . سنی خراب گردیدکه جایش معلوم نشد . زیرا از بلند بودن سطح‌آن ، گمان میکردندکه توی‌آن خالی نبوده و مصمت است ، تا زمانیکه فرو ریخت ، و از آن‌کتابهای زیادی بدست آمدکه هیچ‌کس توانائی خواندن آنرا نداشت ، و آنچه من با چشم خود دیدم ، و ابوالفضل‌بن عمید در سال چهل واندی‌آنها را فرستاده بود ،کتابهای پاره پارهٔ بودکه درباروی شهر اصفهان میان صندوقهائی بدست‌آمد ، و بزبان یونانی بود و کسانی‌که آنرا میدانستند ، مانند یوحنا ودیگری‌آن را استخراج نموده و معلوم شدکه نام سربازان وجیره‌آنان است. وآن‌کتابها چنان متعفن‌بودکه‌گوئیا تازه از دباغی درآمده ولی پس‌از آنکه یکسال در بغداد ماند. خشك شده وتغییرکرده و عفونتش برطرف‌گردیده ، و پارهٔ از آنها اکنون درنزد شیخ ابوسلیمان موجود است.

گویند، سارویه یکی‌ازبناهای محکم باستانی‌است‌که ساختمان معجزه‌آمیز دارد ، و در مشرق همانند اهرام مصردرمغرب ، ازحیث عظمت وشگفتی‌است .

حکایت دیگر

در قدیم‌آموختن حکمت قدغن بود ، مگر برای‌کسانیکه اهلیت وقابلیت دانستن‌آنرا داشته ، و معلوم شده باشدکه طبیعتاً استعداد فراگرفتن حکمت را دارند . و فلاسفه در زائجه‌کسیکه خواستارآموختن حکمت وفلسفه بود نظرمینمودند، واگردرآن زائجه وجود استعدادی از همان‌آغاز ولادتش‌دیده میشد ، و او را استخدام نموده و بوی‌حکمت‌میاموختند، ودر غیراینصورت ازآموختن‌حکمت بوی خوداری مینمودند .

پیش ازدیانت مسیح‌علیه‌السلام، میان‌یونانیان ، ورومیان فلسفه جلوهٔ داشت.وهمینکه رومیان بنصرانیت‌گرویدند ، آنان‌را ازفراگرفتن فلسفه منع‌کردند ، وکتابهای آنـرا یا سوزانیده ، ویادر مخازنی نگاهداری نموده ، ومردم را از سخن در فلسفه باز میداشتند . چون فلسفه را مخالف شریعت میدانستند.

ولی پس از مدتی رومیان دوباره بمذاهب فلسفه روی آوردند ، و سببش هم این بود که لیولیانس پادشاه روم‌که درانطاکیه[1] اقامت داشت ، تا مسطیوس مفسرکتابهای ارسطورا بوزارت بـرگزیده ، و هنگـامیکـه شاپور ژوالاکتاف[2] بقصد لیولیانس بسمت روم رفت

۱ـ آنطاکیه Antioche درشمال‌سوریه وشهرستانی ازحلب‌است (قاموس‌الاعلام‌ترکی).

۲ـ شاپوربابای فارسی‌بروزن لاهورنام پادشاهی ازدودمان اشك‌بن یافث بود ودر دورهٔ او زکریا شهیدشد . و او را شاپور ذوالاکتاف میگفتند بـرای آنکه عربها را کـه میگرفت شانهایشان را درآورده و رها مینمود. (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

تا زمام امور آنجا را بدست آورد ، لیولیانس با خبر شده و او را دستگیر نمود ، باختلاف روایاتی که دراین باره‌شده ، وپس ازآن لیولیانس بایران تاخته ، و بجندیشاپور[1] که رسید بزرگان ، وسرکردگان وبقایای نگهبانان سلطنتی‌را درحصار انداخت ، چنانچه امروزهم رخنه درآنجا بنام رخنه‌رومیان موجوداست. ودرپای‌آن حصارمدتها متوقف مانده ونتوانست‌آنرا بگشاید ؛

شاپور درکاخ‌لیولیانس زندانی‌بود ، ودخترلیولیانس برای‌عشقی‌که باو پیداکرد‌ویرا رها داشته ، واوهم درخفا ازشهرها گذشته وخود را بجندیشاپور رسانیده و بشهر درآمد . آمدن او موجب قوت قلب یاران و هواداران‌ش گردیده ، و آنرا بفال نیک‌گرفته ، همه از خانه‌ها در آمدند ، و برومیان تاخته ، ولیولیانس را اسیر نمودند ، و شاپور او را بقتل رسانید . در باره جانشین او میان رومیان اختلافی پیدا شده ، و قسطنطین بزرگ که در اردوی رومیان بود هواداران بسیاری داشته وچون مخالفانش توانائی مقاومت با وی را نداشتند ، واوهم مورد مهر وعنایت شاپور بود ، شاپور ویرا بجانشینی‌لیولیانس برگزیده ، وباین‌کار رومیان را منتدار خود ساخت . وبآنان راهی را نشان دادکه بروم برگردند . بشرط آنکه در جای هردرخت خرمائی‌که از زمین حومه شهر و سائر شهرها کنده شده یکدرخت زیتون بکارند ، واز روم کسانی را روانه دارندکه خرابکاریهای لیولیانس‌را ترمیم نمایند واسباب و لوازم‌کار را نیز با خود داشته باشند ، قسطنطین تمام آن شرطهارا‌قبول، وبآن عمل نمود .

در دوره قسطنطین نصرانیت بهمان وضع سابق برگشته ، و ممنوعیت کتابهای فلسفی، وضبط آنها ، صورت‌گذشته را پیداکردکه تاکنون‌هم بهمان حال باقیست .

وایرانیان درقدیم ازفلسفه ومنطق چیزهائی را بپارسی در آورده بودند ،که عبدالله بن مقفع و دیگران آنها را بعربی ترجمه‌کرده‌اند .

حکایت دیگر

خالدبن یزید بن معاویه را حکیم آل مروان میدانستند ، وی ذاتاً با فضل بود و اهتمام و محبت زیادی بدانش وعلم داشت . وچون بفکر ساختن‌کیمیا افتاده بود ، امرکرد گروهی از فلاسفه مصرراکه عربی میدانستند ، احضار نمایند ، واز ایشان خواست‌کتابهای کیمیا را از زبان یونانی و قبطی بعربی برگردانند ، و این اولین مرتبه بودکه در اسلام

۱ ـ جندیشاپور ازشهرهای خوزستانست‌که شاپور پسراردشیرآنرا بنا نمود ، و اسیران روم وقسمتی‌ازسپاه خود را درآنجا نگاه میداشت (معجم‌البلدان) .

از زبانی بزبان عربی ترجمه گردید. وپس ازآن دیوان[1] راترجمه نمودند ، واین ترجمه درزمان حجاج بودکه ازفارسی بعربی برگردانده شده ، ومترجم آن صالح بن عبدالرحمن است که برده بنی‌تمیم وپدرش از اسیران سجستان[2] بوده ، ونزد زادانفرخ پسر پیری کاتب حجاج ، بکار نویسندگی درعربی وفارسی اشتغال داشت ودل حجاج رابدست آورده بود .

صالح بزادانفرخ گفت ، من بوسیلهٔ تو بامیر راه یافته‌ام ، و حالا مشاهده میکنم که امیررا بمن تمایلی‌است وبیم دارم که مرابوتو مقدم‌دارد ، واین مقام و منزلتی که داری از دست بدهی ، زادانفرخ گفت ، چنین گمانی را نداشته باش ، زیرا او بمن بیشتر احتیاج دارد ، تا من باو ، چون جز من کسی دیگر نمیتواند حساب اورا نگهداری نماید. صالح گفت ، بخدا سوگند ، اگر من‌بخواهم ، میتوانم حساب او را بعربی برگردانم، زادانفرخ از او خواست چند سطری بعربی درآورد ، اوهم این‌کار راکرده ، وزادانفرخ باو گفت ، بهتر است چندی تمارض‌نمائی ، صالح نیز ببهانه بیماری ازخانه بیرون‌نمیآمد، تاآنکه‌حجاج پزشك مخصوص خود ، تیادورس را بعیادت اوفرستاده واوهم صالح رابیمار نیافت، زادانفرخ که ازاین ماجری باخبرشد ، دستور داد ازخانه بیرون آید . ازاتفاق درفتنه ابن اشعث[3] زادانفرخ ازجائیکه بود ، بقصد رفتن بخانه بیرون‌آمده و در راه‌کشته شد ، وحجاج صالح را بجای اوگذاشت . وصالح جریان مذاکرات خود را با زادانفرخ درباره نقل دیوان از فارسی بعربی بوی‌گفته ، وحجاج تصمیم باین‌کار گرفته ، واز صالح آنرا خواست .

مردانشاه پسرزادانفرخ بصالح گفت، با دهویه ، وششویه چه میکنی ، گفت آنرا ده ، ونصف ده[4] مینویسیم . گفت با وید[5] چه‌خواهی‌کرد ، گفت مینویسم ، وبازگمت ، وید همان

---

۱ ــ دیوان‌کتابچه نام لشگریان وکسانی است‌که چیزی دریافت میداشتند، ونیز‌بجائی اطلاق میشودکه درآن بدعاوی رسیدگی وفیصله نمایند ، ویا درکارهای سیاسی گفتگو ومذاکره کنند (اقرب‌الموارد) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱ همین‌کتاب .

۳ــ عبدالرحمن‌بن اشعث در دوره حجاج شورشی برپاکرده‌که در نتیجه مغلوب شده و بقتل‌رسید (اعلام زرکلی‌ج۲) .

٤ــ دهویه ، وششویه بمعنی‌عشروسدس است و چون در صدراسلام‌کتابچه‌ها مالیاتی عرب بزبان فارسی‌بود، و دراسلام خمس وزکوة از منابع درآمد بشمار میرفت ، وخمس درفقه بشش قسمت منقسم میگردید ، ظاهراً در فارسی‌برقم ششویه نگاهداری میشد و مؤید این معنی گفته صالح‌است‌که‌گوید بجای دهویه وششویه، ده ونصف ده مینویسم ، و نصف ده خمس‌است‌که همان خمس‌مالیاتی‌میباشد (ر.ك‌کتاب‌الخمس شرایع ص۵۰).

۵ــ وید همان‌اند ــ پارسی‌است‌که بعربی‌نیف است .

نیف است، واضافاتی‌است‌که افزایش پیدامیکند تا به ده‌برسد . مردانشاه گفت ،خداوندریشهٔ تورا ازبیخ وبن درآورد همچنانکه فارسی را ازریشه درآوردی، وایرانیان صدهزاردرهـم بوی میدادند بشرطیکه تظاهر بعجز وناتوانی از انجام این‌کار نماید . ولی صالح بافشاری نمود چون حجاج مهلتی درانجام‌آن معین‌کرده بود .

عبدالحمید‌گوید ، خداوند بصالح برکت دهدکه منت فروانی برنویسندگان‌گذاشت. اما درشام ، دیوان بزبان رومی بود ، واز دوره معاویة بن ابوسفیان ، سرجون بن‌منصور ، و پس از او منصور بن سرجون آنرا مینوشتند ، و در دوره هشام بن عبدالملك بعربی در آمد ، و مترجم آن ، ابوثابت سلیمان بن سعد بردهٔ حسین متصدی اداره رسائل عبدالملك بـود ، و بقولی ، تـرجمهٔ آن در دورهٔ عبدالملك بعمل آمد ، زیـرا او از سرجون بن منصور پارهٔ چیزها خواسته بودکه سرجون انجام نداده ، وعبدالملك آنرا بدل‌گرفته ، و دراین باره‌باسلیمان‌گفتگوومشورت نموده ، وسلیمان‌بوی‌گفت ، من‌آن رابعربی‌درآورم ، وبتنهائی از عهده اینکار برآمد .

ذکر اسباب زیاد شدن‌کتابهای فلسفه

وسائر علوم باستانی دراین شهرها

یکی‌ازآن اسباب

مأمون‌درخواب‌دید مرد سپید روئی‌که سرخ فامیش‌بیشتربود باپیشانی‌فراخ وابروانی پیوسته ، واز جلوسر کم‌مو، وديدگانی شهلا وشمائلی زیبابرتخت‌خود نشسته. مأمون‌گوید، چنان مینمودکه من‌درمقابل اوایستاده‌ام، وهیبت اومراگرفته است . پرسیدم توکی هستی. گفت ارسطو . من بسیار شادمان گردیده وگفتم ای حکیم سئوالی دارم ،گفت بگو ،گفتم زیبائی‌چیست ،گفت هرچه‌که عقل‌آنرا زیبا داند ، گفتم پس‌ازان ،گفت‌آن‌که شرع زیبایش خواند ،گفتم‌پس‌ازان ،گفت‌آن‌که جمهور مردم زیبا شمرند ، گفتم پس‌ازآن ،گفت دیگر پس‌ازآنی ندارد . وبروایت دیگر- گفتم بیش‌از این مراآگاه بدار ،گفت رفیق راهت را چون زرناب نگهدار[1] وبیگانگی خداوند ایمان داشته باش .

و این‌خواب یکی ازاسباب نشرکتابهای فلسفه‌گردید . ومأمون از راه مکاتبه‌که با پادشاه روم داشت در مقام استفاده برآمده و از اوخواست‌که اجازه چند نفری را بروم

۱ــ درنسخهای خطی وچاپی‌ــ الفهرستــ دارد : من‌نصحك‌فی‌الذهب فلیکن‌عندك‌كالذهب. ولی‌درکتاب اخبارالحکما ، قفطی، بنقل از ابن‌ندیم دارد : من‌یصحبك فی‌الذهب‌فلیکن عندك كالذهب . که در میان عرب مثل معروفی است . و صحیح هم همین است در تجدید مورد توجه قراردادیم. (ر.ك . اخبارالحکما ، قفطی‌ص۲۹).

روانه دارد تااز علوم باستانی که درخزائن آنجا بودچیزهائی‌را انتخاب، وباخود بیاورند. پادشاه روم ، در ابتدا روی موافقت نشان نداده، ولی بالاخره پذیرفته وجواب مساعد داد. و مأمون گروهی را مانند حجاج‌بن مطر، وابن‌بطریق، وسلما متصدی بیت‌الحکمه، و چند نفردیگر را بدان سوی روانه داشته، وآنان نیز چیزهائی انتخاب نموده ، وبا خودآوردند که بامرمأمون همهٔ آنها ترجمه گردید. وگویند، یوحنابن ماسویه نیزاز جملهٔ آن‌فرستادگان بروم بود .

محمدبن اسحاق گوید : ازجملهٔ کسانیکه کوشش و اهتمام زیادی در آوردن کتاب از روم ، داشتند، محمد، و احمد ، وحسن فرزندان شاکرمنجم بودند که شرحش خواهد آمد واینان ازبذل مال در این راه دریغی نکرده ، وحنین‌بن اسحاق و چند نفردیگر را بروم فرستاده وآنها کتابهائی شگفت‌انگیز، و تصنیفات غریبی را در فلسفه ، وهندسه ، وموسیقی، و ارثماطیقی[1] وطب ، با خودآوردند . وقسطابن لوقابعلبکی نیز چیزهائی بـا خود آورده بود که پاره‌ای را ترجمه کرده وپارهٔ را برایش ترجمه کردند .

ابو سلیمان منطقی سجستانی گوید : فرزندان منجم ، بگروهی از مترجمان ، چون حنین‌بن اسحاق، وحبیش‌بن‌حسن، وثابت‌بن‌قره ، ودیگران، ماهیانه در حدود پانصددینار برای ترجمه و اشتغالشان باینکار میدادند .

محمدبن اسحاق گوید ، دریك مجلس‌همگانگی ازابواسحاق شهرام شنیدم که میگفت ، در روم بتکده‌ایست که از قدیم ساخته شده ، ودری بزرك از دو لنگه‌آهن دارد که مانندآن دیده نشده، ودر زمان قدیم که یویانیان ستاره ، وبت پرست بودند ،آن راگرامی داشته، و درآنجا بدعا و قربانی مشغول میشدند. من از پادشاه روم درخواست نمودم‌که آنرا برای من‌بگشایند ، وی امتناع کرد ، چون از زمان‌گروش رومیان بنصرانیت ، درهای‌آنرا بسته بودند ، ولی‌من اصرار ورزیدم . وبا نرمی چه بوسیله نامه ، وچه هنگام ملاقات ، شفاهاً آن درخواست را دنبال نمودم ، تاآنکه قبول نموده و امرکرد آنرا برای من بگشایند ، و من‌ساختمانی‌دیدم‌که از مرمر، وسنگهای بزرك رنگارنك بناگردیده ، وکتیبه‌ها ونقشهای فراوانی داشت‌که در زیبائی مانندآنها دیده وشنیده نشده ، و کتابهائی در آنجا دیدم کـه باندازهٔ بارچندین شتر- واین‌جمله راآنقدر افزود تاگفت، بارهزار شتربود ، پارهٔ پوسیده، وپارهٔ بحال‌خود باقیمانده ، وپارهٔ راهم موریانه خورده بود ، ودرآنجاآلات واسباب‌شگفت‌انگیزی برای قربانی دیدم‌که از طلا ، وچیزهای ظریف ساخته شده بود ، پس از بیرون

[1] - Arithmetique - حساب

آمدن من‌ازآنجا دوباره آن درها بسته شده ، وباین‌کار منت زیادی برمن گذاشتند . وگوید این امردر دورهٔ سیف‌الدولـه پیش آمد ، و آن ساختمان تـا قسطنطیه سه منزل فاصله دارد ، ودرمجاورت آن گروهی ازصابئیان‌کلده زندگانی مینمودند . وروميان بآنان آزادی مذهب‌داده، وازایشان جزیه‌میگرفتند .

نام مترجمان بزبان عربی

اصطفن‌قدیم: مترجم کتابهائی درکیمیا وغیره ، برای خالدبن یزیدبن معاویه .

ابن‌بطریق: که دردورهٔ منصور، بدستور وی، پارهٔ ازکتابهای‌قدیم را ترجمه نموده ، وپسرش ابوزکریا یحیی‌بن بطریق درخدمت سهل‌بن‌حسن‌بود .

حجاج‌بن مطر: بـرای مأمون چیزهائی‌را تفسیر کرد ، و مجسطی و اقلیدس را او ترجمه نموده است .

ابن‌ناعمه ، نامش عبدالمسیح‌بن‌عبدالله حمصی‌ناعمی.

سلام‌بن ابرش ، ازقدماء مترجمان دوران برمکیان وبگفته‌آقای ما ابوالقاسم عیسی بن علی بن‌عیسی ایده‌الله، سماع طبیعی را اوترجمه‌کرده است.حبیب‌بن‌بهریز. مطران موصلی مفسر چندین‌کتاب برای‌مأمون. زوربا، بن‌ماجوه، ناعمی‌حمصی. هلال بن‌ابوهلال‌حمصی. تذاری. فیثیون . ابونصر بن‌باری[1] بن ایوب . بسیل‌مطران . ابونوح‌بن صلت . اسطاث . جیرون . اصطفن‌باسیل، ابن‌رابطه . تیوفیلی. شملی . عیسی‌بن‌نوح ، قویری ، نامش ابراهیم ، مکنی بابو اسحاق. تدرس سنقل. داریع راهب . هیا. بثیون . صلیبا. ایوب رهاوی. ثابت‌بن‌قمع. ایوب وسمعان‌که برای محمدبن خالدبن یحیی‌بن برمك، زیج بطلمیوس وچندکتاب‌باستانی را ترجمه‌کردند. باسیل، که درخدمت ذوالیمینین‌بود. ابن‌شهدی‌کرخی، که‌ترجمه‌های بسیار بدی از سریانی بعربی دارد ، و ازآن جمله‌کتاب‌الاجنهٔ بقراط است . ابوعمرو یوحنابن یوسف‌کاتب ، نیز ازمترجمان و کتاب فلاطون فی‌آداب‌الصبیان ، ترجمه اوست . ایوب بن‌قاسم‌رقی، مترجم سریانی بعربی، وکتاب ایساغوجی را او ترجمه‌کرده است . مرلاحی، که در زمان ماحیات دارد، وسریانی‌را بخوبی میداند، ولی‌درعربی الفاظ زشتی‌بکارمی‌برد. و نزد علی‌بن ابراهیم دهکی ، بکار ترجمه ازسریانی بعربی مشغول بوده ، و ابن دهکی ترجمه‌هایش را اصلاح مینماید ، داریشوع‌که از مفسران سریانی بعربی، برای اسحاق‌بن سلیمان‌بن علی هاشمی بود . قسطابن لوقا بعلبکی(بنوشته ابن ملطی ، کنیه‌اش ابوسعید)

---

۱ ــ ف (اوی)

ترجمه‌اش بسیار خوب و در یونانی ، و سریانی و عربی فصیح‌بود ، و چیزهائی را ترجمه کرده ، و ترجمه‌های زیادی را اصلاح نموده ، که ذکرش در شرح علماء صاحب تصنیف خواهدآمد .

حنین، اسحاق ، ثابت ، حبیش‌عیسی‌بن یحیی دمشقی ، ابراهیم‌بن صلت ، ابراهیم‌بن عبدالله؛ یحیی‌بن عدی تفلیسی، کسانی هستندکه ما پس‌ازاین بذکرشان خواهیم پرداخت ، زیرا دارای مصنفاتی‌هستند . انشاالله .

مترجمان فارسی بعربی

ابن مقفع، بجای خودگفته شد . بیشترین افراد خاندان نوبخت، که درپیش ذکری ازآنها شده ودرآتیه نیز ذکرشان خواهدآمد . انشاالله ، موسی و یوسف . پسران خالد ، که درخدمت داودبن عبدالله‌بن حمیدبن قحطبه ، بکارترجمه از فارسی بعربی اشتغال‌داشتند. تمیمی، نامش‌علی‌بن زیاد ، وکنیه‌اش ابوالحسن ، از مترجمان فارسی بعربی بود ، و زیج شهریار را او ترجمه‌کرده . حسن‌بن سهل ، که ذکرش در اخبار منجمان خواهدآمد . بلادری احمدبن جابر که پیش‌ازاین گفته شد . ازمترجمان فارسی‌بعربی‌بود ،جبلةبن سالم، کاتب هشام‌که نامش‌گذشت . از مترجمان فارسی بعربی‌بود . اسحاق‌بن یزید ، ترجمه‌هائی از فارسی بعربی‌داردکه ازآن جمله،کتاب سیرةالفرس ـ معروف بخداینامه[1] است وازمترجمان فارسی : محمد بن جهم برمکی. و هشام‌بن قاسم، و عیسی کردی و زادویه‌بن شاهویه اصفهانی، ومحمدبن بهرام‌بن مطیار اصفهانی ، و بهرام‌بن مردانشاه ، مؤبد شهر شاپور[2] ازشهرستان فارس ، وعمربن فرخان ، بودند ، و ما در اخبارمصنفان عمربن‌فرخان را ذکرخواهیم نمود .

مترجمان هندی و نبطی[3]

منکه هندی ، در دستگاه اسحان‌بن سلیمان‌بن علی هاشمی ، بود و از هندی بعربی ترجمه مینمود.

ابن دهن هندی ، متصدی بیمارستان برمکیان ، از مترجمان هندی بعربـی بـود .

۱ـ ف (اختیارنامه) .

۲ـ ف (نیسابور) ۳ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین‌کتاب.

ابن‌وحشیه ازنبطی بعربی‌ترجمه میکردو گفته‌اندترجمه‌های زیادی داشته ، که ذکرش‌خواهد آمد . انشاالله .

اولین سخنگو در فلسفه

در محضر ابوالقاسم عیسی‌بن علی‌از ابوالخیر خمار پرسیدم ، اولین سخنگو درفلسفه چه‌کسی‌بود ، گفت، فرفوریوس صوری‌درکتاب‌التاریخ خود، که بزبان سریانی‌است، گوید اولین‌فیلسوف، ازفلاسفه سبعه[1] ثالس‌بن مالس املیسی‌بود وازاین‌کتاب دو مقاله بعربی‌ترجمه شده است . این‌گفته را ابوالقاسم تصدیق کرده ، ودرآن تردید وشکی‌نداشت .

بعقیده دیگران، اولین‌سخنگو درفلسفه، بوثاغورس‌بن میسارخس ، ازمردم ساميا بود. فلوطرخس گوید: بوثا غورس اول‌کسی است که در فلسفه سخن گفته . و آنرا فلسفه نامیده و رساله‌هائی داشت‌که معروف بذهبیات بود، زیرا جالینوس‌ازجهت تجلیل واحترام اوآنها را با طلا نوشته است . ومن ازتألیفات بوثاغورس این کتابها را دیده‌ام : رساله او در سیاست عقلیه. رساله اوبمتمرد سقلیه. رساله اوبسیفانس دراستخراج معانی ، وازاین‌رساله‌ها گاهی‌نسخه‌هائی بتفسیر املیخس‌بدست‌آید .

وبازگوید: پس از او ، کسیکه در فلسفه سخن‌گفت سقراط پسرسقراطیس ، از شهر آتنه ، شهرمعروف بشهر علما وحکما بود، وبسیاری از گفتارش تدوین [2] نگردیده ، وآنچه بدست‌آمد . مقاله‌ایست در سیاست . ورسالهٔ درسیرت نیکوکه‌آنرا نیز از وی دانسته اند. و بحکایت دیگر، سقراطیس که معنایش‌نگهدار تندرستی‌است‌ازمردم‌آتنه ، و زاهد و خطیب ، وحکیم‌بوده . وبرای مخالفتش با یونانیان بقتل‌رسیده ، وسرگذشت‌آن معروفست وپادشاهی

۱ـ فلاسفه سبعه ، یا حکماء سبعه بگروهی ازفلاسفه اطلاق میشودکه درقرن‌ششم قبل‌از میلاد بودند .

اولی ـ Bias de priene ـ بیاس دوپرین .
دومی ـ Chilons de lasdémone ـ شیلن دلاسه دمون
سومی ـ Cleobule de lindos ـ کلئبول دولیندوز
چهارمی ـ Periander de corinthe ـ پریاندردوکورینت .
پنجمی ـ Pittacos de mityline ـ پتیاگوس دومیتیلن.
ششمی ـ Solon d'athenes ـ سولن‌داتن.
هفتمی ـ Thalis de Milet ـ ثالس‌دوملیت(ر.ك. لاروس‌فرانسه : زیر کلمهٔ Sage)

۲ـ ف (لم‌یدروا) ش (لم‌یدون).

که در کشتن او مداخله داشت ارطخاشت بود[1] و افلاطون از اصحاب او بشمار میرفت ، و بنوشته اسحاق‌بن‌حنین‌مدت زندگانی سقراط باندازه زندگانی افلاطون بود ، و در جای دیگر گوید ، افلاطون هشتاد سال زندگانی‌نمود.

افلاطون

از کتاب فلوطرخس

افلاطون پسر ارسطن، ومعنایش‌فسیح[2]است. ثاون نام پدرش را اسطون دانسته‌وگوید که وی از اشراف یونان بشمار میرفت ، ودر اوائل عمرش بشعر تمایلی‌داشته ، و هنرمندی زیادی درآن پیداکرد .

وپس‌ازآنکه بمجلس‌سقراط درآمده ، وعیب‌جوئی اورا از شعر دید ، دست از شعر برداشت وبپیرونظریه فیثاغورس در اشیاء معقوله‌گردیده ، وچنانکه‌گویند ، هشتاد ویکسال زندگانی نمود، و ارسطو شاگرد او بود ، و از وی آموخته ، وجانشین اوگردید .

اسحاق گوید: افلاطون از بقراط‌آموخته ، ودرسال تولد اسکندر ، وفات یافت،که سیزدهمین سال‌پادشاهی لاوخوس[3] بود. و ارسطوجانشین اوگردید ، و در آن زمان پادشاه

۱ــ عبارت متن عربی‌چنین است : وکان‌الملک‌الذی تولی‌قتله ارطخاشت . ومعلوم نیست که ابن‌ندیم در این بیان چه منظوری داشته ، زیرا ارطخاشت همان پادشاه ایرانست‌که در تاریخ باستانی بنام (ارت خشتره Artexerexes) پادشاه هخامنشی‌آمده و این اردشیرکه بدراز دست معروف بود در سال ٤٢٤ قبل از مسیح درگذشت وسقراط در سال ٤٠٠ و بقولی ۳۹۹ ق.م‌کشته شد ، واگربگوییم مراد ابن‌ندیم اردشیردوم است‌که درسال ٤٠٤ بتخت سلطنت نشسته وتا سال ۳٦۲ـ یا ـ ۳٦٠ ق.م حکومت داشته وهمزمان با قتل سقراط بود این اشکال پیش‌آیدکه درآن زمان یونـان تحت سلطه ایـران نبود تـا اردشیر را در قتل او مداخلهٔ باشد(ر . ك . لغتنامه دهخدا . وکتاب زندگانی سقراط بزبان فرانسهٔ تألیف آندره‌کرسون چاپ پاریس) .

۲ــ فسیح‌ـ‌گشاده وفراخ (منتهی‌الارب).

۳ــ لاوخوس ارشیرسوم است‌که نامش‌اوخس‌بود وتصور میکنند یونانی شده هوك است ولی‌پس‌ازآنکه بتخت نشست خود را اردشیر ودر۸ـ۳۵۹ ق.م بتخت سلطنت نشسته ودر۳۳۸ ق.م وفات یافت (لغتنامه دهخدا زیر اردشیرسوم) .

مقدونیه فیلیپس پدر اسکندر بود و بنوشته اسحاق ، افلاطون هشتاد سال زندگانی نمود.

تألیفات افلاطون از روی ترتیبی

که ثاون ذکر نموده

کتاب السیاسة ـ بترجمهٔ حنین بن اسحاق . کتاب النوامیس ـ بترجمهٔ حنین ، و یحیی بن عدی .

ثاون گوید : افلاطون کتابهایش را از قول دیگران نقل کرده ، و هر کتابی را بنام آن کسی نامید که برای او تألیف کرد. بدینگونه: قول سماه تااجیس ـ درفلسفه. قول سماه لاخس ـ درشجاعت. قول سماه ارسطا ـ درفلسفه. قول سماه خرمیدس ـ درعفاف. قولان سماهما القیبیادس ـ درزیبائی . قول سماه اوتوذیمس . قول سماه غورجیاس . قولان سعماهما افیا . قول سماه اوین. قول سماه فروطاغورس. قول سماه اوثوفرن . قول سماه قرطن . قول سماه فاذن . قول سماه ثاااطاس . قول سماه فیلوطوفون . قول سماه قراطولس . قول سماه سوفسطس. وبنوشته یحیی بن عدی دیدم که اسحاق ، سوفسطس بتفسیر امقیدورس را ترجمه کرده است . قول سماه طیماوس ـ که یحیی بن عدی اصلاحاتی درآن دارد . قول سماه فرمانیدس ـ که جالینوس مجموعهٔ از آن دارد . قول سماه فدرس . قول سماه مانن . قول سماه مینس . قول سماه ابرخس. قول سماه مانکسانس. قول سماه اطلیطقوس .

گذشته از آنچه که ثاون ذکر نموده ، من نیز این کتابها را دیده‌ام ، وشخص موثقی هم بمن گفت که آنهارا دیده است . کتاب طیماوس ـ سه مقاله ـ بترجمه ابن بطریق ، وحنین بن اسحاق ، ویا حنین ترجمهٔ ابن بطریق را اصلاح کرده است . کتاب المناسبات . و بنوشته یحیی بن عدی. کتاب فلاطن الی اقرطن فی النوامیس. وباز بنوشته یحیی بن عدی . کتاب التوحید وقوله فی النفس والعقل والجوهر والعرض . کتاب الحس واللذة ـ یکمقاله . کتاب طیماوس ـ که فلوطرخس بر آن سخنانی دارد ، وبنوشته یحیی. کتاب سطس ـ ترجمه مسیو دریوس ـ همچنین بنوشته یحیی. کتاب تأدیب الاحداث. ورساله‌های دیگر هم دارد که در دسترس همه است.

ثاون گوید: افلاطون برای خواندن کتابهایش ترتیبی داده بود، باین معنی هر چهار کتاب را برای یك مرتبه ، که آنرا چهار چهار مینامند، و اسحاق راهب گوید : در دوران ارطخاشت

معروف بدراز دست افلاطون مشهور ومعروف گردید .

محمدبن اسحاق گوید : این ارطخاشت پادشاه ایران بود ، و با افلاطون هیچگونه رابطه نداشته ، وهمان گشتاسب شاه است که زردشت بسوی او رفت[2] . کتاب فلاطن اصول الهندسه ـ ترجمه مطا .[3]

اخبار ارسطو[4]

معنای ارسطو دوستدار حکمت است . و او را فاضل کامل ، والتام الفاضل نیزمیگفتند وی پسر نیقوماخس پسرماخاون[5] ، و از فرزندان اسلقبیادس ، مخترع طب برای یونانیانست واین‌را بطلمیوس غریب نوشته ، وگوید مادر ارسطو ، افسیطیا بودکه باسقلبیادس میرسید.

ارسطوازمردم اسطاغاریا[6] بود، که شهریونانی‌است . وپدرش نیقوماخس پزشک‌فیلیپس پدر اسکندربود ، وخود او ازشاگردان افلاطون بشمار میرفت ، وبگفته بطلمیوس ایمان او بافلاطون دراثرالهامیت‌که خداوند درمعبد بوثیون باو نمود.

ارسطوبیست‌سال‌بآموختن‌اشتغال‌داشت‌ودرغیاب افلاطون وزمان رفتنش بصقلیه[7] جانشین

۱ـ ارطخاشت دراز دست همان اردشیر اول (ارتخشتره) است‌که در سال ۴۲۴ ق.م درگذشت وبا در نظرگرفتن تاریخ ولادت افلاطون‌که درسال ۴۲۹ ق.م بوده سستی این‌گفتار آشکارمیشود (ر.ك . تاریخ ایران باستان ج ۲ ص ۹۵۱ ـ وتاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی ج ۱ـص۹۲) .

۲ـ این‌قسمت ازگفته ابن‌ندیم درعدم ارتباط پادشاه ایران (اردشیر اول) با افلاطون صحیح است زیرابطوریکه اشاره شد دوره زندگانی این دونفرمختلف است . ولی اینکه‌گوید: او (یعنی‌اردشیراول) همان بستاسب یاگشتاسب میباشدکه زردشت بسوی او رفت صحیح بنظر نمیآید ، زیرا اولا اردشیر اول ازهخامنشیان بوده وگشتاسب از سلسله‌کیان است . ثانیاً قدر مسلم درنظرمورخان ، ظهور زردشت درقرن شش قبل از میلاد بوده ، و اردشیر اول در اوائل قرن پنجم قبل‌ازمیلاد وفات یافته ، وبعقیدهٔ استاد دکترمعین . ممکن‌است این اشتباه از اینجا پیدا شده باشدکه بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب را نیز درازدست میگفتند (ر.ك. گاتها ص ۲۶ـ۲۹. ومزدیسنا ص۷۶ـ۱۶۷) .

۳ـ ف (قسطا) .

۴ـ درمتن عربی‌ارسطالیس‌است ولی‌چون ـ ارسطوـ بیشتر در زبانها متداول است ما درهمه جا بذکر این نام اکتفاکردیم. ۵ـ ش (ماخازن)

۶ـ اسطاغریا ـStagire ازشهرهای مقدونیه و وطن ارسطوست (اعلام لاروس) .

۷ـ صقلیه ـ Sicile جزیره بزرگیست در دریای مغرب ـ مقابل افریقا (ر.ك. معجم البلدان) .

او در دارالتعلیم بوده ، و گویند ، در سی‌سالگی بفلسفه پرداخت و از بلغاء و مترسلان ، و بزرگان دانشمندان یونان بعداز افلاطون ، وسائر علماء گذشته بشمار میرفت ، و درفلسفه مرتبتی‌بلند ، و درنزد پادشاهان مقام و منزلتی‌ارجمندپیداکرد، اسکندرکارهایش‌را بنظر و صوابدید او انجام میداد . ونامه‌هائی درسیاست و جزآن باسکندر نوشته است ، که ازآن جمله رساله در سیاست است‌که چنین آغاز میشود : اما شگفتی از مناقب ، وبزرگواریت ، برای تواتری‌که دارد ، ازمیان رفته . ومانند چیزهای قدیمی شده ، که مردم بآن خـو گرفته ، وتـازگی شگفتی بخشی ندارد ، و تومصداق این مثل همگانی هستی ، کـه ستایشگرانت درگو نیستند . ودر همین رساله دارد ـ اگرسختیها ، و دشواریها مردم را بستوه‌آورد . برای چاره‌جوئی‌بجنب وجوش درآیند ، ولی‌همینکه ، آسایش و راحتی‌یابند، حرص وآزبیشتری‌پیدانمایند، وپرده شرم وحیارا ازرخساره بردارند،وازاین‌جهت وقتیکه‌در آسایش و راحتی غنوده اند بی‌اندازه نیازمند بنظم و آئین باشند . و بازگوید : بیائید و هم‌پیمان شویدکه ، دشمنان را بیازارید[۱]، وپشیمان شدگانرا ببخشید، وبا اعتراف‌کنندگان مهربان باشید ، وبا دسیسه‌کار بدرفتاری‌کنید ، وسرکشان را بجان‌هم اندازید ، وحسودان را بخشم‌درآورید، و با ابلها بردبار ، و با تندروان با وقار باشید . فتنهٔ جویانرا کوچك شمرید، وازبدگویان دوری جوئید .کارهای پیچیده را بوقت دیگرگذارید ، و درکارهای روشن عزم وتصمیم بکاربرید ، و کارهای مشکل را موردگفتگو و مباحثه قرار دهید . از اینهاکه بگذریم ، درمصاحبت با پادشاهان ، رازدار ، وراهنما ، وستایشگر، وملازم خدمت باشید،که شاهان ستایش را شایسته خود ، وبردگی‌را برای مردم پسندیده دارند.

این سخنان با اینکه از زبانی بزبان دیگردرآمده در منتهی‌درجهٔ حکمت و بلاغت ، وپرازمعانی نغز بوده چه رسد باینکه از زبان‌گوینده‌اش شنیده شود .

گویند پس‌از مرگ فیلیپس، اسکند بپادشاهی رسید . وهمینکه بجنك وستیزه با سائر ملل‌برخواست ، ارسطو از وی‌کناره‌گیری نموده ، و روی بخدا آورده ، وبآتنه رفته و در آنجا دارالتعلیم را ساخت . و آن جائی‌است‌کـه فلاسفهٔ مشائیین [۲] بآن نسبت داده میشوند و بنای رسیدگی بمصالح مردم ، و دستگیری از بیچارگان را گذاشته ، و شهری در اسطاغریاساخته ، و سرگذشتهای زیادی داردکه ماشمهٔ ازآن را ذکرنمودیم ، وفات ارسطو را در سن شصت وشش سالگی ، درواخر دورهٔ اسکندر ،گفته‌اند ، و بقولی وفاتش‌درآغاز

---

۱ ـ ف (بالاذن) ش (بالاذی) .

۲ ـ مشائیین ـ عنوان شاگردان ارسطو میباشد، چـون ارسطو هنگام درس‌راه میرفت (لغتنامه دهخدا).

پادشاهی بطلمیوس لاغوس بوده ، و ثاوفرسطس ، پسرخواهرش ، جانشین او در دارالتعلیم گردید .

وصیت ارسطو

غریب گوید[1] ، ارسطو هنگام وفات گفت : وصی دائمی من درتمام‌آنچه از من باقی بماند ، انطیطرس‌است. وتا زمانی که نیقانر بیاید ، ارسطومانس، وطیمرخس، و ایفرخس، و ذیوطالس ، باید بکارهائی که احتیاج برسیدگی دارد ، اهتمام ورزند وچنانکه شاید و باید در امورخانوادهٔ من ، و اربلیس خدمتکار من ، وسائر کنیزان وبردگان ، و هرچه‌که بجا گذاشته‌ام ، بذل‌عنایت نمایند ، واگر برای ثاوفرسطس ممکن باشدکه باآنان همکاری نماید دریغ نداشته باشد، وهمینکه دخترم بسن‌رشد رسید ، نیقانر باید سرپرست‌کارهای او باشد. و اگرمرك اورا ربودخواه شوهر کرده ویانکرده‌باشد ، وفرزندی‌هم از او بجا نمانده باشد سرپرستی ورسیدگی بکارهای پسرم نیقوماخس، بانیقانراست ، و دراین باره وصیت من باو این‌است، که‌کارها را مطابق میل‌خود ، و بطوریکه شایسته اوست ، انجام دهد . واگرپیش از ازدواج با دخترم، ویا پس‌از ازدواج با اوونداشتن فرزندی از وی نیقانر ازدنیا رفت، ودرکارهای مربوط بمن وصیتی کرد، آن وصیت نافذ ومجراست . و اگربدون وصیت از دنیا رفت، وبرای ثاوفرسطس امکان‌داشت‌که جانشین اوگردد، کارهای پسرم ، وسائرباقیماندگان من با او بوده ، واگرنخواسته باشد ، اوصیائی‌که نام بردم باید درآن کارها با انطیطرس مشورت نموده ، وهرچه راکه باتفاق رأی دهند ، درباره بازماندگان من عمل‌نمایند . و اوصیا. ونیقانرباید نسبت باربلیس‌خواسته‌های مرا درنظر گیرند ، چه او برمن ذیحق‌بوده، و میدیدم‌که چگونه در خدمتگذاری بمن اهتمام دارد، وکارها را موافق میل قلبی و شادمانی‌من انجام دهد. از این‌جهت سعی‌کنندکه نیازمندیهایش را برآورده دارند، و اگر خواست شوهر نماید ، جز بمرد فاضل و دانشمندی او را ندهند، وباو، بجزآنچه‌که دارد، یك طالنطن[2] نقره ، که یکصد وبیست وپنج رطل[3] است ، با سه‌کنیز‌کی بانتخاب خود او با کنیز وغلامی‌که دارد ، باو بدهند، واگردوست داشته باشدکه درخلقیس‌اقامت نماید ، خانه

۱ـ ظاهراً مراد بطلمیوس غریب است .

۲ ـ طالنطن ـ Talantune ـ وزن قدیم است‌که در یونان بـرای طلا و نقره بکار میرفت (لاروس) .

۳ ـ رطل ـ معادل دوازده اوقیه است (اقرب‌الموارد) .

من که دارالضیافه و کنار باغ است از او بوده ، و اگر خواست در شهر اسطاغریا زندگانی کند ، خانه‌های پدران من در اختیار اوست، و هر خانه‌ای را که پسندید اوصیا باید تمام نیازمندیهائی را که او اظهار میدارد برایش انجام دهند .

اما درباره خانواده و فرزندانم ، من لازم نمیدانم تذکری دربارهٔ نگاهداری از آنها باوصیا ، بدهم . ونیقانر باید اهتمام ورزد که بردهٔ من مرقس را ، با هرچه دارد ، و بکیفیتی که مایل است بشهرش باز گرداند. وکنیزک من، امارقیس را آزاد کنند. و اگر پس از آزادی بخواهد در خدمت دختر من باشد ، تا زمانیکه شوهر اختیار کند ، پانصد درخم[1] باهمان کنیزکی که از خود اوست باو بدهند و بثالیس ، همان، دخترکی که بتازگی بملکیت ما در آمده ، یکی از بردگان ما را با هزار درخم بدهند . و بسیمس بهای یك برده داده شود که برای خود خریداری نماید ، سوای آن برده که بهایش بوی داده شده بود و بجز اینها نیز اوصیاء چیزهائی را بوی ارزانی دارند، و همینکه دخترم ازدواج کرد، بردگان من، ثاجن، وفیلن، واولمبیوس[2] باید آزاد شوند، پسر اولمبیوس[3] نباید فروخته شود. وهیچیك از پسربچگانی که در خدمت من بودند نباید فروخته شوند . بلکه در سر خدمت باشند تا زمانیکه بپایهٔ مردان بزرگ برسند ، و همینکه بآن پایه رسیدند . باید آزاد شوند ، و بهریك بتناسب شایستگی واستحقاقی که دارد . چیزی داده شود . انشاالله . وبگفته و نوشته اسحاق ، ارسطو شصت وهفت سال زندگی نمود .

ترتیب کتابهای او در منطقیات

وطبیعیات، والهیات وخلقیات

سخن درباره منطقیات او که هشت کتابست

قاطیغوریاس[4] یعنی مقولات ، باری ارمانیاس[5] یعنی عبارت . انالوطیقا[6] یعنی تحلیل ـ القیاس. ابود قطیقا[7] که انالوطیقای دوم، و بمعنی برهان است. طوبیقا[8] بمعنی جدل. سوفسطیقا[9]

۱ـ دراخم ـ یادرهم ـ کلمه یونانی وپنجاه دانق است (المنجد) .

۲ـ۳ـ ف (اربلیس) ودر تعلیقات فلوکل ـ اولمبیوس .

۴ـ Catégories ۵ـ Parihermenias

۶ـ Analytica-Priora

۷ـ Analytica-postériora-یا-Apodtctique

۸ـ Topica ۹ـ Sophistica

بمعنای مغالطه. ریطوریقا[1] بمعنای خطابه. ابوطیقا[2] که بآن بوطیقا نیز گویند ، و بمعنای شعراست .

سخن دربارهٔ قاطیغوریاس

بترجمه حنین‌بن‌اسحاق

کسانیکه آنرا شرح و تفسیر کرده‌اند : فرفوریوس ، اصطفن اسکندرانی . لینس . یحیی‌نحوی. ثامسطیوس ـ امونیوس. ثاوفرسطس. سنبلیقوس. وثاون نامی، بسریانی وعربی که از تفسیر سنبلیقوس اضافاتی برآن دارد . و از تفسیرهای شگفت‌انگیز قطعه‌ایست که با میلخس نسبت داده‌اند، وشیخ‌ابوزکریا گوید، که احتمال‌میرود آن را بنام املیخس جعل کرده باشند ، زیرا در ضمن گفته‌های اسکندر چنین چیزیرا دیده‌ام ، وشیخ ابوسلیمان گوید : ابوزکریا در صدد ترجمهٔ آن کتاب بتفسیر اسکندر افرودیسی بود که در حدود سیصدورقست ، و از کسانیکه این کتابرا تفسیر کرده‌اند ، ابونصر فارابی، وابوبشرمتی‌هستند ، و از ایـن کتاب خلاصه‌ها ومجموعه‌های مشجر وغیر مشجراز گروهی مانند، ابن‌مقفع ، وابن‌بهریز، وکندی، و اسحاق‌بن‌حنین، و احمدبن طبیب، و رازی است.

سخن دربارهٔ باری ارمینیاس

حنین‌آنرا بسریانی، واسحاق اصل‌آنرا بعربی ترجمه نمود . مفسران‌آن: اسکندر، که‌تفسیرش‌نایابست، یحیی‌نحوی، املیخس. فرفوریوس. ومجموعه‌های‌اصطفن . تفسیرجالینوس که غریب ونایاب بوده[3] وقویری . ومتی ابوبشر، و فارابی . و ثاوفرسطس . وکسانیکه آنرا مختصر کردند: حنین‌است، و اسحاق، وابن مقفع ، وکندی، و ابن‌بهریز، و ثابت‌بن قره ، واحمدبن‌طیب، و رازی .

سخن دربارهٔ انالوطیقای اول

تیادورس آنرا بعربی‌ترجمه کرده ، وگویندآنرا بحنین عرضه داشت‌که اصلاح نماید، و حنین یك قطعه از آنرا بسریانی در آورد ، و اسحاق بقیه آنرا بسریانی در آورد .

۱ـ Rhetorica ۲ـ Poetica

۳ـ ش(وهوغریب موجود) ف (وهوغریب غیرموجود) .

مفسران‌آن : اسکندردوتفسیردارد . تا اشکال حملیه[1]که یکی ازدیگری‌بهتر بوده.وثامسطیوس تمام‌آن دو مقاله را درسه مقاله تفسیرنمود . ویحیی نحوی آنرا تااشکال‌حملیه[2] تفسیرنمود و قویری نیزآنرا تاسه مقاله وابوبشرمتی دومقاله تمام‌را تفسیر کرده‌است، وکندی‌نیز تفسیری از این‌کتاب دارد .

سخن در بارهٔ ابود قطیقا که

انالوطیقای دوم است

قسمتی ازدومقاله‌آنرا حنین‌بسریانی ترجمه‌کرده، واسحاق همه را بسریانی‌درآورد، ومتی ترجمه اسحاق رابعربی‌برگردانید. مفسران‌آن : ثامسطیوس شرحی‌برتمام این‌کتاب دارد . واسکندر شرحی برآن دارد که نایابست . و یحیی نحوی نیز آنرا شرح کرده ، و ابویحیی مروزی‌که متی‌این‌کتابرا بر او قرائت داشته بود سخنانی درآن دارد . و ابو بشرمتی، وفارابی، وکندی نیز شرحی‌برآن دارند .

سخن درباره طوبیقا

اسحاق‌ازاین‌کتاب ترجمهٔ بسریانی دارد، ویحیی‌بن عدی ترجمه او را بعربی‌درآورد دمشقی هفت مقاله ازآنرا ترجمه‌کرده ، و مقاله هشتم‌آنرا ابراهیم‌بن عبدالله ترجمه‌کرده ، و از ترجمه‌های قدیم نیزگاهی بدست‌آید . مفسران‌آن : یحیی‌بن عدی درمقدمهٔ ترجمهٔ که براین‌کتاب دارد ، گوید : من تفسیری ازگذشتگان براین‌کتاب نیافتم ، جز تفسیر اسکندر ازقسمتی ازمقاله اول ، ومقاله پنجم، وششم، و هفتم ، و هشتم . و تفسیرامونیوس از مقاله اول، دوم ، سوم، وچهارم . و درتفسیر خود اتکاء بچیزهائی داشتم‌که از تفسیر اسکندر، وامونیوس فهمیده بودم . وعبارت مترجمان این دو تفسیر را هم اصلاح کرده‌ام . وتفسیریحیی از این‌کتاب درحدود هزار ورق است.

وبگفته دیگری جزیحیی: امونیوس چهار مقاله اول را شرح‌کرده ، واسکندر چهار مقاله آخری را شرح نموده تا دوازهمین موضع از مقاله هشتم . و ثامسطیوس باقی موضعها را شرح کـرده است . فارابی‌هم تفسیری از این‌کتاب ، وهم خـلاصه از آن دارد . ومتی مقاله اول را تفسیرنموده ، و اسحاق مقداربراکه امونیوس و اسکندر تفسیرنموده‌اند ترجمه کرده ، و ابوعثمان دمشقی نیز ترجمهٔ از این‌کتاب دارد.

۱-۲ ــ درمتن فلوکل- الاشیکال‌الجملیه است ولی‌صحیح آن - الاشکال‌الحملیه - است که از مصطلحات علم منطق‌است ؛ در(ش) نیز - الاشکال‌الحملیه ــ است (ر. ک.) تاریخ‌الحکماء قفطی‌ص۳۶ــ

سخن درباره سوفسطیقا

بمعنی حکمت ممو‌ّهه[1]

ابن ناعمه، ومتی آنرا بسریانی گردانیده، ویحیی بن عدی از تیوفیلی[2] بعربی ترجمه کرده است. مفسران آن: قویری تفسیری براین کتاب دارد. وابراهیم بن بکوس عشاری از راه اصلاح ترجمه عربی ابن ناعمه، ترجمهٔ ازآن بعربی درآورد. وکندی نیز این کتاب‌را تفسیر کرده، وگفته‌اند که درموصل تفسیر اسکندر از این کتاب دیده شده است.

سخن درباره ریطوریقا

یعنی خطابه

یك ترجمه قدیمی ازآن بدست آمد که گویند اسحاق آنرا بعربی درآورد، وابراهیم بن‌عبدالله آنرا ترجمه کرده، وابونصرفارابی تفسیری برآن دارد، ونوشتهٔ از احمدبن‌طیب دیده‌ام که ترجمه قدیمی این کتاب درحدود یکصد ورق است.

سخن درباره ابوطیقا

یعنی شعر

ابو بشرمتی آنرا از سریانی بعربی نقل کرد. و یحیی بن عدی ترجمهٔ از آن دارد، که گویند متضمن سخنانی از ثامسطیوس نیزمیباشد، وبقولی آن را بثامسطیوس بسته‌اند. واز این کتاب کندی مختصری درآورده است.

سخن دربارهٔ کتاب السماع الطبیعی

بتفسیر اسکندر

درهشت مقاله

محمدبن اسحاق گوید: آنچه از تفسیر اسکندر افرودیسی موجود است، مقاله اول

۱ـ مموه ـ چیز منقوش وناراست (فرهنگ نفیسی)   ۲ ـ تیوفیلی ظاهراً منسوب بتیوفیلی‌مترجم باشد که نامش دراسامی مترجمان ذکرشده است.

از فص[1] گفتار ارسطو در دو مقاله است و مقاله اول ، و پارهٔ از مقاله دوم موجود است که ابوروح صابی آنرا ترجمه کرده ، ویحیی‌بن عدی‌آن ترجمه را اصلاح نموده است ، ومقاله دوم ازفص[2] گفتار ارسطو را در یك مقاله تفسیر کرده ، که حنین آنرا از یونانی بسریانی درآورد ، ویحیی‌بن عدی بعربی ترجمه نمود . وشرح مقاله سوم از فص‌گفتار ارسطو پیدا نمیشود . اما مقاله چهارم را ، درسه مقاله تفسیر کرد، که مقاله اول ودوم وقسمتی از مقاله سوم‌آن تا ـ الکلام فی‌الزمان ، موجود بوده ، و قسطاآن را ترجمه‌کـرده ، ولی ترجمهٔ که ظاهراً موجود است ، ترجمه دمشقی است . و مقاله پنجم از گفتار ارسطو را در یك مقاله تفسیر کرده ، که قسطابن لوقا ترجمهٔ ازآن دارد . و مقاله ششم را دریك مقاله تفسیر کرده، وقسطاآنرا ترجمه نموده ، ومقاله هشتم دریك مقاله تفسیر کرده ، که چند ورقی‌از آن موجود است .

سخن درباره کتاب السماع الطبیعی

بتفسیر یحیی نحوی اسکندرانی

محمدبن‌اسحاق گوید : ترجمهٔ‌که قسطا از این‌کتاب نموده تعالیم‌آن‌بوده ، و ترجمه عبدالمسیح‌بن ناعمه ، غیراز تعالیم است . وترجمه قسطا نیمی ازکتاب است .که چهارمقاله بوده ، ونیم دیگر آن ،که چهار مقاله است بترجمه ابن ناعمه میباشد .

سخن درباره السماع الطبیعی

بترجمه‌گروهی از فلاسفه‌که متفرقند

تفسیرمقاله اول، ودوم وسوم و چهارم‌آن از طرف فرفوریوس ، موجود است ، کـه بسیل‌آن را ترجمه نموده، وابوبشرمتی تفسیری از تفسیر ثامسطیوس از این کتاب بسریانی دارد،که قسمتی از مقالهٔ اول‌آن بسریانی موجود است . و ابو احمدبن‌کرنیب قسمتی از مقاله اول، وقسمتی از مقالهٔ چهارم را ، تا_ الکلام فی‌الزمان ـ تفسیر کرده ، و ثابت‌بن قره قسمتی ازمقاله اول را تفسیر کرده ، وابراهیم بن صلت از مقاله اول این کتاب ترجمهٔ دارد،که من‌آنرا بخط یحیی‌بن‌عدی دیده‌ام .

۱و۲ـ ف (نص)

وابوالفرج قدامة‌بن‌جعفر نیز قسمتی از مقاله اول سماع طبیعی را تفسیر کرده‌است .

سخن در باره کتاب السماء والعالم

این کتاب در چهار مقاله است ، و ابن بطریق آنرا ترجمه : وحنین اصلاح کرده است . ابوبشرمتی بخشی ازمقاله اول را ترجمه کرده ، واسکندر افرودیسی بخشی از مقاله اول را شرح نموده ، وثامسطیوس شرحی از تمام کتاب دارد، که یحیی‌بن‌عدی آنرا ترجمه یا اصلاح نموده است. حنین نیز در این‌باره چیزی دارد که همان مسائل شانزدگانه است . و ابوزید بلخی‌مقدمه این‌کتاب را برای ابوجعفرحارث[1] شرح کرده است .

سخن درباره کتاب الکون والفساد

حنین آنرا بسریانی، واسحاق. ودمشقی آنرا بعربی برگردانیده، وگفته‌اند ابن‌بکوس نیزترجمهٔ ازآن دارد . اسکندر تمام این کتابرا شرح کرده ، ومتی آنرا ترجمه نموده، و قسطامقاله اول آن راترجمه نموده‌است. امقیدورس شرحی براین کتاب داردکه اسطاث‌ترجمه کرده ، ومتی ابوبشر ترجمه ازآن داردکه ابوزکریا هنگام نظرآنرا اصلاح کرده است . ودر این اواخر، شرحی از ثامسطیوس بر کتاب کون وفساد بدست‌آمدکه یکی بزرك ویکی کوچك است ، ویحیی‌نحوی شرحی برتمام کتاب‌کون و فساد دارد که عربی آن درخوبی بپای سریانی نمیرسد .

سخن دربارهٔ کتاب‌الاثارالعلویه

امقیدورس شرح بزرگی برآن دارد ، که ابوبشرمتی[2] آنرا ترجمه نموده ، و طبری تعلیقاتی از طرف متی‌برآن دارد . واسکندرآن را شرح کرده‌که بعربی ترجمه شده و بسریانی ترجمه نشده و پس از اینها یحیی‌بن عدی آنرا از سریانی بعربی ترجمه کرده است .

۱ـ ف (الخازن) . ۲ـ ش(الطبری) .

سخن درباره کتاب النفس

این کتاب درسه مقاله است . وحنین تمام آنرا بسریانی درآورد ، و اسحاق آنرا ترجمه نمود ، جزمقدارکمیرا ، ،بعد تمام آنرا در نهایت خوبی ترجمه کرد. وثامسطیوس تمام این کتاب را شرح کرده ،که اولی در دو مقاله ، و دومی، در دومقاله ، وسومی درسه مقاله است .

وبخط یحیی‌بن‌عدی خواندم‌که امفیدورس یکشرح سریانی‌برآن دارد ، ویك شرح بسیار خوبی‌نیزهست‌که‌آنرا بسنبلیقوس نسبت میدهند،که بسریانی بوده ، وبرای اثاوالیس شرح کرده است . وعربی‌آن نیزپیدا میشود . اسکندرانیان[1] از این‌کتاب خلاصه دارندکه درحدود یکصد ورق است . وابن بطریق مجموعهٔ از این‌کتاب درآورده و اسحاق گوید : من این‌کتاب را از نسخه بسیار بد خطی بعربی ترجمه‌کردم ، و پس‌از سی‌سال یك نسخه بسیار خوبی بدست آوردم کـه ترجمه اولـی را باآن مقابله نمودم ، کـه همین شرح ثامسطیوس‌بود .

سخن درباره کتاب‌الحس والمحسوس

این‌کتاب در دومقاله است . و تـرجمه قابل‌اعتمادی ازآن بدست نیامده ، و کسی هم، بودن چنین ترجمهٔ را ذکرنکرده ، وهمینقدرگفته‌اندکه طبری تعلیقات‌کمی از طرف ابوبشرمتی‌بن یونس برآن دارد .

سخن درباره کتاب‌الحیوان

این‌کتاب در نوزده مقاله است‌که ابن بطریق ترجمه نموده ، و ترجمه سریانی آن گاهی‌پیدا میشودکه بهترازترجمه عربی‌است . و بخط یحیی‌بن‌عدی در فهرست کتابهایش خواندم‌که این‌کتاب مجموعه‌ءائی‌ازقدیم دارد ، و نیقولاوس نیزآنرا خلاصه کرده است . ابوعلی‌بن‌زرعه شروع بترجمه وتصحیح‌آن بعربی‌نموده است .

سخن‌درباره‌کتاب‌الحروف

معروف بالاهیات

این‌کتاب بترتیب حروف یونانیان ، واولش‌الف‌کوچك است . و اسحاق‌آنرا ترجمه

۱ـ اسکندرانیان بعلماء حوزه علمی اسکندریه اطلاق میشود (ر.ك. تاریخ علوم عقلی و تمدن اسلامی‌ص۱ـ۸) .

کرد وتاحرف مو-μ-[۱] ازآن موجود بوده، و ابوزکریا یحیی‌بن‌عدی ترجمه نموده است. وحرف نو-η-[۲] در زبان یونانی بتفسیر اسکندر یافت میشود و تمام این حروف را اسطاث برای‌کندی ترجمه نموده ، وسرگذشتی‌هم دارد . ابوبشرمتی مقاله ـ ل ـ بتفسیر اسکندر را ـ که‌یازدهمین حرف است. بعربی درآورده. وحنین‌بن اسحاق‌نیز آنرا بسریانی گردانیده، و ثامسطیوس تفسیری از مقاله ـ ل ـ دارد، که ابوبشرمتی آنرا ترجمه نمود ، وشملی نیز ترجمهٔ ازآن دارد . و اسحاق‌بن حنین، چندین مقاله آنرا ترجمه‌کرده ، و سوریانوس ، مقاله ـب- را، ترجمه نموده، وعربی‌آن در دست است . ومن‌این را بخط یحیی‌بن‌عدی در فهرست کتابهایش دیده‌ام . و ازکتابهای ارسطو، که یحیی‌بن‌عدی در فهرست کتابهایش ذکر کرده:- کتاب‌الاخلاق ـ بتفسیر فرفوریوس، دوازده مقاله . بترجمه اسحاق‌بن‌حنین است . و نزد ابوزکریا چندین مقاله بتفسیر ثامسطیوس، بخط اسحاق‌بن حنین بود . که سریانی آن در دست است. کتاب‌المرآة ـ ترجمه حجاج‌بن مطر ـ کتاب‌اثولوجیا[۳] ، و آنراکندی تفسیرکرده است .

ثاوفرسطس

یکی از شاگردان ، و پسرخواهر ارسطو ، و از اوصیائی بودکه ارسطو برگزیده و در دارالتعلیم پس‌از وفات ارسطو جانشین وی گردیده ، و این کتابها از اوست : کتاب‌النفس ـ یکمقاله . کتاب‌الاثارالعلویه ـ یکمقاله . کتاب‌الادب ـ یکمقاله. کتاب‌الحس والمحسوس- چهارمقاله . و ابراهیم‌بن بکوس ، آنرا ترجمه نمود . کتاب مابعدالطبیعه ـ یکمقاله، بترجمهٔ ابوزکریا یحیی‌بن عدی. کتاب اسباب‌النبات ـ بترجمه ابراهیم‌بن‌بکوس. وتفسیربخشی از مقاله اول‌آن بدست‌آمده . وباو نسبت داده‌اندکه‌کتاب قاطیغوریاس‌را نیز تفسیرکرده است .

دیدوخس برقلس‌افلاطونی

از مردم اطاطریه[۴] ویحیی نحوی درمقاله اول از ردی‌که بر او داردگوید : او در

۱-۲- حروف یونانی‌است . ۳- Theologie- ربوبیت .

٤- درکتاب تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی تألیف استاد دکترصفا دیدخس، بیزنطی ازمردم لیکیه ذکرشده است (ر.ك. کتاب تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی‌ص۱۰۱) .

دوره دقلطیانوس قبطی، بلکه در آغاز سیصدمین سال پادشاهی او، زندگانی میکرد ، وصحیح هم همین است[۱].

کتاب حدود اوائل‌الطبیعیات. کتاب‌الثمانیة عشر مسئلة ، و یحیی نحوی ردی بر آن دارد. کتاب شرح قول فلاطن‌ان‌النفس غیرمائته[۲] سه مقاله . کتاب‌الثالوجیا یعنی ربوبیت . کتاب تفسیر وصایافیثاغورس‌الذهبیه ـ درحدود یکصد ورق ، وسریانی‌آن، که برای دخترش تألیف‌کرده بود یافت میشود ، وثابت سه ورق ازآن را ترجمه‌کرده بودکه از دنیا رفت و ناتمام ماند . کتاب‌الجواهر العالیه ـ یکمقاله . کتاب برقلس‌فی‌الشعر مسائل[۳]، و برقلس را دیادوخس، یعنی‌عقیب افلاطن نامند . کتاب‌الحیزالاول . کتاب‌المسائل‌الشعر المعضلات. کتاب الجزء‌الذی‌لایتجزی . کتاب فی‌المثل‌الذی قاله فلاطن فی‌کتابه‌المسمی‌غورغیاس- درسریانی است. کتاب‌تفسیرالمقالة‌العاشرة‌فی‌السیر. که سریانی‌آن دردست است . کتاب‌برقلس‌الافلاطونی موسوم- بسطوخوسیس‌الصغری. کتاب برقلس‌فی‌تفسیر فادن فی‌النفس. بسریانیست ، وابوعلی بن زرعه بخش‌کمی ازآنرا بعربی‌درآورده است .

اسکندر افرودیسی

در دورهٔ ملوك‌الطوائفی، پس‌از اسکندر بود ، و جالینوس را دیده و با او معاشرت داشته ، و او را رأس‌البغل لقب داده ، و درمیانشان کینه‌ها وستیزه‌هائی بود ، وماکتابهائی راکه اودرشرح‌کتاب ارسطو داشت، ضمن اخبار ارسطو ذکر کرده‌ایم . ابوزکریا یحیی‌بن عدی‌گوید: من‌شرح اسکندر را برتمام‌کتاب‌السماع ، وکتاب‌البرهان ، درمیراث ابراهیم بن عبدالله ناقل نصرانی دیدم و هر دو را بیکصد و ده دینار بمن عرضه داشتند ، من‌هم رفتم که برای یافتن‌آن دینارها شیوهٔ بکاربرم وهمینکه برگشتم دیدم آنها را باکتابهای دیگر بیك مرد خراسانی بسه هزار دینار فروخته‌اند . وشخص دیگری غیر از اوکه مورد اعتماد است بمن‌گفت این‌دوکتاب درآستین جا میگرفت وقابل حمل بود .

ابوزکریاگوید : من از ابراهیم‌بن عبدالله خواهش‌کرده بودم‌که فص سوفسطیقا ، و فص‌الخطابه ، و فص‌الشعر، ترجمهٔ اسحاق را در پنجاه دینار بمن دهد ، واو نفروخت و هنگام مرگ‌آنها را درآتش‌انداخت . تألیفات اسکندر: کتاب‌النفس- یکمقاله. کتاب‌الرد علی‌جالینوس فی‌التمکن- یکمقاله . کتاب‌الاصول‌العامة ـ یکمقاله . کتاب عکس‌المقدمات ـ

۱ـ ف- این‌قسمت را ضمن رد یحیی‌نحوی برکتاب‌الثمانیه عشرمسئله‌آورده است .

۲ـ ف- (غیرمائیه) ش- بی‌نقطه‌ودر اخبارالحکماء قفطی- غیرمائته ـ است (ر. ك . اخبارالحکماء ص۷۹ .)

۳ـ در ترجمه پس‌وپیشی در ذکراین‌کتاب شده است .

یکمقاله. کتاب مبادی الکل علی رأی ارسطالیس. کتاب فی ان الموجود لیس مجنس للمقولات العشر ـ (یکمقاله) کتاب العنایه ـ یکمقاله . کتاب الفرق بین الهیولی والجنس . کتاب الرد علی من قال انه لایکون شئی الامن شئی. کتاب فی ان الابصار لایکون الابشعاعات تنبث من العین والرد علی من قال بانبثاث الشعاع ـ یکمقاله . کتاب اللون ـ یکمقاله . کتاب الفصل علی رأی ارسطالیس ـ یکمقاله . کتاب المالیخولیاء ـ یکمقاله .

فرفوریوس

پس از اسکندر و پیش از امونیوس است ، و ازمردم شهر صور[1] ، و بعداز جالینوس بود. وکتابهای ارسطو را ـ چنانکه درجای خود گفته‌ایم ـ تفسیر نموده ، وجز آنها ، این کتابها از اوست :

کتاب ایساغوجی فی المدخل الی الکتب المنطقیة . کتاب المدخل الی القیاسات الحملیة . ترجمه ابوعثمان دمشقی. کتاب العقل والمعقول ـ بترجمهٔ از قدیم. کتاب بین له الی انابوا[2]. کتاب الرد علی نیجسوس[3] فی العقل والمعقول ـ هفت مقاله بسریانی . کتاب الاسطقسات ـ یکمقاله بسریانی. کتاب اخبار الفلاسفة . ومقاله چهارم آنرا که بسریانی بود من دیده‌ام .

امونیوس

اسحاق بن حنین در تاریخ خود گوید: که او ازفلاسفه بعد ازجالینوس بود ، وکتابهای ارسطو را شرح کرده ، و ما درضمن بیان کتابهای ارسطو بآن اشاره نمودیم . جزآنها ، این کتابها نیز ازاوست : کتاب شرح مذاهب ارسطالیس فی الصانع. کتاب فی اغراض ارسطالیس فی کتبه. کتاب حجة ارسطالیس فی التوحید .

ثامسطیوس

وی منشی وکاتب لیولیانس بودکه بعدازجالینوس از نصرانیت بمذهب فلاسفه برگشت ومادربیان کتابهای ارسطو اشاره بشرحهای او از کتابهای ارسطو نمودیم ، و این کتابها نیز ازاوست: کتاب الی لیولانس فی التدبیر . کتاب النفس ـ در دو مقاله . رسالة الی لیولیانس الملك .

۱ ـ صور ـ شهرمشهوریست که مشرف ببحرالشام است و در دوران عمربن خطاب فتح گردید (معجم البلدان) ۲ ـ ف (کتاب بان الی انابوا) ۳ ـ ش (لیحسوس).

نیقولاوس

مفسر کتابهای ارسطو، که ما درجای خود تفسیرهای او را نیز ذکر نمودیم و جز آنها این کتابها نیز ازاوست: کتاب فی‌جمل فلسفة ارسطالیس فی‌النفس ـ یکمقاله، کتاب النبات ـ چند مقالهٔ ازآن در دست است. کتاب‌الردعلی‌جاعل‌الفعل‌والمفعولات شیئاً واحداً. کتاب اختصار فلسفة ارسطالیس.

فلوطرخس

کتاب‌الاراءالطبیعیة. مشتمل‌برآراء فلاسفه در امور طبیعیات، در پنج مقاله، که قسطابن‌لوقا بعلبکی آنرا ترجمه‌کرده است. کتاب‌الی‌موریالیا فیماوله علیه من‌مداراةالعدو والانتفاع‌به. کتاب‌الغضب. کتاب‌الریاضة ـ یکمقاله بسریانی. کتاب‌النفس.

امقیدورس

مفسر کتابهای ارسطو، بود و ما در جای خود اشاره بتفسیرهای اونموده‌ایم. وجز آنها ازوی‌کتابی درموضوعات دیگر بدست نیاورده‌ایم.

دیافرطیس

بنوشته یحیی‌بن عدی: رسالته‌الی دیمقراطیس فی‌اثبات‌الصانع.

انافرودیطوس ـ وکتابهائی که دارد

بخط یحیی‌بن عدی خوانده‌ام: کتاب تفسیرکلام ارسطالیس فی‌الهالة و قوس قزح ـ بترجمه ثابت‌بن قره.

فلوطرخس دیگر

و ازکتابهای اوست: کتاب‌الانهار وخواصها ومافیها من‌العجائب والجبال وغیرذلك.

اخبار یحیی[1] نحوی

یحیی‌شاگرد ساواری ، ودربعضی ازکلیساهای مصر اسقف بود ، و مذهب نصرانیان یعقوبی‌را داشت ، وبعد از عقیده نصاری در تثلیث برگشت . کشیشان جمع شده و با وی بمناظره درآمدند، که برآنها پیروز گردید ، آنان از راه خواهش و تمنا پیش‌آمده ، و از وی خواستندکه ازآن عقیده دست بردار واظهاراتی نداشته باشد وی پایداری نموده ، و از عقیده خود رجوع نکرد . و آنهاهم ویرا برکنارکردند ، زمانیکه عمروعاص مصر را گشود، درحیات‌بود[2] و نزد عمروعاص رفت ، و او گرامیش‌داشته و منزلتی برایش قائل گردید . وبرکتابهای ارسطو تفسیرهائی داردکه ما درجای خود ذکرکرده‌ایم . و بجز آنها، این‌کتابها نیز از اوست :کتاب‌الرد علی‌برقلس ــ هجده مقاله . کتاب فی‌ان‌کل‌جسم متناهی فقوته متناهیة ــ یکمقاله . کتاب‌الردعلی ارسطالیس ــ شش مقاله . کتاب تفسیرمابال لارسطالیس‌العاشر ــ مقالة یردفیها علی‌نسطورس .کتاب یردفیها علی قوم‌لایعترفون . دومقاله ومقاله‌ٔم در رد اشخاص‌دیگر. وبرکتابهای پزشکی جالینوس نیز تفسیرهائی داردکه ما در شرح حال جالینوس ، بآنها اشاره خواهیم‌کرد .

یحیی نحوی در مقاله چهارم از تفسیریکه برکتاب‌السماع‌الطبیعی دارد ، در الکلام فی‌الزمان ــ مثالی‌آورده ، وگوید : مانند همین سال ما ، که سیصد و چهل سه دقلطیانوس قبطی‌است . و از این‌بیان چنین فهمیده میشودکه فاصله‌میان ما و یحیی نحوی سیصد سال واندی بوده، وممکن است‌که دراوائل حیاتش باین تفسیر پرداخته زیرا در دوره عمروعاص حیات داشته است[3].

نام فلاسفه طبیعیین

که زمان ومراتبشان مجهول است

ارسطن ــ مؤلف‌کتاب‌النفس . بیطوالس ــ مؤلف‌کتاب اسرارالطبیعه ، در یکمقاله . طوریوس، مؤلف .کتاب‌الرؤیا، دریکمقاله. ارطامیدورس صاحب‌کتاب‌الرؤیا ــ مؤلف‌کتاب

---

۱ ــ ش ــ درمیان کلمه‌یحیی ونحوی بخط دیگر دارد(بن‌عسدی) .

۲ ــ زندگی‌یوحنا فیلوبونوس اسکندرانی‌که نزد مسلمین بیحیی‌نحوی اسکندرانی‌معروف شده ، هنگام فتح‌مصربدست سپاهیان عرب (۶۲۴ میلادی) مورد تردید است. یحیی‌ازشاگردان امونیوس پسرهرمیاس (اواخرقرن پنجم) رئیس یکی‌ازمدارس اسکندریه . وازافلاطیون جدید بود، ودر نیمه اول‌قرن ششم شهرت بسیار داشت . بنابراین زنده بودنش در اواسط قرن هفتم دور ازعادت است . (بامختصرتفاوتی ازتاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی‌ص۱۰۳ نقل‌شد).

۳ ــ ظاهراابن‌ندیم دربارهٔ حیات یحیی‌دردورهٔعمروعاص باین قسمت اتکاء داشته است .

تفسیر الرؤیا ، در پنج مقاله ، بترجمه حنین‌بن اسحاق . فرفوریوس ، اسقف نوسا ـ مؤلف کتاب طبیعة الانسان . بطلمیوس غـریب ، از محبان ارسطو ، و ناشر محـاسن او ـ مؤلف اخبار ارسطالیس و وفاته و مراتب کتبه . ثاون ـ از طرفداران جـدی افلاطون ـ مؤلف کتاب مراتب قرائة کتب فلاطون و اسماء ماصنفه . و در پشت یك کتابچهٔ بخط بسیار قدیمی دیدم‌که نوشته بود : نام‌کسانیکه‌کتابهای فلاسفه را درمنطق و سائر موضوعات فلسفی تفسیر کرده‌اند. ثاوفرسطس. اودیمس[1]. ارمینس. یوانیوس . ایامیلخس. اسکندر. ثامسطیوس . فرفوریوس. سنبلیقس. سوریانوس . ماکسیمس. ارامیس. لوقیس. نیقسطراطس . فلوطینس.

اخبار کندی

ابو یوسف یعقوب‌بن اسحاق‌بن صباح‌بن عمران‌بن اسماعیل‌بن محمدبن اشعث‌بن قیس بن کندی‌بن معدیکرب‌بن معاویة‌بن جبلة‌بن عدی‌بن ربیعة بن معاویة‌بن حارث‌بن معاویة‌بن کنده ، و او ، ثوربن مرتع‌بن عدی‌بن حارث‌بن مرةّ بن اددبن زیدبن همیسع‌بن زید بن کهلان بن سبابن یشحب‌بن یعرب : فاضل دهر ، و یگانه دوران خود در دانستن تمام علوم قدیمه بود . ویرا فیلسوف عرب میخواندند . وکتابهائی در علوم گوناگون ، چون منطق ، فلسفه ، هندسه ، حساب ، ارثمـاطیقی ، موسیقی ، نجوم ، و جز اینها ، دارد ، و مرد بسیار بخیل وباخساستی بود .

و اینکه ما او را پیوست بفلاسفه طبیعیین آورده‌ایم ، برای رعایت تقدم و موقعیت او در علم بوده ، و در اینجا تمام تصنیفات او را ذکر مینمائیم .

نام‌کتابهای او در فلسفه

کتاب الفلسفة الاولی فیمادون‌الطبیعیات والتوحید . کتاب الفلسفةالداخلة والمسائل المنطقیة والمعتاصة ومافوق‌الطبیعیات . کتاب رسالته فی‌انه لاتنال‌الفلسفة الابعلم‌الریاضیات. کتاب‌الحث علی تعلم‌الفلسفة . کتاب ترتیب‌کتب ارسطالیس . کتاب فـی‌قصد ارسطالیس فی‌ـ المقولات اـیاها قصداً والموضوعةلها . کتاب مائیةالعلم و اقسامه . کتاب اقسام‌العلم‌الانسی . کتاب رسالته الکبری فی‌مقیاسه العلمی . کتاب رسالته بایجاز فی‌مقیاسه‌العلمی . کتاب فی‌ـ ان افعال الباری جل‌اسمه‌کلها عدل لاجورفیها . کتاب فی مائیة الشئی الذی لانهایة‌له وبـای نوع یقال لانهایة لـه . کتاب رسالته فی الابانة انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة و انـذلك انماهوفی‌القوة . کتاب فی‌الفاعلة والمنفعلة من‌الطبیعیات الاولی. کتاب فی‌عبارات‌ـ الجوامع الفکریة . کتاب مسائل سئل عنها فی‌منفعة الریاضات . کتاب فی‌بحث قول المدعی

[1] ـ ن (اودیمس) .

ان الاشياء الطبيعية تفعل فعلا واحداً بايجاب الخلقة ،كتاب فى اوائل الاشياء المحسوسة . رسالته فى الترفق فى الصناعات . رسالته فى رسم رقاع الى الخلفاء والوزراء . رسالته فى قسمة القانون . رسالته فى مائية العقل والابانة عنه .

کتابهای او در منطقیات

كتاب رسالته فى المدخل المنطقى باستيفاء القول فيه . كتاب رسالته فى المدخل المنطقى باختصار وايجاز . كتاب رسالته فى المقولات العشر . كتاب رسالته فى الابانة عن قول بطلميوس فى اول كتابه (فى) المجسطى عن قول ارسطاليس فى انالوطيقا .(كتاب رسالته فى اختيار الكتب الاربعة) . كتاب رسالته فى الاحتراس من خدع السوفسطائيين . كتاب رسالته بايجاز و اختصار فى البرهان المنطقى . كتاب رسالته فى الاصوات الخمسة . كتاب رسالته فى سمع الكيان . كتاب رسالته فى عمل آلة مخرجة الجوامع .

کتابهای او در حسابیات

كتاب رسالته فى المدخل الارتماطيقى ـ پنج مقاله ، كتاب رسالته فى استعمال الحساب الهندى . چهار مقاله . كتاب رسالة فى الابانة عن الاعداد التى ذكر فلاطن فى كتابه السياسة . كتاب رسالته فى تأليف الاعداد . كتاب رسالته فى التوحيد من جهة العدد . كتاب رسالته فى استخراج الخبيئى والضمير . كتاب رسالته فى الزجر والفال من جهة العدد . كتاب رسالته فى الخطوط والضرب بعدد الشعير . كتاب رسالته فى الكمية المضافة . كتاب رسالته فى النسب الزمانية . كتاب رسالته فى الحيل العددية وعلم اضمارها (كتاب الدوار و همزح ـ قديمى و در نهايت نيكوئى ......[1]).

کتابهای او در کریات[2]

كتاب رسالته فى ان العالم وكلما فيه كرى الشكل . كتاب رسالته فى الابانة عن انه ليس شئ من العناصر الاولى والجرم الاقصى غير كرى . كتاب رسالته فى ان الكرة اعظم الاشكال الجرمية والدائرة اعظم من جميع الاشكال البسيطة . كتاب رسالته فى ان سطح ماء البحر كريا . كتاب رسالته فى تسطيح الكرة . كتاب رسالته فى الكريات . كتاب رسالته فى عمل السمت على كرة . كتاب رسالته فى عمل الحلق الست و استعمالها .

۱ـ ش ـ كلمه دارد غير مفهوم كه بجاى آن نقطه گذاشتيم و بخط نويسنده كتاب نيست .

۲ـ ف (الكرياب) .

کتابهای او در موسیقیات

کتاب رساله الکبری فی‌التألیف . کتاب رساله فی ترتیب النغم الدالة علی طبایع الاشخاص العالیه و تشابه‌التألیف . کتاب رساله فی‌الایقاع . کتاب رساله فی المدخل الی صناعة الموسیقی. کتاب رساله فی‌خبر صناعة التألیف . کتاب رساله فی صناعة‌الشعر. کتاب رساله فی‌الاخبار عن صناعة الموسیقی .

کتابهای او در نجومیات

کتاب رساله فی‌ان رؤیة الهلال لاتضبط بالحقیقة و انما القول فیها بالتقریب . کتاب رساله فی مسائل سئل عنها من احوال الکواکب . کتاب رساله فی جواب مسائل طبیعیة فی کیفیات نجومیة . کتاب رساله فی‌مطرح‌الشعاع . کتاب رساله فی‌الفصلین . کتاب رساله فیماینسب الیه‌کل بلد من‌البلدان الی برج من‌البروج وکوکب من‌الکواکب . کتاب‌رساله فیماسئل عنه من شرح ما عرض‌له الاختلاف فی‌صور المواليد . کتاب رساله فیما حکی من‌ اعمارالناس فی‌الزمن‌القدیم و خلافها فی‌هذاالزمن . کتاب رساله فی‌تصحیح عمل نمودارات‌ المواليد والهیلاج والکدخداء . کتاب رساله فی‌ایضاح علة رجوع‌الکواکب . کتاب رساله فی‌سرعة مایری من حرکةالکواکب اذاکانت فی‌الافق و ابطاؤهاکلماعلت . کتاب رساله فی‌ الابانة عن الاختلاف الذی فی‌الاشخاص العالیة . کتاب رساله فی‌الشعاعات . کتاب رساله فی فصل مابین التسییر و عمل‌الشعاع . کتاب رساله فی‌علل الاوضاع‌النجومیة . کتاب رساله الی‌الاشخاص العالیة المسماة سعادة" و نحاسة" . کتاب رساله فی‌علل القوی المنسوبة الی‌ الاشخاص العالیة الدالة علی‌المطر . کتاب رساله فی علل احداث‌الجو . کتاب رساله فی‌ العلةالتی‌لها یکون بعض‌المواضع لاتکادتمطر .

کتابهای او در هندسیات

کتاب رساله فی اغراض‌کتاب اقلیدس . کتاب رساله فی‌اصلاح‌کتاب اقلیدس . کتاب رساله فی‌اختلاف المناظر . کتاب رساله فیما نسب‌القدماءکل واحد من‌المجسمات الخمس الی‌العناصر . کتاب رساله فی‌تقریب قول ارشمیدس فی‌قدر قطر الدائرة من محیطها . کتاب

رسالته فی عمل شكل الموطبن . كتاب رسالته فی تقريب و ترالدائرة . كتاب رسالته فی تقريب وترالتسع . كتاب رسالته فی مساحة ايوان . كتاب رسالته فی تقسيم المثلث والمربع و عملها[1] . كتاب رسالته فی كيفية عمل دائرة مساوية لسطح اسطوانة مفروضة . كتاب رسالته فی شروق الكواكب و غروبها بالهندسة . كتاب رسالته فی قسمة الدائرة ثلاثة اقسام . كتاب رسالته فی اصلاح المقالة الرابعة عشر و الخامسة عشر من كتاب اقليدس . كتاب رسالته فی البراهين المساحيه لمايعرض من الحسابات الفلكية . كتاب رسالته فی تصحيح قول اسقلاوس فی المطالع . كتاب رسالته فی اختلاف مناظر المرآة . كتاب رسالته فی صنعة الاسطرلاب بالهندسة . كتاب رسالته فی استخراج خط نصف النهار و سمت القبلة بالهندسة . كتاب رسالته فی عمل الرخامة بالهندسة . كتاب رسالته فی استخراج الساعات علی نصف كرة بالهندسة . كتاب رسالته فی السوانح . كتاب رسالته فی عمل الساعات علی صفيحة تنصب علی السطح الموازی للافق خير من غيرها .

كتابهای او در فلكيات

كتاب فی امتناع وجود مساحة الفلك الاقصی المدبر للافلاك . كتاب رسالته فی ظاهريات الفلك . كتاب رسالته فی ان طبيعة الفلك مخالفة لطبائع العناصر الاربعة و انه طبيعة خامسة . كتاب رسالته فی العالم الاقصی . كتاب رسالته فی سجود الجرم الاقصی لباريه . كتاب رسالته فی الرد علی المنانية فی العشر مسايل فی موضوعات الفلك . كتاب رسالته فی الصور . كتاب رسالته فی انه لايمكن ان يكون جرم العالم بلانهاية . كتاب رسالته فی المناظر الفلكية . كتاب فی امتناع الجرم الاقصی من استحالة . كتاب رسالته فی صناعة بطلميوس الفلكية . كتاب رسالته فی تناهی جرم العالم . كتاب رسالته فی المعطيات . كتاب رسالته فی مائية الفلك واللون اللازم الازوردی المحسوس من جهة السماء . كتاب رسالته فی مائية الجرم الحامل بطباعه للالوان من العناصر الاربعة. كتاب رسالته فی البرهان علی الجسم السائر و مائية الاضواء والاظلام.

كتابهای او در طبيات

كتاب رسالته فی الطب البقراطی . كتاب رسالته فی الغذاء والدواء المهلك. كتاب رسالته

[1] ــ ف ـ (وعملهما) .

فی‌الابخرة المصلحة للجومن الاوباء. کتاب رساله فی‌الادویة المشفیة من‌الروائح الموذیة. کتاب رساله فی‌کیفیة اسهال الادویة و انحدار[1] الاخلاط. کتاب رساله فی‌علة نفث الدم. کتاب رساله فی‌اشفیةالسموم. کتاب رساله فی تدبیرالاصحاء. کتاب رساله فی‌علة بحارین الامراض الحادة. کتاب رساله فی نفس العضوالـرئیس من‌الانسان والابانة عن الانسان[2]. کتاب رساله فی‌کیفیةالدماغ. کتاب رساله فی‌علةالجذام و اشفیته. کتاب رساله فی‌عضة‌ـ الکلب‌الکَلِب. کتاب رساله فی الاعراض الحادثة من‌البلغم و علة موت‌الفجأة. کتاب رساله فی وجع‌المعدة والنقرس. کتاب رساله الی رجل فی‌علة شکاها الیه. کتاب رساله فی اقسام الحمیات. کتاب رساله فی علاج الطحال الجاسی من الاعراض السوداویة. کتاب رساله فی‌اجسادالحیوان اذا فسدت. کتاب رساله فی‌قدر منفعة صناعةالطب. کتاب رساله فی‌صنعة اطعمة من غیر عناصرها. کتاب رساله فی تغیر الاطعمه.

کتابهای او در احکامیات[3]

کتاب رساله فی تقدمة المعرفة بالاستدلال بالاشخاص العالیة علی المسائل. کتاب رسالة الاولة والثانیة والثالثة الی صناعة الاحکام بتقاسیم. کتاب رساله فی مدخل الاحکام علی‌المسائل. کتاب رساله فی‌المسائل. کتاب رساله فی‌دلائل النحسین فی‌برج السرطان. کتاب رساله فی‌قدر منفعة الاختیارات. کتاب رساله فی‌قدر منفعة صناعة الاحکام و من الرجل‌المسمی منجماً باستحقاق. کتاب رساله المختصرة فی‌حدود الموالید. کتاب رساله فی‌تحویل سنی الموالید. کتاب رساله فی‌الاستدلال بالکسوفات علی‌الحوادث.

کتابهای او در جدلیات

کتاب رساله فی‌الرد علی‌المنانیه. کتاب رساله فی‌الرد علی‌الثنویة. کتاب رساله فی‌الاحتراس من خدع‌السوفسطائیین[4]. کتاب رساله فی‌نقض مسائل‌الملحدین. کتاب رساله فی‌تثبیت الرسل علیهـم‌السلام. کتاب رساله فی الفاعل الحق الاول التام و الفاعل الثانی بالمجاز. کتاب رساله فی‌الاستطاعة وزمان کونها. کتاب رساله فی‌الرد علی‌من زعم‌ان‌للاجرام

۱ـ ف (وانجذاب).
۲ـ ف (... والابانة عن‌الالباب).
۳ـ مراد احکام نجومی است.
۴ـ ظاهراً مکرر. و در ضمن‌کتابهای فلسفی آمده.

هویتها فی الجو توقفات . کتاب رسالته فی بطلان قول من زعم ان بین الحرکة الطبیعة والعرضیة سکون . کتاب رسالته فی ان الجسم فی اول ابداعه لاساکن ولامتحرک ظن باطل . کتاب رسالته فی التوحید بالتفسیرات[1] . کتاب رسالته فی بطلان قول من زعم ان جزاء ً لایتجزی . کتاب رسالته فی جواهر الاجسام . کتاب رسالته فی اوائل الجسم . کتاب رسالته فی افتراق الملل فی التوحید و انهم مجمعون علی التوحید وکل قدخالف صاحبه . کتاب رسالته فی التمجید . کتاب رسالته فی البرهان .

کتابهای او در نفسیات

کتاب رسالته فی ان النفس جوهر بسیط غیر دائر موثر فی الاجسام . کتاب رسالته فی مـائیة الانسان والعضو الرئیس منه . کتاب رسالته فی خبر اجتماع الفلاسفة علی الرموز العشقیة . کتاب رسالته فیما للنفس ذکره وهی فی عالم العقل قبل کونها فی عالم الحس . کتاب رسالته فی علة النوم والرؤیا و مایرمز به النفس .

کتابهای او در سیاسیات

کتاب رسالته الکبری فی السیاسة . کتاب رسالته فی تسهیل سبل الفضائل . کتاب رسالته فی دفع الاحزان . کتاب رسالته فی سیاسة العامة . کتاب رسالته فی الاخلاق . کتاب رسالته فی التنبیه علـی الفضائل . کتاب رسالته فی خبر فضیلة سقراط . کتاب رسالته فی الفاظ سقراط . کتاب رسالته فی محاورة جرت بین سقراط وارشیجانس . کتاب رسالته فی خبر موت سقراط . کتاب رسالته فیماجری بین سقراط والحراس[2] . کتاب رسالته فی خبر العقل .

کتابهای او در احداثیات

کتاب رسالته فی الابانة عن العلة الفاعله القریبة للکون والفساد فی الکائنات الفاسدات . کتاب رسالته فـی العلة التی لها قیل ان النار والهواء و الماء والارض عناصر لجمیع الکائنة الفاسدة وهی وغیرها یستحیل بعضها الـی بعض . کتاب رسالته فی اختلاف الازمنة التی یظهر فیها قوی الکیفیات الاربع الاولی . کتاب رسالته فی النسب الزمانیة . کتاب رسالته فی علة اختلاف انواع السنة . کتاب رسالته فی مائیة الزمان والحین والدهر . کتاب رسالته فی العلة التی لها یبردا علی الجو ویسخن ماقرب من الارض . کتاب رسالته فی احداث الجو . کتاب رسالته فی الاثر الذی یظهر فی الجو ویسمی کوکبا . کتاب رسالته فی کوکب الذوابة . کتاب رسالته

۱ـ ف (بتفسیرات) . ۲ . ف (والحرانیین) .

فی‌الکوکب الذی ظهر[۱] و رصده ایـا ماحتی اضمحل . کتاب رسالته فی‌علة البرد المسمی ببردالعجوز . کتاب رسالته فی‌علة کون الضباب والاسباب المحدثةله فی‌اوقاته . کتاب رسالته فیما رصد من‌الاثر العظیم فی‌سنة اثنتین و عشرین و مائتین للهجرة .

کتابهای او در ابعادیات

کتاب رسالته فی ابعاد مسافات الاقالیم . کتاب رسالته فی المساکن . کتاب رسالته الکبری فی‌الربع المسکون . کتاب رسالته فی‌اخبار ابعاد الاجرام . کتاب رسالته فی‌استخراج بُعد مرکز القمر من الارض . کتاب رسالته فی استخراج آلة و عملها یستخرج بها ابعاد الاجرام . کتاب رسالته فی عمل آلة یعرف‌بها بُعد المعاینات . کتاب رسالته فی معرفة ابعاد قلل‌الجبال .

کتابهای او در تقدّمیات

کتاب رسالته فی اسرار تقدمة المعرفة . کتاب رسالته فی تقدمة‌المعرفة بالاحداث . کتاب رسالته فی‌تقدمة‌الخبر . کتاب رسالته فی‌تقدمة الاخبار . کتاب رسالته فی‌تقدمة‌المعرفة فی‌الاستدلال بالاشخاص السماویة .

کتابهای او در انواعیات

کتاب رسالته فی‌انواع الجواهر الثمینة و غیرها . کتاب رسالته فی‌انواع الحجارة . کتاب رسالته فی تلویح‌الزجاج . کتاب رسالته فیمایصبغ فیعطی‌لونا . کتاب رسالته فی‌انواع السیوف والحدید . کتاب رسالته فیما یطرح علی‌الحدید والسیوف فلا[۲] تنثلم ولاتکل . کتاب رسالته فی‌الطائر الانسی . کتاب رسالته فی‌تمریخ[۳] الحمام . کتاب رسالته فی الطرح علی البیض . کتاب رسالته فی‌انواع النحل و کرائمه . کتاب رسالته فی عمل‌القمقم النباح . کتاب رسالته فی‌العطر و انواعه . کتاب رسالته فی‌کیمیاء العطر . کتاب رسالته فی‌صنعة اطعمة من غیرعناصرها[۴] . کتاب رسالته فی‌الاسماءالمعماة . کتاب‌رسالته فی‌التنبیه علی‌خدع الکیمیائیین . کتاب رسالته فی ارکان الحیل . کتاب رسالته الکبیرة فی الاجرام الغائصة فی‌الماء . کتاب رسالته فی‌الاثرین المحسوسین فی الماء . کتاب رسالته فی‌المدو الجزر . کتاب رسالته فی الاجرام الهابطة . کتاب رسالته فی عمل المرایا المحرقة . کتاب رسالته فی‌سعار المرآة . کتاب‌رسالته‌فی‌اللفظوهی‌ثلاثةاجزاء اول‌وثانی‌وثالث . کتاب‌رسالته‌فی‌الحشرات‌مصورعطاردی .

۱ـ ف (یظهر) .
۲ـ ف (حتی‌لا) .
۳ـ ف (تمویخ) .
۴ـ ظاهراً مکرر است و در طبیات آمده .

کتاب رسالةفی علم حدوث الریاح فی باطن الارض المحدثة کثیرالزلازل والخسوف[1] .کتاب رسالة فی جواب اربع عشر مسئلة طبیعیات سئل عنها بعض اخوانه .کتاب رسالة فی جواب ثلاث مسائل سئل عنها .کتاب رسالة فی قصةالمتفلسف بالسکوت .کتاب رسالة فی علةالرعد والبرق والثلج والبرد والصواعق والمطر .کتاب رسالة فی بطلان دعوی المدعیین صنعةالذهب والفضة و خدعهم .کتاب رسالة فی الوفاء .کتاب رسالة فی الابانة ان الاختلاف الذی فی الاشخاص العالیة لیس علةالکیفیات الاولی کماهی علة ذلک فی التی تحت الکون والفساد .

شاگردان و وراقان کندی

حسنویه ، نفطویه ، سلمویه ، و یکنفر دیگر بهمین وزن . واز شاگردان او احمدبن طیب است که ذکرش خواهد آمد ، و ابومعشر از او آموخته است .

احمدبن طیب

ابوالعباس احمد بن محمد بن مردان سرخسی ، از منسوبان کندی است ، که بر وی قرائت داشته ، و از وی آموخته ، و برای بستگی که بکندی دارد ، ویرا در اینجا ذکر نمودیم . وی در بسیاری از علوم باستانی و عرب متفنن ، و دارای معرفتی نیکو ، وقریحهٔ سرشار ، و تصنیفات و تألیفات خوبی بود . در ابتداء آموزگار معتضد ، سپس از ندماء و خاصان اوگردید ، و معتضد رازهای درونی خوی را بوی میگفت . و درکارهای مملکت با وی مشورت میکرد ، ولی دانش وی برعقلش فزونی داشت ، وهمین بستگی بمعتضد منجر بقتلش گردید ، زیرا معتضد رازی را که ارتباط بقاسم بن عبدالله ، و بدر ، غلامش داشت باو گفته بود ، وبراثر حیلهٔ که قاسم بکار برده و مشهور است ، آن راز برملا وآشکار گردید ، و از این جهة معتضد او را دراختیار آن دونفر گذاشت ، وآنها هم پس از تصفیه اموالش ، ویرا بزندان انداختند . و درهنگامیکه معتضد برای فتح آمد و جنگ با احمدبن عیسی بن شیخ حرکت کرد ، گروهی از خوارج و زندانیان دیگر از زندان فرارکردند ، و مونس الفحل رئیس شرطه، که در غیاب معتضدکارها را رسیدگی میندود ، همه را دانه دانه دستگیر ساخت . احمد از جای خود حرکت نکرده بود باین امیدکه وسیلهٔ نجاتش بشود ، ولی همین کار سبب قتلش گردید ، زیرا معتضد بقاسم دستور داد صورتی از نام کسانیکه استحقاق

۱- ش (والخوف) .

مرگ دارند تهیه نماید، تا ازنگرانی قلبی درباره آنها درآید، قاسم آن صورت را تهیه و بامضاء معتضد رسانید، وپس از امضاء نام احمد را درآن گنجانیده، و او نیزکشته شد. وقتی که معتضد جویای او شد، قاسم خبرکشته شدنش را داده و آن صورت را مقابلش گذاشت، و او هم انکارنکرد، وبدینگونه کسی‌که در بلندی جاه و مقام بآسمان رفته بود، در سال ... سرنگون گردید. و این کتابها از اوست: کتاب مختصر قاطیغوریاس. کتاب مختصر کتاب بارمیناس. کتاب مختصر انالوطیقا الاول. کتاب مختصر انالوطیقا الثانی. کتاب الاعشاش و صناعة الحسبة الکبیر. کتاب عش الصناعات والحسبة الصغیر. کتاب نزهة النفوس - که تمامی آن در دست نیست. کتاب اللهو والملاهی - درغنا و مغنیان و منادمت ومجالست و انواع سرگذشتهای شیرین‌و نمکین. کتاب السیاسة الکبیر. کتاب السیاسة الصغیر. کتاب المدخل الی صناعة النجوم. کتاب الموسیقی الکبیر - در دومقاله که بخوبی و جلالت آن تألیف نشده است. کتاب الموسیقی الصغیر. کتاب الارثماطیقی - در عدد و جبر ومقابله. کتاب المسالک والممالک. کتاب الجوارح والصیدبها. کتاب المدخل الی صناعة الطب ودر آن ردی برحنین‌بن اسحاق دارد. کتاب المسائل. کتاب فضائل بغداد و اخبارها. کتاب الطبیخ - وآنرا برای معتضد روی ماهها و روزها، تألیف کرد. کتاب زادالمسافر وخدمة الملوک - دومقاله نازک. کتاب المدخلی الی علم الموسیقی. کتاب آداب الملوک. کتاب الجلساء والمجالسة. کتاب رسالته فی‌جواب ثابت‌بن‌قره فیماسئل‌عنه. کتاب‌مقالته فی‌النمش والکلف. کتاب رسالته فی‌السالکین[1] وطریف اعتقادالعامة. کتاب منفعة الجبال. کتاب رسالته فی‌وصف مذاهب‌الصابئین. کتاب فی‌ان‌المبدعات فی‌حال الابداع لامتحرکة ولاساکنة.

قویری

نامش ابراهیم وکنیه‌اش ابواسحاق. ازکسانی است‌که منطق را از وی می‌آموختند. و در شمار مفسران بود، و ابوبشر متی‌بن یونس[2] بر وی قرائت داشت. این‌کتابها از اوست. کتاب تفسیر قاطیغوریاس - مشجر. کتاب باریمیناس - مشجر. کتاب انالوطیقای اول - مشجر. کتاب انالوطیقا الثانی - مشجر. وکتابهایش مورد توجه نیست، زیرا عباراتش مغلق وسبک است.

ابن کرنیب

ابواحمد حسین‌بن ابوالحسین اسحاق‌بن ابراهیم‌بن یزیدکاتب، معروف با بن کرنیب،

---

۱ - تن (فی المساکین). ۲ - تن (بن یونان).

از بزرگان متکلمان بودکه پیروی ازمذاهب فلاسفه طبیعیین داشت . و برادرش ابوالعلاء از علماء هندسه بودکه ما در جای خود خواهیم گفت ، اما خود ابو احمد بی‌نهایت با فضل و با معرفت و متبحر در علوم طبیعی باستانی بوده ، و در سال ... درگذشت . این کتابها از اوست : کتاب الرد علی ابی‌الحسن ثابت بن قـرة فی‌نفیه وجوب وجود سکونین بین کل حرکتین متضادین . کتاب مقالة فی‌الاجناس والانواع وهی الامورالعامیه .

فارابی

ابو نصر محمدبن محمدبن طرخان ، نژادش از فاریاب[1] خراسان ، و از برجستگان در صناعة منطق وعلوم باستانی بود واین کتابها از اوست : کتاب مراتب‌العلوم . کتاب تفسیر قطعة من کتاب الاخلاق لارسطالیس . فارابی تفسیرهائی ازتألیفات ارسطو دارد، که در دست مردم موجود و متداول است . کتاب القیاس ــ قاطیغوریاس . کتاب البرهان ــ انالوطیقا الثانی . کتاب‌الخطابه ــ اروطوریقا . کتاب المغالطین ــ سوفسطیقا . که مجموعه مانند است . و در منطق مجموعه‌های کوچکی نیز دارد .

ابویحیی مروزی

این شخص برابو بشرمتی‌بن یونس قرائت داشته، و از فاضلان سریانی بود ، وآنچه در منطق و جـز آن دارد بسریانی تألیف کرده و از پزشکانی بودکه در مدینه‌السلام شهرت داشت .

ابویحیی مروزی دیگر

باقتضای مقام او را ذکر مینمائیم ، چون طبیب و عالم بهندسه بود .

تك دانه کتابهائیکهٔ مؤلفان آنها متفرقند

کتاب السرب المظلم فی سرالخلیقة (تألیف یلوسوس) [2] کتاب مرولس[3] فی تدبیر المنزل . کتاب ...

۱- فاریاب ناحیه‌ایست در تـرکستان‌کنار نهر سیحون و بنوشته یاقوت حموی طول و عرض آن درحدود یکروز راه است . (قاموس‌الاعلام ترکی) .

۲- ف (علوسوس) و پس ازکتاب دوم آنرا آورده .

۳- ف (روفس) .

متی بن یونس

ابوبشر متی بن یونس ،که‌همان یونان است ، و از مردم دیرقنی[1] ، و ازکسانی بود که در اسکول مرماری[2] تربیت شده ، وبرقویری، وبنیامین، وابو احمد بن کرنیب قرائت داشته . وتفسیرهائی ازسریانی بعربی دارد ، ودرعصر خود ریاست منطقیون را داشت . از تفسیرهای اوست : کتاب تفسیرالثلاث مقالات الاواخر من تفسیر ثامسطیوس .کتاب نقل‌کتاب البرهان الفص .کتاب‌نقل سوفسطیقاالفص .کتاب‌نقل‌کتاب الکون والفساد بتفسیرالاسکندر. کتاب نقل الشعر الفص .کتاب نقل اعتبـار الحکم و تعقب المواضع لثامسطیوس .کتـاب نقل‌کتاب تفسیر الاسکندر لکتاب السماء ــ که ابو زکریا یحیی‌بن عدی آنـرا اصلاح کرده است .و متی تمام چهارکتاب منطق را تفسیر نموده ، و مردم در خواندن بآنها تکیه‌کنند وازکتابهای‌اوست :کتاب‌مقالةفی‌مقدمات صدرّبها کتاب انالوطیقا .کتاب‌المقاییس‌الشرطیه.

یحیی بن عدی

ابوزکریایحیی‌بن عدی‌بن‌حمیدبن زکریاء منطقی، که درزمان‌ما بر پیروان‌و اصحابش ریاست دارد . قرائتش بر ابوبشر متی ، و ابونصر فارابی ، وگروهی بوده و یگانهٔ دوران خود میباشد ومذهب نصرانیان یعقوبی را دارد . روزیکه درمیان وراقان بودیم ، ومن ویرا از زیـاد نوشتن ملامت مینمودم بمن‌گفت ، از صبر و حوصله مـن توچه شگفتی و تعجبی داری ، من از تفسیر طبری دو نسخه بخط خود نوشتم و برای پادشاهان اطراف فرستادم ، و ازکتابهای متکلمان باندازهٔ نسخه برداری‌کرده‌ام‌کـه از شماره بیرونست ، و بیاد دارم که در حیات خود شب و روزی نگذشت‌که من صد صفحه یاکمتر ننوشته باشم . وتولدم در سال ... بود .

وی در سال .. وفات یافت ، وازکتابها و تفسیرها وترجمه‌های اوست : کتاب تفسیر کتاب طوبیقاالارسطالیس . مقالته فی‌البحوث الاربعة .کتاب رسالته فی‌نقض حجج‌کان انفذها الرئیس فی نصرة قول القائلین بان‌الافعال خلق‌الله واکتساب للعبد[3].

۱ــ دیری‌است درشانزده فرسنگی بغداد وجزء نهروانست وتادجله یك میل فاصله دارد ومعروف بدیر مرماری بوده وبآن دیراسکول نیزگویند. (معجم البلدان)

۲ــ اسکول مرماری دردیرقنی نزدیك بغداداست‌که دانشمندومترجم شهیرمتی‌بن‌یونس درآن تربیت شده (تاریخ علوم‌عقلی در تمدن اسلامی ص ۱۵ــ و ۸۳) و احتمال میرودکـه کلمه (اسکون) دنبال (دیر) در معجم‌البلدان (اسکول) باشدکه ـل‌ـ آن تصحیف شده است .

۳ــ ف (... بآن الافعال‌الله تعالی والاکتساب للعبد) .

ابوسلیمان سجستانی[1]

ابوسلیمان محمدبن طاهربن بهرام سجستانی ، وازکتابهای‌اوست : مقالة فی مراتب قوی‌الانسان وکیفیة الانذارات التی ینذربها النفس مایحدث فی‌عالم الکون .

ابوزرعه

ابوعلی عیسی‌بن اسحاق‌بن زرعة‌بن مرقس بن زرعة بن یوحنا ، در زمـان ما حیات دارد ، ویکی ازبرجستگان علم‌منطق وعلوم فلسفی ، واز مترجمان بسیارخوب‌است،ولادتش در بغداد، درماه ذی‌حجة سال سیصد وسی‌و یك‌بوده ، واین‌کتابها از اوست :کتاب اختصار. کتاب ارسطالیس فی‌المعمور من‌الارض- یکمقاله . کتاب اغراض‌کتب ارسطالیس المنطقیه ــ یکمقاله .کتاب معانی ایساغوجی ــ یکمقاله .کتاب معانی قطعة من المقالة الثالثةمن‌کتاب السماء ــ یکمقاله .کتاب فی العقل ــ یکمقاله‌که منتشر نشد .کتـاب النمیمة ــ مقاله ایست که ترجمه‌کرده است .

ترجمه‌های او ازسریانی

کتاب‌الحیوان‌لارسطالیس .کتاب‌منافع اعضاءالحیوان ــ بتفسیر یحیی‌النحوی ــ مقالة فی‌الاخلاق- مؤلفش‌مجهولست.کتاب خمس مقالات من‌کتاب نیقولاوس فی‌فلسفة ارسطالیس. کتاب سوفسطیقا الفص لارسطالیس .

ابن خمار

ابوالخیر حسن‌بن سواربن بابابن بهرام[2] در زمان ما : و از فضلا ، در منطق است ،

۱ــ ابوسلیمان سجستانی منطقی ساکن بغداد ، برمتی‌بن یونس وامثال اوقرائت داشته‌و صدرنشین مجلس سخن دراین باره ــ منطق ــ بود ، وبزرگان وروساء باو روی میآوردند .ابو سلیمان از یك چشم نابینا ، ومبتلابه بیماری پیسی‌است که‌شفایش را از خداوند مسئلت‌داریم،و بهمین سبب ازمردم‌کناره‌گیری نموده وخانه‌نشین میباشد . وجز دانشجوکسی نزد اونمیرود .و بسیار علاقمند بدانستن اخبار دولتی بوده بزرگانی‌که‌بملاقاتش میروند ازجریانات ویرا آگاه دارند . وابوحیان توحیدی از شیفتگان او است وکتاب الامتاع و الموانسه را برای او تألیف کرده ، وسرگذشتهای مجلس ابوالفضل عبدالله‌بن عارض‌وزیر صمصام‌الدوله پسرعضدالدوله‌رادر آن آورده . واین‌کتاب برای‌کسانیکه با علوم‌گوناگون سروکار دارند دریـای مواجی است (نقل از تعلیقات فلوکل ص ۱۲۱).

۲ــ ش (بهنام)

قرائتش بریحیی‌بن عدی بوده و بی‌نهایت با ذکاوت، و فطانت، وبا اطلاع از علوم یارانش میباشد. تولدش درماه ربیع‌الاول سال‌سیصدو سی‌ویك و این‌کتابها از اوست: کتاب‌الهیولی یکمقاله. کتاب الوفاق بین رأی الفلاسفة والنصاری - سه مقاله. کتاب تفسیر ایسا غوجی - مشروح. کتاب تفسیر ایساغوجی - مختصر. کتاب الصدیق والصداقة - یکمقاله. کتاب سیرة الفیلسوف - یکمقاله. کتاب الحوامل - یکمقاله درپزشکی. کتاب فی‌دیابطا و معناه‌التقطیر- یکمقاله. کتاب فی الاثار المخیلة[1] فی‌الجو الحادثة عن‌البخار المائی وهی الهالة والقوس والضباب - یکمقاله.

ترجمه‌های او از سریانی بعربی

کتاب الاثار العلویه - ترجمه. کتاب اللبس فی‌الکتب الاربعة فی المنطق الموجود من ذلك. کتاب مسائل ثاوفرسطس - ترجمه. کتاب مقالة فی‌الاخلاق - ترجمه.

عوقی

از مردم بصره، و در زمان ما میباشد. نامش ... و ازکتابهای اوست ...

۱- ش (المحتلة).

بسم الله الرحمن الرحیم

فن دوم ـ از مقاله هفتم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر :

اخبار صاحبان تعالیم از مهندسان ، و علماء ریاضی و موسیقی و محاسبان و منجمان و سازندگان آلات و اصحاب حیل و حرکات[1]

اقلیدس

صاحب جومطریا[2] بمعنای هندسه

اقلیدس‌بن نوقطرس بن برنیقس ، مخترع هندسه ، و مبرز در آن ، که بر ارشمیدس

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ٦ همین کتاب.

۲ـ Géometrie

ودیگران تقدم داشت ، واز فلاسفه ریاضیون بشمار میرفت .

سخن در باره کتاب او دراصول هندسه

که نامش اسطروشیا[۱] وبمعنی اصول هندسه است .

حجاج بن یوسف مطر دوترجمه ازآن دارد، یکی معروف بهارونی، که اولی بوده،و دومی معروف بمأمونی و مورد اتکاء همه است . اسحاق بن حنین نیز از آن ترجمه دارد ، که ثابت بن قره آن ترجمه را اصلاح کرده است .

ابوعثمان دمشقی چند مقاله ازآن راترجمه نموده کـه من مقاله دهم را در موصل در کتابخانه علی بن احمد عمرانی ، ویکی ازغلامانش ابوالصقر قبیصی ـ که مجسطی را دراین زمان نزد او میخوانند ـ دیده‌ام (وموجود ازآن نه‌مقاله است) . وایرن ، این کتاب‌راتفسیر، ومشکلات آنراحل کرده ، ونیریزی شرحی برآن‌نوشته . وکرابیسی نامی که‌ذکرش‌خواهد آمد آن را شرح کرده است . جوهری که باز ذکرش خواهدآمد از اول تاآخر این کتاب را شرح نموده ، وماهانی شرحی برمقالهٔ پنجم‌آن دارد .

نظیف‌طبیب، اعزه‌الله برایم‌حکایت کرد که مقاله‌دهم اقلیدس را درزبان رومی دیده‌است که‌چهل شکل بیشتر ازآنچه دردست مردم است دارد ، چون دردست مردم یکصد ونه شکل بوده ، وتصمیم گرفته است که آنرا بعربی درآورد . ویوحنای قسیس گفته‌است که آن‌شکلی‌را که ثابت‌ادعای بودن آنـرا درمقاله اول داشت درزبان یونانی‌دیده ، ونظیف نیزمیگفت که اوآنرا بوی نشان داده است . ابو جعفر خازن خراسانی ، که‌ذکرش خواهد آمد ، شرحی برکتاب اقلیدس دارد ، وابوالوفا نیزآنرا شرح‌کرده ، ولی باتمام نرسانید . ومقاله دهم‌را شخصی بنام ابن راهویه[۲] ارجانی تفسیر کرده ، و ابوالقاسم انطاکی تمـام‌کتاب را تفسیر کرده‌که دردست است . سندبن علی نیز تفسیری‌برآن دارد که ابوعلی نه مقاله‌وپارهٔ ازمقاله دهم‌آنرا دیده، و مقاله دهم را ابویوسف رازی برای‌ابن عمید تفسیر کرده وبخوبی ازعهده برآمده است .

کندی در رسالهٔ‌خودکه دراغراض‌کتاب اقلیدس تألیف‌کرده گوید : این کتابرا شخصی بنام ابلینس نجار درپانزده‌گفتار تألیف و ترسیم‌کرده بود ، وچون مدتهـا از تألیف آن گذشته، و در زاویه فراموشی افتاده بود، برخی ازپادشاهان اسکندریه که‌جویای علم‌هندسه

۱ـ اسطورشیاکلمه یونانی Stoikheia ـ استوئیخیا ـ بمعنی Element است که باصول ترجمه شده (ر.ك. لكزيك يوناني)

۲ـ ف (تاهويه).

بوده ، و اقلیدس در زمانش زندگانی میکرد، بوی امر کرد که آنرا اصلاح و تفسیر نماید، او هم این‌کار را کرده ، واین‌کتاب باو نسبت داده شد ، پس از چندی ابسقلاوس ، شاگرد اقلیدس دو مقالهٔ آنرا یافت که مقاله چهارده و پانزده باشد ، وآنرا بپادشاه اهداء کرده ، وبر این‌کتاب افزوده شده ، و تمام این جریانات در اسکندریه واقع شده است .

و نیز این کتابها ازتألیفات اقلیدس است : کتاب الظاهرات . کتاب اختلاف‌المناظر . کتاب‌المعطیات . کتاب النغم ـ معروف بموسیقی، که منحول است . کتاب القسمة ـ باصلاح ثابت . کتاب‌الفوائد ـ منحول است . کتاب‌القانون . کتاب الثقل والخفة . کتاب التركيب منحول است . کتاب‌التحلیل ـ منحول است .

ارشمیدس

شخص موثقی بمن گفت که : رومیان مقدار پانزده بارشتر ازکتابهای ارشمیدس را آتش زده‌اند ، که سرگذشت مفصلی دارد . ولی این‌کتابها از او باقیمانده وموجود است : کتاب‌الكرة والاسطوانة ـ دومقاله . کتاب تربیع‌الدائرة ـ یکمقاله . کتاب تسبيع‌الدائره ـ یکمقاله . کتاب الدوائر المماسة ـ یکمقاله . کتاب المثلثات ـ یکمقاله . کتاب الخطوط‌ـ المتوازیة . کتاب المأخوذات فی‌اصول‌الهندسه . کتاب‌المفروضات ـ یکماله . کتاب‌خواص المثلثات القائمةالزوایا ـ یکمقاله . کتاب‌آلة ساعات الماء التی ترمی بالبنادق ـ یکمقاله.

ابسقلاوس

کتاب‌الاجرام والابعاد ـ یکمقاله . کتاب‌المطالع ـ که طلوع وغروب باشد ـ یکمقاله. و ازکتاب اقلیدس ، مقاله چهارم و پنجم را اصلاح‌کرده است .

ابلونیوس

صاحب‌کتاب المخروطات

بنوموسی درآغاز کتاب المخروطات گویند : بلینوس ازمردم اسکندریه وکتاب او در مخروطات بجهاتی از میان رفته بود ، یکی‌آنکه نسخه‌برداری از آن مشکل گردیده وکسی هم برای‌تصحیح آن کوشش‌نکرده ویکی هم برای‌آن بودکه این‌کتاب‌کهنه شده و فراموش

شده ، و تکه پاره‌هائی ازآن دردست مردم بود تا آنکه در عسقلان[1] مردی بنام اوطوقیوس پیدا شدکه در هندسه تبحر داشت ، و باز بنوموسی گوید : این شخص در هندسه کتابهای خوبی دارد که چیزی ازآن بدست ما نرسید . و او همینکه توانست ازآن کتاب چیزهائی جمع کند ، چهار مقاله از آنرا اصلاح کرد . وآن کتاب در هشت مقاله ، و موجود ازآن، هفت مقاله وبخشی از مقاله‌هشتم است . وهلال ابوهلال حمصی چهار مقاله اول ، وثابت‌بن قره حرانی ، سه مقاله دیگر را زیرنظر احمدبن موسی ترجمه کـردند . و از مقاله هشتم چهار شکل بدست آمده است . و نیز ابلینوس این کتابها را داشت :کتاب المخروطات ـ هفت مقاله وبخشی از مقاله هشتم .کتاب قطع‌الحدود علی نسبة ـ دو مقاله .کتاب‌فی‌النسبة‌ـ المحدوده ـ دومقاله ـکه مقاله اول را ثابت اصلاح کرده ، و مقاله دوم بعربی ترجمه شده و فهمیده نمیشود .کتاب قطع‌السطوح علی نسبة ـ یکمقاله .کتاب‌الدوائر المماسة . وثابت‌ـ بن قره این‌کتابـرا نیز از وی دانسته است ، مقالة فی‌ان الخطین اذا خرجا علی اقل من زاویتین (و) قائمتین ، یلتقیان .

هرمس

پیش از این گفته شده[2] و این‌کتابها در نجوم از اوست :کتاب عرض مفتاح النجوم الاول .کتاب طول مفتاح النجوم الثانی .کتاب تسییر الکواکب .کتاب قسمة تحویل سنی‌ـ الموالید علی درجة درجة .کتاب‌المکتوم فی‌اسرارالنجوم ویسمی قضیب‌الذهب .

اوطوقیوس

کتاب شرح‌المقالة الاولی من‌کتاب‌ارشمیدس فی‌الکرة والاسطوانة .کتاب فی‌الخطین و در آن تمام گفته‌های فلاسفه مهندسین را آورده ، و ثـابت ، و اسطاث آنرا بعربی درآورده‌اند[3] .کتاب تفسیر المقالة الاولی من‌کتاب بطلمیوس فی‌القضاء علی‌النجوم .

مناولاس

این شخص پیش از بطلمیوس بود ، زیرا بطلمیوس درکتاب المجسطی نامش را ذکر نموده ، و این‌کتابها از اوست :کتاب الاشکال الکریة .کتاب فی معرفة‌کمیة تمیز الاجرام

۱ــ عسقلان شهریست در شام‌که از محال فلسطین است و درکنار دریا میان غزه وبیت جیرون قرار دارد وآنرا عروس شام خوانند (ر.ک. معجم‌البلدان) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۴۳۵ همین‌کتاب .

۳ــ ف (نقله ثابت الی‌العربی واستطاب) ش (نقله ثابت و اسطاث‌الی‌العربی) .

المختلطة و عمله ـ که برای طوماطیانوس‌شاه تألیف کرد . کتاب اصول الهندسه ـ که ثابت‌بن قره آنرا بسه مقاله درآورد . کتاب‌المثلثات ـ که مقدار کمی ازآن بعربی ترجمه شده است.

بطلمیوس

صاحب کتاب‌المجسطی است که در دوران ادریانوس ، و انطیتوس[1] بوده ، و درهمان روزگار ، ستارگان را رصدکرده وکتاب المجسطی را برای یکی از این دو نفر تألیف نمود . وی اولین کسی است که اسطرلاب کروی ، وآلات نجومی ، و مقیاسهای رصدی را ساخت . والله اعلم .

گویند پیش ازوی گروهی ستارگان را رصدکرده بودندکه ازآن‌جمله ابرخس است، وبقولی‌این‌شخص‌استاد ، بطلمیوس‌بوده‌وبطلمیوس‌ازاوآموخته است . و رصدکردن جز بآلتی امکان پذیر نبوده ، و اولین رصدکننده طبعاً سازنده آن آلت خواهد بود .

سخن درباره کتاب المجسطی

این کتاب در سیزده مقاله است ، و اول کسیکه در ترجمه آن بعربی کوشش نمود ، یحیی‌بن خالد بن برمك بودکه گروهی آنرا برای وی ترجمه نموده ، و چون خوب در نیامد ، موردپسند او واقع نشده ، و او ابوحسان ، و مسلم صاحب بیت‌الحکمه را باین‌کار گماشت ، وآنان نیز بخوبی از عهده برآمده ، و بتصحیح آن اهتمام ورزیدند . و این‌کار پس ازآن بودکه مترجمان خوب را حاضرکرده ، وترجمه‌هایشان را سنجیده ، وفصیحتر، وصحیحتراز همه را برگزید ، وگفته‌اندکه حجاج‌بن مطر نیز ترجمهٔ از آن دارد . و اما کاری راکه نیریزی نموده ، و ثابت آنرا اصلاح‌کرده ، بریك ترجمه قدیمی از تمامی آن کتاب است ، و اسحاق نیز این‌کتاب را ترجمه ، و ثابت اصلاح نموده ، ولی مورد پسند نیست ، زیرا اصلاح اولی آن ، بهتر و نیکوتر است .

و جزآن‌کتاب ، این تألیفات نیز از اوست : کتاب الاربعه ـ که برای شاگردش ، سوری نوشت ، و ابراهیم بن صلت آنرا ترجمه ، و حنین بن اسحاق اصلاحش‌کرده ، و اوطوقیوس مقاله اول آنرا تفسیر ، و ثابت آن مقاله را جمع‌آوری کرده ـ و معانیش را درآورده است . وعمربن فرخان، و ابراهیم‌بن صلت ، ونیریزی ، و بتانی . تفسیرهائی بر آن دارند . کتاب الموالید . کتاب‌الحرب والقتال . کتاب استخراج السهام . کتاب تحویل

۱ـ ف (انطونینوس) .

سنی‌المواليد . كتاب تحويل سنی‌العالم . كتاب المرض و شرب‌الدواء . كتاب فی‌سيرالسبعة . كتاب فی‌الاسراء والمحبسين . كتاب فی‌اسرالسعود واصطناعها . كتاب الخصمين ايهما يفلح. كتاب ذوات الذوائب . كتاب يعرف بالسابع . كتاب القرعه ــ با جدولهائی . كتاب اقتصاص احوال الكواكب . كتاب الثمرة بتفسير احمدبن يوسف مهندس مصری . كتاب جغرافيا فی المعمور و صفة الارض ــ اين‌كتاب در هشت مقاله است . كه‌كندی ترجمه بسيار بدی از آن دارد ، و پس از او ثابت آنرا بعربی ترجمه بسيار خوبی نموده . و سريانی آن نيز يافت ميشود .

اوطولوقس

اين‌كتابها از اوست: كتاب‌الكرة المتحركه ـ باصلاح كندی . كتاب‌الطلوع‌والغروب، سه مقاله .

سنبليقوس رومی[۱]

اين‌كتابها از اوست: كتاب شرح صدركتاب اقليدس ـ كه مدخل بهندسه است . كتاب شرح قاطيغورياس لارسطاليس المقالة الرابعه .

ذورثيوس

ازكتابهای او ، كتاب بزرگيست مشتمل برچندين كتاب ، كه آنرا كتاب الخمسه ، ناميده‌اند ، وچيزهائی بخاطر دارم‌كه بر آن اضافه شده است : الكتاب‌الاول فی‌المواليد . الكتاب الثانی فی‌التزويج و الاولاد ــ الكتاب الثالث فی‌الهيلاج والكدخدا الكتاب‌الرابع فی‌تحويل سنی‌المواليد . الكتاب‌الخامس فی‌ابتداء الاعمال . الكتاب‌السادس .... الكتاب السابع فی‌المسائل والمواليد. الكتاب السادس عشر فی‌تحويل سنی‌المواليد ، واين كتابهارا عمربن فرخان طبری تفسيركرده است .

ثاون اسكندرانی

اين‌كتابها از اوست : كتاب‌العمل بذات‌الحلق . كتاب جداول زيج‌بطلميوس‌المعروف بالقانون‌المسير . كتاب‌العمل بالاسطرلاب . كتاب المدخل الی‌المجسطی ـ بترجمهٔ قديم .

۱ــ ش (الزفنی) .

فالیس رومی

کتاب المدخل الی علم صناعة النجوم . کتاب الموالید . کتاب المسائل . کتاب الزبرج - بتفسیر بوذرجمهر . کتاب المسائل الکبیر من کل نوع . کتاب السلطان . کتاب تحویل[1] سنی العالم . کتاب الامطار . کتاب الملوك .

ثیودورس

این کتابها از اوست : کتاب الاکر ـ سه‌مقاله . کتاب المساکن ـ یکمقاله . کتاب اللیل والنهار ـ دومقاله .

بلس[2] رومی

این کتابها از اوست : کتاب تفسیر کتاب بطلمیوس فی تسطیح الکرة - ترجمهٔ ثابت بعربی . کتاب تفسیر المقالة العاشرة من اقلیدس - در دومقاله .

ایرن

این کتابها از اوست : کتاب حل شکوك اقلیدس . کتاب العمل بالاسطرلاب . کتاب شیل الاثقال . کتاب الحیل الروحانیة .

ابرخس زفنی

این کتابها از اوست : کتاب صناعة الجبر ـ معروف بالحدود - این کتاب را ....[3] ترجمه کرده ، و ابوالوفاء محمدبن محمد محاسب این کتابرا اصلاح کرده و آنرا با ذکر علل و برهان هندسی شرح نموده است . کتاب قسمة الاعداد .

ذیوفنطس یونانی اسکندرانی

این کتاب از او است : کتاب صناعة الجبر .

۱ـ ش (تحاویل) .
۲ـ ف (ببس) . ۳ـ ف ـ این نقطه‌های فاصله را ندارد .

ثاذینس

این کتابها را دارد: کتاب الطوفانات. کتاب الکواکب المذنبه.

نیقوماخس جهراسینی

این کتابها را دارد: کتاب الارثماطیقی ـ دومقاله. کتاب الموسیقی الکبیر. واز این کتاب مختصرهائی هم هست.

بادروغوغیا

و این کتاب از اوست: کتاب استخراج المیاه ـ درسه باب، باب اول سی و نه گفتار. باب دوم سی و شش گفتار، باب سوم سی گفتار.

تینکلوس بابلی

این شخص یکی ازهفت دانشمندانی است که ضحاک یکی از خانههائیرا که بنام ستارگان هفتگانه ساخته بود باو واگذار کرد، و نیز این کتاب از اوست: کتاب الوجوه والحدود.

طینقروس بابلی

یکی از هفت کلید داریست که سرپرستی آن خانهها را داشته، که گویا خانه مریخ بود زیرا در پارهٔ ازکتابها چنین دیدهام، و این کتاب از اوست: کتاب المواليد علی الوجوه والحدود.

مورطس

و بوی مورسطس هم گویند، واین کتابها از اوست: کتاب فی الالات المصوتة المسماة بالارغنن البوقی والارغنن الزمری. کتاب آلة مصوته تسمع علی ستین میلا.

ساعاتس

اين كتاب از اوست : كتاب الجلجل الصياح .

هرقل‌نجار

اين كتاب از اوست : كتاب الدوائر والدواليب .

قيطوار بابلى

يكى از هفت‌كليدداران است ، و اين كتاب از اوست : كتاب صناعة‌النجوم .

ارسطكاس

ازعلماء موسيقى ، واين كتابها از اوست : كتاب الريموس ـ يكمقاله . كتاب الايقاع ـ يكمقاله .

مزابا

بخط ابومعشر خوانده‌ام كه اين شخص منجم بخت نصر ، و اين كتاب از او بوده و من اين كتابرا نديده‌ام : كتاب‌الملوك والدول والقرانات والتحاويل .

ارسطرخس يونانى اسكندرانى

اين كتاب از اوست : كتاب جرم‌الشمس والقمر .

ابيون بطريق

و بگمانم اين شخص . پيش از اسلام ، يا پس از آن بمدت‌كمى بوده ، و اين كتاب از اوست : كتاب العمل بالاسطرلاب المسطح .

كنكة هندى

اين كتابها ازاوست : كتاب‌النمودار فى‌الاعمار . كتاب اسرارالمواليد . كتاب‌القرانات

الکبیر . کتاب القرانات‌الصغیر .

جودر هندی

این‌کتاب از اوست : کتاب المواليد ــ بعربی .

منجهل هندی

این‌کتاب از اوست : کتاب اسرار‌المسائل .

نق[1] هندی

این‌کتاب از اوست : کتاب المواليد‌الکبیر .

و از علماء هندکه تألیفاتشان در نجوم و طب بما رسید .

باکهر . راحه . صکه . انکر[2] . زنکل . اریکل . جبهر . اندو . جباری .

طبقهٔ نوآموختگان از مهندسان و اصحاب حیل و اعداد ، و غیره

بنوموسی[3]

محمد واحمد وحسن، پسران موسی‌بن شاکر ،که نژادش از.... و این‌گروه برای

۱ــ ف (نهق) . ۲ــ ف (آنکو) . ۳ــ فلوکل در تعلیقاتش‌ص۱۲۶ــ۱۲۷ آورده است : بنوموسی‌بن شاکر خانواده‌ایست‌که مشهورترین چیزیکه بآنها نسبت داده شده‌کتاب معروف ، بحیل بنوموسی بوده ؛ و نامشان محمد و احمد و حسن ، و فرزندانشان بعدها ببنو منجم شهرت‌یافتند . پدرشان موسی‌بن شاکر از ملازمان مأمون بود، ومأمون بپاس حق او فرزندانش را مورد رعایت و توجه قرار داد . موسی اهل علم و ادب نبود . بلکه در جوانی با لباس سربازی راهزنی مینمود ، و مرد دلیر و با تجربهٔ بودکه نماز اول شب را با همسایگانش در

دنبالهٔ پاورقی در صفحه بعد

دنبالهٔ پاورقی از صفحه قبل

درمسجد برگزار میکرد . سپس بیرون آمده ، فرسنگها در راه خراسان طی میکرد و راه را برمردم میگرفت. و اسب کهری داشت‌که دست و پای آنرا با پارچه سفید میبست تا اگرکسی او را ببیند گمان کند که براسب دست و پا سفیدی سوار است ، وپوشاک خود را عوض میکرد ، و نقاب میگذاشت ، و جاسوسانش ویرا از حرکت قافله ، و مسافران مالدار آگاه میننمودند، و چه بساکه با آنان بجنگ و ستیزه میافتاد ، و آنان را مغلوب میکرد . و صبحگاهان همه ویرا در مسجد میدیدند که با آنها نماز را ادا مینماید . پس از چندی کارش شهرت پیدا کرده ومردم بوی‌ظنین شدند . ولی در اثر گواهی گروهی که او نماز را در مسجد با آنها ادا مینموده است مردم باشتباه افتادند ، و او نیز پس از چندی از این‌کار دست برداشت ، و توبه کرده و مرگ او رادر ربود . از او سه کودك بجا ماند، ومأمون آنها را باسحاق‌بن ابراهیم مصعبی سپرد ، واو هم آنها را نزد یحیی‌بن ابومنصور، در بیت‌الحکمه جای داد ، و مأمون ازشهرهای رومرتباً باسحاق نامه‌هائی دربارهٔ مواظبت ازآنها مینوشت ،که اسحاق میگفت، مأمون مرا دایه و پرستار پسران موسی بن شاکر کرده است . و این‌کودکان روزگار را بسختی و بدی میگذراندند وجیره و مواجب کمی‌داشتند بهمانگونه‌که اصحاب مأمون را ــ برسم خراسانیان، جیره و مواجب کم‌بود . پسران موسی‌بن شاکر درعلم و دانش‌خوب ازکار درآمده ، و ابوجعفر که بزرگتر و برتر از همه بود ، از هندسه و نجوم بهرهٔ زیادی پیدا کرده و اقلیدس ومجسطی را بخوبی میدانست . وکتاب زیادی در نجوم ، و هندسه ، و اعداد ، و منطق جمع کرده ، و پیش از ورود بخدمت ، برای جمع‌آوری کتاب شور و شوقی‌داشت ، و بردباری زیادی ازخود نشان میداد . و از سرکردگان برجستهٔ بشمار میرفت . و زمانیکه ترکان پیروزی یافتند ، و دولت را بدست‌گرفتند ، و دولت خراسانیان از میان رفته ، و بعراق منتقل گردید ، جاه و منزلتش فزونی یافته ، ودر زندگانیش وسعتی دست داده ، و درآمد سالیانه‌اش ازمقر خلافت، و فارس، و دمشق ، و جاهای دیگر بچهارصد هزار دینار رسید ، و درآمد سالیانه برادرش احمد درحدود هفتاد هزار دینار بود . احمد بپایه برادرش درعلم نمیرسید ، جز درعلم حیل که در آن پیروزمندیهائی بدست آورد ،که نه برادرش و نه‌کسی دیگر از محققان باستانی ، چون ایدن ، و دیگران بآن پایه نرسیدند، اما حسن ،که سومی باشد ، در هندسه یگانهٔ زمان خود بود ، و در این‌باره ذوق طبیعی شگفت انگیزی داشت‌که درکسی دیده نشده ، و هرچه میدانست ، از روی ذوق طبیعی خود بود . وازکتابهای هندسه تنها شش مقاله اول اقلیدس را در اصول هندسه ،که‌نیمی ازآن‌کتاب بود خوانده ، ولی‌در اثر هوش وذکاوت ، وحافظه فراوانی که داشت ، بقوت فکر خود مسائلی استخراج نمود ،که پیشینیان موفق باستخراج آن نشده بودند ، مانند قسمت زاویه به سه‌قسمت متساوی ، و چیزهای دیگر ـ انتهی ـ و بازدارد :

و موسی بن شاکر درعلم هندسه برجستگی داشت ، او و پسرانش محمدبن موسی با برادرانش ، احمد وحسن ، همگی در ریاضیات و هیئت افلاك ، و حرکات نجوم ، برهرکس برتری داشتند وموسی‌بن شاکر از منجمان مأمون بود ، وسه پسرش در هندسه و علم داناتر از همهٔ مردم بودند .

دریغی نداشته ، و در این راه بهرگونه سختی تن داد، و برای دستیابی بعلوم ، اشخاصی را بهزینه خود بروم فـرستادند ، و از هرگوشه وکناری مترجمان را با دادن عطایـا و بخششهای گزاف ، بدور خود جمع کرده ، و چیزهای شگفتی بخش حکمت را بمنصه ظهور درآوردند .که بیشترین آن ، در هندسه ، و حیل ،و حرکات ، و موسیقی، وکمترین آن در نجوم بود .

محمدبن موسی در ماه ربیع‌الاخر سال دویست و پنجاه ونه ، درگذشت . و احمدبن موسی فرزندی بنام‌مطهر داشت ،که درادب‌کم‌مایه بود ، ودر جرکه ندیمان معتضددرآمد . و این‌کتابها را بنوموسی تألیف‌کرده‌اند : کتاب‌بنوسی فی‌القرسطون . کتاب‌الحیل ـ تألیف احمدبن موسی. کتاب‌الشکل المدورالمستطیل ـ تألیف حسن‌بن‌موسی . کتاب الحرکة‌الفلك الاولی ـ یکمقاله ، تألیف‌محمد . کتاب المخروطات . کتاب ثلث ... تألیف‌محمد[1] . کتاب الشکل‌الهندسی الذی بیّن جالینوس امره ـ تألیف‌محمد، کتاب‌الجزء ـتألیف‌محمد . کتاب بین فیه بطریق تعلیمی و مذهب هندسی‌انه لیس فی‌خارج‌کرة الکواکب الثابتة‌کرة تاسعة ـ تألیف احمدبن موسی . کتاب فی‌اولیة العالم . تألیف محمد. کتاب المسئلة التی القاها علی سندبن‌علی . احمدبن‌موسی . کتاب‌علی مائیة‌الکلام ـ یکمقاله ، تألیف محمد . کتاب مسائل جرت ایضابین سندوبین احمد . کتاب مساحة الاکروقسمة الزوایا بثلاثة اقسام متساویة ، و وضع مقداربین مقدارین لیتوالی علی قسمة واحده .

ماهانی

ابوعبدالله محمدبن عیسی ، از علماء عدد و مهندسان بود ، و این‌کتابها از اوست : کتاب رسالة فی‌عروش‌الکواکب . کتاب رسالة فی النسبة . کتاب فی ستة و عشرین شکلا من المقالة الاولی من اقلیدس التی لایحتاج فی‌شیئی منها الی‌الخلف .

عباس‌بن سعیدبن جوهری

از دسته رصدکنندگان بود، و هندسه را بیش از سایر علوم میدانست ، واین‌کتابها از اوست: کتاب تفسیرکتاب اقلیدس . کتاب الاشکال التی زادها فی‌المقالةالاولی من‌اقلیدس.

ثابت‌بن قره و پسرانش

ابوالحسن ثابت‌بن قرةبن مروان‌بن ثابت‌بن کرایابن ابراهیم بن‌کرایا‌بن مارینوس

۱ـ ف ـ چون‌توجهی بنقطه‌فاصله نداشته بعد ازکتاب ثلث علامت استفهام‌گذاشته است

بن سالامویوس . ولادتش در سال دویست و بیست و یك ، و وفاتش در سال دویست وهشتاد و هشت بود ، و هفتاد[1] و هفت سال شمسی زندگانی نمود . وی درحران[2]صرافی داشت[3] و محمدبن موسی هنگام برگشتن از روم ویرا با خود آورد چه او را با فصاحت یافت ، وگویند ، وی برمحمد بن موسی قرائت داشته ، و در خانه او آموخته ، و او نیز بپاس حقوقی‌که براو پیداکرده بود، ویرا بمعتضد رسانیده ، و در جرگه منجمان معتضد قرارش داد . و ریشهٔ ریاست صابئیان در این بلاد ، و مقر خلافت ، ثابت‌بن قره بود ، و سپس در احوالشان پایداری و ثباتی نمودار شده . و مرتبتی بلند و براعتی بدست آوردند . ثابت دارای این کتابها بود : کتاب حساب‌الاهله . کتاب رسالته فی‌سنةالشمس . کتاب رسالته فی استخراج المسائل الهندسیة . کتاب رسالته فی الاعداد . کتاب‌الشکل القطاع ــ یکمقاله . کتاب‌رسالته فی‌الحجة المنسوبة الی‌سقراط . کتاب ابطال‌الحرکة فی‌فلك‌البروج ــ یکمقاله. کتاب رسالته فی‌الحصی المتولد فی‌المثانة . کتاب وجع‌المفاصل والنقرس ــ یکمقاله . کتاب رسالته فی‌السبب‌الذی من‌اجله جعلت میاه‌البحار مالحة. کتاب رسالته فی‌البیاض الذی یظهر فی البدن . کتاب رسالته الی دانق . کتاب جوامعه لکتاب جالینوس فی الادویة المفرده . کتاب رسالته فی‌الجدری والحصبة .

و از شاگردان او

عیسی بن اسید نصرانیست ، که ثابت ویرا بر همه مقدم میداشت ، و از همه بالاتر میدانست. وعیسی درمحضر ثابت کتاب جوابات لمسائل عیسی‌بن اسید ــ را ازسریانی بعربی درآورد .

سنان‌بن ثابت

مسلمان درگذشت ، و ذکرش در طب خواهد آمد ، و پسرش ابوالحسن را نیز در طب خواهیم گفت ، و همچنین ابوالحسن حرانی ذکرش در طب خواهد آمد.

ابراهیم‌بن سنان

مکنی بابو اسحاق ، پسر ثابت است ، که‌هنگام وفات سن زیادی نداشت ، و در علم هندسه با فضل و مقدم بود وبذکاوت اوکسی دیده نشده . وفاتش در سال .... و این‌کتابها

۱ــ درمتن عربی درخطی وجایی سبع وسبعون است ولی باین حساب باتوجه‌بسال شمسی شصت وپنج سال بیشترنمیشود.

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین‌کتاب .

۳ــ ش (وکان صدیقناغیران ...) ف (وکان صیرفیا بحران) .

از اوست: کتاب ما وجد من تفسیره للمقالة الاولی من المخروطات. کتاب اغراض کتاب المجسطی.

ابوالحسین بن کرنیب ـ و ابوالعلاء پسرش

نام این دونفر در طبیعییون، هنگام ذکر احمدبن ابوالحسین، برده شده، وهردو از اصحاب علوم تعالیم و هندسه بودند، و ابوالحسین، مؤلف این کتابست: کتاب کیف یعلم مامضی من النهار من ساعة من قبل الارتفاع المفروض.

ابومحمد

حسن بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب. و این کتاب از اوست: کتاب شرح المشکل من کتاب اقلیدس فی النسبة ـ یکمقاله.

طبقه دیگری از نوآموختگان

فزاری

ابواسحاق ابراهیم بن جبیب فزاری، از فرزندان سمرة بن جندب، و او اول کسی است که در اسلام اسطرلاب ساخته و بصورت مبطح و مسطح عمل مینمود[1] و این کتابها از اوست: کتاب القصیده فی علم النجوم. کتاب المقیاس للزوال. کتاب الزیج علی سنی العرب. کتاب العمل بالاسطرلاب و هوذات الحلق. کتاب العمل بالاسطرلاب المسطح.

عمر بن فرخان[2]

ابوحفص عمر بن حفص، مفسر کتاب الاربعه تألیف بطلمیوس، که ابویحیی بن بطریق

۱ــ برای دانستن انواع اسطرلاب و عمل بآن رجوع شود بلغتنامه دهخدا زیر کلمه اسطرلاب.

۲ــ عمربن فرخان، ابوحفص طبری یکی از روساء مترجمان و صاحبان تحقیق درعلم بحرکات نجوم و احکام آن است. و ابومعشر بلخی گوید: عمربن فرخان طبری دانشمند و حکیمی بودکه بیحیی بن خالدبن برمك اختصاص داشت، و پس از او بفضل بن سهل پیوست. در تولد جعفربن یحیی بن خالدبن برمك در میان قمر و مریخ درجات بسیارکمی دیده میشد که عمر آنرا در دوازده ضرب نموده و حکمش صحیح درآمد، و تا زمانیکه عمر این کار را نکرده بود منجمان را توجهی بآن نبود. وبازابومعشر درکتاب المذاکرات گوید: ذوالریاستین فضل بن سهل، عمربن فرخان را از شهرش طلبیده، وبمأمون رسانیده، و اوکتابهای زیادیرا ترجمه کرد (نقل از تعلیقات فلوکل ص ۱۱۰ــ۱۱۱).

برایش ترجمه‌کرده بود . و این‌کتابها از اوست : کتاب المحاسن . کتاب اتفاق‌الفلاسفة و اختلافهم فی‌خطوط الکواکب .

پسرش ابوبکر

محمدبن عمربن حفص‌بن فرخان طبری، از فضلاء منجمان ، و این‌کتابها از اوست: کتاب‌المقیاس . کتاب‌المواليد . کتاب‌العمل بالاسطرلاب . کتاب المسائل . کتاب المدخل . کتاب الاختیارات . کتاب المسائل الصغیر . کتاب تحویل سنی‌المواليد . کتاب التسییرات . کتاب المیالات . کتاب تحویل سنی‌العالم . کتاب‌التسییرات فی‌المواليد .

ماشاالله‌بن اثری

نامش میشی ، بمعنی یثرو ، و یهودی است‌که از دوران منصور تا مأمون بود ، و یکی از فضلائی است‌که در احکام نجومی یگانه عصر خود بشمار میرفت . و این‌کتابها از اوست : کتاب‌المواليدالکبیر ـ مشتمل برچهارده‌کتاب: کتاب‌الواحد والعشرین فی‌القرانات والادیان والملل . کتاب مطرح‌الشعاع . کتاب المعانی . کتاب صنعةالاسطرلاب والعمل‌بها . کتاب ذات الحلق . کتاب الامطار والریاح . کتاب السهمین . کتاب المعروف بالسابع و ـ العشرین ـ الکتاب الاول . ابتداء اعمال . الکتاب‌الثانی‌علی دفع التدبیر . الکتاب الثالث فی‌المسائل . الکتاب‌الرابع فی‌شهادات الکواکب . الکتاب الخامس فی‌الحدوث . الکتاب السادس فی‌تسییر النیرین و مایدلان علیه . کتاب الحروف . کتاب السلطان . کتاب السفر . کتاب‌الاشعار . کتاب‌المواليد . کتاب تحویل سنی‌المواليد . کتاب الدول‌والملل . کتاب‌الحکم علی‌الاجتماعات والاستقبالات . کتاب المرضی . کتاب الصور والحکم علیها .

ابوسهل فضل‌بن نوبخت

ازنژاد ایرانیان است، ومانسب خاندان‌نوبخت را درکتاب المتکلمین بطورتفصیل‌ذکر نمودیم[1]، واو درخزانة‌الحکمهٔ هارون‌الرشید بود، وترجمه‌هائی ازفارسی بعربی‌دارد، وپایه دانش اوبرکتابهای ایرانیان است وایں‌کتابها از اوست: کتاب النهمطان فی‌المواليد . کتاب الفال‌النجومی . کتاب‌المواليد ـ تنها باین‌نام . کتاب تحویل سنی‌المواليد . کتاب‌المدخل .

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۴۳۴ همین کتاب .

کتاب التشبیه والتمثیل . کتاب المنتحل من اقاویل المنجمین فی الاخبار والمسائل والموالید وغیرهها .

سهل بن بشر

ابوعثمان سهل بن بشر بن علی ، که ویرا هایا یهودی میگفتند . وی بطاهر بن حسین اعور و بعد بحسن بن سهل خدمت کـرده و دانشمند با فضلی بود . این کتابها از اوست : کتاب مفـاتیح القضاء ، وهوالمسائل الصغیر . کتاب السهمین . کتاب الموالید الکبیر . کتاب تحویل سنی العالم . کتاب المدخل الصغیر . کتاب المدخل الکبیر . کتاب الهیئة و علم الحساب. کتاب تحاویل سنی الموالید . کتاب الموالیدالصغیر. کتاب المسائل الکبیر . کتاب الاختیارات. کتاب الاوقات . کتاب المفتاح . کتاب الامطار والریاح . کتاب المعانی . کتاب الهیلاج و الکدخدا . کتاب الاعتبارات. کتاب الکسوفات . کتاب الترکیب . وکتاب بزرگی مشتمل بر سیزده کتاب دارد ، و درآن کتابهای مهم خود را ذکر ، وآنرا کتاب العاشر ــ نامیده ، و در خراسان تصنیف کرده است . و چنانکه شنیده‌ام ، رومیان کتاب الجبر والمقابلـه او را گرامی دارند ، و ستایش کنند .

خوارزمی

نامش محمدبن موسی، از مردم خوارزم[۱] و درخزانة الحکمه‌مأمون بوده و ازعالمان هیئت بشمارمیرفت . و مردم چه‌پیش از رصدکواکب وچه‌پس ازآن ، بر زیج اول و دوم وی کـه معروف بسند و هند است اتکاء داشتند ، و این کتابها از اوست : کتاب الزیج ــ در دو نسخه . اول ، ودوم . کتاب الرخامة . کتاب العمل بـالاسطرلاب . کتاب عمل الاسطرلاب . کتاب التاریخ .

سندبن علی یهودی

کنیه‌اش ابوالطیب ، در ابتداء یهودی‌بود . و بعد بردست مأمون اسلام آورده ، ودر جرگهٔ منجمان او درآمد . وکلیسای پشت باب الشماسیه[۲] را ، که در حریم خانهٔ معزالدوله

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹۲ همین کتاب .

۲ــ باب الشماسیه ــ محله‌ایست در بغدادکه در شمال محله رصافه و محله ابوحنیفه بنا شده و باب الشماسیه بآن نسبت داده میشود . (دلیل خارطة بغداد ص ۱۰۹) .

است بساخت ، و او از جمله رصدکنندگانی بودکه همیشه بکار رصد اشتغال داشت . واین کتابها از اوست : کتاب المنفصلات و المتوسطات .کتاب القواطع ــ دونسخه است .کتاب الحساب‌الهندی .کتاب‌الجمع والتفریق .کتاب الجبروالمقابلة .

یحی بن ابومنصور

که شرح‌حالش را پیش‌از این گفته‌ایم ، وی در دوران‌مأمون یکی از رصدکنندگان بود . ودر یکی ازشهرهای روم وفات یافته ، واین‌کتابها از اوست : کتاب‌الزیج‌الممتحن- دونسخه است ، اول و دوم .کتاب مقالة فی‌عمل ارتفاع سدس ساعة لعرض مدینة السلام . کتاب یحتوی علی ارصاد له و رسائل الی جماعة فی‌الارصاد .

حبش‌بن عبدالله

مروزی ، از محاسبان ، و یکی از رصدکنندگان بودکه بیش از صد سال عمرکرد ، و این‌کتابها ازاوست: کتاب الزیج‌الدمشقی .کتاب‌الزیج‌المأمونی .کتاب الابعاد والاجرام. کتاب عمل الاسطرلاب .کتاب الرخائم و المقاییس .کتاب الدوائر الثلاث المماسة وکیفیة الاوصال .کتاب عمل السطوح المبسوطة والقائمة والمائلة و المنحرفة .

ابن‌حبش

ابوجعفر بن احمد بن عبدالله بن حبش ، و این‌کتاب از اوست : کتاب الاسطرلاب المسطح .

ابح

نامش حسن‌بن ابراهیم ، و در دوران مأمون بوده ، و این‌کتابها از اوست :کتاب الاختیارات ــ برای مأمون تألیف‌کرد .کتاب المطر .کتاب المواليد .

حکایتی از روی نوشته ابن مکتفی

که‌گوید ، درکتابی بخط ابن جهم این حکایت را خوانده‌ام : کتاب المدخل را ، سندبن‌علی تألیف ، وبابومعشر اهداءکرده بود ، و ابومعشر آنرا بخودبسته ، درصورتیکه او نجوم را در سالخوردگی آموخته ، و عقلش باین پایه نمیرسید ،که یك چنین‌کتابی را

تألیف کند ، یا آن نه مقالات را در موالید بنگارد ، و یا کتاب فی‌القرانات را که منسوب بابن بازیار است ، از کار درآورد . و تمام اینها از سندبن علی بود .

حسن‌بن سهل‌بن نوبخت

این کتاب از اوست : کتاب الانواء .

ابن بازیار

محمدبن عبدالله‌بن عمربن بازیار، شاگرد حبش‌بن عبدالله، ازدانشمندان و برجستگان در صناعت نجوم بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب الاهویة ــ نوزده مقاله . کتاب‌الزیج. کتاب القرانات و تحویل سنی‌العالم . کتاب الموالید و تحویل سنی‌الموالید .

خرزادبن دارشاد محاسب

غلام سهل‌بن بشر ، و یهودی بود ، و این کتابها از اوست : کتاب الموالید . کتاب الاختیارات .

بنوصباح

محمد ، و ابراهیم ، وحسن . همگی از منجمانی بودندکه در علم هیئت و احکام مهارت‌داشتند، و این‌کتابها از ایشان است : کتاب‌برهان صنعة الاسطرلاب.این‌کتاب تألیف محمد است‌که ناتمام مانده ، و ابراهیم آن را تمام نمود . کتاب عمل نصف‌النهار بقیسة واحده بالهندسه ــ تألیف این را نیز محمد آغاز و حسن بپایان رسانید . کتاب رسالة محمد فی‌صنعة الرخامات .

حسن‌بن خصیب

یکی از ماهران در صنعت نجوم است ، و این‌کتابها از اوست : کتابی‌که آنرا ــ الکار مهتر نامیده و مشتمل براین چهارکتاب است : کتاب المدخل الی علم الهیئة . کتاب تحویل سنی العالم . کتاب الموالید . کتاب تحویل سنی‌الموالید .

خیاط

ابوعلی یحیی‌بن غالب، و بقولی ، اسماعیل‌بن محمد، شاگرد ماشاءالله ، ازفاضلان در نجوم ، واین‌کتابها از اوست : کتاب المدخل .کتاب‌المسائل .کتاب‌المعانی .کتاب‌الدول. کتاب الموالید .کتاب تحویل سنی الموالید .کتاب‌المنثور — برای یحیی بن خالد تألیف کرد .کتاب قضیب‌الذهب .کتاب تحاویل سنی‌العالم .کتاب‌النکت .

عمر بن محمد مرورودی

از رصدکنندگان با فضلی بود ، و این‌کتابها از اوست : کتاب تعدیل الکواکب . کتاب صنعةالاسطرلاب المسطح .

حسن بن مصباح[1]

از علماء هیئت ، و سائر امور هندسه بود ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الاشکال والمسائح .کتاب‌الکرة .کتاب‌العمل بذات‌الحلق .

ابومعشر

ابو معشر جعفر بن محمد بلخی ، در ابتدا از اصحاب حدیث بود ، و در طرف‌غربی باب خراسان[2] اقامت داشت . بکندی بدبین بود و با او کینه ورزی مینمود ، و مردم را بر او میشورانید و فلسفه دانستن را از معایبش میشمرد ،کندی دسیسهٔ بکار برده ، وکسی را وادارکردکه ویرا تشویق و ترغیب بدانستن حساب و هندسه نماید ، و او در این رشته داخل شده ، و چون نتوانست بجائی رسد ، ازآن عدول کرده ، و بدانستن‌علم احکام نجوم پرداخت و همین‌کار سبب شدکه دست از نکوهش‌کندی برداشته وکندی از شر او در امان ماند ، زیرا آن نیز از همان نوع معلومات‌کندی بود .گویند ابومعشر درسن چهل وهفت سالگی علم نجوم را فراگرفت ، و درآن فاضل و صاحب نظریات صائبی گردید ، و برای آنکه وقوع امری را پیشگوئی کرده ، و همانطور هم درآمد ، مستعین او را بتازیانه بست،

۱ــ ف (الحسن‌بن الصباح) . ۲ــ باب خراسان در شمال شرقی بغداد ، و یکی از چهار دروازه‌ایست‌که منصور خلیفه عباسی هنگام بنانمودن مدینةالسلام درسال ۱۴۵ هجری ساخته وآنرا باین نام خواند (ر. ك. دلیل خارطة بغداد ص ۴۸) .

و از این جهت همیشه میگفت ، بکیفر پیشگوئی درستی کـه کرده بودم ، رسیدم . وی بیش از صد سال زندگانی کرد ، و در روز چهارشنبه ، دو شب بآخر ماه رمضان سال دویست و هفتاد و نه ، در واسط[1] وفات یافت ، و این کتابها از اوست : کتاب المدخل الکبیر ـ درهشت فصل . کتاب المدخل الصغیر . کتاب زیج الهزارات ـ در هفتاد[2] واندی باب . کتاب الموالید الکبیر ـ که باتمام نرسانده ، وآنچه از آن در دست است ...[3] . کتاب هیئة الفلك واختلاف طلوعه ـ پنج فصل . کتاب الکدخداه . کتاب الهیلاج . کتاب القرانات ـ کـه بابن بازیار نوشته است . کتاب سنی العالـم ـ ملقب بنکت . کتاب الاختیارات . کتاب الاختیارات علی منازل القمر . کتاب الالوف ـ هشت مقاله . کتاب الطبائع الکبیر ـ در پنج جزء ، که خود ابومعشر آنرا چنین جزوبندی نموده . کتاب السهمین واعمار الملوك والدول . کتاب زائرجات والانتها آت والممرات . کتاب اقتران النحسین فی برج السرطان . کتاب الصورو الحکم علیها . کتاب الصورو الدرج والحکم علیها . کتاب تحویل سنی الموالید ـ هشت مقاله . کتاب المزاجات ـ که بسیار کمیاب بود وبعد پیداشد . کتاب الانواء . کتاب المسائل ـ مجموعه‌ایست . کتاب اثبات علم النجوم . کتابی که مواردان‌را جمع کرد و ناتمام گذاشت و قصدش این بودکه آنرا ـ الکامل ـ یا ـ المسائل نامد . کتاب الجمهرة ـ و در آن گفته‌های دیگران را درباره ـ موالید ـ جمع نموده است . کتاب الاصول ـ ابوعنبس آنرا از خود میدانست . کتاب تفسیر المنامات من النجوم . کتاب القواطع علی الهیلاجات . کتاب الموالید الصغیر ـ دو مقاله در سیزده فصل . کتاب زیج القرانات والاحتراقات . کتاب الاوقات علی اثناعشریة الکواکب . کتاب السهام ـ یعنی سهام خوردنیها وپوشاکیها ، و بوئیدنیها ، و ارزانی وگرانی و حکم درباره آنها . کتاب الامطار والریاح و تغیر الاهویة . کتاب طبائع البلدان و تولدالریاح . کتاب المیل فی تحویل سنی العالم .

و ابومعشر از عبدالله‌بن یحیی برمکی ، و محمدبن جهم برمکی حکایت میکرد ، و آنها را در دانش برتر از دیگران میدانست[4] .

عبدالله‌بن مسرور نصرانی

غلام ابومعشر ، و این کتابها از اوست : کتاب مطرح الشعاع . کتاب تحاویل سنی العالم

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۴۱ این کتاب .

۲ـ ف (شصت واندی) .

۳ـ ف اشارهٔ بفاصله و جای خالی ندارد .

۴ـ ش ـ در پای این صفحه دارد (مقابله شد) .

والحکم علیها. کتاب تحاویل سنی الموالید.

عطاردبن محمد

حسابدانی منجم، و فاضلی دانشمند بود، و این‌کتابها از اوست: کتاب الجفر الهندی ـ تفسیر خود او. کتاب‌العمل بالاسطرلاب. کتاب‌العمل بذات‌الحلق. کتاب ترکیب الافلاک. کتاب المرایا المحرقة.

یعقوب‌بن طارق

از فضلاء منجمان، و این‌کتابها از اوست: کتاب تقطیع کردجات‌الجیب. کتاب ما ارتفع من قوس نصف النهار. کتاب الزیج محلول فی‌السند هند لدرجة درجة ـ که دو کتابست، یکی در علم‌الفلک ـ دومی در علم‌الدول.

ابوعنبس صیمری

پیش از این بتفصیل گفته شده، و اواز منجمان بود، و این‌کتابها از اوست: کتاب الموالید. کتاب المدخل الی علم‌النجوم.

ابن سیبویه

یهودیست و نامش.. . این‌کتابها از اوست: کتاب المدخل الی علم‌النجوم. کتاب الامطار.

علی‌بن داود

با فضل و منجم برجستهٔ بود، و این‌کتاب از اوست: کتاب‌الامطار.

ابن اعرابی

ابوالحسن علی بن اعرابی، از مردم کوفه، از فاضلان برجستهٔ درکار خود بوده و بشیبانی معروفیت داشت، زیرا از بنی‌شیبان بود. و این‌کتاب از اوست: کتاب المسائل والاختیارات.

حارث بن منجم

همیشه با حسن بن سهل بود ، و از فضلائیست که ابومعشر از او حکایت میکرد ، واز کتابهای اوست . کتاب الزیج .

مصیصی

ابوالحسین علی بن ...[۱] مصیصی . و ازکتابهای اوست : کتاب القرانات .

ابن ابوقرّه

کنیه‌اش ابوعلی ، واز منجمان علوی بصری بود ، و این کتاب از اوست : کتاب العلة فی کسوف الشمس والقمر ـ که برای موفق تألیف کرد .

ابن سمعان

نامش محمد بن عبدالله ، و غلام ابومعشر بود . این کتاب از اوست : کتاب المدخل الی علم صناعة النجوم .

فرغانی

نامش محمدبن کثیر ، منجم فاضلی بود که درکار خود برجستگی داشت . و این کتابها از اوست : کتاب الفصول اختیار المجسطی . کتاب عمل الرخامات .

ابن ابورافع

ابوالحسن ، از فضلاء بود ، و این کتاب از اوست : کتاب اختلاف الطلوع .

پسر او ابومحمد

عبدالله بن ابوالحسن بن ابورافع . و این کتاب از اوست : کتاب رساله فی الهندسة .

۱ـ ف اشارهٔ بفاصله و جای خالی ندارد .

ابن ابوعباد

محمدبن عیسی ، مکنی بابوالحسن ، و بیش از این چیزی از او نمیدانیم . و این کتاب از اوست : کتاب‌العمل بذات الشعبتین و غیرها ـ یکمقاله .

نیریزی

ابوالعباس فضل‌بن حاتم نیریزی، در علم نجوم ، بویژه در علم هیئت انگشت‌نما بود، و این کتابها از اوست : کتاب الزیج‌الکبیر . کتاب الزیج‌الصغیر . کتاب سمت القبلة . کتاب تفسیرکتاب الاربعة لبطلمیوس . کتاب احداث الجو . که برای معتضد تألیف کرد . کتاب البراهین فی تهیئة[1] آلات یتبین فیها ابعادالاشیاء .

بتانی

ابوعبدالله محمدبن جابربن سنان رقی ، نژادش از حران[2] و صابئی بوده ، و آغاز او برصدکردن ، بنا بگفته جعفر بن زکریا ، که گوید از خود بتانی پرسیده ، و او در جوابش گفته است : از سال دویست و شصت وچهار شروع و تاسال سیصد وشش ادامه داشته، وکواکب ثابته را در زیج سال دویست ونود ونه خود ، بثبث رسانده . وی بابنی زیّات از مردم رقه[3] برای دادخواهی از ستمهائی که برآنها شده بود ببغداد آمده و هنگام مراجعت در قصرالجص[4] سال سیصد وهفده وفات یافت و این کتابها از اوست : کتاب الزیج ـ دونسخه است ، اولی ، و دومی ، که دومی بهتر از اولیست . کتاب معرفة مطالع البروج فیما بین ـ ارباع‌الفلک و تصرف رساله فی‌تحقیق اقدار الاتصالات . وآنرا برای ابوالحسن‌بن فرات تألیف نمود .

۱ـ ف (وتهیئة) . ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این‌کتاب .

۳ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۳۰ این‌کتاب .

۴ـ قصرالجص ـ قصر بسیار با شکوهی است نزدیك بسامراء بالای‌هارونی‌که معتصم برای خوشگذرانی ساخت . و در همانجاست‌که بختیار پسر معزالدوله را ، بامر عمویش عضد‌الدولة بقتل رساندند (معجم‌البلدان) .

ابن اماجور

ابوالقاسم عبدالله بن اماجور ، از فرزندان فراعنه[۱] . و از فضلا بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب القن . کتاب الزیج المعروف بالخالص . کتاب زادالمسافر . کتاب الزیج المعروف بالمزنر . کتاب الزیج المعروف بالبدیع . کتاب زیج السندهند . کتاب زیج الممرات.

پسر او ابوالحسن

علی بن ابوالقاسم، و از کتابهای اوست ......

هروی[۲]

نامش یوسف بن . . . . و این کتاب از اوست : کتاب الزرق النجومی - در حدود سیصد ورق .

ابوزکریا

حموب[۳] بن عمرو بن یوحنا بن صلت ، و این کتاب از اوست : کتاب الاحتجاج فی صحة النوم والاحکام فیها .

صیدنانی

نامش عبدالله بن حسین[۴] حسابدان ومنجم ، و این کتابها از اوست : کتاب شرح کتاب محمدبن موسی الخوارزمی فی الجبر. کتاب شرح کتابه فی الجمع والتفریق . کتاب فی صنوف الضرب والقسمة .

دندانی

از قدیمیان است، ونامش عبدالله بن علی نصرانی ، وکنیه‌اش ابوعلی ، و این کتاب از

۱- ف (الفراغنه) . ۲- ف (الهرونی) .

۲- ش - بی‌نقطه است در(ف) (جنّون) و ظاهراً حبّوب است . ۴- ف(الحسن) .

اوست : کتاب صناعة‌التنجیم ـ که آنرا دیده‌ام و خیلی کهنه بود .

طبقه دیگری از منجمان و مهندسان

تازه‌کاریکه جایشان معلوم نشد

آدمی

ابوعلی حسین‌بن محمد ، و این‌کتاب از اوست : کتاب انحرافات الخیطان[1] و عمل الساعات .

حنانی[2]

مکنی بابوالفضل ، نامش ... و این‌کتاب از اوست : کتاب الزیج‌الهندسی .

ابن باغار[3]

عباس‌بن باغار[4] بن‌ربیع ، مکنی بابو ربیع ، ازصاحبان علم هیئت است ، و این‌کتاب از اوست : کتاب قسمة المعمور من‌الارض و هیئة‌الدنیا .

ابن ناجیه

نامش محمدبن ...کاتب ، و این‌کتاب از اوست : کتاب المساحة .

ابوعبدالله

محمدبن حسن‌بن اخوهشام شطوی ، و این‌کتابها از اوست : کتاب عمـل الرخامة المنحرفة . کتاب عمل‌الرخامة المطبله و صنعة‌البنادق و عمل‌الارتفاع والسموات .

محاسبان و اصحاب اعداد

که تازه‌کار بودند

۱ـ ف (الحرافات والخیطان) .

۲ـ ف (الحیانی) . ۳و۴ـ ف (باغان).

عبدالحمید

ابوالفضل عبدالحمیدبن واسع‌بن ترک ختلی ، از محاسبان است ، وکنیه‌اش را ابو- محمد گفته‌اند . این کتابها از اوست : کتاب الجامع فی‌الحساب ـ مشتمل بـر شش کتاب . کتاب العلامات[1] . (کتاب ...)

ابوبرزه

فضل‌بن محمدبن عبدالحمیدبن ترک‌بن واسع ختلی ، و این کتابها از اوست : کتاب المعاملات . کتاب المساحة .

ابوکامل

ابوکامل شجاع بن اسلم بن محمدبن شجاع محاسب ، از مـردم مصر ، و از فضلاء ومحاسبان وعلماء بود واین کتابها ازاوست : کتاب الفلاح. کتاب مفتاح‌الفلاح . کتاب‌الجبر والمقابلـة . کتاب العصیر . کتاب الطیر . کتاب الجمع والتفریـق . کتاب الخطائین . کتاب المساحة والهندسة . کتاب الکفایة .

سنان‌بن فتح

از مردم حران[2] ودرصناعت حساب وعدد برجستگی داشته، و این کتابها از اوست : کتاب‌التحت فی الحساب الهندی . کتاب الجمع والتفریق . کتاب شرح الجمع والتفریق . کتاب الوصایا . کتاب حساب‌المکعبات . کتاب شرح‌الجبر والمقابلة للخوارزمی .

ابو یوسف مصیصی

نامش یعقوب‌بن محمد محاسب، و این کتابها ازاوست : کتاب‌الجبر والمقابلة . کتاب الوصایا . کتاب تضاعیف بیوت‌الشطرنج . کتاب الجامع . کتاب نسبة السنین . کتاب جوامع الجامع . کتاب الخطائین . کتاب حساب‌الدور .

۱ـ ف (المعاملات) . ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این کتاب .

رازی

یعقوب‌بن‌محمد، مکنی بابویوسف، واین کتابها ازاوست : کتاب‌الجوامع[1] فی‌الحساب. کتاب‌التحت . کتاب حساب‌الخطائین . کتاب‌الثلاثین المسئلة الغریبه .

محمدبن یحیی

بن‌اکثم قاضی ، و این کتاب از اوست : کتاب مسائل الاعداد .

کرابیسی

احمدبن عمر ، از مهندسان فاضل ، و از علماء عدد بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب‌تفسیر اقلیدس. کتاب حساب‌الدور . کتاب‌الوصایا . کتاب مساحة‌الحلقه . کتاب‌الهندی.

احمدبن محمد محاسب

بیش از این درباره او چیزی بدست نیامده، و ازکتابهای اوست : کتاب الی محمد بن‌موسی فی‌النیل . کتاب المدخل الی علم‌النجوم . کتاب الجمع والتفریق .

مکی

جعفربن علی بن محمد مهندس مکی ، و این کتابها از اوست : کتاب فی الهندسة . رسالة‌المکعب .

اصطخری

از محاسبان و نامش ... و این کتابها از اوست : کتاب الجامع فی الحساب . کتاب شرح کتاب ابی‌کامل فی‌الجبر .

مردیکه معروف بمحمدبن لره بود

از محاسبان و مردم اصفهان است، واین کتاب از اوست : کتاب الجامع فی‌الحساب.

۱ــ ف (الجامع) .

مهندسان ، و اعدادیان و منجمان تازه‌کار

که حیاة و مماتشان بزمان ما نزدیکست

یوحناقسیس

نامش یوحنابن یوسف‌بن حارث‌بن بطریق قسیس ، ازکسانی است‌که کتاب اقلیدس و سائرکتابهای هندسه را براو قرائت‌میکردند ، و ترجمه‌هائی از یونانی دارد. وی ازفضلاء بود ، و درسال ... وفات یافت . این‌کتابها از اوست : کتاب اختصار جدولین فی‌هندسه . کتاب مقالته فی‌البرهان علی انه متی‌وقع خط مستقیم علی خطین مستقیمین موضوعین فی‌سطح واحد صیرالزاویتین الداخلتین التی فی‌جهة واحده ، انقص من‌زاویتن قائمتین .

ابن روح صابی

....

ابوجعفر خازن

نامش ... و این‌کتابها از اوست : کتاب زیج‌الصفائح . کتاب المسائل العددیة .

علی‌بن احمد عمرانی

از مردم موصل ، از فضلا وعلاقمندان بجمع‌کردن‌کتاب بود ، ومردم ازجاهای دور برای قرائت باو روی میاوردند ، و در سال سیصدوچهل و چهار وفات یافت ، وازکتابهای اوست : کتاب شرح کتاب‌الجبر والمقابله لابی‌کامل .

ابوالوفاء

محمدبن محمدبن یحیی‌بن اسماعیل‌بن عباس ، وی در روز چهارشنبه اول‌ماه رمضان سال سیصدوبیست وهشت در بوزجان[1] ، از شهرهای نیشابور بدنیا آمده ، و آنچه بحساب وعددیات ارتباطی داشت ، برعموی خود ابوعمرو مغازلی ، و دائی خود ابوعبدالله محمد

۱ـ بوزجان ــ شهرکوچکی است میان نیشابور و هرات و بنیشابور نزدیکتر است (معجم‌البلدان) .

بن‌عتبه قرائت نمود . و ابو عمرو هندسه را بر ابو یحیی ماوردی ، و ابوالعلاء بن کرنیب قرائت داشته است . ابوالوفاء در سال چهل و هشت ببغداد نقل مکان کرده ، و این کتابها از اوست : کتاب مایحتاج الیه‌العمال والکتاب من‌صناعة‌الحساب ـ وآنرا بهفت منزل ، و هرمنزلی‌را بهفت باب درآورده ، منزل اول ـ در نسبت . منزل دوم ـ در ضرب وتقسیم. منزل‌سوم ـ درکارهای مساحی . منزل چهارم ـ درکار خراج . منزل پنجم ـ درکارمقاسمه و سهم‌بندی . منزل ششم ـ در صرافی . منزل هفتم ـ در معاملات تجارتی .کتاب تفسیر کتاب الخوارزمی فی‌الجبر والمقابلة .کتاب المدخل الی الارثماطیقی ـ یکمقاله .کتاب تفسیرکتاب ذیو فنطس فی‌الجبر .کتاب ابرخس فی‌الجبر .کتاب فیما ینبغی ان یحفظ[1] قبل کتاب ارثماطیقی .کتاب البراهین علی‌القضایا التی استعمل ذیوفنطس فی‌کتابه و علی ما استعمله هوفی‌التفسیر.کتاب استخراج ضلع‌المکعب بمال مالو مایترکب منهما ـ یکمقاله. کتاب معرفة الدائرة من‌الفلك ـ یکمقاله . کتاب الکامل ـ در سه مقاله ، مقاله اول در اموریکه باید پیش از حرکت‌کواکب بدانی . مقاله دوم ـ درحرکت‌کواکب . مقاله سوم ـ دراموریکه برحرکت‌کواکب عارض میشود. کتاب زیج‌الواضح ـ درسه مقاله . اولی در چیزهائیکه باید پیش از حرکت‌کواکب بدانی . دومی ـ در حرکات‌کواکب . سومی ـ در چیزهائیکه عارض حرکت‌کواکب میشود . وازکتابهای عموی او ابوسعید است : کتاب مطالع‌العلوم للمتعلمین ـ درحدود ششصد ورق .

کوهی

ابوسهل ویجن‌بن رستم ، از مردم یکی ازکوهستانهای طبرستان ، و این‌کتابها از اوست : کتاب مراکزالاکر ـ ناتمام .کتاب‌الاصول علی نحوکتاب اقلیدس ـ وآنچه از آن بدست آمد ،کتاب البرکارالتام ـ دو مقاله .کتاب صنعة الاسطرلاب بالبراهین ـ دو مقاله . کتاب احداث النقط علی‌الخطوط .کتاب علی‌المنطقبین فی‌توالی الحرکتین ـ در یاری از ثابت‌بن قره .کتاب مراکز الدوائر علی‌الخطوط من طریق‌التحلیل دون‌الترکیب .(کتاب فی‌اخراج الخطین علی‌نسبة .کتاب فی‌الدوائر المماسة من طریق التحلیل) کتاب الزیادات علی ارشمیدس فی‌المقالة الثانیه . رسالة فی‌استخراج الضلع المسبع فی‌الدائرة .

غلام زحل

ابوالقاسم عبدالله‌بن حسن ، از مردم ... و این‌کتابها از اوست : کتاب التسییرات ـ

۱ـ ش (ان یسقط) .

یکمقاله. کتاب الشعاعات ـ یکمقاله. کتاب احکام النجوم. کتاب التسییرات والشعاعات ـ بزرگست. کتاب الجامع الکبیر. کتاب الاصول المجردة. کتاب الاختیارات. کتاب الانفصالات.

صوفی

ابوالحسین عبدالرحمن بن عمر، از فضلاء و منجمان است و وقتیکه عضدالدوله در شاذکوه[۱] بود باوخدمت میکرد. تولدش در... ووفاتش درسال... بود، و این کتاب ازاوست: کتاب الکواکب ـ با تصویر.

انطاکی

ملقب بمجتبی، نامش... و تقریباً در حدود سیصد و هفتاد و شش وفات یافت، و این کتابها از اوست: کتاب التخت الکبیر فی الحساب الهندی. کتاب فی الحساب علی التخت بلامحو. کتاب تفسیر الارثماطیقی. کتاب استخراج التراجم. کتاب تفسیر اقلیدس. کتاب فی المکعبات.

کلواذانی

ابونصر محمدبن عبدالله کلواذانی[۲] محاسب، از فاضلان درحساب است که در زمان ما حیات دارد و ازکتابهای اوست: کتاب التخت فی الحساب الهندی.

قصرانی

نامش ....

سخن درباره آلات و سازندگان آنها

اسطرلابها در قدیم مبطح[۳] بود، و اول کسیکه آن را ساخت بطلمیوس است، و گویند پیش از وی ساخته شده، وبطور تحقیق نمیتوان در این باره نظری داشت. و اول کسیکه اسطرلاب مسطح را ساخت ابیون بطریق بود، و آلات آن در شهر حران[۴] ساخته میشد.

۱ـ شاذکوه ـ ازمحال گرگان است (معجم البلدان). ۲ـ ر.ك. بصفحهٔ ۲۱۵ این کتاب.
۳ـ ف (مسطحة). ۴ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این کتاب.

و از آنجا پیدا شده و انتشار یافت ، ولی بعد متوقف گردیده ، و در دولت بنی‌عباس از دورهٔ مأمون تا زمان ما دائرهٔ عمل صنعتگران و سازندگان آن توسعه یافت ، زیـرا مأمون هنگامیکه میخواست کواکب را رصد نماید از ... ابن‌خلف مرورودی آنرا خواسته ، و او ذات‌الحلق[1] را برایش ساخت ،که همان ساخته او در پیش یکی از علماء شهر ما میباشد . و مرورودی اسطرلاب را ساخته است .

نام سازندگان

ابن خلف مرورودی . فزاری‌که در پیش‌گفته شد . علی بن عیسی غلام مرورودی . خفیف غلام علی‌بن عیسی .که فاضل و ماهر در این‌کار بود . احمد بن خلف غلام علی بن عیسی . ومحمدبن خلف ، باز غلام‌علی . احمدبن اسحاق حرانی. ربیع‌بن فراس حرانی. بیطولس[2] غلام خفیف . علی‌بن احمد مهندس ـ غلام خفیف . محمد بن شداد بلدی (غلام بیطولس) . علی‌بن صرد حرانی (غلام بیطولس) . شجاع‌بن . . . غلام بیطولس ـ که بـا سیف‌الدوله بود. ابن‌سلام ، غلام بیطولس. عجلی اسطرلابی، غلام‌بیطولس . عجلیه دخترش، که با سیف‌الدوله بود ، شاگرد بیطولس .

و ازغلامان احمد و محمد پسران خلف

جابربن سنان حرانی ، و جابربن قره حرانی ، و سنان‌بن جابر حرانی ، و فراس بن حسن حرانی . و ابوربیع حامدبن علی ، غلام علی‌بن احمد مهندس بودند .

وازغلامان حامدبن علی

ابن نجیه ، نامش ... وبوقی‌که نامش حسین بود ، و بعد آنرا بدل بعبدالصمدکرد.

و این اشخاص نیز از سازندگان

آن آلاتند

علی‌بن یعقوب رصاص . علی‌بن سعید اقلیدسی . احمدبن علی‌بن عیسی ـکـه نزدیك بزمان ما بود .

1ـ نوعی از اسطـرلابست (ر. ك. لغتنامه دهخداکلمهٔ اسطرلاب ستون اول و دوم ص ۲۲۸۸) .
2ـ ف (قلسطولس) .

قرةبن قميطاحرانى

اين شخص صورتى ازصفت دنيا ساخته است كه ثابت‌بن قره حرانى آنرا نسبت‌بخود داده ، و من آنرا روى جامه دبيقى[1] كه ازكرباس بود ديدم ، با رنگ‌آميزى كه رنگهايش آميخته بموم بود .

نام‌كتابهائيكه در حركات

تأليف شده

كتاب عمل الالة التى تطرح‌البنادق ـ تأليف ارشميدس .كتاب الدوائر والدواليب ـ تأليف هرقل نجار .كتاب فى‌الاشياء المتحركة من ذاتها ـ تأليف ايرن .كتاب الة الزمر ـ البوقى .كتاب الزمرالريحى .كتاب الدواليب ـ تأليف مورطس .كتاب الارغنن .كتاب ـ الحيل ـ تأليف بنوموسى ـ مشتمل برچندين حركات .

ابويعقوب

اسحاق‌بن حنين ، همپايه پدرش ، در فضل و صحت ترجمه از يونانى و سريانى بود، وبيش از پدر در عربيت فصاحت داشت ، و همان خدمات پدرش را درباره خلفـا و رؤساء انجام داد . در اواخر عمر بقاسم‌بن عبدالله پيوسته و ويژهٔ اوگرديده ، و قاسم نيز ويـرا برهمه مقدم ميداشت ، ومحرم اسرار خود ميدانست . اسحاق درماه ربيع الاول سال دويست و نود و چهار درگذشت، و بجز ترجمه‌كتابهاى باستانى ، اين تأليفات نيز از اوست : كتاب الادوية المفرده على‌الحروف .كتاب‌كناش‌الخلف .كتاب ثاريخ الاطباء .

۱ـ دبيق از شهرهاى مصر است و جامه‌هاى دبيقى منسوب بآنجاست (منتهى الارب) .

بسم الله الرحمن الرحيم

فن سوم - از مقاله هفتم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام‌کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر :

اخبار طبیبان ، از قدیمیان و نوآموختگان و نام‌کتابهای آنان

آغاز طب

محمدبن اسحاق گوید : درباره اولین استنباط کنندهٔ طب ، و اولین طبیب ، اختلاف است ، و اسحاق‌بن حنین در تاریخ خود گوید : گروهی، مصریان‌را پیداکننده طب دانند ، برای اینکه‌زنی ازمصریان مبتلابکرما زدکی[1] شده واز این‌جهت بسیار محزون واندوهگین شده و درعین‌حال معده‌اش ضعیف و سینه‌اش‌آکنده باخلاط ، و عادت زنانگیش بندآمده بود. اتفاقاً از روی‌هوس مقداری زنجبیل خورد، وتمام ناراحتیهائیکه داشت، برطرف گردیده ، و تندرستی و صحت گذشته را بدست آورد .کسانی هم‌که بهمانگونه بیماری مبتلا بودند ،

۱ـ در متن عربی دارد مبتلاة بالغنظه ـ وغیظهم بمعنای خشم و هم بمعنای شدت‌گرما آمده‌که ظاهراًدراینجا بمعنای‌ابتلا بکرمازوکی‌است (ر.ك. المنجد ـ اقرب‌الموارد).

با خوردن زنجبیل بهبودی یافتند . و مردم نیزهمین تجربه را در سائردردها بکار بردند.

دیگران گفته‌اند : بهمانگونه‌که هرمس[۱]، سائر صنائع ، و فلسفه را استخراج نمود، طب نیز از مستخرجات اوست . و برخی گویند : مردم قـو ـ یا ـ قولوس[۲] آنرا بدست آورده‌اند ، و دلیل آنرا دواهائی دانندکه یکی‌از ماماـیان در بیماری زن پادشاه‌آورده بود. برخی استخراج آنرا بساحران نسبت دهند، و بقولی ، مردم بابل ، و بقولی هندیان ، و بقولی مردم یمن ، و بقولی مردم سیسیل‌آنرا کشف کرده‌اند .

اولین‌کسیکه در طب سخن راند

بعقیده یحیی نحوی‌که در تاریخش دیده میشود . آن سخن‌گویان بترتیب ریاستی‌که داشتند ، تا دوره جالینوس هشت نفرند : اسقلبیوس اول . غوروس . مینس . برمـانیدس ، فلاطن طبیب . اسقلبیوس دوم . بقراط دوم ـ بمعنی نگهدار نفوس ، و جالینوس ـ بمعنای آرام .

یحیی گوید : سالهائیکه از ظهور اسقلبیوس اول ، تا زمان وفات جالینوس ،گـذشته پنجهزار وپانصد وشصت سال بوده ودر این سالها میان هریك از آن هشت رئیس فترتهائی بوده است .

اما طبیبانی‌که در آن فترتها بوده‌اند .

میان اسقلبیوس و غوروس

این طبیبان بودند

سوریدوس . مانیوس. مناویاس[۴] . مسیناوس . سفردوس اول . اسقلوس . سمرطیس. انطیمیاخس . افلاطون . آغانیس . ابیقورس طبیب . وگوید :

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۴۳۵ این‌کتاب .

۲ـ قو ـ Kos ـ یا ـ Ko جزیرهٔ دراز و باریکیست در بحرالجزایر وبندرکوچکی از قدیم داردکه معروف بوطن بقراط است ، و در بالای شهر یك چشمه و حمام خرابه‌ایست بنام حمام بقراط (ر.ك. قاموس الاعلام ترکی ـ زیرکلمهٔ استانکوی) .

۳ـ ش (ساوناس) .

در فترت میان غوروس و مینس

این طبیبان بودند

افینورس . سفودندوس دوم . احطیفون . اسقوریس ، و راوس . اسطمس . موطیمس فلاطن اول ــ طبیب . بقراط اول . و بازگوید :

در فترت میان مینس و برمانیدس

این اطباء بودند

سیمانس . ساوارس . حوراطیمس . مولوقس . سوراندیقوس . ساموس . میقنلوس دوم . فیطافلون . سوناخس . سونانوس . مامانخس . برمانیدس .

و پس از آن فترتی میان برمانیدس و فلاطن

طبیب بود که این طبیبان در آن پیدا شدند

اقرن افراغیطی . سجیس . انقلس . فیلس . اغافوطیمس . اکسیدوس . میلسنس .

و در فترت میان فلاطن اول واسقلبیوس دوم

این طبیبان بودند

میلن افراغیطی. ثامسطیوس طبیب. اندروماخس قدیم. افلاغورس . ماخالس.فسطس. منیعورس . غالوس . ماراطناس . افرقلس طبیب . فوثاغورس طبیب . ماحینس . فسطس . غالوس. ماذاموموس.

اسحاق بن حنین گوید : در دوران فلاسفۀ نامبرده ، این اشخاص بوده‌اند : فوثاغورس . دیوقلیس. بارون . انبادقلس. اقلیدس . طیماناناوس . انکسیمانس . ساوری. نالس . ذیمقراطس . که ببقراط و استادش اسقلبیوس ملحق گردید ، و بازگوید : شاعران یونان ، امیروس ، فلقلس ، و ماریس بودند .

محمد بن اسحاق گوید : ما چند نفری از طبیبان را نامبردیم که تصنیفاتشان بما نرسیده ، وکتابی از آنان بعربی نقل نشده جزآنهائی راکه تا این زمان دانسته‌ایم ، وحالا بذکر آن‌طبیبانی میپردازیم که تألیفاتی داشتند ، وکتابهایشان بمارسیده ، و بعربی درآمده است . و از بقراط سرآمد طبیبان شروع مینمائیم .

بقراط ـ با ـ ت ـ هم خوانده میشود

بقراط پسر ابراقلیس ، از شاگردان اسقلبیوس‌بود وهنگام وفاتش سه شاگرد ازخود بجای گذاشت ،که ماغارینس ، و وارخس ، و بقراط بودند ، و پس از وفات ماغارینس و وارخس ریاست ببقراط منتهی گردید .

یحیی نحوی‌گوید : بقراط یگانهٔ دوران خود ، وفاضلی‌کامل ، و سخن‌پرداز ومعلم[1] چیزهای دیگر هم بود ، و باو مثل‌زده میشد . طبیب و فیلسوف بود وکارش بآنجا رسید که مردم ویرا پرستش نمودند . و شرح رفتار وکردارش بدرازا میکشد . او بصنعت قیاس و تجربه‌قوتی شگفت‌انگیز بخشیدکه هیچ خورده بینی یارای سخن‌گفتن درآن را ندارد . او یگانه‌کسی بودکه ببیگانان طب آموخته ، و آنان را همچو فرزندان خود میدانست ، زیرا بیم آنرا داشت‌که‌علم طب از دنیا رخت بربندد، و همین را درکتاب عهد خودبطبیبان بیگانه خطاب‌کرده ، و آنان را باین نکته آگاه نموده است .

و بگفته دیگران ـ جزسخنان یحیی ـ بنقل از تاریخهای باستانی ، بقراطدر دوران بهمن پسر اردشیر میزیست ، وبهمن برای بیماری‌که پیداکرد ، او را از شهری‌که درآن بود احضارکرد ، مردم نپذیرفتند وگفتند اگربقراط را از این شهر ببرند ، همگی ازشهر بیرون رویم و درکنار او بجنگ و ستیزه برخیزیم ، و بهمن از روی شفقت بمردم ، او را بحال خود گذاشت .

برگردیم بسخنان یحیی: بقراط هفتمین نفر، ازهشت نفریست‌که از اسقلبیوس اول. مرتباً وبدنبال هم مخترع‌طب بوده وهشتمی‌آنها جالینوس بود ،که ریاست باو پایان یافت. جالینوس بقراط را ندیده است ، زیرا از همدیگر ششصد و شصت وپنجسال فاصله داشتند . ویحیی‌گوید : بقراط نود وپنجسال زندگانی نمود ،که شانزده سالش را بکودکـی ، و دانشجوئی‌گذرانده ، وهفتادو نه‌سال دیگرعالم و معلم بود، وپس ازوفاتش سه‌فرزند از پشت

۱ـ ش (المبین العلم‌لسائر الاشیاء) ف (المبین‌المعلم لسائر الاشیاء) .

خود بجا گذاشت که، ناساوس[1]، و دراقن[2]، و دخترش مایاارسیا[3] بود که برپسرانش در علم و دانش برتری داشت، و نوادهایش، بقراط پسر ناساوس[4] وبقراط پسر دراقن[5] بودند و بنوشته اسحاق، بقراط نود سال زندگانی نمود.

شاگردان بقراط

چه از خاندان او و چه دیگران

لاذن. ماسرجس. ساوری. مکسانوس. فولس. که برجسته‌ترین شاگردانش بود، مانیسون. اسطاث. غورس. سنبلقیوس. ثاثالس.

مفسران کتابهای بقراط

پس از وی تا دوره جالینوس

سنبلیقوس. سطالس، دیسقوردوس اول. طیماوی فلسطینی. مانطیاس. ارسطراطس دوم. قیاسی بلادیوس. تفسیرکنندهٔ الفصول. و جالینوس.

نام کتابهای بقراط و ترجمه‌ها و شرحها

و تفسیر آنها، آنچه بزبان عربی در آمده

تفسیرهای جالینوس

کتاب عهد بقراط، بتفسیر جالینوس ــ حنین آنرا بسریانی درآورده، و از خود چیزهائی برآن افزود. و حبیش ویحیی‌بن عیسی از آن ترجمهٔ دارند، در یکمقاله. کتاب الفصول، بتفسیر جالینوس ــ و حنین آنرا برای محمدبن موسی بعربی ترجمه کرد ــ هفت مقاله. کتاب تقدمةالمعرفة، بتفسیر جالینوس ــ حنین اصل متن، و عیسی پس از او تفسیر آنرا بعربی درآوردند. کتاب الامراض‌الحادة، بتفسیر جالینوس ــ پنج مقاله، که عیسی‌بن یحیی سه مقالهٔ آنرا بعربی ترجمه کرد. کتاب الکسر، بتفسیر جالینوس ــ ترجمهٔ حنین

۱ــ ف (ناسلوس). ۲ــ ف (دارقن). ۳ــ ماناریسا اخبار الحکماء، قفطی ص ۹۴. ۴ــ ف (ناسلوس). ۵ــ ف (دارقن).

بعربی ، برای محمدبن موسی ، چهار مقاله .کتاب اپیدیمیا ـ جالینوس اولی آنرا در سه مقاله ، و دومی را درسه مقاله ، و سومی را در شش مقاله ، تفسیر نموده ، و از چهارمی و پنجمی و هفتمی تفسیری ندارد ، و ششمی را در هشت مقاله تفسیر نمودکه عیسی‌بن یحیی آنرا بعربی درآورد[۱] .کتاب الاخلاط . بتفسیر جالینوس سه‌مقاله ـ و عیسی‌بن یحیی آنرا برای احمدبن موسی بعربی ترجمه‌کرد .کتاب قاطیطون ، بتفسیر جالینوس ـ سه مقاله ، و حنین آنرا برای محمدبن موسی ترجمه‌کرد .کتاب الماء والهواء ، بتفسیر جالینوس ـ سه مقاله ، ترجمه اصل متن بعربی از حنین ، و ترجمه تفسیر از حبیش بن حسن است .کتاب طبیعةالانسان ، بتفسیر جالینوس ـ سه مقاله ، و حنین اصل متن و عیسی‌بن یحیی تفسیر را بعربی ترجمه‌کردند[۲] .

ارجیجانس

پیش از جالینوس بوده ، و جالینوس درکتابهای خود نامی از وی برده ، و او را مورد تعرض قرار داده است . ازکتابهای اوست :کتاب ...

جالینوس

پس از ششصد وشصت وپنجسال از بقراط ، جالینوس عرض اندام‌کرد ، و در دوران خود ریاست باو منتهی‌گردید و او هشتمین رئیسی است‌که اولشان اسقلبیادس مخترع طب بود . معلم جالینوس ارمینس رومی است و از اغلوقن نیز آموخته و باو مقالاتی نوشته ، و میانشان مناظره‌هائی بوده است .

جالینوس درمقاله اول‌کتابش دراخلاق، محاسن وفاداری، وخوبی آنرا ذکرنموده ، و ازگروهی نام برده است‌که ازگرفتار شدن رئیس خود ، تیره‌بخت و رنجورگردیده ، و وقتیکه ازآنان خواسته‌میشدکه پرده از مساوی‌و معایب‌رفقایشان بردارند ، امتناع ورزیده، و سخت‌ترین‌آزارها و شکنجه‌ها را ، با بردباری وشکیبائی تحمل نمودند . و این ماجری

۱ـ درنسخه خطی وجایی دارد (فسرذلك الی‌العربیه عیسی‌بن یحیی) و باتوجه به(الی) کلمه فسر در اینجا همان معنای ترجمه را دارد .

۲ـ درنسخه خطی وجایی دارد (فسرالفص حنین الی‌العربی ، والتفسیر عیسی‌بن یحیی) که در اینجا نیز مراد ترجمه متن از طرف حنین، و تفسیر از طرف عیسی بوده ، و در اقرب‌الموارد زیرکلمه (الترجمه) دارد (التفسیر) .

درسال پانصد و چهارده اسکندری رخ داده‌بود. و صحیحترین چیزیکه دربارهٔ دوره وزمان جالینوس گفته شده ، همین است .

حکایت دیگر

جالینوس در زمان ملوك‌الطوائفی ، ودر دوران قباد پسر شاپور اشغان[1] بود ، که از وفاتش تا این زمان ما، بنا برحسابیکه یحیی نحوی، و پس از او اسحاق‌بن حنین‌نموده ، نهصد سال است .

جالینوس ، نزد پادشاهان مقام ومنزلتی داشت ، ومردمان زیادی از اطراف بسوی او میآمدند ، و ازآنجائیکه طالب آسایش مردم بود ، بشهرها رفت‌وآمد میکرد ، و بیشتر بشهر رومیه[2] میرفت ، زیرا پادشاه آنجا جذام داشت ، و مرتباً او را احضار مینمود . جالینوس با اسکندر افرودیسی بسیار ملاقات داشته ، و اسکندر بوی رأس‌البغل[3] لقب داده بود ، زیرا سری بزرگ داشت .

نام کتابهای جالینوس و ترجمه‌ها و شرحهای آن

محمد بن اسحاق گوید : از خوشبختیهای حنین این بودکه هرچه حبیش بن حسن اعسم[4]، وعیسی‌بن یحیی، ودیگران ترجمه‌کردند ، بحنین نسبت داده شد ، و اگربفهرستی

۱ـ اشغان ـ معرب اشکانیان است . ولـی درسلسله اشکانیان (۲۵۰ قم ـ تا ـ ۲۲۰ یا ـ ۲۲۶ م) پادشاهی بنام قباد پسرشاپور، درتاریخ‌باستانی ایران‌دیده نمیشود (ر.ك. لغتنامه دهخدا ص ۲۶۶۸ـ۲۶۷۱) .

۲ـ رومیه نام دوشهر ، یکی در روم ، و یکی در مدائن ، بوده ، و یاقوت حموی ، رومیه روم را در شمال وغرب قسطنطنیه دانسته و شرح مفصلی دراین‌باره دارد (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۳ـ رأس‌البغل ـکله قاطری .

۴ـ حبیش‌بن حسن اعسم ، نصرانی ، ویکی از شاگردان حنین استکه از یونانی و سریانی بعربی ترجمه مینمود . وحنین او را برهمه مقدم میداشت ، و از ترجمه‌هایش اظهار رضایت میکرد .گویند از خوشبختی حنین ، مصاحبتی بودکه با حبیش داشت ، زیرا بیشتر

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

که حنین از کتابهای جالینوس ، برای علی‌بن‌یحیی ترتیب داده ، نظر افکنیم معلوم خواهد شد ، که ترجمه‌های حنین بیشتر بسریانی بوده ، و او در ترجمه‌های عربی دیگران ، پارهٔ اصلاحات یا کنجکاوی‌هائی داشته است .

ترتیب شانزده کتابیکه طبیبان

آنرا بدنبال هم میخوانند

کتاب‌الفرق ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب‌الصناعه ـ ترجمه حنین ـ یکمقاله . کتاب الی طوثون[1] فی‌النبض ـ ترجمه حبیش[2] ، یکمقاله . کتاب الی اغلوقن فی‌التأتی‌لشفاء الامراض ـ ترجمه حنین ، دو مقاله . کتاب‌المقالات الخمس فی‌التشریح ـ ترجمه حنین . کتاب الاسطقصات ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب المزاج ـ ترجمه حنین ، سه مقاله . کتاب القوی الطبیعیة ـ ترجمه حنین ، سه‌مقاله . کتاب‌العلل والامراض ـ ترجمه حبیش[3] ، شش‌مقاله . کتاب تعرف علل‌الاعضاء الباطنه ـ ترجمه‌حبیش ، شش مقاله . کتاب‌النبض‌الکبیر ـ ترجمه حبیش شانزده مقاله ، در چهار قسمت ؛ و یك مقاله ازآنرا حنین بعربی درآورد . کتاب‌الحّمایات ـ ترجمه حنین، دومقاله . کتاب‌البحران ـ ترجمه حنین ، سه‌مقاله . کتاب ایام‌البحران ـ ترجمه حنین ، سه مقاله . کتاب تدبیر الاصحاء ـ ترجمه حبیش شش مقاله . کتاب حیلةالبرء ـ ترجمه حبیش بعربی، وشش مقاله اول این‌کتابرا حنین اصلاح نموده، وچون این‌کتاب در چهارده مقاله است . هشت مقاله دیگر را نیز ، بخـواهش محمد بن موسی ، حنین اصلاح کرده است .

دنباله پاورقی از صفحه قبل

ترجمه‌هایش بحنین نسبت داده شده ، و چه بساکه جاهلان چیزی ازکتابهای باستانی بترجمه حبیش میدیدند ، و از روی نادانی ، بگمان اینکه نسخه نویس در نوشتن نام حنین اشتباهی نموده ، برآن خطی‌کشیده ؛ وبجای حبیش ، حنین مینوشتند . وحبیش‌گذشته از ترجمه‌هائیکه از یونانی بعربی دارد ، کتابی نیز بنام : کتاب الزیادة فی‌المسائل التی‌لحنین ـ تألیف‌کـرده است . (ر.ك. تعلیقات فلوکل ـ ص ۱۳۷) وگویا فلوکل توجه نداشته است‌که این مطالب را ابن‌ندیم ـ چه در اینجا ، وچه درجای دیگر این‌کتاب‌گفته است .

۱ ـ ف (طوثرن) . ۲و۳ ـ ف (حنین) .

کتابهای خارج از آن شانزده کتاب

کتاب‌التشریح - پانزده مقاله . وحنین در فهرست خود از ترجمه آن بعربی چیزی نگفته ، و من‌آنرا بترجمهٔ حبیش دیده‌ام . کتاب اختلاف‌التشریح ـ ترجمه حبیش بعربی ، دو مقاله . کتاب تشریح الحیوان المیت ـ ترجمه حبیش بعربی ، یك مقاله . کتاب تشریح الحیوان الحی ـ ترجمه حبیش بعربی ، دو مقاله . کتاب فی علم بقراط بالتشریح - ترجمه حبیش بعربی ، پنج مقاله . کتاب علم ارسطالیس فی‌التشریح ـ ترجمه حبیش ، سه مقاله . کتاب تشریح‌الرحم ـ ترجمه حبیش بعربی، یکمقاله . کتاب حرکات‌الصدروالرئة ـ ترجمه اصطفن بسیل بعربی ، و اصلاحیکه‌حنین برای افتادگیهای‌آن نموده ، سه‌مقاله . کتاب علل‌النفس ترجمه اصطفن بسیل و اصلاح حنین ، برای پسرش دومقاله . کتاب‌الصوت ـ ترجمه حنین بعربی برای محمدبن عبدالملك زیات ، چهار مقاله . کتاب حرکة العضل ـ ترجمه اصطفن بسیل، و اصلاح حنین، دومقاله . کتاب‌الحاجة الی‌النبض ـ ترجمه حبیش، یکمقاله. کتاب الحاجة الی‌النفس ـ ترجمه اصطفن ، یکمقاله ، و حنین ترجمهٔ از نصف‌آن دارد . کتاب‌العادات ـ ترجمه حبیش، یکمقاله. کتاب‌آراء بقراط وفلاطن ـ ترجمه حبیش‌بعربی، ده مقاله . کتاب الحرکات المجهوله ـ ترجمه حنین بعربی ، یکمقاله . کتاب الامتلاء ـ ترجمه اصطفن ، یکمقاله . کتاب منافع الاعضاء ـ ترجمه حبیش ، و اصلاح حنین برای افتادگیهائی که داشت ، هفده مقاله . کتاب افضل‌الهیئات ـ ترجمه حنین بسریانی و عربی، یکمقاله . کتاب خصب‌البدن ـ ترجمه حبیش، یکمقاله . کتاب سوءالمزاج‌المختلف ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب‌الادویة المفرده ـ ترجمه‌حنین ، یازده مقاله‌کتاب. الاورام- ترجمه ابراهیم‌بن صلت، یکمقاله . کتاب‌المنی . ترجمه حبیش، دومقاله . کتاب‌المولود لسبعةاشهر- ترجمه حنین، یکمقاله. کتاب‌المرةالسوداء ـ ترجمه اصطفن ، یکمقاله . کتاب‌ردائة‌التنفس- ترجمه حنین‌برای پسرش، سه‌مقاله . کتاب تقدمةالمعرفة - ترجمه عیسی‌بن یحیی، یکمقاله. کتاب‌الفصد ترجمهٔ عیسی‌بن یحیی، و ترجمهٔ اصطفن وعیسی . کتاب‌الذبول - ترجمه حنین، یکمقاله . کتاب صفات‌لصبی یصرع - ترجمه ابن‌صلت بسریانی وعربی، یکمقاله . کتاب قوی الاغذیة - ترجمه حنین ، سه‌مقاله . کتاب‌التدبیر الملطف ـ ترجمه حنین ، یکمقاله ، کتاب الکیموس - ترجمه ثابت ، وشملی ، وحبیش بعربی، یکمقاله. کتاب (ادکار) ارسطراطس فی مداواة الامراض - ترجمه اسحاق بن حنین[1] . کتاب تدبیر بقراط للامراض الحادة - ترجمه

---

۱ ـ ف (حنین‌بن اسحاق) .

حنین ، یکمقاله . کتاب ترکیب الادویة ـ ترجمه حبیش اعسم ، هفده مقاله . کتاب الادویة المقابلة للادواء ـ ترجمه عیسی بن یحیی ، دو مقاله . کتاب التریاق الی بیسن ـ ترجمه یحیی بن بطریق ، یکمقاله. کتاب الی ثراسابولوس ترجمه حبیش[١] ـ یکمقاله . کتاب الریاضة بالکرة الصغیرة ـ ترجمه حبیش ، یکمقاله . کتاب الریاضة بالکرة الکبیرة[٢] ترجمه حبیش ، یکمقاله . کتاب فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب محنة[٣] الطبیب ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب الحث علی تعلم الطب ـ ترجمه حبیش ـ یکمقاله . کتاب کتب بقراط الصحیحة ـ ترجمه حنین ، یك مقاله . کتاب مایعتقده رایاً ـ ترجمه ثابت ، یکمقاله. کتاب البرهان ـ این کتاب در پانزده مقاله بوده که موجود از آن .... کتاب تعریف المرء عیوب نفسه ـ ترجمهٔ توما ، و اصلاح حنین ، یکمقاله . کتاب الاخلاق ـ ترجمه حبیش ، چهار مقاله . کتاب انتفاع الاخیار باعدائهم ـ ترجمهٔ حبیش . یکمقاله . کتاب ماذکره افلاطن فی طیماوس ـ که موجود از آن یکمقاله عربی[٤] بترجمه حنین است ، و اسحاق سه مقاله باقیمانده را ترجمه کرده است . کتاب فی ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن ـ ترجمه حبیش ، یکمقاله . کتاب المحرك الاول لایتحرك ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . و عیسی بن یحیی ، و اسحاق نیز آنرا ترجمه کرده‌اند . کتاب المدخل الی المنطق ـ ترجمه حبیش ، یکمقاله . کتاب عدد المقاییس ـ ترجمه اصطفن بسیل ، و اسحاق نیز ترجمه از آن برای علی بن یحیی دارد . کتاب تفسیر الثانی من کتب ارسطالیس ـ ترجمه اسحاق بن حنین ، سه مقاله .

روفس

پیش از جالینوس ، و از شهر افسس[٥] بود ، و درطب برجستگی ، داشته ، و درمیان مردم افسس فاضلتر از وی دیده نشد . و این کتابها از اوست : کتاب تسمیة اعضاء الانسان ـ یکمقاله . کتاب فی العلة التی یعرض معها الفزع من الماء ـ یکمقاله . کتاب الیرقان والمرار ـ یکمقاله . کتاب الامراض التی تعرض فی المفاصل ـ یکمقاله . کتاب تنقیص اللحم ـ یکمقاله .

١ـ ف (حنین) . ٢ـ ش (الصغیرة) . ٣ـ ش (محبة) .

٤ـ ف (عشرون مقاله) و ش (عربی مقاله) و ظاهراً این صحیح است چون این کتاب چهار مقاله است .

٥ـ افسس ـ بفتح اول و سکون دوم و کسر سین با سین دیگر ، شهریست در اناطولی در شصت کیلومتری ازمیر (معجم البلدان ج مستدرك) .

کتاب‌تدبیرمن لایحضره طبیب- دومقاله. کتاب‌الذبحة ـ یکمقاله. کتاب طب‌بقراط، یکمقاله. کتاب استعمال‌الشراب ـ یکمقاله. کتاب علاج‌اللواتی لایحبلن ـ یکمقاله. کتاب فی‌وصایا حفظ‌الصحة ـ یکمقاله. کتاب الصرع ـ یکمقاله. کتاب‌التریاق ـ یکمقاله. کتاب‌الحمی‌الربع یکمقاله. کتاب‌المرّة‌السوداء ـ دو مقاله. کتاب ذات‌الجنب و ذات‌الرئة ـ یکمقاله. کتاب التدبیر ـ دومقاله. کتاب‌الباه ـ یکمقاله. کتاب‌الطب ـ یکمقاله. کتاب فی‌الاعمال التی تعمل فی‌البیمارستانات ـ یکمقاله. کتاب اللبن ـ یکمقاله. کتاب الفرق ـ یکمقاله. کتاب‌الباه- یکمقاله[1]. کتاب فی‌الابکار ـ یکمقاله. کتاب فی التین[2] ـ یکمقاله. کتاب الادویة القاتله ـ یکمقاله. کتاب فی‌تدبیر المسافر ـ یکمقاله. کتاب فی‌البخر ـ یکمقاله. کتاب فی‌القئی ـ یکمقاله. کتاب علل الکلی والمثانة ـ یکمقاله. کتاب هل‌کثرة شرب‌الدواء فی‌الولاء نافع- کتاب فی‌الاورام الصلبة، کتاب فی‌الذَکَر ـ یکمقاله. کتاب‌فی‌علة ذیونوسوس ـ که قبیح[3] است، یکمقاله. کتاب الجراحات ـ یکمقاله. کتاب تدبیر الشیخوخة ـ یکمقاله ـ کتاب وصایا الاطباء ـ یکمقاله. کتاب الحقن ـ یکمقاله. کتاب الولادة ـ یکمقاله. کتاب الخلع ـ یکمقاله. کتاب احتباس‌الطمث ـ یکمقاله. کتاب‌الامراض المزمنه علی‌رای بقراط ـ یکمقاله. کتاب فی‌مراتب الادویة ـ یکمقاله.

فیلغریوس

اسحاق‌بن حنین نامی از این شخص در تاریخ الاطباء نبرده. و معلوم نیست در چه زمانی بوده، ومن نام این‌کتابها را از وی بخط عمروبن فتح دیدم که در یك جزوهٔ نوشته بود: کتاب من لایحضر هم طبیب ـ یکمقاله. کتاب وجع النقرس ـ یکمقاله. کتاب الحصاة. یکمقاله. کتاب‌الماءالاصفر ـ یکمقاله. کتاب وجع‌الکبد ـ یکمقاله. کتاب القولنج- یکمقاله. کتاب‌الیرقان ـ یکمقاله. کتاب خناق‌الرحم ـ یکمقاله. کتاب عرق‌النساء ـ یکمقاله. کتاب السرطان ـ یکمقاله. کتاب صنعة‌تریاق الملح ـ یکمقاله. کتاب عضة‌الکلب (الکَلِب) یکمقاله. کتاب علامات الاسقام ـ پنج مقاله. کتاب فی‌القوباء ـ یکمقاله که ابوالحسن حرانی آنرا ترجمهٔ ناتمامی کرده. کتاب الی... فیما یعرض للثة والاسنان ـ ترجمه ابوالحسن حرانی.

۱ـ ظاهراً مکرر است. ۲ـ ش (فی‌السن) ونقطه ندارد ظاهراً (الیین) باشد که بمعنی‌عجز- استخوان سرین- است(ر.ك اقرب‌الموارد).

۳ـ قبیح ـ زرداب وریم بی‌آمیزش خون (منتهی‌الارب).

اوریباسیوس

معلوم نیست که پیش از جالینوس ، یا بعد از او بوده ، و در تاریخ الاطباء ذکری از او نشده ، و این کتابها را او داشته است : کتاب الی ابنه اسطاث ـ نه‌مقاله ، بترجمه‌حنین‌ـ کتاب الی ابنه اوثافیس ـ چهار مقاله ، بترجمه حنین . کتاب تشریح الاحشاء ـ یکمقاله . کتاب الادویة المستعمله ـ بترجمه اصطفن بسیل . کتاب السبعین ـ یکمقاله ، ترجمه حنین ، و عیسی‌بن یحیی بسریانی .

نام گروهی از طبیبان باستانی که تألیف

کمی دارند و زمانشان بدرستی معلوم نیست

اصطفن. جاسیوس : انقیلاوس . مارنیوس. واین گروه از اسکندرانیانند[1] که کتابهای جالینوس را جمع ، و مختصر نموده ، وگفتارهای او را خلاصه‌کرده‌اند . بویژه شانزده کتاب جالینوس را .

اوارس

درفترت میان اسقلبیوس ، و غوروس بوده، واین کتاب‌ازاوست : کتاب‌العلل‌المهلکة، یکمقاله .

افلاطون

صاحب کی[2] ، و گویند ، وی ازکسانی آموخته بود که از جالینوس فراگرفته بودند، و این کتاب از اوست : کتاب الکی ـ یکمقاله ، و معلوم نیست چه‌کسی آنرا ترجمه‌کرده است .

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۴۵۹ این‌کتاب .

۲ـکی ـ داغیست‌که با آهن تافته و جزآن برعضوی نهند . (فرهنگ نفیسی)

ارسیجانس

پیش‌از جالینوس بود. و این کتاب از اوست: کتاب طبیعةالانسان ـ یکمقاله، مترجم آن گمنام است.

معلس[1] حمصی

پیش از جالینوس، و از شاگردان (شاگردان) بقراط بود. و این کتاب از اوست: کتاب البول ـ یکمقاله.

فولس اجانیطی

معروف بقوابلی. و این کتابها از اوست: کتاب‌الکناش فی‌الطب ـ بترجمه حنین، یکمقاله. کتاب فی علل‌النساء.

دیسقوریدس عین زربی[2]

ویرا سیاح شهرستانها گویند، و یحیی نحوی درکتاب تاریخ خود، ستایش بسیاری از او نموده، وگوید: جانها بفدایش باد. او صاحب نفس زکیهٔ بود. که برای مردم نفع و سود فراوانی داشت. زحمتهاکشید، و دوندگیها نمود، و شهرستانها را در نور دید، تا علم ادویه مفرده را، از دشتها، و جزیره‌ها، و دریاها، بدست آورده، و تصویری از آنها برداشته، و منافع آنها را پیش از اینکه پرسشی از آنها شده باشد، یك‌بیك شرح‌داد. و این کتابها از اوست: کتاب الحشائش ـ پنج مقاله، و دو مقاله دیگر درباره جنبندگان و سمیات بر آن افزود، هرچندکه گویند این دو مقاله از او نبوده، و بسوی نسبت داده شده است. و مترجم آن حنین، و بقولی حبیش است.

اقریطن

معروف بمزین[3] و پیش از جالینوس و بعد از بقراط بود. و این کتاب از اوست:

۱ـ ف (معنس). ۲ـ عین زربد ـ شهریست در ترکیه در جنوب شرقی.

۳ـ مزین ـ سرتراش و حجام (فرهنگ نفیسی). کلیکیه (اعلام‌المنجد).

کتاب‌الزینة .

اسکندروس

ویرا طرالینوس هم گویند ، و همان اسکندر طبیب است که پیش از جالینوس بود . این کتابها از اوست : کتاب علل‌العین و علاجاتها ـ سه مقاله . و من ترجمهٔ قدیمی آنرا دیده‌ام . کتاب البرسام ـ ترجمه ابن بطریق برای قحطبی . کتاب‌الصفار والحیات‌والدیدان التی تتولد فی‌البطن ـ یکمقاله ، از ترجمه‌های قدیمی است .

سیقالس

این کتاب از اوست : کتاب‌الرحم .

سورنوس حکیم

جایگاهش معلوم نشده، و این کتاب از اوست : کتاب‌الحقن ـ ترجمه اسطاث باصلاح حنین .

نوشته ثابت دربارهٔ بقراطها

از ثابت پرسیدند بقراطها چند نفر بودند ، در جواب گفت : نخستین کسانیکه از نسل اسقلبیوس بودند چهار نفرند ، که از بقراط اول، پسر اغنوسودیقوس تا اسقلبیادس نه پشت ، و از بقراط دوم پسر ابر اقلیدس، پسر بقراط اول ، تا اسقلبیوس نه پشت بود ، و این بقراط دوم باواخر جنگ معروف ببولونیسانس[۱] رسید . و از بقراط سوم پسر دراقن پسر بقراط دوم ، تا اسقلبیودس ، پدرانشان بیازده نفر میرسد .
و ازبقراط چهارم که پسرثالس[۲] پسربقراط دوم بود تا اسقلبیادس ، پدرانشان بیازده

۱ـ بولونیسانس Peloponnese جنگ‌تاریخی‌است که ازسال ۴۳۱ ـ تا ـ ۴۰۴ قبل از میلاد، میان اسپارتیان و یونانیان آتن برپا شده و منجر بویرانی‌آتن‌گردید (ر. ك. فرهنگ لاروس) .

۲ـ ف (تاسلوس) .

پدر میرسید .

وبقراط سوم ، با بقراط چهارم پسر عمو بوده ، و با این ترتیب پدران هریك از این دونفر تا اسقلبیادس ، در شماره یکسان است . و اینرا هم باید دانست[1] ، که در میان پدران این چهار بقراط ، تسالس[2] نیز ـ که پدر بقراط دوم است ـ بشمارآمده ، و این پنجنفر کسانی هستند، که مورد احترام وتکریم فراوانند ، ولوآنکه ، برخی از ایشان بر برخی دیگر رجحان ، و شایستگی بیشتری داشته باشد ، وکتابهایشان باندازهٔ رضایت‌بخش است، که ماآنها را تفسیر مینمائیم بـی‌آنکه انتساب‌کتابی بیکی از آنان را مـورد توجه قرار دهیم .

وگویند بقراط اول ، پسر اغنوسودیقوس، اول کسی است که طب را برشتهٔ تحریر در آورده، واین دوکتابرا تألیف‌کرد : کتاب‌الکسر والخلع .کتاب المفاصل . و بقراطدوم ، این چهارکتابرا نوشت :کتاب تقدمة‌المعرفة .کتاب‌الفصول ، مقاله اول اپیدیمیا . و مقاله سوم اپیدیمیا . وکتابهائی راکه جالینوس شمرده ، هشت‌کتابی است‌که شش‌کتاب از آنها جلوتر بوده ، وعبارت ازکتاب الکسروالخلع ، وکتاب المفاصل، وکتاب تقدمة المعرفة، و مقاله اول ، و مقالـه سوم در اپیدیمیاست . و دوکتاب باقیماندهٔ ، تتمه آن هشت‌کتاب میباشد ، وعبارتست از :کتاب الاهویة والمیاه والبلدان . وکتاب الامراض الحاده و هوـ ماءالشعیر .

گویند برروی ،قالیم زمین ، اسقلبیوس دوازده هزار شاگرد داشته ، و او علم طب را شفهی ، و بگفتار میآموخت ، وچون دید خانواده ، و پیروانش رو بکم شدن‌گذاشتهٔ ، و ازانقراض این صناعت‌بیمناك گردید ، شروع بتألیف‌کتاب بطور اختصارو ایجاز نمود...... و بهمین‌جا نقل گفته‌های ثابت بپایان میرسد .

نوآموختگان

حنین

حنین‌بن اسحاق‌عبادی ،کنیه‌اش ابوزید است. وعباد نصرانیان حیره‌اند[3] و اواز فضلاء درطب ، واز فصحاء درزبان یونانی، و سریانی ، وعربی بود . و برای جمع‌آوری‌کتابهای

۱ـ ف (وینبغی ان‌یتهم) ش (وینبغی ان‌یفهم) .

۲ـ ف (اومن ثاسلوس) ش (وامرتسالس) .

۳ـ عباد نصرانیان ساکن در حیره‌اندکه بازرگـانی شراب داشتند و شعارشان در روز جنگ یا شاپور (یا آل عبادالله بود) ، و بدین سبب ـ عباد ـ نامیده شدند (اعلام‌المنجد) .

باستانی ، بشهرستانها رفته ، وبروم مسافرت نموده ، وبیشتر ترجمه‌هایش برای بنوموسی بـود . ودر روز سه شنبه ششم صفر سال دویست و شصت ، مطابق بـا روز اول‌کانون الاول سال‌یکهزار ویکصد و پنجاه تاریخ اسکندر رومی وفات یافته، و بجزترجمهٔ‌که ازکتابهای باستانی دارد، این‌کتابها از اوست :کتاب احکام الاعراب علی مذاهب‌الیونانیین ـ دومقاله. کتاب المسائل فی‌الطب للمتعلمین ـ و حبیش اعسم شاگردش ، برآن چیزهائی افـزود . کتاب‌الحمام ـ یکمقاله. کتاب‌اللبن ـ یکمقاله .کتاب الاغذیة ـ سه‌مقاله .کتاب علاج‌العین- ده مقالهٔ خوب است .کتاب تقاسیم علل‌العین ـ یکمقاله .کتاب اختیار ادویة علل‌العین ـ یکمقاله .کتاب علاج امراض‌العین بالحدید ـ یکمقاله .کتاب الات‌الغذاء ـ سه‌مقاله .کتاب کتاب الاسنان واللثة ـ یکمقاله .کتاب الباه ـ یکمقاله . کتاب تدبیر الناقه ـ یکمقاله . کتاب معرفة اوجاع‌المعدة و علاجها ـ دو مقاله .کتاب فی‌المد والجزر ـ یکمقاله .کتاب فی‌السبب الذی صارت میاه البحرله مالحة ـ یك مقاله .کتاب الالوان ـ یکمقاله .کتاب فی‌البول ـ علی طریق‌المسئلة والجواب ـ یکمقاله .کتاب المولودین لثمانیه اشهر ـ یکمقاله که برای امولد[1] متوکل‌تألیف‌کرد .کتاب التریاق ـ دو مقاله.کتاب‌العین ـ بصورت سئوال وجواب ـ سه‌مقاله .کتاب ذکر ماترجم من‌الکتب ـ دومقاله .کتاب قاطیغوریاس علی‌رأی ثامسطیوس ـ یکمقاله .کتاب رسالته الی‌الطیفوری فی‌قرص‌الورد .کتاب القروح[2] و تولده- یکمقاله .کتاب الاجال ـ یکمقاله.کتاب تولدالنار بین‌الحجرین ـ یکمقاله .کتاب تولـد- الحصاة ـ یکمقاله.کتاب اختیارالادویة المجربة[3] یك‌مقاله .کتاب الی‌ابن‌المنجم فی‌استخراج کمیة[4] کتب جالینوس .

قسطا

بن‌لوقا بعلبکی ،که برای فضل، و شرافت ، وبرجستگی او در صناعت طب، میبایستی ویرا برحنین مقدم داشته باشیم ولی بخواهش دوستان حنین را پیش انداختیم ، وهردو از دانشمندان بشمار میرفتند . قسطا ازکتابهای باستانی ترجمه‌هائی دارد ، و در بسیاری از علوم ، چون طب ، و فلسفه ، وهندسه ، و اعداد ، و موسیقی ، باندازهٔ مهارت داشت‌که قابل‌طعنه نبود. درزبان یونانی فصیح، ودرعربی‌خوش‌بیان بود. و درپیش از یکی‌ازپادشاهان ارمنستان وفات یافت . واز همانجا جواب نامهٔ راکه ابوعیسی‌بن منجم دربارهٔ نبوت محمد علیه‌السلام باو نوشته بود داده ، ودرهمانجاکتاب الفردوس فی‌التاریخ ـ را تألیف‌کرد . و گذشته از ترجمه ، وتفسیر . وشرحهائیکه دارد ، این‌کتابها نیز از اوست :کتاب الدم .

۱ـ امولد بکنیزکی گویندکه از اربابش فرزندی‌آورده‌باشد (ر.ك منتهی‌الارب).
۲ـ ف (القرح) . ۳ـ ف (المحرقة) . ۴ـ ش (کتبه) .

کتاب البلغم . کتاب الصفراء . کتاب السوداء . کتاب المرایا المحرقة . کتاب السهر . کتاب فی الاوزان والمکاییل . کتاب السیاسة ـ سه مقاله . کتاب علة موت الفجأة . کتاب الاعداد . کتاب معرفة الخَدر وعلاجه . کتاب ایام البحران . کتاب علل الشّعر . کتاب الفصل بین النفس والروح . کتاب الباه . کتاب العلة فی اسودادالحبش وتغیره من الرش . کتاب فی المروحة واسباب الریح . کتاب فیما یشترك فیة الاخلاط الاربعة . کتاب الفرسطون . کتاب فی الاستدلال بالنظر الی اصناف البول . کتاب المدخل الی المنطق . کتاب العمل بالکرة النجومیة . کتاب نوادر ـ الیونانیین ـ بترجمه خود او . کتاب شرح مذاهب الیونانیین . کتاب المدخل الی علم الهندسة . کتاب رسالته فی الخضاب . کتاب رسالته فی قوانین الاغذیة . کتاب شکوك کتاب اقلیدس . کتاب الفصد ـ درهجده باب . کتاب المدخل الی علم النجوم . کتاب الحمام . کتاب الفردوس فی التاریخ . کتاب رسالته فی استخراج مسائل عددیات من المقالة الثالثة من اقلیدس . کتاب تفسیره لثلاث مقالات و نصف من کتاب ذیوفنطس فی المسائل العددیة .

یوحنابن ماسویه

ابوزکریا یحیی بن ماسویه ، از طبیبان فاضلی است که نزد پادشاهان مرتبتی داشت ، و از علما ومصنفان بود ، بمأمون ، و معتصم ، و واثق و متوکل خدمت کرد . بخط حکیمی خوانده‌ام که ابن حمدون ندیم ، در محضر متوکل بابن ماسویه شوخیهای تحقیر آمیزی نموده ، و ابن ماسویه باوگفت: اگربجای جهلی که داری عقل بود وآنرا بریکصد خنفساء تقسیم میکردند ، هریك ازآنها عاقلتر از ارسطو بود . وفات یحیی بن ماسویه در.... واین کتابها ازاوست : کتاب الکمال والتمام . کتاب الکامل . کتاب الحمام . کتاب دفع ضرر الاغذیة . کتاب الاسهال . کتاب علاج الصداع . کتاب السدر والدوار . کتاب لم امتنع الاطباء من علاج ـ الحوامل فی بعض شهور حملهن . کتاب محنة الطبیب . کتاب مجسة العروق . کتاب الصوت و ـ البحة . کتاب ماء الشعیر ـ کتاب الفصد والحجامة . کتاب المرة السوداء . کتاب علاج النساء التی لایحبلن . کتاب السواك والسنونات . کتاب اصلاح الادویة المسهلة . کتاب الحمیات ـ مشجر . کتاب القولنج . کتاب ....

یحیی بن سرافیون

تمام تألیفاتش بسریانی بود . واز دولتیان بشمار میرفت ، و این دوکتاب خود را

درطب بعربی ترجمه کرد: کتاب کناش یوحنا الکبیر ـ دوازده مقاله ـ کتاب الکناش الصغیر ـ هفت مقاله.

علی بن زیل ـ بالام

ابوالحسن علی بن سهل طبری، کاتب مازیار بن قارن بود، و همینکه بردست معتصم اسلام آورد، معتصم اورا بخود نزدیك نموده، وفضلش درمقر خلافت آشکار گردید، ومتوکل ویرا در جرگه ندیمان خود در آورد، زیرا در ادب مقامی داشت. واین کتابها از اوست؛ کتاب فردوس الحکمة ـ در هفت نوع، و هر نوعی مشتمل برسی مقاله وآن مقالهها مشتمل برسیصد وشصت باب است، کتاب تحفة الملوك. کتاب کناش الحضرة. کتاب منافع الاطعمة والاشربة والعقاقیر.

عیسی بن ماسه

از طبیبان برجسته بوده، و این کتابها از اوست: کتاب قوی الاغذیه. کتاب من لایحضره طبیب.

جورجس

پدر بختیشیوع، از بزرگان دولت واز فضلا بوده، و این کتاب از اوست: کتاب الکناش المعروف.

سلمویه ابن بنان

از فاضلان برجستهٔ بودکه بمعتصم خدمت کرده و بوی اختصاص داشت. تا جائیکه معتصم هنگام وفات سلمویه گفت، من هم باو ملحق خواهم شد، زیرا او حیات مرا در دست داشت و بدن مرا اداره میکرد. ازکتابهای اوست:....

بختیشیوع

مکنی بابوجبرئیل، و نام پدرش جبریل و از مشاهیر معروفی است که نزدپادشاهان برهمه تقدم داشت. و برشید، امین، مأمون، معتصم، واثق ومتوکل خدمتها کرد، وازطبابت

مقداری اندوخته بدست آورد که هیچکسی بآن مقدار دستیابی پیدا نکرد . و خلفا درباره زنان بچه‌دار خود، بوی اطمینان میکردند واخبارش در همه‌جا شهرت دارد . و ازکتابهای اوست : کتاب التذکره ــ که برای پسرش جبرئیل تألیف کرد .

مسیح دمشقی

نامش ابوالحسن، وبیش ازاین چیزی درباره اوبدست نیامده. وازکتابهای اوست...

اهرن کشیش

از دولتیان است، وکتاب خوددرا بسریانی تألیف‌کرده ، که ماسرجیس آن را ترجمه نمود . و این‌کتاب از اوست : کتاب الکناش ــ وآنرا در سه مقاله درآورد ، و ماسرجیس دومقاله برآن افزود.

ماسرجیس

از طبیبان‌و مترجمان‌سریانی بعربی است، واین‌کتابها از اوست : کتاب قوی‌الاطعمة و منافعها و مضارها . کتاب قوی‌العقاقیر . ومنافعها و مضارها .

سابوربن سهل

رئیس بیمارستان جندیسابور[1] و ازفضلا وعلماء برجستهٔ بود . واین‌کتابها از اوست: کتاب الاقرباذین ــ که در تمام بیمارستانها و دواخانه‌ها بآن عمل نمایند ، و در بیست ودو باب است . کتاب قوی‌الاطعمة و مضارها و منافعها . سابوربن سهل نصرانی از دنیا رفت ، و وفاتش در روز دوشنبه نه روز بآخر ذی‌الحجه سال دویست و پنجاه وپنج بود.

ابن قسطنطین

نامش عیسی ، وکنیه‌اش ابوموسی ، از طبیبان بافضل بود . و این‌کتاب از اوست : کتاب البواسیر و عللها و علاجاتها .

عیسی بن ماسرجیس

و این‌کتابها از اوست : کتاب الالوان . کتاب الروایح والطعوم .

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۴۴۱ این‌کتاب .

عیسی بن علی

از شاگران حنین ، و از فضلاء بود . و این کتاب از اوست : کتاب المنافع التی تستفاد من اعضاءالحیوان .

حبیش بن حسن اعسم

از نصرانیان ، و یکی از شاگردان حنین ، و از مترجمان سریانی بعربی بود ، و حنین ویرا برهمه مقدم میداشت وبزرگواریش راستایش، واز ترجمه‌هایش اظهاررضایتمندی مینمود وگذشته از ترجمه‌هایش این کتاب از اوست : کتاب الزیادةفی المسائل التی لحنین.

عیسی بن یحیی

ابن ابراهیم ، از شاگردان حنین ، و مترجمان بسیار خوبی بود ، و گذشته از ترجمه‌هایش این کتابها از اوست .....

طیفوری طبیب

حنین برای او چندین کتاب در طب ترجمه نموده، و از فضلاء برجسته‌ایست که بخلفا خدمتها داشته ، و این کتابها از اوست .....

علاجی

معروف بیحیی بن ابوحکیم ، از طبیبان معتضد ، و این کتاب از اوست : کتاب التدبیر الابدان النحیفة التی غلبت علیها الصفراء ـ و آنرا برای معتضد تألیف کرد .

ابن صهار بخت[1]

نامش عیسی ، واز مردم جندیسابور است . واین کتاب از اوست : کتاب المفردة علی الحروف .

۱ــ یعنی چهار بخت (ر.ک. لغتنامهٔ دهخدا) .

ابن ماهان

معروف بیعقوب سیرافی ، و معلوم نیست در چه زمانی بوده، و این کتاب از اوست: کتاب السفر والحضر فی الطب ـ نازك است .

برمیگردیم بکسانیکه بعد از حنین بودند

کسانی‌راکه پیش ازاین گفتیم ، برای این بودکه درعلم و در زمان بهم نزدیك‌بودند و از اینجا بذکر کسانی میپردازیم‌که پیوسته بحنین بودند ، زیراکه او برهمکنان خود ریاست داشت .

اسحاق بن حنین

ابویعقوب اسحاق بن حنین ، همانند پدرش در فضل و درستی ترجمه اززبان یونانی و سریانی بعربی بود، و در عربیت بیش از پدر فصاحت داشت ، وبهمان خلفاء و رؤسائیکه پدرش خدمت‌کرده بود ، او نیز خدمت‌کرده، به ویژهٔ ابوالقاسم‌بن عبیدالله. وازخاصان او بشمار میرفت ، و ابوالقاسم اسرار خود را نزد او فاش میداشت . در اواخر عمر گرفتار فلج شده و درهمان بیماری درگذشت . وفاتش در ماه ربیع‌الاخر سال دویست و نود و هشت بود ، و گذشته از ترجمه کتابهای باستانی ، این‌کتابها از اوست : کتاب الادویة المفردة۔ علی‌الحروف . کتاب الکناش اللطیف . کتاب تاریخ الاطباء . کتاب الادویة المفردة .

ابوعثمان دمشقی

ابوعثمان سعید بن یعقوب دمشقی ، از مترجمان ماهر است‌که همیشه با علی‌بن‌موسی بود ، وگذشته از ترجمه‌هائیکه دارد ، این‌کتابها از اوست ...

ساهر

نامش یوسف ، و در دوران مکتفی بود ، و این‌کتاب از اوست : کتاب الکناش۔ و این‌کتاب بنام او معروف ، و بوی نسبت داده شده است

رازی

ابوبکر محمدبن زکریا رازی ، از مردم ری‌که یگانهٔ دهر ، و فرید عصر خود در تمام علوم باستانی، بویژه در طب بود، و همیشه بسیاحت شهرستانها میرفت ، وبا منصوربن اسماعیل دوستی صادقانهٔ داشت ، و برای او : کتاب المنصوریه ـ را تألیف‌کرد .

محمدبن حسن وراق بمن‌گفت ، یکی از مردمان ری‌که از مشایخ بزرگوار آنجا بود ، درجواب سئوال من دربارهٔ رازی اظهار داشت: او پیرمردیست‌که سربزرگ وگردی دارد ، و هنگامیکه بمجلس درس درآید ، شاگردانش زیر دست او مینشینند ، و شاگردان شاگردانش پایین‌تر از آنها جای‌گیرند ، سپس سائر شاگردان قرار دارند . هرگاه حاجتمندی بآن مجلس‌آید ، باولین نفریکه برخوردکند حاجتش‌را در میان‌گذارد ، اگر شنونده درآن زمینه چیزی بداند ، و اگر معلوماتی نداشت ، بدیگران روی‌آورد، و اگر از آنها نیز جوابی بدست نیاورد ، خود رازی بسخن درآید و جوابش را میدهد . تفقد و مهربانی نسبت بهمه‌کس ، بویژه فقراء و بیماران داشته ، از حالشان جویا ، و بعیادتشان میرفت، ومقرریهای‌کلانی برای‌آنها‌گذاشته بود ـ وباز‌گوید: هیچوقت از خواندن‌کتاب ، و نوشتن و نسخه برداری جدائی نداشت ، و نشدکه بروی درآیم و او را مشغول بنوشتن و پاکنویسی نبینم . و چون زیاد باقلا میخورد ، رطوبتی در دیدگانش پیدا شدکه منجر بکوری او در اواخر عمر‌گردید ، و میگفت ، من فلسفه را بربلخی قرائت داشته‌ام .

خبر فلسفه ابن بلخی

این شخص از مردم بلخ بود . و همیشه بجهانگردی ، و مسافرت بشهرها اشتغال داشت. فلسفه وعلوم باستانی‌را بخوبی میدانست . وگویندکتابهای فلسفه او را رازی بخود بست . ومن در بسیاری ازعلوم چیزها بخط او دیده‌ام‌که همه‌آنها مسوده ، ویا دستورهائی بودکه‌بصورت یك‌کتاب تمام دردست‌مردم دیده نمیشد، وگویند درخراسان‌کتابهای اووجود دارد . و این شخص در زمان رازی بود .

مردی‌که بشهیدبن الحسین معروف است

وکنیه‌اش ابوالحسن و دنبالهٔ فلسفهٔ او را در علم داشت ، و از خود تصنیفاتی دارد ، و میان او و رازی مناظره‌هائی بوده ، و هریك بردیگری ردی دارد .

تصنیفات رازی که از فهرست

خود او نقل میشود

کتاب البرهان ـ دو مقاله ، اولی هفده فصل ، و دومی ، دوازده فصل . (کتاب‌الطب الروحانی ـ بیست فصل) . کتاب انّ للانسان خالقا حکیما ـ یکمقاله . کتاب سمع‌الکیان. یکمقاله . کتاب المدخل‌الی المنطق و هوایساغوجی . کتاب جمل معانی قاطیغوریاس. کتاب جمل معانی انالوطیقا الاولی الی‌تمام القیاسات الحملیه . کتاب هیئة العالم . کتاب الردعلی من استقل بفصول الهندسة . کتاب اللذة ـ یکمقاله . کتاب فی السبب[1] فی‌قتل ریح السموم اکثر الحیوان ـ یکمقاله. کتاب ماجری بینه‌وبین سیس‌المنانی . کتاب فی‌الخریف‌والربیع. کتاب فی‌الفرق بین‌الرؤیا المنذرة وبین سائر ضروب الرؤیا . کتاب الشکوک علی‌جالینوس. کتاب کیفیات الابصار . کتاب‌الرد علی‌الناشئی فی‌نقضه‌الطب . کتاب فی‌ان صناعة الکیمیا الی الوجوب اقرب من‌الامتناع .

محمدبن اسحاق گوید : اینها ازآن دوازده‌کتابی است‌که ما درجای خود باکتابهای دیگری‌که او در صناعت دارد ، ذکر کرده‌ایم وکسی‌که بخواهد برآن آگاهی یابد بمقاله دهم مراجعه‌کند. انشاءالله .

کتاب‌الباه ـ یکمقاله . کتاب المنصوری فی‌الطب ـ که برای منصوربن اسماعیل (بن نوح‌بن‌نصر ـ از ملوك خاندان سامان) ، تألیف‌کرد ، مشتمل بر ده‌مقاله . کتاب الحاوی ویسمی الجامع‌الحاصر لصناعة‌الطب ـ که دارای دوازده قسمت است ، قسم اول ـ درمعالجه بیمـاران و بیماری . قسم دوم ـ در حفظ الصحه . قسم سوم ـ در رئه و شکست بندی و جراحت . قسم چهارم ـ در قوای دواها و غذاها و تمام موادیکه در طب مورد نیاز است . قسم پنجم ـ در ادویه مرکب . قسم ششم ـ در صناعت طب . قسم هفتم . در دواسازی طبی و دواجات‌ورنگ وطعم، وبوی‌آنها. قسم‌هشتم‌ـ دربدن انسانی. قسم نهم. در وزن‌وکیل.قسم‌دهم در تشریح ومنافع اعضاء ـ قسم یازدهم ـ دراسباب طبیعیهٔ‌که درصناعت طب لازم است . قسم دوازدهم ـ در ورود بصناعت طب ، که در دو مقاله است اولی ـ نامهای طبی ـ و دومی اوائل‌طب . کتاب فی‌استدراك مابقی من کتب جالینوس مما لم یذکره حنین ولاجالینوس فی‌فهرسته ، یکمقاله . کتاب فی‌ان الطین المنتقل بهفیه منافع ، یکمقاله . کتاب فی‌ان الحمیة المفرطة تضر بالابدان ، یکمقاله . کتاب فی‌الاسباب الممیلة لقلوب‌الناس عن افاضل الاطباء الی اخسّائهم . کتاب مایقدّم من الفواکه والاغذیة و مایؤخّر . کتاب علی احمد بن الطیب

۱ـ ف (فی‌سبب) .

فیمارد به علی جالینوس فی امر الطعم المر. کتاب الرد علی المسمعی المتکلم فی رده علی اصحاب الهیولی، کتاب الرد علی جریر الطبیب فیما خالف فیه من امر التوت الشامی بعقب البطیخ. کتاب فی نقض کتاب انابوا الی فرفوریوس فی شرح مذاهب ارسطالیس فی العلم الالهی. کتاب فی الخلاء و الملاء و هما الزمان و المکان. کتاب الصغیر فی العلم الالهی. کتاب الهیولی المطلقة و الجزئیة. کتاب الی ابی القاسم البلخی فی الزیادة علی جوابه و علی جواب هذا الجواب. کتاب الرد علی ابی القاسم البلخی فی نقضه المقالة الثانیة فی العلم الالهی. کتاب الجدری والحصبة. کتاب الحصی فی الکلی والمثانة. کتاب الی من لایحضره طبیب. کتاب الادویة الموجودة بکل مکان. کتاب الطب الملوکی. کتاب التقسیم والتشجیر. کتاب اختصار کتاب النبض الکبیر لجالینوس. کتاب الرد علی الجاحظ فی نقض الطب. کتاب مناقضة الجاحظ فی کتابه فی فضیلة الکلام. کتاب الفالج. کتاب اللقوة. کتاب هیئة الکبد. کتاب النقرس وعرق المدینی. کتاب هیئة العین. کتاب الانثیین. کتاب هیئة القلب. کتاب هیئة السماخ. کتاب اوجاع المفاصل - بیست ودوفصل. کتاب اقراباذین. کتاب الانتقاد والتحریر علی المعتزلة. کتاب الخیار المر. کتاب کیفیة الاغتذاء. کتاب ابدال الادویة. کتاب خواص الاشیاء. کتاب الهیولی الکبیر. کتاب سبب وقوف الارض وسط الفلک. کتاب سبب تحرک الفلک علی استدارة. کتاب فی نقض الطب الروحانی علی ابن الیمان. کتاب فی انه لایمکن ان یکون العالم لم یزل علی مثال ما نشاهده. کتاب فی ان الحرکة لیست مرئیة بل معلومة. کتاب فی ان الجسم یحترک من ذاته و ان الحرکة مبداء طبیعته. کتاب فی الشکوک التی علی برقلس. کتاب تقسیم الامراض واسبابها وعلاجاتها علی الشرح. کتاب تفسیر کتاب فلوطرخس فی تفسیر کتاب طیماوس. کتاب نقضه علی سهیل البلخی فیما ناقضه به من اللذة. کتاب فی العلة التی لها یحدث الورم من الزکام فی رؤس بعض الناس. کتاب فی التلطف فی ایصال العلیل الی بعض شهواته. کتاب العله فی خلق السباع والهوام. کتاب علی ابن الیمان[2] فی نقضه (نقضه) علی المسمعی فی الهیولی. کتاب نقض نقض کتاب التدبیر. کتاب النقض علی الکیال فی الامامة. کتاب اختصار کتاب حیلة البرء لجالینوس. کتاب تلخیصه لکتاب العلل والامراض. کتاب تلخیصه لکتاب المواضع الالمة. کتاب نقض نقض البلخی للعلم الالهی. کتاب رسالته فی قطر المربع. کتاب فی ان جواهر لااجسام. کتاب فی السیرة الفاضلة. کتاب فی وجوب الادعیة. کتاب فی الاشفاق علی اهل التحصیل من المتکلمین والمتفلسفین. کتاب الحاصل فی العلم الالهی. کتاب رسالته فی العلم الالهی - نازک. کتاب دفع مضار الاغذیة. کتاب علی سهیل البلخی

۱-۲- ش (التمار).

فی‌تثبیت‌المعاد . كتاب فی‌علة جذب حجر المغناطیس . كتاب فی ان‌النفس لیست بجسم . كتاب النفس- بزرگ . كتاب فی‌النفس- کوچك . كتاب میزان‌العقل. كتاب فی‌السكر- دو مقاله . كتاب القولنج - يكمقاله . كتاب السكنجبين - يكمقاله . كتاب تفسير كتاب جالينوس لفصول بقراط . كتاب الفصول ويسمى بالمرشد . كتاب الابنة و علاجها . كتاب نقض‌كتاب‌ الوجود لمنصوربن طلحه . كتاب فیمایردبه اظهار مایدعی من عیوب الانبياء . كتاب فی ان‌ للعالم خالقا حكيما . كتاب فی آثار الامام الفاضل المعصوم . كتاب فی الاوهام والحركات‌ والعشق . كتاب فی‌استفراغ المحمومين قبل‌النضج . كتاب الامام والمأموم والمحقين . كتاب خواص التلاميذ . كتاب شروط النظر . كتاب الاراء الطبيعية . كتاب ترتيب اكل الفواكه . كتاب خطأغرض‌الطبيب . كتاب مايعرض فی‌صناعة الطب . كتاب السيرةالفاضله . اشعاره فی‌ العلم الالهی. (نقل)كتاب الاس[1] لجابر الى‌الشعر . قصيدة فی‌المنطقيات . قصيدة فی‌العظة‌ اليونانيه .

چیزهائی راکه رازی رساله نامید

رساله فی‌التعرى والتدثر . رساله فی‌التركيب . رساله فی‌الجبر وكيف بساق اليه وعلامة الحق فيه . رساله فیمالايلصق مما يقطع من‌البدن وان‌صغر ومايلصن من الجراحات وان كبر . رساله فی‌تبريد الماء علی‌الثلج وتبريد الماء يقع‌الثلج فيه. رساله فی‌المنطق . رساله فی‌تعطيش‌السمك والعلةفيه. رساله فی‌كيفيةالنحور[2] . رسالةفی‌العلة التی لهالايوجد شراب يفعل‌الشراب الصحيح بالبدن . رساله فی‌غروب الشمس والكواكب و ان ذلك ليس من اجل حركةالارض بل حركةالفلك . رساله فی‌انه لايتصور لمن لارياضةله بالبرهان ان‌ الارض كرية و ان‌الناس حولها . رساله فی‌فسخ ظن من توهم ان‌الكواكب ليست فی‌نهاية‌ الاستدارة. رساله فی‌البحث عن‌الارض‌الطبيعية هی‌الطين ام‌الحجر. رساله فی‌تثبيت‌الاستحالة. رساله فی‌العطش و ازدياد الحرارة لذلك . رساله فی‌العادة و آنها تحـول طبيعة . رساله فی‌العلة التی من اجلها تضيق النواظر فی‌النور و تتسع فی‌الظلمة . رساله فی‌العلة التی ذعم بعض‌الجهال ان‌الثلج‌يعطش . كتاب[3] فی‌اطعمةالمرضى . كتاب مااستدركه من‌الفصل فی‌الكلام فی‌القائلين بحدوث‌الاجسام[4] علی القائلين بقدمها . كتاب فی ان‌العلل اليسيرة بعضها اعسر تعرفاً وعلاجاً من‌الغليظه. رساله فی‌العلل[5] المشكلة . كتاب فی‌العلة التی ترك[6]لها بعض‌الناس و عوامهم‌الطبيب و ان‌كان حاذقاً . رساله فی‌ان الطبيب الحاذق ليس هومن قدر على ابراء

۱ـ ف (الاثنيين) . ۲ـ ف (النحو) . ۳ـ ف (رساله) .
٤ـ ش (الاسلام) . ۵ـ ف (العلة) . ٦ـ ف (يذم) .

جميع العلل وان ذلك ليس فی الوسع . رسالته فی العلل القاتلة لعظمها والقاتلة لظهورها بغتة. رسالته فی ان الصانع المستغرق بصناعة معدوم فی جل الصناعات الا فی الطب خاصة والعلة التی من اجلها ظهر ذلك فی صناعة الطب . كتاب المشجر فی الطب علی طريق كناش . رسالته فی العلة التی من اجلها صار ينجح جهال الاطباء والعوام والنساء فی المدن فی علاج بعض الامراض اكثر من العلماء و عذر الطبيب فی ذلك . رسالته فی محنة الطبيب وكيف ينبغی ان يكون حاله فی نفسه و بدنه وشربه . مقالة فی مقدار ما يمكن ان يستدرك فی احكام النجوم علی رأی الفلاسفة الطبيعيين ، و من لم يقل منهم ان الكواكب احياء .

فهرست رازی بهمين جا تمام ميشود .

ابوسعيد سنان بن ثابت بن قره حرانی

نسب پدرش را پيش از اين گفته‌ايم . وی از طبيبان برجستهٔ بود كه القاهر ویرا باسلام دعوت نمود ، و او فرار كرد ، و سپس از ترس اسلام آورد ، و بخراسان رفت ، و پس از برگشتن، درسال سيصد وسی ويك ــ اول ماه ذيحجه ــ در بغداد مسلمان وفات يافت. و اين كتاب از اوست : كتاب .....

ابوالحسن بن سنان بن ثابت بن قره

طبيب حاذقی بود ، و در يازدهم ذی‌القعده سال سيصدوشصت وپنج درگذشت ، و اين كتاب از اوست : كتاب التاريخ ــ از سال دويست ونود وپنج تا زمان وفاتش .

ابوالحسن حرانی

نامش ثابت بن ابراهيم بن هارون[۱] . از طبيبان حاذق وبا اصابت نظر بود ، ولی خست بسياری درفن خود داشت . وفاتش در... و اين كتابها از اوست : اصلاح مقالات من كتاب يحيی بن سرافيون . ونقل مالبنی فيلغريوس . كتاب جوابات مسائل سئل عنها .

۱ ــ ف (از هرون) .

نام‌کتابهای هند در طب که بزبان

عربی موجود است

کتاب سسرد ـ ده مقاله ،که یحیی بن خالد دستور تفسیر آنرا بمنکه هندی در بیمارستان داد و بمنزله کناش است[۱]. کتاب استانگرالجامع ـ بتفسیر ابن‌دهن. کتاب سیرک ـ ترجمه عبدالله‌بن علی از فارسی بعربی ، چون در ابتدا از هندی بفارسی ترجمه شده بود . کتاب سندستاق ـ بمعنای زبدهٔ رستگاریها ، بترجمه ابن‌دهن رئیس بیمارستان . کتاب‌مختصر للهند فی‌العقاقیر . کتاب علاجات‌الحبالی للهند. کتاب توقشتل ـ در آن صد درد صد درمان است. کتاب روسا[۲] الهندیة فی‌علاجات النساء . کتاب‌السکر للهند . کتاب اسماء عقاقیرالهند ـ ترجمه منکه برای اسحاق بن سلیمان . کتاب ما‌بی الهندی فی اجناس الحیات و سمومها . کتاب التوهم فی‌الامراض والعلل ـ تألیف توقشتل هندی .

نام‌کتابهای فارسیان در طب

از مشاهیر طبیبان دوران پادشاهان ایران‌که تألیفاتشان

بما رسیده و بعربی درآمده است.

تیادورس

نصرانی بود ، و شاپور ذوالاکتاف برای اوکلیسائی در شهرش بنا نمود ، و بقولی پایه‌گذار آن بهرام‌گور بوده ، و از وی این‌کتاب بعربی ترجمه شده است : کتاب‌کناش تیادورس .

۱ــ کناش مجموعه دفتر مانندی است‌که فوائد پزشکی‌گوناگونی در آن ذکر میشود (اقرب‌الموارد ــ فرهنگ نفیسی) .
۲ــ ش (دوینی) .

تیادوق[1]

این شخص طبیب حجاج‌بن یوسف بود و بملك .... پیوست .

۱- تیادوق از طبیبان صدر اسلام ، ودر دولت اموی مشهور ، و طبیب مخصوص حجاج بن یوسف بود ، شاگردان بزرگواری داشت که بعد از وی برجستگی یافتند ، و برخی دوره بنی‌عباس را ادراك کردندمانندفرات‌بن شحناتا طبیب عیسی‌بن موسی که در دوران منصور وفات یافت (ر.ك. تعلیقات فلوکل ص ۱۴۷) .

هشتمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار

علماء در سائر علوم باستانی و جدید

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج

بن ابویعقوب وراق

حکاه خط المصنف

عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستر بیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

هشتمین مقاله در اینجاست

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله هشتم - از کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام‌کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر :

سه فن : فن اول

در اخبار مسامران و افسانه‌گویان و نام‌کتابهائیکه در اسمار

و افسانه تألیف کرده‌اند

محمدبن اسحاق گوید : فارسیان اول ، تصنیف‌کنندگان اولین افسانه بوده ، و آنرا بصورت کتاب‌درآورده ودرخزانه‌های خود نگاهداری. وآنرا اززبان حیوانات نقل‌وحکایت مینمودند . و پس از آن پادشاهان اشکانی ،که دومین سلسله پادشاهان ایرانند ، آنـرا بصورت اغراق‌آمیزی درآورده ، و نیز چیزها برآن افزوده ، و عربان آنرا بزبان خود

گردانده ، و فصحاء وبلغاء عرب ، شاخ و برگهایش را زده ، و بـا بهترین شکلی برشته تحریر درآوردند . ودر همان زمینه و معانی کتابهائی تألیف کردند .

اولین کتابیکه در این معنا تألیف شده ،کتاب هزار افسانه ـ بمعنی هزار خـرافات است . وسبب تألیفش این بودکه یکی از پادشاهان ، اگرزنی میگرفت ، پس از یکشبکه با او نزدیکی مینمود ، ویرا بقتل میرسانید، و دختری از شاهزادگان بنام شهرزادگرفت که بسیار خردمند و باهوش بود ، و همینکه او را بـدست آورد ، آن دختر زبان بگفتن افسانهٔ بازکرده ، و سخن را تا پایان شب رسانید ، برای اینکه پادشاه او را برای دومین شب نگاهدارد ، وباقی افسانه را از وی بشنود . هزار شب بهمین گونه سپری شد ، ودر این میانه پادشاه با وی همخوابگی داشت . و همینکه خداوند پسری بوی عطاکرد ، اوکودك خود را نشان داده ، و پادشاه را از افسونگری خودآگاه ساخت . پادشاه خردمندیش را پسندیده ، و او را نگاهداشت و زن قهرمانی بنام دینارزادکه همیشه با پادشاه بود در آن کارها با دختر روی موافقت نشان داده بود .

و چنین گویندکه این کتاب برای لحمانی[1] دختر بهمن تألیف گردیده ، وقصه‌دیگری هم در اینباره نقل کرده‌اند .

محمد بن اسحاق گـوید : صحیح این استکـه اول کسیکه با افسانه شب زنده داری کرد ، اسکندر بود ، وگروهی داشت که ویرا خندان میساختند وافسانه‌ها برایش میگفتند ، و او ازاین‌کار قصد لذت بردن را نداشت، بلکه میخواست از وی محافظت و حراستی شده باشد ، و پس از او سائر پادشاهان این رویه را بکار بردند . وکتاب هزار افسانه مشتمل برهزار شب ، وکمتر از دویست حکایت است ، زیرا چه بساکه یك حکایت در چندین شب گفته میشد ومن تمامی‌آنرا مکرر دیده و در حقیقت‌کتابی یافتم کـه حکایاتش خنك و بسیار بد است .

محمدبن اسحاق گوید : ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری ، مؤلف کتاب الوزرا شروع بتألیف‌کتابی نمود وهزار حکایت از حکایتهای عرب ، و عجم ، و روم ، و دیگـران را انتخاب‌کردکه هرقسمتی قائم بالذات بوده وبقسمت دیگرارتباطی نداشت، وافسانه‌گویان را جمع نمود ، وبهترین چیزهائی راکه میدانستند از آنان گرفته ، وازکتابهائیکه دراین موضوع تألیف شده بودآنچه‌که پسندیده بود انتخاب‌کرده و چون مرد فاضلی بود توانست برای چهارصد وهشتاد شب افسانه تهیه‌کندکه هرشبی بیك افسانه بگذرد ، و این‌کتاب در

---

۱ ـ ف (لحمانی) ولی در تعلیقات فلوکل صفحهٔ ۱۴۸ دارد (همائی) و این صحیحتر بنظر میآید ـ و در (ش) این‌کلمه نقطه ندارد .

پنجاه ورق ، یا بیشتر ویاکمتر بود وپیش از آنکه بآرزوی خود در اتمام آن کتاب هزار افسانه برسد ، مرگ او را ربود. و من چند جزءآنرا بخط ابوالطیب اخی‌الشافعی دیدم، و پیش از وی کسانی نیزافسانه‌هائی از قول مردمان، وکبوتران و چهارپایان ساخته بودند کهازآن‌جمله عبدالله بن مقفع ، وسهل‌بن هارون (بن‌راهنون) ، وعلی‌بن داود ، کاتب زبیده، و دیگران ، دراین‌طبقه‌اندکه ما اخبار وتصنیفاتشان را در جاهای خود در این کتاب شرح داده‌ایم ، اما دربارهٔ کلیله ودمنه ، اختلاف است . بقولی ساخته هند است کـه در مقدمه آن کتاب گفته شده ، و بقولی ساخته پادشاهان اشکانی است و هندیان آنرا بخود بسته‌اند ، و بقولی فارسیان آن را درآورده و هندیان بخود بسته‌اند ، وگروهی گفته‌اندکـه بزرگمهر حکیم پاره‌ٔ از آنرا ساخته است . والله اعلم .

کتاب سندبادالحکیم. این کتاب دردو نسخه است، بزرگ وکوچك . وهمان اختلاف درکلیله ودمنه ، در این کتاب هم بوده ، و نظریهٔ‌که بیشتر بحقیقت نزدیك است ، تألیف آن از ناحیه هندیانست .

افسانه‌های فارسیان[1]

کتاب هزار دستان . کتاب بوسماس وفلوس[2] . کتاب حجد حسروا . کتاب المرس[3]. کتاب خزاعه ونزهة . کتاب الدب والثعلب. کتاب روزبه‌الیتیم . کتاب مشك زنانه و شاه‌زنان. کتاب نمرود ملك بابل . کتاب حلل‌ودعه[4] .

نام تألیفات فارسیان

درباره سیرت و افسانه‌های حقیقی از پادشاهان خود

کتاب رستم و اسفندیار ـ ترجمه جبلةبن سالم . کتاب بهرام شوس ـ ترجمه جبلةبن سالم . کتاب شهریـزاد مع ابرویز . کتاب‌الکار نامج فی سیرة انـوشروان . کتاب التاج و ماتفائلت فیه[5] ملوکهم . کتاب داراواالصنم الذهب . کتاب آئین‌نامه[6] . کتاب خدای نامه . کتاب بهرام و نرسی . کتاب انوشیروان[7] .

۱ـ ف (اسماءکتب‌الفرس) ش (اسمارالفرس) . ۲ـ۳ در متن عربی نقطه ندارد.
٤ـ ف (خلیل ودعد) و در ش نقطه ندارد .
۵ـ ف(تفائلت به) . ٦ـ ف (ائئین‌نامه) .
۷ـ ش (انوشراوان انوشروان) .

نام کتابهای هند

در افسانه و اسمار و احادیث

کتاب کلیله ودمنه هفده باب است ـ و گویند[1] هجده باب بوده که، عبدالله بن مقفع ودیگران آنرا ترجمه کرده‌اند ، واین کتاب بشعرهم درآورده شده ، و این کار را ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عفیر رقاشی کرده است ، و علی بن داود نیزآنرا بشعر درآورده ، و بشر بن معتمده ترجمهٔ از آن دارد ، که پاره از آن در دست مردم است . و من در نسخه دیدم که دوباب اضافه داشت و شاعران ایرانی این کتاب را بشعر درآورده‌اندکه از فارسی بعربی ترجمه شده است[2] . و از این کتاب مجموعه‌ها و منتخباتی است ، که ساخته گروهی مانند ابن مقفع . وسهل بن هارون ، و سلم رئیس بیت‌الحکمه ، و مریدالاسود بوده و این شخص آخری را متوکل در دوران خود از فارس خواسته بود وازکتابهای آنان است : کتاب سندباذالکبیر[3] . کتاب سندباذ ـ الصغیر[4] . کتاب البُد . کتاب بوداسف و بلوهر . کتاب بوداسف ـ بتنهائی . کتاب ادب‌الهند والصین . کتاب هابل فی‌الحکمة . کتاب‌الهند فی‌قصة هبوط آدم علیه‌السلام . کتاب طرق . کتاب دیك‌الهندی فی‌الرجل والمرئة . کتاب حدود منطق‌الهند . کتاب سادیرم . کتاب ملك‌الهند القتال والسباح . کتاب شاناق فی‌التدبیر . کتاب اطرفی الاشربة . کتاب بیدپا فی‌الحکمة .

نام کتابهای روم در اسمار و تاریخ

(و افسانه و مثلهای آنان)

کتاب تاریخ‌الروم. کتاب سمسه ودمن . ببیکرهٔ کتاب کلیله ودمنه که برومی نامش... و بسیار سرد وبد تصنیف و تألیف شده، وگویند برخی از نوکاران آنرا تألیف کرده است. کتاب ادب‌الـروم . کتاب مـورویانوس فی الادب . کتاب انطرس السایح و ملك الروم .

۱ـ ش (ویکون) ف (وقیل) .
۲ـ در متن عربی دارد (ونقل الی اللغة الفارسیه بالعربیه) .
۳ـ ش در حاشیه دارد (ومعروف است باسلم و سندباد وسدیا) .
٤ـ ش در حاشیه دارد (این کتابرا اصبع بن عبدالعزیز بن سلیم سجستانی ترجمه کرد) .

کتاب محاورة الملك مع محمد عاربوس . کتاب دیسون وراجیل الملکین. کتاب‌سماس‌العالم فی‌الامثال. کتاب العقل والجمال. کتاب خبر ملك‌لد. کتاب سطرنیوس‌الملك وسبب تزویجه بسارادالفقصة .

نام کتابهای ملوك بابل

و سائر ملوك‌الطوائف وگفتگوهایشان

کتاب ملك بابل الصالح وابلیس‌کیف احتاله واغواه. کتاب‌نمرود ملك بابل. کتاب الملك الراکب القصبه . کتاب الشیخ والفتی . کتاب اردشیر ملك بابل واربویه[1] وزیوه . کتاب لاهج بن ابان . کتاب الحکیم الناسك .

نام عاشقانی‌که در دورهٔ جاهلیت و اسلام

عشقبازیها داشته و در آن تألیفاتی شده است

کتابها و اخبار این‌گروهی را که ذکر میکنیم ، کسانی مانند عیسی بن دأب ، و شرقی بن قطامی ، و هشام‌کلبی ، و هیثم بن عدی ، و دیگران ، جمع و تألیف‌کرده‌اند . کتاب مرقس واسماء . کتاب عمروبن عجلان و هند . کتاب عروه و عفراء . کتاب جمیل‌و بثینه .کتاب‌کثیر وعزة . کتاب قیس و لبنی . کتاب مجنون و لیلی . کتاب توبه و لیلی . کتاب الصمة بن عبدالله و ریّا . کتاب ابـن الطثریـه و حوشیه[2]. کتاب ملهـی و تعلق . کتاب یزید وحبابه. کتاب قابوس‌ومنیه . کتاب اسعد ولیلی . کتاب وضاح‌الیمن وام‌البنین. کتاب امیم بن عمران وهند . کتاب باکرولحتله . کتاب محمد بن الصلت وجنة‌الخلد. کتاب العمربن ضرار وجمل. کتاب سعد واسماء . کتاب عمربن ابی ربیعه و جماعه. کتاب‌المستهل وهند . کتاب ملیکه و نعم وابن‌الوزیر . کتاب احمد وداحه. کتاب فتی‌الکوفی مولی مسلمه وصاحبته . کتاب عمار وجمل و صواب . کتاب المغمر[3] بن ملك وقبول . کتاب عمروبن‌زید الطائی ولیلی . کتاب علی‌بن اسحاق وسمنه . کتاب الاحوص وعبده. کتاب بشروهند. کتاب عاشق الکـف . کتاب عاشق الصـورة . کتاب عبقر و سحـام . کتاب ایـاس و صفـوة . کتاب ابن مطعون[4] و رتیله و سعادة . کتاب حرافة و عشرق . کتاب المخزومی الهذلیه .

۱ـ درمتن بی‌نقطه . ۲ـ ش (حوشم بن‌الطثریه). ۳ـ ش (الغمر).
۴ـ ش (ابی‌مطعون) .

کتاب عمروبن القنقفیر و نهدبن زیدمناة . کتاب مرة و لیلی . کتاب ذی‌الرمة ومی .

نام سائر عاشقانی که در باره آنان کتابی تألیف شده

کتاب سبیل و قالون . کتاب‌علی بن ادیم و منهله. کتاب المهذب ولذة . کتاب‌الفضل بن ابی دلامه وکلیم[1]. کتاب المعذب و الغواء و الطیره. کتاب سحر اللهو و سکر . کتاب ابراهیم وعلم . کتاب طرب و عجب . کتاب عمروبن صالح وقصاف . کتاب احمد و سناء . کتاب محمد و دقاق. کتاب حکم وخلد . کتاب عباد الفاتك و فنك. کتاب شغوف وعطوف[2]. کتاب احمد و زین‌العصور . کتاب بشر المهلبی وبسباسه . کتاب عاصم و سلطان . کتاب ذوب ورخیم . کتاب احمد بن قتیبة و بانوجه . کتاب سهل و سلیمه . کتاب الکاتب و منی. کتاب ابی العتاهیة و عتب . کتاب عباس وفور . کتاب عاشق البقرة . کتاب عسی‌وسراب. کتاب عصام و دمینه . کتاب درید[3] والزهراء . کتاب عبدالله بن المهذب ولبنی بنت‌المعمر.

نام پریوشان هوس‌پرور[4]

کتاب ریحانه و قرنفل . کتاب رقیه و خدیجه . کتاب مؤیس و ذکیا . کتاب سکینة والرباب . کتاب العطریفة والدلفاء . کتاب هندوابنة النعمان . کتاب عبدة العاقلة وعبدة الغداره . کتاب لؤلؤ و شاطره . کتاب نجده و زعوم . کتاب سلمی و سعاد . کتاب صواب و سرور . کتاب الدهماء و نعمه .

نام عاشقانیکه حکایاتشان در افسانه‌های شب آمده

کتاب صاحب بشر بن مروان و ابنة عمه . کتاب الکلبی وابنة عمه . کتاب التمیمی و التمیمیة الذین تعاهدوا. کتاب المصری والمکیة . کتاب عبدالله بن جعفر والشجرة المکتوبة

۱ــ ش (حلیم) .
۲ــ ف (شعوب و عطرق) .
۳ــ ف (مرید) .
۴ــ در متن دارد (الحبائب المتطرفات).
۵ــ ف (خارجه) .

علیها. کتاب الوجیهة والاعـرابی . کتاب اسماءبن جارحة[۱] الفزاری . کتاب مالك‌بن‌اسماء و صاحبةالحص . کتاب عباس‌الحنفی والتی رماها . کتاب الجاریة و مولاها و عبیدالله‌بن معمر. کتاب عبدالرحمن‌بن الحکم‌بن حسان الاسدی و سعد صاحبی‌الغار . کتاب الفتی و المرئـة التی‌رمت بالحصاة . کتاب الرباب وزوجها الذین تعاهدوا . کتاب سلیمان و عنوان وشبیان. کتاب سلیمان‌بن عبدالملك والجاریة وطفلها . کتاب المرئة واخوتها والرجل‌الذی‌هواها . کتاب الاعرابی وابنةعمه ـ کتابی‌دیگر است. کتاب عبدالملك والکلبی صاحب خالدبن‌الولید. کتاب الزهری و ابنة عمه‌الذین ساروا الی هشام بن عبدالملك . کتاب دیار وظمیاء . کتاب ملك العیار و ابنة عمه . کتاب عنمة وازبهر وعمروالملك . کتاب‌الکردوحیة وابنة الکاهن . کتاب الاخوین العراقی والمدنی . کتاب‌المعلی وسینا . کتاب المتجرد فی‌النساء . کتاب‌بدر وسادن[۲]. کتاب حبیب‌العطار . کتاب حسن‌واللص الاسرائیلی . کتاب‌حافیه ابنة هاشم‌الکندی. کتاب المؤمل بن الشریف والصورة و مطعون‌الجنی . کتاب عامرودعد جاریة خالصه . کتاب عروةبن عبدیالیل الطائی و ابنة عمه . کتاب الفتی العاشق و صاحبته . کتاب‌المخنث والفتاة التی عشقته . کتاب الفتی العاشق وهندالمستعجله . کتاب الفتی العاشق السّت و ذات الخال . کتاب الفتی الاحمق و شمسه عاشقته . کتاب‌العاشق المجنون وسلم وجاریتها المخبلة[۳] .

نام آدمیزادانیکه عاشق جنیان

و جنیانیکه عاشق آدمیزاده شدند

کتاب دعدوالرباب . کتاب رفاعة العبسی و سکر . کتاب سعسع و قمع . کتاب ناعم‌بن دارم ورحیمه و شیطان‌الطاق . کتاب الاغلب والدباب . کتاب الضرغام و حودروفس . کتاب عمرو ودقیانوس . کتاب الشماخ و دمع . کتاب الخـزرجی المحتال واسما . کتاب الحصن[۴] بن‌النبهان والجنیة. کتاب‌الدلفاء واخوتهاوالجنی. کتاب دعدالفزاریه والجنی وعمروه کتاب عمربن‌سفیان‌السلمی‌والجنیه: کتاب عمروبن‌المکشوح والجنیة . کتاب ربیعةبن‌قدام والجنیة. کتاب سعدبن‌عمیر والنوار.

محمدبن اسحاق‌گوید: افسانه و اسمار در دوران خلفاء بنی‌عباس، بویژه‌دورهٔ مقتدر بسیار مـورد رغبت و ذوق مردم بود ، و بهمین جهت وراقان بتصنیف پرداخته ، و دروغها

۱ـ ف (خارجه) . ۲ـ ف (بدن و شادن) .
۳ـ ف (المخیلة) . ٤ـ ف (حضر) .

بافتند ، و بیشتر از همه مردی معروف بابن دلان ، بنام احمدبن دلان ، دراین‌کار دست داشته ، و ابن عطار هم از آنجمله بود . و ما آن‌کسانی راکه از زبان حیوانات افسانه و اسماری داشتند ، مانند سهل بن هارون ، و علی بن داود ، و عتابی ، و احمدبن طاهر را پیش از این گفته‌ایم .

کتابهائیکه در عجائب دریا و غیره

تألیف شده

وآن‌کتابیست معروف ، بکتاب صخرالمغربی ، مؤلفش .....[1] و مشتمل بر سی حدیث است‌که دهتای‌آن در عجائب زمین ، و دهتای‌آن در عجائب درخت ، و دهتای دیگر در عجائب دریاست . کتاب واثلةبن الاسقع . کتاب السمیفع‌بن ذی ترحم الحمیری والعطوف[2] بنت‌زید . کتاب الشیخ‌بن الشاب .

۱ــ ف اشاره بجای خالی ندارد . ۲ــ ف (والعقوق) .

بسم الله الرحمن الرحيم

فن دوم - از مقاله هشتم

از کتاب الفهرست :

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

اخبار دعانویسان و شعبده‌بازان و ساحران و صاحبان

نیرنگ و افسون و طلسمات

محمدبن اسحاق گوید : دعـانویسان و ساحران عقیده دارندکه شیاطین و جنیان و ارواح فرمانبردارشان بوده. و خدمتگزارایشان وتحت امر واراده‌شان میباشند . اما دعـا-نویسانی‌که‌گروندگی بکیش و آئینی دارند چنین پندارندکه آن‌کارها بوسیله اطـاعت از خداوند متعال ، و توسل به او ، و قسم دادن ارواح ، و شیاطین بنام او ، و تـرک شهوت، و ملازمت عبادت ، بدست‌آید ، و جنیان و شیاطین یا برای اطاعت از خداوندکه بنام او قسم داده شده‌اند ، و یا برای بیم و هراسی‌که از خدا دارند ، سر اطاعت در مقـابلشان

فرود آرند ، برای‌آنکه در اسماء باریتعالی خاصیت و اثریست‌که موجب نابودی وخواری آنها میگردد .

اما ساحران : گمان دارند از راه قربانیها ، وگناهکاریها ، وکارهای زشتی‌که خدا خواستار ترک‌آنها ، و شیاطین عمل‌کردن بآنها را خواستارند ، مانند ترک نماز ، و روزه ، و اقدام بآدم‌کشی ، و نکاح محـرمات ، و سائرکارهای شرارت‌آمیز ، شیاطین را بنده و فرمانبردار خودکـرده‌اند . و این‌کارها در مصر و حول وحوش آن آشکار وکتابهای آن بسیار ، و در دست همه بوده . وسرزمین مصر ، بابل ساحران بشمار میرود ، وکسی که‌آنجا را دیده بمن گفت هنوز مردان و زنان ساحر در آنجا وجود دارند . و تمام دعانویسان و ساحران‌گمان دارندکه انگشترها ، ودعاها ، و افسونها . و صندلها[۱] وحربه‌ها ، وبخورها ، و چیزهای دیگری دارندکه در علوم خود آنها را بکار برند .

حکایت دیگر

گروهی از فلاسفه ، و ستاره پرستان چنین پندارندکـه عمل طلسماترا بوسیلهٔ رصد کواکب انجام میدهند ، و آنرا برای تمام خواسته‌های خود ازکارهای شگفتی بخش ، و تهیجات ، و عواطف ، و تسلط بر دیگران بکار می‌برند . و نقشهائی برسنگها و مهره‌ها و نگین‌ها دارند ، و این علم در میان آن‌فلاسفه هویدا وآشکار است.

هندیان نیز معتقد بسحر بوده وکارهای عجیبی از خود نشان دهند ، چینیان راههای دیگری را در افسون وسحر میپیمایند . و هندیان علمی در خصوص توهم دارند ، وکتابها درآن تألیف‌کرده‌اندکه پارهٔ از آنها بعربی ترجمه شده است ، ترکان نیز از سحر بهـرة دارند، وکیسکه اعتماد بفضلش دارم بمن‌گفت : ترکها برای شکست دادن قشون ، ونابودی دشمنان خود ، وگذشتن از رودها، و طی مسافتهای دور، بمدت بسیارکم ،کارهای شگفت‌انگیزی مینمایند .

در سرزمین مصر و شام طلسماتی فراوان ، و اشخاص نمایانند منتهی در اثر مرور زمان ، دیگرکسی پیرامون آن‌کارها نمیگردد .

۱ــ صندل ــ بفارسی (چندن) و نام چوب خوشبوئی است (منتهی‌الارب) .

سخن درباره راههای پسندیدهٔ

دعانویسی

گویند ـ و خداوند داناتر و حکیمتر است ـ کـه سلیمان‌بن داود علیه‌السلام ، اول کسی است که جنیان و شیاطین را ببندگی و خدمت خود درآورد . و بقولی ، اول‌کسیکه آنها را ببندگی درآورد ، بنا بعقیدهٔ ایرانیان ، جمشید پسر اونجهان بود[1] ، وگویند[2] ، برای سلیمان‌بن داود، اصف‌بن‌برخیا ،که پسرخاله سلیمان بود ، بعبری ، ویوسف‌بن عیصو نیز ، بعبری ، وهرمزان‌بن‌کردول ، بفارسی و عبری مینوشتند .

نام عفریتانی‌که بر سلیمان بن

داود درآمدند

و هفتادنفر بودند، وعقیده دارندکه سلیمان‌بن داود ـ صلی‌الله علی نبینا و علیماالسلام بمجلس خود درآمد ، ورئیس جنیان وشیاطین را ، بنام فقطس احضارکرده و آنها را ، سان دید ، فقطس ازنام یکایك‌آنان ، وکارهائیکه برسر فرزندان‌آدم آورند ، ویرا آگاه ساخت. و اوعهد وپیمانی باآنان بست‌که هرگاه آنانرا بآن عهد و میثاق سوگند داد ، جواب‌دهند و روانه شوند ، وآن عهد ، اسامی خداوند متعال بود . وآن شیاطین چنین نامیده میشدند ـ فقطس ، عمرد ،کیوان ، شمرعال ، فیروز ، مهاقال ، ذیزب ، سیدوك . حبذرب ، سیار ، زنبور ، راحس ،کوکب ، حمـران ، داهر ، قارون ، شداد ، صعصعه ، بکتان ، هرثمه ، بکلم ، فروخ، هرمز ، همهمه، عیزار، مزاحم ، مره ، فتره ، هیم ، ارهبه ، خیثع ،خیفته، ریاح، زحل، ذویعه ، محتوکرا ، هیشب ، طمعیطان . وقاص ، قدمنه ، مفرش ، ابرایل ، نزار ، شفطیل ، دیوید ، انکرا ، خطوفه ، تنکیوش ، مسلقر ، قادم ، اشجـع ، نودر ، تیشامه، عصار ، ثعبان ، نامان، نمودرکی، طبابور ، ساهتون ، عذافر ، مرداس ، شیطوب، زعروش ، صخر ، عرمرم ، خشوم ، شاذان ، حرث ، حویرث ، عزره ، فقرون .

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤٣٤ این‌کتاب .

۲ـ در متن عربی (وقال) ولی ظاهراً (وقیل) باشد .

نام هفت نفری که اینان

از فرزندانشان بودند

اولی دنهش ـ روز اول . شاخبا ـ روز دوم. مربیا ـ روز سوم .عبرا ـ روزچهارم. مسمار ـ روز پنجم . نمودرکی ـ روز ششم . نجطس ـ روز هفتم .

اریوس رومی

اریوس پسر اصطفانوس پسر بطلمینس رومی ، ملقب ـ برشید قوم خود ـ از علماء رومیان در دعانویسی بوده ، و ازکتابهای اوست :کتاب یذکر فیه اولاد ابلیس و تفرقهم فی‌البلاد ومایختص به‌کل جنس‌منهم فی‌العلل‌و الارواح والاستهلاکات‌والافعال وانساب‌الجن .

لوهق

لوهق پسر عرفج ، از قدماء بوده ، و این‌کتاب از اوست :کتاب طبائع الجن و موالیدهم، و مؤاخیذهم والارواح الصارعه . و این‌کتاب بزرگتر ازکتاب اریوس رومیست.

و از متأخران ـ ابن هلال

نامش ابونصر احمد بن هلال‌البکیل و هلال پسر خدمتکاری بوده ، و هموست‌که در اسلام دری برای اینکارهاگشوده و جنیان خدمتش مینمودند ، و با وی سخنگوئی داشتند . ویراکارهائی شگفت‌انگیز ، و رفتاری نیکو بود ، و نگینهای مجربی داشت . و این‌کتابها از اوست :کتاب‌الروح المتلاشیة .کتاب المفاخر فی‌الاعمال .کتاب تفسیر ماقالته الشیاطین لسلیمان‌بن داودصلی‌الله‌علی‌نبینا و علیهما السلام و مااخذ علیهم‌من‌العهود .

ابن امام

از دعانویسانی‌که باسامی خداوند متعال‌کار میکرد ، مردیست معروف بابن امام ، که در دوران معتضد بود ، و طریقهٔ خوبی پیش گرفته بودکه قابل مذمت نبود .

عبدالله بن هلال[۱] ، و صالح مدیبری ، وعقبه اذرعی ، و ابوخالد خراسانی ،گروهی هستندکه طریقهٔ خوبی را پیش گرفته‌اند . وکارهائی شایسته ، و رفتار شرافتمندانهٔ دارند .

ابن ابورصاصه

ابوعمرو وعثمان‌بن ابورصاصه ، ازکسانی است که من ویرا دیده‌ام ، و در هنر خود برجستگی دارد . روزی بوی گفتم ، من تو را شایسته‌تر ازآن دانم‌که باین گونه‌کارها دست بیالائی ، گفت ، سبحان‌الله ، من الان ، از هشتاد واندی سال بیشتر عمر کرده‌ام ، و اگر میدانستم که این‌کار حقیقتی ندارد ، دست ازآن برمیداشتم ، ولی من شك و تردیدی در صحت آن ندارم ، بوی گفتم بخدا سوگند رستگار نخواهی شد ، و او تألیفات بسیاری دارد، وکارهایش خوب است ، و صاحبان این هنر عقیده ببرتری و برجستگی او دارند .

سخن دربارهٔ طریقه نکوهیده

طریقه نکوهیده این‌کارها را ساحران دارند ، و سخن گویانشان چنین پندارندکه بیدخ ، دختر ابلیس ، و بقولی ، دختر پسر ابلیس . تختی بر روی‌آب دارد ، وکسیکه خواهان این‌کارهاست . هر وقت برای اوکاری چنانچه خواسته ، بدلخواهش انجام دهد ، باو میرسد و خواسته‌های خود را از وی بدست‌آرد ، و نیازمندیهایش برآورده شود واز وی حجابی نخواهد داشت ، از این‌جمله‌کسانی هستندکه برای وی حیوانات ناطق و غیرناطق قربانی‌کنند ، واجبات دینی راکنار گذارند ، و مرتکب‌کارهائی شوندکه عقل آن را قبیح شمارد . و بقولی این بیدخ ، خود ابلیس است . و دیگری گویدکه ، بیدخ بر تخت خود نشیند ، و مریدان را بنزد او برند تا در مقابل وی بسجده درآیند .

ــ بزرگست خداوندگاریکه نامهایش مقدس است .

یکی از همین مردمان بمن‌گفت ، بیدخ ، را بخواب دیدم‌که بهمان‌کیفیت بیداری، برتخت خود نشسته ، و در اطرافش گروهی را بسیاهی نبطیان دیدم‌که از برهنه پائی ، پاشنه‌هایشان شکاف برداشته بود ، و میگفت ، ابن منذرینی را هم در میانشان دیده است . واین مردیکه نامبرد ، از بزرگان ساحران ، و همزمان با ما بوده ، نامش احمدبن جعفر

۱ــ ش در بالای این نام بخط ریز دارد (الاول اصح فی‌نسبه) .

غلام ابن زریق است . و از زیر طشت با وی سخن گویند .

خلف‌بن یوسف دستمیسانی

از جملهٔ آن مردمان ، و بگفتهٔ برخی از پیروانش بنام ابن قنان ، این کتابهـا از اوست : کتاب ...

حماد‌بن مرهٔ یمانی

از آن مردم است ، و بگمـان خود ، از زرقاء ساحره روایت میکند . و این کتاب از اوست : کتاب‌التماثیل .

حریری

ابوالقاسم فضل‌بن سهل‌بن فضل ، از آن مردمان بود ، و این کتاب از اوست : کتاب الحلولات والربوطات و العقد والادارات .

ابن وحشیه کلدانی

ابوبکراحمدبن علی‌بن مختاربن عبدالکریم‌بن جرثیا‌بن بدنیا‌بن برسانیا‌بن عالاطیا، کسدانی صوفی ، از مردم قسین[1] است و ادعا داشت‌که ساحر است و طلسم میسازد و کیمیا دارد. وما درآخر این‌کتاب ـ درصنعت کیمیاـ ذکری ازوی خواهیم‌کرد ، ومعنی‌کسدانی نبطی است[2] که اولین ساکنان روی‌زمین از نژاد سنحاریب[3] بودند . ودر طلسمات وسحراین تألیفاترا داشت : کتاب طردالشیاطین ـ معروف بالاسرار .کتاب‌السحرالکبیر .کتاب‌السحر الصغیر .کتاب دوار علی مذهب النبط‌که آنرا بشعر درآورده[4] .کتاب مذاهب‌الکلدانیین فی الاصنام. کتاب الاشارة‌فی‌السحر. کتاب اسرارالکواکب. کتاب . کتاب‌الفلاحة‌الکبیروالصغیر. کتاب حناطوثی اباعی‌الکسدانی فی‌النوع الثانی من‌الطلسمات ـ که ابن‌وحشیه آنرا ترجمه کرده است . کتاب‌الحیوة والموت فی‌علاج الامراضی‌الراهطابن سموطان الکسدانی . کتاب

۱ـ قسین ـ با ضمه و بعدکسره وتشدید سین ، دهی است از نواحی‌کوفه (معجم‌البلدان).

۲ـ رجوع‌کنید بصفحهٔ ۱۹ این‌کتاب .

۳ـ سنحریب پادشاه آشور (۷۰۵ـ۶۸۱ ق.م) پسر سرجون دوم و جانشین او (اعلام المنجد) .

۴ ـ ف (هوتسع مقالات) ش (وهو بشعرقاله) .

الاصنام . کتاب القرابین . کتاب الطبیعه ـ از خود او ـ کتاب الاسما از خود او کتاب مفاوضاته معابی‌جعفر و الاموی و سلامة بن سلیمان الاخیمی فی‌الصنعة والسحر .

ابوطالب

احمدبن حسین بن علی بن احمدبن محمدبن عبدالملك زیات ، مصاحب ابن وحشیه ، وکتابهای او را روایت مینماید ، و در این وقت حیاة دارد . و بگمانم در همین نزدیکیها وفات یافته است .

سخن دربارهٔ شعبده و طلسمات
و نیرنگات

اولین شعبده‌باز در اسلام ، عبدالکیس . و یکنفر دیگر بنام قطب‌الرحا بودند وتألیفاتی دراین موضوع دارندکه ازآن جمله است : کتاب الشعبده ـ تألیف عبدالکیس . کتاب‌الخفة والدکوالقف ـ تألیف قطب‌الرحا . کتاب بلع‌السیف والقضیب والحصی والسبح واکل‌الصابون والزجاج والحیلة فی‌ذلك . کتاب المخرقة ـ تألیف‌عبدالکیس. وآخرین نفریکه باچالاکی وتردستی بازی میکرد و ما او را دیده‌ایم ، منصور ابوالعجب بودکه هنگام مرگ یکصد و پانزده سال داشت . و میگفت در مقابل معتمد بازی‌کرده است .

قالشتانس

از قدیمیان است ، و درباره خواص اشیاء و نیرنگـات و طلسمات سخنانی دارد ، و این‌کتاب از اوست : کتاب الجامع فی‌النیرنجات والخواص .

بلیناس حکیم

از مردم طوانه[1] از شهرستانهای روم است ، وگویند او اول‌کسی استکه دربارهٔ طلسمات سخنانی درآورد ، وکتابش درکارهائیکه از طلسمات ، در شهر خود و سائرممالك نموده ، معروف و مشهور است .

۱ـ طوانه ، دژی درکبلوقیه (اناطولی) استکـه عبدالملك در سال ۷۰۷ م ازدست رومیان درآورده ولی در تصرف عرب باقی نماند تا سال ۸۰۶ م‌که رشیدبرآن استیلا یافت (اعلام‌المنجد) .

اروس رومی

و این کتاب از اوست : کتاب النیر نجات .

سسهٔ هندی

از قدیمیان است و رویه هندیان را در نیرنگات داشت و کتابی دارد که در آن از مسلك اصحاب تو هم پیروی کرده است .

کتابهای هرمس در نیرنگات

و خاصیت آنها و طلسمات

کتاب هرمس فی النشر والتعاويذ والعزائم . کتاب الهاریطوس فی نیرنجات الاشجار والثمار والادهان والحشائش . کتاب فریقونیوس فی الاسماء والحفظة والتمائم والعوذ ـ من حروف الشمس والقمر والنجوم الخمسة و اسماء الفلاسفة . کتاب فریقونیوس فی الخواص ـ و آن را بسه جزء در آورده ، و هرجزئی مشتمل برمعنائی است .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن سوم ـ از مقاله هشتم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

کتابهائیکه در معانی گوناگونی تألیف شده و مولفان شناخته نشده‌اند

نام افسانه‌هائی که بلقب معروف بوده

و چیز دیگر در این‌باره ندانیم

کتاب شکبذه. کتاب کمب ضب. کتاب ضلع‌الدیر. کتاب خمج. کتاب عاشق‌البقرة. کتاب حرة‌الریح. کتاب سعده. کتاب حدیثه. کتاب حبل‌مشق. کتاب زنقطه[1]. کتاب رقاصه

۱ـ ف (ذونقطه).

کتاب سکن . کتاب خرءالطیر. کتاب بثبلب[۱] . کتاب صغیره[۲] . کتاب طمنه الصراخ[۳] . کتاب برص . کتاب ری . کتاب حراره . کتاب رخیه . کتاب حـوشق[۴] . کتاب قور . کتاب بلبل . کتاب حبی و علمه . کتاب جلبذه .

یاوه‌گوئیهائیکه که مؤلف

آن معلوم نیست

کتاب حوشب الاسدی . کتاب عروة بن عبدالله . کتاب الغاضری . کتاب ابی‌السائب‌ـ المخزومی . کتاب ابی عمر الاعرج . کتاب ضمضم المدینی . کتاب قلوص . کتاب ابی‌سکة . کتاب مسرور الاوسی . کتاب ابی معن‌الغفاری . کتاب الدارمی . کتاب ابن احمـر . کتاب عقریط . کتاب حطمی الدلال . کتاب ابی‌الحر المـدینی . کتاب فند . کتاب هبةالله . کتاب نومة الصحی . کتاب ابن‌الشونیزی .

نام‌گروهی از احمقان‌که در نوادرشان[۵]

تألیفاتی شده و مؤلف معلوم نیست

کتاب نوادرحجا . کتاب نوادر ابی‌ضمضم . کتاب نوادرابن احمر . کتاب نوادر سورة الاعرابی. کتاب نوادرابن الموصلی . کتاب‌نوادرابن یعقوب . کتاب نوادر ابی‌عبیدالحزمی. کتاب نوادر ابی‌علقمه . کتاب توادر سیفویه .

کتابهائی که‌درباره ایرانیان و هندیان و رومیان

و عربان شهوت‌انگیزانه تألیف‌کرده‌اند

کتاب بنیان[۶] دخت . کتاب بنیان[۷] نقش . کتاب بهرام دخت فی‌الباه . کتاب مرطوس

۱ــ ف (ثبلب).　　۲ــ (صعیده) .
۳ــ ش (الصراح).　　۴ــ ف (جوسق) .
۵ــ (نواد بچیزهای‌عجیب و شگفتی‌گویند (فرهنگ نفیسی) .
۶و۷ــ در ـ ش ـ بی‌نقطه .

الرومی فی‌حدیث‌الباه. کتاب الالفیة‌الکبیر[1]. کتاب الالفیة[2] الصغیر. کتاب بردان و حباجب لابی حسان الکبیر. کتاب بردان وحباجب‌الصغیر. کتاب الحرة والامة. کتاب السحاقات والبغاسر[3]ـ تألیف ابوعبس. کتاب‌الفه ابن حاجب النعمان، ویعرف بحدیث ابن‌الدکانی. کتاب لعوب‌الرئیسة وحسین‌اللوطی. کتاب الجواری‌الحبائب.

کتابهای ایرانیان و هندیان و رومیان و عربان در تخیلات درونی و حرکات مژه و ابرو و خالهای بدن و شانه‌ها و تألیفاتی‌که در فال و پیشگوئی و غیره دارند

کتاب منحول‌الفراسه ـ تألیف ارسطو. کتاب‌الفراسه ـ تألیف قلیمون. کتاب‌فراسة‌الحمام. کتاب زجرالفرس. کتاب زجرالهند. کتاب زجرالروم. کتاب زجرالعرب. کتاب الخیلان ـ از مینس رومی. کتاب الشامات ـ از مینس رومی. کتاب الفال لاهل فارس. کتاب خطوط‌الکف والنظر فی‌الید ـ از هندیان. کتاب الاختلاج‌علی ثلاثة‌اوجه ـ ازایرانیان. کتاب زجرالطیروالفال والعیافة والقیافة والقیافة والکهانه ـ ازمدائنی. کتاب‌الفال الفلکی ـ ازکندی. کتاب الاختلاج والزجر و مایری‌الرجل فی‌ثیابه و جسده و صفة‌الخیلان وعلاج‌النساء و معرفة مایدل علیه‌الحبات. کتاب قرعة ابن المرتحل الکبیرة. کتاب قرعة ابن‌المرتحل الصغیرة. کتاب فیثاغورس فی‌القرعة التی یقترع بها عندکل حاجة. کتاب قرعة ذی‌القرنین. کتاب قرعة‌الفتها النصاری. کتاب‌قرعة منسوبة الی دانیال. کتاب قرعة منسوبة الی الاسکندر بالسهام.

کتابهائیکه درسوارکاری[4] و برداشتن اسلحه و آلات جنگی و تدبیر بکارانداختن آنها تألیف شده و همه ملل از آن پیروی دارند

کتاب آئین[5]الرمی. از بهرام گور، وبقولی از بهرام چوبین. کتاب آئین[6] الضرب بالصوالجه ـ از ایرانیان. کتاب‌تعبیة‌الحروب واداب‌الاساورة وکیف‌کانت ملوک‌الفرس تولی

۱ـ۲ ش (الاکفیه). ۳ـ ش (والبنائین).

۴ـ درمتن عربی (فی‌الفروسیه) که در لغت بمعنی مهارت در اسب سواری و شناختن اسب است و ما برعایت اصطلاح امروز، بسوارکاری تعبیر نمودیم (ر.ک. منتهی‌الارب).

۵ و ۶ـ ف (ائنین).

الاربعةالثغور من الشرق والغرب والجنوب والشمال . کتاب الحیل ـ از هرثمی شعرانی[۱] دربارهٔ جنگ ، که برای مأمون تألیف کرد ، و خوب از عهده برآمد ـ در دومقاله ، مقاله اول درسه جزء وجزء اول بیست باب ، مشتمل بردویست وشصت وچهار مسئله . جزء دوم ، هفت‌باب در چهل و دومسئله ، جزء سوم ، بیست وچهار باب مشتمل برچهل وچهار مسئله . و مقاله دوم ، در سی وشش فصل ، و دویست باب[۲] .

کتاب عبدالجبار بن عدی لمنصور فی‌آداب‌الحروب و صورة‌العسکر . کتاب‌الاشمیطی فی‌الفروسیة . کتاب ادب‌الحروب وفتح‌الحصون و تربیص‌الکمین و توجیه‌الجواسیس والطلائع والسرایا و وضع‌المسالح ـ ترجمه‌ایست ازکارهائیکه برای‌اردشیر بن بابك شده . کتاب‌باجهر الهندی فی فراسات السیوف و نعتها وصفاتها و رسومها وعلاماتها . کتاب السیوف التی‌کانت عندالعرب و اصناف ذلك . کتاب شاناق الهندی فی‌امر تدبیر الحرب و ماینبغی للملك ان یتخذ من‌الرجال و فی امر الاساورة والطعام والسم . کتاب‌العمل بالنار والنفط والزرافات فی‌الحروب . کتاب الدبابات والمنجنیقات والحیل والمکاید ـ و این را بخط ابن حفیف دیده‌ام .

کتابهائی که در بیطاری و معالجه چهارپایان و صفات اسب و انتخاب آنها تألیف شده

کتاب ابن اخی حزام فی‌البیطره ـ برای متوکل تألیف کرد . کتاب الفه حکیم من حکماء الروم فی‌علاج سائر الدواب . کتاب‌البیطرة ـ تألیف سموس ، یك مقالهٔ آن موجود است . کتاب‌الخیل وعلی ای‌نعت وصفة شیئاُفره مایکون من الخیل . کتاب ارتباط الخیل ـ مؤلفش شناخته نشد . کتاب نقله اسحاق بن سلیمان للفرس فی علاج سائرالدواب والخیل والبغال والبقر والغنم والابل ومعرفة ثمنها وسومها . کتاب‌البیطرة للحصیبی ـ شناخته نشد. کتاب‌البیطرة للروم . کتاب‌البیطرة للفرس .

۱ـ ش (الحیل‌الهرثمی الشعرانی) .

۲ـ در نسخه خطی شهید علی باشا این دومقاله‌کنار هم ومحتویات هریك بطورعمودی نوشته شده‌که فلوکل توجه نکرده وآنرا افقی خوانده و بدین جهت در هم مندمج گـردیده و جزء اول‌که مربوط باجزاء سه‌گانه مقاله اول است پس از مقاله دوم ذکر شده است (ر. ك . ص ۳۱۴ فلوکل ـ یا ـ ۴۳۷ چاپ مصر در سال ۱۳۴۸) .

کتابهائیکه ایرانیان و رومیان و ترکان و عرب

دربارهٔ مرغان شکاری و شکار باآنها وبهداشت

آنها تألیف کرده‌اند

کتاب‌الجوارح ـ تألیف محمدبن عبدالله بن عمر بازیار . کتاب البزاةللفرس . کتاب البزاة للترك . کتاب البزاة للروم . کتاب البزاة للعرب . کتاب الجوارح واللعب بها ـ تألیف ابودلف قاسم‌بن عیسی .

نام‌کتابهائیکه ایرانیان و رومیان و هندیان

و عرب در مواعظ و آداب و حِکَم تألیف کرده‌اند

خواه مؤلف معلوم یا مجهول باشد

کتاب زادانفروخ[۱] ـ فی‌تأدیب ولده . کتاب مهراد و حسیس‌الفرمدار[۲] الی بزرجمهر بن‌المنکان[۳]که اولش این است : هیچ دو نفری نیست‌که در نظریهٔ باهم ستیزه‌کنند و یکی بخطا و دیگری بصواب باشد . کتاب سیروس[۴] فی‌الادب . کتاب بروسن فی‌تدبیر المنزل . کتاب ابراهیم‌بن زیاد فی‌الادب للمهدی[۵] . کتاب محمد بن اللیث الی‌الرشید یعظه . کتاب محمدبن اللیث الی یحیی‌بن خالد . کتاب الرد علی‌الزنادقه ـ مؤلفش شناخته نشد . کتاب عهدکسری‌الی ابنه هرمز یوصیه‌حین اصفاه‌الملك وجواب هرمزایاه . کتاب ملك من‌الملوك الخالیة الی ابنه فی‌التأدیب . کتاب عهدکسری الی من ادرك التعلیم من بنیه[۶] . کتاب ملك صالح من‌الملوك فیه جماع روؤس امور الملوك التی تدور علیها سیاستها . کتاب عهداردشیر بابکان الی ابنه سابور . کتاب‌مؤبدان مؤبد فی‌الحِکَم والجوامع والاداب . کتاب عهدکسری انوشروان الی ابنه ، الذی یسمی عشّ البلاغة[۷] . کتاب مسائل استرعا یحس‌العالم والجواب عنها . کتاب‌الملك ذی‌الشیبة و ماجری بینه و بین و زرائه و اهل مملکته من المحاورة .

۱ـ ف (زادالفروخ) . ۲ـ ف (الموبدان) .
۳ـ ف (البختکان) . ۴ـ ف (بفروس) .
۵ـ ش (فی‌الادب المهدی) . ۶ـ ف (من‌بیته) .
۷ـ ف (عین‌البلاغة) .

كتاب‌ماكتب به‌كسرى الى المرزبان[1] واجابته اياه . كتاب حديث‌اليأس‌والرجاء والمحاورة التى جرت بينهما . كتاب الملك والمراة التى علقها بين‌السماء والارض يستظل تحتها الف فارس . كتاب المسائل التى انفذها ملك‌الروم الى انوشروان على‌يد بقراط الرومى . كتاب ارسال ملك الروم الفلاسفة الى ملك‌الفرس يسئله عن اشياء من الحكمة . كتاب الفيلسوف الذى بُلى بالجارية قيطر وحديث الفلاسفة فى امرها . كتاب الملك الذى اشار عليه احد وزرائه بالنوم والاخر باليقظة . كتاب ما امر اردشير باستخراجه من خزائن‌الكتب التى و صفها الحكماء فى‌التدبير . كتاب حديث‌السمع والبصر . كتاب الملك والضرتين والوزراء . كتاب امرأتى الملك احداهما تفضل‌الغلمان والاخرى الجوارى وكلام الفلاسفة فى ذلك . كتاب الهنديين الجوادوالبخيل والاحتجاج بينهماو قضاء ملك‌الهندفى‌ذلك . كتاب‌سكرسرى بن مرديود لهرمزبن‌كسرى ورسالة‌كسرى الى جواسب وجوابها . كتاب‌كسرى الى زعماء‌ـ الرعية فى‌الشكر . كتاب اروى وذكر ديرها وماتكلمت بعمن‌الحكمة . كتاب نوادرميمون‌بن ميمون فى‌الادب . كتاب حمزة‌بن عفيف فى‌سيرة ذى‌اليمينين . كتاب ادب مسعدة الكاتب . كتاب‌العرزمى فى‌الادب بنوادر وشعر . كتاب‌آداب عافية‌بن يزيدالقاضى . كه براى اسحاق‌ـ بن عيسى‌بن على‌الهاشمى نوشت . كتاب‌آداب ابراهيم‌بن‌المهدى . كتاب آداب‌كلثوم‌بن عمرو العتابى . كتاب‌آداب عبدالله‌بن المعتز . كتاب شاناق الهندى فى‌الاداب ــ پنج باب . كتاب سيرتنامه ــ تأليف حداهودبن فرخزاد ــ كه‌كتابيست در اخبار وحكايات . كتاب على‌بن‌زين الانصارى فى‌الاداب والامثال على مذاهب الفرس والروم والعرب . كتاب ترجمه نوادر اهل‌الشرفيه و نوادر اوساط الناس و نوادرالسفلة والوضعاء .

كتابهائيكه در تعبير خواب

تأليف شده

كتاب ارطاميدورس فى‌الرؤيا ــ پنج مقاله. كتاب النوم واليقظه ــ تأليف فرفوريوس. كتاب‌ابى‌سليمان‌المنطقى فى‌الانذارات النومية. كتاب‌الفه ابراهيم‌بن بكوس فى‌الرؤيا . كتاب تعبيرالرؤيا ــ تأليف ابن‌سيرين . كتاب تعبير الرؤيا ــ تأليف فيريانى ، قصه است . كتاب تعبير الرؤيا ــ تأليف ابن قتيبه . كتاب تعبير الرؤيا على مذاهب اهل البيت عليهم السلام (مؤلفش ...) كتاب تعبيرالرؤيا لاهل‌البيت ــ نازك .

۱ــ (المروزان) . ۲ــ ف (الحكما) .

کتابهائیکه در عطریات تألیف شده

کتاب العطر- برای یحیی بن خالد تألیف شد. کتاب العطر - تألیف ابراهیم بن عباس. کتاب العطر - تألیف کندی. کتاب کیمیاء العطر - تألیف کندی. کتاب العطر - مؤلفش شناخته نشد. کتاب آخر مجهول فی العطر والترکیبات. کتاب العطر - تألیف حبیب عطار. کتاب العطر واجناسه - تألیف مفضل بن سلمه. کتاب العطر واجناسه ومعادنه - تألیف مردکوهستانی نامش ...

کتابهائیکه در طبیخ[۱] تألیف شده

کتاب الطبیخ - تألیف حارث بن یشخر[۲]. کتاب الطبیخ - تألیف ابراهیم بن مهدی. کتاب الطبیخ - تألیف ابن ماسویه[۳]. کتاب الطبیخ. - تألیف مخبره. کتاب الطبیخ - تألیف احمد بن طیب. کتاب الطبیخ - تألیف ابراهیم بن عباس صولی. کتاب الطبیخ - تألیف علی بن یحیی منجم. کتاب الطبیخ - تألیف جحظه. کتاب السکباج. ازخوداو. کتاب الطبیخ[۴] للمرضی - تألیف رازی. کتاب الطبیخ - از خود او.

کتابهائیکه در سمیات و داروسازی تألیف شده

رنطاح

معلوم نیست از قدیمیان و یا متأخران است. و این کتابها از اوست: کتاب السمومات وترکیبها واصولها - درحدود پنجاه ورق. کتاب السمومات - از ابن بطریق. کتاب السمومات للهند. کتاب السمومات و دفع ضررها - از کندی. کتاب السمومات لقسطا بن لوقا ودفع مضارها. کتاب اجناس الحیات - مترجم هندی. کتاب اجناس الحشرات - از ابن بطریق.

۱- طبیخ لغت حجازیان و بمعنی خوراکیست که خورش دارد (اقرب الموارد).
۲- ف (بسخر). ۳- ف (ماسویمن). ۴- ف (اطعمه).

کتاب‌الصیدنة ـ از رافق[1] دواساز. کتاب‌الصیدنه از رازی.

کتابهائیکه در تعویذات ورقی تألیف شده

کتاب‌الهیاکل‌السبعة. کتاب‌الخواتیم‌السبعة. کتاب الحراب[2] السبعة. کتاب‌المنازل‌السبعة. کتاب‌الرقی والتعاویذ ـ تألیف ابن‌وحشیه. کتاب‌الرقی والتعاویذ ـ تألیف احمدبن‌هلال. کتاب سفرآدم و درآن نام ملائکه و کیفیت بکار بردن آن نامهاست ـ مؤلفش شناخته نشده، و یهودیان آنرا از خود دانند، کتاب الهیاجات والعطوف والحلول والربوط مؤلف گمنام است.

نام کتابهائی که مفرد است و نام مصنفان آنها

کتاب‌الجوهر واصنافه ـ که محمدبن شاذان جوهری برای معتضد تألیف کرد. کتاب التلاویح ـ تألیف یحیی‌بن محمدزجاج. کتاب‌السبول[3]. والمعجونات والغضار الصینی ـ تألیف جعفربن حسین. کتاب النداء علی الاشیاء، مسجع، ومؤلفش بدرستی شناخته نشد. کتاب‌الهلیلجه ـ مؤلفش‌شناخته نشده وآنرا بصادق علیه‌السلام[4] نسبت داده‌اند واین امر محالست. کتاب اجناس‌الرقیق والکلام علیه ـ که یکی از مردم مصر برای ابن‌بطحا تألیف کرده، و درحدود یکصد ورق است. کتاب‌الکنوز السبعة ـ مؤلفش شناخته نشد. کتاب دفائن‌البیوت ـ مؤلف شناخته‌نشد. کتاب‌المعادن والمطالب والکنوز ـ از مصریان. کتاب مزاجات‌الجواهر ـ المعدنیه وعمل‌الفولاذ والطالیقون والخماهن والصفر وغیر ذلک ـ مؤلف شناخته نشد.

۱ـ ف (الراوق). ۲ـ ف (الجواب).
۳ـ ف (السیوب). ۴ـ ف (رضی‌الله عنه).

نهمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق‌بن محمدبن اسحاق که معروف

ابویعقوب وراق است

حکاه خط للمصنف
عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستربیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

مقاله مذاهب و اعتقادات

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله نهم - از کتاب الفهرست

فن اول

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

چگونگی مذاهب حرنانیان کلدانی معروف بصابئه

و مذاهب ثنویه

کلدانیان

این حکایت را احمدبن طیب بخط خود از کندی

نقل کرده است.

این گروه برآنند که عالم یك علت دارد، و همیشه یکتا بوده وفزونی نیابد، و ازصفت معلولات چیزی باو نپیوندد. وصاحبان تمیزور شدازبندگانش رامکلف دراقرار بخداوندی

خود نموده ، و راهشانرا واضح و نمودارکـرده ، و پیامبرانـی را برای راهنمائی آنان فرستاده ، و برای‌آنکه حجت را تمام‌کرده باشد ، بآنان دستور دادکه مردم را به‌بهشت او دعوت نمایند . واز خشم وغضبش هراسان دارند . باطاعت‌کنندگان زندگی جاوید را نوید دهند ، و عاصیانرا از عذاب، و مجازات بانـدازه استحقاق برحذر سازند ــ و بهمین‌جا قطع میشود .

از برخی پیشینیان باستانی نقل شده ،که‌گفته است : خـداوند نه‌هزار دور معذب میدارد ، و پس ازآن در پناه رحمت اللهی درآید ، ولوآنکه اختصاص بآن‌گروهی داشته باشد ،که داعی بحق ، و پیرو دین حنیفی باشدکه بآن‌گرویده‌اند[1] . و برجستگان و بزرگان‌آنان : ارانی، و اغثاذیمون[2]، وهرمس بوده، و برخی ، سولون جد مادر افلاطون فیلسوف را در شمار آنان آورده‌اند ــ دعوت این‌گروه یکنواخت بود ، و در سنن و آئین باهم اختلافی نداشتند ، و قبلهٔ خود را یکی میدانستند ، و در سفر[3] خردمندان قطب شمال قرار داده شده بود ، تا بحکمت دستیابی داشته باشند . وازآنچه با فطرت[4] مناقضت دارد بدور مانند ، وخود را ملزم برعایت فضائل چهارگانه نفس داشته باشند . از فضائل‌کوچك وجزئی برخوردار ، وازکوچکترین‌کارهای ناشایست دوری جویند، و میگفتند ، آسمان از روی اختیار و خردمندی درحرکت بوده ، و نماز روزانه در سه وقت واجب است . اولی‌ــ در هشت رکعت ، و هررکعتی سه‌سجده ، پیش از طلوع‌آفتاب به‌نیم ساعت یاکمتر ،که با سرزدن آفتاب بپایان برسد . دومی ــ در پنج رکعت . و هررکعتی سه‌سجده ،که بـا زوال آفتاب پایان یابد . وسومی مانند دومی بوده ، و با غروب‌آفتاب بپایـان میرسد . والتزام برعایت این سه‌وقت برای وتدهای[5] سه‌گانه است‌که ، وتد مشرق ، وتد وسطالسماء و وتد مغرب باشد . و دیگر از واجب بودن نماز برای وتد زمین‌کسی سخن نگفته است . ولزوم نافله نزدآنان چون نماز و تر[6] در نزد مسلمانان است، و هرروزی درسه وقت‌باید اداشود، اول دوساعت از روز رفته ، دوم ، در ساعت نه از روز ، و سوم ، سه‌ساعت از شب‌گذشته ، و طهارت شرط اولی نماز است .

وسی‌روز، روزه را واجب شمرند، و اول‌آن از هشتمین روز ماه اذاراست . و نه‌روز

۱ــ ف (یقسمون) ش (یتسمون) . ۲ــ ف (أغاثاذیمون) .

۳ــ سفر ــکتاب بزرگ ، و بقولی ، هرجزئی از اجزاء تورات (اقرب‌الموارد) .

٤ــ ف (بالقطر) ش (بالفطر) . ٥ــ وتد درلغت بمعنای ــ میخ است . و باوتاد جمع میشود . و اوتادالارض‌کوههای زمین است (منتهی‌الارب) .

٦ــ وتر بکسر اول و سکون دوم، بمعنای (یکه ــ وطاق) است ، و در فقه اسلامی نام نماز یکرکعتی است‌که ازنوافل شب است (ر.ك. منتهی‌الارب. وکتاب الصلوة شرائع) .

آخر کانون اول‌را روزه گیرند ، بهمچنین هفت‌روز ازهشتمین روز ماه شباط، که درنظرشان بسیار بزرگ و با اهمیت است . ودر روزه نافله‌هائی دارند ، که یکی شانزده روز ، ویکی بیست وهفت روز است .

و قربانیهائی برای تقرب دارند ، و آنرا ویژهٔ ستارگان دانند ، وبگفتهٔ برخی از آنان ، اگر قربانی بنام باری‌تعالی شود ، آثار خوبی را نشان نخواهد داد ، زیرا بعقیدهٔ آنان این‌کار چنانست که بیک‌کارعظیم وبزرگی دست‌اندازی شود که پایین‌تر ازآن هم‌وجود داشته و ترک شده ، و بهمین سبب ، نه‌خوب در آید ، و نه بد . و ذبیحه قربانی عبارتست ازگاو نر، وبز، وسائر چهارپایان‌جز شتر که درفکین‌دهانش دندانی‌نباشد. وازپرندگان، آنرا قربانی‌کنند که از نوع کبوتر ومرغان شکاری نباشد ، و ذبیحه را بریده شدن رگهای گردن و حلقوم ؛ وتذکیه را جدا نشدن سراز بدن‌حیوان دانند ، وبیشتر ذبیحه‌شان خروس بوده ، و قربانی را نمیخورند بلکه‌آنرا میسوزانند ، و در روزیکه قربانی‌کنند ، بیتخانه نمیروند ، و در هر ماه چهار وقت برای قربانی دارند ، وقت اجتماع[1] . وقت استقبال[2] ، و روزهای هفدهم ، و بیست وهشتم ماه .

و اما عیدهای آنان : عیدی بنام عید فطرالسبعه ، و عید فطرالشهر ، و بقولی[3] فطر الثلاثین در دو روز ، و یکـی هم پس ازگذشتن پنج روز و یکی دیگر هم پس ازگذشتن هجده روز ، که روز بیست و ششم آنماه میشود . وعیدالحبل ، در روز بیست وپنجم تشرین اول ، و عیدالمیلاد ، در روز بیست وسوم‌کانون[4] . و عیدی ، در روز بیست و نهم تموز .

و باید در جنابت، غسل‌کنند . و جامه را عوض نمایند ، و با دست‌زدن بزن حائض، غسل‌کنند ، وجامه را عوض نمایند. و البته زن‌حائض را باید از هرچیزی دور نگاه دارند. و چه بساکه هنگام جنابت ، یا دست‌زدن بزن حائض گل ارمنی درآب ریخته و غسل‌کنند. و ذبیحه در نزدشان صورت پیدا نمیکند مگردر حیواناتیکه ریه و خون دارد ، و خوردن گوشت شتر بی‌دندان ، وآنچه تذکیه نشده ، وهرحیوانی که درفکین او دندانی‌نباشد ، مانند

۱ـ اجتماع در اینجا ممکن است بمعنای ـ گردآمدن ، و تجمع باشد ـ و یا بمعنای هنگام‌مقارنه ماه باآفتاب آنگاه‌که در یکبرج و یکدرجه هستند (ر.ک. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) . ۲ـ استقبال در اینجا ممکن است بمعنای پیشوازکردن باشد ـ یا بمعنای هنگام‌مقابله دوکوکب مخصوصاً خورشید و ماه (ر.ک. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) . ۳ـ ف (قیل) ش (قبل) .

۴ـ درماههای رومی دوکانون است کانون اول ـ وکانون دوم ـ و اینجا معلوم نیست مرادکدام یك است .

خوك، وسگ، و الاغ، و از پرندگان جز کبوتر هرچه چنگال دارد ، و از نباتات، باقلا و سیر ممنوع بوده و برخی ازآنان ، لوبیا وکلم و چغندر و عدس را مشمول آن ممنوعیت دانسته‌اند . و درکراهت از شتر باندازهٔ افراط دارندکه گویند ، کسیکه زیر مهار شتری راه رود ، حاجتش برآورده نگردد . و از مبتلایان به‌پیسی ، وجذام ، و سائر بیماریهای مسری دوری جویند .ختنه نمیکنند ، برای اینکه نمیخواهند برکاری‌که طبیعت‌کرده ،کاری کرده باشند. و در ازدواج شاهدی باید حاضرباشد ولی نه از خویشان بسیار نزدیك . ودر ارث‌زن‌ومرد یکسانند . وطلاق‌ندارند جزدر مواردی‌که دلیل روشن برفحشاءآشکاری باشد، و پس از طلاق رجوع ندارند و دو زن نگیرند ، و نزدیکی بزن را برای پیداکردن فرزند دانند .

و درنزدشان ، نواب وعقاب بارواح بستگی دارد ، و معتقدندکه تأخیر پذیر برای مدت معلومی نیست . وگویند ، پیامبرآنکسی است‌که از عیبهای نفسی ، و آفتهای بدنی مبری، و درهرصفات خوب بدرجه‌کمال رسیده باشد . و بهرسئوالی جواب ، و ازآنچه در وهم و خیال است خبردهد . و دعایش برای آمدن باران و دفع‌آفات از نبات و حیوان ، مستجاب‌گردد . و مذهبش موجب اصلاح عالم ، و ازدیاد عمران وآبادی باشد .

سخنانشان در هیولی ، وعنصر ، وعدم ، و زمان، و مکان ، و حرکت، همان سخنان ارسطو در سمع‌الکیان است .

دربارهٔ آسمان ، و اینکه پنجمین طبیعت است ، و مرکب از عناصر اربعه نبوده و اضمحلال و فسادی ندارد همان راگویندکه ارسطو درکتاب السماء آورده است .

و سخنانشان ، دربارهٔ طبائع چهارگانه وفسادیکه در حرث ونسل دارد و حرث و نسل نیز از همان میباشد ،گفتار او درکتاب الکون‌والفساد است .

و سخنانشان درآثار علویه و حادثاتی‌که زیر جرم قمر پیدا میشود ،گفته‌هائیست‌که درکتاب‌العلویه است . و سخنانشان در نفس ، باینکه ادراکاتی دارد وفنا ناپذیر بوده ، و جوهر است نه‌جسم ، وملحقات جسم بآن نپیوندد ، همان‌گفتار او درکتاب النفس است .

و سخنانشان در رؤیای صادق، وجزآن . وحس و محسوسات همان‌گفتار او، درکتاب الحس والمحسوس بوده ، و سخنانشان در یگانگی خدا واینکه صفت از ملحقات باو نبوده، وگفتن۔ باید ـ دربارهٔ او نشاید واین‌جهت سولوجسموس[1] باو راه نیابد، همان‌گفتاراو درکتاب مطاطافوسیقاست[2] .

۱- Sullogismos .کلمه‌ایست یونانی‌که در منطق ازآن تعبیربقضایای منطقیه میشود (ر.ك. لاروس زیرکلمهٔ Sillogesme) .

۲- Métaphisique .کتاب ماوراءالطبیعه .

وسخنانشان دربارهٔ برهان اشیاء، متضمن همان‌شرائطی است که درکتاب فودیقسطیقا[1] ذکرگردیده وکندی گوید: کتابی دیده است که این گروه آنرا میخوانند[2]. و عبارت از چند مقاله درتوحید است که هرمس برای پسرش برشته تحریر درآورده، و میرساند تاچه پایه بتوحید توجه داشت، و هرقدر فیلسوفی، بخود رنج‌کاوش در این‌باره دهد، ناگزیر از پذیرفتن‌آن بوده، و باید دارای همان عقیده باشد.

حکایت دیگر درباره آنان

ابـویوسف ایشع قطیعی نصرانی، در کتاب خـود، در کشف از مذاهب حرنانیان که امروز بصابئه معروفند، چنین‌گوید: مأمون در اواخر روزگارش، بقصد تاخت و تاز شهرهای روم، ازدیار مضر[3]که میگذشت، مردم باستقبال و ثناگـوئی وی شتافته، و در میانشان‌گروهی از حرنانیان دیده میشدکه طرز لباس، و هیئت آنان، درآن روزگـار بدینگونه بود، برتن قبائی[4] داشتند وموی سردا بلند وپریشت نگاهمیداشتند. بهمان‌گونه که قره جد سنان‌بن ثابت خود را میآراست، مأمون از طرز پوشاک وهیئت ایشان ناخوش گردیده، وپرسید شما ازکدام مردمید، وآیا اهل‌ذمه هستید، جواب دادند، ماحرنانیانیم. پرسید، از نصرانیانید، گفتند ـ نه. پرسید از یهودیانید، گفتندنه. پرسید، ازمجوسیانید، گفتند ـ نه ـ پرسید، آیاکتابی دارید. درجواب، سخنان نامفهومی گفتند، گفت پس‌شما از زندیقان بت‌پرست وهمان اصحاب‌الرأس، دوران پدرم هستید، که خون شما حلال است، و ذمهٔ ندارید. گفتند ما جزیه میپردازیم. گفت جزیه برآن مردمی است کـه دارای دینی ازادیان نامبرده درقرآن بوده، وکتابی هم داشته، و درائر مخالفتی‌که با اسلام میورزیدند مسلمانان باآنان صلح‌کردند بشرطیکه جزیه بدهند، و شما از هیچکدام آنها نیستید. از این‌جهة یکی ازاین دوامر را انتخاب‌کنید، یا باسلام یا یکی از ادیانی‌که درقرآن نامبرده شده درآئید، ویاآنکه تا نفرآخرکشته شوید، و من تا مراجعتم از این سفر بشما مهلت میدهم، که باسلام، یا یکی از ادیانی‌که در قرآن ذکر شده درآئید، ور نه، امربکشتن

۱ـ ش (فسطاطـافوسیقا) و فودیقطیقا ـ أبـو دقطیقاست ـ **Apodeixtexos**. این اصطلاح درکتب ارسطو معنی قضیهٔ برهانی را میدهد. یعنی قضیه مسلمهٔ که برهان برآن قائم شده و قابل نقض نیست (ر.ك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین).

۲ـ ف (..کتاب یقربه) ش (کتاب یقرئه)

۳ـ دیار مضر بضم اول وفتح دوم- در دستی قرار داردکه نزدیك بقسمت شرقی‌فرات و درحدود حران و رقه، و شمشاط، و سروج، وتلموزن، است (معجم‌البلدان).

۴ـ قبا- بفتحه، جامه بلندیست‌که روی‌پیراهن بوشند وکمربندی دارد(اقرب‌الموارد).

و تار و مار نمودن تمام شما را خواهم داد . مأمون رهسپار بروم گردید . و ایشان طرز پوشاك را تغییر داده ، سرها را تراشیدند ، و قبا را سر دادند ، وگروه زیادی بنصرانیت گرویده ، و چلیپا بستند ،گروهی باسلام در آمدند ، دستهٔکمی بحال خود باقیمانده ، و با نگرانی دنبال حیله میگشتند، تا آنکه شیخی از فقیهان حران [1] توجهی بحالشان نموده، و بآنان گفت ، من چیزی یافتهام که موجب نجات ، ورهائی شما ازکشته شدن میباشد . و آنان مال فراوانی ، از بیتالمال خود ، برایش بردند ،که در روزگار رشید ، برای اینگونه پیشآمدهای ناگوار تهیه وذخیره کرده بودند . و ما برای شما - بتأییدات‌اللهی، آن اسباب را شرح دهیم ، آن شیخ بایشان گفت ، اگر مأمون از این سفر برگشت ، باو بگوئید ، ما صابئیانیم ، وصابئه نامی استکه خداوند در قرآن ذکر نموده است . شمااین نام را بخود بندیدکه نجات خواهید یافت . از قضا مأمون از این سفر خود برنگشت ، و دربدندون [2] درگذشت ، و این گروه از آن زمان این نام را بخود بستهاند ، زیرا تا آنوقت درحران واطراف آنگروهی بنام صابئه وجود نداشت. خبرمرگ مأمونکه رسید، کسانیکه بنصرانیتگرویده بودند بیشتر بمذهب حرانی برگشته ، و بهمان هیئت پیش از عبور مأمون از منازلشان در آمده وموهای سر را بلند نگهداشته ، وخود را صابئهنامیدند، ولی مسلمانان آنها را از پوشیدن قبا ممنوع داشتند برای آنکه پوشاك دولتیان و اصحاب سلطان بود .

اماکسانیکه اسلام آورده بودند نتوانستند بکیش خود برگردند از بیم آنکه ارتداد موجب قتل است . و در زیر این نام خود را نهفته ، و با زنان حرانیمزاوجتمینمودند، پسرهایشان بصورت مسلمان ، ودخترانشان حرانی بودند . ومردمان ترعوز [3] ، سلمسین [4] که دو دهکده بزرگ و مشهور نزدیك بحران است مدت بیست سال همین رفتار را داشتند تا آنکه دونفر از بزرگانعلماء حران در فقه و امر بمعروف ، بنامابوزراره، وابوعروبه، وهمچنین سائر فقهاء حران ، این عمل را مشروع ندانسته ، و آنانرا از ازدواج بازنان

۱- رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ اینکتاب .

۲- بدندون - دهکدهایست دریكمنزلی طرسوس، ومأمون درآنجا وفات یافت (معجم‌البلدان) .

۳- ترعوز - دهکده مشهوریست در حران و ازبناهای صابئیان است (معجم‌البلدان).

۴- سلمسین - دهکدهایست نزدیك حران ، وگویند در ابتدا نام آنسلم - سین یعنی بت ماه بوده وآنرا بهمین منظور ساختهاند (معجم‌البلدان) .

حرنانی ممنوع داشته و گفتند مسلمان نمیتواند با زنان‌حرنانی یعنی صابئه ازدواج نماید ، زیرا آنان اهل‌کتاب نیستند و تا امروز ، درحران خانواده‌هائی هستند که مردمش از آن دسته‌اندکه درزمان مأمون بدین خود باقیمانده بودند ، و برخی هم مسلمان ، و عدهٔ هم نصرانیانی هستندکه در ابتدا اسلام آورده وبعد بهمین منظور از اسلام برگشته و بنصرانیت گرویدند . مانند خانواده‌های بنوابلوط ، و بنوقبطران و دیگران ، که در حران مشهور و معروفند .

حکایت رأس [1]

نامبرده در بـالا گوید : آن‌رأس، سر انسانی است که صورتش ـ بنابعقیدهٔ کهصابئیان دربارهٔ صورت ستارگان دارند ـ مانند صورت عطارد است ، و اگرچنین‌کسی ، که بعقیده آنها عطاردی صورتست ، پیدا شود ، بهر حیله ودسیسه که امکان داشته باشد، دستگیر نموده، و با وی‌کارهائی انجام دهند ، از آن‌جمله اورامدت‌زیادی درروغن زیتون وبورک‌مینشانند تا مفاصلش سست شود ، و بحالتی درآید، که اگر سر او را بسوی خودکشند ، بدون‌آنکه بریده باشند ، آن‌سر ـ چنانکه‌گمان‌کنیم ـ از بدن جدا میگردد و بهمین‌جهة این مثل‌را از قدیم زده‌اندکه : فلانی در روغن زیتون است . و این را دربارهٔ شخصی گویندکه در سختی وناراحتی باشد ـ وسالیکه عطارد در شرف است [2] بـاین کار مبادرت مینمایند ، باین عقیده‌که روح چنان انسانی ، میان عطارد و سر آن انسان ، رفت و آمد داشته ، و بزبان‌او سخن‌گوید ، وحوادث را پیشگوئی‌کند ، وهر سئوال را جواب دهد ، زیرا بعقیدهٔ آنهـا طبیعت انسان بیش از حیوانات دیگر بطبیعت عطارد شباهت داشته ، و در نطق و تمیز بآن نزدیکتر است ، و این معتقدات ، و امثال آن ، درباره سر ، و تعظیمی‌که از آن دارند، و حیلتهائی‌که در آن بکار برند ، وکارهائی راکه پیش از جدا ساختن سر ، و پس از آن انجام دهند، وچیزهائی‌که ازبدن آن‌بی‌سر گیرند، بتفصیل‌درکتابی، بنام‌کتاب‌الحاتفی‌شرح و بسط داده شده . در آن‌کتاب شگفت‌انگیز چیزهـائی از نیرنگها ، و تعویذهـا ، و زبان بندیها، وصورتها بوده، وشرح وبسطهائی، دربارهٔ اعضاء حیوانات مختلف‌مانندخوک، والاغ وکلاغ ، و غیره ، و دود افروزیها داده شده ، و نیز نقشهـائی از تمثال حیوانات برنگین انگشترهایشان دیده میشود، وموضوع‌آن راکه پرسیدم ، گفتند، ما اینها را درگورستانهای باستانی بدست آورده و باینها تبرک جوئیم .

۱ـ اشاره باصحاب‌الرأس دوره رشید است که درصفحهٔ ۵۶۸ گفته شد .

۲ ـ شرف‌عطارد . شرف ـ در اصطلاح منجمان قوت‌کوکب و ارتفاع آن در برج فلک است ـ مقابل هبوط (ر.ك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین).

رونوشت چیزیکه بخط ابوسعید

وهب بن‌ابراهیم ازقربانیهای آنان خوانده‌ام

روز یکشنبه ، برای آفتاب ، که نامش ـ ایلیوس ـ است. دوشنبه، برای ماه ، که‌نامش سین ـ است ، سه‌شنبه، برای مریخ ، که نامش ـ آریس ـ است . چهارشنبه ، برای‌عطارد، که نامش ـ نابق ـ است . پنجشنبه ، برای مشتری‌که نامش ـ بال ـ است . جمعه، برای زهره ، که نامش ـ بلثا ـ است . شنبه ، برای زحل ، که نامش ـ قرنس ـ است .

معرفت عیدهای آنان

نیسان [۱]

سال حرنانیان از اول این ماه شروع میشود ، و روزهای اول ، ودوم ، وسوم آنرا برای الاهه بلثا ، که زهره است ، براز و نیاز و نیایش درآیند، و دسته دسته، یا بتنهائی بخانه آن الاهه روند ، و قربانیهائی‌کنند ، وحیوانات زندهٔ را بسوزانند ، و در روز ششم این ماه ، گاو نری برای الاهه ـ ماه ـ سربریده ، وهنگام پایان روز، آنرا میخورند . در روز هشتم روزه‌گیرند . وباگوشت بره افطارکنند . در این‌روز، برای هفت‌الاهه، وشیاطین وجن، و ارواح ، عیدی برپادارند ، وهفت‌بره برای هفت الهه، ویك‌بره‌برای‌خدای‌کوران و يك بره برای الاهه شیاطین، بسوزانند . در روز پانزدهم، سرالشمال[۲] ونیایش،وتشمیس[۳] بجای آرند ، و قربانیها ، وسوزاندنیها دارند ، و بخوردن و نوشیدن مشغول شوند .

و در روز بیستم این ماه ، بدیرکادی ، که در یکی از دروازه‌های حران ، بنام باب فندق‌الزیت استمیروند ودر آنجا سه برزخ ـ یعنی‌گاو نر ـ برای الاهه ـ قرنس ـ که‌زحل است. ـ آریس ـ که‌مریخ والاهه‌کوران است، وماه‌که ـ سین‌الاهه ـ نامیده‌میشود، میکشند. و نه بره ، که هفت دانه آن برای هفت الاهه ویکی برای الاهه‌جن ، ویکی برای ـ الاههٔ ساعات قربانی‌کنند ، وچند بره‌را ، باخروس زیادی میسوزانند .

---

۱ ـ نیسان ـ بفتح اول هفتمین ماه تقویم رومی، و دومین مـاه تقویم سریانی است‌که مطابق باماه دوم بهار است (ر.ك. برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

۲ـ ظاهراً نوعی از عبادت و نیایش است . ۳ـ تشمیس ـ بگفتهٔ آقای‌دکتر ماتسوخ ـ ظاهراً از Sammas سریانی و بمعنی عبادت است .

و در روز بیست و هشتم ، بسوی دیری که در دهکده سیتی ، در یکی از دروازه‌های حران ، بنام باب‌السراب میباشد، رفته ، ودر آنجا برای ـ هرمس الاهه ، گاونر بزرگی میکشند ، ونه بـره برای الاهه هفتگانه ، و خدای جن ، وخدای ساعات‌کشته ، وبخوردن وآشامیدن گرایند ، در این روز هیچ‌حیوانی را نمیسوزانند .

ایار

در اولین روز اینماه ، عمل تقرب بسرالشمال . وتشمیس ، بجای‌آرند ، وگل‌بیویند و بخورند و بنوشند . در روزدوم برای ابن‌السلام [۱] عیدگیرند . ونذرها دارند، وظرفهارا پر ازچیزهای تازه ، ومیوه ، وحلواکنند ، وبخوردن و نوشیدن مشغول شوند .

حزیران

در روز بیست وهفتم این ماه ، برای الاهه تیرانداز ، تشمیس سرالشمال بجای آرند و در این روز ، خوانی بگسترانند ، وبرآن هفت‌چیز برای‌هفت الاهه‌شمال گذارند،وکمر [۲] کمانی بیاورد ، و زه آنرا محکم سازد ، ودر آن تیری گذاردکه دوگونهٔ فروزان ازآتش چوبی بـاشد که در زمینهای حـران میروید ، و چنان غرشی کند کـه آتش را چون شعله شمع فروزان نگهدارد . وکمر، دوازده‌تیرازآن‌کمان میاندازد، وسپس‌مانندسگ،روی دست وپا براه افتد ، وآن تیرها را برمیگرداند ، و پانزده مرتبه این‌کار را مینماید، و در همانحال تفائل میزند ، هرگاه آن دوگونه خاموش شده باشد علامت‌قبول نبودن‌عیدبوده، وهرگاه خاموش نشده باشد، عیدشان مقبول است .

تموز

در نیمهٔ این ماه عید بوقات [۳] است، یعنی زنان زاری‌کن و آنرا ـ تاوز ـ و عید

۱ـ ابن‌السلام ـ ظاهراً همان چهار فرشته (فرزندان بی‌آلایش ـ Bnia. Slama) باندکه صابئیان مندائی (مغتسله) آنها را باین نام خوانده‌اند (ر.ك. شولسون‌ص۱۹۳ ـج۲) (Bhwolsone – Die. Ssabier,und. Der Ssabismus – 14 – P. 193)

۲ـ کمر ـ ازکلمهٔ سریانی Kumra ـ بمعنی‌کشیش ـ رئیس روحانی (ر.ك. شولسون. ج ۲ ـ ص۳۵۵).

۳ـ بوقات ـ جمع بوق ـ بمعنی‌کرنا (فرهنگ فارسی آقای دکترمعین) .

الاههتاوز خوانند،وزنان برای او گریه وزاری کنندکهچگونهخدا ویراکشته، واستخوانهایش را در آسیا آرد نموده ، و بباد داد . و زنان چیزهـای آرد شده درآسیا را نخورند ، و خوراکشان گندم خیسانده ، و نخود و خرما و مویز وامثالآنست ، و در بیست و هفتم ، مردان سرالشمال برای جن . و شیاطین ، والاهه دیگر بجایآرند وکماج بزرگی از آرد گندم ، وبطم[1] و مویز میس[2] ، و مغز گردو ـ همچون چوپانان بسازند ، و نه بره ، برای ماهان رئیس، وتقربجوئی ، برای نمریا ـ میکشند . و رئیس در این روز از مردان‌نفری دو درهم میگیرد ، و همه بخوردن ونوشیدن درآیند .

آب

درهشت روز از این ماه بکار تهیهٔ شراب تازهٔ برای خدایان مشغول شوند و نامهای گوناگونی برآن نهند ، و پسربچه نوزادیرا در این روز برای الاهه ...[3] نگهدار بتها . قربانی نمایند ،آن پسربچه را سرببرند ، و او را باندازهٔ بجوشانند تاگوشتش خوب‌پخته شود . سپس‌آنرا بـا آرد سفید ، وزعفران ، و سنبل ، و قرنفل ، و روغن زیتون ، خمیر کنند، و قرصهائی باندازه انجیر ازآن بسازند ، ودر تنور تازه سازی بپزند ، وآنرا ویژهٔ نیایشگران سرالشمال دانسته و درهرسال بآنان می‌دهند، وآن قرصهارا زنان ، وبردگان، وکودکان وکنیزان ، و دیوانگان نباید بخورند . وازکشتن‌آن کودك ، جز سه‌کمر ، نباید کسی‌آگاه و باخبر باشد . وآنچه ازآن‌کودك چون استخوان . واعضاء ، و رگ و ریشه و رودهها بجامانند ،کمرها برای تقرب جوئی بالاهه میسوزانند .

ایلول

در سه‌روز اینماه ،آب‌گرم‌کنند ، تا برای سرالشمال . وبرای رئیس جنیان‌کهخدای بزرگش دانند استحمام نمایند ، و درآن‌آب‌کمی چوب‌گز ، و موم ، و صنوبر ، و نی ،

۱ـ بطم ـ صمغ درخت بنه ،که درختی شبیه درخت پسته است ومیوه‌اش را چنلانقوش یا چتلاقوش نامند (فرهنگ فارسیآقای دکترمعین . زیر ـ بطم ـ و بنه) .

۲ـ میس ـ نوعی از مویز است (منتهی‌الارب) .

۳ـ ف ـ نقطه فاصله ندارد .

و شیطرج[1] ریخته وخوب بجوشانند ، و پیش از دمیدن آفتاب آنرا ـ مانند جادوگران ـ بربدن خود بریزند ، ودرآن روز ، هشت بره ،که هفت دانه ، برای هفت الاهه ، و یکی برای خدای شمال است. میکشند، ودرحال اجتماع آنرا میخورند . وهریك هفت جام‌شراب میآشامد . و رئیس از هریك دو درهم برای ذخیره در بیت‌المال میگیرد .

روز بیست وششم همین ماه بکوه روند ، و ازآفتاب ، وزحل، وزهره استقبالی بجا آرند ، و هشت جوجه ، وخروسهای پیر، باهشت بره بسوزانند ، و اگرکسی برای۔ خدای بخت ۔ نذری‌کرده باشد، خروس پیری یا جوجهٔ را می‌گیرد، وبالهایش‌را باپارچه‌ابریشمی بسته و دوسرآنرا آتش زده وآنرا برای ۔ خدای بخت ۔ رها میکند ، اگر جوجه سوخته شود ، نذرش قبول بوده ، واگر شعله آن‌دوسر پیش‌از سوختن جوجه خاموش گردد ۔ خدای بخت ۔ آن نذر و قربانی را نپذیرفته است .

و در روزهای بیست‌و هفت ، و بیست و هشت ، رازها وقربانیها ، وکشتارهـا ،و سوزاندنیهائی ، برای ۔ شمال ۔که خدای بزرگ است ، وبرای شیاطین ، و جنیانی دارند که‌آنها را اداره‌کرده وپاسبان ،آنان بوده ، و بآنان خوشبختی میدهند .

تشرین اول

در نیمه این ماه، برای مردگان ، خورد وخوراك میسوزانند ، باینگونه ،که‌هریك ازآنان هرگونه خوراکی‌که دربازار بدست‌آید، ازگوشت ، و میوهٔ خشك وتر، خریداری مینماید ، وانواع خوراکی وشیرینی میسازد ، وآنها را درشب برای مردگان میسوزانند و باآنها استخوان ران‌شتری را هم میسوزانند، وبسگهای‌آزارکننده می‌دهندکه‌برمردگانشان پارس نکنند، وآنها را بهراس در نیاورند. و همچنین روی آتش شراب یا آب ریزندکه مردگان بیاشامند بهمانگونه‌که خوراك سوخته را میخورند .

تشرین ثانی

از بیست ویکم این‌ماه ، نه‌روز برای ـ خدای بخت ۔ روزه‌دار شوند ، و پایان آن،

۱ـ شیطرج۔ شیتره۔ شاه‌تره۔ دوائی است که‌آنرا بیونانی سرخیوس ، ولبذیون خوانند، و معرب‌آن شیطرج است ،گویند اگرآنرا بر سربیاویزند درد دندان را آرام سازد (برهان قاطع ـ بتصحیح آقای دکترمعین) و اقرب‌الموارد ـ آنرا مفید برای درد مفاصل و بیماری برص و پیسی دانسته است .

در روز بیست ونهم است . وهرشب نانهای نرمی را تکه تکه کنند، و باجو ، وکاه ، وبان[۱] ومورد تازه ، مخلوط سازند ، ومقداری روغن زیتون بر آن افشانده ، و بهم مالند ، و در خانه‌های خود پراکنده گذارند ، وهمیگویند : ای فالگیران بخت : این است نان ، برای سگان شما ، و این است کاه و جو ، برای چارپایان شما ، و این است زیتونی برای زین وبرگ، وشاخه موردی ، برای دیهیم شما ، بسلام درآئید ، وبسلام بیرون روید، وبرای ما وفرزندان ما . پاداش نیکوئی بجاگذارید .

کانون اول

در چهارم این ماه ، گنبدی برپاکنند ، وآنرا پردهٔ بلثا ــ نامند ،که‌زهره، والاهه برقیا بوده . وسحمیه[۲] نامیده میشود ، وآن گنبد برسنگ‌مرمریست که درمحراب‌قراردارد، وانواع و اقسام‌میوه‌جات تازه وخشکیده ، وگیاههای خوشبو، وگل‌سرخ خشکیده، وترنج، ودستبویه [۳] وهرگونه میوه ، تر یاخشك که بآن دستیابی داشته باشند، برآن گنبدبیاویزند. وهر حیوانی راکه بتوانند بدست آرند ، از چارپا و پرنده‌در پای آن‌گنبد بکشند ، و همیگویند : این است قربانیهای ما برای الاهه بلثاکه زهره است . و هفت‌روز همین‌کار را دارند، ودر این‌روزها حیوانات زیادی‌را نیز برای الاهه والاهات پرده نشین دور افتاده و بنات‌الماء [۴] درآتش اندازند . وسی‌روزکه ازاین ماه‌گذشت ، آخرماه سپاسگزاری‌وبمنزلهٔ

۱ــ آقای دکترمعین در فرهنگ فارسی ، بان را درختی از تیرهٔ بانها، وبرگهایش‌را شبیه ببرگ اقاقیا؛ وگلهایش را قرمز یا سفیددانسته، و درفرهنگ عرب‌چون‌المنجد، واقرب‌ــ الموارد ، بان را درخت راست اندامی دانسته‌اندکه برگهایش چون صفصاف ــ بید ــ بوده، و از دانه‌های آن روغن خوشبوئی گیرند ، و بلندی قامت را ــ ببانه ــ تشبیه‌کنند و در ادبیات عرب این تشبیه بسیار دیده میشود ، همچنانکه در ادبیات فارسی، بلندی قامت را بسروتشبیه دارند .

۲ــ سحمیه ــ ظاهراً از ــ اسحم ــ بمعنی بت است (اقرب‌الموارد) .

۳ــ دستبویه ــ یا دستنبویه ــ نباتی است‌گرد وکوچك و الوان شبیه بخربوزه (برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

٤ــ بنات‌الماء ــ ظاهراً همان ــ صنم‌الماء ــ است‌که پس از اذار در قسمت خدایان حرنانیان ذکر شده .

رئیس در سپاسگزاریست [1] ـ کمر ، بر نهمین پلهٔ منبر بلندی‌مینشیند ، وازچوب گز عصائی بدست‌گیرد ، وهمه ازکارش میگذرند و از هریک راسه ، یاپنج ، ویاهفت مرتبه‌با آن عصا میزند . سپس شروع بخطبهٔ مینماید ، و درحق گروه خود دعامیکندکه خدا ایشان را باقی بدارد ، ونژاد ودودمانشان را فزونتر سازد ، وپایدار ، وبرتر از همه‌ملل بنماید ، ودولتو فرمانفرمائی آنانرا برگرداند ، ومسجد جامع‌حران ، وکلیسای رومیان وبازارسوق‌النساء را ویران‌کند ، زیرا این نقاط جایگاه بتان آنها بود ، و پادشاهان روم ، برای‌گرویدن بنصرانیت آنها را ویران‌کردند ، وآنانرا توانا سازدکه‌باردیگر دیانت‌عزور را ـ که‌دراین نقاط بجای آن چیزها بود ـ پابرجا و برقرار دارد . پس از این‌خطبه از منبر بزیر آید ، وهمه بخوردن ازآن قربانیها ونوشیدن درآیند ودر این‌روز ، رئیس ازهرمردی دو درهم برای بیت‌المالی‌که دارند میگیرد .

کانون ثانی

در بیست و چهارم این‌ماه ، عیدمیلاد الاهه قمر است ، ودرآن‌سرالشمال‌بجای‌آرند، وحیواناتی میکشند ، وهشتادحیوان ازچارپا و پرنده درآتش اندازند ، وبخوردن ونوشیدن مشغول شوند وبرای الاهه والاهات ، داذی [2] که شاخهای صنوبراست درآتش بیفروزند .

شباط

از روزنهم اینماه، هفت‌روز، روزه‌دار شوند، واین‌روزه ، برای‌آفتابست‌که‌آنرا‌خداوندی بزرگ، وخدای فیض وبرکت‌دانند ، ودر این‌روزها چیزهای‌بدبو [3] نخورند وشراب‌ننوشند،

۱ــ در متن عربی‌گوید (وفی ثلاثین یومأمنه رأس شهر رئیس‌الحمد) وباید توجه‌داشت باینکه‌کانون اول سی ویك روز است ، وکلمه ـ رأس ـ درعربی بمعنی آخر، و رئیس ـ بمعنی سر نیزاستعمال شده چنانچه درحدیث است : ـ توفاه‌الله علی رأس ثلاث‌سنین ـ ، یعنی درآخر سال دوم ودر مثل است : هورأس‌الکلاب ــ یعنی ــ بمنزلةالرئیس . (ر.ك منتهی‌الارب) .

۲ـ داذی را مؤلف شاخهای صنوبر دانسته ، ولی فرهنگهای فارسی‌چون برهان قاطع ، وفرهنگ نفیسی ، آن را نام دانه حب بسیار تلخی‌گفته‌اند (ر.ك. برهان قاطع بتصحیح آقای دکترمعین ــ وفرهنگ نفیسی) .

۳ــ ف (من‌الزفر) دارد و در ش بـا ـ ز ــ و هم‌بـا ــذــ خوانده میشود . و (زفـر) بعربی بار سنگین ، وشجاع وغیره بوده و(ذفر) بمعنی چیز بودار است، از بوی خوب ــ یابد. (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

و جز برای شمال ، وجن ، وشیاطین ، نمازی نخوانند .

اذار

از هشتم این ماه ، سی‌روز برای ـ ماه ـ روزه‌دار باشند ، و در بیستم ماه‌رئیس‌برای الهه آریس ـ مریخ ـ درمیان این‌گروه نان جو تقسیم‌نماید ، وسی‌روز از این ماه که‌بگذرد، آخرماه خرما ـ یعنی خرمای خشك است‌که روز عروسی الهه با الاهات بوده و خرمای خشك تقسیم‌کنند ، و بچشمها سرمه‌کشند ، ودر زیر بالشت خود هفت دانه‌خرمای خشك‌بنام هفت الاهه ، و پاره‌نانی هم برای خدائی‌که شکمها را مالش دهدگذارند . ورئیس ازیکایك آنان دو درهم برای بیت‌المال میگیرد.

و در روز بیست و هفتم هرماه ـ یعنی ماههای قمری ـ بدیر خودکه معروف بکادی است رفته ، وبرای الاهه سین‌که قمر است . قربانیها، و سوزاندنیهائی در آتش دارند ، و میخورند ومینوشند ، ودر بیست وهشتم، بقبةالاجر ـ گنبد پاداش ـ روند ، و در آنجا بره، وخروس ، وجوجهٔ فراوانی برای الاهه آریس ـ مریخ ـ میکشند ومیسوزانند .

وهنگامیکه بخواهند حیوان بزرگی راچون زبرخ‌که‌گاو نر است ، یابرهٔ بکشند ، درحال زنده بودن برویش شراب ریزند ، اگر تکانی‌بخود دهد ، گویند این قربانی‌راخدا قبول دارد ، و اگر بخود تـکانی ندهد ، گویند خدا خشمگین است ، و این نذر را قبول ندارد، و رویه ایشان درکشتن حیوان ، ـ هر نوعی‌که باشد ـ آنست‌که بیك‌ضربه سرش‌را میبرند ، وسپس درچشمها وحرکات ، ودهان ، و لرزش وچگونگی تکانهایش ، دقت نمایند و برروی آنها تفأل زنند و آنها را بهم‌آمیخته ، ازحوادث و پیش‌آمدها خبردهند، واگر قصد سوزندان حیوان بزرگی ، چون‌گاو وگوسفند ، وخروس زنده داشته باشند ، آنهارا بچنگالها و زنجیرها بیاویزند ، وگروهی هرطرف آنها راروی آتش نگهدارند تا سوخته شود ، و این‌کار بزرگترین قربانیهائیست که برای همهٔ الاهه و الهات خود دارند، وگویندکه این ستارگان هفتگانهٔ‌که ازخدایانند نرینه ومادینه دارندکه باهم ازدواج‌کنند، وباهم‌عشق ورزی نمایند، وسعد ونحسی دارند.

این بود پایان رونوشتی‌که ازخط ابوسعید وهب برداشتیم .

۱ـ ماه اذار نیز سی ویك روز است و اینجا نیز ظاهراً مراد ، از رأس روز سی ویکم است (ر.ك. المنجد)

نوشتهٔ دیگران دربارهٔ آنان

از خدایان حرنانیان ، که الاهه میباشد ، خدای‌کور مریخ است‌که روح شروری دارد .

بیل ـشیخ با وقار. قسفر ـ حبر کامل. قوسطیر ـ شیخ برگزیده ودارای‌بالهای‌هوائی. صارح ـ دخت درویشی‌که آن خدایان را زائیده. حباب[1] زن فارسی‌که مادر آنان ، و دارای شش روح شرور بوده وآنها را بکنارهای دریا روانه میداشت . اقورم[2] ـ خدای ثل‌که تمورا را پذیرفت [3] . خدای‌آور ـ الاهه‌بلثا . وخدای ثل . که نگهداری از بزهائی داردکه فروشان راکسی مجاز نبوده ، بلکه باید برای قربانی‌کشته شوند ، و زنان باردار نباید آنها را قربانی‌کنند . وبآنها نزدیک شوند .

واز خدایان آنان صنم‌الماء ـ بت‌آب ـ است ،که در دوران اسطه [4] وطرنیقوس[5] از مرتبهٔ الاهه بودن سقوط‌کرده وپنداشتند‌که بقصد هندوستان گریخته، وبدنبالش‌رفتند.واز او با التماس وزاری خواستند‌که بی‌درنگ برگردد ، واو درجوابشان‌گفت : من‌هیچگاه‌بشهر حران درنیایم ، ولی تاآنجا میآنم ، ودر سریانی معنی تا آنجاکاذا است‌که در طرف‌شرقی حران است، وعهده‌دار هستم‌که شهر، ومردمان فاضل‌شما را سیراب نمایم . وآنان‌تاباموروز در روز بیستم هرماه نیسان ، زن ومرد ، بیرون شوند ، ومنتظر آمدن صنم‌الماء هستند . و آن‌جا را ـ کاذا ـ نامند .

چیزهای شگفت‌انگیزی‌که دارند

بال راست‌جوجه مرغهائی راکه در میان خانه الاههٔ نر بوده نگاهداری نمایند ، و با دقت رگ وریشه آنرا درآرند وبگردن‌کودکان ، وگردن‌بندهای زنان‌بـاردارآویزان نمـایند ، و چنین پندارند‌که پـاسدار و پناه بزرگی می‌باشد . و موثقی میگفت : در قدیم چیزها وبدعتهائی بآنان نسبت داده میشدکه نمیدانم اکنون هم دارند یانه ، ازآن‌جمله،در

---

۱ ـ (الحساب) ۲ ـ ف (ابورم)

۳ ـ ثل ـ تحریف شده تنث Taint الاهه فنیقی ، و زن تامور است (شاولسون ج۲. ص ۲۹۴ Chwolsohn)

٤ ـ٥ ـ اسطه ، ظاهراً istar - venus الاهه بابل است وطرنیقوس Berossus. از پادشاهان پیش از طوفان بود Chwolsohn (شاولسون ج ۲ـص ۳۰۰ـ۳۰۱).

میانشان گروهی بنام‌روفسیان بودندکه زنانشان جامه نداشتند والبته بزر وزیور نیزآرایش نمیکردند ، ودرهرسال یك روز برای تقرب بخدایان‌خود ، خوك‌کشی داشتند ، و در آن روز ، آنچه‌گوشت خوك بدست میآوردند ، میخوردند ، وگروه دیگری مذهبشان این بود که از خانه برون نروند ، وموی‌سر را با تیغ ، یا نوره ، از بین ببرند، و زنانشان نیز سر را مانند مردان میتراشیدند .

تاریخ رؤساء صابئیان حرنانی

در اسلام

این اشخاص ازدوران عبدالملك‌بن‌مروان ، که‌مصادف‌باسال یکهزار وچهاراسکندری بود ، برکرسی ریاست نشستند ـ اولی آنان :

ثابت بن احوسا	مدت ریاست	بیست وچهار سال
ثابت‌بن قرثیا	» »	هفده سال
قرة‌بن ثابت‌بن‌ایلیا	» »	بیست ویکسال
سنان بن‌جابربن‌قرة بن‌ثابت‌بن‌ایلیا	» »	نه سال
میخائیل‌بن اهربن‌بقرادیس	» »	پنجسال
مغلس‌بن طیبا	» »	پنجسال
قرة‌بن اشتر	» »	نه سال
ثابت بن‌طبون	» »	شانزده سال
ثابت بن‌ایلیا	» »	بیست‌سال
جابر بن‌قرة‌بن‌ثابت	» »	ده سال
عمروس بن‌طیبا	» »	هفده سال
نقین‌بن قصرونا	» »	پنجسال
قسطاس بن‌یحیی‌بن زونق	» »	چهل و دوسال
عثمان بن‌مالی	» »	بیست وچهار سال
قاسم‌بن قوقانی	» »	نه سال

و این قاسم بسفری رفت و پس از برگشتن بازچهار سال ریاست داشت .

و پس از این‌گروه کسانی آمدندکه برکرسی ریاست ننشسته ، ولی‌مردم ازآنهاچون رؤساء خود شنوائی داشتند ، مانند؛ سعدون‌بن‌خیرون، از بنی‌هرقلیس ؛ وحکیم‌بن‌یحیی از بنی‌هرقلیس .

حکایتی دیگر درباره آنان

نسخهٔ بدست‌آوردم ،که یکی از مترجمان کتابی را ترجمه‌کرده ، ومشتمل بررازهای پنجگانه آنان بود ، و از راز اول یکورق افتاده داشت ، وآخرین‌کلمات آن ، بالفاظی‌که مترجم ذکر نموده این است :

همچو برهٔ در میان‌گله ، وگوساله درمیان‌گاوان ، وچون مردمان نوخواسته ، بـا عزم و باشتاب‌که‌بخانهٔ بنداریان فرستاده شده‌اند . خدای ماقاهر است وماخوشحال‌سازیم

اول راز دوم : که راز اهریمنان ، و بتان بوده ، ودر آن گویند :

کاهن بیکی از بردگان‌گوید ، آیااین چیزیراکه بمن دادی همان نیست‌که باودادهٔ و آنچه راکه‌بمن سپرده داشتی، باو سپرده بودی . درجواب‌گوید : برای‌سگان وکلاغان‌و مورچگان است ، ودر جواب او باز بپرسد ، برما چه‌چیزها واجب است‌که درباره سگان، وکلاغان ، ومورچگان ، بجای‌آوریم ، جوابش دهد ، ای‌گمراه ، آنها برادران ماباشند، وخداوند قاهر است ، وماخوشحالش داریم .

آخر راز دوم :

باز همچو بره‌گان در میان‌گوسفندان وگوسالگان در میان‌گاوان ، وچون مردان نوخواسته و نادانان ، وگریز پایان‌که بخانه بنداریان روانه شده‌اند . همان‌خانه پیروزی که ماآنرا خوشحال داریم .

اول راز سوم :

شماکه بنو بنداریانید ، چه قول ونظری دارید ، وکسی‌که آنجا باشد از پشت‌سرش جواب‌گوید ، ماخاموشانیم .

آخر راز سوم :

چه بـا بدنبال همدیگر ، مانندبره‌گان ، وگوسفندان ، وگوسالگان ، درگله‌گاو، ومانند مردان نوخواسته ، بخانه بنداریان، رفت و آمدکنند . خدای ما قاهر است و مـا خوشحالش داریم .

اول راز چهارم :

پس از اینهاکاهن‌گوید ، ای بنو بنداریان شنوا باشید ، وکسی‌که آنجا باشدازپشت سر ، جواب‌گوید : ماخاموشانیم ، وهمه جواب‌دهند ، ماگوش فراداشته‌ایم .

آخر راز چهارم :

ای رفت وآمدکنندگان بخانه بنداریان ، خدای ماقاهر است و ما خوشحالش داریم

اول راز پنجم:

کاهن گوید: ای بنوبغداریان شنونده باشید ، ودرجواب گویند ، مارضایت داریم، پس بگوید، خاموش باشید ، جواب گویند ، ماگوش فرا داشته‌ایم و او شروع بگفتن کند ، که وای، من آنچه بدانم میگویم وازآن دریغی ندارم .

آخر راز پنجم:

روآوردگان بخانه بغداریان ، خدای ماقاهراست ، وماخوشحالش‌داریم.

صاحب کتاب گوید : شماره مثلهائیکه ازقول کاهنه ، درباره آن خانه ، در این هفت روز، نقل‌شده، بیست ودومثل است که ازراه افسانه وحکایت میسرایند، وباآهنك میخوانند. اماجوانانی که اجازهٔ ورودبآن خانه را دارند،آن هفته‌را درآنجا مانده، بخوردن و نوشیدن مشغول‌شوند ، ودراین هفته زنان نباید بآنها نگاه‌کنند ، وشرابرا ازهفت پیمانهٔ‌گیرندکه‌در کنارهم چیده شده، ونام‌آن را ـ یسورا ـ دانند، وازآن شراب روی دیدگان خود بمالند ، پیش‌ازآنکه لب بگشایند ولفظی‌گویند ، نان ونمکی وازآن پیمانه‌ها ، وقرصها وجوجه‌ها، بآنان میخورانند ، بطوریکه در هفتمین روز، همه چیزها را خورده‌اند. ونیز گوشهٔ ازاین خانه پیمانه شرابی‌است بنام. فاع-[1] وبرئیس‌خودگویند چه زیبا هنریست ای بزرگترازما، واودرجواب گوید، پیمانه‌ها را لباب پرکنید، اندك اندك بنوشید،که این است راز هفتگانه که‌کسی برآن چیره نگردد .

محمدبن اسحاق گوید : مترجم‌این‌رازهای پنجگانه ، مرد ناتوانی در سخن‌پردازی بوده، ودرعربیت فصاحتی نداشته ، یا خواسته است باین‌گونه ترجمهٔ زشت وناهنجار درنقل الفاظشان صداقت نشان‌داده باشد، وازاین‌جهت، آنرا بحال‌خود درنارسا بودن،وگسیختگی بیان، گذاشته است .

هنگامیکه هارون‌بن ابراهیم‌بن‌حمادبن اسحاق قاضی، تصدی قضاوت حران واطراف آن را داشت، کتابی‌بزبان سریانی بدست‌آورد که درآن کیش وآئین ونمازهایشان بود، و او شخصی‌راکه درسریانی وعربی‌فصاحت داشت احضارکرده ، و درمحضرش‌آنرا بی‌کم و زیاد ترجمه‌نمود. وآن کتاب‌اکنون‌دردست مردم بفراوانی‌موجودبوده، وگویا،هارون‌بن‌ابراهیم، آنرا برای ابوالحسن علی‌بن‌عیسی فرستاد. دراین کتاب‌کارهایشان ، بتفصیل‌آمده ، وکسی که‌آنرا بخواند، ازبسیارکتابهائیکه در این‌زمینه تألیف شده بینیاز می گردد .

---

۱ ـ فاع ـ اگرعربی‌باشد، بمعنی‌خوشبو، واز ـ فوع ـ است (ر.ك. اقرب‌الموارد).

مذهب مانی

محمدبن اسحاق گوید : مانی‌پسرفتق بابك واو،پسرابوبرزام واز حسکانیان بود[۱]، نام مادرش‌میس، وبقولی اوتاخیم ، وبقولی‌مرمریم ، از فرزندان اشکانیان بود . گویند مانی اسقفقنی[۲]وعربان، وازمردم حوحی[۳]است‌که در حوالی‌بادرایا وباکسایا[۴] ، زندگانی‌میکرد وپاهای‌کجی‌داشت. وگویند پدرش ازهمدانیان بوده ، وببابل‌آمده ، و درمدائن ـ درجائی بنام طیسفون[۵]که بتخانهٔ داشت، اقامت نمود . فتق چون مردمان دیگر بآن بتخانه میآمد، روزی از روزها ، درآن بتکده صدای هاتفی‌را شنیدکه بوی‌گوید: ای فتق ، گوشت‌نخور، شراب ننوش، وبشریرا بحباله نکاح خود درنیاور ، فتق‌که این را دید ، بگروهی‌پیوست‌که درنواحی‌دستمیسان[۶] معروف بمغتسله بوده،وهنوزهم‌درآن نواحی، وبطائح[۷] بازماندگانشان موجود، ودارای مذهبی هستندکه بفتق‌امر گرویدن بآن شده‌بود . زن‌فتق‌بمانی باردار بود ، و همینکه او را زائید ، چنین میپنداشت،که خوابهای خوبی‌برای پسرش میبیند ، ودرحال بیداری دیده است مثل‌اینکه‌کسی او را میگیرد وبآسمان میبرد، وبرمیگرداند ، وچه‌بسایکی دوروز مانده، وبرمیگردد. پدرش‌کسی را فرستادکه او را با خود باقامتگاه پدرش برده، و نزد او تربیت یافته ، وبکیش او درآمد . مانی در همان‌کودکی سخنان حکیمانهٔ میگفت و دوازدهمین‌سالش‌که تمام‌شد، چنانکه‌گویند ، ازفرشته ـ جنان‌النور-که خداست ـخدابالاتر ازاین سخنان است ـ وحی‌براونازل‌گردید ، وفرشتهٔ‌که این وحی را آورد ، توم ، نامیده میشد، و در زبان نبطی[۸] معنایش- قرین[۹] است. وبوی‌گفت ، ازاین ملت‌کناره گیری‌کن‌که

۱ـ حسکانیان‌گروهی از اولاد نیشابوریانند (منتهی‌الارب).

۲ـ قنی- یادیرقنی- درتألیفات عربان و مسیحیان زیاد آمده ، وگویند دختر امیری بنام - قونی- بیمارشد، وبشفاعت مارماری بهبودی یافت، واین‌دیررا اوائل قرون وسطی در شانزده فرسنگی‌بغداد ساخت‌که بمرور زمان ویران‌گردید (اعلام‌المنجد).

۳ـ درمعجم‌البلدان ـ جوخی- ونام شهرستان بزرگی درحوالی‌بغداد است .

۴ـ بادرایا و باکسایا شهرهای کوچکی است میان بغداد و واسط که بهم نزدیکند (معجم‌البلدان) ۵ـ طیسفون شهریست درسه فرسخی‌بغدادکه ایوان‌کسری‌درآنجاست (معجم‌البلدان) ۶ـ رجوع شود بصفحه ۱۹۷ این‌کتاب

۷ـ رجوع‌شود بصفحهٔ ۲۱۲ این‌کتاب

۸ـ رجوع‌شود بصفحهٔ ۱۹ باین‌کتاب

۹ـ قرین‌یاتوم- بمعنی همزاد است (منتهی‌الارب)

توازآنان نیستی، وبر تواست که پرهیزکاری وترك شهوترانی نمائی ، وهنوز هنگام ظهور تو نرسیده برای‌آنکه خوردسال هستی . وهمینکه بیست و چهارسالش بپایان رسید ، توم ، آمده ، وبوی گفت: آن هنگام رسیده است که ظاهرشوی ، وکارخود را برملاداری.

سخنانیکه ـ توم ـ باو گفت :

سلام بر تو ای‌مانی، ازطرف خودم، وازطرف خدائی‌که مرابرسالت نزد توفرستاده، وتورا بپیامبری خودبر گزیده ، وبتو امرمیکندکه مردم را بخودخوانی ، وازطرف اونوید حق‌را بشارت دهی، وهر کوششی‌را برخود هموار داری .

مانویان گویند : روزیکه شاپورپسراردشیر بتخت نشست ، او بر وی درآمده ، وتاج را برسرش گذاشت ، وآن‌روز ، یکشنبه اول‌ماه نیسان ، وآفتاب دربرج حمل‌بود[1] ودونفر که ازمذهبش پیروی داشتند، بنام‌شمعون، وذکوان ، همراهش‌بوده ، وپدرش نیزآمده‌بود، تا سرانجام‌کار او را مشاهده نماید .

محمدبن اسحاق گوید : مانی در سال دوم پادشاهی غالوس رومی[2] ظاهر گردیده ، و مرقیون درحدود یکصدسال ، قبل‌از او در دوران پادشاهی طنطوس انطونیانوس[3] بوده ، و

۱ـ ازاین‌بیان چنین برآید این نیسان ـ که مسلما نیسان سریانی است ـ در ماه حمل‌بوده ، وبا نیسان رومیان‌که ماه هفتم‌آنان ، ومطابق باتحویل‌آفتاب ببرج حمل‌است، یکی میباشد، وآقای دکترمعین در صفحهٔ۔۲۲۲۷ـ برهان قاطع، آنرا ـ ماهی درفصل‌بهار ـ دانسته ولی‌معلوم‌نیست‌که مؤلف، برهان‌قاطع، وفرهنگ‌نفیسی، ازروی چه‌مأخذی‌آنرا۔ دومین‌ماه‌بهار۔ دانسته‌اند۔ درمنتهی‌الارب، والمنجد، واقرب‌الموارد ، اشارهٔ باین مطلب نبوده، وتصوراینکه چون درآن زمان حساب شمسی‌بوده ، وممکن است باماه اول۔ یا دوم و حتی‌سوم بهار، مصاف آید۔ بازاشکال ـ تصریح بدومین ماه بهار۔ را حل نمیکند، ومعروفیت باران نیسان . درماه دوم بهار، یك چنین سند تاریخی‌را متزازل نمیدارد . و مؤید این معناگفته فخرالدین اسعد گرگانی درکتاب ویس‌ورامین است.

منم‌آذار وتو نوروزخرم ـ هرآینه بود این هردوباهم، وآذارماه ششم‌کاهنامه رومی‌است ونوروزهمان نیسان است‌که بعدازآذار میباشد (ر.ك. ویس ورامین ص ۳۵۹ چاپ۱۳۱٤).

۲ـ غالوس ـ Callus ـ امپراطور روم در سالهای ـ ۲۵۱ـ۲۵۳ مسیحی (ر.ك. لاروس) .

۳ـ طنطوس انطونیانوس۔ ظاهراً انطونین.ل، پیوس Antonine le. Pieus است که درسالهای ـ۱۳۸ـ۱۶۱ مسیحی امپراطور روم‌بود (ر.ك. لاورس) .

سی‌سال پس‌ازمرقیون ، ابن‌دیصان ظهور نمود ، و نامیده شدنش بابن دیصان ، ازین‌جهت بودکه درکنار نهری بنام - دیصان - بدنیاآمد .

مانی‌خود را همان - فارقلیط - میدانست که عیسی‌علیه‌السلام ظهور اورا بشارت داده بود[1] و دین‌خود را ازمذهب مجوسیت ، و نصرانیت ، درآورده ، و همچنین خطی‌که باآن کتابهای دینی را می‌نوشت ، ازسریانی وفارسی استخراج شده بود . و مدت چهل‌سال پیش ازبرخورد بشاپوردرشهرستانها میگشت ، وفیروز، برادر شاپور پسراردشیر را بخود دعوت کرد ، و او ویرا ببرادرش شاپور رسانید .

مانویان‌گویند ، هنگامیکه برشاپور درآمد بردوش‌هایش نوری بودکه مانند چراغ میدرخشید ، شاپورکه‌آنرا دید در نظرش‌بسیار گرامی وبزرگ جلوه نمود ، درحالیکه‌قصد کشتن ودرافتادن با ویرا داشته ، ولی‌درآن برخورد بیمی ازوی در دلش‌هویدا شده ، واز دیدارش خوشحال گردیده ، وازاو پرسید . برای چه‌آمدهٔ ، اوبوی نوید دادکه باز بسویش خواهدآمد ، و درهمان وقت ازوی چیزهائی‌خواست ، چون‌گرامی داشتن پیروانش در آن شهر وسائرشهرهای مملکت ، تا بتوانند بهرشهری‌که خواسته باشند بروند ، و شاپور تمام خواسته‌های او را پذیرفت . ومانی، هندیان وچینیان وخراسانیان را بخود خوانده و در آنجاها نمایندهٔ از خود داشت .

چیزهائی که مانی آورده

وسخنانش‌درباره صفات قدیمهٔ خدایمتعال وساختمان عالم

وجنگهائیکه میان نور وظلمت برخواسته شد

مانی‌گوید: پیدایش عالم از دوهستی است ، یکی نور ، ویکی ظلمت ، و هریك از دیگری جدا بوده . ونور اولین بزرگی‌است‌که در شماره نیاید ، و او خداوند و فرشته جنان‌النور است ، وپنج عضو دارد، حلم ، علم، عقل، غیب ، وفطنت ، بضمیمهٔ پنج عضودیگر که: محبت ، ایمان ، وفا ، مروت ، وحکمت است .

وچنین پندارد، که خدا با این صفتها ازلی‌بوده ، و دو چیز ازلی دیگرهم با اوست: یکی‌آسمان ، یکی زمین .

۱ـ مسیح علیه‌السلام درفصل پانزدهم انجیل‌گوید ، فارقلیط روح حق‌است‌که پدرم او را فرستاد تاهرچیزیرا بشما بیاموزد (ملل ونحل‌شهرستانی ج۲ ص۲۳).

مانی گوید[۱]: اعضاء آسمان پنج است: حلم، علم، عقل، غیب، وفطنت. و اعضاء زمین؛ نسیم، باد، نور، آب، وآتش است.

هستی دیگر که ظلمت باشد، پنج عضو دارد: ضباب[۲] و حریق، وسموم[۳]، وسم، و ظلمت.

مانی گوید: آن هستی نور افشان، درکنار هستی ظلمت بوده، وحائلی میانشان نیست. و نور ازیکطرف باآن برخورد دارد، وازسمت بالا، وراست، وچپ نور را پایانی نیست. وظلمت ازسمت پائین، وراست، وچپ پایانی ندارد.

مانی گوید: شیطان از آن زمین تاریك است ولی نه اینکه ذاتاً ازلی باشد، بلکه جواهریکه درعناصر بوده ازلیت داشته، وآن جواهر که درعناصرش جمع گردید، شیطان ازآنها هستی یافت، سرش مانند شیر، و بدنش چون اژدها، وبالهایش همچوبال پرندگان، ودمش چون دم ماهی، وچهارپا مانند چارپایان دارد. وهمینکه این شیطان ازظلمت هستی یافت، هرچیزیرا بدم درکشید، وبلعید، وتباه کرد، وازسمت راست وچپ بجولان درآمده، و روبپائین آورد، و درهمه‌جا تباهکاری مینمود، وستیزه کنندگان با خودرا نابود میساخت. بعد قصد بالا رفتن نمود وپرتو افشانی نور راکه دید ناراحت شده، وچون میدیدکه همی بالاتر رود، بلرزه افتاده، ودرخود فرو رفته و بعناصرش برگشت، پس‌ازآن بازقصد بالا رفتن نمود، زمین پرتوافشان ازکار شیطان و مقاصدی‌که درکشتار و تباهی داشت، آگاه گردیده و این‌آگاهی‌او، سبب‌آگاهی عالم فطنت، سپس‌عالم غیب، سپس عالم عقل، وسپس عالم حلم گردید. وفرشته جنان‌النور که ازآن آگاه شد، برای سرکوبی او حیلهٔ بکاربرد، وباآنکه لشگریانش‌را توانائی سرکوبی‌او بود، خواست بخودی خود این‌کار را انجام‌دهد. ببرکت روح خود، وعوالم پنجگانه، وعناصر دوازده‌گانه‌اش، نوزادی بوجودآورد، که همان انسان قدیم بود، و او را نامزد ستیزه با ظلمت نمود.

و انسان قدیم‌نیزخود را باجناس پنجگانه، پنج‌الاههٔ، نسیم، باد، نور، آب، وهوا آراسته وآنهارا اسپر وسلاح خود قرار داد. اولین چیزی‌که بتن پوشید، نسیم‌بودوبالای‌آن نسیم‌بزرگ، نورخیره کننده‌را پوشیده‌وبرآن‌نورپوششی‌ازآب غبارانگیز گذاشته، ودربادی‌تند

۱ـ درمتن‌عربی‌قال‌مانی ـ وقال ـ بسیاردارد‌که ما برعایت سادگی وروان بودن‌عبارات آنرا درترجمه نیاوریم.

۲ـ ضباب ـ میغ وبخاری‌که در زمستان درهوا پیدا شود (منتهی‌الارب).

۳ـ سموم ـ بادها۱ گرم ومهلك (منتهی‌الارب)

پنهان شده، وسپس آتش‌را چون سپرونیزه بدست گرفته ، وبا شتاب ازجنان بپائین آمـده، تا بمرزجنگ رسید. شیطان قدیم نیز باجناس پنجگانه خود ، دود ، وحریق، وظلمت ، و سموم، وضباب، روی‌آورده ، وآنها را زره، وپناهگاه خود قرار داده ، و با انسان قدیم ، رو در روشده ، ومدتها باهم جنگیدند، وابلیس قدیم‌برانسان قدیم فائق گردیده ، وازنور او بلعیده و او را بااجناس، وعناصرش دوره‌کرد، فرشته جنان‌النورالاهه دیگری را بدنبال او روانه داشت، و او را نجات داده وبرظلمت پیروز گردانید . و آنکه بدنبال انسان پائین آمد ، وانسان قدیم را ازآن دوزخیان رهائی‌بخشید ، و اسیرانی از ارواح ظلمت گرفت ، حبیب‌الانوار نام داشت .

وگوید : پس‌ازآن، بهجت وروح‌الحیاة بآن مرزآمده ، ودرآن ژرفنای دوزخ‌قدیم نگاه‌کرده، و انسان قدیم. وفرشتگان را درمحاصرهٔ ابلیس ، و همراهان شرارت پیشه او، وآن حیات تیره و تار دیده وروح‌الحیاة با صدای برق آسای بلندی بانسان قدیم ندائی در داد، که بصورت‌الاههٔ درآمد. ومانی گوید، همینکه ابلیس قدیم ، با انسان قدیم بهم‌گلاویز شدند ، اجزاء پنجگانه نور با اجزاء پنجگانه ظلمت بهم‌آمیخت ، و دود با نسیم آمیخته شد واین‌نسیم ممزوج ازآن بوجودآمدکه ،آنچه لذت وآسایش‌نفس، وحیات حیوانیست،از نسیم، وآنچه نابودی، وآزاراست ازدود میباشد ـ وحریق باآتش‌آمیخته شده که این‌آتش‌از آن بوده وآنچه سوزندگی‌ونابودی، وفساد دارد، ازحریق، وآنچه درخشندگی وروشنائی دارد ازآتش‌است. ونور باظلمت‌آمیخته شده‌که این جسمهای سطبر وکلفت ، چون‌طلاونقره وامثال‌آن پیداشده ،آنچه صفا وزیبائی، ونظافت ومنفعت دارد ، از نور، و هرچه چرکی، وتیرگی وغلظت وقساوت دارد ، از ظلمت است . و سموم با بادآمیخته‌که این باد از آن بوده ، وآنچه‌که منفعت ولذت دارد ، از باد وهرچه موجب اندوه و شرم ، و زیان است ، ازسموم می‌باشد . و ضباب با آب آمیخته‌که این‌آب ازآن بوده ، و چیزهای صفادار ، و گوارا و ملائم بانفس، ازآن‌آب، وچیزهای جدائی انداز ، وخفه‌کننده ، و موجب نابودی، و سنگینی، وافساد ، ازسموم است .

مانی گوید: همینکه اجناس پنجگانه ظلمت ، با اجناس پنجگانه نور آمیخته شدند ، انسان قدیم ، تا ژرفنای‌آن مغاك پائین رفته ، واجناس ظلمت را ازبیخ وبن درآورد ، تا

بیشتر نشوند، وسپس ببالا، وهمان جایگاهی که در میدان جنگ داشت ، برگشت و بپارهٔ از فرشتگان امر کرد، قسمت بهم‌آمیخته را بزمین ظلمت، که در پشت زمین نور قرار داشت ، بکشانند، ودر آسمان آویزان دارند ، سپس یك فرشته ، دیگر راگماشت که آن اجزاء بهم آمیخته را نگهداری نماید.

مانی گوید: فرشته عالم نور ، بپارهٔ از فرشتگان خود امر کرد ، تا از آن اجزاء بهم آمیخته ، این عالم را خلق و بنا نماید ، تااجزاء نورانی ازاجزاء ظلمانی جدائی داشته باشد. و او ده آسمان، وهشت زمین آفرید، ویك فرشته برای حمل آسمانها، ویکی هم برای برداشتن زمین گماشت. برای هر آسمان دوازده دروازه ، با دهلیزهای بزرگ وگشاد ، قرار داد که هر دروازه ، روبروی دروازه دیگر با دولنگهٔ در بریکایك آن دهلیزها بوده ، و درهای این دهلیزها ، هر کدام ، شش عتبه وهر عتبه ، سی جاده مشجر، وهر جاده دوازده صف داشت ، و طول عتبه‌ها، وجاده‌ها وصفها بآسمان کشیده شده، وفضای پائین‌ترین زمین را بآسمان وصل، وبدورش خندقی گذاشت تا ظلمتهای تصفیه شده از نور را در آن اندازد ، و در پشت خندق باروئی قرار داده بود که هیچ جزئی از ظلمت جدا شده از نور بیرون نرود .

مانی گوید : پس از آن آفتاب وماه را برای تصفیه نور این عالم آفرید و آفتاب تصفیه کنندهٔ نوریست که باا هریمنان گرما آمیخته ، وماه تصفیه‌کننده نوریست که با اهریمنان سرما آمیخته، وهمهٔ اینها دریك ستونی از تسبیحات ونیایش با سائر تسبیحات ، وتقدیسات وسخنان نغز ، ونیکو کاریها بآسمان رود وبآفتاب واگذار شود ، وآفتاب آن را بنوریکه در عالم تسبیح ، ودر بالای آن قرار دارد میدهد ، و از آنجا بسوی نور برگزیده و خالصی رهسپار گردد. و این کار تا وقتی است که از نور چیزی بماند که آفتاب وماه توانائی تصفیه آن را نداشته باشد، دراین هنگام فرشتهٔ حامل زمینها برکنار شود ، و فرشته، دیگر کشش آسمانها را رها کند ، و بالا و پائین درهم ریزد ، و آتشی بجوش و خروش در آید که در تمام اشیاء زبانه می کشد تا هر نوری که در آنها باشد بتحلیل رود .

مانی گوید: این خروش وزبانه کشیدن آتش در یکهزار وچهارصد و شصت وهشت سال ادامه دارد ، وهمینکه این تدبیرها بپایان رسد . و بتیاره روح ظلمت ، رستگاری نور واوج گرفتن فرشتگان ، ولشگریان نگهبانان را بیند ، بزاری درآید وقصد جنگ نماید ، وسپاهیانی که دورش هستند ویرا سرزنش کنند ، و او بقبری فرو شود که برایش کنده بودند،

وبرآن سنگی بیزرگی دنیا گذارند که او را خورد و خمیر سازد ، و از آزارهای ظلمت خلاصی یابد .

والماسیه منانی[۱] چنین پندارند که ازنور چیزکی درظلمت باقی مانده است.

آغاز تناسل بمذهب مانی

مانی گوید: پس‌ازآن. هریك از اراكنه[۲] وستارگان، وزجر[۳] وحرص و شهوت وگناه با یکدیگر نزدیکی نموده . و ازآمیزش‌آنها ، انسان اول که همان‌آدم است ، پدیدآمد و این‌کار را دوآرکون ، مرد و زن انجام داده‌اند و پس‌ازآن آمیزش دیگری رخ داد که ازآن زن زیبائی‌که حوا باشد ، پدیدارگردید . و همینکه فرشتگان پنجگانه درآن دو، نوزاد نور وخوشبوئی خدائی‌راکه حرص ربوده ودرآنها نهاده بود ، مشاهده‌کردند ، از بشیر. وام‌الحیاة ، وانسان قدیم ، وروح‌الحیاة ، خواستندکسی را روانه دارند تاآن نوزاد قدیم‌را رهائی وخلاصی بخشد ، وبدانش و نیکوکاری را برایش روشن دارد ، واز اهریمنان نجاتش‌دهد .

گوید: آنها نیز عیسی‌را با یك‌الاهه روانه داشتند ، که بسوی‌آن دو آرکـون روی آورده وهردو را بزندان انداخته وآن دو نوزاد را نجات دادند ، وعیسی بنوزادی‌که‌آدم بود روی‌آورده وبسخن درآمده ، وبهشت وخدایان ودوزخ و اهریمنان ، و زمین و آسمان را برایش شرح داده ، و ویرا از حوا ترسانیده وبآزارش نظرداده ، واز اوخواست‌که از وی دوری جوید، واو را ازنزدیك شدن بوی هراسان داشت. واوهم‌این‌کارها را انجام‌داد .

سپس‌آن‌آرکون بسراغ دخترش‌که حوا بودآمده ، واز روی شهوتی که داشت ، با وی نزدیکی کرده و پسرزشت روئی زائیدکه اشقر[۴] و نامش قاین ـ مرداشقر ـ بود ، و

۱ـ الماسیه را بدست نیاوریم .

۲ـ اراکنه جمع‌ـ ارکون ـ معرب ـ ارخون‌ـ یونانی‌ـ دهقان عظیم (اقرب‌الموارد) و بشیطان‌هم این‌نام اطلاق میشود (ر ك. ملل‌ونحل شهرستانی ج۲ص۱۳۳).

۳ـ زجرـ ملائکۀ که ابرها میرانند، (اقرب‌الموارد).

٤ـ اشقرـ سرخ موی، مردسرخ و سفیدکه سرخی او غالب باشد (فرهنك فارسی آقای دکتر معین) .

این پسر بامادرخود نزدیکی کرده ، و پسر سفیدروئی‌زائیده ، که نامش هابیل ـ مردسفیدرو بود ـ پس از آن ، قاین بامادر خود جمع‌شده ودو دختر از او آمدکه یکی‌حکیمةالدهر، و یکی ابنةالحرص نامیده شده ، و ابنةالحرص را قاین بزنی گرفته ، و حکیمةالدهر را بهابیل گذاشت که او را بزنی برداشت .

گوید : در حکیمةالدهر از نور و حکمت خدا بهرهٔ بود، که در ابنةالحرص چیزی ازآن دیده نمیشد . وپس ازاینکه یکی از فرشتگان گذارش بحکیمةالدهر افتاد، بوی گفت خود را بخوبی نگهداری بنما ، چون از تو دوجاریه پیدا شودکه شادمانی‌خداوندرا بکمال رساند، سپس با او نزدیکی‌کرده، دو دختر از او پیدا شدکه یکی را فریاد و دیگـری را برفریاد خواند . این خبرکه بهابیل‌رسید ازخشم برافروخته و اندوهی‌سراپایش راگرفته، وبوی‌گفت . این دو فرزند را ازکجا آوردهٔ ، همی‌پندارم از قاین باشند ، و اوست‌که‌باتو آمیزش نموده است . حکیمةالدهر چگونگی صورت آن فرشته را برایش شرح داد . و او ویرا سرداده ، بنزد مادر خود رفته و ازکار قاین شکایت نمود ، وگفت خبر داری‌که او با خواهر و زن من‌چه کرده است . قاین‌که از این‌شکایت آگاه گردید ، قصدهابیل رانموده ، و باکوبیدن سنگی بر سرش ، ویراکشته وحکیمةالدهر را بزنی گرفت .

مانی‌گوید : پس‌از اینکه آرکونها، و آن‌صندید، [1] وحوا آن‌کار را از قاین دیدند ، افسرده شده وصندید بحوا زبان سحر را آموخت ، تا آدم را سحرزده نماید ، او نیزرفته و این‌کار را انجام داده و اکلیلی ازگلهای شجر [2] برایش برد . همینکه آدم او را دید ، از زیادی شهوت با وی آمیزش نموده ، و حوا آبستن شده ، و مرد زیبـا وخوب صورتی زائید . این خبرکه بصندید رسید اندوهناك وبیمار شده ، و بحواگفت این‌نوزاد ازمانبوده و بیگانه است . حوا خواست آن نوزاد را بکشد ، ولی‌آدم او راگرفته و بحواگفت‌من او را با شیرگاو ، و میوه‌جـات درخت ، خوراکی خواهم داد و اوراگرفته و با خود برد . صندید ارکونها را روانه داشت تا آن درخت وگاو را بربایند ، وازآدم دور دارند . آدم

۱ـ صندید در لغت بمعنی دلاور ، ومهتر است ولی در اینجا ظاهراً لقب ارکونی است که باحوا جمع شده بود (ر.ك. منتهی‌الارب).

۲ ـ در اینجا عیناً کلمه ـ شجر ـ راگذاشتیم ،که درقرآن مجید نیزآمده، ودراقرب‌ـ الموارد ، ذیل ـ شجر ـگوید : شجرةالحیات همانست‌که خداوندآدم را ازخوردن آن‌نهی‌کرد (ر.ك، اقرب‌الموارد) .

این راکه مشاهده کرده آن نوزاد را گرفته ، وسه دائره بدورش کشید . بر دائرهٔ اول نام فرشته جنان ، وبر دائره دوم ، نام انسان قدیم ، وبر دائره سوم ، نام روح‌الحیات را گذاشته و باخدای‌خود از درعجز ولابه درآمده، وگفت اگر من گناهکار شمایم، این‌نوزاد چه‌گناهی‌دارد .

پس از این ، یکی ازآن سه نفر [۱] باشتاب درحالیکه اکلیل بهاء را بدست داشت، نزد آدم آمد . وصندید و ارکونها همینکه آن‌را دیدند ، پی‌کار خود رفتند .

گوید : پس ازآن درختی بر آدم نمودارگردیدکه آنرا لوطیس [۲] میگفتند ، و از آن شیری تراوش داشت‌که بکودك میداد ، و اورا بنام‌خود خوانده ، و پس از چندی ویرا شاتل نامید .

پس از این آن صندید بدشمنی با آدم و نوزاد برخواسته ، و بحواگفت برو بنزد آدم ، شاید بتوانی ویرا بسوی ما بازگردانی ، او نیز رفته و ویرا فریب داده ، و ازروی شهوت با وی آمیزش نمود . شاتل‌که ویرا میدید ، بموعظه و سرزنش وی درآمده ، وگفت بیا با همدیگر بمشرق و بسمت نور وحکمت خدا برویم ، و بـا هم بدانجا روانه شدند ، و آدم همانجا اقامت داشت تا ازدنیا رخت بربسته وببهشت رفت، وشاتل ، وفریاد، وبرفریاد، و مادرشان حکیمة‌الدهر ، بیك رویه ونهج درصدیقوت [۳] بودند ، تا وفات یافتند . وحواو قاین وابن‌الحرص ، بدوزخ رهسپار شدند .

۱ــ درمتن عربی دارد (ان واحداً من‌الثلاثه) که ظاهراً اشاره باقانیم ثلاثه است(ر.ك. اقرب‌الموارد ــ ذیل‌المثلث).

۲ ــ لوطیس ظاهراً معرب‌کلمهٔ افسانهٔ لوتوس **Lotus ــ Lotoss** لاتینی است‌که نام میوه بسیارشیرین درممالك **Lotophages** افریقا و خوراك افریقائیان‌باستانی‌بوده وگویند، بیگانگان اگر آن‌را بخورند مملکت‌خود را فراموش‌کنند (ر. ك. لاروس ــ ذیل این دولغت)

۳ــ صدیقوت ــ ظاهراً نام محل و پرستشگاه بوده ، و از مشتقات ــ صدیقون ــ است . وآقای دکتر ماتسوخ آلمانی‌که در صابئه مندائی ــ مغتسله ــ تخصص دارد ، این‌کلمه‌رامأخوذ از ــ **Mshnia Kusta** بزبان سریانی میداندکه مصطلح صابئیان مندائی بوده و معنایش صداقت خالصانه در ایمان است .

صفت زمین ، وآسمانی نوران

آن‌دوئی‌که باخداوند نور ازلیت دارند

مانی‌گوید: زمین نور دارای پنج عضو ، نسیم ، بـاد ، نور، آب، و آتش است . و آسمان پنج عضو : حلم، علم، عقل ، غیبت ، وفطنت دارد و این اعضاء ده‌گانه‌زمین وآسمان را عظمتی است . زمین نور،جسمی شاداب ، وشادی بخش ، ودرخشنده ، و تابانی‌دارد،که پاکیز گی بی‌آلایس، وزیبائی اجسام، صورت بصورت، زیبائی‌بزیبائی، سپیدی‌بسپیدی، صفا بصفا ، درخشندگی بدرخشندگی ، نوربنور، روشنائی بروشنائی ، مناظر بمناظر،خوشبوئی بخوشبوئی، خوشگلی بخوشگلی ، درها بدرها، برجها ببرجها، خانه‌ها بخانه‌ها ، منزلها به منزلها ،باغها بباغها، درختها بدرختها، شاخه‌هابشاخه‌های پر ازجوانه ومیوه،پرتوافشانیها داشته ، منظره‌ایست شادی‌بخش ، ونوریست‌که برنگهای‌گوناگون پرتوافشان‌بوده، پارهٔ از پاره دیگر بهتروباشکوه‌تر است . همه‌جا ابرهای سپید بهم پیوسته و همه‌جا سایه در سایه بوده ، وآن خداوند نور، براین‌زمین تاابد بوده وهست .

گویند، روی این زمـین ، خدا دوازده بزرگوار داردکه صورتشان همچو صورت اوست ، وهمه دانا ، وهمه خردمند هستند . و بزرگانی داردکه نامشان ــ جاویدانهای پر کار توانا ــ بوده ونسیم ، حیات این دنیاست .

صفت زمین ظلمانی وگرمای آن

مانی‌گوید : زمین آکنده بگودالها ــ مغاره‌ها ،کرانه‌ها ، بارانهـا ، بندهـا ، و بیشه‌هاست، زمینی‌است پخش وپلا، وبریده بریده، پر ازحرشه [۱] . چشمه های دودآگینش‌از ازشهرها بشهرهاست ، و ازبندهاست ببندها ، وچشمه‌های آتش‌زایش ، از شهرها بشهرها بوده، وچشمه‌های تاریک آن ازشهرها بشهرهاست . پارهٔ بالا ، پارهٔ پائین ، و دودی‌کهاز آن برخیزد ، لانهٔ مرگی است‌که از اعماق چشمه‌هائی در آیدکه پایه‌هـای آن ازهزاران

۱ـ حرشات حیوانات‌کوچك خزنده‌که اعراب بآن ــ ام‌اربع واربعین ـ وایرانیان ــ هزارپا‌گویند (ر.ك. المنجد).

تپه وماهور [۱] وعناصر آتش ، وعناصر بادهای سخت وتاریك ، وعناصر آبهای کوه ودره‌ها [۲] تشکیل گردیده ، و این‌زمین ظلمانی مجاور زمین نورانیست که در بالا بوده وآن در زیر قرار داشته ، وهیچکدام را ازجهت بالا وپائین نهایتی نیست .

چگونه باید انسان باین کیش درآید

گوید : کسیکه میخواهد باین کیش درآید ، باید آزمایشی از نفس خودکند ، واگر دید بفرو نشاندن شهوات ، وحرص ، توانائی دارد ، و میتواند از خوردن گوشت ، و شراب ، و از نکاح با زن و آزار ، آب وآتش و درخت وگیاه [۳] دست‌بردارد ، باین کیش درآید ، و اگر چنین توانائی را ندارد ازگروش بآن خودداری نماید . و اگر دوستدار این کیش است ، ولی قدرت خواباندن شهوات وحرص را ندارد ، محافظت ازکیش وصدیقان را مغتنم شمرده ، ودر مقابل کارهای زشتی‌که دارد اوقاتی را نیز برای‌نکوکاری، وشب‌زنده داری . وتضرع وزاری تخصیص دهد ،که همین امر ویرا ازعاجل و اجل بینیازگرداند ، و در روز بازگشت آن صورت دوم راخواهد داشت‌که ما پس از این بذکر آن خواهیم پرداخت . انشاالله .

کیشی که مانی آورد

و چیزهائی راکه واجب شمرد

مانی برای سماعین پیروان‌خود ده‌چیز را واجب شمرده ،که بدنبال آن سه خاتمه وهفت روز ، روزه‌داشتن در هرماه است. واجبات عبارتست از ایمان بچهار بزرگ : خدا و نورش وتوانائیش ، وحکمتش . خداوند جل‌اسمه فرشته جنان‌النور است، ونور او آفتاب و ماه، وقوتش فرشتگان پنجگانهٔ نسیم وباد ونور وآب وآتش بوده ، وحکمتش همین دین مقدس است‌که بر پنج معنا استوار است · ــ معلمان[۴] فرزندان حلم . مستمعان[۵] فرزندان

---

۱ ـ ف (من‌الزفیة تراب) ش (من‌الوفیة ربوات)
۲ ـ ف (و عناصر الماءالثقیل) ش (وعناصرالماءالقبل) وقبل ـ بضمتین ـ بالایاپائین کوه یاکمر آن (منتهی‌الارب)
۳ ـ ف (والسحر والریاء) ش (والشجر والنبات)
٤ ـ ف (المعلین) ش (المعلمین)
٥ـ ف (المشمسین) ش (المستعمین)

علم. کشیشان فرزندان عقل. صدیقان ــ فرزنداق غیب . و سماعان ــ فرزندان فطانت .

و واجبات دهگانه عبارتست از : ترك بت‌پرستی ــ ترك دروغگوئی ــ ترك بخل و زفتی ــ ترك آدمکشی ــ ترك زناکاری ــ ترك دزدی ــ و آموختن علل‌واسباب جادوگری . و پایداری‌دردوچیز، که‌یکی‌نداشتن‌شك و تردید در کیش‌ویکی‌هم‌ستی وفروهشتگی‌درکارباشد.

وچهار ــ یا هفت نماز را واجب دانست . بااین‌ترتیب :که با آب روان ، یا راکد مسح نماید. و روبروی‌آفتاب بایستد ، وبعد بسجده افتاده ، ودرسجده بگوید : مبارك است راهنمای فارقلیط[1] . پیامبر ما ، و مبارك است فرشتگان نگهبان او ، و مسبحان لشکریان پرتو افشان او ، این‌را درسجده که‌گفت ، برخیزد ، ودیگردرسجده نمانده، راست بایستد، سپس‌درسجدهٔ دوم بگوید : ـ بپاکی یاد شدهٔ توای مانی پرتوافشان و راهنمای ما ، که ریشه روشنائی ونهال زیستی، وشجرهٔ بزرگی هستی‌که تمامش بهبودی بخش‌است .

ودرسجده سوم‌بگوید: سجده‌کنم وتسبیح‌گویم، با قلبی‌پاك وزبانی راستگو ، خداوند بزرگی راکه پدر انوار وعناصرشان بوده، وبپاکی یادشوی ، ومبارکی تو ، وتمام عظمت، وعوالم مبارکی‌که‌آنها را بخود خواندهٔ ، و تسبیح گویند تورا مسبحان لشکریان تـو ، و ابرارتو ، وکلمه تو ، وعظمت‌تو ، ورضوان‌تو ، برای‌آنکه‌توئی‌تو،آن خداوندی‌که‌سر‌بسر حق وحیات ونکوئی‌هستی.

درسجده چهارم بگوید : نمازگزارم ، وسجده نمایم ، برای همهٔ خـدایـان ، وهمه فرشتگانی‌که درسایه تو بوده ، وبرای همهٔ انوار، وهمه لشکریانی‌که تمامشان تعلق بـآن خداوند بزرك دارند .

سپس درسجده پنجم بگوید : سجده‌کنم ، ونمازگزارم ، برای لشکریان بزرگوار ، برای خدایان پرتوافشانی‌که بحکمت خود ، ظلمت را زده ، وارانده ونابودگردند.

درسجده ششم‌بگوید: سجده‌کنم، ونمازگزارم، برای پدر بزرگوار، همان بزرگوار درخشان،که از علمین[2] آمده است .

وتا سجده دوازدهم همین‌گونه سجده نماید ، وپس‌ازفراغت ازاین نمازهای دهگانه، نماز دیگررا شروع‌کند وآن نیز سجده‌هائی دارد، که ما نیازی بذکرآنها نداریم.

وقت نماز اول، درهنگام زوال است . نمازدوم ، میان زوال و غروب‌آفتاب . و پس

۱ـ رجوع شودبصفحهٔ ۵۸٤ این‌کتاب .

۲ـ علمین‌العلما ـ زمینی‌است بشام (منتهی‌الارب)

ازآن نماز مغرب است که بعد ازغروب آفتاب بوده ، وسپس نماز شام ، باگذشتن سه ساعت ازغروب آفتاب است . ودرتمام این نمازها ، و سجده‌ها باید همان کاریرا انجام دهدکه در نمازاول ــ نمازبشیر ــ انجام داده است .

اما روزه : هنگامیکه آفتاب ببرج قوس درآید، وماه یکپارچه نورگردد ، باید دو روز،روز،گیرند بی‌آنکه درمیان‌آن افطارکنند، وهنگامیکه ماه‌نورؤیت شود ، دوروزباید روزه گیرند ودرمیان‌آن افطارنکنند، وسپس، همینکه ماه نوسرزد ، وآفتاب دربرج دلوبود، پس‌ازگذشتن هشت روز، باید سی‌روز ، روزه گیرند ، ودرغروب هرروزافطارکنند.

روزهای یکشنبه را همهٔ مانویان ، وروزهای دوشنبه را خواص مانویان ، بامرمانی، گرامی دارند .

اختلاف مانویان در امرامامت

پس‌ازمانی

مانویان‌گویند : همینکه مانی بجنان‌النور پروازکرد، پیش‌از پروازش ، سیس را جانشین خود قرارداد ، واوباقامهٔ این‌کیش و آئین کوشا بود تا از دنیا رفت ، وپس‌از او پیشوایانی که‌آمدند ، پیروی ازهمان رویه نموده ، وهیچگونه اختلافی باهم نداشتند تاآنکه دستهٔ بنام‌ـ دیناوریان‌ـ میانشان پدیدآمد، که برپیشوای خود ایراداتی‌گرفته ، واز اطاعتش خودداری داشتند . و در امرامامت و پیشواکه تمامیت‌آن در این بود که در بابل منعقد گردد، وپیشوا نبایستی‌درجای دیگر باشد، مخالفت نمود، ودراین عقیده وسائرمخالفتهائی که ذکرش بیفایده است باقی بودند، تاآنکه ریاست برتمام مانویان بمهر تفویض گردید. واین امردر دوران ولیدبن عبدالملک ، وحکومت خالدبن عبدالله قسری برعراق بود . در این‌زمان مردی بنام زادهرمز بآنان پیوسته ، وپس ازمدتی ازآنان کناره‌گیری نموده ، و شخص با ثروتی‌بود، که چشم ازآن پوشیده، وبصدیقوت[1] رفت باین‌گمان‌که چیزهای‌ناروائی مشاهده مینماید، وقصد داشت بدنیاوریان ملحق‌شودکه درماوراء نهربلخ[2] بودند. پس‌ازرسیدن بمدائن با مرد ثروتمندی‌که از کاتبان حجاج‌بن یوسف بود ، وبا او سابقه دوستی داشت . برخوردکرده . وبرای اوشرح دادکه چرا از میان مانویان بیرون‌آمده ، و قصد خراسان

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۵۹۰ همین‌کتاب .

۲ــ نهربلخ همان نهر جیهون است‌که تابلخ‌ده فرسنگ فاصله دارد (ر.ك معجم‌البلدان)

والحاق بدیناوریانرا دارد. این‌شخص گفت، خراسان‌تو، من‌هستم، ومن‌برای‌تو دراینجاصومعه میسازم ، و هرچه خواسته باشی برایت فراهم‌آورم ، او نیز نزد وی مانده ، و صومعهٔم برایش ساخته شد .

زادهرمز بدیناوریان نوشت که برای‌آن صومعه‌رئیسی روانه دارند، درجوابش‌نوشتند: ریاست جز درمملکت بابل درجای دیگرنباید باشد[1] و چون کسیکه صلاحیت ایـن سمت را داشته‌باشد پیدا نکرد، خودمتصدی این‌کارشده،وزمانیکه رو بانحلال گذاشت ، یعنی‌مرگش فرا رسید، ازوی خواستند رئیسی برایشان معین نماید ، و اوگفت مقلاص را همه میشناسید، و بمقام او پی‌برده‌اید ، ومن او را برگزیده دارم . ومطمئن بحسن تدبیر او دربارهٔ شما هستم ، و همینکه درگذشت همه باتفاق او را مقدم داشته ، ومانویان بدو دسته درآمدند ، مهریه ، ومقلاصیه .

مقلاص با سائر مانویان درکارهای دینی مخالفتهائی داشت که ازآنجمله ، وصالات[2] بود تاآنکه در دوران ابوجعفر منصور ، ابوهلال دیجوری از افریقیه آمده و بر مانویان ریاست یافت ، ودستورداد که مانویان گفتهٔ‌مقلاص را در وصالات ترک کنند، وآنان پذیرفته، ودرهمین ایام شخصی بنام بزرمهر در میان مقلاصیان پیدا شد که هواخواهانـی داشته ، و چیزهای‌تازه‌ازخود درآورده‌بود که بهمان‌گونه رفتارمیشد تاآنکه‌ریاست‌بابوسعید رحا رسیده، وآنان را بعقیده مهریه در امر وصالات برگردانیده و وصالات در این‌کیش بترتیب سابق پایدار ماند ، و مردم بهمانگونه عمل میکردند ، تا درخلافت مأمون ، شخصی که گویانامش یزدان بخت بوده پیدا شده و دربارهٔ چیزها مخالفتهائی نموده ، و مردم دسته دسته بوی گرویدند .

واز خورده گیریهائی که مقلاصیان برپیروان مهر داشتند این‌است که میگفتند خـالد القسری مهررا براسترسوارکرده ، وانگشتر نقرهٔ بدستش نموده وخلعتی‌ازجامه‌های ابریشم رنگین بوی پوشانیده است .

رئیس‌مقلاصیان ، در دوره مأمون ، ومعتصم، ابوعلی سعیدبود ، و پس‌از مرگش‌کاتب اونصربن هرمزد سمرقندی جانشین اوگردید، وبپیروان خود چیزهائی‌را اجازه‌داد که‌درآن کیش‌جائز نبوده، وباپادشاهان معاشرت میکردند وباآنهاهمسفره میشدند، وابوالحسن‌دمشقی یکی ازرؤساءآنان بود .

۱ـ این‌گفته ابن‌ندیم باآنچه‌که را پیش‌ازاین درمخالفت دیناوریان با تمرکزامامت در بابل ذکرنمود تهافتی‌دارد .(ر.ک.صفحهٔ ۵۹٤ این‌کتاب).

۲ـ وصالات جمع وصال بمعنی‌روزه داشتن دوروز بدون افطاراست (اقرب‌الموارد).

مانی‌درسلطنت بهرام پسرشاپور کشته شد، و پس‌از کشتن ویرا دو نیمه‌کردنـد ، نیمی بریك دروازه ، ونیمهٔ را بردروازه دیگر درجندیسابور[1] آویزان داشتند،که این دوجا را ماراعلی وماراسفل میناماند ، گویند او در زندان شاپور ، و همینکه شاپور از دنیا رفت بهرام او را درآورد ، و بقولی در زندان مرده است ، ولـی در آویخته شدنش تردیـدی نیست وبرخی‌ازمردمان گفته‌اندکه او هردوپایش‌کج ، وبقولی‌پای راستش کج‌بود .

مانی درکتابهای خود با سائرپیامبران مخالفت‌کرده، وخورده‌گیریهائی ازآنهانموده وآنها را دروغگوشمرده ، وگویدکه اهریمنان برایشان تسلط داشتند ، و بزبـانشان سخن میگفتند ، و در چندین‌جا از کتابهایش‌گوید : آنان اهریمنانند . وعیسی‌راکه نزدما‌و نصرانیان مشهور است اهریمن دانسته است[2].

گفتار مانویان درباره معاد

مانی‌گوید : اگرمرك بسراغ صدّیقی‌آید ، انسان قدیم ، فرشتهٔ را بصورت حکیمی راهنما بسوی او روانه دارد ، وسه فرشته با اوباشندکه باخودکوزه‌آب ، و جامه و تـاج و دیهیمی ازنور دارند، وجوانی‌شبیه بآن صدیق همراه‌آنها میباشد ، اهریمن و حرص وشهوت واهریمنان دیگرنیز براو ظاهر شوند ، وهمینکه صدیق‌آنها را مشاهده میکند از فرشتهٔ‌کـه بصورت حکیم راهنماست ، وآن سه فرشته دیگریاری جوید ، آنها بوی نزدیك میشونـد ، چشم اهریمنان‌که بآنها میافتد پا بفرار نهند ، آنهاآن صدیق را بربایند ، جامه وتـاج و دیهیم را باو میپوشانند ، وکوزه‌آب را بدستش دهند ، و او را دریك ستونی ازستایش بفلك ماه نزد انسان‌قدیم، ونهنهه[3] ام‌الحیاة ، بهمان گونهٔ‌که درجنان‌النور بود می‌برند ـ وجسدش همانطور افتاده میماند، وآفتاب وماه ، والاههٔ تابان ، قـوای او را کـه آب وآتش و نسیم است ، بخود جذب‌کنند، وسپس بآفتاب درآید و درآنجا الاهه‌گردد ، و باقیماندهٔ جسدش راکه ظلمت محض‌است بدوزخ اندازند .

واماانسان ستیزه‌جوئی‌که این‌کیش،ونیکوکاری راپذیرفته وبااین‌دوچیز وصدّیقان

۱ـ جندیسابور ـ رجوع شودبصفحهٔ ۴۴۱ این‌کتاب .

۲ـ تهافتی‌باآنچه پیش‌از این‌درباره عیسی‌گفته دارد . (ر.ك. بصفحهٔ ۵۸۸ این‌کتاب).

۳ـ نهنهه ـ نهیب وبانگ زدن برای بیم دادن ومنع‌کردن (اقرب‌الموارد) .

همراهی داشته ، هنگامی‌که مرگش سررسد. آن الاهدها که گفتیم حاضر گردند.واهریمنان نیز حاضر شوند . و او باستغاثه درآید ، و بکردار نیك خود، و نگهبانی‌که ازکیش و از صدیقان داشته، توسل جوید، وآنها ویرا از اهریمنان نجات دهند ، واو دراین عالم مانند کسی میماندکه درخواب چیزهای هراس‌انگیز بیند، ودرگل ولای فرورفته‌باشد، واین حال ادامه دارد تاوقتیکه نوراو، وروح اوخالص شود ولائق پیوستن بصدیقان گردد، وجامهٔ‌آنها، را، پس‌از مدتی‌که درحال تردد‌بود، بپوشد .

اما انسان گنهکار، که حرص وشهوت براو غلبه داشته ، وقتیکه مرگ بسروقتش‌آید، اهریمنان حاضرشوند، واوراگرفته وشکنجه وآزار دهند، وآن الاهات نیزحاضرشوندوآن پوشاکها رابا خود دارند، واوگمان‌کندکه برای نجاتش‌آمده‌اند ، درصورتی‌که‌آمدن‌آنها برای سرزنش ، و یادآوری‌کارهای زشتش بوده ، وقصد اتمام حجت را براو دارند ،که از همراهی وکمك‌بصدیقان خودداری مینمود . ودرهمین حالات‌آنقدردراین‌عالم‌میماند تاعاقبت کارش سررسد وبدوزخ سرازیر گردد .

مانی‌گوید: این‌است سه‌راهیکه، روان‌انسانی‌بآنها تقسیم‌شود: بهشت، برای صدّیقان. وعالم هول وبیم‌برای نگهبان‌کیش ویاوران صدیقان، وسومی دوزخ ، برای انسان‌گنهکار .

چگونگی روز بازگشت پس‌از فناء عالم

وصفات بهشت و دوزخ

مانی‌گوید : سپس انسان قدیم از عالم جدی[1] ، و بشیر ، از مشرق و بنّای بزرك‌از یمن[2] ، وروح‌الحیاة ازمغرب‌آیند، وبراین‌ساختمان باعظمت‌که بهشت نوین است، بایستند و دوزخ را دور زده ، و درآن نظر اندازند، سپس صدیقان از جنان بسوی‌آن نورآمده ، ودرآن مینشینند، و پس ازآن باشتاب بمجمع‌الاهه روند ، وگرداگرد دوزخ ایستاده ، به گنهکاران نگاه‌کنندکه زیر ورو میشوند، وبا حیرت درآن دوزخ بناله درآمده‌اند . ودوزخ نمیتواند بصدیقان زیانی برساند ، وهمینکه چشم‌گنهکاران بصدیقان افتد، بلابه والتماس در آیند، وآنها هم جز سرزنش وملامت جوابی نمیدهندکه مفید فائدهٔ باشد ، وهمین‌امر بیشتر

۱ـ جدی ستاره‌ایست نزدیك قطب‌که قبله ازآن شناخته می‌شود . (اقرب‌الموارد)

۲ـ یمن‌آن قسمت از زمین‌های‌گودیست‌که در طرف یمین قبله‌است. (اقرب‌الموارد)

موجب پشیمانی گنهکاران گردد، واندوهی براندوهشان میافزاید، وتا ابدبهمین گونه باقیمانند.

نام کتاب‌های مانی

مانی دارای هفت کتاب است که یکی بفارسی ، و شش بسوری ـ زبان سوریا بوده، و ازآن جمله است :

کتاب سفر الاسرار ـ مشتمل بر چندین باب . باب ذکر الدیصانیین . باب شهادة یستاسف علی الحبیب . باب شهادة ... علی‌نفسه‌لیعقوب. باب ابن‌الارمله ـ که نزدمانی‌همان مسیح‌مصلوب است که یهودیان بدارش آویختند . باب شهادت عیسی علی‌نفسه فی یهودا. باب ابتداءشهادة الیمنی[1] بعدغلبه[2]. باب‌الارواح‌السبع. باب‌القول‌فی‌الارواح‌الاربع‌الزوال. باب‌الضحکة. باب شهادة آدم علی عیسی . باب السقاطعن[3] الدین. باب قول‌الدیصانیین‌فی‌النفس والجسد. باب الرد علی‌الدیصانیین فی‌نفس الحیاة . باب‌الخنادق الثلاثة . باب‌حفظ‌العالم. باب‌الایام الثلاثة. باب‌الانبیاء. باب‌القیامة. این بود محتویات کتاب سفرالاسرار. کتاب‌سفرالجبابرة مشتمل بر... کتاب فرائض‌السماعین. باب‌فرائش المجتبین. کتاب الشابرقان[4] مشتمل‌بر، باب‌انحلال‌السماعین. باب‌انحلال المجتبین. باب انحلال‌الخطاة. کتاب‌سفرالاحیاء ـ مشتمل بر... کتاب فرقماطیا ـ مشتمل‌بر ...

نام رساله‌های مانی

و پیشوایان بعد از او

رسالة الاصلین. رسالة‌الکبرا. رسالة الهندالعظیمة. رسالة هیئی‌البر. رسالة‌قضاءالعدل. رسالة‌کسکر . رسالة فتق العظیمة . رسالة ارمنیه . رسالة امولیاالکافر . رسالة طیسفون فی الورقة. رسالة الکلمات‌العشر . رسالة‌المعلم‌فی‌الوصالات . رسالة وحمن فی‌خاتم‌الفم. رسالة خبرهات فی‌التعزیة. رسالة خبرهات فی... رسالةام‌هسم‌الطیسفونیه. رسالةیحیی[5]فی‌العطر. رسالةخبرهات فی... رسالةطیسفون الی‌السماعین . رسالة فافی... رسالة الهدی الصغیرة . رسالة سیس‌ذات الوجهین . رسالة بابل الکبیرة. رسالة سیس وفتق فی‌الصور. رسالة الجنة.

۱ـ ف (الیمین) . ۲ـ ش بی‌نقطه . ۳ـ ف (من) .
۴ـ ش بی‌نقطه . ۵ـ ش (عنی) .

رسالة سیس فی‌الزمان . رسالة سعیوس فی‌العشر . رسالة سیس فی‌الرهون . رسالة التدبیر . رسالة اباالتلمیذ . رسالة ادربی[۱] الی‌الرها . رسالة اباقی‌الحب . رسالة میسان فی‌النهار . رسالة اباقی ... رسالة بحراما[۲] فی‌الهول . رسالة ابا فی‌ذکرالطیب . رسالة عبدیسوع فی الهصینیات[۳]. رسالة بحراما[۴] فی‌الوصالات . رسالة شایل وسکنی[۵]. رسالة ابی‌فی الزکوات. رسالة حدایافی الحمامة . رسالة افقوریا[۶] فی‌الزمان . رسالة زکوفی‌الزمان. رسالة سهراب فی العشر . رسالة الکرح و العراب . رسالة سهراب فی‌الفرس . رسالة ابی‌احیا[۷] . رسالة ابی‌بسام المهندس . رسالة ابی‌احیا[۸] الکافر . رسالةالمعمودیة . رسالة یحیی[۹] فی الدراهم . رسالة افعند فی‌الاعشار الاربعة ـ وپس‌ازاینها ـ رسالة افعند فی‌السعد الاول. رسالة سوفی(فی) ذکرالوسائد. رسالة برحیا[۱۰] فی‌تدبیر الصدقة . رسالة السماعین فی‌الصوم والنذر[۱۱]. رسالة السماعین‌فی‌النارالکبری. رسالةالاهواز[۱۲]فی‌ذکرالملك. رسالة السماعین‌فی‌تعبیریزدان‌بخت. رسالة مینق(فی) الفارسیةالاولی. رسالة مینق‌الثانیه. رسالةالعشروالصدقات. رسالةاردشیرومینق. رسالة سلم و عنصرأ . رسالة حطا . رسالة خبرهات فی الملك . رسالة ابراحیا فی الاصحاء والمرضی . رسالة اردد فی‌الدواب . رسالة اجافی الخفاف . رسالة الحملان النیرة . رسالة منافی التصلیب. رسالة مهرالسماع. رسالة فیروز وراسین . رسالة عبدبال فی سفرالاسرار. رسالة سمعون ورمین . رسالة عبدبال فی‌الکسوة .

شمهٔ از اخبار مانویان وگردشی

که در شهرها داشتند واخبار روساءآنان

اول کسی‌که به شهرهای ماوراء النهر[۱۳] از صاحبان دین ، غیر از سمنیه[۱۴] درآمد ،

---

۱ و ۲ـ بی‌نقطه . ۳ـ ف(فی‌العصبات) ۴ـ بی‌نقطه
۵ـ ش (شائل‌وسلنی) . ۶ـ ش بی‌نقطه ۷ و۸ـ ف (ابراحیا)
۹ـ ش (عنی) ۱۰ـ ف (یوحا) ۱۱ـ ش (والتعذیر)
۱۲ـ ش (الاهواز) ۱۳ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۹ این‌کتاب .
۱۴ـ سمنیه ـ ر.ك. بصفحهٔ ۶۱۶ این‌کتاب ـ و اقرب‌الموارد، دارد ـ سمنیه ـ بضم‌سین‌و فتح‌میم، گروهی ازهندیا نندکه دهری بوده و عقیده بتناسخ دارند ومنکردانستن چیزی ازروی خبرباشندباین عقیده‌که‌دانستن فقط‌بمشاهده‌امکان‌دارد، وسمنیه‌نسبتی‌است بسومنات که‌ازشهرهای هند است .

مانویان‌بودند . بدین جهت، که‌کسری وقتی، مانی را بقتل رسانید برمردمان‌مملکتش‌سخن گفتن ومباحثهٔ دراین‌کیش را حرام‌نمود،وپیروان‌مانی‌رادرهرجائی‌که بودند بقتل‌میرسانید، ازاینرو، همه پابفرار گذاشته واز رودخانه بلخ گذشته ، و بمملکت‌خان درآمده ، و همانجا اقامت نمودند ، وخان در زبانشان لقب پادشاهان ترک است .

اقامت مانویان در ماوراءالنهر تا زمانی بودکه رشته امور فارسیان از هم گسیخته و کار عربان قوت و رونقی پیداکرده وآنان به شهرهای خود برگشتند، بویژهٔ دردورهٔ آشوب ایران ، و سرکارآمدن امویان . زیرا خالدبن عبدالله قسری به‌کارآنان اهتمامی از خود نشان میداد ، منتهی در این شهرها ریاست جز دربابل قابل تشکیل نبود ، و ازآنجا رئیس بهرجائی‌که میخواست، وامنیت داشت میرفت، وآخرین‌دستهٔ‌که ازآنها کوچ کردند،دردوران مقتدر بود ،که برای حفظ جان خود به خراسان کوچ کردند. وباقی‌ماندگانشان‌پرده‌پوشی داشتند ، و در شهرها پراکنده بودند . در سمرقند در حدود پانصد نفر جمع شده و شهرتی پیداکردند ، و والی خراسان در مقام‌کشتن‌آنها برآمده ، ولی پادشاه چین، بگمانم‌صاحب تغزغز[1] بود، کسی رانزدآن والی‌فرستاده،وپیغام‌داد، درمملکت من‌مسلمانانی‌هستندکه‌چندین برابرآنهائی باشندکه‌کیش‌مارا داشته، ودر مملکت شما هستند، وسوگند یادمیکنم، هرگاه یکی ازآنهاکشته شود. تمام اینهارا خواهم‌کشت،ومساجدشان راویران‌خواهم‌کرد،ومحافظت ازآنها را درشهرهای خود بردارم تاکشته شوند , والی‌خراسان ازقصدخودمنصرف شده،واز آنها جزیه‌گرفت. وبتدریج درنقاط اسلامی روبکمی گذاشتند . اما در مدینةالسلام همینقدر میدانم‌که دردوران‌معزالدوله درحدود سیصد نفربودند ولی‌درزمان ما پنج‌نفرهم نیست.واین مردمان را اجاری نامند[2]، و در شهرهای سمرقند وصغد[3]بویژه نونکث[4] هستند .

۱ــ تغزغز از اقوام ترکندکه عرب‌آنانرا باین نام خوانده وچنین‌بنظرآیدکه‌قوم‌قرقز باشندکه ازاقوام صحرانورد ترکند ودر مرزچین وترکستان اقامت دارند (ر.ک. قاموس‌الاعلام ترکی) وحدودالعالم ـ تغزغز- را- طقوزاوغوز-یعنی -نه‌قبیله- ازترکان دانسته، ومفصل نوشته (حدودالعالم ترجمهٔ مینورسکی، ص ۲۶۳ ببعد) .

۲ــ ظاهراً ازماده-جار-وبمعنای منحرفان ازراه‌است (ر.ك. اقرب‌الموارد).

۳ــ رجوع شود بصفحهٔ ۳۰ این‌کتاب .

۴ــ نونکث ظاهراً نوکند واز دهات سمرقند است (معجم‌البلدان) .

نام رؤسا مانویان که

در دورهٔ عباسیان و پیش از آن بودند

جعد بن در هم ، که مروان بن محمد را باو نسبت دهند ، و مـروان جعدی گویند ، و سمت آموزگاری مروان و فرزندانش را داشته ، و او را بزندیقی درآورده و هشام بن عبدالملک در دوره خلافت خود اورا مدتها درزندان نگاهداشته، وسپس بدست خالد بن عبدالله قسری او را بقتل رسانید . گویند خانواده جعد عریضهٔ بهشام داده ودر آن از ناتوانی خود وطول مدت حبس جعد شکایت کرده بودند، هشام گفت مگر اوهنوز زنده است، وبخالد دستور کشتن او را داد . و خالد در روز عید قربان او را ـ بجای قربانی کشت ، و این مطلب را بامر هشام بر منبر اعلام داشت . زیرا خود او یعنی خالد متهم بزندیقی بود، برای اینکه مادرش نصرانی ومروان جعد هم از زندیقان بشمار میرفت . واز متکلمان رؤساء آنان که تظاهر باسلامیت داشتند و درباطن زندیق بودند ابن‌طالوت ، و ابوشاکر ، پسربرادر ابوشاکر ، وابن اعدی حریزی و نعمان ابن ابوالعوجاء ، و صالح‌بن عبدالقدوس بودندکه کتابهائی در تأیید دوگانه پرستی ومذاهب اهلش دارند و بسیاری از تألیفات متکلمان را در این‌خصوص نقض وردکرده‌اند .

و از شاعران : بشاربن‌برد ، واسحاق بن‌خلف ، وابن‌سبابه ، وسلم‌خاسر ، وعلی‌بن خلیل ، وعلی بن‌ثابت ، بودند، و ازکسانیکه در این اواخر باین امر شهرتی پیدا کردند: ابوعیسی وراق ، وابوالعباس ناشئی ، وجیهانی محمدبن احمد است [۱] .

پادشاهان و رئیسانی که

رمی بزندقه میشدند

گویند تمام برمکیان ، جز محمدبن برمك، درشمار زندیقان بودند، ودرباره‌فضل‌و برادرش نیز همین راگفته‌اند . محمدبن عبیدالله‌کاتب مهدی نیز زندیق بود، وخود او بآن اعتراف‌کرد ، ومهدی ویرا بقتل رسانید .

بخط برخی از اهل این مذهب خواندم‌که مأمون نیز ازآنها بوده ، ولی دروغ گفته است . وگویند محمدبن عبدالملك زیات‌را نیز زندیق میدانستند .

۱ـ ش درحاشیه دارد (عورض) یعنی مقابله گردید .

رؤساء این مذهب

در دولت عباسیان

ابو یحیی رئیس . ابوعلی سعید . ابوعلی رحا . یزدان بخت . و این کسی است که مأمون ویرا از ری احضار کرد، پس از آنکه زینهارش داد . ومتکلمان ویرا مجاب نمودند. مأمون بوی گفت ، ای یزدان بخت ، اگر آن زینهار در میان نبود ما را با تو کارهائی بود ، یزدان‌بخت گفت ، ای امیر مؤمنان نصیحت را شنیدم وگفتارت پذیرفته است، ولی تو از آن‌کسانی نیستی‌که‌کسی را مجبور بترك دین بنمائی ، مأمون گفت چنان است که میگوئی . وهنگامی‌که اورا احضار داشت ، برای اوجائی را مقررکرده بودکه‌کسی مجاز درگذشتن از آنجا نبود و نگهبانانی ویرا محافظت میداشتند تا نباداکشته شود .

ویزدان بخت مردی فصیح وسخن پردازی بود.

رؤساء آنان

در زمان ما ریاست بسمرقند منتقل گردیده ، ودرهمان جا منعقدمیگردد، درصورتیکه جز در بابل درجای دیگری قابل انعقاد نبود ، واکنون رئیسشان در آنجا ...

دیصانیان [1]

رئیس این‌گروه را از این جهت دیصان خوانندکه درکنار نهری بهمین نام متولد گردید . و او پیش از مانی بود ، ومذهبشان بهم نزدیك ، و تنها در اختلاط نوربا ظلمت اختلاف دارند ، و دیصانیان هم در این باره دو فرقه شده‌اند ، یك فرقه باین عقیده‌اندکه نور از روی اختیار با ظلمت آمیخت تا آنرا اصلاح کند ، و همینکه در آن جای‌گرفته،و خواست از آن بیرون آید ، نتوانسته و برایش دشوارگردید . فرقه دیگر عقیده دارند ، نور همینکه احساس خشونت و بدبوئی ظلمت را نمود ، خواست از آن درآید ، بی‌اختیار با آن بکشمکش درآمد ، همچنانکه‌کسی‌که در چیز چندین پهلودار و تیزی برود، هرقدر بخواهد آنرا از خود دور سازد بیشتر در آن فرو رود ، ابن دیصان عقیده داشت که

۱ــ در نسخه ـ ش ـ از دیصانیان تا (مرقیون‌کتاب انجیلی دارد) افتاده است .

نور از يك جنس ، وظلمت از جنسی دیگر است ، و پارهٔ از دیصانیان بـرآنانندكه ظلمت ریشه و اصل نور بوده ، وگویندكه نورحساس وعالم ، و ظلمت ، بعكس آن ، نادان و بی احساس است ، باین جهة از هم نفرتی دارند .

پیروان ابن‌دیصان در قدیم اطراف بطائح [۱] بودند ، وچند دستهٔ از آنان، در چین ، وخراسان پراكنده شده وصومعه و اجتماعاتی نداشتند ، ومانویان خیلی ازآنها بیشتر بودند تألیفات ابن‌دیصان : كتاب النور والظلمة .كتاب روحانية الحق .كتاب‌المتحرك والجماد، و بجز اینها، كتابهای دیگر هم دارد . ورؤساء این گروه‌راكتابهائی است كه بدست‌نیاورده‌ایم.

مرقیونیان

پیروان مرقیون ، پیش از دیصانیان وگروهی هستندكه بیش ازمذهب مانی ودیصانی، بنصرانیت هماهنگی داشتند ، وعقیده‌شان این بودكه نور و ظلمت دو اصل باستانیست و یك هستی ـ سومی در این میانست‌كه با آنها امتزاج و اختلاط دارد ، وخداوند را منزه ازشر دانند ،گو آنكه آفرینش اشیاء خالی ازشر نیست . ولی‌خداوند بالاتر از این‌مراتب‌است. در ـ هستی ـ سوم اختلاف دارندكه چیست ،گروهی آن را حیات ، وعیسی‌دانند. گروهی عیسی را فرستادهٔ ـ هستی ـ سوم پندارند ، و این‌هستی را آفریدگار اشیاء بامر وقدرت خود دانند ، ودر عین‌حال همه برآنندكه عالم‌حادث است وصنعت درآن نمایان‌بوده و در این‌باره شك وتردیدی وجود ندارد ، وعقیده دارند ،كسیكه ازچیزهای بدبو، ومستی بخش ، دوری‌جوید، وهمیشه باخدا باشد ، وروزه را ترك نكند، ازدام شیطان رهائی‌یابد، از این‌گروه حكایات گوناگون وپیچ درپیچ بسیاری نقل‌شده‌است . مرقیونیان‌خط مخصوصی دارندكه‌كتابهای مذهبی خود را با آن مینویسند [۲] ، وخود مرقیون‌كتاب انجیلی داردكه نام آنرا ... و پیروانش راكتابهائیست‌كه جز خداكسی نداندكجاست ، و این‌گروه خود را ز پر پردهٔ نصرانیت پنهان داشته ، و دستجاتی از آنها در خراسانند ، ولی مانویان ، از آنان‌آشكارتر و نمایانترند .

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱۲ این‌كتاب .

۲ــ از اول‌مرقیونیان تا اینجا در نسخه ـ ش ـكه ما داریم افتاده است .

ماهانیان

دستهٔ از مرقیویانند ، که در پارهٔ ازامورمخالف ودرپارهٔ موافق بوده ، وبامرقیونیان در همه حالات موافقت دارند ، جز در امر نکاح ، وقربانی ، ومسیح را معدلی میان نور و ظلمت دانند ، وجز این ، دربارهٔ آنان چیزی نیافته‌ایم .

جنجیان

مردمانی از پیروان جنجی جوخانی [۱] میباشندکه در اول بت پرست‌بود ، ودربتخانه زنجلیج[۲] مینواخت ، سپس از آن مذهب روگردانیده ، واز خودمذهبی درآورده ، و براین بودکه پیش از نور وظلمت ، چیزی وجود داشته ودر ظلمت دوصورت ، نرینه و مادینه[۶]بود وگویدآن نرینه‌بازوجهٔ خود درظلمت‌میزیست، تاآنکه درمادینه نوری‌پدیدارشد. وعالم‌احیاء کمی از آن نور را ربودکه مانندکرمی بحرکت درآمد ، وببالا رفت ونور آن‌رابوسیده ، و ازنور خود مقداری بآن پوشانید ، پس از این ، آن‌کرم از نور جداگردیده و مقداری از نورش را ربود و بجای‌خود برگشت ، و ازآن‌مقدار نوریکه ازطرف نور براوپوشانیده شده بود، آسمان ، وکوهها ، وزمین ، وسائر چیزها راخلق[۳]کرد، وعقیده دارندکه‌آفتاب ملکهٔ عالم است ، ومعتقدات دیگر هم دارندکه ما از شرح آنها استغفار جوئیم ، و از آنان کتابی نیافته‌ایم .

گفتار خسرو آرزومقان

این شخص نیز ازمردم جوخی ، واز دهکده‌ایست‌که‌کنار نهروان قراردارد، وبامر و دستور او پیروانش جامه‌های زیبائی میپوشیدند ، و خود را آرایش نموده و تفاخری در این‌کار داشتند . و اوعقیده داشت‌که نور زنده وجاوید است ، ودرخواب بودکه‌ظلمت چون پوششی بر آن پیچیده و مقداری از آن‌را ربوده و بجـای خود بـرگشت . نور یك الاههٔ بنام ـ ابن‌الاحیاء ـ آفریده و باوگفت ، میروی وآن مقدار نوری راکه ظلمت ازمن‌ربوده است پس‌گرفته و برای من‌میآوری .

۱ـ جوخا ـ نام نهر ودهستان بزرگی در اطراف بغداد است (معجم‌البلدان) .
۲ـ زنجلیج معرب زنگلیجه ـ زنك وجرس‌کوچك است (فرهنگ نفیسی) .
۳ـ ف (فخلعت) ش (فخلقت).

ابن الاحیاء‌که بظلمت رسیده و بآن برخوردکرد یك سائیدگی در آن حاصل شد و دراثر قوت نوری‌که درآن دمید ، دوموجود نرینه ومادینهٔ ازآنها پدیدآمد ، و او بسوی نور ، و همان معدن حیات و نفوس برگشته ، واز آن مقداری نورگرفته وبآن دو نوزاد پوشانید ـ وگوید ـ از همان آبی‌که چکیدهٔ آن سائیدگی بود ، این آسمانها ، و زمینها و هرچه درآنست ، از ستارگان و دریاها وکوهها ، آفریده شد . و او بعیسی طعنه میزد، و او را عاجز و ناتوان میشمرد ، و مذهبش را پنهـان میداشت ، وکتابی ندارد ، و این سخنان از او و یارانش در خاطره‌های مردم مانده است : مائیم آن‌کسانیکـه در این عالم دستهٔ مهیا ساختیم ، و مال فراوانی از دنیا ربودیم ، پس ازآن عمانی[1] شدیم ، و برودخانه رفتیم ، سیاه بودندکه با خود بردیم ، و سفید بودندکه با خودآوردیم ، وآنها را درخشان و تابان برگرداندیم . و این سخنانرا با آهنگ موزونی بآواز میخوانند ، و در این امر مذهبشان شباهت بمذهب حرنانیان دارد .

رشیيان[2]

عقیده‌شان اینست‌که جز ظلمت چیز دیگری نبوده، و درمیان‌آن‌آب، و درمیان آب، باد، ودرباد، رحم، ودررحم،مشیه[3]، ودرمشیمه،تخم، ودرتخم،آبی‌زنده، ودرآن‌آب زنده، ابن‌الاحیاء بزرگ ، بود ، و ببالا رفت ، واین صحراها و چیزها ، و آسمانها و زمینها ، وخدایان را ،آفرید ،وگوید ، پدراوکه ظلمت‌بود ازاین‌کار باخبر نشد. واوبپائین‌برگشت.

مهاجران

این گروه معتقد بغسل تعمید[4] و قربانی و هدیه‌دادن بوده ، و عیدهائی دارند ، ودر صومعه‌های خودگاو وگوسفند ، وخوك قربانی‌کنند . و زنان خود را از پیشوایان خـود باز ندارند ، و زناکردن را زشت میدانند .

---

۱ ـ متن عربی دارد (فعمنا)که باید نون‌آن با تشدید باشد و ظاهراً از ـ عمن ـ یعنی بعمان رفتن باشد (ر.ك. اقرب‌الموارد) . ۲ ـ هویت این شخص بدست نیامد .

۳ ـ مثیمه ، پوستی‌که بچه رحم درآنست (فرهنگ نفیسی) .

٤ ـ تعمید ـ درآئین مسیحیانست‌که‌کودکان یاکسانیکه بدین عیسوی درآیند طبق‌مراسم مخصوصی غسل دهند (فرهنگ فارسی‌آقای دکتر معین) .

کشطیان

قائل بقربانی ، وشهوترانی وحرص و مفاخرت بوده ، وگویند : پیش از هرچیزی یکزندهٔ بزرگواری بودکه از نفس خود پسری‌آفریده . و او را نجم‌الضیا نامید ، و آن‌را زندهٔ دومی - خواند . و بقربانی‌کردن ، و هدیه‌دادن ، و چیزهای نیکو ، اعتقاد دارند .

مغتسله

این‌گروه در اطراف بطائح[۱] زیاد هستند ، و از صابئیان بطـائح بشمار میروند ، و قائل بشستن هرچیزی هستند ، و خوراکیهای خود را میشویند ، و رئیس خود را - حسیس دانند ، واوست‌که پایه‌گذار این ملت بوده ، و عقیده داشت‌که این دوعالم مرکب از نرینه و مـادینه است ، بقولات[۲] بشریعت‌آنها نرینه ، واکشوث[۳] بشریعت آنها مادینه بوده ، و درختان رگ و ریشه‌آنهاست و از این قبیل‌گفتارهائی دارندکه درحکم خرافات است . و شاگردی هم بنام شمعون داشت و این‌گروه با مانویان در بودن دواصل موافقت دارند ، و پس از این ازآنها جدا میشوند . ومیانشان - تا امروز -کسانی هستندکه بستارگان تعظیم و کرنش‌کنند .

حکایتی دیگر درباره صابئیان بطائح

این‌گروه‌کیش نبطیان[۴] باستانـی را دارند و ستارگان راگرامی شمرند ، و دارای تمثالها و بتهائی بوده ، و از صابئیان حـرنانی بشمار میروند ، و پارهٔ هم‌گفته‌اندکه این گروه ازآنها نیستند نه‌باجمال و نه بتفصیل .

گفتار - ای و عملکما[۵]

این‌گروه عقیده دارندکه وجودات چهارندکه هیچکدام شباهتی باهم ندارند ، اولی

۱- رجوع شود بصفحهٔ ۲۱۲ این‌کتاب . ۲- دانه‌گیاهی ، از قبیل نخود و لوبیا و باقلا وغیره (فرهنگ فارسی‌آقای دکتر معین) .

۳- اکشوث - یا اکشوث ، تخم‌کتان (فرهنگ نفیسی) .

۴- رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ - این‌کتاب . ۵- ظاهراً غلط است چون ای‌وعملکا - انی‌وعلکا - و عملکا نیزخوانده شده . و احتمال میرود - انی وعلکما - باشد . وعَلکم - چون جعفر - مرد فـربه و تنومند . وعُلکم - چون قُنفذ - شدید و سخت . از شتر و غیرشتراست (ر. ك. تعلیقات فلوکل - ص ۱۷۸ - و ذیل اقرب‌الموارد) .

را حوسطف[1] عظیم ، دومی را ـ ریمان ـ و سومی‌را ـ وردود زندهٔ مادینه ـ و چهارمی‌را اسمایحین ـ مینامند ، وبرآنندکه اینها پیش از زمین وآسمان ، و هـرچیز دیگر در این عالم بودند ، وسهموجود ازآنها حوسطف را دعوت‌کردند تا رئیس‌آنها بشود ، وپس ازآن در میانشان اختلافی دست دادکه ازآن اختلاف ، شرها وگناهها پدیدآمد .

گفتار شیلیان

شیلی از مغتسله بود ، ولی باآنان مخـالفتهائی داشت ، و جامه نیکو[2] میپوشید ، و خوراکیهای خوبی میخورد ، و تمایل بمذهب یهود داشته وبآن عمل مینمود .

گفتار خولانیان

این‌گروه از پیروان ملیح خولانی[3] شاگرد بابك پسر بهرامند ، بابك شاگرد شیلی و از موافقان با او بود ، ولی نسبت بیهودیان توقف داشت .

ماریان و دشتیان

رئیسشان ماری اسقف بود[4] و این‌گروه بمذاهب دوگانه پرستان نزدیکند، و قربانی را حرام نمیدانند ، و دشتی از پیروان ماری بود ، وسپس با او مخالفت‌کرد .

اهل خیفة‌السماء[5]

رئیسشان ـ اریدی ـ بود : و در تیسفون ، و بهرسیر[6] مقیم ، و بسیار باثروت

۱ـ Khvastuvaneft (ر.ك. ایران درزمان ساسانیان چاپ دوم ص ۲۲۴) .

۲ـ ف (یلبس الخشن) ش (یلبس الحسن) . ۳ـ خولان ـ بضم اول و سکون ثانی از شهرستانهای یمن است ، و نزدیك دمشق نیز دهکدهٔ باین نام بوده‌کـه ویران شده و آثارش باقیست (معجم‌البلدان) .

٤ـ هویت این شخص بدست نیامده وبعید است‌که مارماری رئیس مارونیان ـ یا ماری اسحاق باشد .

٥ـ اهل خیفة‌السماء ـ بدست نیامد .

٦ـ بهرسیر ـ از نواحی بغداد ، و نزدیك بمدائن است (معجم‌البلدان) .

بود ، ویك یهودیرا فریب دادکه برایش ـ کتب‌الانبیاء والحکماء ـ نوشت ، و ازخود کیش و آئینی درآورده ، ومردم را بآن دعوت کرد. و درگوشه وکنار تیسفون گروهی از پیروان مذهبش میباشند .

اَسوریان

رئیسشان را بوسقطیری[1] بن‌اسوری میگفتند ، و این مـردم بکار حمل ونقل اموال و کاسبی اشتغال داشتند و با یهود در پاره چیزها موافق ، و در پاره چیزها مخالف بوده ، و تظاهر بملت عیسی مینمودند .

گفتار اوردجیبیان

این گروه دریا راگرامی و بزرگ دانند ، وگویند دریا وجود باستانی است که پیش از هرچیزی موجود بوده ، وهمینکه بتلاطم درآمدکفی ازآن نمایان شد ، و بادکـه آنرا دید ، خانه درآن ساخته ، و همانجا مسکن‌کرده و هفت تخم درآن گذاشت . و ازآن هفت تخم، خدایان هفتگانه پیدا شد ، و یکی ازآن خدایان‌را ـ نشابه ـ[2] خوانند ، باین‌عقیده، که در دریا غوطه‌ور شده ، و چون تیر ، با شتاب از آن بیرون‌آمد. واو ،کوثر[3] را آفرید که‌آنرا ـ ثل[4] نامند ، و درآن ثل رودخانهٔ بزرگی روان داشت‌که نامش فرات بزرگست وبرآن ثل‌شاخهٔ درخت سدر[5] راکاشت . وگویند : ازآن تخمها ، از یکی‌نشابه ، واز یکی مریاس(السس)[6] وازسومی ـ اسبرو[7] و از چهارمی ـ ثاح[8] واز پنجمی ـ سیدةالعالم ، و از ششمی ـ فتی ـ و از هفتمی ـ شب و روز ـ پدید آمده ، وثاح[9] بر مریاس[10] درآمده و او را

۱ـ ف (ابن سقطیری) . ۲ـ نشابه ـ تیر (فرهنگ نفیسی) .
۳ـ تپهٔ از خاك ، و نام نهری در بهشت (اقرب‌الموارد) .
٤ـ خاك رویهم انباشته (اقرب‌الموارد) .
٥ـ سدر ـ درخت کنار (فرهنگ نفیسی) .
٦ـ ف (المریاش ـ ؟) ش ـ المریاس ـ باضافه‌کلمهٔ‌که نامفهوم است ومریاس شاید از مرس بمعنی بازی با زنان است (ر.ك. ذیل اقرب‌الموارد) .
٧ـ ف (استبرق) . ٨و٩ـ ف (التاج) .
١٠ـ ف (المریاش‌ـ ؟).

نشانده ، وسپس تمام این عالم را با تمام چیزهائی‌که دارد بوجودآورد . این مردم ، دریا راگرامی دارند، وعقیده دارندکه اوخدای بزرگ‌ست . وگویند درکنارهای دریا دستجاتی از این‌مردم زندگانی‌کنند، ولی‌ما ازآنهاکسی را ندیده‌ایم، وآنانرا سخنان شگفت‌انگیزی است‌که شبیه خرافات بوده، و برعایت اینکه‌کتاب ما بدرازا نکشد از شرح آن خودداری نمودیم .

نام فرقه‌هائیکه میان عیسی علیه‌السلام

و محمد صلی‌الله علیه واله بودند

محمد بن اسحاق‌گوید : قحطبی[1] در ردی‌که برنصاری دارد این فرقه‌ها را ذکر کرده است: ملکیه[2]، نسطوریه[3]، یعقوبیه[4]، صامیه[5]، کثثانیه، بهانیه. الیانیه[6]، مارونیه[7]،

۱ــ قحطبی، احمدبن محمدبن قحطبی ، و اسفراینی او را در زمان جبائی دانسته است (نقل از تعلیقات فلوکل ص ۱۷۸) .

۲ــ پیروان ملکاکه در رم ظهورکرد، و برآن استیلا یافت (ر.ك. ملل ونحل‌شهرستانی ج ۲ــ۳۹) .

۳ــ نسطوریـه ، پیروان نسطور حکیم‌که در زمان مأمون ظاهر شد و در چهار انجیل نظریاتی ازخود داشته ، وگویند ، انتساب بنسطوریوس‌کشیش قسطنطنیه دارندکه میگفت مریم خدائی نزاد ، بلکه انسانی زائید (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی ج ۲ ص ٤٤) .

٤ــ یعقوبیه ــ پیروان یعقوب برزغانی هستندکه از راهبان قسطنطنیه بود (ملل و نحل شهرستانی ج۲ــ ص ٤٨) .

٥ــ صامیه ــ ظاهراً صیامیه‌اندکـه از جنبهٔ زهد و تقوی ، از هرخوراکی و آشامیدنی خودداری داشتند (ملل‌ونحل شهرستانی ج۲ ــ ص ۹۲) .

٦ــ پیروان الیانندکه پیش از اجتماع در نیقیه بـود ، و میگفت مریم بعیسی نه ماه آبستن نبود ، و او چون‌آبی‌که از ناودان بریزد بشکم مادر آمد ، وگذشت ، برای آنکه ــ کلمه ــ بگوشش دمیده شد و از جائیکه بچه بیرون‌آید خارج‌گردید (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۸) .

۷ــ مارونیه ــ پیروان مار مارونندکه درکورشیه ــ شمال ــ سوریا تارك دنیا بود ، و فضائلش شهرتی داشته ، و او پدر مارونیانست (ر.ك. اعلام‌المنجد) .

سالیه[1] ، اربوسیه[2] ، منانیه[3] ، دیصانیه[4] ، مرقیونیه[5] ، اجرعانیه ، مقداموسیه[6]، ماقادونیه ، یماسیه ، غولیه ، نولیه[7]، ارباغوسیه ، عطاحریه ، هیلانیه[8] ، باکولیه ، بولقانیه[9] ،محرانیه، وسوروانیه، سادرمیه، علانشیه ، افخاریه، یونانیه ، حاوحسیه ،انسیه[10] ،کوارکیه، بغالیه ، ردویه، عولیه، اطرسونیه ، لوعانیه ، قیراطسیه ، سمغسانیه[11]-اثرنیه،ارطماسیه، سابانسیه ، باونطینیه، اسحاقیه[12]، ثمانیه[13] ، مولیانیه، اقولیارسطیه ، اوطاخیه، بوالنطریه ،بقالوسیه ، مرمسیه، ملوریه ، باقوریه ، آدمیه ، نسطونیه ، عنزویه ، نفسانیه ، حسبیه ، دیقطانیه[14]

مذاهب خرمیه[15] و مزدکیه

محمدبن اسحاق گوید : خرمیان دوگروهند ، خرمیان اول که نامشان محمره بود،

۱ــ سالیه ــ ظاهراً سبالیه یــا سابلیوسیه‌اندکه پیروان سابلیوس‌کشیش در قـرن سوم میلادی بودند ، (ملل ونحل شهرستانی ج‍ـ۲ ص۳۸) .

۲ــ اربوسیه ــ ظاهراً اریوسیه است‌که پیروان اریوس بزرگترین شاگرد ماربطرس بود (ملل ونحل شهرستانی ج۲ ص ٤۲) .

۳ــ رجوع شود بصفحه ۵۸۲ این‌کتاب .

٤ــ رجوع شود بصفحه ٦۰۲ این‌کتاب .

۵ــ رجوع شود بصفحه ٦۰۳ این‌کتاب .

٦ــ مقداموسیه ــ یا مقدانوسیه پیروان مقدونیوس بطـریق قسطنطنیه (ملل و نحل شهرستانی ج۲ ص ۳۸) .

۷ــ نولیه ؛ شاید بولیه ، و از پیروان بولس شمشاطی هستندکه ازکشیشان قرن سوم میلادی بود (ملل ونحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۹) .

۸ــ هیلانیه پیروان هیلانه مادر قسطنطین (ر.ک اعلام‌المنجد ــ لاروس) .

۹ــ بولقانیه ، شاید الفانیه باشندکه فرقهٔ از یهود است (شهرستان ج۲ ص ۳۰) .

۱۰ــ انسیه ــ شاید همان انشینه است‌که در فن دوم این مقاله آمده (ر.ک. ص ٦۲۳ این‌کتاب) .

۱۱ــ سمغسانیه ، شاید پیروان شمعون‌الصفا معروف بسمعان قانونی باشند (ر. ک. ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۵) احتمال میرود سمغسانیه تصحیف شدهٔ سمعانیه باشد .

۱۲ــ اسحاقیه ــ پیروان مارااسحاق ــ یا اسحاق‌کبیرندکه ملقب ببرنی قدیس، و ازنژاد ارمنیان بود (ر.ک. ملل‌ونحل شهرستانی ج۲ــص٤٤) .

۱۳ــ ظاهراً مکرر است .

١٤ــ رجوع شود بمقدمه این‌کتاب زیرعنوان ؛ تحقیقاتی‌که بی‌نتیجه ماند .

۱۵ــ در فلوکل همه‌جا ــ حرمیه ــ آمده درصورتیکه معروف و صحیح خرمیه وخرمیان بود، وماهم بتبعیت از این شهرت همه‌جا ــ خرمی و خرمیان ــ ذکـر کردیم . در تعلیقات فلوکل ص ۱۷۹ در نسخه بدل ــ خرمی ــ و خرمیه ــ ذکر شده است .

و در اطراف کوهستان میان آذربایجان ، ارمنستان ، شهرستان دیلم ، همدان ، دینور ، و همچنین میان اصفهان، اهواز پراکنده، و مجوسیانی بودندکه باین‌کیش گرویده ، وبلقطه[1] شهرت یافته، ورئیسشان مزدك باستانیست ، و اوآنان را وادارکردکه بلذائذ و شهوترانی، و خوردن ، ونوشیدن ، ومواسات ، وآمیزش باهم گرایند ، وبهمدیگر زورگوئی واستبداد نداشته باشند، و در زن وخانواده باهم شرکت‌کنند، وکسی‌را ازآمیزش بازن مرددیگرباز ندارند، و با این‌وصف، بکردارنیك، وترك آدمکشی. وآزارنرساندن بمردم معتقد بوده و در میهمانی رفتاری از خود نشان میدادندکه در هیچ ملتی دیده نمیشد . اگر میهمانی را بخانه می‌خواندندهیچ روگردانی از خواسته‌های او ـ هرچه باشد نداشتند ، وهمین رویه را نیز مزدکی داشت‌که در دوران قباد پسر فیروز ، ظهورکرده و انوشیروان ویرا با پیروانش بقتل رسانیدکه اخبارآن . معروف و مشهور است .

بلخی،درکتاب عیون‌المسائل‌والجوابات ـ اخبار خرمیان‌ومذهبشان ، وشرابخواری، و شهوترانی وطرز عبادتشان‌را جمع‌کرده ولازم نمیدانیم چیزهائیرا ذکر نمائیم‌که دیگران برما سبقت جسته‌اند .

اخبار خرمیان بابکی

رئیس خرمیـان بابکی ، بابك خـرمی است و او بپیروان خـود میگفت : خدا ، منم، ودر مذهبش‌کشتن وربودن و تصرف اموال دیگران ، وجنگ ، و بریدن‌گوش و بینی روا بود ، درحالیکه پیش از او خرمیان بچنین‌کارهائی آلودگی نداشتند .

اسباب پیدایش ، و سرکشیها و جنگهای او

و جائیکه‌کشته شد

واقد بن عمروتمیمی‌که اخبار بابك را جمع‌کرده‌گوید : پدر بابك از مردم مدائن و کارش روغن فروشی بوده ، و بمرز آذربایجان آمـد و در دهکده بلال‌آباد از بلوك میمد[2] اقامت نمود ، وکوزه روغن را بدوش میکشید ، درآن دهستان دوره‌گردی میکرد .

۱ـ لقطه بمعنی مال بیصاحب است ، و احتمال دارد ـ لقیطه ـ باشدکه بمعنی فرو‌مایه و پست ـ است (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

۲ـ میمد ، نام‌کوه و شهری درآذربایجان است (معجم‌البلدان) .

وی بازنی‌که از یك چشم‌کور بود . و مادر بابك است معاشقه داشت ، و مدتها با وی عمل ناشایست انجام میداد. ودر اثنائیکه هردو بگوشه دور افتادهٔ ازآن دهکده ، میان بیشهٔ بشراب‌خوارگی مشغول بودند ، چند نفر از زنان‌آن دهکده برای برداشتن آب از چشمهٔ‌که درآن‌بیشه بودآمده ، وصدائی باهنگ نبطیان شنیده . وبآن سوی رفته، وبرآنان هجوم‌آوردند ، آن بنده خدا پابفرارگذاشت ، وآنها از موی سر مادر بابك‌گرفته واورا بدهکده‌آورده وآبرویش را بردند .

واقدگوید : پس ازاین ماجرا ، روغن فروش نزد پدرآن دختر رفته و خواستگاری از دخترش نموده ، و پدر بازدواجشان رضایت داد . وبابك از این زن بدنیا آمد . سپس در یکی از مسافرتهایش بکوه سبلان[1] شخصی‌که دنباله‌گیری از او داشت ، زخمی بوی‌زده وهمان زخم پس از مدت‌کمی سبب مرگ اوگردید . و مادر بابك برای دایه‌گی و شیر دادن بیچهها بخانههـا میرفت ، و مزدی میگرفت . تا آنکه بابك ده ساله شد ،گویند روزی‌که بجستجوی بابك بیرون‌آمده بود ، چون بابك برای‌گروهی از مردم‌گاوچرانی میکرد ، او را برهنه در زیر درختی خوابیده یافت ، و دید زیر هرموئی از موهای سینه‌و سرش خون نمایان است ، و بابك از خواب جسته و برپا برخواست ، در این حال دیگر اثری ازآن خون در وی ندیده ، وگفته است ، من از اینجا دانستم‌که برای پسرم پیش‌آمدهای بزرگی روی خواهد داد .

واقدگوید : بابك ، نزد شبل‌بن منقی ازدی در بلوك سراة[2] بکار تیمار چهارپایانش اشتغال داشت ، وطنبور را از نوکران اوآموخت ، و سپس به تبریز ـکه یکی از شهرهای آذربایجان است، رفته ، و دوسال درخدمت محمدبن رواد ازدی بود. وپس‌ازآن نزد مادر برگشت ، و در هجده سالگی با مادرش زندگانی مینمود.

واقدبن عمروگوید ـ درکوهستان بذ[3] دو مرد قوی و زبردستی بودندکه‌کسی بآنها دست رسی نمییافت ، و چون مال و منال فراوانی داشتند ، در سر ریاست و تسلط بر خرمیان[4] ساکن‌آن‌کوهستان. باهم‌درجنگ وستیزه بودند، ومیخواستندکه ریاست دریکنفر تمرکز داشته باشد . یکی نامش جاویدان پسر سهرك . و یکی هم بکنیه‌اش ، ابوعمران ،

۱ـ سبلان‌کوه بزرگیست‌که مشرف بشهر اردبیل بوده و دهات بسیاری دارد (معجم‌البلدان) .

۲ـ سراة ـ یا سراء ـ دهکده‌ایست‌که در دهانهٔ نهاوند قرار دارد (معجم‌البلدان) .

۳ـ بذ ـ با تشدید ذال ـ دهستانی میان آذربایجان و اران است‌که در دوران معتصم بابك ازآنجا سربرداشت (معجم‌البلدان) . ۴ـ ف (الحرمیه) .

معروف بود ، این دونفر تابستانها را بجنگ وجدال با هم میگذارندند ، و زمستانها ریزش برف وبسته‌شدن گردنه‌ها مانع از برخوردآنها بود . جاویدان ،که استاد بابك است ــ با دوهزار گوسفند از جایگاه خود درآمده ، و بزنجان ، از شهرهای مرزی قزوین ، رفت، وگوسفندان خود را فروخته ، ودر مراجعت بکوهستان بذ ، دربلوك میمد دچار برف و بوران شده ، و چون شب در رسیده بود راه خود راکج کرده ببلال‌آباد رفت، و از دهبان آنجا منزلی خواست . دهبان برای تحقیر جاویدان ، ویرا بخانه مادر بابك کـه تهی‌دست و فقیر بود جای داد ، وآن زن جز آتشی‌که برایشان روشن نمود ، چیز دیگری نتوانست فراهم سازد . وبابك نیز بخدمت غلامان وچارپایان برخواسته ، و آنهـا را آب داده ، وجاویدان اورا روانه داشت تا خوراکی وآشامیدنی برایشان، وعلف برای‌چارپایان خریداری نماید ، و درگفتگوئی‌که با او نمود، دریافت‌که هرچند حال و روزگاری تباه، دارد و زبانش در فارسی روان نیست ، باز بسیار زیرك و ناپاك و با شهامت است ، پس رو بمادر بابك‌کرده وگفت: من ازتوانگران کوهستان بذ هستم، و مال ومنال فراوان دارم، و باین پسرت نیازمندم ، او را بمن بگذار تا باخود ببرم ، و هرماه پنجاه درهم مواجب او را برای تو میفرستم ، زن‌گفت تو مظهر نکوکاری هستی ، و پیداست‌که زندگانـی فراخی داری ومن دردل خود احساس‌آرامشی ازتو دارم، هروقت‌که میروی ویرا همراه‌داشته باش.

پس از چندی ابوعمران ازکوهستان خود برخواسته و با جاویدان جنگ نمـوده و مغلوب‌گردیده و جاویدان اورا بقتل رسانیده ، و بکوهستان خود برگشت وزخمی برداشته بودکه او را هراسان میداشت ، و پس از سه روز مرگ او را در ربود . زن جاویدان‌کـه با بابك عشق‌ورزی میکرد و بابك را باوی زشتکاریهائی بود ، همینکه جاویدان را مـرده دید ، ببابك‌گفت تو بسیار چالاك وبا شهامتی ، این مرد سربنیستی‌گذاشت . و من هم‌صدایم را بلند نکرده و پیروانش را خبردار نساختم ، تو خود را آماده بدارکه فردا تورا باآنان یکجا جمع مینمایم ، و میگویم جاویدان بمن‌گفت ، من امشب میمیرم و روح ازکالبد من بیرون شود، و ببدن بابك درآید ، و همباز روح اوگردد ، واو خود را ، و شما را بچنان پایهٔ بلندی‌بالابردکه‌کسی بآن نرسیده، وپس ازاین‌هم‌نخواهد رسید، و اومالك زمین‌گردد، و سرکشانرا از پای درآورد ، وآئین‌مزدك را برگرداند ، وذلیلان شمارا عزیزوافتادگان شما را سربلند سازد. بابك از این‌گفته بطمع افتاده ، و این پیش‌آمد را بفال نیك‌گرفته، و خود را برای‌آن آماده ساخت . صبح‌که دمید سپاهیان جاویدان بدورآن زن جمع‌شده ، وگفتند چه شدکه ما را نخواست ، و بما وصیتی نکرد .

زن گفت : در این‌کار مانعی نبود جز آنکه شما در دهات و خانه‌های خود پراکنده و متفرق بودید ، واگر میخواست کسی را فرستد و شما را جمع‌کند ، خبرش منتشر میشد ، و او برای شما ازشر عربان ایمنی نداشت ، از این جهت مرا عهده‌دار اجرای وصیت خود نمودکه شما راآگاه سازم تاآنرا پذیرفته و بهمانگونه عمل نمائید ، گفتند ، هرچه را بتو سپرده بما بگو ، زیرا ما همانگونه‌که درحیاتش سرپیچی از او نداشتیم ، پس از مـرگش نیز هیچ مخالفتی با او نخواهیم داشت، زن اظهار داشت‌که او بمن‌گفت ، من امشب‌خواهم مرد ، و روح ازکالبدم بیرون‌شود ، وببدن این پسربچه‌که خدمتکار من است درآید ؛ ومن او را خداوند پیروان خود مینمایم . اگر مرگ مرا ربود ، توآنها را باین امرآگاه بنما و بی‌دین است‌کسیکه در این امر سرپیچی نماید ، وبرخلاف‌گفته من چیزیرا برای خـود بپسندد . همه‌گفتند ما وصیتی راکه دربارهٔ این جوان بتو نموده ، میپذیریم وقبول داریم ، سپس‌آن زن امرکردگاوی بیاورند ، و بکشند وپوستش را درآورده برزمین پهن‌کنند . و برآن پوست لگن بزرگی پراز شراب بنهند ، و نان را تکه‌کرده بدورآن لگن‌گذارند . سپس یکایک‌آنان را پیش خوانده وگفت ، پایت را روی این پوست بگذار ، وتکه نانی‌را بردار، ودر شراب فروبرده وآنرا خورده وبگو، ایمان‌آوردم بتو ای روح بابك همچنانکه بروح جاویدان ایمان داشتم. سپس دست بابك را بگیر ، وبراوکرنش نموده[1] وآنرا ببوس.

همه باینکار درآمدند تا هنگامیکه خوراکی تهیه شد ، و بدستورآن زن خوراکی‌و شراب را پیش‌آوردند ، واو باروی‌گشاده بابك راکنار خود نشانده ، و پس ازآنکه هریك سه جام شراب سرکشید ، او یك شاخه ریحان ببابك دادکه ازدستش‌گرفته ، و باین‌کار ، میانشان زناشوئی برقرار گـردید . سپس همه بپا ایستاده و بهردوکرنش نمودندکـه نشانهٔ رضایت باین ازدواج بود حتی عربان[2] مسلمان و بردگانشان .

مذاهبیکه زمان اسلام از مجوس

و خرمیان در خراسان پیدا شد

درآغاز دولت عباسیان ، وپیش از ظهور ابوالعباس، مردی بنام بهافریدکه از مـردم

۱ــ درمتن عربی (خذبیدبابك وکفر علیها) درزبان عرب ــ کفرالفارسی ــ بمعنی‌کرنش بپادشاه است و در مثل‌گویند ــ یکفرکفرالعلج ــ و علج بمعنی سخت و درشت است‌که عربان بکفار عجم اطلاق‌کنند . (ر.ك اقرب‌الموارد) .

۲ــ ف (وغربیهم) ش (وعربیهم) . ۳ــ ف (الحرمیه) .

روی ، از شهرستان ابرشهر[1] بود ، و عقیدهٔ مجوسیان را داشت و پنج نماز را بی سجده ، درحالیکه بسمت‌چپ قبله‌توجه میکرد ادانموده وفالگوئیهائی داشت ، ومجوسیان را بمذهب خود میخواند انبوهی از مردم باوگرویدند . ابومسلم ، شبیب بن داح ، و عبدالله بن سعید را نزد او فرستاد واسلام را براو عرضه داشتند ، و او مسلمان شده و مقامی‌پیداکرد، ولی بعد برای فالگوئیهایش اسلام او پذیرفته نشده وکشته شد ، و تا این زمـان پیروان او درخراسان زیاد هستند .

و این مطلب را ابراهیم بن عباس صولی درکتاب الدولة العباسیه آورده است . والله اعلم بالصواب .

مسلمیه

از جمله اعتقاداتی‌که پس از اسلام درخراسان پیدا شد ، مسلمیه ـ پیروان ابومسلم است‌که عقیده بامامت او داشته ، وگویند او زنده وکامیاب است، و همینکه منصور، ابومسلم راکشت ، دعـات ، و یـاران ویژهٔ او بشهرها گریختند ، و یکـی از آنان بنام اسحـاق بترکستان و بلاد مـاوراءالنهر[2] رفت ، و در آنجا مردم را دعوت بابـومسلم مینمود ، و میگفت ابومسلم درکوهستان ری زندانی است .

و بگفتهٔ آنان ، وی در وقت معینی‌کـه خودشان دانند ظهور خواهدکرد چنانکـه کیسانیان این عقیده، را دربارهٔ محمدبن حنفیه دارند . و حکایت‌کنندهٔ این خبرگوید ، از گروهی پرسیدم ، چرا اسحاق‌را ترك خوانده‌اند ،گفتند، برای این است‌که بشهرهای‌ترکان درآمده و مردم را بابومسلم دعوت‌کرد .

گروهی گویند ، اسحاق از علویان بود ،که نزد آنان بلباس این مذهب درآمده ، واز فرزندان یحیی‌بن زیدبن علی است‌که از بنی‌امیه فراری شده ، و در ترکستان بشهرها رفت وآمد داشت .

مؤلف‌کتاب اخبار ماوراءالنهر‌که از خراسانیان است‌گوید ، ابراهیم‌بن محمدکـه درباره مسلمیه اطلاعات داشت بمن‌گفت ، اسحاق یکی از مردم ماوراءالنهر بود ، و سواد نداشت ، ولی جنیان ازوی شنوائی داشته و اگـر کسی چیزی ازوی سئوال مینمود پس از

۱ـ ابرشهر ـ نام‌قدیم نیشابور بودکه یکی‌از چهار شهر خراسانست (فرهنگ نفیسی).
۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۹ این‌کتاب .

یکشب جوابش را میداد ، و همینکه‌آن پیش‌آمد برای ابومسلم رخ داد ، مردم را باودعوت کرد ، وعقیده داشت‌که او پیامبری از طرف زردشت بود ، و زردشت هم زنده بوده ونمرده است و ابومسلم هم زندهٔ جاوید بوده و خروج خواهدکرد ، تا این دین را برپا دارد ، و این امر از اسرار مسلمیه است .

بلخی‌گوید : پارهٔ از مردم مسلمیه را خرمدینیه[1] نامند ، و شنیده‌ام‌که در نزد ما در بلخ گروهی از ایشان هستندکه در دهکده ـ حرساد[2] ـ زندگانی میکنند و در حال ترس و بیم هستند .

مذاهب سمنیه

بخطیکی ازمردم خراسان ،که ـ اخبار خراسان فی‌القدیمو ماآلت الیه فی‌الحدیث ـ را تألیف‌کرده و آن جزوه مانند دستوریست ، خواندم ،که پیامبر سمنیه بوداسف[3] است ، و بیشتر مردمان ماوراء‌النهر در دوران‌گذشته پیش از اسلام این‌کیش را داشتند ، سمنیه منسوبان بسمنی[4]بوده. واین مردم ازتمام مردمان روی‌زمین ودیانتهائی‌که هست باسخاوت‌ترند ، چون پیامبرشان بوداسف بآنان دستور داده ،که بزرگترین چیزی‌که حل و آسان نگردیده ، و انسان نمیتواند بآن عقیده داشته باشد و عمل نکند ،گفتن ـ نه ـ در تمام کارهاست . و این‌گروه درگفتار همین رویه را دارند وگفتن ـ نه ـ راکار شیطان دانند ، و مذهبشان دفع شیطان است .

۱ـ ف (الحرمدینیه) .   ۲ـ در متن عربی بهمین‌گونه بی‌نقطه ذکر شده‌که یافتن‌آن را دشوار ساخته، ولی ظاهراً ـ خرماباذ باشدکه ازدهات بلخ بوده ، وابولیث‌نصربن سیار خرماباذی منسوب بآنجاست (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۳ـ بوداسف ـ از نامهای افسانه‌ایست‌که او را حکیم ـ پیامبرخوانند ، و بودا را نیز تمثال بوداسف دانند (ر.ك همین‌کتاب ـ سخن درباره بد) .

۴ـ سمنی ـ منسوب بسمن‌که‌معرب ـشمن ـ پارسی ، بمعنی بت است (ر.ك. برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکتر معین صفحهٔ ۱۲۹۶) .

بسم الله الرحمن الرحيم

فن دوم ـ از مقاله نهم

ازکتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

مذاهب و اعتقادات

مذاهب هند

درمقدمه[۱] جزوهٔ چنین خوانده‌ام : کتاب فیه ملل‌الهند وادیانها ـ و من در روزجمعه سوم محرم سال دویست‌وچهل ونه ، ازاین‌کتاب نسخهٔ برداشتم، ونمیدانم نویسندهٔ حکایتهای آن چه‌کسی بوده ، ولـی حرف بحرف آن بخط یعقوب بن اسحاق کندی بود . و در زیر مقدمه ، این حکایتها بودکه بهمان الفاظ نویسنده‌اش در اینجا ذکر مینمایم :

۱ـ در متن عربی دارد (. . ترجمته) ، و از معانی ترجمه ، مقدمه یا فاتحة الکتاب است (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

پارهٔ از متکلمان گفته‌اند که یحیی‌بن خالد برمکی یکنفر را بهندوستان روانه داشت، تا دواجاتیکه آنجا هست برایش بیاورد ، و از مذاهب آنجا شمهٔ برایش بنویسد ، وآن‌شخص این کتابرا تألیف نموده است .

محمدبن اسحاق گوید: درروزگار فرمانفرمائی عرب کسیکه دربارهٔ هند جد وجهدی از خود نشان داد ، یحیی‌بن خالد برمکی ، وگروه برمکیان بود ، (و احتمال دارد این حکایت صحیح باشد ، اگر این‌را هم بچیزهائی اضافه نمائیم‌که ازبرمکیان) و اهتمامشان بامور هندوستان ، وخواستن علماء طب و حکیمان آنها ، میدانیم .

نام جاهائیکه در شهرهای هند

عبادتگاه بود ، و چگونگی آنها

و سرگذشت بوداها[1]

بزرگترین عبادتگاه درمانکیر[2] است‌که طول‌آن یك فرسنگ بوده ، ومانکیرشهریست که بلهرا[3] درآنجاست . طول این‌شهر چهل فرسنگ ، و ساختمانهایش همه از چوب ساج، ونی و تخته‌های گوناگون است ، وگویند مردمانش هزار هزار فیل دارند ، و بااین‌وسیله کالاها را حمل ونقل مینمایند ، ودر اصطبل پادشاه شصت هزار فیل است . و رخت‌شویان ، وآرایشگران و خیاطان یکصد وبیست هزار فیل دارند .

در این بتخانه تقریباً بیست هزار ـ بودا ـ از جواهر گوناگون مانند طلا، ونقره ، و ازآهن ، ومس، وروی ، وعاج وسنگهائی است‌که برآنها بهترین‌جواهرات نشانده شده، وسالی یکمرتبه پادشاه سواره ، یا پیاده بااین‌خانه میآید وسواره برمیگردد. ودرآنجا بتی

۱ـ بده ـ بودائیان ، و بد ـ بودا ـ معنایش شخصیتی است‌که بدنیا آمده ، و ازدواج نکرده ، ونخورده ، و نیاشامیده . و پیر نشده ، و مرگ ندارد (ر.ك . ملل‌و نحل شهرستانی ج۳ ـ ص ۳۴۸ ببعد) .

۲ـ مانکیر ـ Manyakheta — le . Mankir مانیاختا که اکنون بآن مالخد Malkhed گویند پایتخت بلهرا ، و درجنوب گلبرگه (حیدرآباد) است . (ر.ك. حدودالعالم ترجمه و شرح آقای مینورسکی Minoresky بانگلیسی ص ۲۳۸) .

۳ـ بلهرا ـ نام پادشاهی است‌که مانکیر را پایتخت خود قرار داده بود (ر. ك. کتاب و صفحهٔ نامبرده دربالا) .

است از طلا ببلندی دوازده ذراع[1] که بر تختی ازطلا درمیان گنبد طلائی نشسته ، و باسنگهای سفید ، و دانه‌های یاقوت قرمز ، وزرد ، وکبود ، و سبز ، جواهر نشان شده ، و برای این بت قربانیهائی دارند که بیشتر جانشان میباشد ، و در روزی که مقرر و معین است باین کار اقدام مینمایند .

و مولتان[2] بتکده‌ایست که گویند یکی از خانه‌های هفتگانه بوده ، و درآنجا بتی از آهن بدرازای هفت ذراع ، در میان گنبدی قرارداردکـه سنگ مغناطیس در اطرافش بکار رفته وبیك قوهٔ مساوی و یکنواخت آنرا نگاهداری کند . وگویند درائرآسیبی که بآن رسید تمایلی بیك سمت پیدا کرده است .

این بتکده درشقهٔ کوه ، وگنبدی داردکه بلندیش یکصدوهشتاد ذراع است ، و هندیان از دورترین نقاط . از دریا وصحرا ، بزیارت آنجا میآیند . از بلخ راه راست ومستقیمی بآنجا دارد زیرا ،کناره مـولتان بکناره بلخ چسبیده است . روی قلـه آن کوه و دامنه‌اش خانه‌های زاهدان وعابدان ساخته‌شده ، وجاهای مخصوصی برای کشتن قربانی‌دارد. وگویند آنجا ساعتی از حاجیان و زائران‌خالی نیست . درآنجا دوبت بنام ـ جنبکت ، و زنبکت است ،که در دوطرف دشت ازکوه تراشیده شد ، و بلندی هریك هشتاد ذراع ، و ازمسافت بسیار دوری نمایانست ، و هندیان بقصد زیارت آنجا میآیند و با خود قربانیها وبخوراتی دارند ، و از دورترین نقطه همینکه چشم مسافر بآن دو بت افتد ، بـرای احترام و تعظیم آنها سر را بزیر اندازد ، و اگر توجهی بآنها نمود ، یا از روی غفلت بآنها نگاه کرد باید برگردد تا جائیکه آنها دیده نشوند ، سپس سر را بزیر انداخته وبسوی آنها روان شود.

کسیکه این بتها را دیده بود بمن گفت : درپای آن دوبت باندازهٔ خون ریخته‌میشود که نمیتوان آن‌را کوچك شمرد ، و عقیده داشت بسا شده استکـه درحدود پنجاه هزار نفر یا بیشتر ، خود را درآنجا قربانی کنند . والله اعلم .

۱ـ ذراع باندازه یك ارنج است (فرهنگ نفیسی) .

۲ـ مولتان ـ بضم اول وسکون دوم شهری درهند ، درسمت غزنه است وآنرا ـ فرج ـ بیت‌الذهب ـ نامند (ر.ك. معجم‌البلدان) چیزهائیراکه یاقوت حموی دربارهٔ مولتان نوشته‌همانست که ابن‌ندیم درباره بامیان ذکرکرده ودوبتی راکه ابن‌ندیم بنام جنبکت ، وزنبکت درمولتان نوشته ، یاقوت آنها را بنام ـ سرخبذ ، و خنکبذ ـ در بامیان ذکرکرده است (ر. ك. معجم‌ـ البلدان ـ زیر مولتان و بامیان) .

و بتخانهٔ در بامیان[۱] دارند ،که اوایل هند ، و در پشت سجستان[۲] قـرار دارد ، و یعقوب‌لیث هنگامیکه قصد فتح هندوستان را نمود ، تا آنجـا رسیده ، وازآنجا تمثالهائی بمدینة‌السلام[۳] ارسال داشت‌که پس از فتح آنجا بدست‌آورده بود ، و آن خـانه‌ایست بسیار بزرگ ، و جایگاه عابدان وزاهدان است ، وباندازهٔ بتهای جواهر نشان داردکه بتعریف و توصیف درنیاید . و هندیان از دورترین شهرهای خود ، از راههای دریائی وخشکی‌بآنجا روی‌آورند ، و در فرج[۴] بیت‌الذهب ، خانه‌ایست‌که درباره‌آن نظریه‌هـای مختلفی بوده ، گروهی‌آنرا از سنگ ، وجایگاه ـ بودا هـا دانسته‌اند . و سبب نامیده شدنش بفرج بیت‌ـ الذهب این است‌که عربان در دوران حجاج ، همینکه‌آنجا را بتصرف درآوردنـد ، یکصد بهار[۵] طلا ازآنجا ربودند .

ابودلف ینبوعی ،که از جهانگردان بود، بمن گفت خانهٔ‌که معروف ببیت‌الذهب است درآنجا نبوده و آنخانه در بیابانهای هند ، و زمین‌های مکران[۶] ، و قندهار[۷] است ، و جز عابدان‌و زاهدان هندوستان ،کسی دست‌رسی بآن پیدا نمیکند . آن خانه از طلا ساخته‌شده ، طول‌وعرضش هفت ذراع، وبلندیش دوازده ذراع، ومرصع بجواهر گوناگون‌بوده، وبتهائی که درآن‌ساخته‌اند ازیاقوت قرمز، وسائرسنگهای شگفت‌انگیز بهاداریست‌که بامرواریدهای بسیارخوب ، جواهر نشان شده و هرمرواریدی باندازه تخم پرنده و بزرگتر از آنست . ومیگفت یکی از هندیان مورداعتماد بمن خبردادکه باران از بالا و راست و چپ این‌خانه دوری جوید ، وبرآن نمیبارد ، و همچنین سیلاب راه خود راکج میکند و از راست وچپ آن روان میگردد ، و باز گوید، یکی ازهندیانی که‌آنجا را دیده داشت ، بمن گفت ،کسیکه بآن نگاه‌کند و بیمار باشد ـ بهر گونه بیماری ـ خداوند ویرا شفا دهد .

ومیگفت، من که بنای‌کنجکاوی را درباره آن گذاشتم ، دیدم مردم دربارهٔ آن گفتار

۱ـ بامیان ـ بکسر میم نام شهر وشهرستانی است‌که میان بلخ، و هراة ، وغزنه است. قصبه آن‌کوچك ولی مملکتی پهناور بوده . تا بلخ ده منزل . و تا غزنه هشت منزل است (معجم‌البلدان). ۲ـ رجوع شود بصفحه ۲۱ این‌کتاب .

۳ـ رجوع شود بصفحه ٦٧ این‌کتاب.

٤ـفرج- معانی‌مختلفی‌دارد ودراینجا باید‌بمعنی‌شکاف‌باشدوعلم‌است(ر.ك. فرهنگ‌نفیسی).

٥ـ بهار یك‌لنگه بار است بوزن چهارصد رطل (ذیل ـ اقرب‌الموارد) .

٦ـ مکران ـ از طرف مغرب بکرمان . از شمال ، بسجستان ، از جنوب بدریا ، و از مشرق بهندوستان اتصال دارد . (معجم‌البلدان) .

٧ـ قندهار ـ از ولایات جنوبی افغانستان است (اعلام‌المنجد) .

گوناگونی‌دارند ، پارهٔ برهمنان میگفتندکه آن خانه برپایه و اسبابی ، استوار نیست و در میان زمین وآسمان آویزانست .

ابودلف بمن‌گفت : هندیان در ـ قمار[1] ـ خانهٔ دارندکه دیوارهـایش از طلا ، و سقف‌آن از چوب عـود هندی بوده ، و بلندی هرچوبی بیش از پنجـاه ذراع است . و تمام محرابها. وعبادتگاه‌های‌آن با مرواریدهای بسیارخوب ، وياقوتهای بزرگ ، جواهرنشان گردیده، و از قول يك‌نفر هندی موثق نقل‌کردکه هندیان در شهر صنف[2] بتخانهٔ دارندکه از حیث ساختمان ، ازآن خانه پست‌تر ، و از ساختمانهای باستانی بوده ، و بتهائی‌که در آن است با زاهدان سخن‌گویند ، و بهمهٔ سئوالهای آنها جواب دهند ، وابودلف میگفت ، هنگامیکه درهند بودم ، پادشاه صنف ، لاجین نام داشت .

و راهب نجرانـی بمن‌گفت ، اکنون پادشاهی‌کـه بر آن استیلا یافته لوقین نامیده میشود وکسی است‌که باین شهر تـاخته ، و آنرا ویران نموده ، و مردمش را بیندگـی درآورده است .

سخن دربارهٔ بُد

جزآنچه‌کندی درکتاب خودآورده

هندیان عقایدگوناگونی در این‌باره دارند ،گروهی‌آنرا تمثال خدایمتعال دانند ، وگروهی گویند ، او فرستاده خداست . و در این امر نیز اختلافی دارند ، دستهٔ برآنندکه فرستاده خدا، و فرشتهٔ از فرشتگانست، دسته‌دیگر فرستاده خدا را از بشرمیدانند ، وطائفه گفته‌اندکه اودیوی از دیوها بوده ، و طائفه دیگر او را تمثال بوداسف حکیم‌گفته‌اندکـه از طرف خداوند تبارك و تعالی‌آمد ، و هريك از این‌گروه طريقهٔ مخصوصی در پرستش و تعظیم او دارند ، يك‌شخص موثقی ازآنان میگفت ، هرملتی از این مردم باخود تمثالی از او دارندکه‌آنرا موردعبادت وتعظیم قرار دهند ، وـ بدـ اسم جنس ، وبت همچو نوعی از آن است. و اما صفات بداعظم : انسانی است‌که برتختی نشسته ، وبرصورتش موئی ندارد، چانه‌اش‌بسمت دهان فرورفته، ولخت است . برلبهایش خنده، ودست راست را برـ سی‌ودو ـ

---

[1] ـ قمار ـ بفتح ، وبکسره هم خوانده میشود ـ جائی در هند است‌که عود را بآنجا نسبت دهند ، وعودش بسیار خوب است (معجم‌البلدان) .

[2] ـ صنف ـ ازشهرهای هند است‌که عود را بآنجا نسبت دهند ، وعود بسیار بدی‌چون چوب دارد (معجم‌البلدان) .

بسته دارد[1] و همان شخص موثق گوید : در هرخانهٔ تمثالی از او هست که برحسب شئون و مراتب اشخاص از چیزهای گوناگونی چون طلای جواهر نشان ، نقره ، مس ، سنگ ، یا چوب‌ساخته شده ، ودرهر گوشهٔ‌که باشد، مقابل صورتش تعظیم‌وکرنش‌کنند . چه‌درطرف مشرق ، و متوجه بمغرب باشد، و چه در طرف مغرب و نگاهش بمشرق باشد ، ولی بیشتر پشت او را بمشرق قراردهند ، تا هنگام رودر روشدن با او ، تـوجه بمشرق پیداکنند . و گویند ازوی تمثالی بچهارصورت ، درنهایت دقت و طرازگیری ساخته شده ، تا ازهرسمتی که باو روی‌آرند ، مقابل او قرارگیرند ، وکوچکترین چیزی از صورت او در نظـرشان پوشیده و پنهان نماند . وگویند بتی‌که درمولتانست صورتی بدینگونه دارد ....

از روی نوشته‌کندی ـ مهاکالیان

مهاکالیان را بتی است بنام مهاکال‌کـه چهار دست دارد ، رنگش آسمانگون ، موی سرش پرپشت و فروهشته ، دندانهایش نمایان، و شکمش برهنه ، و بر پشتش پوستی ازفیل است‌که خون ازآن میچکد ، و پوست دو دست فیلی درجلوش گره خورده ، در یکـی از دستهایش افعی بزرگیست‌که دهان را باز دارد، و در دست دیگر یك عصا ، ودر دست سوم یك‌سر انسان . و دست چهارم را بلندکرده ، و درگوشهایش دو مار همچوگوشواره حلقه زده ، وبدور بدنش دومار بزرگی پیچیده ، وبرسرش دیهیمی ازکاسه سرانسان ، وگردن‌بندی هم ازآن درگردن دارد، و مردم آنرا عفریتی ازشیاطین میدانندکه شایسته و سزاوار ستایش و نیایش است زیرا دارای خصائل خوب وبدی بوده . هم‌بخشش وعطا دارد ، و هم ندارد ، هم نیکوئی‌کند ، و همی بیازارد ، و اوست‌که در تمام سختیها و دشواریها دادرس آنان است .

و در میان‌آنان ملتی است بنام

دنیکیان

و این ملت آفتاب را میپرستند و بتی دارندکه برگردونه سوار است‌که چهار اسب بجای چرخ دارد و در دستش جواهر آتشین رنگ بوده ، و عقیده دارنـد ، آفتاب فرشتهٔ

۱ـ یعنی سه‌انگشت را باز وبالا ، و دو انگشت را بسته است و این حساب انگشت‌عقدالانامل‌گویند (رجوع شود بصفحهٔ ۳۱ این‌کتاب) .

فرشتگان ، وشایسته نیایش و سجده است . وباین بت سجده کنند ، و بدورش با بخورات و ساز و طنبور میگردند . و این بت کشتزارها وغلات ودرآمدها و دربانان و مباشرانی دارد که بکارهایش رسیدگی مینمایند ، ودر روز سه‌مرتبه آنرا عبادت کنند ، و در عبادت چیزها گویند و دردمندان و بیماران جذامی ، وپیسی ، و فالج و سائر بیماریهای سخت بـاو روی آورند و شبها درآنجا بخوابند ، سجده و ناله و زاری کنند تا آنهـا را شفا بخشد . و از هر گونه خوردنی وآشامیدنی خودداری دارند ، و روزه گیرنـد تا وقتیکه بیمار در خواب می‌بیند که کسی باو گوید : شفا یافتی و بمراد خود رسیدی. وبقولی، آن بت همیکه درخواب با وی سخن گفت ، شفا یابد و بهمان تندرستی که داشت برگردد .

و در میانشان ملتی است بنام

جندریهکینیان

که ماه را پرستش کنند ، و ماه را از فرشتگان شایسته عبادت وکـرنش دانند ، و برآئین خود بتی‌را مظهر ماه قرارداده‌اندکه برگردونه سوار است که آنرا چهار مرغابی میکشاند ، وبدست‌آن بت جواهریست که آنرا ـ جندرکیت نامند . وبرطبق آئین‌خود ، در مقابلش بزانو درآیند وآنرا پرستش کنند ، ونیمی از هرماه را روزه‌دار باشند ، و تا مـاه سرنزند افطار نکنند ، و برایش انواع خوراکیها و آشامیدنیها وشیرآورند ، و بوی عرضه دارند، و دیده بماه دوخته ، خواستار حوائج خود شوند .

و درآغاز هرماه ، همینکه ماه درآسمان دیده شود ببام خانه‌های خود روند ، وبماه نگاه کنند ، و بخوراتی درآتش ریزند ، و با دیدنش شروع بخواندن دعا نموده و تمایلات خود را نشان دهند ، سپس از بام پائین آمـده بخوردن و نوشیدن ، و رقص ، و بازی ، و نواختن ساز ، در مقابل ماه وآن بت مشغول گردند .

و در میانشان ملتی است بنام

انشینیان

یعنی کسانیکه از خوردن وآشامیدن ، خودداری و امتناع دارند .

از جمله ملتی است بنام

بکرنتینیان

یعنی کسانیکه خود را آهن پیچ مینمایند ، و بآئین خود ، موی سر و صورت را تراشیده ، و بدن را ، جز ، عورت ، لخت و برهنه دارند ، و بر طبق آئین دینی بکسی چیزی نیاموزند ، وبا ویسخنی نگویند مگرآنکه بکیش آنها درآمده باشد ، و بگروندگان کیش خود امر کنندکه برای فروتنی و تواضع نسبت بکیش ، صدقه دهند ، ولی آهن‌پیچ نمیشوندتا زمانیکه شایستگی واهلیت‌آنرا پیدا نمایند ، وآهن پیچی خودشان ازمیانهٔ بدن تا سینه است بلحاظ اینکه مبادا از زیادی دانش و اندیشه شکمشان پاره گردد .

ازجمله ملتی است بنام

کلنکایاتریان

این گروه در تمام هندوستان پراکنده بود ، وعقیده دارند ، اگرکسی مرتکب گناه بزرگی شود ، از دور و نزدیك ، در او مشخص ونمایانست تا هنگامیکه درنهر کیف[۱] غسل کند وآن گناه پاك شود .

از جمله ملتی است بنام

راحمریمه[۲]

این گروه طرفدار پادشاهانند ، و معونت و یاری بپادشاهانرا از تکالیف مذهبی خود دانسته ، وگویند خداوند این پادشاهی را بآنها داده ، و اگر ما در راه اطاعت از آنها کشته شویم ببهشت خواهیم رفت .

۱ـ ظاهراً ـگنك ـ باشدکه فرنگیان آنراگانژ Cange نامند و رودخانه بزرگی است‌که ۳۱۰۰ کیلومتر طول آن بوده و ازجمنا و الله‌آبادگذشته بنارس وپتنا و شاندرناگورو وکلکته را مشروب و در خلیج بنگاله میریزد ، و در نزد هندوان بسیار محترم بوده و درآب آن غسل‌کنند و خاکستر مرده‌های خود را درآن ریزند (فرهنگ نفیسی ـ لاروس) .

۲ـ در متن عربی بی‌نقطه است .

از جمله ملتی است

که بآئین خود، موی سر را بلند گذارند و آن را میبافند بطوریکه صورت و اطراف سرشان را پوشیده دارد ، و آن موها در اطراف سرشان یکنواخت و بیك انـدازه است . و بحکم مذهبی شراب ننوشند . وکوهی دارند بنام ـ حورعن ـ که بزیارت آن‌روند ، و در برگشتن بآبادیهائی که از آن گذشته‌اند داخل نشوند ، واگر زنی را دیدند از او گریزان گردند ، ودر این کوهی که بزیارتش میروند معبد بزرگی دارند که در آن تمثالی میباشد .

مذاهب مردم چین و شمهٔ

از اخبار آنان

این حکایتهائیست که راهب نجرانی در سال سیصدوهفتاد وهفت که از چین بـرگشته بود برای من نقل کرد . این راهب را جـاثلیق[1] از هفت سال پیش بچین روانه داشت ، و پنج نفر از نصرانیان را برای اقامهٔ مراسم دینی باوی همراه نمود که از این گروه پس از شش سال ، راهب ویکنفر دیگر برگشتند ، من‌او را در دارالروم[2] درپشت کلیسا دیـدم ، و جوان خوش‌اندامی یافتم که سخن نمیگفت ، مگرآنکه ازوی سؤالی شده باشد ، از او پرسیدم از این مسافرت چه منظوری داشته ، وچرا سفرشان این اندازه بدرازا کشید، او پیش‌آمدهائی که در راه برایش دست داده بود بیان داشته وگفت نصرانیانی که در چین‌بودند بجهاتی بهلاکت رسیده ونابود شدند ، ودر تمام‌آن مملکت جزیکنفر ،کسی باقی نماند ، و کلیسائی که داشتند ویران گردیده ، ومیگفت ، چون من دیدم دیگر درآنجاکسی نیست که مراسم دینی را برایش برپا نمایم ، ودر مدت خیلی‌کمتر از رفتن مراجعت نمودم .

و از حکایتهای او این بود که میگفت : راههای دریائی تغییر یافته ، و دریانوردان فاسد شده‌اند ، وکمتر مردمان آزموده و با تجربه در میانشان پیدا میشود . و در راه نیز آسیب وبیم فراوان و جزیره‌هائیست که راه را قطع کرده است ، منتهی کسیکه تن بهرضرر و زیانی دهد میتواند از آن بگذرد ، و میگفت نام شهریکه پادشاه در آنجاست ـ طاجویه[3] بوده، واین مملکت بدونفر تعلق داشت که‌یکی هلاك گردیده ، ودومی زنده است . وگویداز

۱ـ جاثلیق ـ مهتر ترسایان (فرهنگ فارسی‌آقای دکتر معین) .

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۳۳۷ این‌کتاب . و فلوکل دارالروم را شهر قسطنطنیه دانسته است . (ر.ك. مقدمه این‌کتاب) .

۳ـ این شهر را نیافتیم .

چیزهای پرارزشی‌که خادمان سائر پادشاهان در وقت شرفیابی باید با خود داشته باشند بشان بودکه عبارت از تکه‌هائی از شاخ حیوانی است‌که نقشهائی بطور طبیعی دارد ، و بها هروقیه[1] از آن پنج من[2] طلاست . ولی پادشاهی‌که اکنون حکومت دارد ، آن را ملغی نموده و مقرر داشته است‌که هنگام شرفیابی بایدکمربندی از طلا و امثال آن داشته باشند از این جهة آن شاخ از ارزش افتاده وهروقیه معادل یکوقیه طلا یاکمتر است .

راهب گوید : موضوع آنشاخ‌راکه پرسیدم فلاسفه وعلماء گفتند این حیوانیکه دارای چنین شاخی است، وقتیکه بچه میگذارد هنگام بیرون‌آمدن بچه از رحم چشمش بهرحیوانی که افتد صورت‌آن حیوان درشاخ بچه نقش میبندد .

وبیشتراین نقشها صورت پشه وماهی دارد . گفتم میگویندآن حیوان‌کرگدن[3] است، گفت چنین نیست ، وآن حیوان از چهارپایان همان مملکت بوده وبقولی از چهار پایان هندوستان است وصحیح هم همانست[4] .

راهب میگفت، در هرشهراز شهرهای چین چهار امیر میباشدکه یکی ـ لانجـون ـ بمعنی امیرالامراء ، ودیگری نامش صراصیه یعنی رئیس قشون است ، و نام جائی‌کـه بت بزرگ درآنجا بوده ، و جائیکه درآن بزرگترین بتهاست‌که تمثال بنبور میباشد ، عزاز[5] است ودر زمین خانقون[6] قراردارد . واز شهرهای چین جنجون ، وسیبون ، وجنبون است[7] و معنی بنبور بزبان چینی پسرآسمان بوده . یعنی ازآسمان فرود آمده و این را ، جبکی چینی نیز که در سال سیصدوپنجاه وشش‌آمده بود بمن‌گفت .

از راهب درباره مذهبشان‌که سئوال‌کردم‌گفت ، بیشتر ثنوی وسمنی هستند و عوام پادشاه را پرستش‌کنند وتمثال او را گرامی دارند ، و خانه بزرگی درشهر بغران[8] داردکه درحدود ده‌هزار ذراع مکعب بوده و ساختمانش از سنگ ، وآجر ، وطلا ، و نقره است ، ومسافرپیش از رسیدن بآنجا انواع بتها وتمثالها و صورتهای تخیلاتی‌را می‌بینندکه موجب

۱ـ وقیه ـ هفت مثقال وچهل درهم است (اقرب‌الموارد) .

۲ـ من ـ شرعاً یکصدوهشتاد مثقال‌ـ وعرفاًدویست وهشتاد مثقال است (اقرب‌الموارد).

۳ـ کرگدن ـ حیوانی است در هندکه جثه فیل دارد و مـانندگاو و ازآن بزرگتر ، و دارای سم ویکشاخ است (اقرب‌الموارد) .

٤ـ در این فصل نیزکلمهٔ (قال) مکررآمده‌که ماآن را از قلم انداختیم .

۵و۶و۷و۸ ـ این شهرها را نیافتیم .

حیرت‌وشگفتی کسانی است که ازکیفیت وموضوع آنها بی‌خبرند ، و بمن گفت ، ای‌ابوالفرج[۱] بخدا سوگند اگر هریك از نصرانیان و یهودیان ومسلمانان ، خداوند متعال را بهمانگونه پرستش و تعظیم کنندکه این گروه تمثال پادشاه را ــ گذشته از شخص او ــ پرستش وتعظیم مینمایند ، خداوند باران رحمت برآنان نازل میگرداند . اگــر چشم ایشان بپادشاه افتد بلرزه و جزع و زاری درآیند ، و چه بساکه چندین روز درحال بهت وسرگردانی باشند. من‌گفتم، که این حالت برای‌آنست که شیطان برهمه‌آنها وشهرهایشان تسلط یافته وفریبشان داده تا از راه خدا منحرف وگمراهشان دارد . راهب گفت شاید چنین باشد .

حکایت دیگری از غیر آن راهب

ابودلف ینبوعی گوید : شهرپادشاه بزرگ را حمدان مینامند ، وشهرتجارتی واموال خانقو میباشدکه طولش‌چهل فرسنگ است ، وآنچه راکه راهب‌گفته ، خیلی‌کمترازآنست.

وجز این شخص ، دیگری گوید : در چین سیصد شهر آباد است کــه هر پنجاه شهر پادشاهی از طرف فغفور دارد ، واز شهرهای‌آنان ، رصنوا ، و بانصوا[۲] ، و شهربست بنام اماریبل‌که تا بانصوا دوماه راه راست، وبانصوا متصل بناحیهٔ تبت و ترك ، و تغزغز[۳] بوده ومردمانشان با هم روابط خوبی دارند ، واز تبت تا خراسان وکرانهٔ چین یعنی گرداگرد آن سه‌هزار فرسنگ بوده واز شهرهای چین یکی ــ سیلا[۴] ــ است‌که بهترین شهری ازحیث خوبی آب‌وهوا بوده ، وبیش ازهرجا طلا دارد . و در چین دشتها وکوهها ، و دره‌هائی است تاکناررمل[۵] وکوهی‌که ازآن‌آفتاب سربرآورد ، وگروهی از مردم اندلس بمن گفتند که میان شهرهای‌آنان وچین بیابانهائی است بی‌آب‌وعلف . وچین را زمین بزرگ مینامند، وآندلس در شمال آن قراردارد ، و از این جهة بمشرق آفتاب و چین نــزدیك است . و هرکس قصد مسافرت آنجا را داشته باشد ، خواه از ما و خــواه از چینیان ، باید نــام و نسب وکار و سن ، و نقدینه ، و بردگــان و همراهــان خود را نوشته داشته باشد تــا

۱ـ ابوالفرج‌کنیه مؤلف است .
۲ـ جای این شهرها را نیافتیم .
۳ـ (ر. ك. ص ۶۰۰ همین‌کتاب) .
۴ـ درمعجم‌البلدان ـ سیلا ـ را نــام موضعی نوشته .
۵ـ این محل نیز شناخته نشد .

وقتیکه بمقصد وجای امنی برسد ، برای اینکه نبادا درراه برایش حادثه رخ دهدکه موجب شرمساری پادشاه گردد، و مرده را یکسال در خانه‌اش میان گودالی از چوب نگاه میدارند و سپس بی‌لحد چال‌کنند ، و خانواده وبازماندگانش سه‌سال و سه‌ماه وسه روز وسه ساعت ماتمزده واندوهگین باید باشند ، و اگرکسی اندوهگین نباشد با چوب بسرش میزنند ، و بوی‌گویند ، تو او راکشتهٔ . و مرده را در مثل همان ماه و روز و ساعتی‌که بدنیا آمده بخاک میسپارند . و اگرکسی از ما با زنی ازآنان ازدواج‌کرد ، و خواست بمحل خود برگردد ، بوی‌گویند : زمین‌را بگذار و دانه را با خود داشته باش ، و اگر پنهانی زنرا با خودببرد ، و دستگیرشود ، بمبلغی‌که در نزدشان مقرر است وی را جریمه‌کنند وبزندان اندازند ، وچه بساکه ویراکتك زنند .

و پادشاه‌کسی را بامارت و یاکاری نمیگمارد مگر آنکه چهل سال داشته باشد ، و ازآن‌کمتر نباشد ، وبیشتر از هرجائی عدالت در آنجاگسترش دارد ، وهرکسی‌که باین مملکت درآید یا بخواهد بیرون رود لااقل درصد نقطه ، یا بیشتر یاکمتر ـ بتناسب راهش از وی بازجوئی‌کنند . و روزی‌که مرده را بگورستان میبرند بتناسب شأن و منزلت آن مرده ، را با پارچه‌های حریر و دیبا تزیین‌کنند، و دربرگشتن همهٔ‌آنها را بینما ببرند .

و چینیان تغزغز را ازخود دانند چون مملکت تغزغز متصل و هم‌مرز با چین‌بوده ، و میان تبت وچین بیابانی است‌که‌کسی بآخرش نرسیده و پایانش معلوم نشده وبسی هولناك و وحشت‌انگیز است ، از طرف مغرب تا مشرق آن پانصد ذراع است و پلی برآن است‌که دانشمندان و صنعتگران چین آنرا از رشته ساخته‌اند وپهنایش دو ذراع است و حیوانات و چهارپایان نمیتوانند ازآن بگذرند جز آنکه‌آنهارا ببندند وکشان‌کشان ببرند زیرا استوار نبوده و حیوانات نمیتوانند برآن استقرار داشته باشند ، وبیشتر مردمان حیوانات یا انسان را در چیزهائی مانندزنبیل میگذارند ، وکسانیکه گذشتن از این پل را آموخته‌اند ، آنها را باکشش از پل میگذرانند .

و از آئین مذهبی چینیان تعظیم و پرستش پادشاهان بوده و این‌کاریست‌که همهٔ مردم انجام دهند . ولی مذهب پادشاهان وبزرگان ثنوی و سمنی است .

دهمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار

علماء در سائر علوم باستانی وجدید

و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

و این جزء

پایان کتاب ، بتألیف محمدبن اسحاق ندیم است

که اسحاق بابویعقوب وراق معروفیت داشت

حکاه خط المصنف
عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه چستربیتی و تقلیدی که از خط مصنف کرده است

(و درآن مقاله دهم)

(و پایان کتابست)

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله دهم - از کتاب الفهرست

مشتمل بر :

اخبار کیمیاگران و اهل صنعت از فلاسفه

باستانی و نوآموختگان

محمدبن اسحاق ندیم ، معروف بابن ابویعقوب وراق گوید : کیمیاگران وکسانیکه طلا و نقره را جز از معادنش بعمل میآورند ، عقیدهٔ دارندکـه اول سخنگو در این صنعت هرمس[1] ، دانشمند بابل بودکه هنگام پراکنده شدن مردم از بابل ، بمصر رفته ، و برآن استیلا یافت ، وحکیم و فیلسوفی بودکه باین‌صنعت دسترسی پیداکرده ، ودر آن‌کتابهائی نوشت . و اوستکه پی‌بخاصیت اشیاء وروحانیات برد ، ودر اثر بررسیها وکنجکاویهایش، علم ساختن‌کیمیا را پیداکرد ، وبرطلسمات واقف وآگاه گردید .

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤٣٥ این‌کتاب، و بطوریکه شهرستانی گـوید : هرمس راهرمس بزرگ خوانند، واورا ادریس پیامبر دانند، واو برجهای‌آسمان وکواکب سیاررا نام‌گذاری نمود (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی ج ۲ ص ۱۰۲) .

و گویند پیش از هرمس بهزاران سال ، این صنعت بروش مردمان باستانی ، وجود داشته ، و ابوبکر رازی ــ محمد بن زکریا ــ عقیده داشت که علم فلسفه بدست نمیآید ، و کسی سزاوار نام عالم و فیلسوف نیست ، مگر آنکه صنعت کیمیا را بدست آورده باشد ، تا از همه مردم بی‌نیاز گردد ، و دیگران بعلم و دانش او احتیاج داشته باشند.

گروهی از کیمیاگران بر آنند که خداوند آنرا برمردمانی که اهلیت این صنعت را دارند الهام مینماید ، و گروه دیگر بر آنند که خداوند آنرا بموسی بن عمران و برادرش الهام داشت ، و آنها قارون را متصدی ساختن کیمیا نمودند ، وهمینکه قارون مقدار زیادی طلا و نقره ذخیره کرد ، همه را زیرزمین جای داد وخداوند تبارك وتعالی که دید ، او نخوت و غروری پیداکرده ، وبر هرچه که نزدش بود استیلا یافته ، بدعای موسی علیه‌السلام او را هلاك کرد .

رازی درجای دیگری ازکتابهایش اینطور اظهار عقیده نموده ، که گروهی از فلاسفه چون فیثاغورس ، دیمقراط ، فلاطن ، ارسطو ، وآخرین آنها ، جالینوس ، از صنعت کیمیا برخوردار بودند .

محمدبن اسحاق گوید: این دو گروه، همه دارای کتابها و علومی دراین صنعت بودند ولی خداوند باین چیزها داناتر از همه است ، و ما در نقل‌آن خود را مبری از هرعیب و خطائی میدانیم .

هرمس بابلی

دربـاره او اختلاف است ، گروهی او را یکی از هفت دربانانی گفته‌اند که عهده‌دار نگهبانی خانه‌های هفتگانه بودند ، و خانه عطارد مخصوص باو بوده ، وبنامش نامیده شد ، زیرا عطارد بزبان‌کلدانی هرمس است . پاره‌ٔ گویند ، او بجهاتی بمصر منتقل گـردید ، و برآن استیلا یافت . و فرزندانی پیداکردکه از جمله ، طاط ، صا ، اشمن ، اثریب ، وقفط بودند. و اویگانه حکیم زمان‌خود بود ، و همینکه وفات یافت ، در ساختمانی بخاك سپرده شدکه نزد مصریان معروف بابو هرمس است ، وعامه مردم آنرا هرمان دانند ، چون یکی ازآنها آرامگاه زنش و بقولی آرامگاه پسرش بودکه پس از وفاتش جانشین اوگردید .

حکایتی درباره هرمان

درکتابیکه مشتمل براخبار زمین و عجائب‌آن ، و ساختمانها وممالك ، و نژادها و ملتهای‌آنست وبیرخی از خاندان ثوابه نسبت داده شده، و بدست من افتاد، چنین‌خوانده‌ام که‌گوید : احمدبن محمد اشمونی بمن‌گفت ، یکی از والیان مصر آرزو داشت‌که بداند در بالای قلهٔ یکی از این دوهرمان چه‌چیزهائیست ، و این‌آرزو سبب ناراحتی او بود تاآنکه حیلهٔ بکار برده و یکنفر هندی را بدست‌آورد ، و با دادن مال فراوانی او را ترغیب ببالا رفتن بآن قله نمود ، چون هیچ‌کس توانائی رفتن بآن قله را نداشت ، وهنگام بالا رفتن وکشاله‌کردن خود برکوه ، سرگیجه باو دست میداد‌که از نگاه‌کردن باطراف خود عاجز و درمانده میگردید .

اومیگفت ، طول این‌ساختمان چهارصد وهفتاد ذراع، بذراع هاشمی[1] است درمساحت چهارصد وهشتاد ذراع سپس مخروطی شکل میشود ، وکسیکه ببالای‌آن برسد . سطح آنرا چهل ذراع مربع یابد ، و این از جنبهٔ هندسی‌آن است ، ولی‌آنکسیکه بآن قله رفته بود، پس از پائین‌آمدن‌گفت : قله را باندازهٔ جایگاه بیست شتر بختی[2] یافتم . و در وسط‌گنبد خوش‌نمائی داشت و میان‌گنبد چیزی شبیه بقبری دیده میشد‌که دو سنگ بسیار پاکیزه و زیبا و رنگارنگی برآن‌گذاشته بودند ، و برهرسنگی تمثالی ، یکی بصورت زن ، و یکی بصورت مرد داشت ، که روبهم دارند . در دست مردلوحی پر از نوشته ، و در دست زن‌یك آئینه ، و ابزاری از طلا بودکه شباهت بمنقاش[3] داشت و درمیان‌آن دو ، یك‌کاسه سفالین با سرپوش طلائی دیده میشد ، که من‌آنقدرکوشش نمودم تا آنرا از جایش درآوردم ، ودر آن چیزی شبیه قیر بی‌بو ، و خشکیدهٔ یافتم ، دست را درآن فرو بردم ، یکقوطی طلائـی بدستم آمد ، سرش راکه برداشتم، خون تازه درآن دیدم‌که با برخورد بهوای آزاد لخته گردید بهمانگونـه‌که خون در هوای آزاد لخته میشود ، و همینکه بپائین رسیدم بکلی خشکیده شده بود .

روی قبر سنگی بودکـه من با زحمت وکوشش زیاد آن را برداشتم ، و در آن قبر مردی را دیدم برپشت خوابیده‌که تنش از هرجهت سالم و خشك ، و پیکرش نمایان بود ،

۱ــ ذراع هاشمی یکذرع ونیم بذرع متعارفی است (لغتنامه دهخدا) .
۲ــ بختی ــ بضم اول ، شتر خراسانیست (اقرب‌الموارد) .
۳ــ منقاش ــ ابزار آهنین برای مو (فرهنگ نفیسی) .

موهایش هویدا ، ودرکنارش زنی بهمانگونه خوابید. ودرآن سطح گودالی‌بودکه درازایش بقامت یك انسان و پیچهائی چون میخ داشت ، وسنی هـم از سنگ در آن دیده میشد ، که برآن تمثالها وصورتهائی‌چه افتاده وچه ایستاده از خدایان نقاری‌شده بودکه‌بخوبی تشخیص داده نمیشدند . والله اعلم .

در مصر ساختمانهائیست‌که آنرا – برابی[1] نامند ، و در آنها سنگهای بسیار بزرگ بکار رفته . وبربا – خانه‌هائیست‌که بشکلهای مختلفی ساخته شده ، و آنرا برای بهم‌زدن، وسائیدن ، وگداختن و بهم پیوستن ، و عرق‌گیری ساخته ، و پیداست ،که برای‌کارهـای کیمیاگری است . ودر این ساختمانها نقشها ، ونبشته‌های فراوانی در زبان‌کلدانی و قبطی دیده میشود‌که‌کسی بآنها پی‌نبرده ، و در زیر زمین‌آنجا گنجهائی پیدا شد ،که درآن ، پر از پوست نازك‌گوره‌خر[2] و پوست خدنگ‌که تیراندازان بکار برند ، و سبیکه‌هائی از طلا و مس و سنگ بود وبرآنها این علوم را نوشته بودند .

کتابهای هرمس در صنعت کیمیا

کتاب هرمس الی ابنه فی‌الصنعة . کتاب الذهب السایل . کتاب الی طاط فی‌الصنعة . کتاب عمل‌العنقود . کتاب‌الاسرار . کتاب الهاریطوس. کتاب الملاطیس. کتاب الاسطماخس. کتاب السلماطیس. کتاب ارمینس – شاگـرد هرمس . کتاب نیلاوس – شاگرد هرمس – برنظریهٔ هرمس . کتاب الادخیقی . کتاب دمانوس – تألیف هرمس .

اسطانس

از فلاسفهٔ کیمیاگران و مشهور باین صنعت است ، وکتابهای بسیاری در آن تألیف کرده است . اسطانس از رومیان ، و مردم اسکندریه بودکه تألیفاتش چنانکـه درپارهٔ از رساله‌های خود نوشته هزارکتاب ورساله بوده ، وهرکتابی نامی داشته وکتابهای این‌گروه

۱- برابی- بفتح اول جمع‌بربا ،کلمه‌ایست قبطی واحتمال میرود ، عبادتگاه یاساختمانی محکم ، و یاجای سحر است (معجم‌البلدان) .

۲- در متن عربی‌دارد (مکتوبة فی‌الفلجان) و در فرهنگهای فارسی وعربی‌که داشتیم فلجان را بمعنی پوست‌گوره‌خر نیافتیم . و مستند در این ترجمه‌گفتهٔ خود مؤلف (ابن ندیم) است (ر.ك. ص ۳٦ این‌کتاب، و ص ۳۱ الفهرست چاپ مصر) .

مبنی بررمز ولغزاست ، واز تألیفات اسطانس : کتاب محاورة اسطانس توهیرملك‌الهنداست.

ذیسموس

از جمله ذیسموس است که او نیز بمنزلهٔ اسطانس بود ، و این کتاب از اوست : کتاب سماءالمفاتیح فی‌الصنعة ـ مشتمل بر چندین کتاب و رساله ، بترتیب اول ، دوم ، و سوم ، که معروف به‌هفتاد رساله است .

نام فلاسفهٔ که درکیمیا سخنرانی

کرده‌اند

هرمس . اغاذیمون . انطوس . ملینوس . افلاطن . ذیسموس . اسطوس . دیمقراط . اسطانس . هرقل . بوروس ، ماریه . دساورس . افراغسوس . اسطفـانس . اسکندروس . کیماس . جاماسب . دراسطوس . ارخلاوس . مرقونس . سنقحا . سیماس . روسم . فورس. سعورس . نالاوس[1] . مویانس . سعیدس[2] . مهدارس . فرناوارس . مسطیوس .کاهن ارطی. ارس قسیس . خالدبن یزید . اصطفن حربی . جابربن حیان . یحیی‌بن خالدبن برمك. خاطف الهذلی افرنجی[3]. ذوالنون مصری. سالم‌بن فروح . ابوعیسی اعور . حسن‌بن قدامه. ابوقران بونی . سحاوه[4]. رازی . سایح علوی . ابن‌وحشیه . عزاقری . و این نامبردگان را اکسیرسازکامل و تمام گفته‌اند . وپس از اینهاکسانی‌که دربی اینکار رفته ، و از ناتوانی کوتاه‌آمده ، و بچیزهای دیگری جز کیمیا دست یابی یافته‌اند بسیارند ، و ما پارهٔ ازآنها را در جای خود ذکر خواهیم کرد . انشاالله

خالدبن یزیدبن معاویه‌بن ابوسفیان

از مسلمانان نوکار بود

محمد بن اسحاق گوید : کسیکه در بیرون آوردن کتابهای پیشینیان در صنعت کوشش

۱ـ ف (دیسلاوس) . ۲ـ ف (سفیدس) .
۳ـ ف (خاطف الهندی‌الافرنجی) . ٤ـ ف (سجاده) .

از خود نشان داد، خالدبن یزیدبن معاویه است که خطیب ، وشاعر ، وفصیح ، و با تصمیم ، و صاحب رأی بود ، و او اول کسی است که امر کـردکتابهای طب ، و نجوم ، وکیمیا را برایش ترجمه نمایند ، و سخاوت بسیاری داشت .

گویند : بوی گفتند تو زیاد خود را بکیمیا مشغول داشتهٔ ، جواب داد ، من اینکار را باین منظور دنبال دارم که یاران وبرادران خود را بینیاز سازم ، زیرا بخلافت که طمع ورزیدم پشتش توانائی کشیدن این بار را نداشت ، وبجای آن چیزی نیافتم جزاینکه باین صنعت دستیابی پیدا نمایم تا نیازمند بآن کسانی نباشم که روزی مرا شناختهاند ، و یا من آنها را در دربار سلطنتی دیدهام که از روی میل ورغبت یا بیم وخشیت در آنجا آمده وایستادهاند.

گویند ، و خدا داناتر است ، که او درکیمیا کامیاب گردید، وچندین کتاب و رساله دراینباره نوشت . و اشعار زیادی هم در این معنا دارد که درحدود پانصد ورق است و من آنرا دیدهام. و ازکتابهایش نیزاینها را دیدهام : کتاب الحرارات. کتاب الصحیفةالکبیر. کتاب الصحیفةالصغیر .کتاب وصیته الی ابنه فیالصنعة .

نام کتابهائیکه حکماء تألیف کردهاند

وما آنها را دیده ، ومرد موثقی هم بما گفت که آنها را دیده، و علما نیزدرتألیفاتی که در صنعت داشتهاند ذکری ازآنها نمودهاند : کتاب دیسقرسل[1] فیالصنعة .کتاب مارية القبطية مع الحكما حين اجتمعوا اليها . کتاب الاسکندر فـی الحجر . کتاب الكبريت الاحمر . کتاب دیسقرسل[2] حین سئله بدسیوس عن المسایل. کتاب اصطفن . کتاب فرانیس السمائی. کتاب السموس . کتاب مارية الكبير . کتاب بطوس بن نوح . کتاب ماغس . کتاب نـوادر الفلاسفة فیالصنعة. کتاب اوجیانس. کتاب ثمود. کتاب قلوبطرة الملكة . کتاب سقرس . کتاب بلقیس ملكة مصر الذی اوله لماصعدت الجبل . کتاب العناصر ـ تألیف ریمس . کتاب سرخس الرأس عینی[3] الی قویری الاسقف الرهاوی . کتاب سقناس فیحکمته[4] للملك ادریانوس . کتاب ارس الاکبر . کتاب ارس الاصغر . کتاب اندریا . کتاب سعی[5] الی مریبا . کتاب نادرس الحکیم . کتاب النصرانی الذی یقول فیه ان الحکمة حکمة کاسمها . کتاب صاحب المحـراب . کتاب اندریاسا[6] من اهل افسوس الی نیسافـرس . کتاب الاخوة السبعةالحكماء فيالصنعة . کتاب دیمقراطیس فیالرسائل . کتاب دوسیموس الی جمیع الحکماء فیالصنعة . کتاب کـرمانوس بطرك رومية فیالصنعة . کتاب سرجس الراهب فیالصنعة . کتاب مـاغس الحکیم فیالصنعة .

۱و۲ـ ف (دیسقرس) . ۳ـ رأسعین نام چندین محل است که در جزائـر جنوبی قسطنطنیه و سوریا ولبنان قراردارد. ر.ك(اعلام المنجد) .

۴ـ ش (سصاس فیحلمته) . ۵ـ در متن عربی نقطه ندارد .

۶ـ ش (اندرنادرسا) .

کتاب رسالة بلاخس فی الصنعة. کتاب توفیل فی الصنعة. کتاب الکلمتین الاول. کتاب الکلمتین. الثانی. کتاب رسالة هبة الاسکندر. کتاب بطرانوس. کتاب قبان هرقل الاکبر ـ چهارده کتاب. کتاب سقرس الکبیر الذی فی الرؤیا فی الصنعة. کتاب سرخس فی الصنعة. کتاب جاماسب فی الصنعة.

اخبار جابر بن حیان

و نام کتابهای او

ابوعبدالله جابر بن حیان بن عبدالله کوفی، معروف بصوفی، که مردم درباره او اختلاف دارند، شیعیان ویرا از بزرگان خود میشمارند و او را یکی از ابواب[1] وازکسانی دانند که در مصاحبت جعفر الصادق علیه السلام[2] و از مردم کوفه بود. گروهی از فلاسفه ویرا از خود، و صاحب تصنیفاتی در منطق و فلسفه دانند. وکیمیاگران و اهل صنعت طلا و نقره برآنند که او درزمان خود برآنها ریاست داشت، وکارش پنهان بوده وعقیده دارند که برای بیم و ترس از دولتیان همیشه از شهری بشهر دیگر میرفت، و در جائی استقرار نداشت. وبقولی او در دستگاه برمکیان وپیوسته باآنان بوده، و بجعفر بن یحیی بستگی داشت. و این گروه گویند مراد وی از ـ آقای ما جعفر ـ همان برمکی است، و شیعیان گویند، که وی دراین گفته نظر بجعفر الصادق دارد.

یکی از موثقان که کارش کیمیا گریست بمن گفت، جابر درخیابان باب الشام[3] درکوچه معروف بدرب الذهب اقامت داشت، و همین شخص میگفت که او بیشتر اوقاتش را درکوفه میگذرانید، و درآنجا برای خوبی هوا، بکار اکسیر میپرداخت، بدلیل اینکه وقتی در کوفه سنی پیدا شد که درآن هاون طلائی بوزن دویست رطل بدست آمد، همین شخص گفت، که خانه جابر بن حیان درهمان محل بود، وازآنجا بجزآن هاون چیزی دیگر بدست نیامده،

۱ـ ابواب جمع باب ـ بمعنی ـ در ـ است و در میان شیعیان اطلاق بکسانی میشود که ازخاصان یکی از ائمه فرزندان علی علیهم السلام، ومدخل وراه کسب فیض ازآنان باشند.

۲ـ ف (رضی الله عنه).

۳ـ باب الشام ـ یکی از چهار دروازه‌ایست که منصور برای بغداد ساخته‌اودرسمت شمال بغداد است، (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۴۸).

ویك جائی هم برای حل‌وعقد داشت . و این ماجرای در دوران عزالدوله، پسر معزالدوله رخ داد ، و خود ابواسبکتکین دستاردار بمن گفت که او رفت و آن هاون را گرفته است .

گروهی از اهل علم وبزرگان وراقان گویند : اینشخص ، یعنی جابر - اصل‌وحقیقتی نداشته وپارهٔ نیز گویند ، اگرحقیقتی هم داشته ، تصنیفاتی جز کتاب الرحمه نداشته است، و این تصنیفات از اشخاص دیگر است که آنها را تصنیف کرده و باو نسبت داده‌اند . ولی‌من میگویم ، یك شخص بافضلی که مینشیند ، و زحمت‌کار را برخود هموار می‌کند ، و درحدود دوهزار ورق کتاب تألیف مینماید ، و برای ازکار درآوردن‌آن کتاب فکر وقریحه خود را بزحمت انداخته ، و دست و بدن خود را برای نوشتن‌آن خسته نموده . و پس از اتمام اینکارها ، آن کتاب را بشخص دیگری نسبت دهد ، زنده یا مرده ، نوعی از نادانی است که برای هیچ کسی میسور نیست ، وآن کسیکه بحلیه علم آراسته باشد ، ولو برای یك ساعت ، زیرچنین‌باری نرفته و هیچ بهره وسودی ازآن نخواهد داشت. این شخص درحقیقت وجود داشته ، وکارش، آشکارتر وروشنتر ، از هرچیز و تصنیفاتش مهمتر وبیشتر از هرکسی بوده و درمذهب شیعه تألیفاتی دارد که ما درجای‌خود ذکر نمودو و درسائرعلوم نیز کتابهائی‌دارد که بجای خوددر این‌کتاب ذکر شده و بطوریکه گفته‌اند نژاد او از خراسان بوده و رازی درضمن تألیفاتی که درکیمیا دارد میگوید استاد ما ابوموسی جابربن حیان چنین گوید .

نام شاگردان جابر

خرقی -که در مدینه سکهٔ خرقی را باو نسبت دهند . ابن عیاض مصری. واخمیمی.

نام‌کتابهای جابر درکیمیا

جابر دارای فهرست بزرگی مشتمل برتمام تألیفاتش درکیمیا و غیره بوده وفهرست کوچکی‌نیز برای تألیفاتش درکیمیا دارد، وما تمام‌آن کتابهائی راکه دیده‌ایم ، وهمچنین کتابهائیرا که مردمان موثقی دیده ، و بماگفته‌اند در اینجا ذکر مینمائیم :

کتاب اسطقس الاس الاول الی البرامك. کتاب اسطقس الاس الثانی الیهم. کتاب الکمال هوالثالث الیهم. کتاب الواحدالکبیر. کتاب الواحدالصغیر. کتاب الرکن . کتاب البیان . کتاب الترتیب. کتاب النور. کتاب الصبغ الاحمر. کتاب الخمائر الکبیر. کتاب الخمائر الصغیر. کتاب التدابیر الرائیة. کتاب یعرف بالثالث. کتاب الروح . کتاب الزیبق کتاب الملاغم الجوانیة. کتاب الملاغم البرانیة.

کتاب العمالقة الکبیر. کتاب العمالقة الصغیر. کتاب البحر الزاخر. کتاب البیض. کتاب الدم. کتاب الشعر. کتاب النبات. کتاب الاستیفاء. کتاب الحکمة المصونة. کتاب التبویب. کتاب الاملاح. کتاب الاحجار. کتاب الی قلمون. کتاب التدویر. کتاب الباهر. کتاب التکریر. کتاب الدرة المکنونة. کتاب البدوح. کتاب الخالص. کتاب الحاوی. کتاب القمر. کتاب الشمس. کتاب الترکیب. کتاب الفقه. کتاب الاسطقس. کتاب الحیوان. کتاب البول. کتاب التدابیر کتابی دیگر است. کتاب الاسرار. کتاب کیمان المعادن. کتاب الکیفیة. کتاب السماء ـ اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، وهفتم. کتاب الارض ـ اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، و هفتم. کتاب المجردات. کتاب البیض الثانی. کتاب الحیوان الثانی. کتاب الاملاح الثانی. کتاب الباب الثانی. کتاب الاحجار الثانی. کتاب الکامل. کتاب الطرح[1]. کتاب فضلات الخمائر. کتاب العنصر. کتاب الترکیب الثانی. کتاب الخواص. کتاب التذکیر. کتاب البستان. کتاب السیول. کتاب روحانیة عطارد. کتاب الاستتمام. کتاب الانواع. کتاب البرهان. کتاب الجواهر الکبیر. کتاب الاصباغ. کتاب الرائحة الکبیر. کتاب الرائحة اللطیف. کتاب المنی. کتاب الطین. کتاب الملح. کتاب الحجر الحق الاعظم. کتاب الالبان. کتاب الطبیعة. کتاب مابعد الطبیعة. کتاب التلمیع. کتاب الفاخر. کتاب الصارع. کتاب الافرند. کتاب الصادق. کتاب الروضة. کتاب الزاهر. کتاب التاج. کتاب الخیال. کتاب تقدمة المعرفة. کتاب الزرانیخ. کتاب الهی. کتاب الی خاطف. کتاب الی جمهور الفرنجی. کتاب الی علی بن یقطین. کتاب مزارع الصناعة. کتاب الی علی بن اسحاق البرمکی. کتاب التصریف. کتاب الهدی. کتاب تلیین الحجارة الی منصور بن احمد البرمکی. کتاب اغراض الصنعة الی جعفر بن یحیی البرمکی. کتاب الباعث. کتاب عرض الاعراض.

اینها یکصد ودوازده[2] کتاب است، پس از این هفتاد کتاب دیگر دارد که از آن جمله است:

کتاب اللاهوت. کتاب الباب. کتاب الثلاثین کلمه. کتاب المنی[3]. کتاب الهدی[4]. کتاب الحکومة. کتاب الصفات. کتاب العشرة. کتاب النعوت. کتاب العهد. کتاب السبعة. کتاب الحی. کتاب البلاغة. کتاب المشاکلة. کتاب خمسة عشر. کتاب الکفوء. کتاب الاحاطة. کتاب الرواق کتاب القبه. کتاب الضبط. کتاب الاشجار. کتاب المواهب. کتاب المختنقة. کتاب الاکلیل. کتاب الخلاص. کتاب الوجیه. کتاب الرغبة. کتاب الخلقة. کتاب الهیئة. کتاب الروضة[5]. کتاب الناصح. کتاب النقد. کتاب الطاهر. کتاب لیلة. کتاب المنافع. کتاب اللعبة. کتاب المصادر. کتاب الجمع.

---

۱ ـ ف (المرح). ۲ ـ تعداد این کتابها ظاهراً ۱۰۳ میباشد. ۳و۴و۵ ـ ظاهراً مکرراست.

و این چهل[۱] کتاب ازآن هفتادکتاب است . وبدنبال اینها رساله‌هائی درحجر است بترتیب ، اول. دوم. سوم . چهارم . پنجم . ششم. هفتم . هشتم. نهم ودهم. که نامی‌ندارند، وپس از این نیز ده رساله درنبات ، بترتیب اول تا ــ دهم است ، و بهمین گونه رساله‌هائی در احجار داردکه جمعاً میشود هفتاد رساله .

وبرآن هفتادکتاب، ده‌کتاب دیگر باین ترتیب اضافه میشود :کتاب‌التصحیح .کتاب المعنی.کتاب‌الایضاح.کتاب‌الهمة.کتاب المیزان.کتاب‌الاتفاق.کتاب‌الشرط .کتاب‌الفضله. کتاب‌التمام .کتاب الاعراض ، وپس اینها ده مقاله دیگر داردکه بدنبال این‌کتابها بــاین ترتیب ذکر شده :

کتاب مصححات فیثاغورس.کتاب مصححات سقراط .کتاب مصححات فلاطن .کتاب مصححات ارسطالیس .کتاب مصححات ارسنجـانس .کتاب مصححات ارکاغـانیس .کتاب مصححات امورس .کتاب مصححات دیمقراطیس .کتاب مصححات حربی .کتاب مصححاتنا نحن . و سپس بیست‌کتاب باین نامها بدنبال‌آنهاست :

کتاب‌الزمردة .کتاب‌الانموذج.کتاب‌المهجة.کتاب سفرالاسرار .کتاب‌البعید.کتاب الفاضل .کتاب‌العقیقة .کتاب‌البلورة .کتاب‌الساطع .کتاب‌الاشراق .کتاب‌المخایل .کتاب المسایل‌کتاب‌التفاضل .کتاب التشابه .کتاب‌التفسیر .کتاب‌التمیز .کتاب‌الکمال والتمام . وسه‌کتاب بدنبال داردکه متصل بآنهاست :کتاب‌الضمیر .کتاب‌الطهارة .کتاب الاعراض[۲]

وپس از اینها هفده‌کتاب باین ترتیب است :کتاب‌المبداء بالریاضة .کتاب المدخل الی‌الصناعة .کتاب‌التوقف .کتاب‌الثقة بصحة‌العلم .کتاب‌التوسط فی‌الصناعة .کتاب‌المحنة . کتاب‌الحقیقة .کتاب الاتفاق والاختلاف .کتاب‌السنن والحیرة .کتاب‌الموازین .کتاب‌السر الغامض .کتاب‌المبلغ‌الاقصی.کتاب‌المخالفة .کتاب‌الشرح .کتاب‌الاغراء[۳] فی‌النهایة.کتاب الاستقصاء .

ودنباله اینها سه‌کتابست: کتاب‌الطهاره ــ که کتابی دیگراست .کتاب‌النقد[۴] .کتاب الاعراض[۵] .

محمد بن اسحاق‌گوید : جابر درکتاب فهرست خودگـوید . پس از این‌کتابها سی رساله تألیف‌کردم‌که بی‌نام است ، وسپس چهارمقاله تألیف‌کردم‌که اینهاست :کتاب‌الطبیعة الفاعلة الاولی و هی‌النار .کتاب الطبیعة الثانیة الفـاعلة الجامده وهی‌الماء .کتاب الطبیعة

۱ــ این‌کتابها در شماره سی‌وهشت عدد است .
۲ــ ظاهراً مکرر است . ۳ــ ش (الاعرافی) . ٤ــ ف (التفسیر) .
۵ــ ظاهراً مکرر است .

الثالثة المنفعله اليابسته و هى الارض . كتاب الطبيعة الرابعة المنفعلة الـرطبة وهى الهواء . و جابر گوید که برای این کتابها دوکتاب تألیف کرده که شرحی دربارهٔ آن کتابها، وعبارتست ازکتاب الطهاره وکتاب الاعراض ، و پس از این چهارکتابی تألیف کرده‌ام باین ترتیب : کتاب الزهرة . کتاب السلوة . کتاب الكامل . كتاب الحيوة، وپس ازآن‌ده کتاب برروی‌نظریه بلیناس ، صاحب طلسمات تألیف کرده‌ام که اینهاست : کتاب زحـل . کتاب المريخ . کتاب الشمس الاكبر . كتاب الشمس الاصغر . کتاب الزهرة[1] . کتاب عطارد . کتاب القمر الاكبر . كتاب الاغراض . کتاب يعرف بخاصية نفسه . کتاب المثنى . و این چهارکتاب را درمطالب دیگر تألیف کرده : کتاب الحاصل . كتاب ميدان العقل . كتاب العين . كتاب النظم .

ابوموسی گوید[2] یکهزار و سیصد کتاب در فلسفه ، و یکهزار وسیصدکتاب در حیل ، بپیکره کتاب تقاطر ، و یکهزار و سیصد کتاب در صنایع مجموعه و آلات حـرب ، تألیف کرده‌ام .

پس ازآن ، دوکتاب بزرگ درطب ، وکتابها و رساله‌های بزرگ وکوچك ، تألیف کرده‌ام ، ودرطب درحدود پانصدکتاب تألیف دارم ، مانندکتاب المجسة والتشريح ، سپس درمنطق برپایه نظریه ارسطوکتابهائی دارم، و پس ازآن ، کتاب الزيج اللطيف را درسیصد ورق ، کتاب شرح اقليدس ، کتاب شرح المجسطى . كتاب المرايا . كتاب الجاروف ، را تألیف کرده‌ام ـ و این کتاب را متکلمان ردکرده‌اند ، وگویندکه مؤلفش ابوسعید مصریست .

پس از اینها در زهد وموعظه ، و در عزائم تألیفات زیادی دارم ، و در رد برفلاسفه پانصدکتاب، ودرکیمیا ـ کتابی‌بنام کتاب الملك، و یك کتاب بنام ـ الرياض ـ تألیف کرده‌ام .

ذوالنون مصری

ابوالفیض ذوالنون‌بن ابراهیم از صوفیانی بودکه در صنعت دستی داشته وکتابهائی تصنیف کرده است و ازکتابهای اوست : کتاب الركن الاكبر . كتاب الثقة فى الصنعة .

۱ـ ظاهراً مکرر است .

۲ـ ابوموسی ـ کنیهٔ جابربن حیان است .

رازی محمدبن زکریا

مقامش در علم فلسفه و طب معروف و مشهور بوده ، و ما اخبار او را در طب ذکر نموده‌ایم . و نظر بدستیابی که باین صنعت داشته تألیفات زیادی در آن دارد از آنجمله کتابیست مشتمل بر دوازده کتاب باین ترتیب : کتاب المدخل التعلیمی . کتاب المدخل البرهانی . کتاب الابیات . کتاب التدبیر . کتاب الحجر . کتاب الاکسیر . کتاب شرف الصناعة. کتاب الترتیب . کتاب التدابیر . کتاب نکت الرموز . کتاب المحبة . کتاب الحیل . وجز اینها تـألیفات دیگری هم درصنعت دارد . که عبارتست از : کتاب الاسرار . کتاب سر الاسرار . کتاب التبویب. کتاب رسالة الخاصه . کتاب الحجر الاصفر . کتاب رسائل الملوك . کتاب الرد علی الکندی فی‌رده علی الصناعة .

ابن وحشیه

ابوبکر احمدبن علی بن قیس‌بن مختاربن عبدالکریم بن حریثابن بدینا بن بوراطیا الکزدانی ، از مردم جنبلاء[1] و قسین[2] و یکی ازفصیحان نبط در زبان کسدانیان بود ، وما در مقاله هشتم کارهایش را درسحر وشعبده وعزائم شرح داده‌ایم ، و در این صنعت نیز بهره‌و سهم زیادی داشته ، و در اینجا بذکر کتابهای او درکیمیا میپردازیم : کتاب الاصول الکبیر فی الصنعة . کتاب الاصول الصغیر فی الصنعة ایضا . کتاب المدرجة . کتاب المذاکرات فی الصنعة. کتاب یحتوی علی عشرین کتاباً اول و ثانی و ثالث و علی الولاء نسخة الاقلام التی یکتب بهاکتب الصنعة والسحر ، و ابن وحشیه آن‌قلمها را آورده ، ومن بخط او دیده‌ام ونیز بخط ابوالحسن ابن‌کوفی همانهارا در جزوه‌هائی ، با تعلیقاتی درلغت ، و نحو ، واشعار، وآثار دیدم ، که ازکتابهای بنوفرات ، باابوالحسن‌بن تنح رسیده بود .

و این شگفت انگیزترین چیزی‌است کـه من بخط ابن‌کوفی، پس ازکتاب مساوی‌ء العوام تألیف ابوعنبس صیمری . دیده‌ام .

حروف فاقیطوس : الف ، ب ، ت، ث ، ج، ح، خ، د، ذ، ر ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ك، ل، م، ن، و، ه، لای .

۱ــ جنبلاء دهکده و منزلیست میان واسط وکوفه (معجم‌البلدان) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۵۵۲ این‌کتاب .

حروف‌مسند: الف، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز،س، ش، ص ، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ك، ل، م، ن، و، ه، لا ى .

و با این حروف علوم باستانی برابی[1] را بدست آورند .

حروف عنبث : چه بساکه این خطها در کتابهای علمی صنعت ، و سحر ، و عزائم که اشاره کرده‌ایم در زبانیکه اهل آن علوم اختراع کرده‌اند دیده میشود ، ولی قابل فهمیدن نیست مگر برای‌کسانیکه بآن زبان آشنائی داشته باشند وآنهم بسیارکم است . و شاید این خطها تصنیف‌هائی داشته باشدکه بزبان عربی قابل فهم باشد ، و از این جهة سزاوار است که‌با اندیشه وتأمل‌آنها را چون نمونهٔ قرارداد که‌هنگام لزوم‌بآنها مراجعه شود .انشاالله.

اخميمى

نامش عثمان بن سوید ، ابوحری اخمیمی ، از مردم اخمیم از دهات مصر بوده و در صنعت‌کیمیا برجستگی داشته ، و از رؤساء آنان بشمار میرفت ، و با ابن وحشیه مناظرات ، و مکاتباتی داشت و از تألیفات اوست :

کتاب‌الكبريت‌الاحمر .کتاب‌الابـانة .کتاب‌التصحيحات .کتاب صرف‌التوهم عن ذى النون‌المصرى .کتاب‌التعليقات .کتاب آلات‌القدماء .کتاب‌الحل والعقد .کتاب التدبير . کتاب‌التصعيد و التقطير .کتاب‌الجحيم الاعظم .کتاب مناظرات‌العلماء ومفاوضاتهم .

ابوقران

این شخص از مردم نصیبین[2] است‌که خود را واجدکیمیا میدانست ، وکسی است‌که اهل این صنعت بوی نظردارند و او را برترو فاضلتر از همه میشمارند ، و ابن وحشیه نیز نامی از او برده، و این‌کتابها از اوست :کتاب شرح‌کتاب الرحمةلجابر .کتاب‌الخمائر . کتاب‌البلوغ .کتاب شرح‌الاثير .کتاب‌التصحيحات .کتاب‌البيض .کتاب‌الفرقين المسبع . کتاب‌الاشارة .کتاب‌التمويه .

اصطفن راهب

این مرد در موصل عمرش راگذرانید، و باو میخائیل میگفتند ، وحکایت کنندکه او

۱ـ ر.ك. بصفحهٔ ۶۳۳ این‌کتاب .   ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۴۶ این کتاب .

کیمیارا بدست آورد، و پس از آنکه درموصل ازدنیا رفت کتابهایش آشکار گردیده و من پارهٔ از آنرا دیدم که اینها بود: کتاب الرشد. کتاب ماحدثناه. کتاب الباب الاعظم. کتاب الادعیة والقرابین القی تستعمل قبل صناعة الکیمیا. کتاب الاختیار النجومی للصناعة. کتاب التعلیقات. کتاب الاوقات والازمنة.

سائح علوی

ابوبکر علی بن محمد خراسانی علوی صوفی، از فرزندان حسن بن علی رضوان‌الله علیهم[1] و ازکسانیست که بگفته کیمیاگران، بکیمیا دست یافت، وهمیشه از بیم دولتیان شهر بشهر میگشت وکسی را ندیدم که او را ملاقات کرده باشد، وکتابهایش از اطراف کوهستانها بما رسید. ازکتابهای اوست: کتاب رسالة الیتیم، کتاب الحجر الطاهر. کتاب الحقیر النافع. کتاب الطاهر الخفی. کتاب الاصول. کتاب الشعر والدم والبیض وعمل میاههما.

دبیس شاگردکندی

محمدبن یزید، معروف بدبیس، ازکیمیاگرانی بودکه کارهائی در آن زمینه داشت، و ازکتابهای اوست: کتاب الجامع. کتاب عمل الاصباغ والمداد والحبر.

ابن سلیمان

ابوالعباس احمدبن محمدبن سلیمان، وگویند مصری بوده، ونمیدانیم که او در این صنعت کامیابی یافته باشد، وآنچه از وی باین شهرها رسیده اینهاست: کتاب الافصاح والایضاح فی برانیات[2]. کتاب الجامع - برانیات[3]. کتاب المعجونات. کتاب التخمیر. وگویند: کتاب الافصاح والایضاح از تألیفات ابن عیاض مصری، شاگرد جابر است.

ابن ابو عزاقر

ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی، که در اخبار شیعه ذکری ازوی شده، و در صنعت کیمیا دست داشت، و این کتابها از اوست: کتاب الخمائر. کتاب الحجر. کتاب شرح کتاب الرحمه تألیف جابر. کتاب البرانیات.

۱- (رضی‌الله عنهما). (۲-۳) برانیات- بچیزهائی گویندکه ازنوع مورد بحث نباشد.

خنشلیل

ابوالحسن احمد ، و خنشلیل لقبش بود ، وبا من دوستی داشت ، وچندین مرتبه‌بمن گفت‌که بکیمیادست یافته، ولی من اثری‌ازآن در وی ندیده وهمیشه اورا فقیر وکم روزی یافته‌ام ، وی پیرمرد با سماجتی بود ، و این کتابهـا از اوست : کتاب شرح نکت‌الرموز . کتاب‌الشمس .کتاب‌القمر .کتاب مصحف‌الفقراء .کتاب الاعمال علی رأس‌الکور .

محمدبن اسحاق گوید : کتابهائیکه در این زمینه تألیف شده ، خیلی بیشتر و بالاتر ازآنست‌که بشماره درآید، زیرا مؤلفانش‌آنها را بکیمیاگران بسته ونسبت داده‌اند ، ولی مصریان در این رشته تصنیفات و دانشمندانی داشته‌اند چون ریشهٔ این سخن ازآنجا بوده ، و این‌علم از آنجا سرچشمه‌گرفته و برابی معروف ،که خانه‌های حکمت و مـاریه است از شهرهای مصر بشمار میرود. و بقولی اساساً سخن‌درکیمیا از فارسیان باستانی بوده، وبقولی یونانیان وبقولی هندیان، و بقولی چینیان ، اولین سخنگو در این‌امر بوده‌اند. وخداوند، از همه داناتر است .

مقاله دهم در اینجا پایان یافت ، و با پایانش این‌کتاب بپایان رسید
ولله الحمدوالمنة والحول والقوة ، وصلی‌الله علی سیدنا
و نبینا محمد و علی آله و سلم تسلیما

ما نیز همان نیایش‌و دعا را در دل و زبان داریم‌که خداوند توفیق
خدمات بفرهنگ وطن عزیز را بما عنایت فرموده
و در مدت هفت سال آنقدر بما روان و روزی
بخشید تا این ترجمه بپایان رسید

از دست و زبانی چه برآید   کزعهدهٔ شکرش بدر آید

پس از چاپ وصیت ارسطو کتابیکه ذیلا اشاره شده بدست آوردیم که متن وصیتنامهٔ ارسطورا بزبان یونانی، و انگلیسی داشت ومادر اینجا آنرا ازنظر خوانندگان محترم میگذرانیم.

وصیتنامهٔ کامل ارسطو

هوالمسك ماكررته يتضوع

همه تندرست وخوب باشند ، ولی اگـر اتفاقی رخ دهد ، ارسطو این مقررات را وضع کرده است :

انتیپاتر - Antipater - در تمام امور وبطورکلی وصی من است . ولی تازمانی که‌نیکانر Nicanor بیاید.اریستمنس Aristomenes،تیمارکوس Timarchus، هیپارکوس Hipparchus ،دیوتلس-Diotcles-، وتئوفراستس Theophrastus (درصورتیکه موافقت نماید ، واوضاع و احوال اجاره دهد) ، باید عهده‌دارکارهای هرپلیس -Herpyllis- وبچه‌ها، وهمچنین اموال من باشند. و همینکه دخترم بزرگ شد ، باید او را بازدواج نیکانر در آورند . واگر پیش و یا بعد از ازدواج ، و قبل ازآنکه بچه‌دار شود، اتفاقی رخ دهد (که‌خدا نکند چنین چیزی پیش‌آید) نیکانر اختیارات تامه ، چه‌نسبت بکودك و چه نسبت بهرچیز دیگر خواهد داشت که‌کارها را ، چنانچه شایسته او و من است انجام دهد .

نیکانر بایدکارهای دخترم ، و نیکوماخس Nicomachus را عهده‌دار باشد ، و بهرترتیبی که صلاح‌داند همچو یك پدر، یا برادر ، باآنها رفتارکند . واگر برای‌نیکانر اتفاقی رخ داد(که خدا آن را نیاورد) ، چـه پیش ازدواج با دختر و چه پس از ازدواج با او، وپیش ازآنکه‌کودکی‌بدنیا آمده باشد ، و تصمیماتی‌گرفته بود ، تمام‌آنها نافذاست.

واگر تئوفراستس خواست با دختر زندگانی نماید ، او نیز همان اختیارات نیکانر را دارد . درغیر اینصورت ، اوصیاء ونیکانر، بیاد من ، و بپاس علاقمندی شدیدی‌که هرپلیس درمقابل من از خود نشان میداد ، باید اهتمام لازم را در هرمورد وهرچیز نسبت باوداشته باشند، واگر او بخواهد شوهر نماید باید درنظر داشته باشندکه او را بمرد نالائقی ندهند، وگذشته از چیزهائی‌که دارد ، باید یك تالنت Talent نقره اضافه بردارائیش ، وسه خدمتکاریکه خـود او انتخاب‌کند ، اضافـه بر آنهائیکه اکنون با نوکرش پیراهـائوس Pyrrhaeus دارد باو بدهند . و اگـر او تمایل داشت در شالسیز Chalcis زندگانی نماید ، در ساختمان‌کنار باغ ، و اگر خواست در استاژیرا Stagira در خانه پدرم باشد ، هریك از این دوخانه را انتخاب‌کرد ، اوصیاء باید آنرا بسلیقه خـود بطوریکه او بپسندد مجهز داشته وباو بدهند .

نیکانر باید در عهده‌گیردکه پسربچه میرمکس Myrmex را چنانکه شایسته‌ماست، با تمام چیزهائیکه خود او دارد بکسانش برگرداند .

امبراسیس Ambracis بایدآزاد شود ، و در عروسی دخترم ، باید پانصد درهم با همان خدمتکاریکه دارد باو بدهند .

وبه تالی Thale باید، اضافه برخدمتکارش‌که خریده خود اوست ، هزار درهم ، و یك خدمتکار بدهند .

وبه سیمون Simon علاوه بر پولیکه سابقاً برای خریدن خدمتکار باو داده شده بود باید یك خدمتکار دیگر ، یا ــ بهاء یك خدمتکار باو داده شود .

وتیشو Tycho ، فیلو Philo اولیمپوس Olympius ، و پسرش، هنگام عروسی دخترم باید آزاد شوند ، و هیچیك ازکسانیکه مرا خدمت میکردند نباید فروخته شوند ، وبایدآنقدر سرخدمت بمانند تا بسن‌کمال برسند آنوقت اگرخواستند، آزاد شوند.

اوصیاء من باید در نظر گیرند تمثالهائیکه کرایلون Cryllon عهده‌دار ساختن آنهاشده بود، پس ازتمام شدن‌برپا داشته شود بخصوص‌آنکه مربوط بنیکانر، وپروکسنوس Proxenus بوده و خود من قصد برپا داشتن آنها را داشتم ، بهمچنین آن‌که مربوط بمادر نیکانر است . ونیز باید مجسمه نیم‌تنه اریمنستوس Arimnestus را ، برحسب وصیت خود او برپا دارندکه چون فرزندی نداشت ، یادبودی از وی باقی بماند .

و باید مجسمهٔ مادرم ، بـا تقدیسی از نامش در ـ دمتر Demtere یا نمی‌آ Nemea یا هرجائی که پسندیده دارند ، برپا داشته ، و در هرجا که مرا بخاک‌سپارند، استخوانهای پیتیاس Pythias را نیز در آنجا برحسب دستور او بگذارند .

وهمینکه نیکانر ، بسلامتی برگشت چنانکه آرزوی من است ، باید در استاژیرا یك‌مجسمهٔ تمام قددرکنار زئوس ‎-Zeus‎ ، واتینا Athena نجات‌بخش برپا دارند[۱].

نظر خوانندگان محترم را باختلاف مندرجات این وصیتنامه با وصیتی‌که ابن‌ندیم آورده و در صفحهٔ ۴۵۲ ذکر شده جلب مینمایم .

پایان

۱ــ (ر.ك.کتاب زندگانی فلاسفهٔ نامدار ــ تألیف دیوجانس لائرتیوسی ج۱ـ ص۲۵۹)
Diogens Laeratius – Loeb Classical Library on 184.

فهرست مستندات و مآخذ

قرآن مجید

قرآن چاپ فلوکل

قرآن چاپ سنگی حاج علی‌آقا

ریحانةالادب چاپ تبریز

الوافی بالوفیات

هدیةالاحباب شیخ عباس قمی

المعجم‌المفهرس لالفاظ القرآن

کتاب‌المرشد الی آیات‌القرآن‌الکریم وکلماته

نفائس‌الفنون

سبك شناسی

الوسیط

معجم‌البلدان

معجم‌الادباء

قاموس‌الاعلام ترکی

الاعلام زرگلی

المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم

صبح‌الاعشی

تاریخ علوم عقلی تألیف دکتر صفا

تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر صفا

جغرافیای تاریخی از سرزمینهای خلافت شرقی ترجمهٔ آقای عرفان

صورةالارض ـ ابن‌حوقل

یادداشتهای گاتها تألیف پورداود

دائرة‌المعارف اسلامی
تعلیقات فلوکل برالفهرست ـ یا ـ جلد دوم چاپ فلوکل
ترجمه مقدمه ابن خلدون
ملل و نحل شهرستانی
ملل و نحل ابن حزم
مجمع‌البحرین
دلیل خارطة بغداد
المعتزله تألیف دکتر البر نصیر نادر
الولاة والقضاة ـ تألیف کندی
شرائع در فقه
ویس ورامین فخرالدین سعیدگرگانی
حدودالعالم مینورسکی
فهرست کتابخانهٔ دانشکده حقوق
فرهنگ نفیسی
منتهی‌الارب
فرهنگ دوزی ـ عربی بفرانسه
اقرب‌الموارد
لغتنامه مرحوم دهخدا
فرهنگ فارسی‌آقای دکتر معین
المنجد
اعلام‌المنجد
برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین
مجله ایران‌کوده
مجله فرهنگ جهان
لکزیك یونانی
شولسون Chwolsoue Die Ssabier'und · Der Ssabismus
فرهنگ فرانسه لاروس Larousse
فرهنگ‌انگلیس Chambers's Twentieth Centnry Dictionary
انسیکلوپدیا بریتانیکا Encyclopedia Britannica

فهرست اجزاء کتاب

فهرست مطالب

ب

ض

ط

ث

ج

د

ض

ط

ق

ك

ی

فهرست

اعلام ومصطلحات یونانی بحروف لاتینی

Athena اتنه

Autolycus اوطولوقس

B

Bacchus بكوس

Basilius (Basile) باسيل ـ بسيل

Bathyllus بطولس

Benyamin بنيامين

Berossus طرينقوس

Bias-de-prriene بياس دوبرين

Bnia-Salma ابن السلام

Bodisatva بوداسف

Borus بوروس

Buddha بودا

C

Callisthens قالشتانس

Cathegories قاطيغورياس

Chalcis خلقيس

Charmide خرميدس

شيلن لاسدمونى

Chillon-de-Lasdemone

كلئبول ـ د ـ ليندوز

Cleobule-de--Lindose

Cleopatra قلوبطره

Constantin قسطنطين

Cratyle قراطولس

Criton اقريطن

Critophon فيلوطوقون

Cryllon كريلون

D

Danial دانيال

Demeterea ديميترا

Demetrius ذيمتريوس

Democrates ذيمقراطيس

Diocles ديوقلس

Diocletianus ديوجن لائوس

Diogene-Laeree

Dionysius ديونوس

Diophantus ذوفنطس

Dioscoridus ديسقوريدرس

Dioscorus ديسقرس

Dioteles ذيوطالس

Dorotheus ذوريثوس

Dracon دراقن

E

Ebaphrodit ابافروديطوس

Element اصول

Empedocles ابناد قلس

ارسيسطراطس ـ ارسطراطس

Erasistratus

Erastae ارسطا

Epidemic ابيديميا

Etymology انطومولوجيا

Euares اوارس

Euclides اقليدس

Euctemon احطيفون

Lotiss	لوطيس
Lotophages	لوتوفاژ
Lycee	ليسه
Lycus	لوقيس

M

Macedoine	مقدونيه
Machaon	ماخاون
Magnus	مغنس
Manius	مانيوس
Mantias	مانطياس
Marcion	مرقيون
Marcus	مرقس
Maria	ماريه
Marinus	مارينوس
Mar-Mari	مرمارى
Maximus	مكسيمس
Meges	ماغس
Menas	ميناس
Menelaus	ميناولاس
Menemachus	مينمورس
Menexenus	مانكسانس
Menon	منون
Mercurius	مرقونس
Metaphisica	مطاطافوسيقا
Milesius	ميلنس
Milon	ميلن
Mnasias	مناوياس ؟
Mnesicles	مينس
Mones	مرقس
Myrtus-Myristus	مورطس ــ مورسطس

N

Nemea	نيميا
Nicanor	نيقانر
Nicolaus	نيقلاوس
Nicomachus	نيقوماخس
Nicostratus	نيقسطراطس

O

Olympiodore	امفيدروس
Olympius	اولمپيوس
Oribasius	اوريباسيوس
Orosius	اراسيس
Ostanes	اسطانس
Onatus	انطوس

P

Palladius	بلاديوس
Pappus	پپس
Parmenides	برمانيدس
Paulus-Aegina	فولس- اجاينطى
Pelagius	بلاخس
Peloponnese	بولونيسانس
Pericles	برقلس
Peri-Hermeneias	بارى‌ارمنياس
Periandre-de-Corinthe	بريا ند د كورينت
Pethion	فثيون
Petronius	بطورس

Phaestious	قـطا
Phadon	فادن
Phedre	فدرس
Philagrius	فیلغریوس
Philebe	فلبس
Philipp	فیلیپ
Philo	فیلو
Philocles	افرقلس
Physica	طبیعی ـ سماع طبیعی
Pittacos-de-Mityline	پیتاکوس ـ دمیتلن
Plato	افلاطون
Plinius	بلیناس
Plotin	فلوطین
Plutarche	فلوطرخس
Poetica	بوطیقا
Polemo	فلیمون
Polybus	فلیثلس
Porphyrius	فرفوریوس
Parus	بوروس
Prxus	فروکسوس
Proclus-Diadochus	برقلس ـ دیادوخس
Protagoras	فروطاغورس
Proxenus	بروکسنوس
Ptolemaeus	بطلمیوس غریب
Ptolemaeus Philadelphus	بطلمیوس فیلادلفوس
Ptolemaeus Klaudios	بطلمیوس قلوذی
Ptolemaeus Lagi	بطلمیوس لاغوس
Pyrrhaeus	پیرهوس
Pythagoras	فیثاغورس ـ بوثاغورس
Pythais (Pythias)	پیثیاس
R	
Rhetorica	ریطوریقا
Rufus	روفس
S	
Sage	ساژ ـ حکیم
Sammas	تشمیس
Samurus (Semaras)	سیمورس
Samuel	سامول
Sanheribe	سنحریب
Serapion	سرافیون
Sargius-Ra'sein	سرجیس ـ راس‌عینی
Seth	شیث
Severus	ساوارس
Sicile	صقلیه
Simon	سیمون
Simonides	سیمونیدس
Simplicius	سنبلیقوس
Sisinius	سیس
Socrates	سقراطیس ـ سقراط
Solon	سولون
Sophistica	سوفسطیقا
Sophroniscus	سفرنیقوس
Soranus	سودانوس
Stagire	اسطاغریا

فهرست شهرها و اماکن

ر

ز

س

ش

ص

فهرست تمام کتابهائیکه در متن و حاشیه آمده

الف

۱- این‌کتاب بمناسبتی در زیر این صفحه آمده .

ب

۱ــ درمتن بی‌نقطه بود، ولی‌ماانرا درحرف ب جای دادیم .

(۱) در متن بی نقطه است ولی ما آنرا در حرف ت آورده‌ایم

۱ـ تمام کتابهای تفسیر برقم ۵۹ ظاهراً کتاب مستقلی نیست و ابن ندیم خواسته است فهرستی از کتابهای تفسیر مندرجه در این کتاب را زیر یک عنوان آورده باشد.

۱– در متن نقطه ندارد.

ث

۱– در متن نقطه ندارد واستحسانا آنرا در حرف ث آوردیم.

۱ـ در متن نسخه خطی خلیل نقطه ندارد.

د

۱ـ ظاهراً مکرر است

ز

ش

ظ

ع

(1) در معجم الادباء (عصام المرید).

ف

ك

ل

میم

۱ـ این کتاب درمتن ازقلم افتاده ـ بغلطنامه رجوع شود.

۱ــ درمتن نسخه‌های خطی وچاپی بی‌نقطه است.

۱–۲– درمتن بی‌نقطه است .

غلطنامه متن کتاب و فهرست آن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ده مقدمه	۲۳	ارسطور	ارسطو
ده مقدمه	۳۱	۷۵۳۰	۷۷۳۸
ده مقدمه	۳۵	وله الحمد	وله المنة
۲۲	۱۰	ابن ،مقفع	ابن مقفع
۴۲	۸	محمدمین	محمدبن
۵۱	۴	حارت	حارث
۵۳	۱۹	قرائنه	قرائته
۸۷	۱۱	ابوبکرین	ابوبکربن
۹۶	۲۰	اشتقان	اشتقاق
۹۷	۲۴	پرازتیه	پرازتپه
۱۰۲	۰۸	مؤلف کتاب معانی الشعراء	ابوذکوان مؤلف کتاب معانی الشعرا ،
۱۰۵	۰۳	کتاب الانوار	کتاب الانواء
۱۳۱	۲۳	علی المشبه	علی المشبهة
۱۵۷	۱۵	و ولایته	و ولایة
۱۶۴	۱۵	و والکلاب الثانی	والکلاب الثانی
۱۶۵	۱۹	کتاب الترعیب	کتاب الترغیب
۱۶۷	۱۲	کتاب مختصر شرط الخلفاء	کتاب شرطة الخلفاء
۱۶۹	۱۷	عبیدالله بن العباس	عبدالله بن العباس
۱۷۱	۳	عمر بن هبیرة	عمرو بن هبیرة
۱۷۲	۱۵	کتاب الاستعداد	کتاب الاستعداء
۱۷۲	۱۵	ندم علی المدیح علی الهجاء	ندم علی الهجاء
۱۷۳	۱	کتاب لنکد	کتاب الکند
۱۷۳	۱۲	کتاب المختصرین	کتاب المحتضرین
۱۷۵	۶	اخبار اعلان شعوبی	اخبار علان شعوبی
۱۷۶	۲۳	سوی الحصبة	سوی العصبة
۱۷۶	۲۳	القاب النمر	کتاب القاب النمر
۱۹۳	۱۴	عبدالحمیدبن مروان	عبدالحمیدبن یحیی
۱۹۶	۱۲	رسائل کتاب رسائل	کتاب رسائله
۲۰۸	۱۷	فیضل	فضل
۲۲۵	۱۱	وان راکتاب را	و ان کتاب را
۲۳۴	۴	النوادرالمتخیرة فی النوادر	النوادر المتخیرة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۴	۴	کتاب الاخبار والنوادر	کتاب الاختیار فی النوادر
۲۳۸	۲	والبة حباب	والبة بن حباب
۲۴۲	۱۴	مفاخر الورد والنرجس	مفاخرة الورد والنرجس
۲۵۵	۵	الاشعار المختارة منها	الاشعار المختارة والصحیحة منها
۲۵۶	۸	کتاب نازکی درشطرنج	کتاب لطیف فی الشطرنج
۲۷۲	۲۴	عبداللك	عبدالملك
۲۷۳	۷	صبعی	اصمعی
۳۰۱	۲	ازقلم افتاده	کتاب اللطیف
۳۱۱	۱۸	گذشت	در گذشت
۳۳۲	۱۹	سفیان نوری	سفیان ثوری
۳۳۷	۲۰	دربعداد	در بغداد
۳۴۹	۸	کسیل	گسیل
۳۵۸	۱۷	الصلواة والصلوة	الصلوة و الصلوات
۳۶۱	۱۸	جنیدبن نعیم	جنیدبن محمدبن نعیم
۳۶۲	۱۴	کتاب خرافات الخطاء	کتاب جزافات الخطاء
۳۶۳	۱۴	حیدر	جنید
۳۶۵	۱۳	معروب	معروف
۳۶۸	۱۰	ملك	مالك
۳۷۳	۰۷	عثمان بن‌ثابت	نعمان بن‌ثابت
۳۹۸	۲۹	(۴) ش ـ نقطه ندارد	(۴) (المرید)ش نقطه ندارد
۴۰۰	۸	کتاب المزنی	جوابات المزنی
۴۲۵	۵	این ترید	این تردید
۴۲۶	۱۰	محمدبن ابوتلج	محمدبن ابوثلج
۴۳۴	۳	دارد	داشت
۴۳۴	۳	برمیاید	برمیامد
۴۳۴	۱۰	گردیده	شده
۴۳۴	۲۲	داده‌اند	داده شده
۴۳۷	۷۹	بپادامشی	بپادشاهی
۴۳۷	۲۳	داره	اداره
۴۳۹	۲۹	سفته	شفته
۴۴۲	۶	مرابتو	مرا برتو
۴۴۳	۲۵	اجاره چند	اجازه دهند چند
۴۴۹	۷	سعماها	سماهما
۴۶۴	۴	اران	ازان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶۵	۱۲	یشحب	یشجب
۴۶۶	۹	بایجار	بایجاز
۴۳۲	۳	سائل	مسائل
۴۷۳	۹	کتاب السیاسة الصعر	کتاب السیاسة الصغیر
۴۸۹	۸	بنوسی	بنو موسی
۵۰۹	۱۷	کناش الخلف	کناش الخف
۵۱۲	۱۴	قسطس	نسطس
۵۱۷	۲۰	جنیش	جیش
۵۲۵	۲۴	و درپیش‌ازیکی	و درپیش یکی
۵۶۰	۲۶	۱ـ (المروزان)	۱ـ ش (المروزان)
۵۸۱	۱۳	ونیزگوسه	ونیزدر گوشهٔ
۵۸۸	۲۱	نیاوریم	نیاورديم
۵۸۸	۲۴	ابرها میراند	ابرها را میراند
۵۹۱	۶	بی‌آلایس	بی‌آلایش
۵۹۲	۹	ندار	ندارد
۵۹۳	۵	فرزنداق	فرزندان
۵۹۴	۱۷	نمود	نموده
۵۹۴	۲۰	پویسته	پیوسته
۵۹۶	۴	زندان شاپور	زندان شاپوربود
۶۴۰	۱	الیابسته	الیابسة
۶۴۰	۱	کتاب الطبیعه	کتاب الطبیعة

اغلاط فهرست صفحه سطر

صفحه	سطر		غلط	صحیح
۱۰	۵	درستون اول ـ ازقلم افتاده		اخبارابن کناسه
۲۶	۱۶	درستون دوم	ابو محمدبن منصور	ابواحمد محمد بن احمد
۶۴	۱۵	درستون اول	فلوطرخط	فلوطرخس
۷۸	۰۲		مصلحات	مصطلحات
۱۳۱	۳	درستون دوم	۹ـ۳	۳۹۹
۱۴۴	۳۲	درستون دوم	خاتم الضم	خاتم الفم

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
360		22	
626		3	
578			
136			
146			
292			
2048			